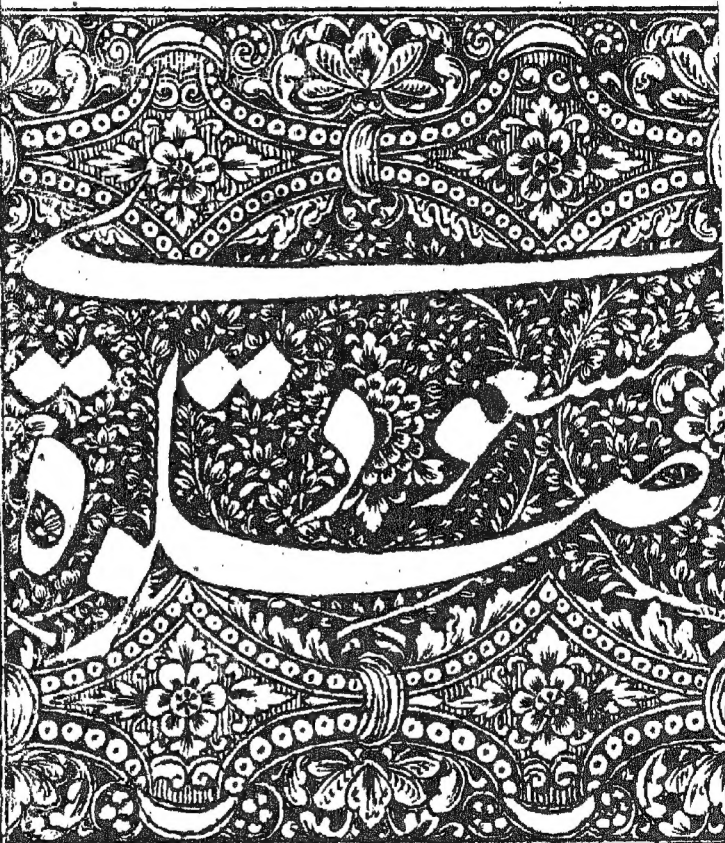
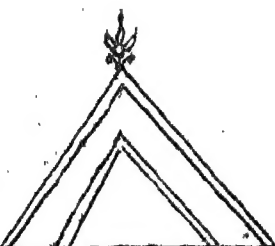


المعروف والمجهول



در مطبع تصوفی تماماعمال الدین طبع شد



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أوعى العلم العلماء وأزال الجهل الجاهل وبين في محكم تنزيل قوله تعالى قل بل يستوي
 الذين يعبدون والذين لا يعبدون وأرسل رسوله محمد صلى الله عليه وسلم حتى نشر العلم بين الناس على طوبى لمن
 لا يعلم حيث قال عليه السلام الناس صنفان عالم ومثعلم وسائر الناس كالاهج لا خير فيه ورغب في طلبه ما بعد
 چنین گویم جمع کننده این مسائل شیخ فقیه زاهد سید محمد بن محمود بن سید محمد قندی غفر الله له ولاسلامه که نامش
 بطلب علم کران علم فقه بحکم این حدیث فقال رسول علیه السلام اطلبوا العلم ولو بالصيد قال رسول صلى الله
 علیه السلام طلب العلم فرضیه علی کل مسلم ومسلمة قال رسول علیه السلام من غفرت له ذنوبه في طلب العلم حرم
 الله تعالى جسده علی النار قال رسول علیه السلام العلم عار القلوب والعمل كفارة الذنوب وقوله عليه
 السلام من احب العلم العلماء لم يكتب علیه خطيئة ايام حيا وقوله عليه السلام من احب العلم والعلماء فهو رفيق
 في الجنة اما اعتقاد باید داشتن که جمله علوم شرعیة اموضعتن فرضیه است بعضی فرض عین است وبعضی فرض کفایت
 و آنچه فرض کفایت است چون بعضی بیاموزند و یا بجا آرند از گردن دیگران ساقط شود اما بوقت حاجت باز
 فرضیه شود چون جواب سلام و جواب عطسه و نماز جنازه و عبادت چهار و امر معروف و نهی منکر و چهار که
 با کافران چون بغیر عام نباشد و آنچه فرض عین است از گردن محلی طایفه عذر می ساقط نشود و آن چهار علم
 است اول علم توحید است دوم علم نماز سیوم علم روزه چهارم علم حیض نفاس اما علم توحید اموضعتن فرضیه است

الذين يعبدون

و بنده آنچه مفهوم آید حال مقام مصطفی و آنچه در وی مشتبه شده است مخلوق است قرآن کلام الله
تعالی است قائم بذات باری تعالی با مخلوق است و ما ایمانی را که بجهت پیغمبران علیه السلام که ایشان
بنده اند و آفریده شده اند و مطیع اند و مأمور اند و معصوم اند از گناه و صغیر و کبیره بعضی بنی اند و
بعضی مرسل اند و بنی اند و یزیدی با هم آمده باشد و یا از وی شنیده بود و با خویشی دیده باشد که خواب انبیا محی
وحی است و مرسل آن بود که جبرائیل علیه السلام نزد یک ایشان وحی آورده بود قوله تعالی و ما کان
بشر ان یکلم الله الا وحیا او من وراء حجاب و بعضی را بعضی فضل قوله تعالی تلک اوسل فضلنا
بعضهم علی بعض انما ربک کیف و عدد و اسامی ایشان حاجت نیست ما ایمانی را که بجهت پیغمبران
که اول ایشان آدم صلوٰه الله علیه است و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و محمد رسول الله را به فضل
قال حکمت نبیا و آدم بین المار و الطین خوف خاتم جایز است و جمیع مومنان از نبیا علیه السلام و دیگر کسانی
را که بشارت داده شده اند به پیشت چنانکه عشت و بیشتر و آن که مانند حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و
علی و سعد و سحید طلحه و زبیر و ابو عبیده جراح و عبید الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم همه را که باید
دانست که بعد از وفات مهتر عالم علیه السلام خلیفه محیی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
از وی فاضله نبود و بعد از وفات وی خلیفه محیی عمر رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
از وی فاضله نبود و بعد از وفات وی خلیفه محیی عثمان بود رضی الله عنه و در وقت وی کسی از وی
فاضله نبود و بعد از وفات وی خلیفه محیی علی رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی از وی
فاضله نبود و این همه در مدت ثلثی سال بود و خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال
بود و خلافت عمر رضی الله عنه ده سال بود و خلافت عثمان رضی الله عنه دوازده سال بود
و خلافت علی رضی الله عنه شش سال بود بعد از آن ملک شد و امارت شد چنانکه
خلافت ایشان بترتیب بود فصل ایشان چنین بود و امامت ایشان نیز بترتیب بود
مسئله سوال که در حق است مومنان از راه کرامت و کافران از برای عقوبت
و عذاب که در حق است کافران از راه تنبیه باشد و یا کافران عذاب کورنی و خاصیان
در قبضه قدرت ایستاده اند اگر بپارزد در ایشان فضل کرده باشد میل فی و اگر عقوبت
کنند نشان عدل کرده باشد ظلم نیست و در خاستن از کور قیامت حق است قوله تعالی
افلا یعلم اذا بعثنا فی القبور و حصل ما فی الصدور و رنگ روی از پیش نیست قوله تعالی و یوم یفر
وجوه و لیسو و وجوه و راه از پیش نیست فرقی فی الجنة و فرقی فی السعیر و سرای اند و پیش نیست

قوله تعالى ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي عذاب ووزن اعمال حق است قوله تعالى فاما من قتل
 موازينه فهو في عيشة الراضية واما من خفت موازينه فانه باويرة وخواندن نامر حق است قوله تعالى
 اولا الكتاب كفى بنفسك اليوم عييك حسيباً نامر مومنان بدست راست دهند قوله تعالى واما من ادنى
 كتابه يمينا و كافرا بدست چپ بود قوله تعالى واما من ادنى كتابه بشماله و بعضى را سینه شگافه دست
 چپ ایشان بطرف پشت بیرون آرند و نامر بدست چپ بنهند قوله تعالى واما من ادنى كتابه دراز بکمره
 ایشان کافران باشند که هستی خدا را منکر شده باشند و شفاعت رسول صلی الله علیه و سلم حق است
 و لسوف يعطيك ربك فترضى و دیگر شفاعت حق است هر کس آن را که مقام ایشان از شفاعت بود با مر خدا
 تعالى قوله تعالى من نى الذی یشفع عنده الا باذنه و صراط حق است و حوض کون حق است و بهشت
 حق است و در آمدن دوزخ حق است قوله تعالى و ان منکم الا واد و اما کان علی ربک حمایة مضیة
 چون این آیه نازل شد رسول علیه السلام سنگدل شد و صحابه محترم رضوان الله علیهم اجمعین بسیار گریستند
 و زاری میکردند تا این آیه دیگر نازل شد قوله تعالى ثم نحی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثایا یعنی نجات
 یابند متقیان متقیان کیانند حق تعالى در کلام مجید خود میفرماید که متقیان آن چندگان اند که از شر
 برهیز کرده باشند و رسول علیه السلام فرموده است یا علی للمتقین ثلاث علامات یقی جلیس السور و یقی
 الکذب و النقیب و یبع شطر الحلال مخافة ان یقع فی الحرام رسول علیه السلام فرموده است یا علی
 مر متقی را سه نشانی است اول برهیز کند از بهم نشین بدو دوم از دروغ گفتن و از غیبت کردن و سیو
 از لقمه بآب شسته و از پاره حلال دست باز دارد و از خوف آنکه در حرام افتد متقیان کسانی اند که از شرک برهیز
 کرده باشند قال علیه السلام من الجنة قول لا اله الا الله و قال علیه السلام مفتاح الجنة لا اله الا الله
 قال علیه السلام من قال لا اله الا الله خالصا خالصا دخل الجنة اما یافتن بهشت بفضل مولی است و در
 درجات است و یافتن درجات بعلم است و عمل است قوله تعالى و الذین اولوا العلم درجات قوله تعالى
 جزاء بما كانوا یعملون اما دیدار پروردگار حق است قوله تعالى و جوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة قوله
 تعالى للذین احسنوا الحسنی و ما یومئذ بهنم مر خدا را غر و جل جلاله نماید مومنان در بهشت باشیم و خدا تعالی
 منزه است از زمان و مکان اما تقدیر نیکی و بدی همه از خدا است تعالی است و بنده و مختار است مجبور و ناگاه
 بنده طاعتی کند بفرمان خدای غر و جل بود و ان تقدیر خدای غر و جل بود و اختیار بنده و برضی حق بود و اگر
 بنده معصیتی کند آن تقدیر خدا تعالی بود و اختیار بنده و برضی حق فی اما بشناسیم مر خدا را اختیار
 ما را شناسا کرد اینده است بخود و اگر کسی گوید خدا را چون شناسی گوئیم که چون و چگونه شناسیم چون

و چگونه رسیده بود و چون و چگونه در صفت پاک خدا تعالی غرض و جل در نیاید اما خدا تعالی خالق است مخلوق
را زشت مرز و بی خودی غرض و جل امر است اما سر و خدا تعالی باری است منتهی بقدر است اما عجز و بی خودی
بعناجر می شناسد خدا تعالی را بقادر می شناسد **قال** البیضاوی علیه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه

فمن عرف ربه فقد عرف نفسه **قال** البیضاوی علیه السلام لا یزید ولا ینقص
ایمان با و از آن جمله انبیا علیهم السلام می است از راه که روش اما از راه نور ایمان تفاوت بود اما ایمان با و از راه است
زبان و تصدیق بدل **قال** علیه السلام لا یزید باللسان و تصدیق بالقلب اما معرفت بی تصدیق
ایمان نیست دلیل بر اطمینان علی اللعنه که همه امید داشت و تصدیق نمیکرد و اقرار بی تصدیق ایمان نیست
با اتفاق اما تصدیق بی اقرار ایمان نیست یا بی اقرار نام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت است که ایمان
و قنوی خواجها امام حسن منصور مازندرانی رحمه الله علیه بدین است که ایمان است که امید گویند که چون بنده اقرار کرد
حاجت تصدیق نیست خوارج گویند که بنده کافرشود و در صدد میگویند که با ایمان محبت زبان ندارد
همچنان با کفر طاعت سود ندارد و معتزله گویند چون بنده گناه کبیره یار از ایمان بیرون آید و بکفر افتد
جاودان در دوزخ ماند و منزه لایق منزه لایق گویند اما امام اعظم گوید که این مذاهب باطل است چنانچه روایت میکند

عبد العزیز مسعودی علیه السلام **قال** خط رسول الله صلی الله علیه و سلم خطا ثم **قال** فما سبیل العدم خط

خط طاعن بنیه و نهاده **و قال** فما سبیل علی کل سبیل منها شیطان بدعوه الیه و از آن مباحثی است

فما سبیل و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبیل الایة و سبیل الله سبیل راه خود آن شیطان ذکر است

المصالح مخفی السنن ذکر ایشان در کتب از برای آن آورده اند تا سبیل را از راه حق از باطل معلوم شود

بعضی روایت میکنند عبد العزیز مسعودی علیه السلام گفت خط کرد رسول علیه السلام خط را پس گفت مرد

نیست راه خدا تعالی پس خط کرد خطها بسیار است او چپ او گفت مرد علیه السلام نیست راهی

و بر برای از آن سبیلان است بخواند شمار بجانب او و بخواند بر سنی انبیا راه مستقیم

پس بروی کینه آن راه مستقیم را و بروی کینه راه نادر کین جدا میکند ایشان را از راه حق

از راه باطل معلوم شود و از سبیل سنت و جماعت است که بنده کافر نشود اما بخوار و شستن گناه کافر شود

و خوار و شستن گناه است که دروغ گوید و لغو گوید و غیبت کند و حرام خورد و مسوئله را زیاده و در دل

خود هیچ تری و بیشماری و متقاضی و نهی کننده نباشد و بسا کسی که ایمان خود به باد داده باشند و بسا

خدا شود و از اینجا است که امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است که اکثر اهل سبیل ایمان عنده التمسع یعنی

میشتر که ایمان آنها را بوده شود در وقت نزع پدید آید نه چنان بود که آن وقت کسی ایمان به باد و بسند

که آن وقت هر کافران ایمان نداشتند و ایمان ایشان از سود ندارد اما بشنوی محصیتها
 بسیار و خوار داشتن کنایان ایمان پیدا داده باشند و ایشان از آن وقت خبر شود که عالم یقین
 عین یقین شود بداند که ایمان یکی است اما ایمان آرندگان بر انواع است یکی ایمان نیست که در دنیا سود
 داشت و در اینجا نیز سود دارد آن ایمان مومنانست الحمد لله رب العالمین و یکی ایمان نیست که در
 جهان سود دارد و در آن جهان سود ندارد آن ایمان منافقانست علیهم اللعنت چون درین جهان
 ایمان آوردند زن و فرزندان و خون و مال ایشان در دامن درآمد و تنی از ایشان برخواست
 و آن جهان در در کبر اسفل جای ایشان است قوله تعالی ان المنافقین فی الدار الدنیا
 من النار و یکی ایمان نیست که در این جهان سود ندارد و در آن جهان سود دارد و یکی ایمان
 فرعون است که درین جهان ایمان آوردند فرعون علیه اللعنت ایشانرا بکشت و ممره آن ازین
 جهان بایشان نرسید اما در آن جهان صد مرتبه بشت جای ایشان باشد و یکی ایمان نیست
 که در این جهان هم سود ندارد و در آن جهان هم سود ندارد و آن ایمان باس کافرانست و ایمان باس
 ایمان نیست اما توبه باس توبه است هر که کجالت کرد نامی خدای غرور جل بجرم کرد نامی خدا تعالی ایمان داشت
 وی مومن است و مستدل و معتد فی دین ایمان معتد ایمان است بخبر آمده است که روزی رسول علیه السلام
 در مسجد نشسته بود و جوانی خوب روی بر شیه اوبی بیاید از در مسجد بر رسول صلی الله علیه و سلم سلام کرد و رسول
 علیه السلام جواب سلام نداد گفت گفت یا رسول الله دستوری باشد تا در آیم رسول علیه السلام فرمود وای
 در آمد و هر قدر می که میزد از رسول علیه السلام دستوری خواست تا چندانی که قریب یافت پس گفت یا رسول الله
 دستوری باشد که بشنیم رسول علیه السلام فرمود که نعم بشنید گفت چنانکه زانویش باز او رسول
 علیه السلام می سید و گفت دستوری باشد یا رسول الله تا سوال کنیم رسول علیه السلام فرمود که گفت
 یا رسول الله الا ایمان و الا الاسلام و الا الاحسان ای ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست
 البی صلی الله علیه و سلم الا ایمان ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و القدر و خبره و شر من الله تعالی
 و البیت بعد الموت و هو خالق کل شیء رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ایمان نیست که بگوی بخدای تعالی
 و بفرشتگان وی و کتابهای وی و پیغمبرین وی و بروز قیامت آخر دینی که تقدیر نموده و بدی و بدی است
 و خدای غرور جل آفریدگار همه چیز است اما اسلام نیست تعالی البی علیه السلام و الا احسان
 لا اله الا الله و اعلم الصلوة و ایستاز که در صومعه هر رمضان حج و زیارت است و سوط اعلم الصلوة و ایستاز که در صومعه هر رمضان حج و زیارت است
 عن الجایت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که بنا بر مسلمانان بر پنج چیز است اول گفت شهادت بر آن

راندن و در وقت نماز کردن سیوم زکوة مال و دادن چهارم روزه ماه مبارک رمضان و اشتن پنجم حج
 اسلام بخارا آوردن چون استطاعت بود و دیگر و آیت آفت که چون جنابت رسد غسل آوردن اما احسان نیست
 قال علیه السلام الاحسان ان تعبد ربك كالماك نراه فان لم تكن نراه فانه يراك رسول الله صلى الله عليه وسلم
 انت که برستی خدای را و خود جل چنانکه گوئی مر خدای خود جل را می بینی که اگر تو و برائی منی برستی و در پی
 که خدای خود جل ترا می بیند چون سوا آنها کرد و گفت دستوری باشد یا رسول الله تا باز کردیم رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود که بل باری گشت و همچنان تعظیم از مسیح بیرون رفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 که یک کس بیرون رود و این سائل را طلب کند یک کس بیرون رفت و آن سائل را هیچ جایی ندید باز در آمد و
 گفت یا رسول الله سائل را هیچ جایی ندیدیم رسول علیه السلام فرمود که بدانید که آن سائل اعرابی نبود
 جبرائیل علیه الصلوة و السلام تبلیغ کردن شما آمده بود بنابراین بود که در آن وقت نوحه بدان بسیار بود
 اعرابی وارد آمدندی و از رسول صلی الله علیه و سلم بی ادب و ارسوا لها کردند رسول علیه السلام
 که تبلیغ شما آمده بود تا بداند که سوال چگونه باید کرد و اگر طالب علم پیش استاد خود نشیند بداند که چگونه باید
 نشست و اگر کسی از شما سوال کند که ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست بداند که جواب چگونه
 باید گفتن چون در وقت رسول صلی الله علیه و سلم با مومنان علم حاجت مند بودند اکنون و برین وقت بطریق

اولی بود که با مومنان علم محتاج باشند قال النبی صلی الله علیه و سلم الاسلام بوا و غریبا و سیم و غریبا کما
 به و فطوبی للغریب یا رسول فرمود علیه السلام که اسلام از اول غریب بود و با غریب خواهد شد و غریب
 مرغی است از او اما مذہب سنت و جماعت است که آدمی فرشته را می بیند همچنانکه نماید و دلیل بر حکایت خبر
 علیه السلام و دیگر اگر روزی عبد الله بن عباس رضی الله عنه بایر خویش نزد یک رسول صلی الله علیه
 و سلم نشست بود و چون از پیش رسول صلی الله علیه و سلم بیرون آمد عبد الله از پدر سوال کرد که آن
 چهارم با ما که بود پدرش گفت کسی نبود عبد الله گفت که بود پدرش در آمد از بنزدیک رسول علیه
 سوال کرد که یا رسول الله آن چهارم با ما که بود رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که دید گفت پس
 دید عبد الله رسول صلی الله علیه و سلم گفت فرموده مرا که بس تو فقیه خواهی بود که برابرم جبرائیل علیه
 السلام آمد که آدمی فرشته را می بیند چنانکه نماید بیان ایمان کرده آمد اما علامت ایمان را بدو چنین است
 قال النبی صلی الله علیه و سلم یا علی المؤمن ثلث علامات الصلوة و الصیام و الصدقة رسول علیه السلام فرمود که یا علی
 مومن را سه نشانه است نماز کردن و روزه داشتن و صدقه دادن مراد از این روزه روزه ماه رمضان
 است و مراد از این نماز نماز فریضه است و مراد از این صدقه زکوة مالی است اما علامت اسلام اینست

مسلم چیست قال البقی علیہ السلام المسلم من سلم المسلمین من یدہ ولسانہ رسول علیہ السلام فرمود که
مسلمان آن که دیگر مسلمانان و دیگر از دست و زبان وی در امان باشند علامت احسان ابد چیست و محسن

چیز است قال البقی علیہ السلام یا علی و لیسلمت علامت یبادر فی طاعت اللہ تعالی و یحبت من محارم
اللہ تعالی و یحسن الی من اساء الیه رسولی علیہ السلام فرمود یا علی در محسن نشانیست پیش دستی کند
در طاعت خدا تعالی و در باشد از نهی کرد های خدا تعالی و نیکی کند در حق کسی که در حق وی بدی کرد
باشد هر که این پنج خصلت که نبی الاسلام علی خمس را بخاری آورد وی مسلمان ابد باشد باید که بدین پنج

خصلت دیگر عمل نکند با دولت ایمان اند و دنیا بیرون رود قال البقی صلی اللہ علیہ وسلم افضل اعمالکم عند
اللہ تعالی التواضع عند الدولت و العفو عند القدرت و السخاوة عند الثقلت و العطفة لغير المنفعة
بین العداوة رسول علیہ السلام فرمود که فاضلترین اعمال شما بحضرت خدا تعالی التواضع که در وقت

دولت و عفو کند در وقت قدره و سخاوت کند با چنانکه و عطا کسی را که دمی و بر او منت نهی و چون در میان
دو کس عداوتی بود در میان ایشان نصیحت کند و صلح الیکر دو چون بنده بدین منصب رسد و محسن

شود و عن حسن چیست قوله تعالی ان رحمة اللہ قریب من المحسنین تم قسم التوحید بحمد اللہ و التوفیق
و المنة و اللہ الهادی و البیة الرشاد باب اول در بیان مقدم نماز و در مناقب امام اعظم ابو جعفر رحمه الله

و در سبب ولادت او و رسیدن امانت رسول علیہ السلام بحضرت امام اعظم رحمه الله تعالی و این باب مشتمل
بر چهار فصل است فصل اول در بیان مقدم نماز ابتدا کرده شد و نماز و شروع کرده اند این کتاب صلوة

توفیق و تأییدات خدا تعالی قوله تعالی یا ایها الذین امنوا ذکر اللہ و ذکر کثیرا و سجودا کثیرا و سجودا کثیرا
و بصلوة رسول علیہ الصلوة و السلام تقرئین نمودن مثلاً قوله تعالی ان اللہ و ملائکته لیسئلون عاکف

البقی یا ایها الذین امنوا صلوا علیہ و سلموا علیہ یا ایها الذین امنوا صلوا علیہ و سلموا علیہ یا ایها الذین امنوا صلوا علیہ و سلموا علیہ
شعار اسلام است و نماز فریضه است بهم بانه و بهم باخبار و بهم باجماع امت اما آیه نیست قوله تعالی

الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و جای دیگر میفرماید و اقموا الصلوة و التواکلات و جای دیگر
میفرماید اقموا الصلوة و لا تکلوا من الثمرات من قبل ان یصل الیکم و جای دیگر میفرماید قوله تعالی و اقم الصلوة لعلکم

الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر و جای دیگر میفرماید و اقم الصلوة طریقی النهار و زلغامن اللیل
فسبحان اللہ جن تمسون و حین یصبحون و اقم الصلوة لعلکم سی تاویل این آیه را روایت میکنند

خواهر امام زاهد فخر الدین از خواهر اجل خیرسی و وی از خواهر امام شمس الدین حلوانی و وی از خواهر
ابو علی نسفی و قاضی ابو علی نسفی رحمه الله با سند درست که ویر است تا بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم

که از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد که کدام صلوة کند کسی را معنی چیست رسول علیه السلام فرمود که خداوند
عزوجل نماز را بر زبان جمیع ذکر فرموده و در جمیع کتب ذکر فرموده و در قرآن مجید سجده عبادتی را چندانی ذکر نفرموده
که نماز را از اینجا است که ما می بینیم عایشه رضی الله عنها از رسول علیه السلام سوال کرد که اگر چه منی که خدا می بخشد
نماز را در قرآن شریف بسیار ذکر کرده و در سجده عبادتی را این مقدار ذکر نفرموده و هر ما می بینیم عایشه رضی الله عنها
از رسول علیه السلام فرموده **قال** علیه السلام من احب شيئا اكثر ذكره رسول عليه السلام فرموده بکثیر بر او هست ارد
و که آن چه بسیار کند چون خداوند عزوجل با کمال بی نیازی خود نماز را دوست داشت و بکرات بسیار فرموده
را باید که با کمال بی نیازی خود نماز را دوست دارد و بکرات در نماز بجا آید بود و گفته اند ما حدیث است
قال النبي صلی الله علیه و سلم صلوة عمو الدین فمن قامها فقد قام الدین من ترکها فقد هدم الدین رسول علیه السلام
فرموده که نمازستون دین است هر که ویران بپای شستن شستن برین دین خود را ویرانی داشته باشد و هر که ویرانتر
او در پس دینی که دین خود را خراب کرده باشد **قال** علیه السلام صلوة و جدیکم فلا تشبهوا رسول فرموده السلام
که نماز و شستن دین شاستن است و دین ویرانتر است بکثرت **قال** علیه السلام من وضع صلوة فی الدین کوضع الحجر
من الجبل رسول عزوجل فرموده که جای نماز در دین همچو جایی است مرتفع **قال** علیه السلام و السلام صلوة لا لا
بمنزلة الراس من الجبل رسول عزوجل فرموده که نماز را بر میان را بمنزله سر مرتفع **قال** علیه السلام صلوة امر عراج
استی رسول علیه السلام فرموده که نماز امر عراج است **قال** علیه السلام صلوة نور رسول عزوجل فرموده که نماز نور است
قال علیه السلام علم الايمان صلوة **قال** علیه السلام صلوة یسجد فیها رسول عزوجل فرموده که نماز کند از نده باشد
خود را بر او پیونده است اما جمیع است که یکس فرقیست نماز را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر گردد
از برای آنکه خدا می عزوجل نماز را بلفظ ایمان یاد کرده است **قال** علیه السلام یوما کان الله یضیع یا کرم ای صلوة
تا اگر نمی جمیع سیرات یا آنکه چنانکه اگر روز ماه رمضان دارد و حج سلام رود و غنای دارد
و زکوة مال بدو و ختم قرآن کند و مسجد و منبر بیاورد و مناره و رباط بیاورد و شریعت حکم کند باسلام
وی و جزیره از وی برآید نشود و گویند همه کنند اما همین که بعضی جماعت برآید و خود را تشبیه کند
جماعت کند ازندگان شریعت حکم کند باسلام وی و جزیره اگر در آن او ساقط شود و تا اگر بران باشد
نکند و باز رفته آید و او عیاذ بالله شریعت حکم کند تقبل او و کردنش را از نده که ترک فرمیده خدا می
عزوجل گرفته که نماز شعار اسلام است عمن الی کعب رضی الله عنه عن ابنی علیه السلام انه قال
اول ما یجسیب به العبد بعد التوحید يوم القيمة الصلوة فان اصلح فقد فتح و انجح و ان افسد فقد
خاب و خسر الی ابن کعب روایت میکند از رسول علیه السلام الی سالی الله تعالی

که خدا می تعالی بآینده کند بعد از توحید روز قیامت نماز بود و می که از عهده نمازی و ن آید امید بود
 که حسابهای بویگیر بر وی استان شود نجات یابد و الحیا و با لمر که هر چند نماز اندر نما حسابهای بویگیر
 بروی دشوار شود و بماند و روز **نور کمال نفس** یا کسبت ریحته الا صاحب الیمین فی جنت تیسارون
 عن المجرین ما سلککم فی شرف قالو لم نک من المصلین معنی این آیه را مفسران چنین گفته اند که نفس گز
 کرده شود بد آنچه کسب کرده باشد یعنی باز داشته شود و روز نوح مکر صاحب الیمین امی و هست رست که
 ایشان در بهشت باشند و آن بد کردار انرا می خنبدان بد کردار انرا از نوح از ایشان علی گفته شما ایند و در اینجا
 ایشان گویند ما نبودیم از جمله نماز گذارانندگان عبداللہ بن عباس سکیوید رضی اللہ عنہ که دلیل میکند
 که ایشان مومن بوده اند و مسلمان که مشومی بی غازی و خواری بی غازی بعد از اندر گرفتار
 شدند که کافر بودندی اگر کفر شریکیت کرد و لدی کنون بی غازیست و خوار غازیست بعضی شایع گفته
 اند که بی غازیست که گاه نماز میکند و دو گاه میکند و بعضی شایع گفته اند که خوار غازیست که کار
 دنیا را بر دین مقدم دارد و که بی غازیست که فرموده بده باشد که در روز نوح از رسال جاندا از خوار غازی باز
 بعضی شایع گفته اند که خوار غازیست که علم نماز اند و بی غازیست که علم طهارت اند که
 بنابر نماز بر طهارت است عبداللہ بن عباس گفته است که مراد از ان مجرمان بی نماز نیستند
 اما بعضی گفته اند که آنها که بی باشند که بی تو با از دنیا بروند اما شیخ الاسلام برمان الدیز
 رحمة اللہ تعالی گفته است که آنها کافران باشند اما این دلیل میکند که چون ایشان که
 جواب نماز گویند ایشان اول مسلمان بوده اند نخستین سوال و جواب ایشان از
 نماز بود اما از شومی کنان بسیار و خوار واری غازی و بی نمازی ایمان را با د
 داد و باشند و بی ایمان از دنیا بیرون رفته باشند و العیاذ باللہ منها و از اینجا است
 که امام اعظم ابو حنیفه رحمة اللہ علیه گفته است که کدوک مومن که بالغ شود بهین نخستین چیزی
 که بروی فریضه شود نماز بود از برای آنکه تا مال نشود و زکوٰۃ فریضه نشود و تا
 استطاعت نبود حج فریضه نشود و تا ماه رمضان نیاید روزه فریضه نشود
 و تا جنابت نرسد غسل فریضه نشود اما بهین که بالغ شود بروی نماز فریضه شود و هر سبت
 که محمد حسن رحمة اللہ علیه گفته است که نخستین استادن در او اب ابو یوسف القاضی
 بود رحمة اللہ علیه و پنجمان بود که شیبی با ول شیب نماز حقن گزار و دم و با خر شیب بالغ شد
 که با داد و بر خود غسل آورد و دم و غسل فریضه رحمة اللہ علیه و ششم که کسبت در میان آن بود

ابو یوسف با یک ز بر من کتاب را برای کوک و اشاره کرد سوی ابو حنیفه رحمه الله از سوال کردم گفت ای
 مسلمانان چه کوی در حق کوکی که باول شب نماز خفتن کرده باشد و باختر شب بالغ شود قضاء آن
 نماز خفتن بر وی بود یا فی امام اعظم رحمه الله علیه گفت که بود امام محمد حسن گفت برخاستم و بطرف مسجد آمدم
 و آن نماز خفتن را فضا کردم ابو حنیفه رحمه الله علیه بدینا که چشم در من نگاه کرد و گفت من درین کوک زیدی
 ای منم که دی روزی معتقد ای عالمیان شود که نخستین مسند از من سوال کرد و آن را با دست گرفت و بدان
 عمل کرد بهر کات لفظ مبارک امام اعظم رحمه الله و بهت استاد وی محمد حسن را خداوند عز و جل بمنصی رسانید
 که تا قیامت هر که میگوید محمد حسن بگوید فصل دوم در مناقب امام اعظم رحمه الله تعالی علیه اوده اند
 که در زمان امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه کسی از صبی بچشم بود و در رضوان الله علیه هم چنین یکی النس
 بن مالک بود و دوم رافع بن خدیجه بود و سیوم عبد الله بن جریر و ده کس از کبرای جمیع وی بودند
 چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و بشر حافی قاضی و داود طائی و نوح بن مریم سبهم الجاسی
 و اسد بن عمر و یعقوب بن حفص و حسن زیاد و زفر و مالک رحمهم الله علیه هم چنین مرویست که امام
 اعظم ابو حنیفه رحمه الله شنب بردست راست بیا سودی چند مسئله وضع کردی چون بردست چپ
 کشتی همه را جوابها گفتی بیا در مسجد آوینده که ذی اصدی اصحاب تفاسیر بردست راست می بودند و چپ
 و اصحاب اخبار بردست چپ وی بودند و نشسته و ده کس کبرای جمیع وی بودند در پیش وی بودند
 نشسته امام اعظم رحمت مسئله آغاز کردی صاحب تفسیر آن تفسیر باز گشتندی و اصحاب اخبار آن اخبار
 باز گشتندی و کبرای جمیع وی با جهتها خود باز گشتندی و آنچه وی گفته بودی هم بایه و هم باخبار و هم
 باجماع امت ایشان دست شدی گفتندی ای امام مسلمانان این مسئله که شما وضع کردید هم بایه هم
 باخبار و هم باجماع امت راست آمد امام اعظم رحمه الله از شادی آن تکبیر گفتی و کبرای جمیع وی بر ملوق
 وی تکبیر گفتندی و او از تکبیر ایشان باطل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که امام اعظم رحمه الله
 مسئله وضع کرده است که هم بایه و هم باخبار و هم باجماع امت راست آمده است ایشان نیز سر بر آورد
 ایشان تکبیر گفتندی و از اینجا است که امام شافعی رحمه الله گفته است که جمله عالمان در فقه عیال ابو حنیفه
 رحمه الله علیه اند یعنی همه زیر دست وی اند این شریح رحمه الله علیه گفته است که روزی یکی شافعی
 ندی خواست تا در حق امام اعظم رحمه الله طعن کند شافعی ندی وی را منع کرد و گفت که شریح ندی
 که در حق کسی طعن می کنی که رسول عم در حق وی این تشریف فرموده است قال علیه السلام من
 سراج امتی معنی حدیث است که رسول عم فرمود که ابو حنیفه سراج امت نیست سه بار این الفاظ را

مبارک رسول عظمی رفت خدای عزوجل و پیر چهار دانگ و نیم علوم مسلم او گردانید اگر چهار دانگ و نیم علوم را
 مسلم شدی و دیر اینچنین خلاف نکردی اکنون شکال آید که چهار دانگ و نیم علوم چگونه بود قال ابو جعفر
حسن السؤال نصف العلم سوال نیکو نیم علم است قال ابی بنی صلی الله علیه و سلم العلم خزانة الله تعالی من خزانة
 السؤال رسول علیه السلام فرمود که علم خزانها بر درو کار است و کلید وی سوال است اما جواب سخن شافعی
 رحمه الله علیه که العلماء کلهم فی الفقه عیال ابی حنیفه رحمه الله تخریج وی نیست که مسئله از هشت تیر و نیم است
 آنچه سوال است چهار تیر است و آن را ابو حنیفه را مسلم است و آنچه جواب است چهار تیر و یک است و دو تیر و یک
 تیر ازین چهار تیر جواب را ابو حنیفه را مسلم است و کسی مروی خلاف نکرد پس چهار تیر سوال و دو تیر از جواب
 که جمله شش تیر شود و را ابو حنیفه را مسلم و قد ماند و تیر دیگر که دانگ نیم باشد را ابو حنیفه را درین دو تیر خلاف کرده
 و وی را ایشانرا تصدیق کرده است پس ازین دو تیر دیگر در میان ایشان قسمت کرده شده یک تیر و نیم را ابو حنیفه
 مسلم شد و دیگر یک تیر را جمله علماء عالم را پس از هشت تیر هفت تیر را ابو حنیفه را مسلم شد و یک تیر هم کل علماء را
 و یک از هشت قسم زایل باشد در میراث پس درست شد سخن شافعی العلماء کلهم فی الفقه عیال ابو حنیفه رحمه الله
 علیه ما بدو است که علم بر دو نوع است یک نیمه سوال است و یک نیمه جواب آنچه سوال است را ابو حنیفه را مسلم
 است و آنچه جواب است دانگ نیمه را او را مسلم است و در دانگ نیم دیگر و خلاف کرده و وی نیز
 را ایشانرا تصدیق نکرد اتفاق است که جمله سولاتی که کرد امام اعظم ابو حنیفه نیکو کرده است پس یک نیم علم
 و را مسلم شد بحکم حدیث رسول علیه السلام و بدان نیمه دیگر که چهار دانگ گفت در دانگ و نیمش همه علماء متفق اند
 که همچنان است که امام اعظم گفته است رحمة الله علیه ما در دانگ و نیمه دیگر بعضی قیل کرده اند میگویند جواب
 با نشت که وی فرموده است می آرند روزی در جمع امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله و دانشمندی اهل برجاست گفت
 ای امام مسلمانان شما هر کس مسلم فرموده آید که گفتن از ان شمار ایشان را افتاد باشد امام اعظم رحمه الله علیه
 گفت بلی گفته ام و اینچنان بود که وقتی نزدیک من فتوی آوردند که زنی عاقل و فاضله است و فرزند و مرثیه
 بطن وی می جنبید چگونگی من جواب آن نوشتم که به موجب و برایش کافیه و آن فرزند را بیک پدر منمیدانم آن فرزند
 بقایافت بانی من باری فرمودم تا ضرری بدان میت رسانیدند بمان دانشمند گفت که مبادا هرگز شمارا
 چنین پیشانی آید که آن فرزند من بودم بهر کات لفظ مبارک شما خداوند عزوجل مرا بدین منصب رسانید نقش آورده
 که چون بهتر عالم صلی الله و آله و سلم را بر بردن شنید آنچه شنواید ندانم و بدینچه نمودنش مناجاة کرده الهام بر او
 در امتنان پیشین مردی بوده است لقمان حکیم نام که حکمت بیان میکرد و مردمان فایده گرفته می
 اکنون در امت من که خواهد بود خطاب حضرت عزت در رسید که محمدا در امت تو مردی خواهد بود

نزد یک خواجهدار آمد خواجه از وی تخاصی کردن گرفت جوان گفت ای خواجهر چرا تخاصی میکنی که من عیال حلال تو
 خواجیه گفت پدر تو چنین بمن تخاصه است جوان گفت چنانست که پدر من گفته است اما آن سخن را تاویل است و از
 وی نیست که بهر دو گوش گرام از مادر و وجود آمده ام سخن ناشنیدنی شنیده ام و بهر دو چشم گور مرده را ز مادر و وجود آمده
 ام غیر از شما و پدر و مادر و برادر و خویشی مدینه را ندیده ام و نه با آن کلمه که تا از مادر نیامده ام سخن ناطق تخاصه ام و بهر دو
 شکم که تا از مادر برآمده ام سخن نگرفته ام و بهر دو پای من خلعی که تا از مادر و برادر و خویشی ازین خانه بیرون نرفته ام و نه
 از خواجه سوال کرده که شمار عقل چیست و بهوت چند خواجه گفت هر تیر عقل یک تیر است تیر شهوت جوان گفت هر عقل
 چند و شهوت چند خواجه گفت هر عقل یک تیر و شهوت تیر جوان گفت من با وجود یک تیر عقل پای بر سر تیر شهوت
 بنهم و عبادت حق مشغول شوم شکر این است که خدای عزوجل مرا چنین جفت حلال نیگوار رسانید خواجه گفت که من
 با کمال نه عقل پای بر سر یک تیر شهوت بنهم و عبادت حق مشغول شوم که خداستیمالی مرا چنین جفت پارسا رسانید
 بهر دو عبادت حق مشغول شد مذبح شبایش را دخول افتاد و سبب آن دخول ایشان را فرزند می توانستند و حلیفه
 رحمة الله علیه پس پس لقمه چنان باید داشت تا فرزند چون ابو حلیفه رحمة الله علیه حاصل در میان ملک سیدان
 رسول علم آن بود و در آن رسول علم که بر سالی انس بن مالک رضی الله عنه مسفر قلبه میری و بر در خانه تعبید یار می
 و شستی و احادیث رسول علم باین کردی ابو حلیفه رحمة الله علیه و سال بود پدر و برادر با خود دستگیره برد چون حج
 سلام گذاردند ابو حلیفه رحمة الله علیه را دید بر در خانه گنجینه از پدر پرسید که آن چه بنویسی است پدرش گفت ای
 است از یاران رسول علم عمر فرادان یافته است سالها و خدمت حضرت رسالت پناه بوده است که هر سال
 می آید بر در خانه حکام شرع و احادیث رسول علم باین سیکند ابو حلیفه رحمة الله علیه را گفت همراه بر تاپه بنیم پدر
 و بر گفت مراد باین که تا ویرایه بنیم پدر و برادر هر دو کرد انس بن مالک را امید بدو لیکن سخن او را نمی شنید پدر
 را گفت مراد جمع انداختن پیش او فرود ایم پدرش و برادر انداختن پیش انس رضی الله عنه فرود آمد انس نگاه
 کرد که او کی را دید و پیش خودش رضی الله عنه احادیث رسول علم مشاطه کرد گفت تو چه کسی گفت من
 یکی کو که از مومنان است گفت نام تو چیست گفت انحنان بن ثابت گفت که تیر تو چیست گفت ابو حلیفه گفت
 مولد تو کیست گفت از کوفه پس انس گفت که مثلهای من بگرد و در هر مو آکنید بعلهای ویرا گرفتند
 و در هر مو آکنید گفت ای اهل معرفات و حاجیان شما کواه باشید که من امانت و سلام رسول علم را
 کو که می رسد آن امانت بیرون کرده بوی او او بگیرد آیه نیست انس رضی الله عنه پاسبان
 شخصی داد و او را سیم نغمی محب داد و مسافر رحمة الله علیه نگاه داشت تا نزد کاه
 ابو حلیفه رحمة الله علیه بوی تسلیم نمود و آورده اند که امام عظیم رحمة الله علیه مشهور و خور و

تبحر بال بود که بمی بسیار فتوی بعد از این خطا میگرفت و جواب با صواب میگفتی نادر و زی فتوی آوردند
 نزدیک حسد و رحمة الله علیه جواب نتوانست داد و فرمود که آن کو در را طلب کنید تا این فتوی را جواب
 ابو حنیفه را طلب کردند و گفت ای کو در بسیار فتوی بعد از این خطا گرفت و جواب با صواب میگفتی
 اینک فتوی آورده اند این را جواب می باید داد ابو حنیفه گفت که ای استاذ بزرگوار جواب گویم بشرط
 آنکه مبرری بنهید تا من بر آنم که بر آنجا سخن گویم حماد رضی الله عنه فرمود تا منبری بنهادند ابو حنیفه رحمه الله
 برآمد و خطبه طبع کرد و استخوان را دعا گفت انگاه گفت که ای استاذ بزرگوار آن امانت را که حضرت رسالت
 از برای من داده است و آن امانت بشما رسیده است امروز در جمیع برخیزید و گرم کنید و آن امانت را بمن
 رسانید تا بهشت شما شود و آنکه مردم حماد امانت بوی داد و آن امانت را امام اعظم بخورد و در حال دریا علم
 در باطنش بخوش آمد چنانچه آب چشمه بخوش آید و آن اثر معجزه رسول عم بود و آن اثر باقی است تا قیامت
 و هیچ طالب علمی نبود که و بر این اثر این معجزه نبود که امروز یک خط سبق گیر و در روز دیگر و در روز
 دیگر سه خط بگیرد و بدان علم بزرگ شود فایده بسلامان رساند انگاه فتوی خواست فتوی بوی دادند و در
 فتوی این بود نوشته که ایمان مخلوق است با غیر مخلوق امام اعظم رحمه الله گفت که ازان روی که تو فقی
 یا شیر خداوند است آن نام مخلوق است ازان روی که تصدیق و اتقار است مخلوقست همین جواب را
 فرین کردند و امام حماد در حال او نظر کرد و امام اعظم مقتدای عالمیان شد **فصل چهارم** در حماد
 اعظم رحمه الله علیه روی بود که ویرا ابو جعفر منصو گفتندی و او از کسی چیزی نمیخواست و بر ابران داشتند
 تا از هر خانه دانی بستانندی اسم ابو منصور از وی برداشتند و اسم و آیتی بر وی نهادند یعنی دانی و این
 دو الفتی را ابو حنیفه را دشمن میداشت از بهر آنکه فرمان برداری می نمیکردندی و این دو الفتی خلیفه
 ناحق بود از بهر آنکه فرزندان خلیفه بر حاکمی بودند و لیکن وی بطلم خلافت را گرفته بود ابو حنیفه رحمه الله
 در روز کار ابو جعفر و الفتی بود بر وی شدیدی شد که ابو جعفر و الفتی خلیفه بود و ابو حنیفه رحمه الله را
 هر کاری که ابو جعفر فرمودی نکردی بر آن بود که آن وقت وی هنوز خلیفه محلی نبود بعد از آن
 خلیفه محلی شد و ابو جعفر را ابو حنیفه را گفت قضا بکیر امام اعظم قضا و نمیکرفت بحکم حدیث رسول
 من اعطی قضا فقد فوج بغیر سکن رسول عم فرموده است که هر که قضا گرفت خود را گشت بی کار و دیگر کو
 عم میفرماید **قال** عم ان فی النار طوا حین لا یطو فیها الا راس القضاة رسول فرمود که در دوزخ آسیا
 سنگهای است آتشین که ستر می قاضیان را آتش کنند و ازان قاضیان که در دنیا میل کرده باشند و محبوب
 شرع بر سیده و حق را پوشیده و از حق تعالی نترسیده باشند و می حکم حدیث قضا نمیکرفت و ابو جعفر بر وی سب

پیوسته شده بود تا عالمان این وقت مرد واقعی را گفتند که روزی جمع شویم ابو جعفر را بطایف خود را
 اندکی کار فرمایی تا او بکند تا از وی خوش دل شوی تا روزی جمع شدند و مرا هم اعظم را طلب کردند چون ابو جعفر
 بیامد و او را یکی کار وی پیش ابو جعفر داشت امام این کار را برگرفت و قلمی ترشید و در دست وی بنهاد و چون
 آن قلم را برگرفت بدینا چشم درآید نگاه کرد یعنی امام مأمور امر من شد کاری من کرد و گفت ابو جعفر را نیکو
 ترا شنیدی ابو جعفر گفت به ازین ترا ششم دست دراز کرد و قلم برگرفت و بر زمین نه دو بشکست و گفت
 تها شنیدم مأمور امر تو شدم اما رواندا شستم که تا بقلم ترا شنیده من ظلم نویسی پس ابو جعفر و واقعی شدند و ترشید
 و ابو جعفر را باز داشت و جلادیر که نام وی مهربانی بود او را فرمود که مرا ابو جعفر را چوب زن وی
 چوب زنند و ابو جعفر رحمه الله علیه روزی گفته بود که مرا من و جهود و ترسایان چوب زنند و روزی
 دیگر گفته بود که عوانی که تو برگزیده بودی که کافر شود ابو جعفر گفت که با قسم از ابو جعفر حجتی که اینها دشمن
 دارد و دیگر چوب زنند ترسایان را طلب کرد و گفت باید که ابو جعفر را چوب زنید گفتند هزار دینار بدهیم
 و ابو جعفر را چوب زنیم و جهود و ترسایان را طلب کرد و ایشان نیز همچنان گفتند و سخنان نیز همچنان گفت بعد
 از آن روزی عوانی که تو برگزیده را آوردند و گفتند که می باید که ابو جعفر را چوب زنی در آمد و ابو جعفر رحمه
 الله علیه را چندانی نداد که از خود بچند سال وقت بیرون آمد و ابو جعفر ازین بوسه کرد و چنین می آید که تا
 دو هفته بزند چون هفته سیوم شد بیرون آوردند و روی سوی مهربان کرد و گفت ای مهربان آخر
 چه جنایت داریم باری جزایانی باینکه جراحت نیکو شود آن وقت بزندان وقت دل مهربان بخت
 و او را چوب زنند و بخانه را آورد و خبر ابو جعفر رسانیدند که مهربان او را چوب زنند ابو جعفر گفت مهربان را
 باید که از پیش تخت من دور شود و مهربان گفت از پیش تخت تو دور شوم بهتر که از رحمت خدای عزوجل
 بعد از آن ابو جعفر رحمه الله علیه را پیش خود آورد و قدحی برآورد و از زهر بدو داد تا بخورد ابو جعفر را سحر شد
 برخواست و روان شد ابو جعفر گفت که با ابو جعفر کجا میروی گفت اینجا که فرستادی اما تو باری چقدر
 تانیانی چون بخانه در آمد مهاد را که پیشش بود گفت که ای پسر چون گذشته شوم ترا در خانه نبی جزایانی گفت
 و کوی فروشنده چون ابو جعفر وفات یافت مهاد همچنان که در خانه بنهاد و تشییعی که در خاک برگرفت
 باز میگشت پس آن مدعیان که بودند گفتند که ابو جعفر را نباید که ازین پیشانی آورد و بر باشد بد شود پس
 تدبیر کردند که میرویم و خاک ابو جعفر رحمه الله را بجا میرویم و او را بکشیم و سگ را در خاک بنیم و بجا بماند چون
 بر فتنه خاک ابو جعفر بجا دیدند ابو جعفر را نیا فتند سگی را اندر آن خاک بنهادند و باز گشتند چون بگردشند ابو
 از آن کاشیشان ایشان گفتند چرا پیشانی میروی از پشته کسی که وی در خاک سگ شده است و او را بجای آورد

و او را ستوار داشت ایشان گفتند اگر نتواند کسی با ما بنهرستید تا بنید چون برفتند و بجای نیدزیدند
 سکی اندون خاک یافتند و کار که سپید بوی بود طلب کردند و گفتند که پدر توجیه صلت است که در خاک مسک
 گشته است و گفت رحمة الله و خذ الله کسی که بر یک طهارت پهل سال نماز حقن و نماز با و را بگذارد
 و در پهلوی است که خند بفرار شد و خند کند و بر پهلوی و کبر و در پهلوی رسد را جواب بگوید چنان کس در خاک چگونه
 مسک شود و گفت پدر مرا شما دیده بودید جمله مسک گفتند که دیده بودیم گفت اگر اکنون بنید بنیاید مسک گفتند
 بنیاید مسک است ابو جعفر را گرفت و در خانه تاریک آورد و چاه و شمی که بروی ابو حنیفه رحمة الله علیه بود و بر دست
 میمان که در خانه آفتاب افتد و چگونگی روشن شود چون آن چاه و شب را از روی ابو حنیفه برداشت خانه پهلوی
 را بر زمین شد و چاه و شمی ابو حنیفه رحمة الله علیه که در دروس می بود بنابر هم شخص الانصاری بود و بنیاید
 وی ابو یوسف الفاضل و عالم بانی محمد بن حسن اشعری و عالم زاهد و اوطاعی و عاقبت الفاضل فوج ابن مریم
 الحامی و اسد بن عمر و ابراهیم بن یعقوب بن حفص و حسن بن یاقوف و مالک ابو حنیفه مروی بود که مسک را
 از صاحب و یافته بود یکی انس بن مالک و دیگر عبد الرحمن و دیگر غار بن طفیل را هر یکی ازین مسک خشان بود
 که و از و بنار حدیث کفصل می منسوخ شده است و استی تاناج سپید بودی و ابو جعفر را و زیری و در خانه
 و انما و دستار امام عظم ابو حنیفه رحمة الله علیه پیوسته بدرس سبقت امام عظم رفتی تا روزی بدو بیان ابو جعفر از و
 خبر رسانیدند که وی دستار امام عظم ابو حنیفه است رحمة الله علیه پیوسته بدرس سبقت وی میرفتی تا روزی بدو بیان
 ابو جعفر از طرف وزیر بن بد رسانیدند که وی دستار ابو حنیفه است و شمار اندلی پیش کشید یعنی نزدیک شما
 زیاده از و زیری کاری ندارد و اگر نه رجوع خاطر ظل ابو حنیفه بود همه بخاطر او با ابو حنیفه است ابو جعفر و زیری طلب
 کرد و گفت که ای ابی جعفر یا کسی دوست داری که ویرا شجاعت بود و سخاوت بود و علم بود و حلم بود و تقوی
 بود و تقوی بود و زهد بود و زکی گفت ای ابی جعفر بنین این همه که شما گفتی در ابو حنیفه رحمة الله علیه است
 اکثر شما ملاقات نیکو دارید کوشن و اید تا یکان یکان باشا بگویم از شجاعت و می ان بود که روز
 و سحر نماز میکند و دوازده غنیمت مسکین ازین صفت مسجد سجد و دافا و حمد نماز بر
 خود تپاه کرد و الا ابو حنیفه رحمة الله علیه که نماز بر خود تپاه کرد و ان مار را سبه نعلین متصرف بن
 و در مسک کن مار صحت شد چون نماز تمام کرد و مار را تمام کرد و در صلوة خواجه امام خرمی سجده علیها
 آورده است که ان مار را بر کشیدند میزد من بود بسک ری نام ملک و در صلوة خواجه
 امام نمک خواهر زاده رحمة الله علیه آورده است که ان مار را بر کشیدند میزد من اند بسک
 زنی که هر یک من از ایشان شستند و نه در مسک است این بود شجاعت امام عظم رحمة الله

و از سخاوت وی آن بود که روزی سفردار یا میرفت بازگشتی جوان مردی نزد کت امام عظیم علیه السلام
 امام مسلمانان بدان دیار که شامیه و دید من چند نفره و امام کرده امام و خطها و او امام هر آن نفره حاصل شد
 و اینی باز شامیه حاصل نمیشود و خطه توقف کیند تا من آن نفره را رابا یارم تا شامیه اقبل من بصاحب نفره
 را رسانید و خطها را بستانید و بیاورید امام گفت همچنین کنم آن جوان فریاد طلب آن نفره را رفت باز امام که
 رست شده بود گشتی بانان بی رضا امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله گشتی را می کرد و چون امام عظیم رحمه الله
 بران دیار رسید باز گشتی بگرد و نفره حاصل کرد و نفره نامی بوسی داد و آن خطها را گرفت و بیاورد و چون
 امام عظیم رحمه الله از آن بازگشتی باز آمد بان جوان فریاد باز آمد و گفت ای امام مسلمانان خطه توقف نفره بود
 تا من آن نفره را رابا یار و روحی تا شامیه بخود بردی و دادی تا امام من گذارد و شمدی امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله
 گفت آن انجیل من نبود از کشید بان بود که ایشان پاره بی او بستن و پاشند تا تو اندیشه مار که من خطها را
 تر استانیدم و او دم چون خطها بیرون کرد بوسی داد و آن جوان فریاد و آن نفره را رابا یار و امام عظیم رحمه الله
 نگرفت آن نفره را از وی و گفت من در کتاب سکه خنجر وضع کرده ام که هر کسی برای اجازت می
 گذارد آن از وی تبرع بود و تبرع را حق طلب بود و این نفره را شامیه که فتن چاهه سرانجام خود را بیک سکه
 بیاورد و این بود سخاوت امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله و عیش آن بود که پیش از آنکه من وزیر شامیه بودم شامیه
 وزیر بود و یک نظام ویرانهایکی من خانه بود و وی بطرف دیوار خانه خود چاهه ای کنده بود و چند روزی
 نم پرید و بسبب آن نم دیوار فرو میرفت می هر نظام می گفت که به این دیوار بار که بیشتر است و من
 رفیع وی مانده بودم و راه ویرانهای که من چاهه کرده ام می گفت که در ملک خود تصرف کرده ام با امام عظیم
 رحمه الله علیه مشورت کرده ام امام عظیم رحمه الله علیه فرمود که تو نیز طرف دیوار خود دیواری چاهه ای بجای کن
 و از این سر کن تا از آن سر بجای دوی سرایت کند و بش متعیر شود و چاهه خود را بنا زد و تو از نظام وی خلاص باشی
 و اگر گوید چه کردی تو نیز همان گوی که در ملک خود تصرف کرده ام بچنان کرده ام بش متعیر شد آن چاهه را
 بنا نهاد من از نظام وی خلاص یافته ام این بود از امام عظیم رحمه الله علیه و از عیش آن بود که و عیشی
 وی چاهه ویرانخانه بود و آن چاهه و عیش را میرزا ابو ویران شده و از آن میرزا بطرف خانه امام عظیم رحمه الله علیه
 سرایت کردی ابو حنیفه رحمه الله شب طغاری نهادی آنچه سرایت کردی صبح بدست مبارک از این سر و
 انداختی روز را نیز ختوی نهادی آنچه سرایت کرده بودی وقت نماز فتن بدست مبارک خود بیرون انداختی
 دان چاهه ویران کردی تا کنون و ربا دوا بچاهه را بدست مبارک گرفته بیرون می انداخت
 آن چاهه ویرانخانه بیرون آمده بود و بدو که امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله علیه انرا بیرون می انداخت

آن جهود گفت ای امام مسلمانان بمانا که شمار او در خانه مبرزی نیست گفت بستان اما اگر آن نیز سیدی با اعظم
 رحمه الله باو گفتی از غایت حلم خود که پنجاه علیه السلام بنظر باید اگر موالی در آن کان کافر با مانا که از خانه تو
 برایت میکند چه و گفت و بر است که همچنین است یا امر و ز واقع شده است امام گفت تحقیق از شما نیست
 ساهیامی شد که من این واقع دای گشتم چه و گفت با امام مسلمانان من شمارای بنمودم که در دین خود چه
 تحمل شما تا چه غایت است چون بر من روشن شد اکنون اسلام عرض کن که این بن تو جز دین حق نیست که
 از برای جهودی چنین بزرگی سالیها در پنج من بود و با وی نمک و امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله اسلام
 عرض کرد و آن جهود اسلام آورد و هر گاه حلم امام اعظم رحمه الله و از راست گوئی وی آن بود که شما
 در فلان وقت از من دیبا خواستید بن که در دین صفت من از شما شش ماه امان خواستم باز کارزار بر
 و شام و چنین فرستادم و نتوانستم حاصل کردن با امام اعظم رحمه الله مشورت کردم وی گفت که امر چنین
 دیبا نیست رفت و دیبا بیاورد دیدم که به از آن بود که شما خواسته بودید گفتیم ای امام مسلمانان می باید که
 این را بسراید من فرو نشید گفت همچنین کنم گفتیم چه مقداری باید گفت یک دینار گفتیم ای مسلمانان بر من
 فسوس میکنی گفت والعیاذ بالله که هیچ کافری فسوس نکنم خاصه بر برادر مسلمانان فاما من از این دیبا
 ده خریه بودم نه را باز فرو ختم و این یکی مرا بیکدینار مانده است از من همان یکدینار گرفت نه که گرفت و نه
 زیاده این بود از راست گوئی امام اعظم رحمه الله و از تقوی وی آن بود که روزی بصحرای مرو رفته
 بودم و کرمانا کهرم حجاز بود و ما همه در سایه درخت آسودیم الا امام اعظم که دی سبحان در آفتاب نشسته
 گفتیم ای امام مسلمانان چرا در سایه این درخت نمی نشینی گفت مرا از خصم این درخت چیزی یافتنی است
 نمی باید استیاد که رسول علیه السلام فرموده است کل فریض جرفعا فهو ربوا هر که از عزم خود ببرد و چیزی
 چیزی نفع کند آن در معنی ربوا شود و مرا از خصم این درخت چیزی باید ستدن من در سایه درخت
 وی نیاسایم تا ربوا در معنی نشود این بود از تقوی امام اعظم رحمه الله علیه و از زهد وی آن بود
 که چون بسفر قبله رفت و حج اسلام بیاورد و انگاه کلید خانه را از مجاوران درخواست کرد تا او را
 بشی در کعبه که از مجاوران گفتند ای مسلمانان با کلید این خانه را بکسی نداده ام اما حق شما بزرگ است
 کلید خانه بوی دادند و در خانه را گشادند بچه خانه میحسن مبارک خود چهاروب داد و پاک کرد انگاه
 میان و دستون با ستاد و در رکعت نماز شروع کرد و در رکعت اول پای چپ را بر پای راست نهاد
 و یک نمره قرآن را خواند و در رکعت دوم پای راست را بر پای چپ نهاد و قرآن را ختم کرد چون
 چون نماز تمام کرد و صبح دید انگاه که لیت و مناجات کرد الهی ما عجب ناک بذ العبد الضعیف حق عباد

عبادت و کمال عرفان حق معرکه فب نقصان خدمت کمال معرفت بهت فبف من اجانب البت یا ایچنه
 قد عرفت فاخلصت المعرفت و خدمت فاحقق الخدمه ففقد عرفناک و لمن تبعک و کان علی ذلک الی
 قیام الساعه یعنی مناجات کرد که الهای پروردگار ابو خیفه ترا بسزا رضا حق بشناخت و لیکن بسزا سببه
 نتوانست برستیدن ثقی آواز داد و از چهار کتبخانه کعبه که بهم بسزای شناسختی و بهم بسزای برستیدی
 ترا امر زیدم و تا بقیامت هر که بر مذہب تو رود و بر نیز امر زیدم این بود از زید امام اعظم رحمه الله قال
 علیه السلام من اتوا بواہ فهو مغبون رسول علیه السلام فرموده است هر که امروز وی بآید وی را
 وی مغبون است یعنی زبان کرده است و هر که امروز وی که از دیند است وی ملعون است و هر که از
 وی به از دیند است وی مرحوم است یعنی رحمت کرده شده است علماء و دین تامل کرده اند که چرا
 کنیم که امروز ما به از دیند شود هر کسی چیزی اختیار کردند بعضی گفتند نماز گذاریم امروز و رکعت نماز گذاریم
 روز دیگر چهار رکعت باید گذارد و روز دیگر شش رکعت باید گذارد و این را هم بابان ندیدند بعضی
 گفتند صدقه و سیم این را هم بابان ندیدند و بعضی گفتند قرآن خوانیم این را بابان ندیدند و بعضی
 گفتند روزه داریم گفتند هر روزه برابر است اتفاق علماء و دین افتاد که همین علم آموزیم که امروز
 بیا موزیم که دیند امروزه نباشیم پس امروز ما به از دیند بود فقلست مع که از امام اعظم رحمه الله
 سوال کردند که از چه معنی است که همه عمر خود را در علم صرف کردی در آموختن و استخراج مسائل وی
 مبالغت نمودی و در علمها و دیگرانی گفت رسول علم فقره را دوست دارد من بدان سبب علمها
 و دیگر شروع نکردیم و دیگر در همه علمها که شروع کردم چون تامل کردم در هر یکی آفتی دیدم اول و علم
 طب شروع کردم که در وی تن آسانی و منفعت دنیا است چنانچه العلم علما عالم الابدان و علم الابدان
 چون تامل کردم گفتم که اگر بیماری بود که در اقصاء اجل نزدیک رسیده باشند هر چند که من ویرا در دهم
 بهم هیچ منفعت نکند پس من عمر و مال خود را ضایع کرده باشم و دیگر آنکه طب حرفات ترساناست مرا
 اند از حرف ترسانان مبالغت کردن که هم کار حرفیکان من مخالف دین من باشند و دیگر در کسب
 شروع کردم که کسب کردن هم سنت انبیا است علیه السلام قال النبی علیه السلام ان الله تعالی
 یغض الشاب الفارغ رسول عا فرمود که خداوند غرض جل خشم میکند جوان فارغ را و روزگار فستق کز انداخته
 دشمن دارد قال النبی عا ان الله یغض الصبیح الفارغ رسول عا فرمود که خداوند غرض جل خشم میکند جوان
 دشمن دارد یعنی کسی باشد که تن پروری کند نه کار دنیا کند نه کار آخرت و عمر خود را همیشه بفلت گذاردن
 چه بسا سپید کردم و کسب حاصل کردم تا ازین دو گروه نباشم چیزی دنیا دوست داشته و لیکن دل برمی نهام

که وقتی دینار را پس همه خطاهاست **قال** علیه السلام حب الدنيا راس كل خطية وكره الدنيا راس كل عبادت و دیگر در علم مباحث نکرده که روی نغزیدن بویان نغزیدن است ترسیدم که کار صعب است از راه باریک آخر الزم و جب و دیگر در علم مناظره مباحث نکرده که بسیار است روی و خطا بود و میرا از روی آورد و اندک روزی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نزدیک رسول علیه السلام رفت اسبوالی چون نزدیک رسول آمد آن رسول بروی پوشیده شده حضرت رسول علم نبوت بدست گفت یا علی آنچه آورد امیر المؤمنین علی گفت یا رسول الله سبوال آمده و بودم اما آن سوال از من پوشیده است رسول علیه السلام فرمود یا علی در راه از تو چه و در جواب گفت یا رسول الله من چیزی ندارم و چون دست رسول علم فرمود یا علی نیک تامل کن چون تامل کرد گفت یا رسول الله در راه چه دیدی پیر پیش از من میرفت من از روی تعجیل و کد شتم رسول علم فرمود کیا علی بی باوی کرده بود از آن پیر بجای خود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نزدیک آن پیر چو داد و از وی بجای خواست پیر چو گفت تو هم چو کرده که از من بجای سخاوای امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که من در راه تو تعجیل دارم که شتم رسول علم نزدیک تو فرستاده است تا از تو بجای خواهم پیر چو گفت ترا بجای کنم بشیر طاکم مرا نزدیک رسول علیه السلام بری تا علیه مبارک او و بوسم پس امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پیروی را نزدیک رسول علم آورد چون نزدیک رسول علم رسید و گفت یا رسول الله هم مرا اسلام عرض کن که این دین تو جز از دین حق نیست که از برای من چنین نزدیک من فرستادی تا از من بجای خواهد رسول علیه صلوات الله علیه بر وی سلام عرض کرد پیر چو سلام آورد و کلمه طیب بر زبان میسرکت گفتن و دم مبارک هم و قدم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چون دانستی که پیر چو در راهی باید از دین پیر سلمان بطریق اولی بود و به طالع علمی که عادت دارد پیر از راه از علم و عمر خود برخوردار میابد و دیگر در علم قرائت مباحث نکرده که هر چند مباحث کنم ترا خواهند مرا و دیگر در علم ادبی مباحث نکرده که هر چند مباحث کنم او بیب خواهند مرا و دیگر صحبت با کودکان نکرده که رسول علم فرمود است که چند چیز دل آناه که صحبت کودکان صحبت زنان صحبت نوکران و صحبت چاهان و جویان و حلقان با کلفان آورد و اندک روزی جوانی پیر را دیدم که گفت صدقته یا رسول الله الحق است که است گفت است رسول علیه السلام جواب داد و ان خاموشی کردن است جوان گفت است خود نیز از بار تو میسر گفت این است حق همه خاموشی باشند است ندانم حق تواند است حق من بودم که جواب تو باز نگفتم جوان گفت چه را خواست باشم اگر یکی کوئی نیز از تو باز گویم بگفت اگر تو نیز از کوئی من یکی باز گویم پس امام عظمی رحمة الله تعالی علیه گفته است که هر چه در علم فقه مباحث نکرده که روی به نفع دیدم و هیچ ضرری فی الامر نیست

خود جواب گویم اگر خطایه بر او ناید یک ثواب بود اگر صواب بیرون آید دو ثواب بود و یک روایت ده ثواب
 بود پس همه عمر در همین علم شروی کردم که از خطای وی یک ثواب است و از صواب وی ده ثواب است **قال**
 ابی بنی علیه السلام کل شیء عباد و عباد الدین الفقه **قال** ابی بنی علیه السلام کل شیء باقعه واقعه الدین ترک الصلوة
 رسول علیه السلام فرمود که هر چیز برافتنی است وافت دین ماندن است اگر وی امن انس بن مالک آنه
قال علیه السلام من صلی صلوته انش فی الجاهل عطا الله تعالی اجر ان شهد انس بن مالک روایت کند
 از رسول علیه السلام هر که این پنج نماز را بجا عت بگذارد خداوند عزوجل ثواب هزار شهید در دیوان وی
 ثبت کند چنانچه خلیفه بن چهار سخن گفته اند که برادر دنیا است و آنچه در دنیا است امیر المؤمنین ابابکر صدیق
 رضی الله عنه گفت که یک ختم قرآن کند بعد و هر حرفی را دو قرآن است خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
 در بهشت کوشکی بنانند و اگر من توفیق یافتی که هزار ختم قرآن کردم و آن همه از من فوت شدی چندان
 بر دل من ریخ نرسیدی که یک یکمیر اول از من فوت شدی و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که
 یک کمر سینه را یا روزه داری را اطعام ده بعد و هر ذره که در آن طعام باشد خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
 در بهشت کوشکی بنانند و اگر من توفیق یافتی که همه کرمسکان را روزه داران عالم را طعام دادم و آن
 همه از من فوت شدی چندان بر دل من آن ریخ نرسیدی که یک کمر اول از من فوت شدی و امیر المؤمنین
 رضی الله عنه گفته است که هر که بدنه قربانی کند بعد بر موی که بر آن بدنه باشد خداوند عزوجل امر فرماید تا
 بنام آن بنده کوشکی بنانند و اگر من توفیق یافتی که جمله بدنه کافران عالم را قربان کردم و آن همه از من
 فوت شدی بر دل من آن ریخ نرسیدی که یک کمر اول از من فوت شدی و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
 گفته است که هر که کافری را در هر که گاه کشد بعد بر موی که بر اعضای آن کافر باشد خدا تعالی امر فرماید
 تا بنام آن بنده کوشکی در بهشت بنانند و اگر من توفیق یافتی که جمله کافران عالم را در هر که گاه بکشی
 آن همه از من فوت شدی بر دل من چندان ریخ نرسیدی که یک کمر اول بجا عت از من فوت شدی
 بنا بر آن اصل است که رسول عمر فرموده است **قال** ابی بنی علیه السلام تکیه الاولی فی من الدنیا
 و یا فیها رسول عمر فرموده که یک کمر اولی به است از دنیا و آنچه در دنیا است پس معلوم است که
 فضیلت نمازی نهایت است مشکله بنا بر نماز بر افعال است یا بر اذکار ابو بکر اصم گفته است
 که بنا بر افعال است نه بر اذکار و چه قول وی است که خداوند تعالی مسینه باید قول **قال** تعالی
 و اقموا الصلوة اذ الذکاة برپای و اید نماز را و برپای و اشن تن تا بر تن تعلیق دار و اما این نهیب
 باطل است و نهیب ملت جماعت است که بنا بر نماز هم بر افعال است و جسم باذکار و هم آیت

و بهم باخبار و بهم باجماع آمده ایم که گفت **قوله تعالی** در بک فکر بجای دیگر میفرماید **قوله تعالی** قد اطلع
سن نزلی و ذکر اسم به فصلی این دو آیه در حق تکبیر اول است و نیز رسول عم فرموده است که تکبیر اولی جز
من الله نیا و ما فیها و در حق قرائه میفرماید **قوله تعالی** فاقروا یا ایها الذین آمنوا ان اتفاق است که این امر خاصه است
در نماز است زیرا که برون نماز قرائه آن خواندن فریضه نیست **قال** علیه السلام لاصحوة الا بالقرائة رسول هم
فرموده است که نماز نیست بقرائة و رسول هم در عده عمر خود بقرائة و بی تکبیر اولی نماز نموده است و صحاب
رضوان الله علیهم اجمعین تکبیر اولی و بقرائة نماز نگذاشته اند پس معلوم شد که بنابر اخبار و بهم بر افعال است
بهم بر اذکار است و بهم بایه و بهم باخبار و بهم باجماع است **مسئله** نماز فریضه بر کیست بر مومن عاقل و بالغ
و پاک و بر حسب نیست اما بر حالیض و نفسانیست بر دیوانه نیست و بر پیکانه نیست و بر مرده نیست و بر کور
نیست همچنین است که او را نماز بر ایشان نیست قضاء نماز نیز بر ایشان نیست و بر مومن نکره که اهل است
مروجه نماز او نماز نگذاشته و وی از مرده بدتر است از برای آنکه اگر از مرده خبر نیاید شرم نماید جنب هم
اهل است مروجه نماز او اما موقوف است بغسل آوردن تا غسل نیارد نماز نتوان کند اردن همچنین
محدث را موقوف است به طهارت کردن **مسئله** بر نماز سیده نماز است یانی اگر کم از هفت سال است
بر وی اتفاقست که نماز نیست و چون هفت سال شود بر وی نماز است از راه استحباب از راه فرضیت
و بسبب حدیث رسول عم مروا صبیائکم بالصلوة اذا بلغوا سبعاً و اضر بوجهم علیها اذا بلغوا عشره رسول فرمود
عم که کودکان خود را نماز فرمایند چون هفت سال شوند اگر گدازند نیکو و اگر بی نمایند و اگر ده ساله شوند و
نماز نکنند برینند ایشان را از برای آنکه نماز این از برای آن فرمود تا نشان ایشان عادت گیرد رسول عم فرموده
ان الخیر عادات و الشر عادات و النفس مستعدة رسول عم فرموده که خیر عادات است و شر عادات است و
اومی خوی پذیر است **حوا** ابو القاسم حکیم رحمه الله علیه گفته است که جو بتر را چون بجنبانی فرمان کند
و جو بتر را بجنباند نفعت آن کند اگر نارسیده نماز کند او را و ثواب بود و مادر و پدر و برادر نیز ثواب
حکم فرمودن و اگر وی نماز نگذاشته و بر او بانی نبود اما مادر و پدر و برادر و بانی بود حکم نافذ نمودن علیاً رحمه الله
چنین گفته است که احکام شرع را سه چیز باید عقل و سماع و اسلام تا اگر کافر می در در احرب اسلام آورد
عدلی بر او و او بر محبای نیار و قضاء آن او امر که شسته بروی بود یانی بر قول فرمیده الله قضاء آن
او امر بروی بود بر قول علامه زکریا رحمه الله بروی نبود اگر یک کس و بر اخبار بد که چون اسلام آوردی
او امر را بجای آوردی بنا و قضاء آن او امر که شسته بروی بود یانی اگر آن خبر دهند عدل است
باتفاق بروی بود و اگر عدل نیست بقول الیخنیفه رحمه الله نبود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله

بروی بود اصلی است مرا امام اعظم رحمه الله درین باب که عدل خواهد بود یا بعدد فایده این خلاف چندی
 مسئله معدود و پدید آید تا اگر مسلمانی خانه فروخت یکی آن دو همسایه و یا خبر کرد که همسایه تو خانه فروخت و روی
 خاموش کرد بعد از آن شفعه میطلبد تواند یانی اگر آن یک کس خبر دهنده عدل است اتفاق تواند و اگر عدل
 بر قول امام ابوحنیفه رحمه الله تواند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله تواند و بگوید که با بعدد اولی بشوی و دومی
 اجازت وی یک کس و یا خبر کرد که دومی منزله بشوی داد و دومی خاموش کرد بعد از آن خود را اختیار میکنند
 تواند یانی اگر یک کس عدل است اتفاق تواند و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمه الله تواند و بر قول
 صاحبیه نتواند و دیگر سند غزل و کالت است یکی دیگر را وکیل کند که فلان کار از برای من کن باز و بر امضی کرد
 یک کس و یا خبر کرد که موکل تو را معزول کرد اگر آن خبر دهنده عدل است با اتفاق خبر اول شود و اگر عدل نیست
 بر قول امام اعظم رحمه الله معزول نشود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله معزول شود و دیگر سند باذن
 خواهد وی مخیر کرد و یک کس دیگر و یا خبر داد که خواهد تو را مخیر کرد و مخیر شود یانی اگر آن خبر دهنده عدل است
 اتفاق مخیر شود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمه الله مخیر نشود و بر قول امام یوسف و محمد رحمه الله
 مخیر نشود و دیگر جنایت عید است غلام یکی مرد دیگر را کار دی زد و بچنان که ارش لازم آید یک کس خواهد
 و یا خبر کرد که غلام تو چنین جنایتی کرد و خواهد غلام را آزاد کرد و ارش بر که لازم شود اگر آن خبر دهنده عدل است
 اتفاق است که ارش بر خواهد بود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمه الله بر غلام بود و بر قول صاحبیه
 بر خواهد بود اگر خواهد غلام را آزاد نکرد درین باب خواهد مخیر است اگر خواهد غلام را بآن مجروح بدو و اگر
 خواهد ارش قبول کند مسئله که در دار اسلام اسلام آورد و مدتی برآمد و او امر بجای نیارد
 قضاء آن او امر کند بر روی بود یانی حسن یا درم گفته است که بقیاس دار حرج بروی نبود و ناظر
 روایت آنست که قضاء بروی بود زیرا که اینجا شنود که مومنان با کلمات میگویند و اقامت میکنند و نماز
 بجماعت میکنند و زکوة مال میدهند و غذا میبرند و حج میبرند و روز ماه رمضان میبرند این
 همه و برادر معنی سماع بود پس قضاء این او امر بروی بود مسئله که کافری بر کفر از دنیا برین
 رفت همچنان که عقوبت کفر بود دش عقوبت بازماندن او امر باشد یانی بر قول شافعی رحمه الله
 که دی عمل از ایمان میدارد و بر قول علماء ما رجیم الله عقوبت کفر بود دش اما عقوبت بازماندن او امری
 که ایمان اصل است و عمل فرع تا اصل نبود فرع نیز نبود و اعمال ایشان که صورت خبر دارد در معنی
 سرب است قوله تعالی و الذین کفروا اعمالهم کسرب بقیة بحسب الطمان ما رجیم الله عقوبت کفر بود
 نشان اتفاق است که عقوبت نگاه بگیر بود ایشان از برای آنکه طاعت جز از مومن طاعت است اما در محبت

از پیوستن مسلم که اگر مسلمان روت آورد و الغیا و باند و روجل اعمال وی جط بشود بیانی بر قول
 شافعی رحمه الله علیه تا بر همان موده نمیزد اعمال وی جط بشود وی تاویل باین آیه میکند قوله تعالی و من
 یرتک منکم عن دینه فیه و به کافر فاولیک جطت اعمالهم اما علماء ما گفته اند که همین که روده آورد و اعمال وی
 جط بشود قوله تعالی و من یکفر الا یان فقد جطت علمه و یوقی الا نذرته من الخاسرین فایده این خلاف جاک
 پدید آید مسلمانی نماز پیشین گذارد و روده آورد و الغیا و باند و روجل بنور وقت نماز پیشین باقی است و یا
 باز اسلام آورد آن نماز را با بگذارد بیانی بر قول شافعی رحمه الله علیه بگذارد و که اعمال جط نشده است بر
 قول علماء ما رحمه الله بگذارد و که اعمال وی جط نشده است مسلم که روده از طرف زن مسیح است باقی است
 اما از طرف مرد بر قول امام عظیم رحمه الله علیه و ابو یوسف فتح است و بر قول امام محمد رحمه الله طلاق است
 جماعتی از نامایان در آخر نماز و دیگر در آخر وقت و دیگر ابل شدند چنانچه تا رسیده رسیده شد بآن از حیض پاک شد
 یا از نفاس پاک شد یا دوانه بهوش آمد یا کافر اسلام آورد و قضا را بخاموشین اندر و بر ایشان بود بیانی بر
 قول علماء ما رحمه الله بر ایشان نبود شافعی رحمه الله و برین مسلح روایت است یک و آنه است که اگر
 چهار رکعت مسجی بر ایشان بود و یک و آنه دیگر نیست که اگر یک رکعت نماز مسجی بر ایشان بود و یک و آنه
 و یک نیست که اگر چهار رکعت و یک مسجی بر ایشان بود و یک و آنه دیگر نیست که اگر چهار رکعت و یک مسجی بر ایشان
 بود و یک و آنه دیگر نیست که اگر چهار رکعت و یک مسجی بر ایشان بود و یک و آنه دیگر نیست که اگر چهار رکعت
 و یک مسجی بر ایشان بود و یک و آنه دیگر نیست که اگر چهار رکعت و یک مسجی بر ایشان بود و یک و آنه دیگر نیست
 که اگر چهار رکعت از نماز پیشین و یک رکعت از نماز دیگر یا یکی رکعت از نماز پیشین و چهار رکعت از نماز دیگر یا بران
 اصل است که شافعی رحمه الله وقت نماز پیشین را با وقت نماز دیگر همچون یک وقت نماز دارد و وقت
 نماز شام را با وقت نماز صبح چون نماز یک وقت نماز میدارد و قصر و جمع را و او را باین مسئله مختلف است
 میان کوفی و ابو القاسم و ابو العباس که ایشان هر دو از اصحابان مسلمانی اند رحمه الله اما بر قول علی
 ما رحمه الله قصر و جمع را را و ان بود جز در عرفات که اینجا حایجان راست است از برای این است نیست
 را قصر و جمع کنند اما جای دیگر نشاید که نماز را از وقت برد و یا و نماز را یکجا گذارد که روایت میکند از پیشین

عمر رضی الله عنه از رسول عظم من جمع بین صلواتین فی وقت واحد حکما نماز نافع است معین مرقه فی
 الکعبه روایت میکند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که پیغمبر فرموده است عظم که هر که جمع کند و نماز را در
 یک وقت بگوید یا که نماز کرده است یا نماز خود و یا در خانه کعبه و هر که یک بار یا نماز خود را از روی وبال
 چنان بود که بهفت و یا در خضر خانه را بطلب کاره زایل کرده است و هر که یکد خضر خانه را بر نایگاه
 زایل کند از روی وبال چنان بود که بهفت و زن شوئی کرده را زنا کرده است و هر که یکبار از زن شوئی

کرد و زنا کنند چون بی تو باز دنیا بپایرون رود و همین که در گور نیندیشند صد و از در باره قوت میجو روی
 کشاده شود و امیر المومنین عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که با کبار ان جمع میبود
 فی وقت واحد رسول حکم فرموده است بزرگترین بیشترین بزرگ خدا تعالی است که دو وقت نماز را در یک وقت
 گذارد مسئله اگر نارسیده در میان نماز رسیده باشد اگر محض بود یا با احتلامی اتفاق نماز تباها شود اما اگر رسیده
 رسیده شود بزرگ نماز را تمام کند بر قول علماء با جمهم الله طوع و شود فرقیه یا گذارد و بقول شافعی و فرقیه
 یا نگذارد و از فرقیه ثابت بکبر مسئله علامت بلوغ پسران سه چیز است یکی خواب است بابت نبی یا سوس
 از ایشان یا بکبر و یا سبال رسیده شود و علامت بلوغ دختران چهار چیز است حیض است و علامت است
 و حل است و حل مسئله چند سال باید تا حکم بلوغ ثابت شود بر قول صاحب پانزده سال تمام شود و محال
 شانزدهم و آید فرق میان پسر و دختر نیست بر قول امام عظم رحمه الله شانزده سال تمام شود که مقتدی هم
 سال و آید دختر تا حکم بلوغ ثابت شود و پانزده سال تمام شود که نیز دهم سال و آید پسر از اما بروایه صلی
 خواهد امام اصل ششوی رحمه الله پسر از ابرو ده سال تمام شود که نو دهم و آید و بروایه شرح محمدی رحمه الله
 نوزده تمام شود و بیستم اندر آید نگاه حکم بلوغ ثابت شود بابت میان پسر نارسیده که وی عاقل نیست
 با اتفاق اقوال و افعال و بر اعتبار نیست اما بر نارسیده که وی عاقل است اقوال و افعال او را اعتبار نیست
 یا بی بقول شافعی اعتباری نیست و بر قول علماء با جمهم الله اعتبار نیست فایده این اختلاف اینجا پدید آید
 گفته نارسیده کافر عاقل اسلام آورد و اسلام نیست یا بی بر قول امام شافعی اسلام وی اسلام فی کفر وی کفر
 نیست بر قول علماء با جمهم الله اسلام وی اسلام است دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه که
 وی حضرت سال بود که اسلام آورد اما کفرش کفر بود یا بی بر قول امام عظم رحمه الله ابو بکر و حضرت
 کفرش کفر بود چنانکه اسلام آورد بر قول امام محمد رحمه الله اسلام است اما کفرش کفر نبود که
 اسلام و حق وی قطع است و کفر ضرر و حقوق نارسیده بر نفس روایه ما ضرر روایه فایده این خلاف نیست که اگر کودک
 نارسیده مرتد شود او را حبس کرده شود و اگر نارسیده فرزند کافر باشد در تابع مادر پدر باشد و اگر نارسیده کی بر جان
 میرد و ز قیامت مسلمان باشد چرا که کفر او را اعتبار نیست جز با اختلاف مسئله نارسیده با اقوال است افعال و
 و اموال و اقوالش معتبر نیست جز در کجی شهادت بر قول علماء با جمهم الله تعالی و بر قول شافعی رحمه الله و کلمه
 شهادت نیز معتبر نبود تا اگر نارسیده زن را طلاق دهد طلاق واقع نشود و اگر نرسیده آواز کند از آواز شود و اگر
 سه کند خور و بشکند کفارت لازم نیاید اما افعالش معتبر است تا اگر حبس بی کسی بر اطلاق کند
 تاوان دارد و تاوان بر که لازم میشود تا اگر مال باشد از حق در مال او بود و اگر مال باشد و وی بی

و بعضی متشیخ رجهم الله گفته اند که آن خصوصیت را باقی دارند تا هرگاه که وی بالغ شود و آن خصوصیت بر او
 کند تا آن از وی ستانند **مسئله** در مال نرسیده زکوة واجب شود باینی بر قول شافعی رحمه الله
 واجب شود و بر قول وی آنست که عید الله عمر و مادر و مومنان بی بی عافیه رضی الله عنهما روایت میکنند
 این حدیث را از رسول عم قال النبی عم حسن الله امورکم بالزکوة و داد و امر ضاکم بالصدقة رسول عم فرمود
 که مال خود را در چهار درارید بآون زکوة و بچارانرا دار و کنید بآون صدقه و دیگر نیز شافعی رحمه الله میکنند
 عید و خراج و نفقه مادر و پدر و نفقه اقربان رویش و نفقه زن در مال نرسیده واجب شود و زکوة نیز
 واجب شود بر قول عبد الله مسعود رضی الله عنه آنست که در مال نرسیده زکوة واجب شود لیکن وی
 و وصی ایشان را نشاید که بدینند باید که مال را نگاه دارند و سال را حساب دارند تا هرگاه کسی که وی بالغ شود
 گویند که این مقدار مال زکوة در مال تو لازم شده است تا وی خود بدد و از عید خود بیرون آید این
 قول ابن ابی لیلی رحمه الله علیه گرفته است و بر قول عبد الله عباس و امیر المومنین علیه رضی الله عنهما
 در مال نرسیده زکوة لازم نشود و وجه قول ایشان آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله الحالی
 اقموا الصلوة و اتوا الزکوة فحسبنا زکوة جوهر نرسیده نماز نیست زکوة نیز نبود و این
 قول اهلای را گرفته اند رجهم الله **مسئله** اگر مسلمانی نرسیده را در خانه آورده است و بی اجازه
 وی را در خانه کار میفرماید نشاید که کار فرمودن حرام بود و اگر استاذ و پیرستان استاذ و پیرستان
 بیرون طاقت وی کار فرماید اگر در آن کار بپایان شود کل دین بر ایشان لازم آمد اگر نرسیده را کار
 فرماید بی اجازت وی و وصی بر کار فرماید اجرت لازم آید و اگر از وی دیناری بنان و جامه در حق وی
 صرف کنند آن همه تبرع بود و بی اجرت طلب نبود اما نرسیده را حق طلب اجرت خود بود که اجرت خود طلب کنند
 و اگر اجرت پسندد باید که ویراند بولی وی دهد و اگر ویرا ولی نبود بقاضی دهد **مسئله** از دست نرسیده
 و بنده مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه چون ایشان آب بگریزند آن حق ولی و خواهر ایشان بود
 چون توبی اجازت ایشان از آن آب خوری حرام بود **مسئله** حیالیکه نرسیده را نماند از آن
 که بد پیرستان بر سر هر که از آن نان بخورد حرام بود از برای آنکه نان ویرا دادند ملک او شد و او را بر ملک خود
 تصرف نمی باید که چون نان بد و دهند مباح کنند تا همان مقدار که وی خورد ملک وی بود و اگر کسی دیگر
 خورد آنکس را نیز مباح بود و اگر نرسیده بر سر درخت نوت میخورد و دیگری آمد و گفت پخشان آن بخور
 افشانند و افتاد و بپاک شد کل دین بر فرمایند لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوریم افشانند
 افتاد و بپاک شد نیمه دین بر فرمایند لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوری افشانند و افتاد و بپاک

بر فرمایند و چیزی لازم نشود و الله اعلم **باب دوم** در بیان الفاظ کفر که بر زبان راندن باین
کفر لازم شود و الله تعالی همه مومنان را از آن نگاهدارد که بر سر گردن و زبان نگاهداشتن واجب است
چنان باید که مومن ایمان خود را همیشه نگاهدارد و غریز دارد و ترسان و لرزان باشد پیوسته از زوال ایمان
بترسد و بر یافت نعمت ایمان همیشه شکر گوید و مرخصی از خود جل را و شکیب از دنیا بخوابد تا ایمان بر وی نگاهدارد
از بهر آنکه غریزترین چیز مومن به ایمان است بدانکه هر چه بدو ایمان آوردن واجب است استخفاف و
بازی کردن بدان کفر است و بر وی هزار و فسون کردن و هر وجه نقص و عیب نگوشش کردن کفر است
از بهر آنکه ایمان آوردن بدان واجب است و از آن بزرگ دشمنی واجب است ایمان آوردن بخدای اوصاف او
و پیامهای او واجب است و ایمان آوردن به پیغامبران علیهم السلام و تفرآن بوعده های او از زوال تعالی واجب است
چنانکه در اول کتاب یاد کرده است پس کسی که خدای تعالی را با صفاتی از صفات او را یا نامی از نامهای او را بر زبان
نهد فسون باشد و هر وجه نقصان غیبی یا کند یا فرستد چنانکه اگر کسی گویند که اگر بدین کار رضایندی بر ما باشد
این کشت بهر که این گوید کافر شود و پیش اگر چه داند یا نداند که این کفر است و اگر چه قصدش بدین کفر باشد یا
نباشد اگر مردی گوید یا زن گوید یا کائنات باطل شود و کشتن مردی واجب شود و بر هر طاعت کرده باشد یا نه
مشتور شود و اگر پیش از آنکه ایمان را بدید و کافر بود و جان بدو نرسد یا ندانند بر سر و گردن آمدن نباشد

چنانکه خدای عز و جل گفت **هو لا تعالی** و من بر بند و منکر من دیدیمت و هو کافر و اولیک جحمت اعمالهم
فی الاخره و اولیک اصحاب النار هم منها خلعون و اگر کسی گوید فلان کارکن گویند که و اگر خدای عز و جل
میفرماید بهر کلمه در حال کافر شود و اگر گوید بقیامت مرا می نویسمت فرستند من زوم و اگر گوید فلان
من گردد پس روی سوی وی کنیم کافر شود و اگر کسی گوید رضای تو بهتر مرا از رضای خدا تعالی خواهیم
کافر شود و اگر گوید خداوند عز و جل بهتر من گویند ترسم با گوید از خدا تعالی شرم دارم گویند ارم یا گویند ارم
که این را خدای عز و جل آفریده است یا این را پیدا کرده است در حال کافر شود و گویند مرد شود و اگر گوید
کسی یا که با خدای بنان چهارمین در ده یا گوید اگر فلان پیغامبر خدای ایستی من از وی کینه بکنم یا گوید اگر وی
پیغامبر ایستی من و اطاعت نه ای و یا گوید اگر وی خدای ایستی از وی کینه بکنم یا گوید اگر وی
پیغامبر ایستی قبول وی رضای منی این لفظها همه کفر است از بهر آنکه ایمان آوردن به پیغامبران فرستادن
و این کسی که گویند نیست ایمان آوردن پس کافر شود و اگر گوید شریعت است و یا گوید حکم خدا را نیست شکر نه
گویند من حکم خدا چه دانم این کفر است و اگر گوید خداوند اندک کرده ام او سید اندک کرده است و یا گوید که ندانم
که ترا از فرزند خود دوست تر میدارم کافر شود از بهر آنکه دروغ میگوید که هیچکس بگانه از فرزند خود دوست تر

نداشته است و بعد که خدا را که بگوید دروغ خواند کافر شود و از بهر آنکه در من استنبه الله تعالی باطلا فقه کفر و اگر کسی گوید
 غیر مسلمانانی گوید مسلمانم کافر شود و از بهر آنکه غیب را جز خدا تعالی کسی نداند اگر مردی گوید که خدا چهار زن حلال
 گردانیده است مرد از زن گوید من این را نه بینم یا گوید این نزد یک من ظلم است کافر شود و از بهر آنکه فریاد
 خدا بر او کرده و اگر گوید نادود درم ندیدی در بخت نکشاید کافر شود و اگر گوید غار کن گوید غار کرده
 خود یا بم یا گوید مرا غار نمی خرد و یا گوید غار کن گوید برای که کنم نزد من دارم و نه فرزند گوینده اینها کافر شود
 و اگر کسی را گوید خواه مسلمان باشد خواه جهودی نزد من برود و یکسبت این رضا دادن بود بکفر و هر که بکفر
 رضا دهد کافر شود و اگر کسی گوید در عار که خدا یا ایمان از فلان کس بستان کافر شود و اگر کفری مسلمان بود
 کسی گوید کاشکی مسلمان نشدی تا بخت میراث پدر بر داشتی کافر شود و اگر کسی گوید که جهودی بر این من کار کنی
 این سخن گفته است و اگر کفری گوید ایمان بر من عرض کن تا بگردم گوید باش تا فریاد یا گوید بر فلان دو کوشیده
 کافر شود و اگر کسی گوید تو مسلمان هستی گوید نیست کافر شود و اگر کسی گناه منی بر سر نهند و یا چیزی زود و در
 برگردن بند و یا رشته سیر به میان بند و خود را بمان و یا چو دان و یا ز سبایان مانده کند بر وی هر آن کار
 کافر شود و اگر بیامیر افسوس کند چنانچه عیسی بیامیر اعم و یا زبیا انگند می نماید که بکار از راه کم یا مرده را زنده کنم
 گوینده این سخن کافر شود و اگر گوید فلان دیک قل هو الله احد را بخت و یا گوید فلان قل هو الله احد را بخت
 بانه کرد کافر شود و از بهر آنکه استخفاف کردن باشد با کلام خدای عزوجل و اگر کسی گوید فلا ملک لمن یأبوست
 باز کرد از بساوی خواندن را و یا مانند این سخنان بر چه گوید بدان هر که و فسوس خواهد هیچ دوست ندارد
 و عرض و دل نیز ندارد و زبان گوید کافر شود و از مسلمانانی بیرون آید و از بهر طاعتی چنانکه قوی از غیر سر و پا
 بخود با الله من الله بعد الایمان و من الضلالة بعد الهدی خدای عزوجل عصمت خویش را با از زانی دارد و تو خود
 و سبب و معرفت برانکار آید و رب العالمین جواب و سوال جهود بارافضی روزی جهودی افضی
 گفت که مرا اسلام عرض کن رافضی گفت بر تو اسلام عرض کنم ولیکن بدانکه دین ندانم دین است که عالمه خلق
 بمیدارند جهود گفت پس دین حق که هست رافضی گفت آنست که علی بیامیر بود نه محمد علیه السلام آن جهود
 گفت که پس در آنکه تا استشهدان خدا رسول الله و رافضی گفت و خطبه ها چرا میخوانند رافضی گفت
 از بهر آنکه جبرائیل سوی محمد علیه السلام آمده بود جهود گفت چون علی بیامیر بود جبرائیل سوی محمد جبرائیل
 بود گفت راه غلط کرده بود جهود گفت جبرائیل چند بار آمده بود رافضی گفت بیست و سه سال جهود گفت
 خدای عزوجل همه چیز را دانده رافضی گفت دانده جهود گفت جبرائیل یکبار راه غلط کرده بود و جبرائیل
 تا زده را دست یافتی رافضی در مانند رافضی جهود در گفت نخست تو بر من اسلام عرض کن تا باز من مسلمان

که نم نجست را فاضی بدست جهود مسلمان شد بعد از آن جهود ایمان آورد خداوند بر او بسته رحمت کند
که نوشت **باب سیوم در بیان** دوازده مسئله که نام دوازده مسئله فرایض است که یکی
نماز بوی باز بسته است هر که از این دوازده مسئله یکی را بجا نراند کند نماز وی از او نبود بعضی از بنده بعد از
ساقط شود اما نیست و وقت سیع غدیری ساقط نشود و خارج از مخصص کسیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که
هر که نام این دوازده مسئله نماند اگر چه بعضی بخامی آورد نمازش روا نبود و می باشد تبادی آورد مسئله از آن
مسئله کتاب یکی از بیوم و یکی از تکلیح و یکی از ایمان اما آنچه از بیوم است آنست که هر که دیگر را گفت که یکبار خور
کنم نه فرود ختم بهر طریقه ای که گفت من خریدم این هیچ درست نبود از برای آنکه هیچ مسلم را شکر طاعت
که هر صفتی ذکر کردن شرط است چنانکه بچه و یکونه و جود وقت و بچند بر اسناد در مجلس این بیست و شش شرط
اتفاق است مکان تسلیم و عدد درم و دینار بر قول امام اعظم رحمه الله شرط است و بر قول ابویوسف
رحمة الله و محمد بن عمر شرط نیست و آنچه از تکلیح است آنست که هر که دیگر را گفت که درین خانه زنی است فاطمه نام
بچندین گاهین بنکاح حضور مسلمانان نبود ادم زنی می گفت من بیدستم این عقد درست نبود از برای آنکه
اسم غایب در مجلس بدست و از نام پدر و پدرش نیز شرط است و اسم حاضر در مجلس لغو است چون زن
در مجلس نباشد نام پدرش و جدش بخونید عقد درست نباشد و آنچه از ایمان است آنست که دو کس نامیکه
دوستی داشته اند ساها را دراز پس از این دو دوست یکی غایب شد آن دوست دیگر را سوال کردند
که آن دوست شما کی است وی سوگند خورد که وی دوست من نیست بسوگند حاثت شود بانی اگر نام
وی میداند بسوگند حاثت شود و اگر نام وی نمیداند بسوگند حاثت نشود که بحال معرفت را دوست نام
شرط است تا معرفت درست حاصل آید و آنچه از مخصص کسیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که چون در حیث
دوستی نام هر یکی می باید نادرست آید اینجا نیز دوستی نام این دوازده که می باید تا نماز او بود که رسول
علیه السلام فرموده است که ده جزا که جفا نیست یکی آنکه هر که احداث رسد و طهارت نسا از وجفا
کرده است و اگر طهارت ساخت و دور گفت نماز نجست و وضو نکند از وجفا کرده است و اگر نماز کرد و وضو
نکند جفا کرده است و چون عمار گوید ابتدا از نماز و بعد از آنکه جفا کرده باشد و چون بسی اندر آید و نماز نکند
شیت جفا کرده است و چون صحن باز کند قرآن بخواند و نماز کند جفا کرده باشد و اگر نماز و وضو نسا از وجفا کرده
جفا کرده است و دیگر آنکه چون مومن پیش آید بر وی سلام کند جفا کرده است و اگر بدعتی خواند وی اجابت
نکند جفا کرده است و دیگر آنکه چون مومن پیش آید بر وی کل یا لوی خوش بشام می رسد و صلوة گوید جفا کرده است و
دیگر آنکه بر بای بناده بول کند جفا کرده است و دیگر آنکه دو کس نامیکه بدوستی دارند و نام یکدیگر را بر سر نه جفا کرده باشد

خواجیه ابو حفص که بخاری رحمة الله علیه گفته است که معلوم آمد که کمال علم معرفت جزیری داشت نام آن چیز باید
 نام معرفت در دست آید پس الشیخ نام این دوازده مسئله باید نامزد و ابو خواجه نام شرف او آخری و خواجیه
 اما ظاهر از جنسی رحمة الله علیه گفتند خواجیه ابو حفص را وجه فقه درین مسئله است که هر که نام دوازده مسئله
 نامزد یعنی فرق نماند میان فریضه واجب و سنت پس میباید که اگر فریضه را اعتقاد و بعضی بدارد و می
 بنود و هر که میس نبود نمازش را بنود اما ظاهر روایت است که چون مسلمانی با فعال بخارا و نمازش را بود
 نامها بنامزد و این خواجیه ابو حفص رحمة الله علیه از شاگردان محمد حسن بود رحمة الله علیه خواجیه ابو حفص و خلف
 اکوئیه خواجیه ابوسلیمان جرجانی رحمة الله علیه پیش محمد حسن رحمة الله علیه تحصیل کردند و هر چه ایشان را
 یاد گرفتند می خواجیه ابو حفص بفرستاد که رفتی و هر چه ایشان بسای یاد کردند می خواجیه ابو حفص بانی یادگرفت
 و هر چه ایشان در فقه یاد گرفتند می خواجیه در روزی یادگرفت و ایشان در جای می نوشتند می خواجیه
 ابو حفص می نوشتی ایشان خواجیه را گفتند چنانی نویسی خواجیه گفت که علم چنان آموزم که ما بر کاغذ نوشتن
 و کتاب حاجت نیاید من پرسیدم نویسم گفتند همچنان است که شما میفرمایید اما اگر شمار برگ آید و شمار
 بنامشید مومن از شما یاد کاری نامزد خواجیه گفت مرا بر آید و آب دریا است ازان می ترسم که نباید در شستی
 آب در آید و کتب مرا نراند اما چون خواجیه را الحاج بسیار کردند خواجیه نوشتن گرفت و کتبها میبست
 چون ایشان را اجازت فتوی شد از خدمت محمد حسن رحمة الله علیه بازگشتند خلف ابوب رحمة الله علیه
 و خواجیه ابوسلیمان جرجانی رحمة الله علیه قند آمد و خواجیه ابو حفص رحمة الله علیه بکشتی درشت و بطرف فاخر
 بخاری روان شد چون بر زبان مبارک خواجیه رفته بود آب درآمد و کتب خواجیه تمام تر شد چنانکه اسکاغران
 بنو الفلک علی ماجری و انوم علی اعتبار چون خواجیه از آب برآمد بلب آب فرو آمد و کس را به بخاری فرستاد
 و حال خود را عرض کرد تا از شهر ساختگی آوردند از مادی و کاغذ و قلم خواجیه جمله کتب را بسازد نوشت چنانکه الفی و او
 تقدیم و تاخیر بنیتا و الایست و دیگر روایت پنج مسئله که اختلاف افتاد میان خواجیه ابو حفص و خواجیه ابو
 سلیمان جرجانی رحمة الله علیه **حکایت** آورده اند که در بخاری قحط سالی شده بود چنانکه خرد
 کندم بصد درم فقره رسیده بود خواجیه ابو حفص کسیر رحمة الله علیه در بازار اطلب کرد و فرمود که مالها بر من
 آرید و کندم خرید و انبار را پر کنید خازن مالها بر من آورد و کندم خرید و انبار را پر کرد و اهل بخارا زبان طعن
 دراز کردند که خواجیه انبار داری خواب کردند که هر گاه که عطی واقع شد و تنگی در مردم افتاد خواجیه خازن نمیشد
 تا در انبار کشتادند و ندادند و او اندک خواجیه در انبار کشتاد و است و خردار کندم نبود و درم فقره میفرستاد
 اهل بخارا می آمدند و خردار کندم نبود و فقره میخریدند تا چندانی که خردار کندم نبود و درم فقره قرار گرفت

باز فرموده و خواهر تا کندم خریدند باز انبار را پر کردند و در انبار ناکش آمدند باز آن فروخت که بر پشت او درم
 نقره قرار گرفت و دادند و او اندک خردار کندم بر پشت او نقره می فروشتند همچنین می خریدند و درم نقره
 کم میکردند و باز می فروختند تا چندین که خردار کندم برده و درم نقره قرار گرفت الحاکم خواهر خاله را طلب
 و گفت بیایا به بنیم که سودا را ما چه مقدار است خریدید و اگر گفت که خریدید بی شد که خردار کندم از صد درم نقره
 بده و درم نقره رسید خواهر خازن را گفت تو ندانستی که خریدی آخرت است خریدی آخرت را بر که دیدم از سخاوت
 وی یکی این بود و از تقوی وی آن بود و آورده اند که چون فتوی خواهر در بخار منتشر شد اهل بخار از
 خواهر درخواست کردند می باید ما را نازک کوی دو وعظ کنی خواهر از ایشان سه روز امان خواست چون
 بخانه آمد درین اندیشه بود که سخن از کجی آغاز کنم اهل خواهر از خواهر سوال کردند که با خواهر در چه اندیشه
 فرو شده گفت که اهل بخار از من درخواست کرده اند می باید که مرا وعظ کنی و من سه روز امان خواستم نمیدانم
 که از کجی آغاز کنم اهل خواهر گفت سپهر است باینه علی کن که حق سبحانه و تعالی فرموده است قوله تعالی یا
 ایها الذین آمنوا لم یقلوا مالنا یفعلون و بران ثبات نامی خواهر گفت ای مستوده صالیه چون حال دین
 نسق است با آنکه در وقت خودی در گوشه مجوسی یک برک کند تا خورده ام باشم و درم و الا آن مجوسی بکلی تمام خور
 من در حق دیگران موثر افتد خواهر برخاست و بگوشت آن مجوسی دست مجوسی هر را دیدنش سینه بود و سوال کرد
 که این گوشت از آن کیست بر مجوسی گفت که از آن من خواهر گفت پیش ازین از آن که بوده است مجوسی
 از آن پدر من خواهر گفت من وقت خودی از آن گوشت کند تا برکی خورده ام مرا بجای کن یا بفرودش یا بخرم
 مجوسی گفت فرودش مرا بجای کنم یا بخرم یا بفرودش خواهر گفت چه مقداری باید داد مجوسی گفت بکدرم نقره
 خواهر گفت با هم مجوسی گفت و درم نقره خواهر گفت با هم مجوسی گفت سه درم نقره خواهر گفت با هم مجوسی
 نقره رسانید خواهر گفت با هم مجوسی گفت شما امروز باز کردید تا من مشب با عیال خود مشورت کنم باید
 بشما بفرودش خواهر باز گشت مجوسی بخانه رفت و عیال خود را گفت که این دین خواهر ابو حفص بخودین حق
 نیست که از برای یک برک کند ما درم نقره میداد عیال مجوسی گفت ترا مقصود چیست مجوسی گفت
 مقصود من آنست که از دین منی نیز ارشودیم که دین منی جز باطل نیست و بدین خواهر در آنیم عیال و منی گفت
 که بچنان کنیم هر دو ایمان آورند و تا بعل ایستار از آن حال خبر شد بهتر و یک ایشان آمدند گفتند شما
 چرا از دین منی برگشتید ایشان گفتند راه راست نیست می باید که شما هم ایمان آرید گفتند بهتر و یک خواهر
 رویم و اسلام آریم نزد یک خواهر آمدند و بر سر سجده ستادند خواهر در سجده بود چون از سجده بر روی آمد و با عیال
 استاده و آن مولی بر اهل خود استاده است خواهر از ایشان سوال کرد که کجی آمده اید انسان گفتند

ما: حصل تقوی و در تو یافتیم اکنون اسلام می طلبیم عرض کن خواه چه اسلام عرض کن که در اسلام آوردند بركات تقوی
خواه ابو حفص انگاه اهل بخاری باز درخواست کردند که او را و خط کن با خواه اجابت کو انگاه خواه فرمود تا منبری بنهادند
خواه بر منبر برانند تا ایشان را در خط کنند مسلمانی برخاست و سوال کرد که چه میفرمائی در حق کسی که دعای قنوت
نمیداند و قل هو الله احد بخواند در روز عجمه بیرون آید یا فی خواه گفت بیرون آید و بعد از آن خواه بر
سفر از قندهار افتاد چون به بغداد رسید در بغداد طوطی را دید که در قصص سورة قل هو الله احد دعا و قنوت را
درست میخواند چون خواه ابو حفص آن حالت دید آن مالی را که با خود برده بود بر جاجیان صرف کرد و گفت
ای یار من در شهر بخارا ایامی میگذردم که مرا میبوی و دیگر افتاد خواه باز گشت چون شهر بخارا رسید اهل بخارا را خبر شد که
خواه آمد بجه استقبال خواه بیرون آمدند و سوال کردند از خواه که ای نام مسلمانان غیر هست که سبک باز گشتی گفت
بلای خیر است ما هر چه می افتاد و باز گشتیم لیسین نمود تا منبری بنهادند خواه بر منبر برانند انگاه خواه گفت آن سبیل که از من
سوالی کرده بود که اگر مسلمانی دعا و قنوت نداند در قنوت قل هو الله احد بخواند از عجمه بیرون آید یا فی من گفته بودم
که آید آن مرد در میان شماست یا فی آن شخص حاضر بود گفت هست خواه گفت که آن نماز که گذارده در دوا بود اما
اکنون جدید کن دعا و قنوت را بیا موزی تا در نمازی حضری خوانی که در محل باشد که من دیدم در شهر بخارا
طوطی در قصص سورة قل هو الله احد دعا و قنوت را درست میخواند طوطی که من خط و میگوید نیست و معجب
بر این نیست اخبر میگویند و سورة قل هو الله احد دعا و قنوت می موزد و تو که مومنی و عاقلی و محلی و مساجد
برای بد نیست و وعده و دیدار خداوند و رنگاری قیامت چرا بهید میگوینی و جد نهائی تا دعا و قنوت بیا موزی بخبری
خوانی که در محل باشد طریقی اولی بود این خواه ابو حفص که ذره از لغت و صفت و شنیدی یا چنین نهد و تقوی
و علم و سخاوت میگوید که هر که نام این دوازده مسکن نداند اگر چه بفعل بجای آید نمازش روا نبود اما ظاهر در وقت
انست که نمازش روا بود چون فعل بجای آید اما انکار این دوازده مسکنش در وقت نماز است و شش بیرون

نماز آن شش بیرون نماز است اول طهارت **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا اقموا الصلوة فاعملوا
و جزم و ایدل الی المواق و امسوا بر و سک و اذ جلال الی اللعین لفتح لام نیز میخوانند معنی این آیت مفسران چنین گفته اند
که ملک خدیو بادشاه حکم میفرماید در حق طهارت که ای مومنان که دیده و گردن نهاده بر کمالی خداوند چون
بر خیز و نماز لیس بشوید و بپوشانید خود را از زمره کوش تا زمره کوش دیگر و باز در پیشوید نماز پنج بار پنج و بر سر سج
آید و بپوشانید تا نشأ انک و اگر سوزیده و پیر شده باشد مسح کنید تا خبر است **قال** البیضاوی علیه السلام

و مسلم الا قبل الصلوة بلا طهور الا صدقة من حرم الحرام **قال** علیه السلام لا یان لمن لا امانت له ولا
صلوة لمن لا وضوء له و الوضوء صحاح الصلوة معناه یغسله رسول علم فرموده است که بنزد و خدا را تا

غایبی طهارت و صدقه که از مال حرام بود واجب و ایمان نیست بر کفر امانت نیست و عداوت ازین امانت غایب است
 و نماز نیست بر کفر طهارت نیست و طهارت کفایت نماز است و نماز کفایت طهارت نیست است دوم چهارم یکدشتن
 فرضیه است **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا اذینکم عند کل مسجد ای عند کل صلوٰه **قوله تعالی** و تبایک
 فطهر این امر در حق رسول هم است اما قیاس این بر همه مومنانرا جاریه بایکدشتن فرضیه است زیرا که اگر امر بر رسول
 است بر امتان **قال** علیه السلام لا یجوز الصلوة الا بعد الطهارة غیر جارح بر رسول هم فرموده که نیست نماز بر آن که بعد از آن نجس
 معلوم کند که سه عوب فرضیه است چون جاریه بایکدشتن فرضیه است بیستم بایکدشتن جای فرضیه است **قوله تعالی**
 ان طهرتم فی الظاهر فلیکون الظاهر علیکم و اما این امر در حق خانه کعبه است بقیاس این مسجد را بایکدشتن فرضیه
 است **قال** علیه السلام طهرت علی الارض مسجد و طهرت ایتها و اور کفنی الصلوة و یمت و صلیت رسول هم
 فرموده است که خدا تعالی زمین را مسجد من گردانیده است و دوی پاک است بر کسی که نماز را در دوی
 اگر نایابنده آب با ششم نیم گرم و نماز گذارم چهارم شناختن وقت فرضیه است **قوله تعالی** انکم الصلوات
 له لعلکم تتقون **قال** علیه السلام انکم الصلوة طرفی النهار و لفیها من اللیل **قوله**
تعالی سبحان الله جین تسون و جین تصیرون و این است آیت در حق شناختن وقت است و جبه
 است **قال** علیه السلام افضل الصلوة عند زوال شمس و اول عصر و اول صبح و اول غروب و اول شمس و اول
 گذاری نیم روی بقبله آوردن فرضیه است **قوله تعالی** قول و جهک شطر المسجد الحرام **قوله تعالی**
 فاما لولا فم وجه الله **قال** علیه السلام طهرتک طهارتک بعد و استقبال القبلة و طهر الله
 رسول علیه السلام فرموده است بایک گردانیدن خود را چنانکه خدا تعالی فرموده است و روی بقبله
 آرید و بگوئید الحمد اکبر ششمین بر کلامی نماز کردن فرضیه است **قوله تعالی** و اما امر و الله
 لیعبده و الله مخلصین له الدین حقاً و بیشتر اینم تفسیر برین اند که امر و الله مخلصین است از برای آنکه
 تأیید نبود اخلاص نبود **قال** علیه السلام لا اعمال بالکلمات و الحکم امر و الله رسول هم فرموده که کارها
 نیست است **قال** علیه السلام لا عمل لمن لم یست له رسول هم فرموده که نیست عملی نیست نیست
 آن بود که بدل بماند بپیش و قصد بآن یار کند که چه میکند و دیگر اردن نماز خواند اندیشه از وی با قصد نیست
 و باید که نیت نماز کند که آن نیت در اول او باشد چنانکه بیان نیت و تکبیر اول بیج خبر دیگر در دل او در نیاید اگر ضرری
 دیگر در دل او باشد نیت باز کرد و اندام بعد از آن تکبیر کو بر خواند شش شش که درون نماز است اول تکبیر است و خبر
 اول فرضیه است **قوله تعالی** و یک فکر **قوله تعالی** و فلیکون الظاهر علیکم و اما این امر در حق تکبیر اول است **قال**
 البنی علیه السلام تکبیرت الاولی حسبه من الله نیا و اما فیصل رسول علیه السلام فرموده است

که بگوید اول نیکو است از دنیا و آنچه در دنیا است دوم قیام فریضه است **قوله تعالی** و قوم الله فانیین و ما یومئرون
 بنگاه داشتند و برای داشتن این پنج نماز خاصه نماز وسطی که خداوند عزوجل در حق وی دیگر باخصیص
 فرموده است **قوله تعالی** حافظوا علی الصلوة و الصلوة الوسطی و صلی مرعاه را اختلاف است
 خواجہ امام زاهد غفر الدین رحمة الله گفته است که خداوند عزوجل بعلم قدیم خود دانسته است که علمای را در وقت
 استحباب نماز دیگر اختلاف افتد و صلوٰه وسطی نماز دیگر است و این قول امیر المومنین علی است رضی الله
 عنه و روی آنست که دو نماز است هر روز نماز با دعا و نماز پیشین و دو نماز است مرثب را نماز شام و نماز خفتن
 پس صلوٰه وسطی نماز دیگر است اما شیخ الاسلام بران الدین رحمة الله صلوٰه خواجہ امام منہاج الدین را در
 سبک در روایت بیرون آورده از عبد الله عباس رضی الله عنه که صلوٰه وسطی نماز با دعا است و این قول امام
 شافعی گرفته برج فقه آنست در وی که دو نماز است روز را نماز پیشین و نماز دیگر و دو نماز است شب را
 نماز شام و نماز خفتن پس صلوٰه وسطی نماز با دعا بود اما بر قول زید بن ثابت و ما در مسند ابن عباس
 رضی الله عنه صلوٰه وسطی نماز پیشین است و این قول امام اعظم گرفته است رحمة الله فقه در وی آنست
 که دو نماز است روز را چهار رکعت نماز با دعا است و دو سنت و دو فریضه و چهار رکعت نماز دیگر پس نماز
 وسطی نماز پیشین است و ثابت میگردد آنکه صلوٰه وسطی نماز با دعا نیست دلیل بر آنکه در حرب خندق جهاد
 نماز از رسول عم فوت شد چون وقت نماز پنج نماز آمد رسول عم آن چهار نماز را بترتیب قضا کرد و نماز پنجم را
 در وقت گذارد و دعا تلاوت سرگافرازا گفت که ما را از صلوٰه وسطی محروم کردند عن علی ابن

ابی طالب رضی الله عنه عن رسول الله صلعم یوم الخندق حبسوا عن الصلوة صلوٰه العصر طاء الله بیوتهم
 و قبورهم نماز و اتفاق است که در آن چهار نماز با دعا نبود و ما را از فعل رسول عم چند مسئله معلوم شد یکی
 آنکه ترتیب میان فریضه وقت و فرض قضا شرط است و نزدیک امام شافعی رحمة الله شرط نیست و دیگر
 صلوٰه وسطی نماز با دعا نیست و دیگر آنکه هر گاه که دو امر پیش آید چنانکه نماز گذاردن و با دشمن حرب کردن
 باید که حرب کردن را پیش دارند از نماز گذاردن زیرا آنچه در اینجا قاضی است از فعل رسول علیه السلام
 و نجات اهل ایمان است و رسول عم فرموده است من قدم للمقدم فوفی الدار من مقدم و من قدم مؤخر فوفی الدار
 مؤخر رسول عم فرموده است هر کار مقدم داشتند در مقدم دارد خدا تعالی و هر دوسری مقدم
 دارد و هر کار مقدم را مؤخر دارد خداوند تعالی در هر دوسری و هر مؤخر دارد و این پنج وقت نماز را این
 ترتیب که میگویم ما این را بحدی دانم بافعال و کردار دنیا را تقدم علیه السلام خداوند این عالم را در
 شش شبانه روز فرموده است **قوله تعالی** ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض سبحة یام

انضای غرض جل مکاتبان اعمال به که تا نیکی در دیوان وی ثبت گردانند که بعد در خبری که در زمین آفریده
شده است یکی بنام این بنده نویسد و چون گوید الحمد لله علی کل حال آمدن برورد کار مرکبان اعمال
در که شما ثواب این بنده مو من ترانند و شوق من و هم جزا و می چند آنکه خواهیم چون بوشن بنجامین
جلال السلام از خوف زلفت نجات یافت و از ظلمت شکم ماهی و از ظلمت دریا نجات یافت و بشارة کائنات
قوم شنید شکر انداین چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد و برورد کار از وی قبول کرد و بر ما فریضه

کردانید چهار رکعت نماز فریضه بگو و تسبیح وی این بود لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین
قال عیسی علیه السلام نماز شام گذارد چون از روز که نه سیایان غلبیم اللعنه با عیسی عم مجاد کردند و
ثابت نماند گفتند شما تبار بخت پروردگار بنایید که ما را فرمان ده تبار سر ایشان نه نیم و زمینهای
خواست تا ایشان را فرود بر و خطاب آمد که تبار قرار بکشید جزا ایشان من و هم آنچه خواهیم عیسی عم
شکرانه از که من بنده ام و پیغامبرم و مادر من بنده هست پیغامبری و خداوند غرض جل مراد مثل چنین
قول گفتن نگذاشت شکرانه این سه حالت را سه رکعت فریضه نماز گذارد و برورد کار از وی قبول کرد و

بر ما فریضه کردانید سه رکعت نماز شام و تسبیح وی این بود و قل الحمد لله الذی لم یخذلنا و لم یکن لکم منکم
فی الملک و لم یکن له ولی من الدنیا و کبره بکیر و چون عیسی علیه السلام از مدین مبعوث میگرفت و صفورا که در حبیب
پیغامبر بود و برادر و ولادت گرفته و پسران تاریک شد و کر که در مره موسی عم افتاد و بر باریدن گرفت
و بر بن جستن گرفت و در عدد غریبان گرفت و کر که در مره موسی عم افتاد و بر چند موسی سنگ را بر این نزد قسطن
پدید نیاید سخن و صلابت در وی ظاهر شد هر دو را بنیلهن نه و حق سبحانه و تعالی پروردگار با وی بسختی بود
گفتند ای پیغامبر خدا بر ما فرما نیست تا از آتش دیم ما ما مور یا مور برورد کار موسی عم امید منقطع کرد و در
کردانید گاه کرد از دور بر طو سینه و نوری بر آید چنان مکان برود که نام است قدم در نهاد و روی بدان جانب
نهاد و بگردانید آلت که از آنجا کردی بود تا آنجا که نو سیصد فرسنگ بود خداوند تعالی آن راه را بر وی
گشاده کردانید و بر او ساعی بد آنجا رسانید نور دید بر درختی بر آمد تا بکیر آن نور سیایان درخت آمد و وی فرود
آمد تا بکیر نور باز بر درخت افت و در بعضی کتب آمده است که هفتاد بار نور از درخت سیایان درخت آمد
باز بر سر درخت میرفت موسی عم متحرک شدند را بانی الی انما الله لا اله الا بنوید از آنجا باز گشت با بشارت
پیغامبری بر او احصائی شده بود و کر که از مره بر و ن رفت و در صفورا بابل بر زمین نهاده بود و شکرانه
این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد خداوند غرض جل از وی قبول کرد و بر ما فریضه کردانید چهار رکعت
نماز فریضه نخست و دعا وی در آن شب این بود رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و اصل عقده لیسان

یقیناً قوی و نماز و ترخه نماز است و رسول غم ختم نمیدانند این است چون رسول غم از معراج باز آمدن
 حدیث فرمود **قال** غم آن الله تعالی را که صله الاوهی الوتر او را یا اهل القرآن فان الله تعالی
 و ریج الوتر و جعل و قهرنا بعد الغشا را الی الصبح رسول غم فرموده است که خدا بی تعالی نماز بر شما را بادت
 کرد ایند و آن نماز و تر است و در تطاف بود ای اهل قرآن نماز و تر کردید که خداوند تعالی در است
 و تر را دوست دارد و وقت وی بعد از نماز خفتن است **ما یجزم الی فی** حفظه رضی الله عنهما
 که دختر امیر المومنین عمر بود رضی الله عنه و عیال رسول علیه السلام روایت میکنند از رسول
 غم که هر که بعد از نماز و تر سه بار این تسبیح را گوید که تو کلت علی الحی الذی لا یموت فبجان الله
 و الحمد لله رب العالمین و پر خداوند و جل ثواب است و ساله عبادت بقدر فرقه در ایران
 و می ثبت کرد اند آورده اند چون بنده مومن بقیامت آنها و صد قبا سر از خاک تیره بود
 براتی بنده نورانی بر سر خاک و می استاده و یاد گوید که بر من نشین که من ثواب نماز با مداوایم
 بروی نشیندی بروی بنده و یک آدم صلی الله علی نبینا و علیه السلام از آنجا در گذر و براتی که
 پیش آیدش بچند نورانی و گوید نشین که بر من نشین که من ثواب نماز پیشین تو ام بروی نشیندی
 تا بنزدیک پدر ملت بر این خلیل الله هم از آنجا براتی دیگر پیش آیدش از آن نورانی و گوید نشین که
 نشین که ثواب نماز دیگر تو ام بروی نشیندی بروی بنده و یک آدم صلی الله علی نبینا و علیه السلام از آنجا براتی دیگر پیش آیدش
 همچنان نورانی و گوید بر من نشین که من ثواب نماز ششم تو ام بروی نشیندی تا می بروی بنده و یک عیسی
 از آنجا براتی دیگر پیش آیدش همچنان نورانی و گوید بر من نشین که من ثواب نماز خفتن تو ام بروی نشیندی بروی
 تا بنزدیک موسی هم از آنجا براتی دیگر پیش آیدش همچنان نورانی و گوید بر من نشین که من ثواب نماز ختم تو ام
 بروی نشیندی بروی بنده و یک محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم تا مقام شفاعت یابد و گوید
 میمانی است روز اول جهانی تو ام باشد دوم روز جهانی ابراهیم خلیل الله هم در روز سوم جهانی یونس هم در روز چهارم
 جهانی عیسی هم در روز پنجم جهانی موسی هم در روز ششم جهانی از آن باب الا بدین و دله الدین رسول غم است مصطفی محمد
 منجی صلی الله علیه و آله و سلم و این همه شریفان از آن بنده بود که نماز را بوقت بجا آمد گذارد و الله الا بهما انبیا شریف
 و مکرر کرد الله ربنا و تعالی الذی لا اله الا هو و انزلنا و جعلنا و کبر کرامت کند و هر که اینست باید طاعت کند تا من
 نماز را بدین قیام در کوه و بحر و بیگانه دارم فایده روی چیست خداوند تعالی در شکیان آسمان را بعد از تعجب که دیده است و شکیان
 آسمان را در قیام اند و شکیان آسمان دوم در کوه اند و شکیان آسمان سوم در بیگانه اند و شکیان آسمان چهارم در
 قوه اند و شکیان آسمان پنجم در بیگانه اند و شکیان آسمان ششم در بیگانه اند و شکیان آسمان هفتم در بیگانه اند و شکیان آسمان هشتم در بیگانه اند

مومن چون در رکعت نماز گذارد بدین قیام و رکوع و سجود و قعود و بدین تسبیح و بدین تهلیل و بدین تحمید خداوند
 عزوجل بعد از فرشتگان آسمان هفت تنگی در دیوان وی ثبت گرداند و امام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله در
حاصل آورده است که زمینها نیز بدین قیاس انداخته در خزان و منار نماز قیام اند و چهار بابیان
 در رکوع الله و خیرندگان و سجود و دیوارها و کاهها و کوهها و قلعهها همه در قعود الله و مذنب سنت نعمت
 افست که پیشی که هست در تسبیح است و همه سجده اند و واجب الوجود را **تقوله تعالی** و ان من شیء الا
 یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم چون بنده مومن در رکعت نماز گذارد و بدین قیام و رکوع و سجود و قعود
 خدا تعالی امر فرماید تا بعد از هر چیزی که در زمینها آفریده شده است تنگی در دیوان وی ثبت گرداند
 چون خانه کعبه را بر اسم خلیل الله عم مبارک و جبرئیل عم از پیش کوه سنک می آورد و با اسماعیل میداد و اسماعیل
 با بر اسم میداد تا کعبه را بنا کردند بنده مومن چون باین پنج نماز روی کعبه آمد خدای عزوجل مثل آن
 پنج کوه تنگی در دیوان وی ثبت گرداند و از ثواب جبرئیل این و بر اسم خلیل الله و اسماعیل تسبیح و تسبیح
 بالانصیب باشد قرائت فریضه است بآیه و اخبار و اجماع **تقوله تعالی** فاقروا ما یسمر القرآن الفاتیحة
 که این امر در حق نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست **قال** النبی علیه السلام لا صلوة الا
 بالقرآن و رسول عم فرمود که نیست نماز بقرآن که رکوع و سجود فریضه است **قال** الله تعالی یا ایها الذین امنوا
 ادکروا و احبوا و ادعوا عبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون خدای عزوجل میفرماید که ای گردندگان رکوع
 و سجود آید و پروردگار خود را بپرستید و افعال خیر کنید امید باشد که رستگاری یابید و در حق رکوع
 رسول عم نبی فرموده است **نبی** النبی صلی الله علیه و سلم عن تسبیح کعبه تسبیح الحار رسول عم نبی فرمود که در رکوع
 شریک فرمویارید همچنانکه بهایم حیرتی از زمین میخورد **قال** علیه السلام اذا سجد العبد المؤمن سجدت کل عضو
 منه فلیتوجه من اعضائه نحو القبلة تا استطاع رسول عم فرموده چون بنده مومن سجده آورد هر پروردگار
 خود را بایده که بهر عضو آرد همچنانکه تسبیح عضوی از اعضا روی از قبله یافته بود تا بتواند قعود از نشستن
 فریضه است **تقوله تعالی** و قیل افعلوا مع القاعدین **قال** النبی علیه السلام یا من مسجودا و ارفع یدیه
 من السجدة الاخرة و قعدت قدر الشهد فعدت صلو تک عبد الله مسجود و رضی الله عنه و ایت میکند از
 عم که فرمود ای پسر مسجود چون سر از سجده آخره بردارد و قعود آخره مقدر عبده و رسول رسایندی
 نماز تو تمام شد خواه بشیخی خواه بر **مسلم** بیرون آمدن از نماز بفعل نماز گذارنده بقول الجحیفه
 رحمة الله فریضه است و بر قول صاحبیه رحمة الله فریضه نیست فایده این اختلاف در چند مسئله پیدا
 بعضی از مسائلی افست که اگر در میان نماز حدیث پیدا آید یا اتفاق نماز تمام شود و اگر بعد از نماز پیدا آید یا تمام

نماز را بود و اگر بعد از قراة تشهید پیش از اسلام بپذیرد بر قول امام اعظم نماز تباہ شود و چنان بود که در میان
 نماز و بر قول صاحبیه روا بود دلیل برین مسائلی تا اگر مسلمانی نماز بدارد و بیگانه او و بعد از قراة تشهید پیش
 از اسلام بپذیرد تا آنکه نماز خلف بر منسبت یا وتر بر منسبت یا آفتاب برآمد درین هر سه صورت بقول ابوحنیفه رحمه الله
 نمازش تباہ نشود بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا بود **مسئله** مسلمانی نماز فرض قضاء دارد بوقت
 ضعیفی میگردد بعد از قراة تشهید پیش از اسلام زوال راست استناد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود
 و بقول صاحبیه نماز روا بود **مسئله** جماعی نماز عید میگردد بعد از قراة تشهید پیش از اسلام زوال است
 استناد بر قول ابوحنیفه رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه روا بود **مسئله** جماعی نماز او نیز میگردد
 بعد از قراة تشهید پیش از اسلام وقت نوشته یعنی نماز دیگر در یاد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول
 صاحبیه روا بود **مسئله** اگر مسلمانی را نماز پیشین بر وی است در وقت مستحب نماز دیگر قضا میگردد و بعد از
 قراة تشهید پیش از اسلام وقت مکروه نماز دیگر در یاد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه
 نماز روا بود **مسئله** اگر سنی بعد از قراة تشهید پیش از اسلام آب یا قند بقول امام اعظم رحمه الله
 نماز تباہ شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله نماز روا بود **مسئله** عربان بعد از قراة تشهید پیش از
 اسلام جامه یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله نماز روا بود
مسئله صاحب جرح سائل را بعد از قراة تشهید پیش از اسلام وقت نوشته بر قول امام اعظم رحمه الله
 نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه روا بود **مسئله** مسج موزه را بعد از قراة تشهید پیش از اسلام نماز
 مسج بر سر آمد بر قول امام ابوحنیفه رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه روا بود **مسئله** صاحبیه را
 بعد از قراة تشهید پیش از اسلام جیره افتاد و جراحبت نیکو شد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول
 صاحبیه روا بود **مسئله** بخاری با یا نماز میگردد و بعد از قراة تشهید پیش از اسلام صحبت یافت و
 قوت برخاستن یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه روا بود **مسئله** کسی
 که پوشیدن سر بر ایشان فریضه نیست بعد از قراة تشهید پیش از اسلام بر ایشان سر پوشیدن فریضه
 چنانچه دختر نارسیده رسیده و پاکیزه نگردد او شده و همچنان بقدر ارگنی تاخیر کرد بقول امام ابوحنیفه رحمه الله
 نماز تباہ شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله نماز روا بود **مسئله** مسلمانی بعد از قراة تشهید پیش از اسلام
 بخواب رفت و احکام افتاد بر قول ابوحنیفه رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه روا بود **مسئله**
 بعد از قراة تشهید پیش از اسلام امی قاری شد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه
 روا بود **مسئله** مردی نیت امامت زمان کرد بعد از قراة تشهید پیش از اسلام زلی آمد بوی افتد اگر

بیم یقین غلام را ستاند اگر خواب غلام را کار فرمایند چنانکه کوبیده ای خود را کار کند غلامی خود را از ادم است یکی را
 هم بقیع تران گفت و هم مسافر خبا که غلامی بود در میان دو خواهر شتر که و هر دو خواهر مسافر و از یکی از
 دو خواهر نسبت اقامت کرد این غلام را هم بقیع شتر خواهر بقیع توان گفتن هم شتر خواهر مسافر مسافر
 هم توان گفتن یکی از بقیع تران گفتن و هم بیدار صورت مسافر چنان بود که یکی در خانه خفته باشد
 مردی را با نانی عقد کردند و به آنجا بردند و از پیر و ن آیدند این خلوت ایشان فاسد باشد تا اگر آن
 زن با قبل دخول طلاق و بعد از آن فتنه که آن فتنه را شکم بد است و آنجا که این مرد را ملازم شود و او اعظم
 با سبب چهارم و در میان و اجبات نماز در نماز و جهبا است که تبرک و تاخیر وی سجده سهو لازم شود و چون
 بفراموشی بود اما اگر بعد از نماز را بود و لیکن بیکار شود چنانکه اگر کسی با خمر نماند سجده سهو بسیار در آن سجده
 سهو نقصان نماز و بر بیکار و نیز یکی که در اقبال علیه السلام خمسین الکبار یک کفارت فیهن الماتیرک

بالله و حقوق الوالدین و الفرائض و الزحف و الیهین الفاجرت و فعل المؤمن یخیر فی ویر و اب و بکر قتل نفس
 بغیر حق رسول عم فرموده است که پس چنانکه بکیر و اندر ویر و دنیا کفارت نیست بشتر که آوردن بعد از امان
 و از امان در ویر کردن و در حرب بکیر و از دو کافر و دی که اندن که غالب ملک نبود و سوگند بار و فرعون
 یعنی یمن غموس و خون بها حق کردن همچنان که این پس چنانکه بکیر و اندر ویر و دنیا کفارت نیست هر که در نماز و
 بعد از آنکه اگر چه در آن نماز سجده سهو بسیار در آن سجده سهو نقصان نماز ویر و این یک سجده و از نیز یکی که اندر
 زیرا که گفته اند که بقصد کرده است **مسئله** در فریضه چهار رکعتی در دو رکعت نامعین خوان
 خواندن فریضه است اما در دو رکعتی اول واجب است **مسئله** فاشحه شمس السورت خواندن
 واجب است و سورت با فاشحه ضم کردن واجب است بر قوی علماء و ارج و بر قوی مالک و حنبله و شافعی
 فریضه است **مسئله** در نماز بلند خواندن بلند خواندن واجب است و در آیه خواندن
 آیه خواندن واجب است این دو **مسئله** در حق امام آید اما تنها گفته اند که را در نماز نرم خواندن
 نرم باید خواند و در نماز بلند خواندن میخیر است اگر خواب بلند خواند و اگر خواب نرم خواند **مسئله**
 بلند خواندن در نماز بر سه نوع است فریضه واجب و سنت اما سنت در حق نماز شب است باید که در طوطا

نرم بسیار نیک خواند و نیک بلند خواند مساند خواند بحکم حدیث منهر عالم **قال** علیه السلام خیر الامور ان
 آورده اند که شبی رسول عم روزگار صی از مطالعه میکرد و چون بدر جبهه او بکبر صدق بعضی آیه میسر میسر میسر میسر
 بود و قرآن نرم میخواند رسول عم بنور نبوت دانست که وی در نماز است از آنجا که شست و بدر جبهه عمر رضی الله عنه
 رسید وی نیز در نماز بود و قرآن بلند میخواند رسول عم بنور نبوت دانست که وی در نماز است

از آنجا برگشت بدو بجزه بلال سید رضی الله عنه وی نیز در نماز بود از سورت بسورت نقل میکرد و چون با او
 رسول عم نماز گذارد و پشت مبارک بر مسند رسالت باز داشت و گفت یا صدیق دوش در نماز بودی و فریاد
 تر می شنوای گفت بلی یا رسول الله ملک بی نیاز را نمی گفتم رسول عم گفت همچنان است که تو می گوئی اما باره
 بلند تر خوان و این حدیث فرمود **قال** عم ارفع صوتک قلیلاً رسول عم فرمود که باره بلند تر خوان مستحکم
 مؤتسبی باشد و آنگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی و قرآن بلند می خواندی گفت بلی یا رسول الله
 دیو از امی را بیندم رسول عم فرمود که همچنان است اما باره پست تر خوان ناخفکارا ضری نرسد یعنی
 ایشانرا بیدار نکنی **قال** علیه السلام احضض صوتک قلیلاً آنگاه فرمود یا بلال تو نیز دوش در نماز بودی
 و از سوره بسوره نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از بوستان بیستان نقل میکردم رسول عم
 فرمود و همچنان است که تو می گوئی اما هر سورتی که آغاز کردی آنرا تمام کن و آنگاه سورت دیگر آغاز کن **قال** علیه السلام
 اذا نحت سورة فاتمها یا عمر فرمودم که هر سوره را که افتاح کردی آنرا تمام کن آنگاه دیگری آغاز کن چون
 رسول عم مر صدیق را فرمود که بلند تر خوان و هر عمر را فرمود که بلند تر خوان پس معلوم آمد که مساند باید خواند
قوله تعالی ولا تجهر بصوتک ولا تخافت بها و اتبعه بن ذلک سیما و واجب در حق امام است باید که خدائی
 بخواند که صف اول را بشنوند و فریضه در حق هر نمازگذاری است که چندانی خواند که نماز بلوی روا آید و آن
 مقدار که نماز بلوی روا بود چند است و در شرح طحاوی و در صلوٰه خواجه امام که خواهر زاده ابو الحسن کرمی
 روایت کرده که ادای حروف بسنده است حاجت صوت نیست و در بعضی از شیخی از خواجه ابو الحسن نویری
 رحمه الله علیه چنین روایت است که ادای حروف بسنده است حاجت صوت نیست می آید که دو کسر
 از شاگردان امام اعظم رحمه الله درین مسئله مباحثه کردند به پیش بشر حافی بازگشتند بشر گفت که قاری
 باید که چندانی بخواند که اگر مستمع کوش برده ان می بیند بداند که چه می خواند اما چه و درست تر آنست که
 خواجه ابو بکر فضل بخاری و فقیه ابو جعفر سید وانی و خواجه امام اجل سرخسی رحمهم الله گفته اند باید که
 چندانی بخواند که خود بشنود و باید که برایش خواند و هر چه کم ازین بود آن همچنین بود که جمعی با حسن جنبانیدن
 و بجز نماز روانه و مسکنه ترتیب میان رکن درکن واجب است مراعات ارکان با اتفاق واجب است
 چنانچه قیام پیش از رکوع و رکوع پیش از سجود و سجود پیش از قعود تعدیل ارکان بر قول ابو یوسف و شافعی
 رحمهم الله فریضه است و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله واجب است و وجه قول ابو یوسف و شافعی آنست
 که رسول عم در سجده نشسته بود که اعرابی در آمد و نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا نیارد چون نماز تمام کرد
 رسول فرمودم فصل فاکمل لم یصل بر خیز و نماز بگذارد که تو نماز گذاردی اعرابی آن نماز را باز گذارد

درهم تعدیل ارکان پنجایا و در بار فرمودنش که قم فصل فاکلم لصل احوالی چون نماز تمام کرد آن نماز را
 باز گذارد و تعدیل ارکان را بجای بنیاد رسول عم هم این حدیث فرمود همچنین تاسمه بار فرمود چهارم بار اعزلی
 عطر ظاهر کرد و گفت یا رسول الله من پیش ازین نمیدانم که از درون رسول عم تعدیل ارکان در آخرتش
 بعد از آن نماز گذارد و تعدیل ارکان بجای آورد و انگاه رسول عم مانندش تا بر پشت بس معلوم آمد که
 تعدیل ارکان فرقیست است و عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله
 من صلی صلوته ولم یم رکوعا و سجودا لایکرمه صلوته جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه رواه
 میکنند از رسول عم که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بجای نیارد نماز وی روا شود پس معلوم آمد
 که تعدیل ارکان فرقیست اما امام اعظم و امام محمد رحمهم الله گفته اند که آنچه رسول عم فرموده است
 از راه فضیلت و کمال را نه از راه فرقیست را دلیل بر آنکه فرموده است **قال علیه السلام لا صلوة**
لجاء المسجد الا فی المسجد رسول عم فرمود که نیست نماز بمساجید را جز در مسجد **قال** عم لا صلوة
للکراهة انما شتره که رسول عم فرمود که نماز نیست مرزن ششم گرفته را **قال** عم لا صلوة للحد الا بق
 پنجاه مبر فرمود که نماز نیست مرنبه که بخند را **قال** علیه السلام لا صلوة فی الارض المخصوبة پنجاه مبر
 فرمود که نیست نماز در زمین عصبی **قال** علیه السلام لا صلوة فی الثوب المخصوبه پنجاه مبر فرمود که
 نیست نماز در جامه عصبی **قال** علیه السلام لا صلوة للمنفرد خلف الصفوف پنجاه مبر فرمود نماز نیست
 سرانگه بر آید در آخر صف تنها ایستد درین جمله احادیث این همه نماز گذارنده از عهده نماز پرورن آیند و
 از فرقیست بر ایشان چیزی باقی نماند اما فضیلت و کمال نبودنش که دیگران را بود و اینجا نیز هر که نماز
 گذارد و تعدیل ارکان بجای نیارد نماز وی روا بود اما آن فضیلت و کمال نبودنش که تعدیل ارکان
 سجا آورده باشد و دیگر آنکه رسول عم اعزلی را میدید نماز تمام میکرد و انگاه میگفت که برخیز نماز گذار که تو
 نماز گذارده اگر نماز اعزلی نارد و اندی رسول عم رنج و مشقت دیدار و انداختی سم از ابتدا و در فرمود
 که همچنین گذار چون سیانه شش نماز تمام میکرد و انگاه فرمودنش که نماز همچنین گذارد پس معلوم آمد که تعدیل
 ارکان فرقیست واجب است و دیگر حدیث قم فصل حدیثی مشهور است و احسنی نقاضا که حدیث
 جابر بن عبد الله حدیثی واحد است سننی نقاضا کند و در فرقیست که هر کسی بایستد و ششم قول که تعدیل
 با اباها الذین امنوا که او اسجد و تعدیل ارکان را حدیثی که بگویم که تعدیل ارکان فرقیست است بنیاد
 کرده باشم حدیث را بایستد و اینچنین نشاید و همچنین که حدیث روایت میکند باین حدیث را روا نیست پس که
 در حدیث آمده است که رسول عم در مسجد نشسته بود با صحابه گرام اعزلی در آید و نماز گذارد و تعدیل

استاده شکرانه از یکی کسی و دیگر آوردند پروردگار عالم از ایشان قبول کرده و برافراشته گردانید و این سوار
از امیرالمومنین علی را وایت کرده اند رضی الله عنه و او حکم می کند که است در سجده اول که سر
غریز اگر بر خاک نهاده و لیل و اشارت است بر آنکه مر از خاک افزیده است و سر بر آوردن اشارت است که بر
بر خاک دراز نازده ام و در سجده دوم اشارت است که باز گشت من بکجا که بود بقول خدا عز وجل قولنا
منها خلقناکم فیها نعبدهکم و منها نخرجکم ناره اخری است ای زحاکت او بجهه خاک یا بیدار باش
خاک بودی خاک گردی در میان بختیگر باش چون از علی بن ابی طالب و عیسی آمده است علامه و او است
اند و حکمتها و دیگر بر آن توره نیشخست جواب دیگر که داده اند و مشتاق کرده اند یکی حکمت که مشکان
مر معبود باطل خویش را یک سجده می آوردند مر معبود را فرمان داد که شما ایشان را مخالفت کنید که ایشان کسی
می آورند و شما و آید عبادت شما از عبادت ایشان جدا شود و رکوع می آمده است چنانکه ایشان رکوع
نیز همین کی سجده مومن را مخالفت فعل ایشان بدین صفت و یک حاجت بنفقا و مخالفت را حکمت دوم
آفت است که چون روز میثاق می گفتند فرمان داد که دعوی را معنی نایب سجده بیاید بعضی سجده آوردند و بعضی
چون آنکه گمان بر سر آوردند و دیدند که بعضی سجده نیاوردند شادی کردند بیافزاید فقیه سجده خدای عز وجل را شکر آوردند
باز بسجده رفتند آنکسانی که سجده اول نیاوردند و بدین نایب ایشان شایان سجده دوم و او دیگر که هر دو را سجده
مسلمان بود و مسلمان بود چون نیز مسلمان بود که هر دو نیاورد و کافر بود و کافر بود و هر دو و دوم من
مسلمان بود و کافری و باز کافر بود و هر دو اول نیاورد و دوم آورد کافر بود و باز مسلمان شد چون در روز عیناق و چون
و سجده آوردند فرمان داد که شما باز هر دو سجده آید عبادت حال موافق بود در روز شاق را شکر بود و نعمت ایما از سبب
نهار توحید را حکمت سیم است که ادم معصوم را از بهشت بر نعمت بدینا بهر حجت خیر است و بدین صفت سال که است
خوب است و سجده بود و عبادت که جبرئیل امین آمد بشارت قبول تو را آورد و گفت سر تا بشارت رسانم چون بر آورد
بشارت شنید و باز بسجده رفت شکرانه آن حال را و سجده آورد یکی از بهر شکر الهی و یکی از شکر الهی و یکی از شکر الهی
موفقیت کنید و در نماز و سجده آید حکمت چهارم است که اهل ملکوت اعلی با از روی بیصطی صلی الله علیه و آله و سلم بود
ویرا معراج بر نه تا اهل آسمان بر آید بپندارند که در حایم رکوع و سجده و قعده بودند و بر آید و آنها که بسجده بودند و قعده
که هر بر آید تا بر آید بپندارند سر آوردند و او را دیدند چون باز گشت ایشان سجده بود باز گشتند سر آورد یک فعل و بدو
ساجد از باز و سجده و بر فرمان داد که انجم است را بگو تا قیام رکوع و قعده می آید و سجده و چنانکه بپندارند دیدی تا ثواب
عبادت همه ملائکه ایشان را که امت که حکمت پنجم است که رکوع دعوی است که شفا و فرمان خداوندیم و
سجده و گمان دعوی و در شریعت چنان است که دعوی می بود و گمان دعوی دو کوه اند و نماز حکمت ششم است

حکایت ششم آنست که در رکوع خدمت است در سجده و قربت است قول تعالی **اسجدوا لله** که قال النبی صلی الله علیه وسلم قرب
 ما یكون العبد من ربّه و اسجد و خدمت از بنده است مرخصی را غرض و جل و قربت از خدمت مرئوسه را اینجا از بنده بود و بر یکی
 بستند که در بنابر اظهار بی نیازی را اینجا از وی بود مرئوسه را و در گردانید از جهت اظهار بنده توانی اما بعضی از علما اصول
 گفته اند که چون آن ملک تعالی امر آنده ملائکه را که سجده آورید مرآدم را بپوشانند متعال نمودند و فرمان بجا آوردند و سجده کردند و ایشان
 را معلوم شد بود که یکی از ایشان ملعون خواهد شد می ترسیدند و بر خدای با شیدند چون بر آن سجده بر داشتند غرض از این بود که
 استاده مانده شکر آن حال را بیک سجده دیگر آوردند خداوند غرض و جل از ایشان قبول کرد و برافریضه کرد این سجده
 و آن سجده حق را بود با آدم را خواجرا نام را بدین جهت البتّه گفته است که آن سجده حق را بود آدم در معنی قبل بود شیخ الاسلام
 بریان الدین رحمه الله گفته است که آن سجده تحت بود و بعضی از مباح رحمه الله گفته اند که آن سجده آدم را بود از سر
 آنکه آمد و ملائکه را از خداوند غرض و جل آوردن سجده مرآدم را صلوات الله علیه که آدم را سجده آورد اما جواب فقهاء
 که خواجرا نام اهل نحس رحمه الله گفته است که سجده تعبدی است محض در وی حکمت نشاید طلبیدن دلیل را آنکه اگر مسلمانی در سجده
 قیام آورد و رکوع آورد و حلال دارد و کافر نشود اما اگر سجده کرد و حلال دارد و کافر نشود **مسئله** که آوردن سجده مبارک
 است و دلیل بر سجده سلطان فرعون که یک سجده میاورد و خداوند را بی طهارت و بجا بر نفس وی بغیر قیام صدر نیست
 بافتنه و ترک سجده نامبارک است دلیل بر این **عنه الله** که یک سجده میاورد و ملعون ابد شد و بعضی گفته اند آن
 از ترک سجده نبود از ناکریدن فرمان بود عمر بن عبیده رضی الله عنه گفته است که هر که یک سجده کرد و مرخصی را خدا تعالی در
 بقیامت یک کافرازه او بدینش نادر و نازد و خود بخات باید و برین سخن نظر میگوید که چون بدو ملت ابراهیم
 خلیل الله صلوات الله علی نبیا و علی خباب وید که فرزند افرام کن هیچ را بر دوش آنجا که فرمان بود هیچ ندید
 بر زمین بیاورد آن صورت سجده بود و نه حقیقت سجده خدای تعالی خدا فرستادش **قول تعالی** و قد رآه
 بدیع عظیم شده موسی چون سجده آورد خدای عز و جل را اگر خداوند تعالی کافرازه او بدینش بقیامت نادر و نازد
 اندازد و خود بخات باید هیچ عجب نبود **مسئله** که بر خاک آوردن فاضله بود و دلیل بر فعل از نبی صلی الله علیه
 و آله است عبد الله مسعود رضی الله عنه که ایشان چون بسجده بر خاک افتادند و بر خدای خاک با خود بر خدای خاک
 سجده می آوردند می از ایشان سوال کردند که ای پسران رسول علم از چه معنی است که بخاک تقرب می نمائید ایشان
 گفتند می که ما از خاکیم و باز خاک خواهیم شد و این آیه را بر خدای **قول تعالی** منّا خلقناکم و فیها نعیدکم و منّا نعرجکم
 ناره آخری سیمت ای زخاکت آورده خاکیا بیدار باشی زخاک بودی خاک کردی در میان موت بارش پادش
 معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضله است **مسئله** در خطبه چهارم بر قول امام اعظم
 رحمه الله و ابو یوسف بر سر دو رکعت نشستن واجب است و بر قوی محمد و زین العابدین رضی الله عنهما و غیره

رضی الله تعالی عنہ روایت میکنند کہ رسول عم دودی آخر فاتحہ سبحان خواندی کہ رضاہ مبارک عمی چہندی
وقتی بودی کہ مار حریف با کمر نشاندیدی چون این خبر با نام اعظم رسید فرمود کہ فعلی بر اہلبیت رسول عمی غیر ترک
واجبی نقض کند و از اینجا است کہ حسن بن ابی اہام اعظم رحمۃ اللہ روایت میکنند کہ واجب است وجہ قول ابوہریرہ
آنست کہ مردیست از صدیق محلی است از امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ کہ ایشان گفتہ اند کہ ما در دوی از فاتحہ بطریق
و خارج خواندی چون این خبر با نام اعظم رحمۃ اللہ رسید گفت ایشان کہ ہر اہل اند و خلیفان رسول عم اند کہ ایشان
مطلوب بود و فعل ایشان شنی نقض کند و از اینجا است کہ ابو یوسف از ابو حنیفہ رحمۃ اللہ روایت میکنند کہ سنت
است وجہ قول امام محمد رحمۃ اللہ تعالی آنست کہ از امیر المؤمنین علی بن عبد اللہ مسعود رضی اللہ عنہما روایت است کہ
ایشان گفتند ما در دوی آخر فاتحہ را بطریق تسبیح خواندی چون این خبر بہ حسن رسید گفت ایشان قرار و افتاد است
و افتاد است اگر این واقعہ امام را افتد در رکعت آخر فاتحہ بخواند باید کہ بقول ابو یوسف رحمۃ اللہ تعالی عمل کند
و سجده سہول نماید کہ اگر سجہ سہوار باشد و مسبقانی کہ در غلطی دی باشند متابعت کنند بقول ابو یوسف نماز
مسبقان تبا شود اگر شبکہ متابعت در غیر محل کہ در اینجا بر مسبقی متابعت نبود و اگر تنہا گذارد و افتد
باید کہ بقول حسن بن ابی اہام رحمۃ اللہ تعالی عمل کند و سجہ سہوار و تابعین از عمہ و پسران یک سہولت میکنند
خواندن در واجب است امام در قرائۃ قرآن فی مریضی یا اخیان است نزدیک امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہما
از قرآن است و در مصحف عبد اللہ مسعود رضی اللہ تعالی عنہ آورده است کہ از قرآن است دو معنی و سورت اول سورۃ الہم
انا نستعینک نام یحزک دوم سورۃ الہم الکی فیہ نام یحزک این بر دو و در مصحف خویش ثبت کردہ اند بعد از سورتین و در شرح
طحاوی از امام محمد رحمۃ اللہ روایت است کہ جب عاقل و نفسا را نشاند خواندن کہ در وی شہ قرآن است اما مطلق
قرآن نیست کہ نماز چہوی رود آید پس شروع شد خواندن وی در وتر در رکعت آخر نماز اگر از قرآن بود تو می کہ از رکعت
و اگر از شہی بخواند سجہ سہوار است و خواہ نام کہ خواہ زائدہ رحمۃ اللہ علیہ گفته است کہ یا و دست و در رکعت واجب
مسئکہ کتابت نماز جنازہ فرغیہ است و کتابت نماز عمید واجب است سجده تلاوت بقول علماء از جہم
واجب است و بقول شافعی سنت است سجده سہوار بعضی از مشایخ رحمۃ اللہ گفته اند کہ سنت است زیرا کہ نماز
وی سجہ سہوار واجب نمیشود اما ظاہر و آیت آنست کہ واجب است کہ سنت را خوب آن بود کہ آنست
از فرغیہ برگیرد دوی از قرآن از فرغیہ برگیرد مسئکہ قعدہ اخیرہ ششمین و فرغیہ
و قراءۃ شہد خواندن بقول علماء ما رحمہم اللہ تعالی واجب است و بقول شافعی
و از فرغیہ است و لفظ سلام بقول شافعی فرغیہ است و بقول علماء از جہم اللہ
فرغیہ نیست واجب است و بقول شافعی آنست کہ رسول عم فرمودہ است قال اللہ من یصلی الخ

الشیخ المسلم رسولاً فرمود که تکبیر اول حرام کند ه کار با دنیا هست و سلام حلال کند ه کار با دنیا
 چون رسول تکبیر اول را با سلام فرمود پس چون تکبیر آن فریضه است سلام نیز فریضه بود و آن اندر
 آید ناز بود و این بیرون آمدن ناز اما علماء را رحمه الله گفته اند که مافضیت تکبیر اول را بابت آنستیم
 قوله تعالی و ربک فاکبر و قد افلح من ترک و ذکر اسم به فصلی این دو آیه در حق تکبیر اول با سلام
 را آیتی نیست حدیثی و احد است دلیل بر آنکه احوالی بحضرت رسول اندر آمد و گفت یا رسول الله مرا
 ادب طهارت و ناز بسیار رسول را و ادب طهارت و ناز آموختش و چنین گفت که چون ناز اگر اری
 و قعد آخر مقدار عبده و در سوره صافی ناز تو تمام شد خواه بشین خواه برو و احوالی سوال کرد از رسول
 که یا رسول الله از فرضیت چیزی باقی بر من ماند یا بی رسول فرمود که بی اگر لفظ سلام فریضه بودی
 رسول در تبلیغ آن تقصیر نکردی و عن عبد الله مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله قال اذا نعت ربک
 من السجدة الاخيرة و قعدت قد انشبهت فقد تمت صلواتک چون سوره از سجده آخر بر آوردی و قعد آخر اعتقاد
 عبده و در سوره رسانیدی پس ناز تو تمام شد خواه بشین خواه برو پس دانستیم که لفظ سلام واجب است اگر لفظ
 سلام فریضه بودی رسول گفتی که لفظ سلام فریضه است مسئله سلام از ناز است یا بی خواهی نام بگو خواه از سجده
 گفته است که سلام از ناز نیست دلیل بر آنکه هیچ کس را نیست علاحد و شری نیست و سلام نیست علاحد شری است
 پس باید که از ناز نبود اما خواه امام اجل شری رحمه الله گفته است که سلام از ناز است دلیل بر آنکه بتاخیری
 سجد و واجب میشود مسئله سلام چند است بر قول مالک رحمه الله کبی و بقول نیری رحمه الله سه و بقول علماء
 رحمه الله دو و وجه قول مالک آنست که روایت میکند سهل سعدی و موطور مومنان عائشة رضی الله عنها که رسول در ناز
 یکرومی سلام پیش گفت علماء ما رحمه الله گفته اند که سهل سعدی خود رسال بود و ما در مومنان عائشة زمان
 بودی و منت آن بودی که زمان در آخر موفها ایستادندی و برو زگار بزرگان را عادت آن بودی که یکرو
 سلام بلند گویندی از برای اعلام قوم را و یکرومی سلام نرم گویندی از برای رسول و بلند گفت ایشان
 شنیدند و آنرومی که نرم گفت ایشان شنیدند چنین دانستند که رسول یکرومی سلام گفت اما وجه قول
 زهری رحمه الله آنست که چون بر زمین سلام گفتی و بر بسیار سلام گفتی به بیت اما پیش روی خود و نیز باید
 گفتن اما علماء ما رحمه الله گفته اند که اجماع صحی به رضوان الله تعالی علیه اجماع آنست که سلام و پیش
 و بر اجماع صحی به عمل کردن فاضله بود و سلام شش صفت دارد و سلام قرآنست سلام شصت است سلام
 واجب است سلام سنت است سلام نسیان است سلام ناسی است اما سلام قرآن است قوله تعالی
 سلام قولاً من رب الرحمن و سلام تحیت است که در التحیات میخوانیم که السلام علیک یا علیها و الله اعلم

و سلام درج است که بعد از آن نماز و بی اسلام است است که سلام می و سجده به بیماری اما سلام بسیار است
 که سلام غیر اموشی می این خبر سلام قاطع نماز نیست تا اگر سلامی را یاد آید که در فرقیه چیزی برین قبی است
 تواند که بنا کند تا اگر سلام که سخن و نیا گفته باشد اما آنچه سلام ناسی است در معنی کلام الناس است آن قاطع نماز
 است و محمد حسن رحمه الله بر این اصل مسایل بنا کرده است تا اگر سلامی نماز ظهر میکند و در بر و سلام در
 چه نیت است آنکه همه میکند و یا سنتی دو رکعتی نمازش تبا شود تواند که بر آن بنا کند **مسئله** سلام
 نماز شام میکند و در بر و سلام او به نیت است آنکه سنت میکند و نمازش تبا شود نتواند که بر آن نماز بنا کند
مسئله سلامی و نیز میکند و در بر و سلام او به نیت است آنکه تراویح میکند و نمازش تبا شود نتواند
 که بر آن نماز بنا کند **مسئله** مسافرتی قامت کرد نماز وی چهار شود و در بر و سلام او به نیت است آنکه
 همچنان مسافرت نمازش تبا شود نتواند که بر آن نماز بنا کند مسجدهای سهوا یا رامت با نیت است
 یک سلام امتناع است کند و اگر سلام امتناع کرد و چنان است که همچنان می باید که در نماز نشاند
 تواند که بر آن بنا کند آنچه سلام نمازی بود گفته اند **مسئله** سیر و نماز سلام فاش باید داشتن بنا بر حدیث
 رسول عم که ثواب سلام را با ثواب صدقه دادن و نماز شب گذاردن قرن کرد **قال** علیه الصلو و السلام

افشو السلام و اطعمو الطعام و صلوا الارحام و صلوا بالناس یام مدخلو الجنة بالسلام رسول عم فرمود
 که نماز و در بر سلام را در و نیت از اطعام و بید و قرابتی بر بسته و در بر و نیت نماز گذارد و وقتی که او میان حقیقه
 باشند تا سلامت و در بر نیت **قال** علیه السلام یکل الناس من کل السلام رسول عم فرمود که بخیل ترا در میان
 است که بسلام بخلی کند **قول** علیه السلام السلام ثم الکلام ثم الرفق ثم الطریق **مسئله** بر زبان سلام نباید
 گفتن تا بر نیکه عقد وی بر تو حرام آید و نیکه گفتن اگر ایشان سلام گویند و نیکه بر نیکه گفتن بر تو حرام آید و نیکه گفتن
 و اگر ایشان سلام گویند و نیکه گفتن واجب نباید آنهایی که عقد ایشان بر سر مردی حرام بود که نیت صراحی غرض
 در قرآن مجید فرموده است **قل** که تعالی حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و خالاتکم الی اخر الذی
 ایشان جمله یاد شده اند مادر است و دختر و خواهر و خاله و عمه و دختر خواهر و دختر برادر و دختر زن و مادر زن و زن
 و زن بر سرین بر اینها سلام باید گفت و اگر ایشان سلام گویند و نیکه گفتن واجب نیست **مسئله** بر مرد و زن سلام
 نمی نباید گفتن و اگر ایشان سلام گویند و نیکه گفتن واجب نیست **مسئله** در شخصان آمده است که اگر کسی بر کسی
 بطرح خبری سلام گوید و نیکه گفتن واجب نیست **مسئله** توانگر را برای مال وی غریب نشاید داشتن و سلام نباید
 گفتن که بر رسول عم فرموده است که هر که توانگر را برای مال وی غریز دارد و سلام کند چهار دانگ وین خود را خراب
 کرده باشد **قال** النبی صلی الله علیه و سلم من تواضع لبعی لاجل غناء ذوب ثلثا و نیه و اگر توانگر سلام گوید

عليك واجب بعد وفركه انك را سلام كوي برين نيت بايد گفتن كه انكه تو گمان نكر بود بر و در كار عبادت مبتلي نكر
 آورده باشد و اگر از نو خور و تر باشد باين نيت سلام بايد گفتن كه معصيت از من كمر كرده باشد مسئل
 و بگو سلطان را وقت داد و قاضي را وقت قضاء و مفتي را وقت فتوى و نوشتن خطيب را وقت خطبه و خيزدن
 و عالم را در وقت علم درس كردن سلام نشايد گفتن و اگر كسى سلام كويد بر ايشان بلك واجب نيابد مسئل
 اگر جماعتى فساد ميكنند بر ايشان سلام گفتن شايد يافى بر قول امام اعظم رحمه الله شايد و بر قول صاحب فقيه
 و جد قول ايشان نسبت كاي جماعتى عاصي اند و مستوجب عدل و عقوبت پروردگارند و سلام رحمت پروردگار
 است پس ايشان نشايد گفتن امام اعظم رحمه الله گفته است كه ايشان عاصي اند و سلام رحمت پروردگار و
 رحمت از براي عاصيان است و بعد دوم است كه چون بر ايشان سلام كوي ايشان بخواهد سلام
 مشغول شوند در عين معصيت عبادت كرده باشند و سلام كوتيزه در مضي ام مصر و ن كنده شود و سلام بر
 شش وجه است بر پادشاه اطاعت است و بر عالمان توقير است و بر والدین حرمت است و با اقربان
 بوسه است و بر كودكان محبت است و بر اهل خانه سنت است و خواجوا امام زاهد رحمه الله حرمت الله عليه
 حديثي روايت كرده است باسنادي درست تا رسول عم كه هر كه از ما داد از خانه برون آيد بر او مومن سلام
 كويد خداوند عز و جل ثواب از او كردن بنده در ديوان دمي ثبت كرده اند و در وصايا امير المومنين عليه
 رضي الله عنه آورده است كه اگر يك بريك مومن سلام كويد خداوند عز و جل ثواب ده بنده از او كردن در
 ديوان دمي ثبت كرده اند و شيخ الاسلام برهان الدين گفته است كه سلام كوينده بايست ثواب دست و عليك
 گوينده راده ثواب و پسند بروي اشكال كويد كه سلام گفتن سنت است عليك گفتن فرض گفتات از
 معني است كه مرست را ثواب بيشتر از فرض بود و گفته اند كه آن بنده ابتدا بخير كرده است **قال الشيخ**
 عليه السلام الدال على الخير كفايله و در وصايا امير المومنين عليه رضي الله عنه نيز مجيد آورده است **مسئله**
 سلام چگونه بايد گفتن بقول شافعي رحمه الله سلام عليك و بقول علماء مارجمه الله عليك و بجهته الله و بقول
 شافعي رحمه الله انت كه خدايتعالى ميفرمايد **قوله تعالى** سلام قولام رب الارحم اما على مارجمه الله عليه
 كه سلام گفتن سنت الهى است كه شب معراج خدا تعالى بي كام و بي زبان بر رسول عم گفت سلام عليك
 ايها النبي و رحمة الله و بركاته اگر كسى از اسلام عليك كويد بقرين و بالف لاجواب لازم نشود اگر كسى بويده السلام عليك
 باجمع عليك واجب شيخ الاسلام برهان الدين رحمه الله گفته است كه اگر كسى بر تو سلام كويد بسلام عليك جواب بايد
 گفتن و عليك السلام و اگر كوي كويد السلام عليك و رحمة الله و بركاته بايد گفتن عليك السلام و رحمة الله و بركاته و اگر كوي
 اين جمله كويد السلام عليك و رحمة الله و بركاته بايد گفتن عليك السلام و رحمة الله و بركاته و عليك عباد الله

الصالحین و ازین زیاد نمکند مسئله اگر دو کس بر یکدیگر سلام گفتند اسلام بر او متعلق است و از علی بن ابی طالب
 دارد و بیانی خواهد امام اجل بخیرسی رحمه الله گفته که اگر گفتیم و تاخیر افتاده باشد از عابک نیابت
 دارد و اگر برابر نشاده باشد نیابت ندارد مسئله جامع می کشیده اند یکی آمد و بر ایشان سلام گفت بفر
 علیک لازم شود و اگر یک کس جواب گفت از کردن همه ساقط شود لیکن جواب همان علیک گوینده را
 بود و اگر یک کس را تعیین کرد و سلام گفت جواب بر همان کس لازم شود مسئله سنت سلام است که کلام
 تر بخورد و تر گوید که بیجا میرصد صحابه سلام کرد می و چنانکه انصاری به بیجا میرصد اسلام نتوانستی که و سلام
 پیش دست می کردی هر که پیش گوید بر دیگری سلام آن از وی انفکک می شود و شکستگی بود هر که توقف کند تا دیگری
 بروی سلام گوید آن از وی تکلیف بود و خوشیستن بنی و حدیث آمده است که نشان آفرزانه است که
 تا یکدیگر را نشناسند سلام نگفتند و سهری بروستانی و سوار بر پیاده و خواجه بر غلام و بی بی بر کنیز و
 بر شاگرد هر که بجای و نعمت زیاده باشد سلام بر آن کس بود که رسول فرموده است که من این
 را از پروردگار خود را در آموشم که خداوند عز و جل در شب موعج بر من اول سلام فرمود که السلام
 علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته مسئله چون مسجد اندر آئی سلام بر قوم مسجد گفتن شاید یابی مشایخ
 بلغ رحمه الله گفته اند که شاید فقیه ابو الینث رحمه الله علیه گفته است که شاید و مشایخ ما و اکثر رحمه الله
 گفته اند که شاید خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمه الله علیه گفته است که اگر در مسجد قرآن خواند یا ذکر و یا تسبیح
 گویند یا علم درس کنند نشاید گفتن اما اگر سخن دنیا میگویند سلام شاید گفتن تا ایشان بجواب مشغول
 شوند تا در عین محصیت عبادت کرده باشند و سلام گوینده در معنی امر معروف گفته شود مسئله
 چون سلام گفتی دست باید داد و آن که دست داد و دست است و لیکن گفت در کف باید نهاد و سر
 انگشتان نشاید گرفتن که تشبیه میشود بافعال رافضیان مسئله بحدیث آمده است از رسول علیه الصلو
 و السلام که چون دو کس بر یکدیگر سلام گویند و کف در کف نهند و جنبانندگان از ایشان بچنان
 فروریزد که بزرگ از درخت ریزد و خواجه امام ظهیری او جندی رحمه الله علیه حدیثی روایت کرده است
 با سند و درست تا رسول علیه الصلو و السلام که چون دو کس بر یکدیگر سلام گویند و کف در کف یکدیگر
 نهند و یکبار صلو گویند از گناگان بچنان پاک شوند که کوئی همین ساعت از ما در آمده اند مسئله
 چون سلام گفتی بر سر و بر روی و دست گفت و پیشانی قبده شاید دادن یا بی بر قول ابو یوسف
 رحمه الله شاید و بقول ابو حنیفه و محمد و جهم رحمه الله شاید وجه قول امام ابو یوسف رحمه الله است
 که چون جعفر طیار رضی الله عنه از شمس نزدیک رسول الله رسول علیه الصلو و السلام بر میان دو بر

و می قبله داد و اگر و ان بودی متر عالم علیه الصلوة والسلام محل مکرری و امام عظم ابوحنیفه و محمد زهما
 گفته اند که آن ابتدا از اسلام بود باقر رسول علیه الصلوة والسلام می فرموده ان منسوخ شده است و بعد از آن باب
 پنجم در بیان سنت نامی نماز بد آنکه موجب مذہب سنت و جماعت نیست که معنی مذہب مذہب
 و سنت چیزی بود که بافعال و اقوال رسول علیه الصلوة والسلام ثابت شده باشد و معنی جماعت بدانند جماعت
 بران فرقه باشند و جماعت جمیع مومنان باشند چنانکه امام عظم ابوحنیفه رحمة الله علیه و معنی به وی جمیع ائمه و امامان
 و اصحاب و پیغمبر اند و جمیع سنت مذہب سنت و جماعت سنتهای رسول علیه الصلوة والسلام و اطلبت باید نمود
 حدیث قال النبی علیه الصلوة والسلام من و طلب علی سنتی اگر من الله تعالی بار یک کلمات الحبت فی
 قلوب البررة و ایست فی قلوب العجرة و السقة فی العیش و النقیة فی الدین رسول علیه الصلوة والسلام
 فرموده است که هر که بر سنتها من و طلبت نماید خداوند عز و جل و بر چهار چیز کرامت کند اول دوستی
 در دل بزرگان دارد و دوم بهیست وی در دل بدان دارد سوم روزی از بر وی فرایغ کرد و اندی چهارم
 و یزد و دین فقیه گرداند قال علیه السلام رحمة الله علیه خلفانی قبل من خلفاک یا رسول الله قال علیه السلام
 الذین یحبون سنتی و یعملون بها من جارة الموت و معنی طلب العلم الحی به الاسلام بدین و بین الانبیاء و در جوارحه رسول
 علیه الصلوة والسلام فرموده است که رحمت خداوند عز و جل بر خلیفان من باد سوال گردند از رسول علیه الصلوة
 و السلام یا رسول الله خلیفان شما که اندر رسول علیه الصلوة و السلام فرموده اند که سنتها امر ازنده دارند و اینها
 دیگر از این پس هر که امرک بیاورد و می و حبستن علم بود تا زنده کند بدان مسلمان را میان او و پیغمبران کی در جوارحه
 و آن در جوارحه است قال النبی صلی الله علیه و سلم من احی سنتی قد امیتت فو خلیفتی و خلیفه الانبیاء من قبل
 رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که هر که سنتی از سنتهای من مرده زنده کند وی خلیفه من است و خلیفه
 پیغمبران که پیش از من بوده اند قال علیه السلام من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها لی یوم
 و من سن سنة سيئة فله وزر من عمل بها لی یوم القیامة رسول از فرموده است که هر که سنتی نهد در میان
 است من سنتی نیکو ویراثه بود تا قیامت و هر که بر ایشان عمل کند ویراثه نیز ثواب بود و در ثواب بزر
 شریک باشند بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هر که سنتی نهد در میان است من سنتی بد ویراثه بود
 تا قیامت و هر که بر ایشان عمل کند ویراثه نیز وبال بود و وبال هر که شریک باشند بی آنکه از وبال ایشان بگریز
 کم شود قال النبی علیه الصلوة و السلام من احب سنتی فهو من الغایین من ترک سنتی فهو من الخاسرین من
 فرموده است که هر که سنتها را احباید و می از جمله ستکاران است و هر که سنتهای مرا با ندوی از جمله زیانکاران
 و محن عایشه رضی الله عنها محسن النبی علیه الصلوة و السلام انه قال من و طلب علی سنتی اثنتی عشر رحمت

فی کل یوم و لیکن بنی المذنب فی التبتی فی الخیر ما یومنون عاقبتی بعد یقر رضی الله عنہا روایت میکنند
 از رسول عم که هر که این دو اتمه رکعت سنت شبانه یعنی رکعت اول و دوم و هر که این دو اتمه رکعت
 بنده در پشت خانه بنشیند و در آن خانه گوشه است **مسئله** هر که سستی می
 رسول عم بنده بر خود و بیار و وی مومن است سستی و هر که بر خود چند بار بشوی غفلت نکند و در جای
 بنا و در وی مومن صاحبی بود و هر که بنده بر خود و بنده وی مبتدع بود و هر که در اصل نه بنده وی گرفتار
 که رسول علیه الصلوة والسلام را بر خطا دانسته بود و هر که رسول عم را بر خطا دانده وی مومن نبود
 و بنمایم عم در حق وی و عید میفرماید **قال** البی علی الصلوة والسلام من ترک سنتی لم ینال ثوابی
 رسول عم فرموده است که هر که سنتی را از سنتها وی من ترک آید و از شفاعت من محروم و بی نصیب
 اما در این ترک ترک اعتقاد است نه ترک بافعال اما فعل نیز نشاید ماندن که شومی ماندن با فعل بود
 که اعتقاد و سبب کند و هر که ناکر با فعل بود وی صاحب کبر بود رسول عم فرموده است در هر
 صاحب کبر و کان که شفاعت از برای کتا بکاران نهنگ اند است **قال** علیه الصلوة
 والسلام شفاعتی لا یمل الکبایر من امتی رسول عم فرموده است که شفاعت من مرا صاحب کبایر است
 اند است من **مسئله** سستی از رسول علیه الصلوة والسلام بر دو نوع است یکی آنست که
 اگر باری ثواب یابی و اگر باری بر بکار نشوی و آن سنت مومنه است چنانکه با نماز و اطاعت و نماز بجا آوردن
 و سستی از سبب از وی و سستی از نماز است و میگویم مسیح موزه و تبرک مسیح موزه بر بکار نشود اما بنا
 مسیح موزه بر بکار نشود مسیح موزه جایز است و لیکن بایستی عمل کردن فاعله بود و این سنت مومنه است و هر
 اگر اگر باری ثواب یابی و اگر باری بر بکار نشوی چنانکه نماز قطع دروزه قطع و صدقه قطع و نماز شخصی
 و نماز شب و چهار رکعت پیش از نماز دیگر و مانند این **مسئله** هر چه در نماز سنت است ترک
 ناخیز وی سجده سهو واجب نشود اگر چه بفراموشی بود اگر بعد از آنکه نماز بکار نشود و هر سنتی که در آنکه او آخر
 صحابه متفق بوده اند آنکاروی نظر بود و هر سنتی که در بنده اصحاب مختلف بوده اند و با خبر متفق شده
 بکار وی بهعت بود **مسئله** هر چه در نماز هر روز است نه نماز بهعت است و هر چه
 نه نماز سنت است هر روز بهعت است اما این در افعال باشد اما در افعال و کار هر چه برابرند **مسئله**
 بکار اول گفتن قرعیه است و در وقت بیکر اول دست برآورده است چو دست بر آوردن کجای از
 بر قول طائوس یافعی جمعه صد علیه بر بر و بر قول طائوس علیه علیه بر بر و بر قول شافعی جمعه الله
 جانیه بکف و بر قول عثمان بن عفان جمعه الله تبارک و تعالی و بر قول طائوس یافعی جمعه الله تبارک و تعالی

شافعی بر سر سطر است که روایت میکند ابو حمزه ساعدی و عبد الصمد رضی الله عنهما که رسول عمر
 نازکده در وقت بیکر اول دست ناکتف بر آورد و علماء را همه علیه گفته اند که در ابودکر رسول عمر
 الصلوة والسلام را خضعی ظاهر شده بود یا خود را آسایش دوانا از برای تعلیم احکام را اما اگر کسی
 در وقت بیکر اول دست ناکتف بر آورد اند که بنابر اندر آمده میشود اما اگر کسی را که ضعفی نبود
 باید که دست ناکتف بر گوش بر آورد که روایت میکند انس بن مالک و ابی بن حجر و ابی بن ابی
 و ابو موسی الاشعری و مادر یونسان غایت صدیقه رضی الله عنهما که رسول عمر در وقت
 بیکر اول دست را ناکتف بر گوش بر آورد و امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است که هر گاه وقت
 معارضه افتد تا بنویسیم هر دو حدیث عمل کنیم چون بر قول ابن نجیم عمل کنیم هر سه قول عمل کرده
 میشود چنانکه بر قول مالک رحمه الله علیه نیز آمده است برابر هر سه و بر قول شافعی حجتی است
 ساعدی دست ناکتف بر قول علماء را همه علیه گفته است ناکتف بر گوش و امام اعظم ابو حنیفه
 رحمه الله علیه است که حدیثی بن بر سیده است مشهور و امیدوار چنانکه فردا قیامت امنا و قیامت
 بنده بود که مستوجب عذاب و عقوبت شده باشد و فرشتگان عذاب و براسوی و درخ بنی
 خطاب از حضرت عت در رسد که دست از بنده من بردارید که در برادر خواندن من طاعتی است که در باران
 خبر نیست فرشتگان دست از بنده باز دارند چون بنده نجات یابد مناجات کند که ایا پروردگار ای
 طاعت بود که از بن خبر خود خطاب حضرت عت در رسد که بنده از بنده کان من در دنیا نماز میکرد و در وقت
 بیکر اول دست ناکتف بر آورده و تو را امر معروف کردی که دست ناکتف بر گوش بر آید این طاعتی است که ترا
 ببرکت آن از آتش دوزخ نجات داد پس معلوم است که دست ناکتف بر گوش بر آوردن اولی مرتبه است
 بیکر اول دست بر بنده باید شن و انگشتان بر او و گفته است سومی قید و گفت بر آید و دارد و سنت است که
 دست از بر سر برد و بر سر بر دست ناکتف بر آید که اگر بر سر بر دست آید این طاعت بود و اگر کسی گفت یا بدوی باید که خراج
 امام را بدو بفرستد رحمه الله علیه گفته است که در نماز اندر آمده نشود و کائن بر معنی رکوع یا باشد و هیچ الاسلام
 بر طایفه بن حنبله گفته است که اگر بر رکوع نیک تر است نماز اندر آمده نشود و اگر بقیام نزدیک است نماز
 اندر شود **مسئله** طحاوی رحمه الله علیه گفته است که در وقت بیکر اول دست کشاده باید در شستن مراد آن
 کشاده شدن انگشتان است چنانکه مشت بر نیارد و پیش خود بنیارد و چون بای قطار بر آید و چون کل
 کشی فرود آید و بوجوه چهارده گفته است که کشاده شدن انگشتان چندین طاعت میکند چنانکه بنده در این قسم
 رحمه الله علیه گفته است که در جایی تکلف باید کردن یکی در وقت رکوع انگشتان باز دارد و از آنرا نیکه و در وقت کند

تا هم از آن بیرون رود و نیز خم از دستها بیرون رود و دیگر در سجده انگشتان بخت شفت دارد تا هر شرف
 انگشت دمی سوزی قبضه نماید بنا بر حدیث رسول علیه السلام **قال** النبي ﷺ اذا سجد العبد المؤمن سجد كل عضوه من
 فليوجه من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول ﷺ فرموده است که چون بنده سجده آورد در هر درگاه را باید که با هم
 اعضا سجده آورد پس کوهی قبله آورد از اعضا و تنه و مایع عضوی از قبضه نشود تا نوازند مسئله عامه بودیم
 به است و یک سر سجده آوردن خداوند عزوجل را و انگشت دست و ده سر انگشت پای و یک سر اصل و بعضی است
 و سه سر نیز گفته اند یعنی دو سر از نو مسئله سه جایی دست بر سه و شستن سنت است یکی در وقت تکبیر اول
 دوم در وقت مناجات سوم وقتی که دست در دست بر او رسانند بعد از دو سبغ الفاضلی اجتهاد علیه علیه
 است که این سنت را قیامت کردم در درگاهم سه چیز گفتند یک آنکه در سجده خلائق عزیز شدم و دوم آنکه
 تو اگر شدم سوم آنکه مقتدی عالمیان شدم مرویست که بعد از وفات امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله علیه چند کس بودند
 که عالم را احیا کردند یکی از ایشان خواجه امام اجل شریقی رحمه الله علیه بوده است در عهد دی عالمی بود و بر اینند کرد
 و با وز چند فرستاد در راه چون وقت نماز آمدی بنده را از خواب بکشد و شادی طهارت ساختی و اگر نایبند
 آب بودی تیمم کردی و با نکلناز و اقامت گفتی چون نماز شروع کردی آن مولا آن جاسعی سبز پستان دیدند
 که بیامدنی و بخواجه افتد اگر ندی چون نماز تمام کردی خواجه مولا را گفتی بیا بنشین این بنده را باز بر زمین
 ایشان گفتند ای خواجه ما که است شمارا دیدیم پس در حق شما پیش ازین معاملت نیکم خواجه را ایشان را
 من ماسورم بر در درگاهم خداوند عزوجل را بجا آوردم تا روز قیامت در غایت شما ماسور با مرین غلام آید
 امرویی بجا آید تا از ظلم وی خلاص یابید ان بنده را را بنود نهادی همین میرفتند چون بگوشان رسید ان سید
 خواجه آنجا توقف بیشتر کرد خواجه را گفتند از چه معنی است که اینجا تو قنبد بیشتر فرمودی خواجه گفت که درین
 گوشه آن خواجه آسوده است که بر من هیچ خطا نوشته نیست خواجه را گفتند که خواجه غیب کی می آید گفت و بنده
 اما بحکم حدیث رسول ﷺ میگویم که این بنده بزرگ همیشه مرئی علما بوده است و دانشمند از ان نظیر کرده است
 چنانکه پنجاب بر میفرماید **قال** النبي ﷺ الصلوة والسلام من احب العلم والعلماء كتب الله له كتابا عليه خطبة في ايام حياته
 رسول ﷺ فرموده است که هر که دوست دارد علم و علما را بر روی هیچ خطا ننویسند تا آنکه که زنده بود و بین خود
 دوست دارد علم و علما بوده است **قال** النبي ﷺ الصلوة والسلام من احب العلم والعلماء كتب الله له كتابا عليه خطبة في ايام حياته
 فرموده است که قیامت مروی است خود خیزد چون خواجه با وز چند رسید و در آن روز ان اقامت گفت جماعت
 بر پای شدند خواجه اندر آمد تا نماز گذارد امام بکبر گفت دست در آستین بود خواجه از آن صفه های آواز داد و که تکبیر باز
 کردی امام تکبیر باز گفت هم دست در آستین بود خواجه باز گفت که تکبیر باز کردی هم دست در آستین بود خواجه باز

گفت همچنین سینه باز تا آنکه بار چهارم بامام بودی باز کرد اینده گفت تا ما که گویاید شما خواهی امام اجل محمدی این خواهد
گفت ای امام گفت که در بیکر گفتن سخن گفت ای امام دست در پیشین میبازی و بیکر میگوی امام گفت دست بر آرد
سفت است و اگر دست بر نهد بر نماز ندر آمده نشود و خواهی گفت در کرده شود و لیکن دست در پیشین و بشن و بیکر گفتن
سفت زمان است و مرنگ آید کسی گفت اگر دن که بسفت زدن نماز ندر آید مسلم که در وقت بیکر اول سخت دست
بر آرد و بیکر گوید بیکار دست بر آرد بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه هر دو باید که برابر گوید و بر قول امام اعظم ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله سخت دست بر آرد و نگاه بیکر گوید و بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه آنست که چون هر دو بیکر
آید میباید که هر دو برابر بود و اما بر قول امام ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آنست که دست بر آوردن نفی است
و بیکر گفتن اثبات همچنانکه کلمه شهادت اول نفی است و آخر اثبات است و الله اکبر معنی جهان باشد که خداوند
خود چلی بزرگ تر است از هر چه است و باشد عبادت و طاعت او بزرگ از هر چه کارها چون بیکر گفت دست بر
گیرد یا او بخیمه دارد و از ارجی رحمه الله علیه گفته است که بخیر است خواه پیش گیر و خواه او بخیمه دارد و اگر او بخیمه دارد
میخیزد بنی بیشتر رسد ثواب نیز بیشتر باید دلیل بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام قال البی علی الصلوة والسلام
افضل الاعمال اخری ای شده او افضل علی البدن رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فاضلترین اعمال آنست
که سخت تر بود بدین معنی چه از آن پنج بن بیشتر رسد اما علما و ارجیه گفته اند که دست او بخیمه داشتن عرف عاده
هر دو برابر است و لیکن دست پیش گفتن بطنیم تر یکم است و این نیست است و در پیش گیر و یا بنید بر قول شافعی رحمه
علیه السلام بنید بر قول امام احمد رحمه الله علیه در زیر ناف گیر و بر قول علما و ارجیه بنید و هم بیکر در زیر ناف و بر قول
شافعی رحمه الله علیه آنست که خداوند عز و جل میفرماید افضل لبیک انحر و از این انحر آنست که در نماز دست بر زمین نهاده علما
و ارجیه گفته اند که شافعی رحمه الله علیه تاویل این آیه را نهاده است تاویل این آیه آنست و الله اعلم افضل لبیک صلوة
الجمعة و انحر الخیر و یعنی چون نماز جمعه کنایه و این اختلاف را از صدر اراقه است که در استوار اسلام
ابو بکر صدیق رضی الله عنه در نماز دست بر زمین نهاده و بدل مناجات کردی که خداوند از این بیکر یکا کردن هر یکی را
از ایشان مینویسد و مخصوصی بودیت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن بودی که ای پروردگار بخیر در سینه منست
و آن یا آنست و معروف است بر آنکه در او امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دست بر شکم نهاده و بدل مناجات
کردی که خداوند باطن من از حرام نگاهدار و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه دست بر فرج نهاده و فرجیت وی
آن بودی که ای پروردگار یا فرج پروردگار من نگاهدار و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دستها را از او آویزیت
دی آن بودی که خداوند او را علی سید عالم و امیر المؤمنین و امیر المؤمنین خود را و بدل مناجات کرده ای که خداوند او را دست لعل
ملا و زینا از او گردان این همه در ابتدا و اسلام بود و با خود رسول علیه الصلوة والسلام حدیث فرمود

[illegible]

قرآه آغاز کند و عاویذ و کفر خواندنی بر قول شریفی رحمة الله علیه دعا خواند که رب انی ظلمت نفسي ظلمت کثیرا و عملت
 سوءا فاعف عني معفرة من عندک فانما لا یعفو الذل و الب الا انت اعلما و ما رحمهم الله گفته اند که این دعا خواندن است
 و یکبار در آخر نماز شبانه بخواند که روایت میکند ابو بکر صدیق و ابو هريرة رضي الله عنهما که رسول علیه الصلوة و السلام
 ما را این دعا را آموخت و وصیت کرد که آخر قرآه نشود و بر نمازی این دعا را بخواند تا هر چه می گوید باشد و او را
 خداوند عفو و جلا آن بهم بکنایات بکشد **مسئله** عفو و کفرتن در نماز سکن است و در خواندن وی قنات را
 اختلاف است هر کس چیزی اختیار کرده اند اختیار ابو عمر و عاصم و ابن کثیر و جمیع ائمه عفو و باله من الشیطان الرجیم
 و بسم الله الرحمن الرحیم اختیار زاده الحنفی و طریقی سیره اعوذ بالله العظیم السميع العليم من الشیطان الرجیم بسم الله
 الرحمن الرحیم و اختیار نافع و ابن عامر و کشاف اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله یوسوس السميع العليم بسم الله الرحمن الرحیم
 و اختیار حمزة چون جمع باشند تسبیح باله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و اگر تنها گذار باشد تسبیح
 من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این همه که گفته روایت است اصحی است که مردی نزد یک کشاف اند آمد
 چنین خواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله یوسوس السميع العليم بسم الله الرحمن الرحیم کسی گفت که مدعی خواهی
 که این اختیار است که من و زنی پیش ابو یوسف الثقفانی رحمه الله علیه چنین خواندم وی مرا این دعا کرد و گفت چنین بخوان
 که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم که استاد من امام عظم ابو حنیفه رضي الله عنه در چنین وقت و اما عظم
 ابو حنیفه رحمه الله علیه گفت مرا استاد من حماد و حمزة در این وقت و حماد رحمه الله علیه گفت مرا استاد من ابراهیم بن
 حنین در این وقت و ابراهیم بن حنین رحمه الله علیه گفت که مرا استاد من علقمة رحمه الله علیه و علقمة رحمه الله علیه گفت
 که مرا استاد من عبد الله بن مسعود رضي الله عنه چنین در این وقت و عبد الله بن مسعود رضي الله عنه گفت که مرا رسول علیه الصلوة
 و السلام چنین در این وقت و رسول علیه السلام فرموده که مرا ابو جبریل بن مجنون من رسانید و جبریل علیه السلام
 فرمود که مرا برادر من میکائیل علیه السلام بجهنم من رسانید و میکائیل گفت که برادر من اسرافیل من
 بهم چنین رسانید و اسرافیل علیه السلام فرمود که من بر لوح محفوظ بجهنم نوشته دیدم که اعوذ بالله
 من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این روایت در نماز بود اما بیرون نماز عادت باید
 داشتن با عفو و کفرتن که نقیم مسعود جمع کند این مسائل حدیثی روایت کرده است از خود
 امام زاهد فخر الدین رحمه الله علیه و خواجہ امام فخر رحمه الله علیه با سند و درست تا بر رسول
 علیه الصلوة و السلام که بنده مومن چون باید او را خبر داده و بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان
 الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خدای عز و جل فرشتگان فرستد تا آن بنده را از تیر و لوان کجا بردارد
 و آن فرشتگان دیوار اند دل آن بنده خان باشد چنانکه در باب شتران بکشد و از آب و آن

اعرابی نبخوردن آمد آن اعرابی با چوب دستی آن شتر را از آب خود راند و شتر گمان دیوانه اندک
دی سحیان را ندید و اجرام صفی الدین حامی رحمه الله حدیثی روایت کرده است از رسول علیه
الصلوة والسلام که چون بنده مومن بباد و بر خیزد و دیوان در دل وی در افتد چنانکه زنبور در
در عسل در افتد چون ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عز و جل
فرشتگان را فرستد تا دیوان را از دل آن بنده بپرانند چنانکه با باد بزن عسل زنبور و کس را از
عسل دور کنند و اعوذ کفایت قرأت مرقر از اجناس است که طهارت در نماز است **مسئله** اعوذ کفایت
در نماز سنت قیام است یا سنت قراة بر قول امام اعظم ابو حنیفه و محمد و جمهور الله سنت قراة است و بر قول
ابو یوسف رحمه الله علیه سنت قیام است فایده این خلاف جالی بدید آمد که مقتدی و رفقا امام اعدو گوید یانی
بر قول امام اعظم ابو حنیفه و محمد و جمهور الله گوید بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه میگوید که وی تبخ ثمار
میدارد اما چون سبق بقضا رسیده قانه بخیزد و اتفاق است که اعدو گوید بر قول ابو یوسف رحمه الله
اشکال آید که اینجا بقضا است اینجا باید که گوید ما نخواهیم امام اجل خمسین رحمه الله علیه گفته است
که مسبوق و حکم دارد یکی حکم مقتدی و دیگر حکم مشغول آن وقت که مقتدی بود گفت اکنون که حکم الله و کفر
باید که بگوید چون اعدو گوید پیش از قرائت گوید یا بعد از قراة بعضی مشایخ رحمه الله گفته اند که بعد از قراة
گوید و به قول ایشان است که حق تعالی میفرماید فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم ظاهر روایت
است که پیش از قراة گوید که اعدو کفایت نیاید که قرائت بخندی عز و جل از شتر شیطان پس شست بعد از کار باید
ساختن کلاه بکار در آمدن چنانکه تحت طهارت باید ساختن کلاه بخارانه آمدن و مثل این بسیار است بسم الله
در نماز بر قول مالک رحمه الله علیه است و بر قول شافعی رحمه الله علیه است و بر قول عطاء و امام احمد است
و بر قول اکثر الله علیه است که روایت میکنند در موانع عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام نماز قراة
خواندی و بسم الله الرحمن الرحیم بخواندی پس مالک رحمه الله علیه گفته است که بسم الله که در نماز فرضیه وی یا سنت گوید
رسول علیه الصلوة والسلام گفتی و بعد قول شافعی رحمه الله علیه است که روایت میکنند از جابر رضی الله عنه که رسول علیه
الصلوة والسلام نماز فاتحه خواند و ابتدا فاتحه را از بسم الله که در اینجا است که شافعی رحمه الله علیه گفته است که بسم الله از
فاتحه است و فاتحه نیست آیه است و خواندن فاتحه بسم الله در نماز فرضیه است و این شافعی رحمه الله علیه قول است
اما صحیح قول وی است که فاتحه نیست آیه است اما بسم الله از فاتحه است اما علمای جمهور الله گفته اند که حق تعالی نکریم چنانکه مالک
گفته است و انبات نکریم چنانکه شافعی گفته است و لیکن گویند سنت است که روایت میکنند از ابن مسعود رضی الله عنه که
من و رفقا از رسول علیه الصلوة والسلام نماز که اید و در قضا بکری صحابہ رضوان الله علیهم قراة نماز که اید و

و شنیدم که ایشان در نماز بسم الله نکرده گفتند و من نیز در قضا ایشان نکرده گفتم و بعد از قرائت نماز احکام بیان کردند
 و گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم در نماز گفتن است و لیکن گفتند که فرضیه است پس اگر فرضیه بودی و در بیان تقصیر
 مکرری و دیگر آنکه بسم الله در نماز گفته نیست و فاحشه گفت آیه است بهشت آیه نیست دلیل بر آنکه روایت میکنند
 بسم الله بن ابی ثعلب رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر که بسم الله را بخواند خدا ای قهار
 بر وی هفت طبق آسمان زمین نیکی در دیوان وی ثبت گرداند و هفت درد و زنج بروی بسته گرداند و هشت
 در بهشت بروی گشاده شود و هفت اندام و برابر آتش و زنج حرام گرداند چون رسول علیه الصلوة والسلام
 فاحشه را بسم الله فرموده بهشت فی الکسم الله در نماز فاحشه داریم بهشت آیه شود و بهشت را مسانه نبود و هفت
 تا یک آیه میانه بود که پیچیدین روایت میکنند که بر بیره رضی الله عنه علیه الصلوة والسلام قال خیر العبد
 قال ان الله تعالى يقول سميت الصلوة وینی وین عبیدی الصالحین اذا قال العبد الحمد لله رب العالمین يقول
 الله تعالى الحمد لله عبیدی و اذا قال العبد الرحمن الرحیم يقول الله تعالى ان الله تعالى اذا قال العبد الحمد لله رب العالمین
 يقول الله تعالى الحمد لله عبیدی و اذا قال العبد اياك العبد اياك العبد و اياك تستعين يقول الله تعالى يا اياك عبیدی
 و لعبیدی اياك استسأل پس معلوم شد که بسم الله در نماز فاحشه نیست و گفتن بسم الله در نماز فرضیه فی و لیکن باید که بدین
 مسئله چون گوید نرم گوید یا بلند گوید بر قول شافعی رحمه الله علیه در نماز بلند خواندن یا بلند گوید در نماز نرم
 خواندن نرم گوید و بر قول علماء ما رجمه بسم الله چهارم گوید و بر قول شافعی رحمه الله علیه است که معاویه
 رضی الله عنه صحابه را رضی الله عنهم عجب است امامت کرد و بسم الله را نرم گفت بعد از قرائت نماز و بر امامت کردند
 که معاویه از نماز چیزی نگردی گفت چه کردم گفتند بسم الله نرم گفتی شافعی رحمه الله علیه میگوید که اگر نرم
 بایستی گفتن صحابه امامت و بر آنکه ندی علماء ما رجمه بسم الله گفته اند که معاویه بر رضی الله عنه خاموش کرد
 جواب ایشان گفت که من در قضا رسول علیه الصلوة والسلام نماز گذاردم و در قضا کبریا صحابه را بخواند
 علیه السلام بخواند که اگر نرم و شنیدم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند من نیز نرم گفتم و دیگر آنکه پیسر
 عبید الله بن جعفر رضی الله عنه صحابه را امامت کرد و بسم الله بلند گفت بعد از نماز و بر نفس گفت ای
 پیسر درین محرمی این چه بدعت بود که تو کردی گفت چه بدعت کردم گفت بسم الله بلند گفتی گفت ای
 پدر اتفاقا ایمنی ناگاه بر من رفت بعد ازین گویم بنابر آن بود که وی از جوانان صحابه بود که کبریا صحابه
 بوی آتش کرده بودند و امامت کردن سختین بود و براد بهشت ایشان بر وی فرو رفت بر وی
 پیسر رفت رفت که باند گفت و اگر کسی را پیچیدین آتش بفرموشی بلند گوید یا که نبود اما باید که بعد
 گوید که حقیر است بسم الله مسعود رضی الله عنه گفته است امام را باید که چهار چیز نرم گوید

اعوذ بالله و بسم الله و قرأت تشهد و آمین و بروایتی در بنا که الحمد بسم الله که بر سر سوره یا میگویند
 و میگویند از سوره است یا فاضل کننده میان سورتین از صاحب شافعی رحمه الله و روایت است بکر وایت
 آنست که از سوره است و بکر وایت آنست که فاضل کننده سوره است و بکر وایت علما را در همه بسم الله فاضل کننده
 سوره است از سوره نیست دلیل بر آنکه سوره انا اعطینا را در همه صحیفه است میگویند و بسم الله الرحمن الرحیم
 باومی میگویند پس بسم الله از سوره بودی یا یستی که چهار آیه نوشتندی و بکر عبد الله عباس صلی الله علیه
 علیه از امیر المؤمنین عثمان بن عفان رحی الله عنه سوال کرد که یا امیر المؤمنین از چه معنی است که بر سر سوره بر
 بسم الله نوشتی گفت ای عمر زاده رسول صلی الله علیه و سلم در آخر سوره بسا لولیک عن الانفال اتی مشتبه
 و بر من روشن نشده که اینجا فاضل کردنی است یا بیس بسم الله نوشتیم که نباید که اینجا فاضل کردنی نباشد و
 فاضل کرده باشیم چون جمع کننده قرآن بسم الله را فاضل کننده سوره فرموده است پس معلوم شد که فاضل کننده
 سوره است نه از سورت اما اتفاق است که بسم الله از قرآن است قوله تعالی و انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن
 الرحیم آیه تمام است یا بی بر قول شافعی رحمه الله علیه آیه تمام است جنب و فاضل و فاضل از قرآن خواندن و بر قول علما
 ما هم الله آیه تمام است تا از اینجا بخوانند که انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله از قرآن خواندن
 نشاید یعنی جنب نشاید که به بیت قرآن خواند اما ابتدا کار را را شاید خواندن چون بیت دی قرآن خواندن بود
 و ابتدای کار را بسم الله باید گفت بنا بر حدیث رسول علیه الصلو و السلام **قال** البقی علیه الصلو و السلام
 امری بال لم یبد ربك الله فواتر رسول علیه الصلو و السلام فرموده است که هر کاری که با خطره بود که ابتدا روی
 از ذکر نام پروردگار برود آن کار تمام بود بسم الله در کار بسم الله بدقت گوید حسن نام از امام اعظم ابو حنیفه
 رحمه الله علیه روایت میکنند که در قیام اول گوید بسم الله بود و ابو یوسف رحمه الله از امام اعظم رحمه الله علیه روایت میکنند
 که هر قیامی که نشود باید که بگوید تا یقین از عهد پروردگار این رجاء از محمد رحمه الله علیه روایت میکنند که در میان
 سوره و فاتحه هم باید که بگوید اما مشایخ از همه بسم الله در وی فرقی نگذاشته اند که اگر امام است و نماز بلند خواندن است و هر چه
 قیام اول گوید بسم الله بود و اگر تنها که از است یا نماز نرم خواندن است باید که بگوید قولی که کند تا بانه نواب باشد و
 اختیار شمس از نماز اول آنست که تنها که باید که با اول بگوید و میان سوره و فاتحه بگوید و بر سر سر قیامی
 بگوید این در نماز است اما در بیرون نماز عادت باید که بسم الله الرحمن الرحیم بسیار باید گفت که روایت میکنند
 خواجگان امام محمد طیار رحمه الله علیه که قدا قیامت اسما و صدقه اهل عرصات مستحب عقوبت شده باشند و قنوکا
 عذاب ایشانرا سوی در فرج می برند بران جوانانرا گویند که شما پیش نشید که حالی شما قوی تر بوده است و در عذاب
 و جوانان برانرا گویند که شما پیش نشید که در دنیا شما مقتدیان ما بودید باز بران زمانرا گویند که شما پیش نشید

فیه ایضه است اما عدد ذکر کرده است و بر قول علماء که فریضه میدارند آنست که قیام رکعت است از نماز فرات
 در وی فریضه است رکوع و سجود نیز رکعتی اند از نماز گفتن تسبیح نیز در ایشان فریضه بود که هم باینست
 و هم بآنکه علماء را در هم گفته اند که نماز خواندن قرائه را در قیام بابت دانسته ایم قوله تعالی فاقرءوا
 فی شهر من القرآن اتفاق است که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست آن نیز
 باینست ایکن تعیین در نماز بامر رسول علیه الصلوٰه والسلام است چه دلیل کند که خواندن وی در هر رکعتی فریضه
 بود دلیل بر آنکه قیام رکعتی است از نماز خواندن سبحانک اللهم و بحمک در وی سنت است و قعه آخرین فریضه
 قرائه تشبیه خواندن در وی واجب است رکوع و سجود نیز رکعتی است از نماز خواندن تسبیح در وی سنت است
 فریضه فی مسکن چون سر از رکوع برآرد سمع المسلمین جمده گوید و بنالک الحمد گوید یا نبی نزدیک شافعی علیه
 هر نماز که اراده هر دو باید که بگوید حسن نبیا و از امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که تنها گذاردن دو بار
 که بگوید ابو یوسف از امام ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که تنها گذاردن یکی کفایت میکند بود مسکن چون
 یکی گوید که امام گوید یا فاضله بود و خواهر امام زاهد فخر رحمه الله علیه جابو معین و معبوط را در کس کرد و ابیه بیرون
 آمد که بنالک الحمد گفتن فاضله بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله امام باید که هر دو را بگوید و بر قول امام اعظم
 ابو حنیفه رحمه الله علیه سمع المسلمین جمده گوید پسند بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله آنست
 که چون امام سمع المسلمین جمده گوید مقتدیان بنالک الحمد گویند اگر امام باز گوید که بنالک الحمد پس وی
 گوینده ناکفته شود و تحت این معنی و آیه قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون الا لعلنا نؤدی
 انکه حال امام قوی تر از حال مقتدیان است دلیل بر آنکه نماز مقتدیان متعلق بنماز امام است و نماز امام متعلق بنماز مقتدی
 پس حال امام قوی تر از حال ایشان پس باید که در وی نیز بیشتر بود امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است که
 چون امام سمع المسلمین جمده گوید مقتدیان بنالک الحمد گویند اگر امام باز گوید که بنالک الحمد پس گفتن امام بعد
 از گفتن مقتدیان گفته پس در هر یک حال هم مقتدی بود و هم مقتدی رد او نبود و بر آنکه موضع امامت نشود و در رسول
 علیه الصلوٰه والسلام و حدیث فرموده است بکی در حق امور دنیا و یکی در حق امور احکام نماز و آنچه در حق دنیا
 فرموده است نیست **قال** النبی علیه الصلوٰه والسلام لو ترک الناس دعویهم لادعی الناس ما قوموا و اما اللهم لا اله الا انت
 علی الدعی و الیهین علی من اکره و لا حایة الصلوٰه والسلام که البیته علی المدعی و الیهین علی من اکره این حدیث مشهور
 است هر که منکر شود کافر شود و بیجا بر علیه السلام چنین فرموده است که بر هر جاری که این حدیث را در خطبه
 اکره در مجلس تعجب بود ختم کاران بپایر بسامانی شود و اگر در مجلس تأخیر بود خدای عزوجل مرید را شناسد و بر رسول
 علیه السلام فرموده است که اگر این آدمی را نماندی بر یکدیگر و عیبها کردندی بخوبی نبارد و بلکه ایکن بر مصلحت

پند باند و بر منکر می کند و این حکم آنوقت داد و پنجابر علیه السلام فرموده است و باقی است تا قیامت پس رسول علیه
 الصلوٰه و السلام فرموده است که بر بزرگوارین بر تباری که این حدیث بگویند خدای عزوجل این بهار را نشاء و پادشاه و جز
 این در دنیا فرموده حکم آن تا قیامت باقی است و آنچه وضع نماز فرموده است حکم آن نیز باید که باقی بود که نماز طاعتی است
 مستحکم و متساوی میان امام و مقتدیان رسول علیه السلام خود قسرت کرده است میان امام و مقتدیان **فقال**
 الباقی علیه الصلوٰه و السلام و اذ قال الامام سمع المدلس رحمه الله و اولی الامر فیما بعد من بعد المدلس و بعضی المدعیین
 روایت آمده است که امام چهارم را بدید که نرم گوید اعدو و الیم علیه و این قرات تشدید و بر او ای ربنا الله الیم الضعیف اند
 بر او ای فرموده است پس امام را نشاء که گوید در نماز ادبینه که آنجا توقف بیشتر میشود تا بر قول امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
 عمل کرده شود و بدین روایت دلیل میکند که بر قول امیر المؤمنین علی رضی الله عنه امام باید که برود و گوید **مسلم**
 بسجده رود و آنچه بر زمین نهد بکمر است باید که نخست از بر زمین نهد که نسبت همچنین است چنانکه از انوار و ستار و یمنی
 و پیشانی این سیرین رحمة الله گفته است که نخست دستها بپایگاه و از نوینی و پیشانی و این قول را مالک گرفته است
 رحمة الله و هر قول وی نیست که رسول علیه الصلوٰه و السلام همچنین سجده فرماید است اعلیاء و جهنم الله گفته اند که آن
 در وقتی بوده است که رسول علیه الصلوٰه و السلام را ضعیفی بوده است که خود را آسایش داده است با خود و از برای
 بیان احکام کرده باشد تا کسی را ضعیفی بود همچنان سجده رود نمازش روا بود اما کسی که ضعیفی نبود باید که آنچه بر زمین
 نهد بکند و نخست از بر زمین نهد **مسلم** در سجده و شباهتی نهد بر دایت صلوٰه و اجماع امام اجل خیرسی رحمة الله
 علیه و بر زمین نهد گوش نهد چنانکه در وقت بکسر اول که اگر در گوش وی درمی بود بر پشت دست وی افتد و بر دایت صلوٰه
 خواهد امام بکمر خواب زاده رحمة الله تعالی علیه و شباهت بر دایت نماز بر آفتاب و کف وی آزاد ماند تا فوت بر پشت
 مسجده چشم باز باید بستن که سنت است و فراز و آشتن بر عت است و نظر بر نوک بینی باشد که بنده مومن تقیبات
 از خاک تیره بر آرد و نظرش بزرگ بینی بود یا بنده که در پیش از خاک تیره سفید آلوده شده است یا سبانه بنده مومن چون این
 سنت را اقامت کند خداوند عزوجل قیامت وی ویران از خاک تیره سفید بر آلوده و عبد الله مسعود رضی الله عنه
 روایت میکند از رسول علیه الصلوٰه و السلام که رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است که هر که در سجده چشم باز دارد
 خداوند عزوجل چشم وی را زرد رنگا بدارد و روزی اعرابی بنزد یک عبد الله مسعود رضی الله عنه آمد و گفت که رسول
 علیه الصلوٰه و السلام نماز فرموده است که هر که در سجده چشم باز دارد خداوند عزوجل و بر آزار و چشم نامان که است کند
 عبد الله مسعود گفت علی غازی گفت من این سنت را اقامت کردم و هر قدر چشمم بر عبد الله مسعود رضی الله عنه
 دیدم و خواهم دیدم و از گفتن کسی که در راهی که در آنجا است و حکم سجده ای بنابر اینانی بر فرشته بودی است
 اقامت این سنت بیان فرمودی باشد و میگرد که اهل حدیث و بر حق واجب نیست و حکم حق مرئیه را بخت کند

مسئله در سجده بیست نشاندن خنجر چنانکه رو بآیه سجده که رسول علیه الصلوة والسلام می فرموده است
 لان البني نبی عن ائمة اهل البيت علیهم السلام بان باید که شکر از ران و ران از ساق و ساق از زمین ادا شود که
 روایت میکنند و در مضافات عایشه صدیق رضی الله عنهما که رسول علیه الصلوة والسلام در سجده خود از زمین
 چنانکه از او شنیدی که اگر برده یا ز غلام یا ز غلامی راه یافتی که بطرف دیگر برون رفتی و در آن سجده بجا
 کاری نشاید کردن چنانکه مرغ وانه چند که رسول علیه السلام از آن نبی کرده است نبی رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم عن ائمة اهل البيت علیهم السلام العجالة الشیطان الثاني من الرحمن رسول الله علیه
 و سلم است که شتابی کردن در کارها از کار دیر است و از سبب کاری در کارهای از نا سیر محبت برود کار
 است **مسئله** چون سر از سجده برآورد آنچه بقیام نزدیکتر است نخست از آن باید که برآورد چنانکه پیشانی
 و بینی و دستها و زانو در میان دو سجده نشیند که بر دو شستگاه خود را بر سر دو کف پای نهاد
 که سنت اینست و چون بقیه نشیند همچنان نشیند که سبب نشیند نبی رسول الله صلی الله علیه
 و سلم عن ائمة اهل البيت علیهم السلام در سجده و دستها را یکی بپای راست و بعضی از شتابی در سجده اند چنان باید کرد
 که شتابی نباشد بر سر زانو بر سر بود و بعضی گفته اند که از زانو بگیرد و زانو و دستها را بر روی ران نهاند
 با اتفاق **مسئله** در سجده چشم در کنار خود داشته است چون سر از سجده دوم برآورد بر قول
 شافعی رحمه الله علیه که توقف کند انگاه بقیام و بر قول علماء مازجمه العیض توقف نکند و بقیام برود و بر
 قول شافعی رحمه الله علیه آنست که شمارا اتفاق است با من که چون سر از سجده اول برآورد اندک توقف کند
 و انگاه سجده دوم رود و اینجا نیز توقف باید کردن و انگاه بقیام رفت علماء مازجمه الله گفته اند اینجا تا غیر
 کردن از برای فصل کردن سجده از سجده است اما اینجا فصل کردن نیست زود باید که بقیام رود که روایت
 میکند ابو بکر صدیق و عمر خطاب رضی الله عنهما از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول صلی الله
 علیه و سلم فرموده است که چون سر از سجده دوم برآورد زود باید که بقیام برخیزد چنانکه گفتی سبب
 تفشیر بر خبر و پس از این معنی و تفسیر که تاخیر کردن روا نیست **مسئله** در سجده چگونه باید که شستن
 بر قول ائمة اهل البيت علیهم السلام باید که روی در سجده است بر زمین نشیند و بر قول علماء مازجمه الله می چنانکه
 و بر روی نشیند و پای راست پشاده کند و پنج بند پنج کند و سر را انگشتان سوی قبل کند و بر قول شافعی رحمه
 علیه و سلم اول بجهت نشیند که علماء مازجمه الله میگویند که اینجا به بر خاستن حاجت است و قعدۀ آخر را چنان
 نشیند که مالک میگوید که اینجا بر خاستن حاجت نیست و بر قول ائمة اهل البيت که روایت میکنند ابو حمزه سعادی و
 ابو بصیر رضی الله عنهما که رسول علیه الصلوة والسلام چنانکه شستن با طهارت است چنانکه گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام

بود این سائل گفت باز که مدعی یک کلمه باریکی فی الاو لا چون این سائل بیرون رفت بهیچ باب اوجنیده که
 حاضر بودند از امام عظمی ابوحنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که ای امام سلطان ما را باینکه از سوال سائلان
 شده و از جواب شما امام عظمی ابوحنیفه رحمة الله علیه فرمود که وی سوالی کرد که قرأت تشهید با کی و او است باید
 و او است جواب تشهید با دو و او روی بر من و دعا گفت که خداوند عزوجل بر عمر تو برکت کند و چنانکه بر خست
 نوتو برکت کرده است **قوله تعالی** من شجرة مباركة تریثون فی الاشرقیة و الاغریتی امام عظمی ابوحنیفه رحمة الله علیه
 گفته است که مر او ستاد من شجره قرأت تشهید با امام عظیم کرد دست دعا و رحمة الله علیه گفت مر او ستاد
 من ابراهیم غفر لی رحمة الله علیه قرأت تشهید با دو و او تعلیم کرد دست و ابراهیم غفر لی گفت مر او ستاد من علقمه
 رحمة الله علیه گفت که مر او ستاد من عبد الله سعد و قرأت تشهید با دو و او تعلیم کرد و عبد الله سعد و غفر لی
 گفت که رسول علیه الصلوة و السلام دست مر اکبرفت و قرأت تشهید با دو و او تعلیم کرد و چینی که کسی صورت
 از قرآن در آنم که الف و او و قدیم و تاخیر کرد آنگاه دست مر اکبرفت و گفت چنانکه در قرآن کم و زیادت
 نشاید کردن و در قرأت تشهید نیز کم و زیادت نشاید و رسول الله علیه الصلوة و السلام در حق عبد الله سعد
 رضی الله عنهما این تشریف فرموده است **قوله** هم رضیت لاسی بارضی بهما بن امام محمد حوز
 باید که کسی قرأت تشهید را کم و زیادت نکند و بعضی از مشایخ جمیع الله گفته اند پیش از آنکه قرأت تشهید آغاز
 کند باید که این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم اما ظاهر روایت آنست که ابتدا از تحیات کند که شب سحران رسول
 علیه الصلوة و السلام ابتدا از تحیات کرد چون قرأت تشهید را مقدار عبده و رسوله برساند بگشت بر او روایت
 یانی خولیه امام زاهد فخر رحمة الله علیه شیخه در سنن یکجور روایت بیرون آنکه با قول امام عظمی ابوحنیفه و محمد جمیع الله بنابر
 دلیل سجد که بر خوان ابو یوسف رحمة الله علیه بر او روایت است چون بر آرد بگوید آری و فیه ابوحنیفه رحمة الله علیه است
 که ابهام را با وسطی حلقه گیر و بسیار آرد و بعضی مشایخ گفته اند که عقد پنجاه و سه کیر و اما این سنت ظاهرا مقدم است
 متاخران با خبر نمی کرد و ما در نسخ شریک بر آنکه این قول را از فضیایان گرفته اند چنانکه در ابتدا با کثیری بگشت و
 رست و پیشین سنت بود و رسول علیه الصلوة و السلام کثیری در دست رست و سختی و صحابه و ان پیغمبر
 همچنین در دست رست و آفتندی چون از فضیایان و ان علو که در فضیایان دست چپ کرد و باز برای لغتی
 ایشان را و دیگر آنکه شافعی زنده بیان عراق کور را ساسانی و از ساختندی چون از فضیایان و ان علو که در ایشان
 از ان مانند چمین طیساز که در شهر طیسازند و یکدیگر و ابتدای سفره و پیشین سنت بود و رسول علیه الصلوة
 و اسلام سفره و پیشین اما شومی با حقیان طیسازم گفته در میان آن سفره و پیشین بدنام شد سیدان که سنی و
 خود را ساختند از برای تهمت ایشان را این نخست نیز بر آوردن در دست دابر او و صحابه و ان پیغمبر

در باره خدمت کنند ایشانرا چندانی که ایشان از روی خشند و ششوند خاکسار و کوفسار باد گفتند این چنان
 قدم بر پای پیغمبر نهادم گفت هر کدام تو بگشتن و وصله بگرد خاکسار و کوفسار باد گفتند این مسکن در
 هنگامی نام رسول علیه الصلوة والسلام بگنید صله گفتن بنیادانی نرم شایه گفتن بلندنی از برای
 آنکه ایشانرا نیت عبادت نیست مراد ایشان بگویی بنکاست چون تو نرم گویی خداوند عزوجل تو را عبادت
 در و بوان تو ثبت گرداند **مسئله** چون تو صلوات بر رسول علیه الصلوة والسلام گفتی و اولادش را نیز دعا
 بگویی بدو ملت ابریم خلیل الله علیه السلام را و اولادش را دعا بگویی خداوند عزوجل شکر و ثناء بگویی و آنگاه نخست خود را
 دعا بگویی تا تو از هر بدیه شوی دعا تو در حق دیگران مؤثر افتد آنگاه مادر و پدر را دعا بگویی و دست انداز دعا بگویی
 و بقیت مومنان و مومنات را و نخست دنیا و آخرت را و جهات عالم را بیاد و از دیگر بندگان حضرت ربانی کردی و هر که کمتر
 از این دعا بگوید ثواب نمازش کمتر بود **قال** علیه الصلوة والسلام **مسئله** اگر بعد از نماز اربعه رکعتی در سجده یا در رکعتی
 علیه السلام فرموده است که نمازی که در روی مومنین و مومنات را دعا بگویی آن نماز تمام باشد آنگاه سلام بگویی
 دیگر و آنست که سلام دادن سنت است و دیگر و آنست که واجب است **مسئله** چون سلام بدی نیست کند
 چه نیست کند محمد حسن رحمه الله علیه جامع الصغیر تصنیف کرد فضل و بدخاض فرشتگان بر خواجه و میان دعای فرشتگان
 بر دعای میان یعنی سلام بدی بر فرشتگان و میان چون کتاب صلوة را تصنیف کرد فضل و بدخاض میان را بر خواجه
 فرشتگان چنانکه بنیاد دعای میان را بر دعای میان چنانکه او را میان یعنی سلام بدی بر فرشتگان و میان را بر خواجه
 امام اهل بحر حسنی رحمه الله علیه گفته است و اینها را بر زبان گفتن حاجت نیست بدل نیست کند که سلام بگوید سلام
 بود تا اگر بر زبان گوید یا آیدش که از نماز روی چیزی از فریضه باقی است نمازش بجا شود و آنرا که بر زبان نازبنا کند و
 درآمدن نماز که فریضه است چون بدل نیست کند روعی آید بیرون آمدن از نماز که فریضه نیست بدل نیست کند پسند
 چون سلام بدی باشد از دست کند **قال** الفی علیه الصلوة والسلام **مسئله** علیکم السلام فان بعد تعالی یک التبارک فی
 کل شئی حتی السفل و التعلی و بر وایتی و التعلی چون سلام بدی در روی خویش بگردانیدن نکرده است که سنت است که چون
 رسول علیه السلام سویی است سلام گفتی خسار و چپ مبارکش را بدیدی و چون سویی چپ سلام گفتی خسار و چپ
 مبارکش را بدیدی و بدایتی شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله علیه آورده است چنان روی که سلام دوی چپان روی و بدید
 طحاوی رحمه الله علیه گفته است که در وقت سلام گفتن چشم بر کف دست نیست ایست صفت نماز شافعان
 از امام عظم ابو حنیفه رحمه الله علیه سوال کردند که صفت نماز شافعان و تمامت شیوع در نماز حدیث امام اعظم ابو حنیفه
 رحمه الله فرمود که خاص بخوابید یا عام گفتند که یا امام المسلمین علم چیزی نیست که بگفتن نشود و در آخر گفت
 گفت عام آنست که چون بنده مومن نماز فرمود کند آنرا که چون یکبار روی گفت و خاص آنست که چون نماز فرمود و یکبار روی

بر روی روان که در آنجا ریت است گفتار دست بردوی دارد و گوید اللهم انک الجنة وما فیها وانچه دعا
 خفیه است باید که مستهرا نشست کند و گفتار دست فرود رویه دارد و انگشتان میسر را ریت کند و در حاجت خوا
 بگوید لغو یک من النار و ما فیها و این دایتهها در صلوة خود باید نام منهای است رحمة الله تعالی و الله اعلم بالصواب
 ششم در بیان نماز و خبر از یادنی که در نماز بسیارند و یا مانند باوردن آن که ریت است بنا بر حدیث رسول علیه
 الصلوة والسلام که در شرح طحی می آورده که رسول علیه الصلوة والسلام می راندید که در نماز با موسی روی خود بازی میکرد
 رسول علیه السلام بن حدیث فرمود که ای ابی حمزه علیه السلام بگویند که در نماز با موسی روی خود بازی میکرد
 بر روی طحی موسی رحمة الله علیه گفته است که چون تفسیر کردی آنکس ساقی بدید آمد بنفشاید و نماز را در نماز فعلی سجاء آوردن
 که مانده شود بافعال منافقان و خواهی نام این خبر رحمة الله علیه بن کشف درس کرد و روایت بیرون آمد که یکی از شیعیان
 بازی میکرد در نماز رسول علیه السلام بن حدیث فرمود که اگر باطنش ترس کا رستی ظاهرش بر روی رسول علیه الصلوة و بنفشاید
 و است که روی منافق است مستحکم باید دانست که انبیا علیهم السلام را بسیار خبر نموده یکی احتلام دوم قبحه سیدم خامس زه
 و این همه جز از سبب خوردن است ایشان بسیار بخور نموده اند که بسیار خوردن اصراف کردن است و اصراف کردن عظیم
 چهارم چنانکه اینها هر یکی از فساد و خلی نبوده و انبیا علیهم السلام معصوم اند از گناه صغیره و کبیره مستحکم که در اسلام
 در نماز خامس زه آید یعنی فازه آید باید که همان استخوان کند یعنی بعضی گفته اند گفته است بر زبان نهند و بعضی گفته اند پشت
 اما دست بردن نشانیدن زن زیر را که فعال عمل است حسن زیاده از امام عظیم الزینین رحمة الله علیه روایت میکنند که بندگان
 زیر لب بر یکدیگر و این و بیشتر است تا در نماز دست از موضع برداشته نشود دست بردن نهادن سنت فعلی است و دست
 پیش گرفتن سنت فعلی است و دمان استوار کند و فرو خورد دمان مفدا که نموده دمان انگشاده ندارد که در روی دمان می
 در و دو اگر چه روی در نماز بودیم شیطان دخل کند بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال علیه السلام ان الشیطان اذا جاءکم
 فی الصلوة فلیکلمکم استطاع رسول علیه السلام فرموده است که چون فازه آید یکی از شما در نماز باید که فرو خورد دمان تا بتواند
 قال علیه الصلوة والسلام ان شارب احدکم فی الصلوة فلیخط فاه فان الشیطان یدخل فی فمه رسول علیه السلام فرموده
 که چون یکی از شما فازه آید در نماز باید که دمان را استوار کند تا دیو در نیاید که دیو در تن فرزند آدم میخیزان اندر آید که در
 اندر که دیو رود قال علیه السلام ان الشیطان یخیر فی حق ابن آدم مخیر الهم ضیق مجازید با لجم و الخطیئین
 علیه الصلوة والسلام فرموده است که دیو در تن فرزند آدم میخیزان در آید که خون در رگ بر می آید شکر کند آن
 راه را بروی بکر سینه و شکر سینه یعنی روزی و در یک خواجده القادیم علیه السلام رحمة الله علیه گفته است که شکر بیدان
 دیو هست و شکر سینه از دمان دیو است و هر دو خلق زندقه می بین است و آنچه گفته ایم متغیری نیست مستحکم مسلمانانی
 را در نماز اب یعنی ظاهر شد گرفتن وی سنت است و بعضی گفته اند که نگاه کردن هم سنت است و لیکن درست است

از نگاه کردن می و در حجب است تا اگر حدیثی بود به بنا بر آن که در دو از نگاه کرد و همچنان بر کنی گذارد و بعد از آن
 معلوم شد که حدیث بوده است نازش تابه شود نتواند که بر آن بنا کند و درین مسجد از آداب و آن یعنی نگاه باید
 بشستن یا بر زمین سجده قواله علیه الصلوة والسلام ان السجدة لیسوی من الخیامة کما یسوی الخیامة من النار
 علیه الصلوة والسلام فرموده است که زمین مسجد خود را از آداب و آن و بی حیوان اندر گذشت که هر چه خاتم را بر سر
 اندازی مفتی چون و انس نجم الدین عمر نسفی حرمه العجین سجدید که در بطن بر آوردن تکلف و آسایش گرفتن که سجد
 فرمود که هر که بطن بر آید در ناز و می از بهر حرمت مسجد را فرود و دلش بر نواز شود و گنا هشت امر زده که در دو
 آمده است که چنانچه کام نزدیک مسجد آید و آن یعنی نشاید انداختن از برای حرمت مسجد را از بزرگان الدین تعقل کرده
 که ردی مفتی از نزد یک مسجد بگذشت سجدی راه بد که بر دیوار مسجد بولی که منع را در دل آید که این سجد دیوار خانه
 خدای بر آید که بهایش تاین بلید بر آید تسم باید و دیوار مسجد بر آید تسمید نقصان دیوار مسجد بر آید اندمغ گفت
 باش این نقصان بر آید آب و خاک آورد و کل کند و نیکی که درین بود که نگاه کلاه منع از سیر بر آید و جدا شد
 و چپ راست نگاه کرد هیچکس را ندید کلاه را دید که بر دیوار نیست منع را ندان حال عجب آید تافعی او از داد و گوی
 چه چاره تو با منی خود و چپا کی طید بر آید دیوار خانه مار و انداختن با کمر می خود پلیدی و نجاست کفر را بر دل تو چگون
 رد و او بریم خود و بنزدیک مسلمانان آمد و سلام آورد و کسی که در مسجد آید و خدا را عبادت کند و از خداوندان
 خواهد امید بود که می که گنا نان دید بهایم زد و دیدار چون بچگونه خود را را روزی کند بنزد فضیل
 در ناز عین دیبا خود و نشاید نگاه کردن از برای آنکه هر بار که بنده نگاه کند دیواره نازش بر باید قال علیه السلام
 ملک خلعتی یحلبها الشیطان من صلوۃ احدکم رسول علیه السلام فرموده است که هر باری نگاه کند دیواره از
 نازش بر باید اول بار بنده چون نگاه کند خطاب حضرت عزت در سجد که بنده من گرامی طبعی بار دوم چون نگاه کند
 خطاب عزت در سجد که بنده من از من میطلبی این تصور دارد بار سوم چون نگاه کند امر آید از پروردگار ملاحظه را
 که در چپ این ناز را در روی می باز زند که از راه حیرت و خدمت آمده است و بی نزاری صفت
 است این و عبید در حق کسی بود که روی بر کرد اند و نگاه کند اگر کسی پیش رویه بایستد بنا به چشم نگاه بکلی نمود ما
 آداب نیز نمود که رسول علیه السلام چنین فرموده است قال علیه الصلوة والسلام ان الرحمة لواجبه العبد
 ما دهم فی الصلوة فاذا التفت اخصت عن رسول علیه السلام فرمود که اگر از رحمت پروردگار روی باری بنده
 است ما دم که ناز بخیزی التفات کند ما که همین که روی کرد اند یا بخیزی التفات کند همچنان بود که روی از
 از رحمت پروردگار کرد و اندیستی قال علیه الصلوة والسلام لو علم المصلی من سباجی بالکف رسول
 علیه السلام فرموده است که اگر ناز کند از نده بر ناندی که با که راز میگوید هیچ چیز التفات نکند می بعضی گفته اند

که مراد از ان التفات اول است اما ثانیه را نیز است که مراد از این التفات التفات چشم است از برای
آنکه هر کسی موقوفی آن بود که چشم پرده دل را توالت نماید و دشمن چون چشم بطرف برود دل نیز بر او فرو
بسیار معلوم اند که مراد از ان التفات التفات چشم است خواهی بود ابو القاسم رحمه الله گفته است که دیده را
نگاهداری تا دل بیاد ندی و در باز نگاهداری تا سر را بیاد ندی و این سخن در صلوٰه خواجہ امام حجاج علیه السلام
مذکور است **مسئله** در بعضی تفاه که زدن کراست بود که بخبر آمده است که حسن بن علی رضی الله عنه نماز
میکنند اردو کیستون مبارک را در نقش مبارک که زده بود همچنان باز شروع کرده بود ابو هریره رضی الله عنه پیام
گفت ای برادر من ابی بن ابی حمزه رضی الله عنه بنیال چشم در روی بختب نگاه کرد بعد از فراغ نماز ابو هریره رضی الله عنه
گفت ای برادر من زاده در این بختب نگاه کن که من شنیده ام از حدیث محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که هر که
موی در پس قفا که زندان نشسته نگاه دین شود من زدن او شستم که چون تو بهتر زاده در نماز بود و بود و قفا
بود ابو هریره رضی الله عنه و شادمان شد ابو هریره را و حدیث کرد و این روایت در صلوٰه خواجہ امام حجاج
نسخه سی رحمه الله علیه است اما در صلوٰه خواجہ امام بکر خواجہ زاده رحمه الله علیه این روایت از فرج بن رافع است
مسئله تا که سر ستردن و در بر که موی مانند دیا که در بر که سر ستردن تا که سر موی مانند کراست
است و دستار بر بعضی سر ستردن هم کراست بود یعنی او روزه اند که قتی ابو هریره رضی الله عنه معاذ بن جبل
نمودی یعنی بسوی جنگ فرستاده بود گفت یا معاذ چون بعلان باری با ایشان حرب کنی که ایشان را فضیلت
معاذ بن جبل رضی الله عنه گفت یا ابو هریره من ایشان را بجهت شایسته گفت تا که سرده باشند و در بر که موی مانند ما
کرد بر سرده باشند تا که سر موی مانند یا دستار بر بعضی سر ستردن میباشند و میباشند سر کشاده مانند آن که میباشند
را فضیلت است بل شایسته من از فعلی بکار آوردن تشبیه بود بافعال اخصیان و در حق دستار کراست جانی بود
که کل دستار بر بعضی سر در بند و تمام تا که سر کشاده دارد اما اگر اندک کشاده انده شود یا فرجه مانده باک نبود که دستار
بند از انان فرجه اندک کشاده اندان چاره نبود و بنیان سر خند زورقی از برای آن ساخته اند تا آن کراست بخیزد
نه از برای صرف دستار **مسئله** دستار سپید باید چنان دراز از برای قیامت است را از برای بکر خواجہ امام حجاج که هر چند که
دستار دراز تر بود ثواب نماز بیشتر بود **مسئله** علیه الصلوٰه والسلام که عثمان بن عفان رحمه الله علیه بکر خواجہ امام حجاج علیه
السلام فرمود است در هر کت نماز که با عمامه گذارد بهتر از آنست که بفتا و کت نمازی عمامه گذارد و در مناقب العظیم
آورده است که دستار رسول علیه الصلوٰه والسلام که همیشه می بست و سر خفت گزید و دستار که در عید می بست آورده
گزارد و مستحب است که دنباله دستار فرو کند شستن میان دو شانه مقدار یک بلشت و بعضی گفته اند که در عید
که نشیند دنباله دستار بر زمین رسد و بعضی گفته اند که مقدار یک شست و شستن دستار کوتاه باشد و بعضی گفته اند

[illegible]

و با دو جامه نماز گذاردن رافع خطاست و با سه جامه نماز گذاردن از اختلاف گرفته است محمد حسن رحمه الله علیه در کتاب
 شرح کیهان آورده است که هر که بایافت دو جامه بضرورت یا یکی جامه نماز گذارد بعد از تنش ساقط شود یعنی فاسد شود
 گویای می در شرح گفتند **مسئله** اگر شخصی جامه برکت نهد و نماز گذارد و با دست در استین بپسند نماز میکند یا
 میان استین نماز میکند اگر که استین بود یا بی در بچرخید محمد حسن رحمه الله علیه آورده است که اگر استین بود و این استین
 خواجہ امام زاهد فخر است رحمه الله علیه اختیار شیخ الاسلام بر آن الدین گفت که اگر استین نبود که با بسیار از کائنات
 ویدیم که هیچ کس که نماز گذارد استین نکند و اگر استین کردن اولیست و او رده اند که فاضل امام صدر الدین
 بخارمی تفسیر هر قدر آید بصحیح در اوردید یکی را که جامه برکت نهد و نماز گذارد و گفت ای شیخ اگر
 فاضل گفت که اگر استین بود آن شیخ نماز تمام کرد گفت از کی میگوئی که اگر استین بود گفت من در تفسیر دیده ام که این
 نوع اگر استین بوده است اما بر من پوشیده شده است آن شیخ نزدیک آمد رفت و بایست جایست که جمع ایمی و الی
 که از کی میگوئی که تو بر دی مناظری و این مسئله بقیه تعلق دارد گفت من در تفسیر دیده ام اما بر من پوشیده نشده
 است هر چند جمیع اندر در کوی جولا بجان بر در سری خواجہ امام ابو الخطاب در کتاب خانه خواجہ امام علی بن محمد
 محمد حسن رحمه الله علیه در اوایل باب اگر استین آورده است که دست اندر آوردن اولیست و این اختیار شیخ
 الاسلام بر آن الدین است رحمه الله علیه خواجہ امام ابو الفضل که فاضل رحمه الله علیه در بچرخید آورده است که باید که
 دست در استین در آورد میان کشاده نماز گذارد که چه دو ان جامه برکت نهد و نماز گذاردی و ترسایان دست
 اندر نیارود ندی و مبارز بر بند ندی پس سینه را باید که دست در استین در آرند و میان کشاده و در اند تا بر و کرده
 خلاف کرده باشند و اگر میان بر بسته نماز گذارد و فیض حاصل آید چون بر کعبه وجود و از اندام او طهری و اسرار
 حاصل شود پس باید که میان کشاده و در دنا فیض حاصل نیاید **مسئله** اگر نماز چشم در سجده باز و استین علامت
 مومن است و چشم فرزد استین علامت جهود است اگر کسی گوید که من چشم فرزد میدارم حضور دل می یابم چشم اسلام
 بر آن الدین رحمه الله گفته است که آن چشم بسته حضور دل نیست غرور دل است از برای آنکه تبرک سفت و باوردن است
 کسی با حضور دل بحاصل نیاید چنین آورده اند که بهتر عالم علی علیه السلام از غروی بازگشته بود و وقت نماز گذارد
 بهتر عالم علیه الصلوٰه والسلام این حدیث فرمود **قال** **الذي صلى الله عليه وسلم** جفا من جفا ولا يصدر اليه شيء الا ان
 بازگشتیم از هر چه خود بسوزد و بزرگ تر از شمع طاهر حرم خود فرمود و با و شمع باطنی حرم بزرگتر فرمود پس مراد از حدیث
 آنست که چون چشم باز دارد چشم برود و دل نیز بر آردی برود و چند کند و چشم دل را بجا باز آرد تا ثواب مجاهدان نیاید و اگر چشم
 فرزد در ثواب مجاهدان نیاید **مسئله** در نماز دامن بسته و مشت کردن است که اگر استین بود که آن علامت مجوس است علیه الله
 چون ایشان نقش کرده و در آیند دامن بر بندند تا دم دامن ایشان نقش بر سبیل شود تا از اهل کجاء آوردن که

[illegible]

که است بود بر قول ابو یوسف و امام محمد رحمه الله که است نبود و بر قول امام عطاء الله المست که رسول
 علیه الصلوة والسلام که را بدید که نماز میکند از روی سورتها را با انگشت حساب میبشست فرموده مذنب و لا یجوز فیهم
 و تخطی یعنی گناه میکند و شمارش میکند و قیاس میکند و اما بر قول امام ابو یوسف و امام محمد رحمه الله
 که رسول علیه السلام فرموده است اعدوا بالانفال فان من مسئولات مستنطقات یوم القیامة بر رسول علیه الصلوة
 والسلام فرمود که شمار کنید با انگشتان بر نشی که آن شمار با انگشتان بجای میدهد شمار از روی قیامت از رسولی نگردد
 شد با منی بعضی گفته اند که بچنان است بر جای نهاده انگشت را استوار تر میدارد و می فشارد هم منصرف بجای اصل
 و هم است بخیر و بعضی گفته اند که اگر از برای آن حساب ببلند نماز یا ده خوانده نمی شود که است بود اما اگر از
 برای آن حساب میدارد تا که خوانده نشود که است نبود **مسئله** چون سجده رود بجای سجده پاک کردن
 که است بود با منی او را اندک از روی رضی الله عنه بسجده میفت و جای سجده را پاک کرده و در آن میبافت
 نمود رسول علیه الصلوة والسلام دید فرمود یا ابا ذر مره او از یعنی یکبار پاک کن یا بچنان بگذر سعاد و بر نهیت
 از فاطمه رضی الله عنها را و است میکند که رسول علیه السلام فرمود که مانند آن یکبار از دیگران فاضله است
 که ششتر سرج میوی بخورد و در راه رضا خدای عز و جل صدقه کند چنین آورده اند که روزی صدیق
 رضی الله عنه با رسول علیه الصلوة والسلام سجده کردند تا نماز کردند باران آمده بود و در راه که باران
 باریده بود و پیش محراب تروی شده صدیق گفت یا رسول الله و ستوری باشد تا تروی را پاک کند پس
 علیه السلام فرمود بگذر یا صدیق تا در میان آب و گل سجده کنیم هر چه برورد کار خود را پس معلوم شد که پاک نکردن
 اولین بود **مسئله** چون بر سجده بر آید پیشانی را پاک کردن که است بود با منی از محمد رحمه الله علیه
 که گفت باکی نیست اما وی گفت که هر چه معلوم شد که مانند آن را گفت یا پاک کردن را از ابو یوسف رحمه الله علیه
 سؤال کرده گفت اگر سجده اول است فایده نیست و اگر سجده آخر است باکی نیست خواه چه امام اجل شریف رحمه الله
 علیه گفته است که اگر چیز است که دل در پیشش میدارد یا پاک کند و تا بچند روز نماند که او را پس بر آنکه رسول
 علیه السلام در نماز خودی از چیزین مبارک پاک کردند و جامه بر خود داشت که اند و اهلین تا از قدم بردان آوردند
 و عبد الله عباس رضی الله عنه را از دست چپ بدست راست آورده اما اگر چیز نیست که دل در پیشش
 نمیدارد پاک نشاید کردن بحکم حدیث رسول علیه السلام **قال** علیه السلام یبع من لم یحافظ من ال قایما
 و یسبح فدا و لا یحجب ان یصلی فی الصحی لیرا من یستقره و ان یتصدق به قبل ان یفزع من الصلوة فیه خذ
 رسول علیه السلام فرمود که چهار چیز از چهار است نهاده بول انداختن و یا کلمات شریف و واجب ناگفتن و در سجده نماز نکردن
 و ستره پوششانی پاک کردن و شستن از نماز میگذری **مسئله** اگر مسلمان در نماز کند که

که سیدانیه و لیکن بنیادین طاعت کینه پیش از آنکه در اینجه و بگوید باز ماند کند و گوید ای که بماندگان افزون باشند
اکنون اگر نه برکات این اقصا سیدان بر آن نارسیدگان چهار زبان و اگر نه آتش اندیشی و بر سر سخنی و این زبان
بهر فریدگان شنیده الا آدمی میری که خفت را ایشان غالب است خواهد بود القاسم حکیم رحمه الله علیه سید که بنده کی
یکی که بامرئش زنده باشی و بنده شش سرده باشی و بگشند باشی خواهد بود القاسم حکیم رحمه الله علیه سید که از پنج خبر
پنج خبر خبر و از نودین آن در اصل کفر است یکی کلمی کردن در عبادت از نودین و عید خبر و نودین و عید اصل
کفر است و دیگری کردن در صهیبت از نودین و عید خبر و نودین و عید اصل کفر است و حسد در حسد از نودین
قسمت خبر و نودین و عید اصل کفر است و حرص از نودین و عید خبر و نودین و عید اصل کفر است و غضب
بقضا نادان از نودین و عید خبر و نودین و عید اصل کفر است و هم خواهد بود القاسم حکیم رحمه الله علیه سید که
که چهار خبر را نگاه دارد چهار خبر را باده بدی چشم را نگاه دارد از نودین و عید خبر و نودین و عید اصل کفر است
نگاه دارد تا ناز را باده بدی ناز را نگاه دارد تا ناز را باده بدی چشم را نگاه دارد از نودین و عید خبر و نودین و عید اصل کفر است
راه روی چشم را نگاه دارد و چون بر مایه نشینی حلق را نگاه دارد چون بنهانی سخن باقی گوئی و چون بنهانی سخن
بسم زبانی گوئی و چشم خواهد بود القاسم حکیم رحمه الله علیه سید که چهار خبر را نگاه دارد از نودین و عید خبر و نودین و عید اصل کفر است
عجب بود اگر بماند و طلب اسلامت نماند عجب بود اگر بماند خدمت کار خلق از این سلامت نماند عجب بود اگر بماند هر کسی
در جوع خلق است که شش خبر را باده بدی و چشم خواهد بود القاسم حکیم رحمه الله علیه سید که چهار خبر را نگاه دارد از نودین و عید خبر و نودین و عید اصل کفر است
اگر نیست است و شش خبر دوم انگشت و صبر بی بدوم که معصیت تو بدی چهارم انگشت می در میان خلق و نودین
و هم خواهد بود القاسم حکیم رحمه الله علیه سید که شش خبر را باده بدی و چشم خواهد بود القاسم حکیم رحمه الله علیه سید که چهار خبر را نگاه دارد از نودین و عید خبر و نودین و عید اصل کفر است
بی اخلاص ضایع کردن که کانیست و علمی عجب خواهد بود که نودین است و حقیقه ابوالبیت سرفندی رحمه الله علیه
الغالبه آیه است که روایت میکنند ابو بکر صدیق رضی الله عنه که سید عالم علیه السلام فرمود که هر که بخیر
خیر را از خود باز گیرد خدا تعالی از وی پنج چیز باز گیرد و هر که زکوٰه مال باز گیرد و حفظ از مالش باز گیرد و هر که شکر
باز گیرد و برکات از زمین وی باز گیرد و هر که شکر قد قطع باز گیرد و صحت از نفس باز گیرد و هر که دعا را باز گیرد و اجابت دعا
از وی باز گیرد و هر که نماز باز گیرد در آخر ایمان از وی باز گیرد و خداوند عزوجل بوسی یکم از خبر کرد که چهار خبر را باده بدی
بناده ام ایشان جای دیگر سیدان بنده من صحت بدن را و هر که در دن بناده ام ایشان هر چه در دن می طلبند
بنده من غرت را و در قوی بناده ام ایشان بر خلق سیدان بنده من تو را که بر او قناعت بناده ام ایشان
در هر ص سیدان بنده من سینه را و در پشت بناده ام ایشان در و تیا سیدان بنده من سینه را و در پشت
نگاه باید داشت که ادب بعضی نیست است و سنت بعضی واجب است و واجب بعضی فرض است و فرض بعضی مستحب است

وخواجہ ابوالقاسم حکیم رحمۃ اللہ علیہ گفته است باید که ادب نگاہ دار و نابلیس قصیدہ سنت وی کند و سنت نگاہ دار و نابلیس قصید واجب وی کند و واجب نگاہ دار و نابلیس قصید فریضہ وی کند و فریضہ نگاہ دار و نابلیس قصید ایمان وی کند عبدالمبارک نهرزی رحمۃ اللہ علیہ گفته است کہ اگر کین بشنوم کہ بنده است کہ جگر گشت یاد ریزند محفوظ دارد مراد در دل پیچ غیرت نیاید اما اگر بشنوم کہ گشتام دشنامات بنده امیست کہ ادب و حکام نامزد احکام مسلمانان نگاہ دار چند میگردد و بر ورم و خدمت و برادر یا نیم خواجہ ابوالقاسم حکیم رحمۃ اللہ علیہ گفته است کہ بر سر نامزد شنو اندت و ادب نگاہ دار نامزد زانندت قال علیہ الصلوٰۃ والسلام انی ابی فاحسن تلویسی یعنی بخوابم فرمود ادب آموخت مرا

والسلام اكرموا اولادكم وجسوفوا اوليكم
 سلكوا في نواب وسف نكاه بايد شفق كومتبر عالم الاسلام
 بهر دور كار من پس نيكو اخوت اوب مراد و امثال نامه است كه حسن الادب ليست في النسب **قال** عليه الصلوة

در وصایای امیرالمومنین علیه رضی الله عنه فرموده است یا علی ان حبت اسرق الناس سرقتی من اسرق من نفسه قال
علی رضی الله عنه كيف ذلك یا رسول الله فقال علیه السلام الذي لا یحرم کونه وسجوده فهو سارق صلوته محرق عند الله
وبینه رسول علیه الصلوة والسلام فرمود یا علی بدترین فردان آن بود که ازین خود دزد و گفت یا رسول الله که بود
که ازین خود دزد و گفت که هر که نماز کند و رکوع و سجود تمام بخانیا رود وی دزد نماز بود که بگند ازین خود بهر دزد حق
خالق دزدان دیگر از ضری فانی می دزدند وی ضری باقی می دزدد و دزدان دیگر بر دنیا میزنند وی برین
میخیزد و دزدان دیگر خضر با صحرایان میسرسانند وی بخود میسرساند و دزدان دیگر خزینه بندها میشتکنند وی خزینه
رحمان میشتکند و دزدان دیگر را خوف قطع بود و بر طبعیت از رحمت بود لا جرم بدترین دزدان بجهت برورد کاری
است و چون بنده نماز کند و باید که بنیکو کند او و بد و رضا و هم در ملا که اگر در ملا بنیکو کند او و خدا بنیکو کند او وی سزا
بدر و بهتر عالم صلی الله علیه وسلم در وصایای امیرالمومنین علیه رضی الله عنه فرموده است قال ابی بنی علیه السلام علی

المؤمنين علامات بينهم كونه ووجوده مع الناس ومقره اذ اصابه وقتبسط الامر بيني عليه ويذكر الله تعالى في
الملاءم في الخلاص دل عليه السلام فرموده است يا علي ماني را سه علامات است چون بر سر جمع بود و گوی و وجود عام
از و چون تنها گذارد چنان گذارد که مرغ اندید چندی چون بر سر جمع بود و اگر باشد دور کار ثنات کند نام مردمی
نثار گویند چون تنها ماند فراموش کند امنیت صفت برای و مرا می راسخ جزاء و ثواب نیست **علامت**
سده نماز گذارد باید که نیکو گذارد و عام ارکان را بجا آورد که خداوند عز وجل نماز را بلفظ جمع کیل یا و کرد و رسول علیه
الصلوة والسلام نماز را بلفظ جمع کیل یا و کرد **قال** علیه الصلوة والسلام الصلوة مکيال من و فی له و من طهف
طهف له و فقه علم قال المدعی فی محلیه نیز علیه **قال** و دل للمطهفين الذين اذا کتوا علی الناس کسبتو
فون اذا کالوهم و اولوهم خمسین و رسول علیه السلام فرموده است که نماز بیحیون بماند است هر که راست بجا بد

لطیف له وقه علم قال المدعی الی فی محاکمه زید عوا **الحکامی** وبل للمطففین الذین اذا کانوا علی الناس لم یستوفون زادوا کالوهم واولوهم بحسب من یدعی علیه السلطان فیه وده است که فایزیم چون چانه است هر که دست بجاید

قریب است و راستی چنانچه تشبیه بند و بیکر که چنانچه نوب کم چنانچه نشنیدند بدستی و راستی که معلوم شده است که
 خداوند عز و جل در حق کم چنانچه کان مدقر آن مجید و عید فرموده است **قوله تعالی** **وَلِلَّهِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ**
 و این دلیل وادی است اندواید و در روز که هر روزی جمله در کات و در زنج بخت خداوند عز و جل از بیت دی
 بنالند و فقیر ابوالبیت رحمة الله علیه در تفسیر الخافین چنین آورده است که بنده موسی چون نماز گذارد و بنیکو
 آن نماز با نسیارت بود و نورانی و فرشتگان آن نماز را با آسمان می بردند و نماز را گذاردند دعا بنیکو بنیکو
 حفظ که الله که حفظ می خداوند عز و جل ترا نکاید و در دنیا نکاید و در آخرت نکاید و در آخرت نکاید و در آخرت نکاید
 بود و فرشتگان اگر ایت آید آن نماز را بر آسمان برین خوانند و آن نماز را گذاردند دعا بنیکو بنیکو
 کما ضعیفی خداوند عز و جل ترا ضایع کند چنانکه مرا ضایع کردی و فرشتگان نماز را ضایع کردند و بخت
 رفتن که خداوند عز و جل در حق ضایع کند کان نماز و رونده کان پس شهادت عید فرموده است **قوله تعالی**
خَلْفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفًا أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَةَ **سُوفَ يُلْقُونَ عِلَاءَ الْاَسْنِ بَابِ** و این عمل صالحی چون
 تو کند و عمل آرد صالح امید بود که خداوند عز و جل بر اینجات و بد **قال** **عليه الصلوة والسلام من اهل**
 و کثر عیال و حسن صلوات و لم یغتب لسانه فهو معنی الخیلة که با بن و اشارت را الی السبابة و الوسطی رسول علیه السلام
 فرموده هر که مال اندک بود و عیال او بسیار بود و نماز بنیکو گذارد و زبان خود را لغو و غیبت نکاید و بخت
 با من در بهشت بود همچون این دو انگشت چفشید یعنی سبابة و وسطی این شهادت است بقرب و در جبهه
 زیادتی شهادت و یافتن مراد و کشادگی ابواب سعادت بری بنده بدو است که این اعمال صالح را انجام دهد و ما
 ازین در چهار مورد شود **باب** **بالتوفیق** **باب** **در بیان چهار مرتبه اعظم سعادت**
الصدقی **الارین** که چهار مرتبه فضیلت است بابت و چهار جماعت است و چهار مرتبه نعمت و نوع از کفر و بدعت است
 الحمد لله رب العالمین چون که بر سر لوح است و وسطی و صغری که بر بزرگ بود و آن توبه کردن است از معاصی این کار شایسته
 و امری بزرگ است مرئیه را از بزرگ که در دمی توبه کردن از معاصی **قوله تعالی** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبَةٌ**
إِلَى اللَّهِ تَوْبَةٌ نَجْوَى قَالِ **الْبَنِي عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ** **الْتَّائِبِينَ مِنَ الذَّنْبِ كَمَا تَوْبَتُ لِي** و وسطی میان توبه و ان غسل
 آوردن است انجابت و آن هم فریضه است **قوله تعالی** **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهَوْنَ** **قَالَ** **عليه الصلوة والسلام**
 تسهوا القوا البسه فان كل شعرة جنبته رسول علیه السلام فرموده است که در جنباتی بهر پوستی و بن هر موئی
 رسانیدن فریضه است که در زیر هر پوستی و بن هر موئی جنب است و صغری خود توبه و ان چهار مرتبه است از حدت و ان
 هم فریضه است بهر توبه و بهر باخار و بهر جماعت است **قوله تعالی** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبَةٌ إِلَى اللَّهِ**
فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَارْجِلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ **الآيَةُ** و حدیث آنست

قال عليه الصلاة والسلام لا تقبل الصلاة بلا طهور ولا بعدة من الزمان **قال** عليه الصلاة والسلام لا تقبل الصلاة
 إلا بآثار لا صلاة لمن لم يأت بفروج الصلاة ولا بفروج الفرجة مفتاح الصلاة مفتاح الجنة رسول عليه السلام فرموده
 که خیزد و ندای غر و جل نماز چهار بار و صدقه که اگر از احرام بود و بعد از آن نماز نیست هرگز که آنست برادر ازین است
 نماز نیست و نماز نیست هرگز که چهار بار نیست و نماز یکبار نیست و نماز یکبار نیست و نماز یکبار نیست و نماز یکبار نیست
 مرغ نیست چهار بار را منکر گفته است و هم که منکر شود و نماز شود و هم که منکر شود و نماز شود و هم که منکر شود و نماز شود
 که هر بار می که نماز بخیزد و چهار بار باید ساختن زیرا که نقص طهارت و حدیث در وی علت فی علمای اربعه است که اندک
 معلوم است اما حدیث در وی کلام خبر است زیرا که در حدیثی عبد الله بن مسعود رضی الله عنه میگوید آورده است قوله
 یا ایها الذین آمنوا انتم الی الصلاة فاسموا بجمعکم و اسم محمد بن نوح یا غسلوا و جوبکم و این قراة عبد الله بن مسعود است رضی الله عنه
 و در ترجمه همین خواندی و رسول علیه السلام در حدیثی این تشریف فرموده است که هر که خوابد با نوافل را با سجده نماز
 شده است بخوابد و وی با و بوقت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه این قراة عاصم است امام که فرموده رحمه الله علیه و دیگر
 معقول آنست که هر شخصی نماز است و دیگر که کسی نماز پس اگر گویم که هر بار می که بخیزد و چهار بار سازد و در وی با جرح
 نیست پس نماز را بدقت گذارد و دلیل بر آنکه در جرح خندق چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز
 پنجم را در چهار بار ساخت و آن چهار نماز را بر تریب قضا که نماز پنجم را در وقت گذارد اما بر همین عظمی علیه السلام که
 رسول الله از شما هر روز خبری دیدم که پیش ازین ندیده بودم رسول علیه السلام گفت چه دیدی یا عمر گفت یا رسول
 الله یک چهار بار پنج نماز گذاردید **قال** عمر رضی الله عنه یا رسول الله صنعت شیئا لم یکن صنعة قبل ذلک فقال
 علیه الصلاة والسلام یا عمر عبد الله صنعت لیسلا یخرج لاسی رسول علیه السلام گفت یا عمر انما عدا که در دم تا راست
 جرح نشود و آنکه هر نماز بر چهار بار می سازم می آرد نور بر نور است در روز قیامت **قال** علیه الصلاة والسلام
 الوضوء علی الوضوء نور علی نور فی يوم القیامت **قال** علیه الصلاة والسلام الوضوء ما یخرج و الفطر ما یصل رسول علیه
 السلام فرموده است که چهار بار به پیرون آمدن چیزی و حدیث مطلق است **قال** علیه الصلاة والسلام لا وضوء
 الا من حدیث رسول علیه السلام فرموده که چهار بار نیست مگر از حدیث مسلم که چهار بار چهار خبر را بسته
 فرایضه است و دست در وی و سجده و پای بر پای با حدیث معلوم است حدیثی از امیر المومنین موسی است ثابته بنی
 و ازین نیز که گوش نماز هر گوش و بگویم نماز را و ام و از آنکه سبلان بر اینند قریضه است چون موسی در وی
 بر آمدند ابو یوسف رحمه الله روایت است که شستن پیش گوش ساقط شود و وجه قول می آنست که در وی
 نام چیزی بود که اگر نگذرد بشود که بخواهد که چند چون موسی در وی حاجب شود مانع دیدن شود و نظر ناظر از وی
 ساقط شد شستن نیز از وی ساقط شود و اما امام اعظم ابو حنیفه و محمد و جمیع اهل کفره اند که اگر حاجب

ششستن فریضه بودی همچنان بودی که تو میکوی اما چون ششستن حاجب فریضه است آن حکم باقیست اگر پیش
 کوش و آب سیلان نرساند بلبارت درست نبود و غار و این بود اما در صلیقه خواجرام اجل شری رحمة الله علیه
 آورده است که درین قول ابو یوسف برفته است در صلیقه فاضی امام ابو حسن مروزی رحمة الله علیه
 همچنین آورده که حسن با و از ابو یوسف رحمة الله علیه روایت میکند که از آن قول رجوع کرد و با امام عظیم
 رحمة الله علیه بوست که آب سیلان رسانیدن فریضه است و امام معلى از ابو یوسف و ابو یوسف از ابو حنیفه
 رحمة الله علیه روایت میکنند که چون موی روی بر آید ششستن بوست موی آید و این جای بود که موی روی آید و
 چنانکه اگر کسی نیکو نتواند که بوست روی پند اگر موی روی تنگ و خالی بود چنانکه اگر کسی نیکو بوست را تواند گفت
 اکنون آب بوست رسانیدن فریضه بود بر خلاف بروان که بروان خفتی است و موی روی عارضی است
 موی لب را بوست و ششستن نیست و درازداشتن بهجت است و دراز نشاید و ششستن که بشومی بهجت است
 که آب بحرف ای کن رده لب نرسد بلبارت درست نبود و غار و اینی قال علیه الصلوة والسلام من قصص شارب
 اعطاه الله تعالى اربعة اوزار لورانی و جهه لورانی قلده لورانی قبه لورانی یوم القیامة رسول علیه الصلوة
 و السلام فرموده است هر که موی لب بوست دارد خداوند غر و جل و بر چهار لور که است کند یکی نور در روی و یکی نور
 در دل و یکی نور در کور و یکی نور در روز قیامت و از ثواب چنان بود که بهشتا چندین ششستن موی خریدنی و در راه
 رضای خدای غر و جل همه اصف کردنی قال علیه الصلوة والسلام من طول شار به عوف بالثلث لم یسل
 شفاعتی لم یشر به من حوضی و سلط الله منکر او نیکر ابوالغضب رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است هر که
 موی لب دراز دارد و خداوند غر و جل و بر سه عوفت فرماید از شفاعت من بفضی مانده و اند خوض من آب بخورد
 و نیکو که بر بروی بکار و بغضب اما در حق موی لب بوست و ششستن وعده می فرماید قال علیه السلام و الصلوة
 من یصل شار به لکما عافى الف بقة فی سبیل الله و در حدیث آمده است از رسول علیه السلام که چون نهاده
 موی لب بوست دارد و کلر شهادت گوید این کلر شهادت بیفت آسمان از حجاب کند همچنان میرود تا آسمان
 عرش چنانکه زینب عسل غنده می خورد تا خطاب حضرت عزت در رسد که چرا ساکن بی باشی مناجات کند ای پروردگار
 من چگونه ساکن باشم تا گوینده مرا بیا مری اما بیدار بزرگوار که گوینده تر از منم ایگاه ساکن شود تا اگر موی لب
 دراز دارد و کلر شهادت گوید آن کلر کرد مان او بر سبک و د و بیرون نیاید تا کاتبان احوالی از او گویند
 چه بیرون نیایی تا ثواب ترا بنویسم که بدی چگونه بیرون آیم چون این برده پلید و در راه است و رسول علیه السلام
 فرموده است که فردا قیامت آسمان و صده فنا اهل عرصات نهاده اند و بر در و کار را خنده تحت کافران
 ایشان سجده نمودن نتوانند و کس را ایشان هیچ بیرون گاه راست مانده باشند و کسائی که در دنیا

موی لب او را زده شسته اند آن موها را ایشان در زمین استوار شده باشند همچون نیزه و ایشان را مانع باشند
 از آوردن سجد تا اصل عرصه آن فرق نتوانند کرد میان ایشان و میان کافران و سیدایام ناصر الدین جمعه العبدیه
 و سید کسر آورده است که اگر در مسجد کاه مومنان با کافران کشته شوند مومنان را از کافران بچیز طریق فرق کنند و مومنان را
 بچیزا خیر فرق توان کرد موی روی رنگ کرده و سخت فرج موی لب است بود و جامه سیاه تا اگر کسی راست فرج
 بنود موی لبش نیست بود و بر احکام کتبه با سلام می و در کوشش مومنان دفن کنند و اگر موی لب می دراز بود و لیکن
 لبست فرج بود و بر احکام کتبه با سلام می بخاک دفن کنند و سیدایام شمس فریضه است تا پنج بار پنج روز فرج را کتفه است
 که آن پنج است و حد و محدوده و در نیاید وی قیاس میکند تا بزرگه **قال الله تعالی** ثم انمو الصيام الى الليل واعلموا ان
 جمیع کتفه اند که این کتفه را در عرصه استعمال کرده اند و خروج حد و معنی تا کی یعنی شب چون شب اندر آید بی فعل
 فاعل روزه کشته شود زیرا که شب محل روزه نیست چنانکه رسول علیه السلام میفرماید **قال علیه الصلوة و السلام**
 اقبل الليل وادبر النهار فقد افطر الصيام رسول علیه السلام فرموده است که چون بروی شما آرد و روزه است شمار روزه کشته شود
 پس فعل فاعل علت نیاید زیرا که شب محل روزه نیست اما وقت محل شستن است بی فعل فاعل شسته نشود و اگر کسی بکلی نبود
 قیاس آن روی کتفه نیاید زیرا که اما شستن فریضه بودی چنانکه پیری در سیم میگوید و اما در کلامی معلوم است که دست را تا پنج بار
 شستن فریضه است و این کلامی را در طهارت استعمال کرده اند و دخول حد و معنی که تا پنج فرجی در خروج مسئله سیم فریضه است
قال تعالی و اسجدوا لکم اسجدین می باید آوردن قول شافعی رحمه الله رب سجد با جمعی باید کشیدن و بقول علماء
 ما را بعد از سجد یک است سجدت سجدت شافعی رحمه الله علیه المنست که در مجرای شجاع که از سر حرجین زیاد ساخته است روایت
 ساخته است بیخیزت سجود بن غفران رضی الله عنهما که رسول علیه السلام طهارت ساخت و سجد سجد بار و دو عالم را در سجده
 آید که در فریضه طهارت را بایه و شستاریم در ترتیب طهارت بفصل رسول علیه السلام و اقبال صحاب رضوان الله علیهم اجمعین
 و استسما می رود ایست میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام بخندوی رفته بود و در حجره خیمه زده بودند از او می
 طایفی چون وقت نماز اندر آمد رسول علیه السلام فرموده تا منهار خیمه را باند خیمه و فرمود تا آب آوردند رسول علیه السلام
 طهارت میسجد صحی رضوان الله علیهم اجمعین که در کتفه استاده بودند و طهارت ساختند و رسول علیه السلام لم یقب می خورد
 چون سجد سجد سجد طهارت کرد و هرگز ندیدی که رسول علیه السلام طهارت ساختی و آنچه ما با ما لغت نفرمودندی
 این معلوم است که نجاست که زخم زخم اندک بود که آن پنج حد است و حد و محدوده و در نیاید چون رسول علیه السلام طهارت
 تمام کرد صحی رضوان الله علیهم اجمعین آن آب طهارت ساخته رسول علیه السلام در روی خود میمالیدند از برای تبرک
 تا که ساینک دور بودند تری از روی از یکدیگر میسجدند و در روی خود میمالیدند و از اینجا است که حد و محدوده
 کتفه است که آب طهارت ساخته یک است که اگر بگوید بودی رسول علیه السلام ایشان را منع کردی و دیگر روایت میکند

عوف بن حنیفه رضی الله عنه که جابر بن عبد الله الانصاری هم پادشاه بود و در آن بیماری پیشتر شد رسول علیه السلام
 به چهارپایه می نشست و دو آب خورست و طهارت خواست و آب طهارت را بر روی او پاشید و در حال صحت یافت و مجلس رحمة الله علیه
 میگردید که اگر آن آب پاک نبودی رسول علیه السلام به جابریا پیشیدی پس معلوم کرد که آب طهارت ساخته پاک است اما در
 ابو حنیفه و ابویوسف هر دو گفته اند که اتفاق است که آب طهارت کفر نکند است و رسول علیه الصلوٰه و السلام معصوم
 از ضحیر و کبیر طهارت سازنده همچون رسول علیه السلام ندید آب طهارت ساخته و در پاک داریم و دلیل بر آنکه ابوطیحه حجاج
 رضی الله عنه رسول علیه السلام را حجت کرد چون پیشتر گرفت رسول علیه السلام که در دو شیشه خمری خون ندید گفت
 یا اباطیحه چه کردی آنچنان من جدا شدی گفت یا رسول الله روانه شدیم که بزجاج ریزیم در میان جان خود جای کردم یعنی بخورم
 رسول علیه السلام گفت یا اباطیحه آنچرا کردی بر تو مباح کردم اما بعد از این نشاید که هیچ مومنی خون در کبریا
 بخورد و در حال بومی مشک از دمان ابوطیحه روان شد و آن اثر در فرزند آن وی باقیست تا قیامت
 بر نفس زندی که از نسل ابوطیحه بر آید از دمان وی بومی مشک آید چون خون رسول علیه السلام با نیک
 میخورد و او را منع نکرد اگر آب طهارت و برادر وی مالیدند نیز منع نکردندی هیچ عجب نبود فی الجمله چون
 جماعت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که رسول علیه السلام مسح سر یکبار آورد و دیگر که
 این عاقب رضی الله عنه از جمله مقرران حضرت رسالت نباه بود و بعد از وفات رسول علیه الصلوٰه و السلام
 پادشاه صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به چهارپایه می نشستند و می رفتند و می سوال کرد که در میان شما
 کسی نبود عید است یا فی گفتند بلی نیست بر این عازب فرمود تا ایشانرا طلب کند بعد از آن آب طهارت
 و طهارت ساخت و بر عضو یا سه بار نشست و مسح سر یکبار آورد و این طهارت ساختن او از برای تبلیغ حکام
 بود اگر سر سه بار یا حتی تبلیغ فیضی رفتی و دیگر بعد از وفات رسول علیه السلام ابوطیحه صدیق رضی الله عنه
 بر سر منبر عالم صلی الله علیه و سلم بر آمد تا صحابه را و عظمی گوید خطبه تبلیغ گفت ایها بنو انسان الله علیه و آله
 بسیار که هستند و زاری که در بعد از آن گفت شاد شوید ای مومنان که من شهادت شما را از طهارت ساختن
 رسول علیه السلام خبر دهم جمع گفتند یا امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه طهارت ساختن رسول
 علیه السلام شرح میداد و بر عضو یا سه بار نشست و مسح سر یکبار آورد و دیگر روایت میکند که
 از بان و ابان از امیر المومنین عثمان رضی الله عنه که در محافل طهارت می ساخت و بر عضو یا سه بار نشست
 و مسح سر یکبار آورد و بالا راست کرد و گفت دیدید طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیر المومنین گفت بلی
 طهارت ساختن رسول علیه السلام که پیش ازین نبود و کم ازین هم نمی باشد جبر رضی الله عنه روایت میکند از امیر
 المومنین علیه الصلوٰه و السلام که در محافل طهارت ساختن رسول علیه السلام را روایت میکند که در محافل طهارت ساختن رسول علیه السلام را روایت میکند

یکبار آورد و چون بالا است که گفت دیدید یارب ساختن من گفتند علی با امیر المومنین گفت این بود هماره
 ساختن رسول علیه السلام پیش ازین نبود و کم ازین فی روایت میکند بغیر من شجره رضی الله عنه که رسول علیه السلام
 جلالت میساخت و من آب بر سر خود چون قدمها را مبارک داشت و بالا را است که بداد آمدش که شجره نیاورده ام کی
 دست نکرده و بیک دست نماز گرفت و در هوا کرد و بیک دست بر سر خود آورد و هیچ خطه ای بر اندود و دیدند تصور کردند که مگر
 بر عمارت شجره کشیده اما بغیر من شجره رضی الله عنهما روایت میکند که ایشان غلط دیدند آن است که عمارت بود و دست
 ما هیچ نبود دست ما هیچ زیر عمارت بود پس روایات این چند مرد در فن فاضله از آن بود که روایت یکی زن را در صلوات
 خواهر ایا نام خواهر زاده رحمة الله علیه از زبان زن روایت کرد که از آن قول ارجح کرده و گفت رسول علیه السلام هر سر
 یکبار را در پس معلوم کند که یکبار بسته بود و آن سر بر سر بر مسج آورد بر قول مالک رحمة الله علیه یکبار را در پس میساخت یا
 عضدای دیگر بر قول خواهر حسن بصری رحمة الله علیه بیشتر بر مسج باید کشید که بیشتر را حکم کل است و بر قول شافعی رحمة
 علیه چون سه بار موی ترشد بسته بود و از مسج سر نیابت دارد و لیکن سه بار آب باید ریخت و اما علما و ما را صحت گفته اند
 که چنان گوئیم که مالک میگوید یکبار و چنان گوئیم که شافعی رحمة الله علیه گفته است که سه بار موی تر شود و سر آب و سه
 چرا که اگر آبستان بود و کرد و کرد و اگر از رستان بود و سر بود و دماغ محل مسج و عقل و بصیرت بنیاد کرد و دماغ مومنان
 خلل افتد و مسج بر تحقیق است و اسالی و قبایح چنانچه در ترمذ و مسج سر از علما ما را در حدیث روایت است بیک روایت مقدار است
 و بیک روایت مقدار موی پشانی و بیک روایت مقدار چهار یک را که چهار یک را حکم کل است و بعضی احکام چنان که فرمایند
 در سفر چهار یک از جامه پاک بود و باقیها باید ریخت یا آن جامه ناز و ابود چون ضرورت بود و اینک چهار یک را حکم کل
 و اگر میهمان در سفر چهار یک از جامه نجاست خفیه آلوده بود و ریختن جامه ناز و ابود و اینک چهار یک را حکم کل است
 و اگر محرم از چهار یک دست و پایکی را ناخن چند یا چهار یکی از سر دوم لازم آید و نه صحت چهار یکی را حکم کل است
 و دیگر گفته اند چهار حصیت است ماری بیک حصیت می آریم ناز و ابود و اینک چهار یکی را حکم کل است و دیگر آدمی را چنانچه
 جهت است بین بسم الله و پشانی اگر یکی سوخته خورد که من فلا نماندیم اگر ازین چهار جهت یکی را دیده باشد
 سوخته هانت شود و اینک چهار یکی را حکم کل است چون ثابت شد که چهار یک را حکم کل است اکنون چهار یک آنست می باید
 با چهار یک محل که سر است بر قول ابو حنیفه و ابویوسف و همما الله علیه چهار یکی هر دوی باید و بر قول محمد رحمة الله علیه
 چهار یک آب بسته است و آنست مسج دست است و هر دستها را که انگشت است چهار یک از ده دهم بود و اگر از
 این ماعیه از محمد رحمة الله علیه روایت است که اگر کسی مقدار سه انگشت نکرده و بر سر نهاده از مسج سرش نیابت دارد
 و بیک روایت دیگر از محمد رحمة الله علیه آنست که یک انگشت را بر سر نکرده و بر سر نهاده از مسج سرش نیابت دارد
 خواهر امام محمد سلمه بنی رحمة الله علیه گفته است که اگر کسی انگشت ماله کند و بر چهار بیلوی بر سر نکرده اند از مسج سر

[illegible]

مسئله اگر نخست سجده کردن بعد از نماز است استعمال کرده سجده آورد و از پیش سر نیابت وارد بانی بکمر که سجده کوشش
کردن از بانی انگشت آورده باشد و بکفها دست تری باقی است از آن سجده آورد و بود اما اگر بکف دست تری
باقی نیست و نبود اما انگشت سجده نکرد و بجهان دست استعمال کرده سجده کوشش کرد و آورد و بود اگر از وضو
بسیب و مستبر بود اما از سخت و مستحضر وضو در **مسئله** در آب سجده کرد و از وضو جمعه آمد علیه سر
است بگردانید بکی آب و بکین بر و این قول مالک رحمه الله علیه گرفته است و دیگر و ایجاب و مستبر و این قول را شافعی
رحمه الله علیه گرفته است و دیگر و این بکی آب و بکین سجده و این قول را علما و جمعه الله گرفته اند و نزدیک سجده سر از حنیفه
رحمه الله علیه نیست که برود و دستها را از سر روی از سر دستی که انگشت جدا کردی و در کش سر نهایی را سپس بر روی باز
کفها دست بر وضو سر آوردی و سیار در پیش کوشش آوردی و ابهام را بر پشت کوشش سجده آوردی و تری که بر پشت
باقی بودی بر گردن سجده آوردی یا بوضو به هم نیست عمل کرده بود این بود و در آب سجده بوضو رحمه الله علیه و رحمه الله علیه
علیه گرفته است و دستها را از سر کند و میان سر و پیش آورد و باز پس بر **مسئله** در صلاه خواجه امام بهاج رحمه الله علیه از ابوهریره
رضی الله عنه روایت آورده است که وقتی که بخار علیه السلام طهارت کردی انگشتان کبیر را در باطن گوش کردی و بجهنم نیک
جنان که کسی که گوش خود و چه حسن بصری رحمه الله علیه و بعضی از مشایخ رحمه الله علیه قبول گرفته اند و میگویند که این قول
احسن است اگر از آب که مسح کرد و در آب بودی یا در جامه مسح کردی **مسئله** در جامع و جامع از ابو یوسف روایت است که آب پاک بجز آب مسطر
است **مسئله** اگر مسلمانان بکلاه یا در ستار سجده می کردند بر پشت سجده سر آورد و بانی بعضی از مشایخ بر این گفته اند
که روا بود یا سجده و در قول ایشان نیست که روایت میکنند طلال رضی الله عنه از رسول علیه الصلو و السلام
که رسول صلی الله علیه و سلم طهارت دست و بر عمامه کرد و در و این قول احمد حنبل اما بر روایت نیست که روا نوداند
برای آنکه آنجا مسح بر پشت بانی نوزده می آید و اینجا بر جبین بر **مسئله** که تعالی در مسجود سکون آنجا طلال سیکو رضی الله
روایت میکنند بجزه بن شجر که رسول علیه الصلو و السلام طهارت دست و بر عمامه کرد و در و این قول احمد حنبل اما بر روایت نیست که روا نوداند
آمدن مسح بر سر یا در دام یک دست تر کرد و یک دست عمامه را بر سر کرد و در و این قول احمد حنبل اما بر روایت نیست که روا نوداند
علیه الصلو و السلام و طلال بودن بود و می در بر بود استاده می در چنانچه مکان بود که دست علی است که بر عمامه طلال
روایت نیست که دست عالم آن بود که در بر عمامه بر سجده آورد **مسئله** که از فی بر مسح می کرد و در آب بودی یا در
نیک است و بعد چنانکه چنان یکی از مشایخ نشود و از مشایخ دارد اما اگر مسح است چنانکه تری بر پیش سر نهادن که بود
چنانکه کتاب بیرون آید و از آنکه حکم آب مقید دارد و آب مقید مسح و انبوه **مسئله** رنگ چندین یا نه یا حکم
آب مقید دارد و بر قول محمد رحمه الله علیه هر چه اندک آب متغیر شود حکم آب مقید دارد و بر قول ابو یوسف رحمه الله
خبر نیک بر آب طلال یا حکم آب مقید ندارد و این اختلاف جای دیدن آید که اگر نیکوئی که نخست از اسیر و

[illegible]

صلواته خواجہ امام شہاب الدین محمد بن احمد بن خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ روایت است کہ اگر کسی را یکی از موزن اربعہ
بیفتہ مسیح اطل شود و انظار بر داند است کہ در سر سنجین است کہ در پای خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ میگوید و در پای
مجنیان است کہ در برائیم نمی در بر میگردد مسئلہ کہ اگرستانی طهارت ساخت و مسج بر فراشش کو یا خود را نشسته
است کہ مسج بر فراض است و نماز کند از حکم نماز کند اردن وی جز شود اگر وی با بسفت نشسته باشد نمازش روا نبود
و اگر بدعت نشسته باشد نمازش روا بود چون چهار یکی از سرش نشسته باشد حکایت روزی مر خواجہ ابو حفص
رحمۃ اللہ علیہ نوبت مذکور بود و آن روز باران بود و نری و بشیرت خواجہ را بر آن داشت کہ تذکرہ نزد و باز گفت کہ خبر
و این خبر را شنیدیم چون خواجہ بہ منبر رسید بآب طهارت آغاز کرد چون مسج بر سر سبکفت کہ مسج بر فراض است پیر
روستائی برخاست و گفت ای امام مسلمانان مسج بر سر بر کز فراض نداشتہ ام و بناورده ام حکم نماز کند و ما من
چہ بود خواجہ گفت روا نبود پیر گفت من این مسئلہ را از امام دیدہ خود سوال کردم مرا همچنین جواب فرمود کہ نماز فرست
پس چہ فرق باشد میان نماز امام و پیر خواجہ گفت کہ پیش من طهارت ساز تا بہ پیش خواجہ طهارت ساخت و روی
بدعت نشست همچنانکہ ہر یکی از سرش نشسته خواجہ گفت کہ اگر بہ طهارت را همچنان ساختہ پیر نماز تورا و بود و لیکن
بعلازمین کوثر و اور مسج بر برائیم عمل کرده باشی کہ مسج بر فراض است خواجہ امام ادیب موفقیانی رحمۃ اللہ علیہ را و دعا
کر نوبت مذکور بود باب غسل میگفت و آن مشایخ پیر مسائل فقہ گفتند چون این مسئلہ گفت کہ اگر فی الزحیف و یاز نفا
پاک شود و با وضایت باشد غسل آدمی بر روی شستن بر روی فراض بود و اگر بر روی بر وضای وی خشک باشد غسل
مستحب بود چون نماز کند او را و انہودنی برخاست و گفت ای امام مسلمانان من ہرگز نشیندہ ام کہ نہ از حیض و نفاس
پاک شود و بایتن آب رسانیدن فراض بود من ہرگز نشستم من آب رسانیدہ ام حکم کار من چگونه بود
خواجہ گفت الصبا کہ اگر عدت عمر و این فایہ حاصل آید کہ جابلہ از جملہ ما بنیم مرا بنیدہ بود گفت ای زن عمر را و
جہالت کند راندہ تو بہ کن و همچنین عمل کن کہ من فرمودہ ام تا خداوند خود جل را تو کند مسئلہ بایکبار نشستن فراض
است تا کعب با کعب نامور کہ انبی علیہ السلام اختلاف است بر تولی امام اعظم ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ و ابو یوسف کعب بن
استخوان کہ بر من مدہ است و بر تولی امام محمد رحمۃ اللہ علیہ و زید بن استخوان یک استخوان کہ من است گفت ایست گفتہ است
کہ کعب برانست کہ امام اعظم ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمہم اللہ گفتہ اند اما اب رسانیدن ناانجا فراض است کہ محمد رحمۃ اللہ علیہ است
باب ششم در بیان سفارح و اداب استخوان خواجہ کہ استفراغ جاء اندر آلی با او عودا بالعدن الشیطان الرحیم
الرحمن الرحیم علیہ الصلوٰۃ والسلام حضرت انس بن مالک عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ما را کہ البول علی الریاء و البیض علی الخمر و الخمر علی الخمر و الخمر علی الخمر و الخمر علی الخمر و الخمر علی الخمر و الخمر علی الخمر
و روی سوتی قبل بول انداختن و در آب سادہ بول انداختن و در خاکستری بول کردن و در موصوفت گذشتن مسئلہ

اگر مسلمانی روی سوی قبله نشیند بول بفرموده می اندازد چون بادش آمد باید که روی بگرداند که روی در بول انداختن بود
 خداوند عزوجل کنایان ویرانزیده کرد اندر رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که تو انگری بی باکی است و کشتن سگهار
 و امرش بی توبه و بای بی آب سوال کرد اندر رسول اندرین چگونه بود رسول علیه السلام فرمود که تو انگری بی باکی است
 که مسلمانی بود که ویران دنیا بر وجهی چون یکبار که به سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اعلم و لا حول و لا قوة الا
 بالله العلی العظیم خداوند عزوجل از عرش تشریف از نیکیهای این بنده برگردانید نیست تو انگری بی باکی کشتن سگهار
 آن بود که اگر سلطان مومنی را در دلی قصه رسیده میکند باید که بغض و می مشغول نشود و بلکه لاجول و لا قوة الا بالله
 العلی العظیم گوید که اگر بغض و می مشغول شود وی شاد شود و گوید که از ذکر منبع که دشمن با چون بگردد لاجول و لا قوة الا
 بالله العلی العظیم گوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اعلم و لا حول و لا قوة الا بالله
 و لا تا آخر بر زبان راند بخدا و دیو که بر سر زین جدا شود و کشتن بی کار و نیست و امرش بی توبه آن بود که بنده متوا
 روی سوی قبله نشیند بول انداختن بفرموده می باد آیدش روی بگرداند روی در بول انداختن بود که خداوند عزوجل
 ویرانزیده بی توبه و بای بی آب سوال کرد که مسلمانی طهارت میسازد پیش از آنکه طهارت مشغول شود
 باید که گوید بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عزوجل بخت اندام ویران کنان پاک کرد اندر این بود بای بی آب چنانکه روی
 سوی قبله نشاید بول انداختن روی سوی آفتاب بر آمدن نباید بانی از امام عظیم او خیفه رحمة الله علیه رصده و صلوة
 دو روایت است بیک روایت شاید و یک روایت نشاید که بزرگان گفته اند این قول درست است مسلم در راه
 بول انداختن نشاید که بزرگان گفته اند که آن فرزند علامت بی کجاست که بر راه بول اندازد از برای آنکه چون بر راه بول
 اندازد کل شود در راه را حکم پاک است چون بی با دبی بول اندازد مسلمانی در تار یک می چرون آید بای اینجا نشاید با پیش بیاید
 و یا جامه کشن بیاید و بی از برای کل پاک چنانکه و بچنان ناز که دارد و نماز و انبوه بقیامت عوده در گردن نفس
 بود که بر راه بول انداختن باشد **فصل علیه الصلوة والسلام و لعلوا للملا عبده و الله و الله رسول علیه السلام** فرمود
 است که از حاجتی لغت بر سپید و کلونچ است بر آمده و در **مسئله** سید روی باه فتشاید بول انداختن که قطره
 بتو باز آید و بر زمین سخت نشاید بول انداختن که در با بتو باز آید و بزرگان عصبای باستان برای آن بخود نشسته اند تا بجای
 فرم کنند و اگر کسی و یا حوالی ظالمی قصد ایشان کند و بدفع کند و اگر تو انده بکشد و بر دلا نشاید بول انداختن که بول
 باشد چه مسلم و چه باستان در میان بول نشاید انداختن که مسلمانی را حاجت باشد و در مستان و آفتاب نشاید بول انداختن
 که مسلمانی را حاجت آید بر زمین نرم و نشاید تا اینجا بول انداختن و اندازد و اندازد و اندازد و اندازد و اندازد و اندازد و اندازد
 در شستن **مسئله** آورده اند که خواب ابو الحسن رفته است بفرموده می گفت کلونچ است بر آمده و در **مسئله** سید روی باه فتشاید بول انداختن که قطره
 سوال کرد که انداختن یعنی کلونچ با خود روی بر میگفت بدو فتوحی که چون با کلونچ است بفرموده می گفت کلونچ است بر آمده و در

فردا قیامت آید و صدق نشانی عظیم بود که من سراسر خاک تیره برارم و محکم کلنج استبداد چنگ در دامن
 من زندگانی نخواهد راه چرخ را بطاعت میگردد اری خواهی گفت زمین را و از انهر را به محضت ما نخواهد که او کرده ام
 و زمینها و عراق را بر خود بطاعت نگار که چون بغیر لغت جای خواهند آمدن باید که انجای این دعا
 بخواند که اللهم انی اعوذ بک من الجبن الخبیث الخبیث من الشیطان الرجیم انگاه با چپ بغیر لغت جای در نهد
 بعد از آن پای است را و از انهر را بدست چپ کشاید و بر پای چپ گراید تا سبکتر فارغ شود و چنان شش
 که پهلوی چپ وی سستی قبل بود و آب و دهن دینی در آنجا نیندازد که سبب نبوی دامن فراموشی است و تعلقان محکم
 بر خود را چنان صحت کرده است **مسئله** فرغت جای سخن کشاید گفتن که فرستگار باند آمدن حاجت
 آید آورده اند از سلیمان بن جابر صلوات الله علیه و علی علیه السلام که هرگاه بر بغیر لغت جای حاجت آید و کسی سبک بود
 و یکی از زودگی از تفرقه و بر بر سر زندهاده وقتی که بر زود خستی در آمدن فرمودی مانان هر دو کرسی را بنها و زدی
 گفتی که ای عمر یان حضرت الهی نایبما بشید که من قول کردم که نایبما بیرون نیایم هیچ سخن گویم ما شما را باند آمدن
 حاجت نیاید و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه نیز چنین کردی **مسئله** در اندام نهانی خود بجز در نگاه نشاید
 کردن که امیر المؤمنین محمد رضی الله عنه گفته است که تا من اسلام آورده ام در اندام نهانی خود بجز در نگاه نکردم
مسئله استبداد است چپ باید داشتن که دست راست می راندی بود حضرت امیر المؤمنین محمد رضی الله عنه گفته است
 که تا من اسلام آورده ام پیش دست راست من را بسلام نهانی نیامده که دست راست من دست رسول علیه السلام
 در آمده بود و چپ دست و ما را میسید میداریم که دست راست دست رسول علیه السلام در آید بکج شفاعت
 و دیگر دست راست که بر استبداد است چپ دارد **مسئله** استبداد چپ باید داشتن در صلواته خواهد نام منباج الله بن جبرئیل
 همچنین آورده است از ابو هریره رضی الله عنه روایت آمده است که کلنج را در زمین باله و برانند و بسیار و نامیانه باز
 بر زمین باله و برانند و بسیار و نامیانه باز بر زمین باله و برانند و بسیار و نامیانه باز بر زمین باله و برانند و بسیار
 و بسیار و نامیانه نامیانه که بر کلنج تری می بیند در زمین باله و خود را خشک میکند و دیگر نامیانه که در دل قصد محبت
 میدارد باید که نو به بگوید و روی خود را بر خاک می بالد و چون کلنج و بر باک کردی و بی نیز کلنج را باک کرده نهد تا اگر اسلام
 دیگر بر آید آن کلنج حاجت آید و بر او دل گزینی نیاید و کلنج در جاه نشاید انداختن که چاه سنگ باشد شش و مستی است
 همچا باد و شبنم جلالت الله که اندک بجز سنگ کلنج نرم بخوری و دیگر نشاید استبداد نامیانه که باه که علف سوزست و همچون
 خشک نشاید داشتن که خدا استواران بر راست و به چپ نشاید که چپ نشاید و بخور نشاید که سخن را نشاید و به چپ نشاید
 که دستن باشد و بخور نشاید که سخن را نشاید و به چپ نشاید که چپ نشاید و بخور نشاید که سخن را نشاید و به چپ نشاید
 نشاید بر قول شافعی رحمه الله علیه و بر قول شافعی رحمه الله علیه که هر دوازی از ازلت نجاست است و آن بوی

نه از برای نصیحت را دلیل بر آنکه در حدیث دیگر فرموده است قال علیه الصلوٰه و السلام من یوحضها و یسبح بحمدها
 و من یوحضها و یسبح بحمدها یسبح بحمدها رسول الله علیه السلام فرموده هر که طهارت سازد بسم الله و یوحضها و یسبح بحمدها
 یک شوند و هر که طهارت سازد بسم الله علیه و یسبح بحمدها چهار عضو پاک شوند چون رسول علیه السلام هر دو را طهارت فرمود
 و آخر آنرا فرمود معلوم شد که بسم الله گفتن در طهارت فریضه نیست ولیکن باید بر یکو بدو چون کوبید جگر که بگوید
 پیش از استنجاء کردن و یا بعد از استنجاء کردن بگوید بعضی از شیخ گفته اند که پیش از استنجاء کردن کوبید دلیل میکند که استنجاء
 از طهارت است اما ظاهر روایت است که استنجاء از طهارت نیست دلیل بر آنکه خداوند عز و جل این طهارت را
 و موضع استنجاء را ذکر فرمود و اگر استنجاء از طهارت بود خداوند عز و جل در آیه موضع استنجاء را ذکر نکردی خواهی
 امام شمس الانره حله ای رحمه الله علیه گفته است که اگر استنجاء و بعد از استنجاء بگوید یا اگر استنجاء از طهارت بود در طهارت
 طهارت گفته باشد و اگر طهارت نباشد ای طهارت وی هم فرسب الله علیه و السلام کل امری علی
 لم یجد بعد کرم الله علیه و آله بر اینی قوا اطلع مسلمیت در طهارت بر قول شافعی هر چه حدیثی یفید است و قول
 علماء ما رحمهم الله فیضیه نیست و قول شافعی است که رسول علیه الصلوٰه و السلام میفرماید انما اعمال بالنیات و کل
 امر لاوی ولا عمل لمن لا یتله علماء ما رحمهم الله گفته اند که نیت در چیزی فریضه است که آن چیزی نیت عمل کند اتفاق است که
 بی نیت بسوزد و کار بی نیت در بی نیت بسوزد و پاک کند چون شستن یا قیامت حاجت که خداوند عز و جل آب را
 پاک کند و فریده است و نیتش خود گیرنده نیست دلیل بر آنکه اگر کسی با بیماری جوهر بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 تر بود و دیگر آب نیتش را نیتش نیست زیرا که اگر کسی با بیماری استستاق بود و هر چند که آب خورده باشد بود
 خاک نیتش خورده باشد نیت خداوند عز و جل هر روزی فارون بر او فرو می برد و آتش نیتش بر او فرو می برد و نیتش
 که بر او فرو می برد و نیتش بر او فرو می برد و نیتش بر او فرو می برد و نیتش بر او فرو می برد و نیتش بر او فرو می برد
 آن آتش را پستان کردن دید دیگر مانند جانور نیست که در آتش می پاشد و بر او فرو می راند آتش و شتر مرغ است
 که آتش خود را بر او فرو می راند و آب نیتش خود خورده نیت که موی صلوٰه الله علی نبیا و علیه قومه و از او پس بگوید
 و در این ایشان تر نشد و چون در جمل قومه او را بوق شدند و پاک شدند پس برین استدلالات معلوم شد که نیت
 و هر سارنده خداوند عز و جل مسلم است بر نگاه باید داشت تا نیت طهارت شود طهارت نگاه
 باید داشت تا نیت طهارت شود و نماز نگاه باید داشت تا نیت طهارت شود طهارت نگاه
 پیش از وقت نماز و وقت که از او بر که طهارت در وقت نماز نگاه داشت که از او بر که طهارت
 بالصلوٰه قبل الفوت و عجلوا بالصلوة قبل الموت بر او از این شافعی طهارت است و حدیث آمده است بر که با
 طهارت میرد و شبیه میرد و در حدیث دیگر آمده است هر که با طهارت بود در امان خدا تعالی عز و جل بود

عزوجل بود **باب** در بیان سنن و طهارت سنن ما پس از آنکه گفتن و نیت کردن و قرب کا یا پیش از نیت قبل
شافعی حرمه الله علیه **مسئله** ترتیب در طهارت بر قول علماء ما رحمهم الله فرضیه نیست بر قول شافعی حرمه الله علیه
فرضیه است بر قول شافعی حرمه الله علیه نیست که آنیه نیز نیست که حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید یا ایها الذین
اتقوا اذا قمتم الى الصلوة فاعلموا و ایدیکم الی المراقی الا انما نام شافعی حرمه الله علیه یکدیگر شستن نیز با
که ترتیب بود که این داود و عطف است علماء ما رحمهم الله گفته اند که این داود و عطف است و اگر نظار بر آنیه عمل کنند
حدود عزوجل میفرماید و قول تعالی و ایدیکم الی المراقی و سنن ما را بنویسید تا پنج و اتفاق نیست تر که امام شافعی با
و اگر از آن فرود نرشد طهارت درست نبود و باز رد او بود لیکن هیچ نیست بود و آوردن بخت دیگر که رسول عزوجل
چون کم که نخست و سنن را نیم کرد و نگاه رد و بر او و سنن را باز نیم کرد اگر ترتیب طهارت فرضیه بودی رسول علیه
و سنن ما را باز نیم کردی اگر کسی گوید که زید اندر آئی و عمر اندر آئی و دیگر اندر آئی مراد از آن آن نبود که ایشان به
اندر آیند و از آن جمعیت بود که ایشان جمع اندر آیند و دیگر آنکه خواجۀ غلام را پس و او که مان بخرد و گو
بخرد و خوب و نیز هم بخرد و از آن ترتیب نبود و مرا جمعیت این جناس بود این نیز هیچ کم دارد و دیگر است
بیکدیگر مغیره بن جریب غنی پس گفته که رسول علیه الصلوٰه و السلام طهارت حست و سن آب بختم خون در ماسا بسیار
را شست و بالا راست کرد و با دایرش که مسح نیز آورد و امام یک دست را تر کرد و بیک دست علامه را در آورد
و بر مسح آورد و با نهاده باز شست پس از آنکه فعل رسول علیه الصلوٰه و السلام حیدر است و امام اندک آنکه
ترتیب در طهارت فرضیه نیست که اگر فرضیه بودی رسول علیه الصلوٰه و السلام در ماسا را شستنی بود
آنکه بر نگاه و بر علامه مسح روا نیست بعضی از صحاب طهارت گفته اند که رد او و داغها بر و آینه نیست که روا
نبود که سیغاب بر علیه السلام طهارت ساخت و با نهایی را شست و بالا راست کرد و با دایرش که
مسح سر نیارده و امام یک دست آب گرفت و بیک دست علامه را بر فرق مبارک خود مسح آورد و سیغاب طهارت را در
تصور کردند که بر علامه کشید و آن نیز صحیح است و میگویند که ایشان را این است که بخانه بود و با مسح خود
مسح آن بود که در نماز علامه بود و از این جهت چند مسئله معلوم شد یکی که مسح بر علامه بود و دوم که مسح بر سر و مسح بر کلاه
مالک میگوید مسح بر آنکه ترتیب طهارت فرضیه نیست چنانکه شافعی میگوید که سیغاب بر علیه السلام مسح بر او با نه را شست
پس معلوم شد که در طهارت ترتیب فرضیه نیست و در کمال موالات فرضیه نیست بر قول مالک حرمه الله علیه و آنرا در سنن
و در قول مالک حرمه الله علیه که آنیه عطف یکدیگر است شستن ترتیب باید که عقب یکدیگر بود و موالات آن بود که چهار که شستن
آن فرضیه است و طهارت باید که بر یک مکان بود و در میان آنجا کشند و بر عقب یکدیگر شستند و آنرا که مسلمان طهارت را
و بعضی از اعضا را شست و در میان آنجا کشند و آنجا باقی شستن بر قول مالک شستن باطل شود و بر شستن بر آن

از علماء ما جمعه المد و آب میکنند که قیاس قول الک حتمه اند درست نیست لطهارت ای که حاصل می شود
 که شوی و او بود سفیان یوری حتمه اند علیه گفته که اگر کسی بعضی از اعضا را بشوید و بر آب نماید که شستنی است و در
 بر دو در جست و جوی آب بود از وی حدیثی ظاهر نشده باشد چون آب این اعضا باقی را بشوید از عمد و
 بیرون آید اما الک آن بود که هر کجا که آب رسانیدن فریضه است دست با آب رسانیدن فریضه است و
 بر قول علماء ما جمعه اند الک فریضه نیست چون آب رسید بسنده بود و در قول الک حتمه اند علیه نیست که بجا
 حکمی قوی تر از نجاست حقیقی است دلیل آنکه با نجاست حقیقی کم از دم نماز روا بود و اگر آن نجاست را
 بشوید دست آمدن شرط است اینجا نیز همین حکم را روا برای آنکه اعضا که شستن منی طهارت فریضه است
 اگر با مان موی خشک اند لطهارت درست نبود و نماز وانی پس این قوی تر از آن بود و نجاست ای که در
 بر لبی اولی بود علماء ما جمعه اند گفته اند وجه الک حتمه اند علیه درست است از برای آنکه رسول علیه السلام فرمود
 بقیقین فرموده است که اگر جس منی را پاک بقیقین فرموده است که فرموده است که نجاست منی را پاک بقیقین
 آب شستن فریضه است و نجاست حکمی را پاک آب شستن آب را در دهان و در بینی کردن قول الک حتمه
 اند علیه فریضه است هم در طهارت و هم در جنابت و بر قول شافعی حتمه اند علیه در طهارت و در جنابت نیست
 و بر قول علماء ما جمعه اند که طهارت است و در جنابت فریضه است و بر قول شافعی حتمه اند علیه در
 شستن را استعمال کردن نیست است در قول علماء ما جمعه اند شستن آب شستن را استعمال کردن نیست وجه
 وجه قول الک حتمه اند علیه نیست که در آن حکم ظاهر دارد دلیل آنکه اگر در زهره و آب در دهان و در بینی و در
 روزه بماند و منی را می توان بدن اگر نجاست بود باید شستن و اگر نیایک بود و الوضوء همه اند علیه
 و در جنابت فریضه می آید و در طهارت نیز باید که فریضه می آید و بر قول شافعی حتمه اند علیه نیست که در آن حکم باطنی
 دلیل آنکه اگر در زهره و آب بماند و فرموده در روزه بماند و منی را بخیلت می توان بدن و در جنابت حتمه اند علیه
 و طهارت آب در بینی کردن نیست بعد از در جنابت نیز باید که سنت بود و علماء ما جمعه اند گفته اند که در آن حکم
 حکم ظاهر و باطن از آن موی که در زهره و آب بماند و از زهره و آب بماند و از زهره و آب بماند و حکم ظاهر دارد
 از آن موی که در زهره و آب بماند و از زهره و آب بماند و از زهره و آب بماند و از زهره و آب بماند و از زهره و آب بماند
 و با آنکه در آن حکم باطنی دارد و این همه می گویند که ایشان را اهل لغت اند درین فن و با کمال بود و گفته اند
 که با آنکه است دلیل آنکه چندین خبری دیگری که در آن یار جمعه اند که است از معتمد که در آن است
 در منی کل موی است و ما می بینیم در جنابت هر یک خبری که در آن یار جمعه اند که است از معتمد که در آن است
 البته فان تحت کل شجره جنابه رسول علیه السلام هر که هر کوی در آن آب رسانیدن فریضه است که در زیر هر یک

و دیگر آنکه ثابت است که هرگز در وقت است ایستادن بر آنچه محدث را قرآن ظاهر نماید خواندن و در سوره نیشاید آمدن اجتناب را
 قرآن ظاهر نماید خواندن و سوره نیشاید آمدن پس آنجا که قوی است فریضه داریم و اینجا که ضعیف است سنت
 داریم **مسئله** آب در دبان منی چند بار می باید کردن بر قول شافعی حجتی علیه که آب بسنده است هم در نماز
 هم منی را و بر قول علماء ما رجیم سه کف علائحه و نماز باید و سه کف علائحه منی را البته از عهد و بیرون آید و الله اعلم
باب آنچه در میان مسواک کردن بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال ابی علیه الصلوه و السلام یعنی بعضی اندیشه علیه
 علیه السلام مسواک فیدر پنج عشر و نصدقه فی الدین و البین رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو یاد مسواک
 کنی که در وی نسبت و چهار صحت است و درین ترتیب قال ابی علیه الصلوه و السلام و اطیبوا افواهکم بالمسواک فانها طریقه
 القرآن اگر موطا در کم با سینه فانه اسم الذی رتبه رسول علیه الصلوه و السلام فرموده است که پاک کنید دانه ها خود
 بمسواک که وی طریق قرآن است و شبها بخورد اگر آنجا بجای باز نماند بدستی که وی جای فرزند آن است
 و دیگر سنیه علیه الصلوه و السلام میفرماید قال ابی علیه الصلوه و السلام مسواک مطهره لغفم و مضات للرب و محتره
 للملاک و مسقط للشیطان رسول علیه السلام فرموده که مسواک پاک کننده و با نیت و بلب رضا و رحمت است و بخورد
 و شستگان و خط شیطان قال ابی علیه الصلوه و السلام اربع من سنن المرسلین صلوه علیه السلام جمعین الخ و کما
 و اطیب و مسواک رسول علیه السلام فرموده است که چهار چیز سنت من است و سنت از برای که پیش از نماز
 از سرستان کلاه کردن و شستن و بوی خوش داشتن و مسواک کردن قال علیه الصلوه و السلام مسواک بایز اول
 فصاحه قال ابی علیه السلام رکعتان بالمسواک افضل من سبعین رکعة بغير مسواک قال علیه الصلوه و السلام مسواک
 شفا کل دار الا سلام قبل السلام یا رسول الله فقال علیه السلام الموت رسول علیه السلام فرموده که مسواک کردن
 شفا جلیه بارها است الا سلام را سوال کردند که یا رسول الله سلام چیست گفت مرک را گویند رسول علیه السلام
 فرموده است که بر درم جبرائیل علیه السلام مراد چهار کاره چندانی مبالغه فرموده که آن بدم که بر متانم فریضه شد
 یکی در حق نیکو دشمن اهل پرده چندانی مبالغت فرموده که کمان بدم که کو طاق بر متانم حرام شد و دیگر در حق نیکو دشمن
 مسایه چندانی مبالغت فرموده که کمان بدم که مسایه از مسایه میراث خواهد بود و دیگر در حق نیکو دشمن
 مبالغت فرموده که کمان بدم که بار مسایان استمخسند و دیگر در حق مسواک کردن چندانی مبالغت فرمود
 که کمان بدم که بر متانم فریضه شد **مسئله** مسواک کردن سنت طهارت است یا سنت عباد
 بعضی گفته اند که سنتی علائحه است بعضی گفته اند که سنت طهارت است اما ظاهر در دین نیست
 که سنت علائحه است که روایت میکنند ادر مومنان عائشه رضی الله عنها که رسول علیه السلام فرموده
 مسواک زیر فراش و پشتی و بر زمان مسواک کردی خرد و دهره که کردن نشاید بی تاوقت و بی آنکه

کردن و اما بعد از ذوال بر قول مالک رحمه الله خشک شاید و بر قول شافعی رحمه الله تر شاید و بر قول
 اما بر قول علماء ما رجیم الله عنهم تر شاید و بر قول شافعی رحمه الله خشک است **قال** ابی بنی علیه السلام
 هم الصلایم علیهم السلام رسول الله صلوٰۃ و السلام فرموده است که بوی دمان و زده دار
 بخت پرور و کار قدر پیش از آن دارد که بوی مشک چون بنده مسواک کند آن بوی غلظت و آن قدر نماند
 علماء ما رجیم الله عنهم آنکه که خدای عزوجل منزله است از حاجت و بوی خوش و اما مسویم با هر پیوسته مسواک کردن
 حدیث مطلق است **قال** علیه الصلوٰۃ و السلام فی الحال للصلوات رسول الله صلوٰۃ و السلام فرموده که بهترین خلائق
 روزه دار مسواک کردن است شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است که اتفاق است که هر حیوانی که نهفته تر
 باشد پسندیده تر باشد بنده مؤمن چون روزه دار باشد و میان بنده اند که بوی روزه دار است تا آنکه بداند فرشتگان
 از بوی دمان وی معلوم نمایند که وی روزه دار است چون مسواک کند آن بوی غلظت و آن قدر نماند که بوی روزه دار
 این پسندیده تر باشد دیگر باید دانست که رسول علیه السلام آخرین مسویم بود گفت و آخرین وصیت کرد
 و آخرین فعل کرد بداند که آخرین مسویم این گفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم
 و آخرین این دعا گفت که اللهم یون علی سکرات الموت و بر وایتی و یاکرمه است که چنین گفت اللهم یون علی سکرات
 و آخرین وصیت این کرد که الصلوٰۃ و مملکت یا ناکم غار از بر پای دارد و زیاده کم از نیکو دارد و آخرین فعل مسویم کرد
 که روایت میکند در رمضان عایشه صدیقہ رضی الله عنها که رسول علیه الصلوٰۃ و السلام و سکرات الموت پشت مبارک
 خود را بر سینه من نهاده بود که بدو درم محمد بن ابی بکر رضی الله عنها از حجره اندر آمد مسواک در سر و دستار بسته بود
 رسول علیه الصلوٰۃ و السلام در آن مسواک نگاه کرد و سوال کرد که یا رسول الله بر آن مسواک رغبتی هست رسول علیه الصلوٰۃ
 و السلام اشارت کرد که هست آن مسواک از برادرم گرفتم و در دمان مبارک رسول علیه السلام کردم در دمان مبارک رسول
 علیه السلام آب فائده بود که مسواک تر شدی و عایشه رضی الله عنها میگوید که من از آب دمان خود تر کردم و الحاکم به پیغمبر علیه السلام
 و ادم نام مسواک کرد رسول علیه السلام از دافنا بار البقا رطبت طرا مید جهان بجا ناسی تسلیم کرد و از نجاست که مادیونان
 عایشه رضی الله عنها بر عیالان و دیگر فرزند وی بدو فائده یکی آنکه آب دمان من در دمان رسول علیه السلام اندر آمد
 و دیگر آنکه مهتر عالم علیه الصلوٰۃ و السلام جهان مبارک در حجره من داد **نقل** آورده اند که ابراهیم نخعی رحمه الله علیه
 بر چند چیزی میخواند و یاد میکرد باز فراموشی پیشندش شنبی رسول علیه السلام را بخواب دید از احوال خود
 بنالید و گفت یا رسول الله چیزی میخوانم یا دیدارم رسول علیه السلام فرمود یا ابراهیم چند چیز را بخواب و آنکه خود
 و آنکه غصب و قرآن بسیار خوان و نماز بسیار کن و بر نمازی طهارت میسازد و بر طاعتی مسواک کن بر اسم
 نفسی و الله علیه گفت چون از خواب بیدار شوی و این وصیت رسول علیه السلام را بخواند در میان آنکه که دعا کند

و اینان سده روایت است بیکر و این نیز فریضه است و بیکر و این سده یکی و روایت چهار یکی آمده است و از ابو یوسف
رحمة الله دور روایت است بیکر و این نیز فریضه است و بیکر و این سده یکی و روایت چهار یکی آمده است و از ابو یوسف
علیه السلام است که مسج با غسل هیچ نیاید اما در کلامی موسی رومی سخن کند علما را اختلاف است خواهی امام ابو فضل که بگوید
رحمة الله گفته است که ما را از قول اول محمد رحمة الله علیه معلوم آمده است که موسی که موسی رومی زواید است که بر نوح
است که وی گفته است که مسج با غسل هیچ نیاید زیرا که تا به تیزی نوح آب رسانیدن فریضه است پس دانستیم که مراد
از این موسی رومی آن موسی است که بر نوح است حکم موسی سینه دارد و در طهارت موسی سینه را شستن فریضه است
حسن زیاده از ابو حنیفه و رحمة الله روایت میکنند که موسی رومی این موسی است که ترخ است **قال** علیه الصلوة و السلام
المومن کا بل الان ان قید قادیان این علی شجرة الفاح قاضی امام صدر رحمة الله علیه گفت است که این موسی زواید
که بر نوح است حکم سینه دارد و در طهارت موسی سینه را آب رسانیدن فریضه نیست و بر قول شافعی رحمة الله علیه باینکه
موسی آب رسانیدن فریضه است **مسئله** خلال موسی رومی در شرح شمار از محمد رحمة الله روایت است که مستوضی خیر
و دلیل میکنند که مستحب است که اگر است بودی محمد رحمة الله علیه اما در **مسئله** خواجواصل اهل غرسی تیره السدا و ابو یوسف
رحمة الله علیه روایت است که سنت است وجه قول وی آنست که روایت میکنند بن مالک رضی الله عنه
که رسول الله اسلام موسی رومی خلال بیکر و چنانکه هر مای انگشتان مبارک از میان موسی گنود چنانکه و ندان
شانه از موسی مینماید پس معلوم شد که سنت است و سنت آنست که از زیر برآرد و از بزرگی انگشتان رضی الله عنه
از امر انگشتان حکایت کرد که اگر آن زیر بایستی فرو و آوردن پس بن مالک رضی الله عنه نه نیست
و سنت حکایت کردی **مسئله** مسج کوش اتفاق است که سنت است مسج کردن بظاهر روایت مستحب است اما در
شیخ الاسلام علی استیجانی رحمة الله علیه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت است که سنت است و حدیث است
میکند **قال** البی علیه الصلوة و السلام من مسح عنقه امة الله تعالی من الغل یوم القیامة رسول الله علیه السلام
فرموده است که هر که بر گردن مسج آرد و این که داند خدا تعالی ویرا از غل روز قیامت **قال** علیه الصلوة و السلام
من مسح عنقه امة الله تعالی من الغل یوم القیامة رسول الله علیه السلام
و اجب شود چون بخیمبر علیه السلام این حدیث گفت صحابه و ان شدند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که این شد صحابه گفتند
یا علی چرا میگوید که بخیمبر علیه السلام چنین فرمود و حدیث بشارت فرمود گفت شما یکدیگر می بینید من بدو
می بینم چنانکه بمقدار دندان خلیل مسج رسانانی بهشت و اجب شود و اگر جنابک بمسج بمقدار دندان خلیل
خبر رسانانی تو هم که در نوح واجب شود **مسئله** خلال انگشتان دست و پایی بر سه نوع است فریضه و واجب است و اگر
و این فریضه است که اگر انگشتان نزد یکدیگر حشفه بود و از خلال کردن فریضه بود و اگر شفت گرفته بود

روایت آمده است که اندک مکررم بود که اگر باندی تاری بر اعضای ایشان خشک نشد ایشان را از سر و اضرای شمشیر
و اگر همچنان با اعضای جامه پوشیدندی اگر جامه ایشان از تشنهی ایشان را از سر و اضرای شمشیر نبرد اما اگر داری بود
که سواهی سرد بود اگر باندان تاری بر اعضای ایشان خشک شود ایشان را از سر و اضرای شمشیر نبرد و بچشم گفتند که شاید
و دشمن روایت میکند حسین قریب رضی الله عنه که رسول علیه السلام بجزه آمد و از تشنه که را غسل آورد و وجوهی بود
برکت مصدق و پیش رسول علیه السلام و چشم رسول علیه السلام انجاد و شرب بخورد و گرفت و خود را خشک کرد
چنانکه از رنگ و بوی او نور او در زار شکم رسول علیه السلام باقی مانده بود پس معلوم شد که خرقه و تنه و تنه
هست و این خرقه رحمه الله علیه گفته است که حدیثی بکن رسیده است مشهور و آمده و از حضرت رسول که فرمود اقامت
انصار و صدقانه بود که در طاعتش سبک آمده باشد و در محبتی بر او طاعتش گران آمده بود و فرستگان خدا
چنانکه روی زده باشند و را نسوی و در پیش برده که نگاه از برای چون کاغذ باریه دیده آمد و در آن بدین طاعتش
نشیند بدین طاعتش بر روی محبت مجرب زده آید چنانکه بنده نجات یابد پس این بنده مناجات کند که آنگاه بود که در
این طاعت بود که در از آن خبر بود و خطاب حضرت عزت در رسیده که این آن خرقه است که در دنیا و در دنیا
میداشتی امروز شرب نجات تو شد پس چیزی که سبب نجاتی شود تقیات شاید و پیش آب طهارت را بدین خود را
سنت است که رسول علیه الصلوٰه و السلام بجهت آب طهارت بدین خود آوردی تا روزی رسول علیه السلام طهارت
میخواست چنانکه آمده و در آن روز رسول علیه السلام بجهت آب طهارت میخواست شد آن سنی مالک رضی الله عنه
یافت آب جام رسول علیه السلام بر کرد و بنهاد چون رسول علیه السلام خارج شد طهارت حاجت آمد دست آب
جام در آن کرد آب جام بر کند آب جام را برید گفت یا انس ما که آب جام را تو بر کرده گفت بی بار رسول الله علیه
و پر او عاود کرد گفت که خداوند عز و جل بر عترت برکت کند و جام تو و فرزندان تو و تو را بر ایام روزانش بن مالک رضی الله عنه
صد و بیست سال بقیاف برکت و عمار رسول علیه السلام و در مال او برکت شد چنانکه بر سالی خوار است و انانی
کیار بار آوردی و خوار است و انانی پس رضی الله عنه و بار بار آوردی و در فرزندان انس خدای تعالی برکت کرد که
خواهد امام زاد خرقه رحمه الله گفته است که خداوند عز و جل بر عیال انس رضی الله عنه بر یک ششم دور یکی برکت و در یک
برده خشتاد و یکسیر و او ایشان را در شش می بناد و می و شهر و در شربت خدا ایشان بخورد تا آنگاه که بپایان
که شد تا آنگاه به پایان ایشان را و او خداوند عز و جل بر شستاده و فرزندان یکسال حجت خود و بر و زید و زک
که و اند بعد از آن یکان و دوکان شده و تا صد و بیست سیر است شد تا پنج الاسلام بر آن انس رحمه الله علیه
گفته است که خداوند عز و جل بر عیال انس رضی الله عنه ده سیر داده بود از انس رضی الله عنه و بر سیر یاد و بر
و دیگر آمده بود و بعد از آن چنان و دوکان دیگری آمد تا صد و بیست سیر است شد تا روزی انس رضی الله عنه

بود خانه کعبه اهدا و دست بر سر قضای وی بود گفت ای خانه کعبه باد که کسی بر تو آمده است که پیش از وی
 همچون من کسی دیگری نیامده است و بعد از وی نیز نخواهد آمد و این بركات دعاء رسول علیه السلام است که گفت
 که خداوند عز و جل بر عمر تو بركت کند و صدیقت سال بقایا فیتیم گفت خدای عز و جل بر بال تو بركت کند و بر بال
 خراستنا و کبریا و بار یکبار آوردی و از آن من و دبار و گفت خداوند عز و جل بر فرزندان تو بركت کند و آنکه
 صد و هشتاد و سه بر سر قضای من است و اندو آن دعاء و بکنید انم که بر اجابت مقرون شده است یا نه ماقی اوان
 و او که اند عا نیز اجابت مقرون شده است اما از فرزیدم و فرزندان ترا از فرزیدم از برای عزت و شرف
 مبارک رسول علیه السلام را و الله اعلم **باب در بیان اواب استخار و سنت طهاره و بیان اوعیده**
 در وضو خواندن چون آب بر کبری بگویم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و الا لالاه
 نور الکاخودر استاده که بمقدار حاجت و زیادت از حاجت نشاید کشاوه کردن و روی سوی قبله نشاید
 نشستن اما روی سوی آفتاب بر آمدن نشاید یا بی در صد و در صلوة از بوجیه نعمه الله علیه و در وایت است
 و دست راست که نشاید با چنان شینده که بپوشی پیش سوی قبله ایستاده استخار بکنی که نشاید از دست راست
 گفته اند آب دل اندک اندک بر دهن انگشت که بپوشی انگشت بیست و نهم موضع مخصوص را بکنند و بشویند چنانکه
 بر حاجت را بشویند باز آن بکوشند بر زود انگشت و بکوشند بر زود انگشت و بکوشند بر زود انگشت و بکوشند بر زود انگشت
 کند چنانکه آنچه بخواست بود زایل شود و بعد از آن هر چگونه که بشود و را بود **مسئله** عذاب بدشتن بعضی گفته اند
 که عذاب شوی قیاس بخواست از برای آنکه از برای بوده است بگویند زایل شده است بعضی گفته اند که هیچ آتش بد
 خوابه امام محمد بن عمر نسفی رحمه الله گفته است که گفت آب شوی قیاس قول شافعی رحمه الله علیه گفته است که اگر
 سبک بشود آب عیام اندر آورد و بهفت بار بشویند یا بهشتیم در خاک اندازد شود و این خود عذاب است از آن بود
 بعضی گفته اند که عذابانی بشوید که از برای بدشتنی آید یا بدشتنی زری باز آید و بعضی گفته اند که عذابانی بشوید که
 اخر را بگوید و بخورد و در دل وی که استی نماید این بار بدلی و دست تا از زده آب نیز آمده است این حدیثی بود که
 داشت که اگر بد و اگر بدی چندان بشوید که خاطرش شود و هیچ حال بدنه از او نماند نیست اما در آن خطبه بر زبان و گوشتاید
 گفتن و لیکن بر آبی که بریزد باید که بدل عابذت آب دل که بریزد باید که بدل این عابذت که خدا را ملک بکی گفتن
 برین نکادار است و هم که بریزد بدل عابذت که خدا را از ننگ و گفتن اما آنکه است کرد آن آب بگویم که بریزد بدل عابذت
 که خدا را از ننگ است که گفتن اما آنکه است کرد آن آب بگویم که بریزد بدل عابذت که خدا را از ننگ است کرد آن آب بگویم که بریزد بدل عابذت
 و کنا و کنا و آن آب بگویم که بریزد بدل عابذت که خدا را از ننگ است کرد آن آب بگویم که بریزد بدل عابذت که خدا را از ننگ است کرد آن آب بگویم که بریزد بدل عابذت
 حرکت من حرکت کن آب بگویم که بریزد بدل عابذت که خدا را از ننگ است کرد آن آب بگویم که بریزد بدل عابذت که خدا را از ننگ است کرد آن آب بگویم که بریزد بدل عابذت

در جماعت بر سر کشید و گردان آب نم که بریزد بدل بیندیشد که بخواست نزد رسول عیال علیه السلام که برادر و محبت کن
که نه ماه بار من کشیده است آب و نم که بریزد و باید که بدل بیندیشد که عشره بشوره و یک قیامت شفیق جرم من گردان
آب یازدهم که بریزد بدل بیندیشد که یعقوب و یوسف صدیق را با یازده برادران شفیق من گردان و دوازدهم که بریزد
بدل بیندیشد که انجیر درین دوازده ماه که سال تمام هست حضرت ذوالجلال خود از محل من دیدی و نه پسندیدی
بفضل و کرمه و کردار آب سبزه و نم که بریزد بدل بیندیشد که از کافره دم نامان کرامت گردان آب چهاردهم که بریزد
بدل بیندیشد که کافره دم نامان کرامت گردان آب پانزدهم که بریزد بدل بیندیشد که از آن محبت بران ^{سجده} بران
برسان و انگاه بریزد و خود را بپوشد و این دعا بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی کل مؤمن و مؤمنة
اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من عبادک الصالحین و اجعلنی من الذین لا خوف علیهم و لا یأسون
انگاه چهاردهم مستقیماً بخواند و روی سوی قبله نشیند که این شرطی است از شرط نماز و همچنین که در نماز کلمات
حرام است و طهارت نیز سخن گفتن حرام است و سبب فقر و فاقه و درویشی است و سلفه بتم آردن و آوردن بتم بزر
نقشاید و آنچه که استبراد و باید که خود را از آفتابش تمام پاک کند و انگاه سبب آب آید مسئله در طهارت باید که آب سراف
کند و پریشان خرج کند که رسول علیه السلام فرموده است که هر که در طهارت آب سراف نکند و پریشان خرج نکند حضرت
پروردگار پنج عذبه از وی پسندیده و تنبیه و اگر پریشان خرج کند و سراف نکند خداوند جل و جلال و رحمت سراف نکند که آن
این و عید فرموده است مسئله خود را کتفا بکند و بشهر بود و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین و هر عضو را که میشوید و دعا که در حق
آن عضو آمده است بخواند چون دستهای شود بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و چون آب در دست کند بگوید اللهم اجعلنی من التوابین
القرآن و از قی حلاوة ذکر که و تکریم و حسن عبادت چون آب در بینی کند بگوید اللهم اجعلنی من رایتهم و از سر
نیجا و التقوی من النار چون رو بشوید بگوید اللهم بیض وجهی بمنزک یوم بیض وجهه و یا ک و لا تسرف و عی التوابین
تسوف و وجهه اعدا یک چون دست برست شود بگوید اللهم اعطنی کفا یعنی و حاجت بچایا بایسیر چون دست چپ بشوید بگوید
اللهم اعطنی کتابی تهامی و لا تهری و لا تجاسی حسابا باشد و چون مسح کند بگوید اللهم اغثنی بر جمیع و قی من عباد
و انزل علی منزکات و چون مسح گوش کند بگوید اللهم اجعلنی من الذین لا یتحول القول فی شیان حسنه چون مسح کردن که
بگوید اللهم اغثنی رقابنا و رقاب آبائنا و امهاتنا من النار و اعطنی من سلاسل و الاغلال و چون بای است بشوید بگوید
اللهم ثبت قدمی و قدمی و الدی علی الطریق و تمزق فی قدام المناقضین علی بصراط چون بای چپ بشوید بگوید اللهم اجعلنی
سعی مشکور و علی عاصی مقبول و ذنبی ذنباً مغفور و تجارتی تجارتی تن تبرک و کرم بر مشکور و غنی باغفور
خواهد چون در طهارت فایز شود بگوید سبحانک اللهم بحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و استغفرک
و تابا و التوب الیک و اشهد ان محمداً عبدک و رسولک امام عمر نسفی رحمه الله علیه گفت است که

که باز شک است که این عارض با جابت مقرون شود یا نه اما اتفاق است که گاهی شهادت بگویند که آن است که کوه سفید
سازد را بر کوه دلیس بر آنکه کافوی با کوه سفید و سال کبار کلمه شهادت میگوید خداوند عزوجل چو کنان و برادر میگذرد
بنده موسی با وردن طهارت طاعت و ترک معصیت کلمه شهادت که بپار خداوند عزوجل کنان و برادر میگذرد
ماهی از کرم ادب و غریب بود چون روی بشوید باید که آب بر پیشانی نهد و دست بر پیشانی نهد و فرو روی آورد
که از آن بنده صالح حضرت خضر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که روی بشوید و اگر دست
بر روی شوی پیشانی بر دباکی نبود اما ترک سنت بود و آوردن بهجت و چون دستها نشوید آب باید که از پشت
دست برین آرد و اگر ازین برنگشت دست بر دهاش دست بود اما ترک سنت بود و آوردن بر عصبه بود
چون طهارت تمام کند یکبار از آن زنانه بخواند و نگاه این تسبیح بگوید سبحانک اللهم بحمدک تسبیحهم ان لا اله الا انت
و حمدک لا شریک لک استغفرک و التوب الیک و اشهد ان محمد اعمدک و رسولک و انگاه از آن فضلاء آب طهارت
بخورد و استاد خورد یا نشسته یا بر روایت آنست که آتش خورده اند اما فقیه ابو الیث رحمه الله در حدیث خود
آورده است که اگر استاد بخورد پاک نبود که سه جای آب اساده خوردن کی بود یکی بر سر چاه زمزم دوم بر سقاها
سیوم فضلاء آب طهارت خوردن دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در جبهه سپید آید که فیه طهارت ساخت
و فضلاء آب طهارت را اساده خوردن حدیث روایت کرده اند که فضلاء آب طهارت را اساده بخورد خدای
عزوجل بطاعت جاری گرداند که جمله اطباء از معاجلت آن عاجز آمده باشند دفع کرد اند عقیقه بن عامر الجعفی رضی الله عنه
میگفت که با من دشمنی بشتر از صدقات نوبت من بود گفتم چاه ترین روم تا غار دیگر در فضای رسول علیه
السلام غار بگذارد بود و پشت مبارک بخواب باز نهاده بود و این حدیث فرمود که هر که احدی رسد طهارت
سازد و در رکعت نماز کند و خداوند عزوجل کنان و برادر میگذرد که اند گفتم اینست خوش حدیثی و یا شهادت
آسان امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت با عقیقه چاه ترکی بودی تا حدیث ازین آسان تر و یا شهادت تر میگوید
گفتم با عمر فرمودی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که طهارت سازد بعد از آنکه طهارت تمام کرده باشد شهادت
گیرد و پشت دست بر گردن مسح آورد و این تسبیح بخواند سبحانک اللهم بحمدک تسبیحهم ان لا اله الا انت و حمدک تسبیحهم
لک و استغفرک و التوب الیک و اشهد ان محمد اعمدک و رسولک خداوند عزوجل چو کنان و خود و ترک و برادر میگذرد
نخست امت محمد را صلی الله علیه و سلم یعنی خوشی و راحت با در امت محمد صلی الله علیه و آله را کاین عالمی شریف است
بگوید چنانی مسلم چون طهارت تمام کند آب چاه را پر کرده نهد از برای آنکه ایس علیها لعنت سبع وقت بخیزد
نکین نشود که بنده حرم طهارت سازد از برای نعم و بر آب جام را باز بکند که این استعدا و ساختن با چنین که هر بار
حدیث رسد سبک طهارت سازم و آب جام را سبب بوشید نهد تا تمام که آن آب بجا نهد بوشیده باشد آن آب تمام

استغفار میکند آن بنده را از حق غرض جل منتهی عن ذلک چون آب جام سرپوشیده بود و از هر جا نوزادان زیره ضرر
رسانند و از آن بود که این حدیث را بعضی ائمه گفته است که من هرگز و چند مخرج دیدم از رسول علیه الصلوٰۃ و السلام
و اینچنان بود که روزی با رسول علیه الصلوٰۃ و السلام بصبح آمدیم بیرون رفته بودیم و گفتم که یا رسول الله حج از تو تشکیک بر من
نماید گفت با رسول علیه الصلوٰۃ و السلام شده ام رسول علیه الصلوٰۃ و السلام فرمود که و سلام من بآن کوه برسان بگوئی که مرا تاب
دهی یا دیگر که آنچه بر من است و سلام من رسول علیه الصلوٰۃ و السلام بآن کوه گفتیم از هر تنگی و از جواب سلام
باز شنیدیم گفتیم که مرا تبی باید یا بنحرم یا رسول علیه الصلوٰۃ و السلام هه ام از آن کوه آواز برآمد که یا علی بر و سلام من بر رسول
علیه الصلوٰۃ و السلام برسان بگوئی که از آن آیه نازل شده است **قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا انفسکم**
والذین لم یارو قودما الناس الحجة چندان که در وجود من شکیان نمانده است بیایم و این سخن را با رسول علیه
السلام با گرفته رسول علیه السلام بسیار که است و هم صبی برضی الله عنہم که میستند چون باز به پشتر فرستم رسول علیه السلام
بقتضا حاجت او میان آن پدر خود و عیال بر و سلام من بدان دو درخت برسان بگوئی یا بنحرم یا رسول علیه السلام
تا من از حق حاجت او میان فارغ شوم فرمود سلام رسول علیه السلام بآن درختان برسانیدم نه بر شاخ و برگ بر یک
جواب سلام رسول علیه الصلوٰۃ و السلام باز شنیدیم گفتیم که رسول علیه الصلوٰۃ و السلام فرمود است که بیایید و مرا سالی بنید
تا از حق حاجت او میان فارغ شوم درختان را می بین ایسا برنجیدند و در هوا بودند و پنج و شش در زمین کشاده کرده
بیایند و تا نزد یک رسول علیه السلام شش درختان آوردند و برگ در برگ آوردند و سایه از برگ کس کردند تا چندان که
رسول علیه السلام از قضا حاجت انسانی فارغ شد و آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی و بوی
مشک بر جان شدی و زمین از بوی خوشی چون رسول علیه السلام فارغ شد اشارت کرد آن درختان را بجا آورد و باز فرستد
تا آنکه در آن روز از جای خود بجنبیدند اندک گاه رسول علیه السلام نزد یکم که چون میرا بود و آب حاضر نمود و امر نمود
علی بن ابی طالب را که بر سر آن ایستد تا رسول الله انبیا که نزدیک است رسول علیه السلام گفت یا علی میدانی که مرا برات
زندگانی داده اند تا آب بر آن گاه لحظه توقف کرد و به شتر نشست گفت یا رسول الله اگر توقف کردن شما بی حکمت نبود
علیه السلام فرمود که تو از چشم قرآن حاصل کردی و از رسول علیه السلام بآن خط که تو از چشم قرآن حاصل کردی بد رسول علیه السلام
فرمود یا علی ای رسول الله از چشم قرآن رسول علیه السلام فرمود که هر که یکبار سوره قل بگو ای خدا صد بخواند از روی تو
چنان بود که گوی بدو آن قرآن بخواند حتی چون دو بار بخواند چنان بود که چهار دانگ قرآن خواندستی و چون سه بار
خواند چنان بود که کل قرآن از چشم قرآن بخواند حتی که رسول علیه السلام این حدیث فرمود که هر که یکبار سوره قل بگوید
ای رسول الله گفت که آن قرآن بخواند حتی که رسول علیه الصلوٰۃ و السلام این احبابت بلایه و هو محبت فلا یومن الا انفسه محبت شد
که هر که این احبابت بخواند حتی که رسول علیه الصلوٰۃ و السلام این احبابت بلایه و هو محبت فلا یومن الا انفسه محبت شد
قال علیه الصلوٰۃ و السلام ایست

رسول علیه السلام فرمود که با طهارت میریزید بپیر و دیگر رسول علیه السلام فرمود که با طهارت نباشد جز من و پیغمبر
 نباشد جز منافق با این بیان من جمله و این پیغمبر این حدیث طهارت میسازم خواه چون از دنیا بروی نیکی از مردمان نخواهد
 بخوابد و بد که در عرصه عرصات استاده بود بقصد براق از نور پیش می آید نبوده اند خواه از برای بر برانی میرود و می آید
 برسد که ای ولی درگاه خدای این خبر کدام عمل شماست خواه که گفت این خبر آن طهارت است که دوش سانه ام طهارتی
 برانی که است کرده اند جز اعمال دیگر متوجه نرسیده است حکایت خواه نام اجل ترس رحمت علیه السلام
 بند کرده بود و با وجود فرستاده خواه را در چاهی باز داشتند خواه در آن چاهی هزار ماه کاخ از مسائل دینی اطاعت میکرد
 که هیچ حرفی خطا نبود و جزوی با وی نبود و طالب علمان آن بهر می آمدند و خواه تعلیم فقهی و ایشان بر سر چاه
 می نشستند و تاروی آوازی طالب علمی میسازد که خواه نرسیده خواه سوال که که آن فلان کجاست که نباشد
 گفتند چنانکه طهارت ساختن گرفته است انگشتی حاضر بود گفت مولانا محمد و ما من یجی حاضر هم بود است پیروز
 طهارت ساختن گرفته ام خواه گفت عفاک الله ثم نمیداری که بدین مقدار سر ما دست از کار باز میداری پس وقت
 طالب علمی بخار بودم اعراض شکم بودی مرا چه بلباز بقضا حاجت او میان حاجت آید براری بر فتمی طهارت ساختی
 و خود را از میان فرود در و در بخار البشیر می بماند باز آمدی مجرم من ختم نیست بودی مجرم بر سینه نهادی تا بگذشتی
 به آن جز می فعلی که می شما بقدر سر ما دست از کار آخرت باز میدارید برکات اقامت آن سنت بود که بعد از آن
 وفات ابو جعفر رحمه الله علیه چند کس بودند که علم را احیا کردند یکی از ایشان خواه نام اجل ترس رحمت علیه السلام
 چون اصابت فتوی خواه بود که فضل بخاری به بلخ رسید نزد یک فقیر ابو جعفر سندهانی رحمت الله او را ابو جعفر
 گفت وی کودک خود رسالت و بی خطی ندارد از کی است که ویرا اجازت فتوی داده اند با خود گفت که بروم در کار
 و بر احوال طایع کنم بر خاست و بخار آمد و آن شب بخانه خواه بود که فضل فرود آمد آن شب خواه بود که فضل رحمه الله علیه
 بنواشس ترفت و هم شب مطالع کتاب مشغول بود بعدین خواب در چشم خوابه اثر آمدی برخاستی و بسک طهارت ساختی
 بیایدی و بار بخاری مشغول شدی و بخین باده و مطالع میکردی چون روز شد فقیه جعفر رحمه الله علیه گفت که حق
 و خواب نیست که خداوند تعالی غرض از این کودک را اصابت فتوی داده است که هم شب بفرمانش ترفت و چون خواب
 در چشم وی از کردی زود برخاستی و طهارت ساختی و بخلیق مشغول شدی **مسئله** تقدیر طهارت بخانه
 عبد الرحمن بن عبد الصاری رضی الله عنه روایت میکند که وقتی بودی که رسول علیه السلام و اسلام انبیا را دیدم
 که من طهارت ساختی یعنی نه من و نه شش و نه من بپرسید که وقتی دهب بن زید رضی الله عنه و شام رفت کی
 که بر گشته و در بار ستاده طهارت میساخت و آب ابراف میکرد گفت ای شیخ اب جعفر ابراف میکند ای باری بخار
 در در بار ابراف کجاست گفت من چنین دانسته ام که تو عالم شامی ندانستی که تو از جا بلند نشاء بودی

گفتند آنست که اعتبار شریعت است نه خواست طبیعت را عبد الله عمر رضی الله عنه روایت کرد که وقتی بودی که حرام
 چندان بودی که هر عضو بر یکبار شستن همان چهارت نماز گذاردی پس معلوم شد که چون آب زیادتی نیست شستن
 زیادتی نیست و اگر در کسی جنابت است و آب چندانی است که بجز روغن و غنای مالک اعضا می روی نمی شود
 و بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه از عهده جنابت بیرون آید و بر قول ابو حنیفه رحمه الله علیه هر چه اندک بیرون نیاید که آب
 سیلان باید تا از عهده جنابت بیرون آید حسن زیاد ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که تا وکیل آنکه رسول
 علیه الصلوٰه و السلام چهار انگشت آب بکشد آن چهار انگشت است که رسول علیه السلام معصوم بود از آنکه
 و کبر و از آرایش بسیار و اما آنکه در کبر بسیار است و الا نشستن چهار انگشت و نیم من آب باید تا بکشد
 بود و نیم من استنجای او نیم من است و روی و مسح بر او نیم من یا چهار دهن حکم در وقتی است که استنجی کند و اگر
 استنجی نکند یک من بکشد بود و نیم من است و روی شود و مسح بر چهار دهن نیم من کند مابار نشود و اگر مسح
 موزه باشد نیم من بکشد بود و روی شود و مسح بر بار و دست ترکند و بر زوره مسح کنند از عهده بیرون
آید باب یازدهم در بیان غسل بدانکه غسل فرایضه است بایه و اخبار و اجماع آمده است **قوله فیما یلزم**
و انکنته جنبا فله واداما خبر است قال **الغنی علیه الصلوٰه و السلام** **لو اشعره و انفق البشعة فان تحت کل شعر**
جنابت رسول علیه السلام فرمود که در جنابتی هر پوستی درین هر موی آب رسانیدن فرایضه است که در زیر
 موی جنابت است و اجماع آمده است که یکس فریضه غسل را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر شود
 و غسل زیاد و ده است پنج از وی فریضه است و چهار است و یک واجب مستحب آن پنج که فرایضه است خوابیدن
 و آب دیدن است یعنی احرام و بهره گرفتن است یعنی آب شستن بر در و آب زدن آن که تفریط پاک شود و یا از آنجا
 پاک شود و مستحب است که آن آنکه میجامد را از آنلی نغته اما چهار غسل که سنت است جمعه و عیدین و بر دایه اطهر
 و عرو و عاشورا و آنکه واجب است غسل میت است بر قول عماره رحمهم الله و بر قول شافعی هر سنت است و آنچه
 مستحب است غسل نایسده است که بسال رسیده شود و پاک فری که اسلام آورد غسل ایشان مستحب است **مسئله**
آب که از مردان ظاهر میشود بر چهار نوع است و دوی است و می است و بول است و دوی و بول
 غسل واجب نشود و طهارت تباد میشود و دوی چیزی بود که در وقت برش از بول و یا بعد از بول کسی را که آب از او
 بیرون آید نیک سید و بر جنش آن و ندی چیزی بود که در وقت ملاعبت کردن بدیدد آب همچون سبیدی نیم مرغ
 اجماع است که آن غسل واجب نیاید چنانکه مردی با عیالی خود بازی کند از وی تری ظاهر شود و این مسأله یازی
 کردن و آنچه از المؤمنین علی بود رضی الله عنه که می گفت که مرا این آفتقه بسیار می افتاد و من شرم نمیداد
 از رسول علیه الصلوٰه و السلام سوال کردن تعداد من سودا که شاکر دهن بود و در یک رسول علیه الصلوٰه

والسلام فمستأدماً این سئوال از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود گفت ای مقصد این سئوال واقع
توفیق تو مردی پیری و این سئوال واقع جوانان است رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمودت دانست که این سئوال واقع
اینکه این مردین علی است رضی الله عنه گفت آن مدنی است و بدی و دوی غسل لازم نشود اما طهارت تیار شود
و بدی را از منی بجز نفق توان کردن هرگاه که بدی در وجود در آید حرکت اندام نشکند و اگر منی در وجود در آید حرکت
اندام نشکند و نیزی شهوت ساکن نشود و منی خاکستر ننگ باشد و سطر که بسبب وی فرزند متولد میشود بوقتی معلوم
و بعد وی تمام و بقول شافعی رحمه الله به هر طریق که طاهر شود غسل واجب است و اگر این شهوت در میان عفتی و بقول
علما و ارجحیم منی شهوت باید تا غسل واجب شود فایده این اختلاف جای پدید آید که مردی از بالا فرود بیاید یا از
پشت کمر یا بغیری بر پشت زنند یا بسبب از اسباب آب منی شهوت پدید آید بقول شافعی رحمه الله علیه غسل بر وی واجب
و بقول علما و ارجحیم غسل واجب نشود و ابو یوسف رحمه الله بجهنده را اعتبار دارد و منی تنگ بدین آیه میکند
عَلَى كُلِّ نَفْسٍ مِّنْ ذَلِكُمْ فَجَعِلْنَا فِي الْبَطْنِ الْغُلَّةَ و بقول ابو حنیفه و محمد و ارجحیم منی از محل
مستخرج جدا شود بعد از این به هر طریق که طاهر شود غسل واجب شود فایده این خلاف در چند سئوال پدید آید که اگر
مردی یا عیال خود مباشرت کرد و از آنزالی افتاد و پیش از آنکه بول انداخت غسل آورد و نماز گذارد و بعد از آن بقیه
منی ظاهر شود نماز گذارده شده باجماع روایات و بطاهر شدن منی غسل واجب شود یا نه بقول ابو حنیفه و محمد و ارجحیم
وزفر و شافعی غسل واجب نشود و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه غسل واجب نشود **سئل** مردی خواب دید
پیش از آنکه از آنزالی افتادی سر اندام خود را استوار گرفت حرکت اندام شکست انگاه منی ظاهر شد بقول ابو یوسف
رحمه الله علیه غسل واجب نشود و بقول ابو حنیفه و محمد و زفر و شافعی رحمه الله علیه غسل واجب شود مردی از عیال
حلال خود استمتاع گرفت و از آنزالی افتاد و بول انداخت و غسل آورد و نماز گذارد بعد از آن بقیه منی ظاهر شد بجز
و دی و یا بجز منی ظاهر شد نماز گذارده شده باجماع روایات و بطاهر شدن آن جنس غسل بر وی واجب نشود
یا نه **سئل** در الصلاة خلف البوب از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که غسل واجب نشود
و این سئوال از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که غسل واجب شود تصحیح من سئوال چنان آمده که اگر
رحمه الله علیه روایت است و از ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت است مردی خواب دید و آب دید با جماع غسل
واجب شود و اگر خواب دید و آب فی باجماع غسل واجب نشود و اگر آب دید و خواب فی بقول ابو یوسف رحمه الله
غسل واجب نشود و بقول ابو حنیفه و محمد و زفر و شافعی رحمه الله علیه غسل واجب نشود و امام ابو یوسف رحمه الله
علیه سبک بود که منی که هرگاه که علی و جهال منی و الشهوة بدی می شود چنانست واقع میشود و غسل واجب
نشد و در میان آن فوج عیست آن سست خردی نماید پس غسل واجب نشود و تا میگوید که در سبک

و اگر محض نبود صدمه تا بانه نندیشد بر قول علامه را چه الله حکم زنا ندارد تا انزال نشود غسل هم واجب نشود
 و اگر او رمضان بود و بعد از روز نه صباه شود و قضا واجب شود کفارت نی و بر قول شافعی حجه الله علیه قضا و
 کفارت لازم شود و در محله که خواجہ امام اجل حسن رحمه الله تعالی روایت میکند از امیر المومنین عمر رضی الله عنه
 باید که استنجاء را بکشد و بر اثرش اندازند و بسوزند تا نشوئی و می در دیگران اندر نگذارد که سیفیه از سیفیه مراد حاصل
 میکند و العیاذ بالله بعد از شروع کردن و حشفه خارج شدن هم بر فاعل هم بر مفعول محصل واجب شود و اگر
 روزی در او روزی نه صباه شود و هم قضا و هم کفارت واجب شود و شیخ الاسلام سجیالی رحم گفته است که کفارت
 غسل لازم شود و بر مفعول نی چرا که اتفاقاً متاخرین میافیم اما ظاهر در آنست که بپوش و غسل واجب شود و اما
 در عقوبت ایشان علامه اختلاف است بر قول ابو حنیفه رحمه الله علیه برگزیده ترمذی و جابها و شافعی و از این
 یازده بگذرد بن جابها و در اندازند تا در چنانجا پاک شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حکم زنا دارد و اگر
 محض باشد سنگسار کنند و اگر محض نبود صدمه تا بانه بر نندیشد بر کی را اما عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته
 که ایشان را در چنان عقوبت نکنند عقوبت ایشان بدان جهان خدای عز و جل چنانکه خواهد بکند حکایت
 در عمده امیر المومنین عمر رضی الله عنه دو کوه خور و اندر آمدند و یکی بنده را بنزد یک امیر المومنین عمر رضی الله عنه
 آوردند و خون پدر بر روی و دهوی کردند امیر المومنین عمر رضی الله عنه ویرا سوال کرد که ای غلام چرا پدر را کشتی
 کشتی غلام گفت یا امیر المومنین من چنین شنیده بودم از رسول علیه السلام که هر که قصد لواطت کند اگر کسی ویرا
 کشته خدا تعالی هر کشته ویرا لواطت غایبان گمایت کند و بر روی قصاص بود و می قصد لواطت من کردی
 ویرا کشتیم و امیر المومنین عمر گفت رضی الله عنه و کواه داری که وی قصد کرده بود گفت یا امیر المومنین عرج کجا
 کسی حاضر بود وی وی خود قصد من کردی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت چون خون پدر ایشان افتاد کردی
 و تو بر حال خود کواه داری بر تو قصاص ده گفت هزار جان من فدای قتیلی شریعت محمد رسول الله صلی
 علیه و سلم باد عبد الله مسعود رضی الله عنه اینجا حاضر بود گفت یا امیر المومنین محمد و قصاص می توانی
 تا من باز آیم نگاه از ایشان سوال کرد که خاک پدر شما کجاست ویرا نشانی دادند و حال برقت در خط بود
 که باز آمد و گفت یا امیر المومنین این غلام را آزاد کن که دلیل میکند که راست میگوید گفت بچه دلیل میکنی
 من چنین شنیده از اب و دنان در باب شکر شکر رسول علیه الصلوٰه و السلام که هر لوطی که بی تو به از دنیا برود
 چون ویرا در خاک نبشته از دست چشم نمونان غایب شود ویرا در خاک ننگد از نه و بد و زنج بر نردنم و فرمودم تا خاک
 پدر ایشان گشتند در آن خاک انرا عذاب دیدم و بچه کالبد ویرا ندیدم امیر المومنین عمر رضی الله عنه غلام را آزاد کرد
 و نگاه گفت ای ابن مسعود اگر تو بر روی عمر ملاک شده بودی مسلمانی که از خانه بر روی آید چار دیو

مرد و بسیار ایند بشبه و هر آن مردی که از خانه بیرون آید بقتاد و بوی ویرا در چشم خلعان پیاوریند تا خلق را
 بواسطه ایشان در ضلالت افکند معنی چیست که امر از این قضا و بوی آوریند و مردان را بهیچا و از بهر آنکه در زمان
 یک کرده را میسختن شتر نیست و آن کرده مردوانند باز در امر و آن هم زمان را میسخت و بسم مرد از از جهت این معنی
 چهار و نو زن از او قضا و بوی او امر از عبد الله بن عمر رضی الله عنه روزی بر در حجره فتنه بود با جمعی از صحابی
 رضی الله عنهم آنچنین امری بآید سر موی پدید آمد عبد الله بن عمر خود برخاست و بچهره در آمد ساعتی توقف کرد نگاه
 آواز داد و هر جمع صحابه را رضی الله عنهم که این فتنه برگزشت ایشان گفتند ما خبری فتنه ندیده ایم گفت ایها مرد با
 سر موی که نشست فتنه گذشت چون از حجره بیرون آمد از وی سوال کردند که در وی چه فتنه بود گفت من شنیدم
 از پیغمبر علیه السلام که در امر وی نگاه کند بچشم شبهه یا در گنار گیر و یا قبله بداند و وی و بال چنان باشد که گوی
 بقتاد باز ناکرد و اگر چه باماد و خود و هر که باماد و خود و بیکبار زن ناکند از وی و بال چنان باشد که باماد و بقتاد زن
 کرد دستی و هر که باماد و بقتاد زن ناکند از وی و بال چنان باشد که باماد و بقتاد زن ناکند از وی و بال چنان باشد که باماد و بقتاد زن
 زن شوی کرده زن ناکند بیکبار و بی تو به میزد چون و برادر خاک خفتند خضای عزوجل بقتاد و از در فرج هر که در وی کشاد
 کردند از هر دری عقوبت لون بون بوی میرسد نفوذ الله بهناس ذلک مسئله لفظه را فتنه ضایع کن
 بعضی گفته اند که اگر زن زنها و بد نشاید و اگر رضایند بد نشاید اما اختیار شیخ الاسلام بر آن المومنین همه الله علیه است
 که فتنای ضایع کردن قیاس بفرزند و اگر گیر که وی است شاید ضایع کردن تا مانع ضایع نشود و اگر گیر که او فرزند
 اختیار و بر او و اگر گیر که کسی دیگر عقد وی است بمقول او ضایع رضا و ابرار بود در ضایع کردن آب و بر قول
 صاحبیه رضا و هر گیر که بر او و اگر گیر که است و مانع گیر که فرزند او و خواهر را فتنی کردن شاید بانی اگر گیر که
 زاهد است و خانه باشد فتنای فتنی کردن و اگر مرد زن زنده است فتنی کند شاید و بانی نبود و فرزند بمان حکم بود
 که مادر را مسئله که سال مختلف است میان مهاجران انصار و ان چون بانی ابن کعب و غیره بن ثابت
 و خدیجه الیمانی رضی الله عنهم جمعین گفته اند که غسل واجب نشود و از مهاجران چون امیر المومنین عمر و کبر اصحاب
 رضوان الله علیهم جمعین گفته اند که غسل واجب شود صحابه یا یکدیگر مباحه کردند انصار باین گفتند غسل واجب
 نیست و مهاجران گفتند که غسل واجب میشود و ابن مسعود در عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه واقع شده بود
 عمر رضی الله عنه از انصار باین سوال کرد که بچه دلیل میگویی که غسل واجب نیست ایشان گفتند که در وقت رسول
 علیه السلام از این فعل در وجودی آمد و ما طهارت پیدا نمودیم و در قضای رسول علیه السلام باز میگردد و هر که رسول
 علیه السلام را با هیچ منع نکرد و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت که شما واقع خود را بار رسول علیه السلام حکایت کرده
 بانی ایشان گفتند فی فعل تنجی فتوی صاحب شریعت است حکم شریعت را نشاید و بگردانید و اگر است

کند یا که او عهده کند این عهده فاسد بود و اگر چه چنانچه بدین محبت بر شوی خود حلال نشود و عهده صحیح و محبت فاسد شود
 که عهده صحیح افتاده باشد و لیکن در عهده حیض دخول کرد اگر چه این محبت فاسد است لیکن بر شوی خود حلال شود و اما اگر
 عهده صحیح و محبت ناقص افتاد و یا که خسته یا خسته سیده باشد و خسته غایتش پیش از آنکه از انزال افتادی ترک درود بر شوی خود
 حلال شود و این مسئله مختلف است میان ساجران و اخباریان و فتوی بر قول ساجران است که حلال شود و الله اعلم
باب در اوچم در بیان غسل حاضرین از حیض باز فاسد است یا نه گفتند این مسئله را باید خریدن برای کس بر زن بود یا نه
 بقول شد و این حکم در بعضی کس است که اندر بر زن بود و بر قول فقیده ابو الیث رحمه الله علیه بر مرد بود و فاسد بر بعضی دیگر
 خواهد بود و الحسن استی رحمه الله علیه که اگر چه عادت کم ده است بر مرد بود که در برابر بشارت حاجت است و اگر چه عادت ده است
 بر زن بود که در برابر عادت حاجت است اما طاعت آن با اتفاق بر شوی بود که بجز نفعه بود و اما آنچنانکه از عادت است که
 بود بعضی شایع است که گفته اند که بر مرد بود که لذت برد و راه حال آمد است و بعضی گفته اند بر مرد بود و چنانکه طهارت
 و این قول درست است که اگر چه عادت کم ده بر سر ایا هم پاک شود شوی با اتفاق شاید با وی بشارت کردن با غسل نشود
 و یا بشارت نماز کامل بر وی که در مسئله اگر چه عادت ده است پاک شد و دست خود پیش از غسل بشارت نماید کردن یا بی بر قول
 زعفرانیه شاید و بر قول عماریه شاید اما سخن نیست که نشاید مسئله بر صاحب عادت که در اول امام خود عیون نماز کند
 بنید باید که بنشیند تا اگر وقت نماز دیگر پاک میاید که طهارت سازد و آن نماز گذشته از فضا کند و آن نماز وقتی پاک شود که از او
 همچنین باشد بنابر آنچه که که الایس بنشیند و اگر پاک میاید طهارت سازد و نماز گذشته از فضا کند و نماز وقتی پاک شود
 که نماز که این حیض را می شاید امام و چون از سه بنابر و زور کند و بعد از آن بر کجا که الایس بنشیند و اگر پاک میاید
 غسل آورد نماز گذشته از فضا کند اما نماز وقتی پاک شد که این حیض را می شاید اگر صاحب عادت ده بر کس
 پاک باشد اگر اول وقت نماز است بنشیند چنانچه که غسل نماز و وقت سجده بخورد و اگر نماز و اول وقت نماز
 بنده و ام شود با خروفت واجب شود و احتمالی اندازد که با خروفت و یا بچشم باز آمد اگر نشست و دم
 باز یاید غسل آورد و نماز گذارد و اگر در عشره دم باز آمد بنشیند اگر دم برده قرار گیرد و مرد و حیض
 بود و ی را بدین نماز گذارد و ثواب بود و بانی و اگر نماز گذارد و بود و فضا بر وی بی اما اگر
 دم از ده در گذرد بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله غسل اول وی معتبر بود و نماز نای گذارد و
 وی روا بود و اگر نماز گذارد و بود و فضا بر وی بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله غسل اول
 معتبر بود و نماز گذارد و وی روانی و اگر نماز گذارد و بود و فضا بر وی بی بنابر این اصل است که
 هر کجا باطل فاسد جمع شود ابو یوسف رحمه الله امام را حیض ارد و بر سر ده غسل فرماید و ختم بر طهره اورد
 مسئله صاحب عادت ده بنین که ده وی تمام شود و هر چه اندک از وقت نماز باقی بود و فضا بر آن

نماز بر وی بود اگر چه وی در آن ایستاد بود که اعتبار تمام شدن ده روزه است نه آلتش را روزه وی در یازده تمام شود و جان
 وقت که دم دیده باشد پیشک از وی می پوسند بوی بخندیدن سه و چهار تمام شود و چهار و پنج و پنج و شش و شش و شش و شش
 و هفت و هشت و نشت و نه و ده و ده و ده و ده تمام شود همان وقت که دم دیده باشد پیشک از وی می پوسند
 بوی مسکه صاحب عادت که ده بر عادت خود پاک شد غسل آورد و نماز گذارد و دوازده دم باز آید بنشیند اگر دم
 از ده اندر گذارد و دوازده دم پیشک غسل اول وی معتبر بوده نماز گذارد و روا بود اگر نماز نگذارد بود قضای بروی بود
 اما اگر دم برده قرار یافت موقوف بود بطهر درست یعنی پانزده شب از روز اگر طهر درست دید هر ده حیض بود و بر پانزده
 نماز گذارد و ثواب بود و بال بی و اگر نماز نگذارد بود قضای بروی نبود اما اگر طهر فاسد شود یعنی کم یا نوزده
 شب از روز آلتش دید و دوازده دم پیشک غسل اولش معتبر بود و نماز گذارد و روا بود و اگر نماز نگذارد بود قضای
 بود بنا بر آن اصل است که هر حیض نادر و طهر درست شرط است یکی با قبل از حیض یکی با بعد از حیض هر صاحب
 عادت که کم از ده بود مدت غسل وی هم از حیض می بود با جماع اصحاب رضوان الله علیهم هم چنین یکی از حیض
 از سه چیز یکی خبر بود و یا غسل آورد یا نماز بروی و دم شود یا نیم یا عیادتی در جای که نایابنده آب بود یا زبان زدن
 آب هر یکی پیش یا نگذارد از آن بعد بود یعنی دوری هر یک پیشک یا دوازده مراد از آن قرب بود یعنی نزدیک
 اگر مردی مرز خود را گفت که پیش از خود اتبوا طلاق در حال طلاق واقع شود که پیش از خود این ساعت است و اگر
 گوید پیشک از خود اتبوا طلاق موقوف بود تا بدان جزو آخر شب که مقارن سپیده بود آن ساعت طلاق شود
 که پیشک از خود آن ساعت است و اگر سپیده خود را گوید که پیشک از مرگ من آزادی موقوف شود اگر از دشمنی
 تا آن زمان که دم خواجها بر آید نگاه اندازد شود که پیشک از مرگ آن زمان بود و اگر گوید که پیشک از مرگ من آزاد
 و در حال آزاد شود که پیشک از مرگ وی این ساعت بود مسکه اگر صاحب عادت کم از ده بر عادت خود پیشک
 پاک شد که از وقت چندانی باقی بود که غسل و تکبیر کند نماز خفتن بروی بود و اگر ازین دو یکی که چند قضاء نماز خفتن بروی نبود
 اگر صاحب عادت ده پیش از صبح پاک شود هر چه اندک از وقت باقی بود قضاء نماز خفتن بروی بود مسکه صاحب
 عادت که ده بر عادت خود پاک شد پیش از بر آمدن آفتاب چنانکه وقت نماز چندانی بود که غسل و نماز عروقت سستی بخند
 اگر غسل آورد یا بنابر چون آفتاب آید و بر احکام با کائنات شود تا اگر در عادت جمعی بود و می حاجت باطل شود و اگر میگوید
 صحبت حلال شود و قضاء نماز با او بروی بود اما قرآن نخواند و نماز خواندن نماز خواندن که از آن نگاه که غسل نیارد اما اگر پیشک
 از بر آمدن آفتاب پاک شود چنانکه ازین دو یک که چند غسل و یا نماز اگر غسل آورد و بر احکام با کائنات شود و اگر در عادت جمعی بود و
 مرتب باطل شود و اگر میگوید صحبت حلال شود و قضاء نماز با او بروی بود اما بنحوا قرآن نخواند و نماز خواندن که از آن
 اما اگر پیشک پاک شد آفتاب آمد و اگر غسل آورد حکم با کائنات ثابت شود و اگر غسل نیارد موقوف بود تا نماز یا نماز وقت نماز و اگر در عادت

که رسول علیه السلام فرموده هر که در روز عاشورا غسل آورد و پانزده مرتبه حاضر نیامده باشد که خدای عزوجل گناهان
ویرانگریزه کند و اندوچون خود را بوشند باید که هفت بار آب نگیرد و دست را ترکند و در سر مال بریزند دفع در دست
و هر باری که دست بر سر نهید این تسبیح بگوید تسبیح العبد کفی سبع العبد لمن عالیس و اء العبد المذنبی من ان غفرتم کل
نجا و من توکل علی فی سحان العبد من لم یزل قد عاخذت ائی تعالی ان بنده را از درد و سر و شقیقه نگاهدار و مشایخ عالم
تجربه کرده اند و یافته اند و هر آوریده اند و الله الهاموی و غسل روز آدینه بر قول مالک رحمه الله علیه واجب است
و بر قول علماء ما رجهم الله سنت است و چه قول مالک رحمه الله علیه است که رسول علیه الصلوة و السلام فرموده
که یکی از شما چون نماز آدینه حاضر شد بشما باید که غسل آید و امر از رسول علیه الصلوة و السلام واجب تلقاض کند علماء ما
رجهم الله گفته اند که سقف مسجد رسول علیه السلام است بود و کما که حاجز بوده و در ابتدا اسلام صحابه را بر پشته بار
پیرسته را جام کردند ای جان خوی کردند و بوی ناخوش روان شدی رسول علیه السلام فرمود تا غسل آید تا
ایشان را گرمی نشود و آن بوی ناخوش روان نیاید اما طاهر و آیت آنست که سنت است سنت روز است سنت
نماز بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه سنت نماز آدینه است و بر قول حسن بن یوسف رحمه الله علیه سنت روز آدینه فایده این
خلاف جانی بدید آید که پیش از صبح غسل آورد و بعد از صبح حدث رسیدش چهارت ساخت و نماز آدینه کند و با
جماع عمل نکرده باشد و اگر بعد از صبح غسل آورد و بهمان غسل نماز آدینه کند و با جماع عمل کرده بود و اگر بعد از صبح
غسل آورد و لیکن حدث رسیدش چهارت ساخت و نماز آدینه کند و بر قول حسن بن یوسف رحمه الله علیه عمل کرده باشد
و بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه عمل نکرده باشد و اگر پیش از صبح غسل آورد و بهمان غسل نماز آدینه کند و بر قول
ابو یوسف رحمه الله علیه عمل کرده بود و لیکن بقول حسن بن یوسف رحمه الله علیه عمل نکرده بود و اگر بعد از نماز آدینه غسل آورد
بقول حسن بن یوسف رحمه الله علیه عمل کرده بود و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه عمل نکرده بود و در نماز آدینه از حسن بن یوسف رحمه الله
روایت است که باید که غسل وقتی آید که بهمان غسل نماز آدینه کند و تا یقین از عهد بیرون آید با جماع عمل
کرده باشد **مسئله** بر زن غسل روز آدینه است یا بی حسن بن یوسف رحمه الله علیه باید که بیار و آنان
غسل مستحب است **مسئله** اگر زنی و ستوی نرسیده اند ایشانرا از خواتین غسل ایشان مستحب بود و اگر با طهارت
باشند مرد در اطهارت تنه نشود و همان اندام خود را بشوید پسندیده بود و زن طهارت تنه نشود و اگر مرد بالغ است و زنی
نارسیده بر مرد غسل فریضه بود و بر زن مستحب و اگر مرد نارسیده و زن بالغه بر زن غسل فریضه بود و بر مرد مستحب و اگر مرد
مسلمان است و بالغ و زن تر سایا بهود غسل بر مرد فریضه بود و بر زن بیسج و لیکن بغیر این تسبیح از نماز اگر
مسلمان شود عادت کرده بود غسل آوردن را و اگر شوهر نرسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل فریضه بود
و بر زن بیسج نبود و اگر شوهر نارسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل مستحب بود و بر زن بیسج نبود و مستحب است که هر دو غسل نیک

شاید که بسم الله الرحمن الرحیم گوید رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر گاه می که باغاه وی بسم الله گوید
 آن کار جز ناقص و ناممکن نبود **قال** البیضا علی الصلوة والسلام کل امری بالی میاید بذكر بسم الله تعالی فیه بواسته و کفی
 رحمة الله قیاس کرده است حایض را بچنانچه که قرآن خواندن جنب را اندک و بسبب انشا حایض را نیز نشاید
 خواندن طحاوی رحمة الله علیه گفته است که فرق است میان طایض و جنب از برای آنکه در میان ایشان
 معلوم بود که آن باشند و انشا را بتعلیم نرسیدگان حاجت آید و ایشان عاقلانند از برای خود دلیل بر آنکه می
 جنابت رسیده و غسل آورده حکم پاکان ثابت شود ویرا و اگر ناپاییده آب بودیم گند حکم پاکان ثابت شود و اگر
 حایض بدربار نماند وی زید فرود ویرا آید تا ایام وی بس نشود ویرا حکم پاکان ثابت نشود پس فرق اند میان
 جنب و حایض پس انشا را که از این است شاید خواندن المعجب را نشاید خواندن چنانکه خواندن نشاید بدون
 بسم نشاید **قولہ تعالی** لا یسئروا الا بالمعروف و انکر مصحف در خلیط بود و کفرن شاید بانی بقول علماء ما راجع بعد
 شاید بدون و از شافعی دور وایت است بگوید شاید و بگوید ان نشاید درست تر است که نشاید
 و نوشتن قرآن جنب حایض و نفسا را نشاید بانی در صدد در الصلوة از ابو یوسف رحمة الله تعالی روایت است
 که لوح را از خود جدا نهند و کافی بدست آورد و یا خرقه بدست بچند و کم از این است نویسد شاید و بقول امام محمد رحمة الله شاید
 اگر مصحف با جلد است و شیرازه ناکرده است جماع شاید بدون و اگر جلد و شیرازه کرده است شاید بانی خود چه را مانع
 بزدی رحمة الله علیه گفته است که نشاید بدون قاضی امام علی استیجایی رحمة الله گفته است که شاید بدون و اگر چه با
 بود و خلاف و اگر کاواک بود و جنبان بلجاع شاید داشتن و اگر شفت گرفته است خود چه امام علی بزدی رحمة
 گفته است که نشاید قاضی امام علی استیجایی رحمة الله گفته است که شاید **مسألة** کافر جنب اتفاق است که مصحف
 نشاید بدون بقول امام ابو یوسف رحمة الله از راه کفر و بقول محمد رحمة الله از راه جنابت و چه قول محمد است که هر
 المؤمنین عمر رضی الله عنه در وقت که هنوز اسلام نیاورده بودند سیر بر گرفته بود و میرفت تا رسول علیه السلام اطلاق کند در راه
 گذشت و حجه خوابید و خوابش را خواهرش سلام آورده بود و سوره که بخواند المؤمنین عمر و آمد تا بیند که تا چه چیز اند سوال کرد
 و گفت چه بخوانی گفت این کتاب است که بجز علیه السلام نازل شده است گفت بمن تا بنیم خوابش گفت ترا نشاید کفر
 بر و نخست غسل بیا تا بدو هم رفت و غسل آورد و بیا در آگاه خوابش کتاب ابوی داد و پس معلوم شد که از راه جنابت نشاید
 ابو یوسف رحمة الله گفته است که غسل انشا را اعتباری نیست و دلیل آنکه اگر کافر از جنب سلام آورد و غسل نکرده
 پس معلوم شد که از راه کفر نشاید بدون از راه جنابت اگر در کسبیم است اگر کاواک است و جنبان بلجاع شاید بدون اگر شفت گرفته
 است خود چه امام علی بزدی رحمة الله گفته است که نشاید بانی استیجایی رحمة الله گفته است که شاید بدون و اگر چه با
 ابی نوشته اند یا که شهادت نوشته اند اجماع است که حدت جنب حایض و نفسا را نشاید کفرن اگر ایتی نیست که شاید بانی

بروایتی مبدی و نشانید این اخبار خواهد نام زاهد خجسته و دست درویش معصوم گفت که شما را و این خجسته را
 روایت است که دست را شوی که شما را که گویید که چنانست از دستش با قطره است دلیل بر آنکه اگر اعضا دیگر را با آب بپاشند
 همان دست را آب بپاشند از همه چنانست بیرون بیدار بگردان پس در این دست و کلاه است سستی و کلاه است
 و کار دانا اگر ایشان را دست بر سبیدی و کسی در راه آوردی ایشان آن کاف را در دست آوردندی و آنگاه آن مردم
 گرفتندی و اگر گفتی از کسی برم سیمیل نکرده و ای دیگر دزدی و کار دادندی و آنگاه آن مردم را با کار و بدین
 و در آب انداختندی تا بفراموشی بکشی بگردند و اگر کسی در آن جوی چیزی جوید بیاید و منصف گیر داری مردان
 راه خدای و عالم را و این چنین عالم کرده اند و خداوندی غرض از اینست که اگر آب بپاشند که در آب بپاشند یعنی گفته اند که
 بشناید اما ظاهر و آیه گفت که نشانید که استن خجسته است از وی اما اگر خطر ملاک میدارد چنانکه کسی دیگر دزدی را با
 یا در آبی افتد یا در آتش می افتد و کنون نشانید که بگوید **مسئله** در خانه که مصحف بود نشانید خفتن باید که مصحف
 در خانه دیگر بگوید یا در دزد و اگر خانه یکی از پیش نیست باری نه بر سر او نبرد **حکایت** آورده اند که از سلطان خان
 غازی که آمد به چشم خود و کار کرده بود و از چشم افتاد و بدی در آمد خواهد آن دیده و در شناخت بخانه خود فرو
 آورد و طعمی که بود پس او را چون از طعم خود در آن فارغ شدند و در او خانه جای کرد چون بدان خانه اندر آمدن
 و مشکها را و آنچه از برای تعظیم آن مصحف را کرده است و خواست و مصحفی تا در آن شب حق تعالی را عبادت کرد و چون
 روز شد خوابه آن در خانه وی سوال کرد که در این مسجد بیاسودی گفت چگونه خفته چو در آن خانه مصحف بود و خواست
 حراجی الکفایت من مصحف را از این خانه بیرون بردی گفت عظیمی ای بوی که نشانید در آن خانه مصحف بود و من فراموش
 به مصحف را بیرون برد و امام عظیم رضی الله عنه هر که در بازاری که کاغذ فروختندی بخود در آن بازار رفتی و این عظیم
 مسلمان است در حیرت **الفقه** او و حجت الفضل است آورده خواهد بود و شخص که بخاری رحمه الله علیه گفته است
 من رفی که محمد بن بونی بیار و در آن برنگه شیمی و فقیه ابو البلیت سمه فندی رحمه الله علیه گفته است که اگر قطعه شتران
 کاغذ بود و در آن شتران آخرین مصحف بود و من خدش باشم میباشم شتران را بگیرم و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته است
 که اگر قطعه شتران بود و یکی شتران سر برادر و در شتران مصحف بود و من خدش باشم میباشم شتران را بگیرم
 ابو نصر یزید بنی رحمه الله گفته است وقتی که من شتر بودی میسران نگه میداشتم که چارواگر کاغذ جانزد و یک **مسئله**
 اگر کسی را در جیب بود نشانید بفرست جای خود و مردان دیگر بپند سیم بود نشانید شتر و اگر در دست بود نشانید
 شتران را اگر در زیره بود و اگر است نبود **مسئله** اگر انگشتری بود و در وی کلاه نوشته است نشانید در دست شتر و
 استغنی در انگشت و شتران که میت بود و اگر کلاه نیست حرف است نوشته بعضی گفته اند که باکی نبوده اما ظاهر در آنست
 که بر نشانید دلیل بر آنکه خواهد امام غفرانی رحمه الله علیه میگوید در این عباس رضی الله عنه هر که دید که کلاه بر شتران بود

این مسئله ازین چند وجه خالی نیست اگر دنان شسته بود و آب نکرخته و در جامه میداده اتفاق آب پاک بود و جامه پاک
بود و اگر دنان شسته باشد و آب بنیت دنان شستن در آورده باشد و در جامه میداده اتفاق آب شسته بود و
جامه مستعمل اگر دنان شسته نیست و بنیت دنان شستن در آب در دنان آورده و در جامه میداده اختلاف مشکلی است
فاضلی استیجابی بر گفته است که آب مستعمل بود و جامه نیز مستعمل قیاس قول ابو حنیفه راجع که استعاط فریاض اما سید
ابو شجاع رحمه الله تعالی گفته است که آب پاک بود و جامه پاک قیاس قول محمد رحمه الله علیه برای آنکه قریب بنیت
و بعضی از آدمیان بدان است چنانکه مارا دست تا اگر کوزه آب در خراب فرو افتد یا بنجان کر مایه را در خراب
افتد چینی است در آرد و بر آرد چون بر دست وی نجاست نبود آب خرم کر مایه پاک بود و دست پاک قیاس مسئله
چاه که چینی استیجابی کرد و آب دنان و پنی کرد و بطلب و لو در سن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و لو در سن بر آید و آب
بود و مرد پاک و لو در سن چاه پاک چون در برابر انداختن نجاست تحقیق نیست جوابی که سید امام ابو شجاع گفت
پیش فاضل امام علی استیجابی گفته وی گفت که سید امام ابو شجاع فقید است و شاکر آن وی زیرک ترا که از
پلید و ابریم جمع شود و در حق گذران و در حق رفاکاران مانند اینها که در شب برخیزند و در جنابت بودند و ایشان را
باب و میدان حاجت بود چنانکه دیگر از دست است ایشان را دنان است جوابی که فاضل امام علی استیجابی
گفته است قیاس قول ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است که استعاط فریاض اما سید امام ابو شجاع گفته قیاس قول محمد رحمه الله علیه که
نیت قریب نیست **مسئله** جنب در دنان آورد و بر دست نجاست پاک شود یا نه در عیون از ابو یوسف رحمه الله
روایت است که نجاست عینی را بردارد اما نجاست حکمی را ندارد که مستعمل گوئیم مفید گوئیم و در نجاست عالم بود اما در حق
طهارت فی وجه محمد رحمه الله تعالی گفته است که چون در حق نجاست عالم است و در حق طهارت نیز عالم بود چه فرق بود میان
جنبانیت فایده این خلاف حالی پیدا آید که اعضا دیگر را آب ساند و این سهار آب نیز ساند بقول امام محمد رحمه الله علیه در حدیث
پروان آید و بقول ابو یوسف رحمه الله پروان نیاید **مسئله** جنب بآن غسل آرد بزرگوار شود یا نه اگر بکوفت نماز بزرگوار
بزرگوار شود و اگر بکوفت نماز نکند بزرگوار نشود که روایت میکنند و در موانع عایشه صدیقہ رضی الله عنها که وقتی بودی
که رسول علیه الصلوٰۃ و السلام با غسل حاجت بودی بر فور غسل آوردی وقتی بودی که در هر چه بر آمدی و آنگاه با غسل
غسل آوردی این بر دو که در از برای تعلیم است که **مسئله** ترغیب غسل رسول علیه السلام آن بود که روایت میکنند بزرگوار
عایشه و ام سلمه رضی الله عنهما وقتی رسول علیه السلام با غسل حاجت آمدی آب جام ببردست چپ گرفتن و بر دست راست
آب ریختی و دست راستی و با آن آب جام ببردست گرفتن و بر دست چپ ریختی و دست چپ را شست آنگاه با آب جام ببردست
گرفتن و دست چپ را شست وقتی که روزه دار بودی و دست چپ را شست وقتی که روزه دار بودی و دست چپ را شست
تا آن ریح نماندی و خود آن ریح نبودی که آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی که بوی مشک روان شدی

و نیز بر آنرا بخوردی اما از برای تعلیم است را کردی پس نگاه آب در دهان و بی کردی و روی نجس و دستها را تا پنج
بار پنج شستی مسح کنی شیدی و قدمها را پنج شستی و بقیه آب را قدری بر روی این بود ترتیب غسل رسول علیه الصلوات
و السلام که یکی از ما را بغسل حاجت آید باید که نخست آن دست را بشوید که روی نجاست بوده و اگر آب بر دست ریزد
و دست در دست نهد هر دو دست پلید شوند دست پلید دست آب جام را که در دست آب جام نیز پلید شود و طهارت
رحمه الله علیه گفته است که سه بار دست را بشوید و هر باری که دست آب جام گیرد و تا پنج گیرد که بار اول گرفته است دست جام
نیز پاک شود و هر جامی که اصل برنجست و الله علیه گفته است که در وی بار اول سه بار دیگر دست را بشوید و تا پنج را که دیگر که بار
اول گرفته باشد پاک شود و این سه جامی بود که آب جام خود بود یا دست غرالی بود که آن آب پلید را باطن نباید
اگر آب جام نباشد یا غرالی بود نقشانی که آب پلید را باطن بر دینقول محمد بن محمد بن محمد بن شمسین پاک نشود و اگر خوا
نابین طهارت بشود باید که آب بدان اندازد و در دهان را بشوید و این آب را بیرون اندازد و آب تو که در دست
و دستها را بشوید و نگاه استیجا کند نسبت وقتی که روزه دار نباشد و اگر روزه دار بود استیجا نکند و اگر کند روزه تبا
شود مانی نخواهد نام محسولانی در مطلب گفته که روزه تبا شود که در جناس الو العباس طحی رحمه الله علیه آورده است که تا پنج
ابو القاسم صفار رحمه الله علیه سوال کرد گفت که روزه تبا شود و این روایت در جمع الجوامع ابو العباس رحمه الله علیه
فقیه سحر و حقه الله که جمیع کتبه این سیال این مسئله را از خود امام احمد بن حنبل رحمه الله علیه سوال کرد گفت ما با حق
نرسد روزه تبا شود و چون ابو یوسف رحمه الله علیه گفت که روزه تبا نشود و از امام احمد بن حنبل رحمه الله علیه گفت که
کند شتهای را جواب بر قول خود ابو یوسف رحمه الله علیه گفت که روزه تبا نشود تا آن روزی که منان بر قید ناری نه افتد و
آینده ما را جواب بر قول خود امام احمد بن حنبل رحمه الله علیه گفت که روزه تبا نشود تا آن روزی که منان بر قید ناری نه افتد و
یش و رفیق ناری نه افتد و یکی از بزرگان نجاری گفته است که من شب ماه رمضان سه شبها استیجا هستم که در ماه روز نا
من در قید ناری نه افتد اگر روزه دار بوده نه یا حقه نیز با اتفاق روزه تبا شود و قضای واجب آید کفاره فی غسل واجب
نشود با اتفاق اگر با طهارت بود طهارت وی تبا نشود یا فی امام محمد رحمه الله علیه چنین میگوید که اگر محقه بر شو طهارت تبا نشود
و اگر محقه بر نشود طهارت باقی بود اگر مردی روزه دار در مجلس روغن اندازد بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه روزه تبا نشود و قول
ابو یوسف رحمه الله علیه که روزه تبا نشود امام محمد رحمه الله علیه است بکلیه و ابیه ابو حنیفه رحمه الله علیه که روزه تبا نشود و بکلیه و ابیه ابو
یوسف رحمه الله علیه که روزه تبا نشود و این مسئله از طهارت و نفی و خط ابو یوسف رحمه الله علیه است که بچند که بول بیرون می آید و من نیز اندازید
ابو حنیفه رحمه الله علیه گفت که خداوند عز و جل اندام مرد را نمی آید خرم آفریده است بر شال جیم آن بول که بیرون می آید بطریق
ترشح بیرون می آید بچند که خوی امکان بدن را اما امکان باز کردن این همه حکم جاسی بود که از در آمدن هیچ حس
نیاید اما اگر حس نیاید که اندر آمد ابو حنیفه و محمد را ابو یوسف اندک روزه تبا میشود و اگر حس یافت که در نیاید

در این مقام ابو یوسف و محمد بن حاتم و ابو حنیفه رحمته الله علیهم گفته اند که روزه تباها نشود و اگر نذر و غیره گفته باز
ایک مجلس حسب فقیه ابو الیاس رحمه الله گفته که طباها تباها نشود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که چون طهارت تباها نشود آن دفعه باید که چند بار صبر روائی از امام زاهد قال مرداب و من دینی
سبغت باید نمودن و گفته که روزه نباشد بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال البنی علیه الصلوة و السلام بان
فی المصنعة و الاستساق الا انت تكون صایا یا پس معلوم شد که روزه دار را سبغت کردن عین است
و مرغز روزه دار است و غرضه کردن همه حالها می فریضه نیست مگر آنکه آب و در آن گرفت و سبغت
بود اگر غرضه کرد آب بجلق نرفت اتفاق روزه تباها نشود و اگر بجلق رفت مالک محمد مختار را از نصیحت
الله گفته است که اگر چه بخطا یا نسیان بود روزه تباها نشود که حدیث مطلق است قال البنی علیه الصلوة و السلام
ما یصله الوضوء ما یخرج رسول الله علیه السلام فرمود که طهارت بیرون بدن چیز تباها نشود و روزه و در بدن نکلون چیز
تباها نشود قبول طباها فی حرمه است هر چه بخلای نسیان بود و روزه تباها نشود و این اصل است از شیخ عروایت مسند که اگر طهارت از سر
فریضه پیش از روزه تباها نشود اما اگر از برای سنت و تلو عر سازه روزه تباها نشود و بعضی از شیخ رحمه الله علیه گفته
اند که اگر آب است روزه تباها نشود و اگر آب و نم سوم است روزه تباها نشود اما ظاهر است آنست که اگر روزه را
یا دیدار در روزه تباها نشود و تضاوجب آید کفارت فی و لیکن باقی روزه عاوشن بشیدن لازم بود و اگر روزه را یا د
ندارد روزه تباها نشود که معنی آن شجر من بفراموشی بود و بخوردن فراموشی روزه تباها نشود لیکن اگر کسی را که سال بیک
و فتوی صاحب شریعه علیه السلام احمد بن ابی اسول علیه السلام سوال کرد که با رسول الله روزه دار بودم طعام و شراب
خوردم بفراموشی رسول علیه السلام فرمود تم علی صریح فاما اطعمک بتدو سقاک رسول علیه السلام فرمود
که تمام کن روزه را که خدای عزوجل ترا طعام داد و شراب او سقا کرد و اگر چه بخت یا بخورد از آب یا نه می نیابت دارد
بانی بیکم که اگر آب بدو نخورد بود از آب نیابت داد و آب متعلق خورد بود و اگر آب است خورد بود و آن آب نیابت
نیابت نداد و آب که خورد بود و الله گفته اند که آب سبغت باید خوردن عین است که رسول علیه السلام نمی فرموده است
آب سبغت خوردن قال البنی علیه السلام صوا لاهما و استواء لاعتقوه عناقان الکبا و البنی و رسول علیه السلام که
ابراهم بنان خورید یکبار بخورید که همیشه در جگر خوردن آب سبغت بود سنت آب خوردن رسول علیه السلام نبوده
که گفته بود فراح بن رسول علیه السلام بر گزینی و در کجا کردی میسم الله کردی مردمان سهادی و پاره بنزدی از
دندان بگرفتی و ایچ الله گفتی و باز بر ایچ گفتی و در آن نهادی و باز بنزدی میچیند است این بدو دست بخوردن
رسول علیه السلام اگر مسلمانی در آن چیزی که راه نی آید از عشرت روزه تباها نشود و دست را هیچ است که در
تباها نشود تضاوجب آید کفارت فی اما از راه و اما غش بجلق رفت روزه تباها نشود و تضاوجب آید کفارت

لیکن باقی روزه خاموشی باشد لازم آید و اگر از راه گوش بدماغ رود حکم حیثیت بطاهر و آینه روزه نهاده شود و چون
 امام حاتم شهید رحمه الله در جامع الصغیر خویش گفته است که روزه تباہ نشود برخلاف روزه که در روزه غنی اصطلاح
 و مانع است و می تواند بود و روزه تباہ شود اما از آب ضرر مانع است و می بخط و نسیان بود و روزه تباہ نشود اما باقی روزه
 آنست که بهر صورت یعنی بعد از افطار و پیش از روزه تباہ شود و قضا واجب آید لغایت آنی و باقی روزه خاموشی باشد
 لازم آید **مسئله** چون مسلمان آب در دهان می کشد و روی بشوید و دستهای بشوید تا آنکه با پنج مرتبه مسح کند
 باقی ظاهر و آینه آنست که نکند حسن زیاده و بوی خفیه روایت میکند که مسح این شجاع رحمة الله گفته است که
 خلل ناف کردن مسح است و محمد حسن زیاده گفته است که اهل برده را محلی برده خلل کردن مسح است اما بقول ابو حنیفه
 و ابو یوسف و جمیع ائمه نشانید که الا بشوید بابت شود و اگر حلقه است و یا آنکه شستن آنها را اگر او نیندین نه طریقه و یا می تواند
 گفته است که اگر نیندین نه طریقه است که آب خمری بغایت لطیف است خود را بر آید بقیه ابو الیث رحمة الله گفته است این جای
 بود که حلقه که آن بود و آنکه شستنی فراخ که آب اندر آید اما اگر شفت گرفته باشد و در زبانه آن حیثیت یقین بود و در آمدن
 آب بیشک و در شربت بیشک حکم نمی آید نشوید پس باید که بگرداند تا یقین از عهد و بیرون آید در **مسئله** که خروج امام حاتم
 خسر رحمة الله از بعضی شیایح جمیع ائمه روایت است که اگر مسلمان با حدث رسیده و جنابت رسیده باید که چهار بار غسل
 از برای حدث را و غسل آید از برای جنابت را اما بقول شافعی رحمة الله است که وی ترتیب چهار بار فرقیه پیدا را اما در
 حلقه از برای حدث در حدیث داخل نمیدانند اگر یکی را حدث رسیده و جنابت رسیده و زانوین باشد باز در عرق باشد باز در عرق
 باشد چون یکی غسل آید از عهد و حدث و جنابت و غسل از زانوین آید و دوم در **مسئله** که خواجی اهل حرم رحمة الله
 از بعضی شیایح جمیع ائمه روایت است که موی و انگشتان نافین شرط است سه با جنابت که جاریه اما با طاهر و آینه آنست
 که شرط نیست که چون آب بخت نموی رسیده باشند است و لیکن رسول ام سله رضی الله عنهما و فتوی صاحب بیت کیم
 که ام سلمه رضی الله عنهما از رسول علیه السلام سؤال کرد یا رسول الله موی زانوین را اگر درون نافین شرط هست یا بی هر سو که
 علیه السلام فرمود که چون آب بن موی رسیده باشند **قال** علیه الصلوٰۃ و السلام المانع الما را اصول شمر
 را بعد از آنکه این در حق زنمان آید که ایشان را موی بافتند یا زن باشد یا زن باشد بود که از خوشی امر شرم دارد و یا کمترین
 که از بیانی بدتر رسیده فقیر مسعود رحمه الله که مضاف این کتاب است گفته است باید که میخی نهد موی زانوین را به این میخ آویزد
 و آب بر سر بریزد و چون آب بر بدن موی رسیده باشند بود و غسلش بود و عهد و عهد عمر رضی الله عنهما را اهل خود را است
 کردی در موی زانوین تر کردن چون این خبر را در حدیثان عاقلانه صدایقه رضی الله عنهما رسیده و میرسد که خود گفت عهد
 عمر رضی الله عنهما را اهل خود را نمیکوید یا موی بسیار است و موی ازین مسالحت کردن باز بر موی پس مخلوط است که چون آب
 به پوست رسیده باشند بود و اگر ضرورت نبود تر کند تا با جمیع محل کرده بود و این در حق زنمان است اما سادات و ترکان

در عری سوی دیوار که مایه کرده بود و خود را می خارید و میگفتند که ای پادشاه رسول علیه السلام را چنین کرده گفت یکی
 میرز جیشم بسته ام عورت کسی نمی بیند و یکی میرز بر میان بسته ام تا کسی عورت مرا ندیده پسند سلیمان فارس رضی الله عنه گفته است که
 اگر خدای عز و جل مرا فرماید مرا بر آسمان بر نهاده و او اندازد چنانکه دره ذره شود تا سید بار در حق من این محال کند من
 دوست تر از آن دارم که عورت خود را بر نه بکسی بنمایم عورت کسی را بر نه بکسی گفتند ای پادشاه علیه السلام از چه
 معنی است این چنین عقیبت را اختیار میکنی گفت از دو وجه خالی نبود یا مستوجب این عقیبت باشم یا نباشم اگر مستوجب
 این عقیبت باشم نمری خود را یافته باشم و سبب کفاره کنایان من شود و اگر مستوجب این عقیبت نباشم سبب
 در جات من شود اما من شایسته لعن خدای عز و جل و عار رسول علیه السلام دارم **قال** النبی صلی الله علیه و سلم لعن الله
 النافرة والمنظرة المیده رسول علیه السلام فرمود که لعنت خدای بر نه نایند و منبده عورت باد و از خواهر ابوالحسن رضی
 رحمة الله عنهما سوال کرد که ما را آداب که باید در آمدن در آموز خوا که گفت رحمة الله عنهما که بعد از صبح که بختاید رفتن با این بنی
 استحباب است نه بنی فریفته یا اگر مومن باشد و هیچ جنابت رسد در آوردن غسل تا بختاید کردن خواجه ابو حفص کبر
 بخاری رحمة الله عنهما گفته است من در مسئله فتوی دهم ولیکن بر آن عمل نکنم کی در شقه طلب کردن فتوی دهم ولیکن
 خود بر آن عمل نکنم که از ارول برادر مسلمانان بملک دنیا نیز زد و دیگر بعد صبح که بختاید رفتن با فتوی دهم ولیکن بر آن عمل نکنم
 که آن مروت نیست چرا که از کنایان خالی نیست و دیگر بر ناز بنا کردن با فتوی دهم ولیکن بر آن عمل نکنم که این کار سخت
 و دشوار است که خواجه ابوالحسن مستغنی رحمة الله عنهما گفته است که بعد از صبح که بختاید رفتن با فتوی دهم ولیکن بر آن عمل نکنم
 رود باز برای موی ستر کردن رود اگر برای غسل فریضه رود خود را و اهل خود را فحش کرده بود و اهل که باید و اگر از برای موی
 ستر کردن رود نباید که مو سترنده را بسبب موی یکبار اول فوت شود آن بجای بی برکت و نامبارک موی ستر کردن بود
 که بسبب موی یکبار اول فوت شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله عنهما چنین حدیثی روایت کرده است آنکه
 عبد الله بن عمر خواجه ابو حفص کبر بخاری موی از پدر خود و پدر وی از محمد حسن محمد از اسلاف خود ابو یوسف القاضی
 و ابو یوسف از ابو حنیفه و ابو حنیفه از اسناد خود و حماد و حماد از اسناد خود ابی اسیم نخعی و ابی اسیم نخعی از علقمه و علقمه
 از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه و عبد الله بن مسعود از سید عالم صلی الله علیه و سلم هر که در دنیا یکبار بکیر
 اول از وی فوت شود بقیامت امانا و صدقنا ویرا چه زانی حسرت و ندامت در پنج و شصت بود که کوی
 چهل هزار بار بداد آن حساب جان مشغول شدستی و چهل هزار بار سوال مشکو و بکیر مشغول شدستی و چهل هزار
 بار بهول فرج قیامت مشغول شدستی این بنده را حسرت و ندامت زیادت از آن بود که یکبار اول از وی
 فوت شود بنا بر آن اصلست که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علیه الصلوة والسلام کیر
 الاولی خیر من الدنیا و ما فیها رسول علیه السلام فرمود که یکبار اول به دنیا است و آنچه در دنیا است

آورده و نگاه خواجہ امام عمر قریح چون در کربا با اندر در آمدی و حرکت نماز و سگوار و کذا روی الهام بکرم
اندر رفتی بعد از هر روزی رحمت الهی چون بکرم با اندر آمدی و هر روزی که با سیدیه از قرآن خواندی انشاء کردی
خود رفتی تا معلوم کند که خواجہ از برای چو ک اندر است نه از برای غسل جنب خواجہ قاضی بهر اندر گفته است که اگر
هر کلمه را و با بد رفتن نیز گنجی و از معنی آن بود که کلمه را از آلوده خود و دو یا کین بر آید و رنگی سیاه خود
و سیاه بر آید و از آن سیاه بر آمدن بی ثوبه بر آمدن است چون بکرم با اندر آئی بسبب نیت یا با اندر آمدن بی نیت
عبادت خود را پیش کسی بر منته نکند و اگر کسی عورت خود را پیش من بر منده کند و یا من امر معروف کنم و دیگر آنکه آب
امر معروف کنم و اگر کسی دیگر آب را صرف کند و یا امر معروف کنم و دیگر آنکه چون مسلمانی بکرم با اندر آمدن باید بکرم
الهم یا من الله و او خدا و از حقیر چون بشنید و کرم با اندر آمدن که بخود حق میشتی خسر در یک شبی این
خانه را چنان سوزان کرده است که من در وی خزان نمیکردم که در چندین هزار سال با بر پیچیده
دو رخ فشان کرده اند من در وی چکونه قرار دادم که در نوبه کند خدا تعالی غفور است از جمیع گناهان پاک
کند و آب طهور است از حدش پاک کند و حدش شستن غرور خفته باشد و بد و طهارت بر آید چون بکرم با اندر آید
دست شسته اندر باید یک کس نام کند تا آب بر دستش ریزد و دستهای را بشوید و اگر کسی بنشیند بعضی از علماء
گفته اند که آب بدمان بزار و شوید و آن آب را بر جان اندازد و در باره آب دیگر در دمان آرد و دمان را
نشوید بر دست ریزد و دستهای را بشوید و بعضی گفته اند که یک طرف بنگان را بر گیرد و آب را بر گیرد چنانکه تری
با شست می رسد و سرانگیزد و بر یکی دست ریزد و شوید باز بنگان بماند دست شسته گیرد و برین
دست دیگر ریزد و شوید این همه عاقلی بود که تا زده روان نبود اما اگر تا زده روان بود حکم آب روان دارد
اگر چه دست پلید با خور کرم با و رآرد و خور پلید نشود و اگر کسی دست در خور کرم با اندر آید و بنگان کرم با
و رآرد این مسئله از چند وجه خالی نبود تا اگر دست را شسته باشد و نگاه اندر آرد و در با جمیع دست پاک
بود و آب پاک اگر بر دستش نجاست یعنی بود با جمیع دست پلید بود و آب پلید اگر بر دستش نجاست عاقلی بود
و بقول ابو حنیفه چنانکه آب شستن بود و دست شستن که اسقاط فقر بایم بقول ابو یوسف و محمد که آب پاک بود که نیت قربت
نیست و اگر نیت قربت با وی یا کرد و بقول محمد و احمد و دست شستن شود و آب نیز شستن شود و بقول ابو حنیفه
مشعل نشود که وی در آب اندک بر بخن را نظر دارد اما اگر مشعل دست اندر آرد و آب بر گرفت شراب ریختن و شستن
خود و بعد با زردمان بنگان آب شستن خود را بر آن در معنی بر بخن شود و اگر مشعل دست اندر آید و آب پاک بود که
را با زردمان نگاه بماند بنگان اندر آرد و اگر در میان شستن شستن با جمیع باز نشوید و اگر دست پاک
آورده و مقداری پاک تا آن آب شستن شود و این علم حکم است که مقداری است که مقداری است تمام اندر آرد و در

استعمل شود و فقیه ابو جعفر حجت الله گفته است که اگر بعد از حاجت اندازد آب استعمال نشود و در حد و در
الصلاة آورده است که اگر کسی بطریق آنجا است اندازد تا بیند که آب کرم است یا در آب استعمال نشود و دلیل
 میکند که اگر بیش از آن اندازد آب استعمال شود و بعضی از مشایخ گفته اند که دست بآب نهد که اندازد و در آن آب را در دست
 استعمال کند و پس بر فعل اصحی چه فعل رسول علیه السلام و نیست که بر سر سجده رسول علیه الصلوة و السلام
 و یکی بود سنگین بر سر نام وی چون آب بودی اصحی چه برون آمدندی و دست در آورده اندی و از آن
 خوردندی و از وی طهارت ساختندی و رسول علیه السلام ایشانرا منع نکردی پس معلوم شد که آب استعمال نشود
 و دیگری روایت میکند که در زمان عایشه صد تیر غمی آمد غلبه که وقت بودی که رسول علیه السلام را غسل
 حاجت ندی و از تیر بغسل حاجت آمدی برده بر کشیدی از برای حرمت و پشت را بر سر رسول علیه السلام بپایانستی و بر سر
 و یکدیگر بپایانستی و یکطرف پرده رسول علیه السلام شستنی و یکطرف بر شستنی و آب جام نهادی رسول علیه السلام
 اندازد و می آب بر گرفت و خرج میکردی و دست اندازی آورد و آب بر میگرفت و خرج کرد و رسول علیه السلام فرمود که
 یا عایشه و لب بان من یکافتم یا رسول الله و آب این مجلس معلوم است که دست در آب نهد که در آورده اندی و استعمال نکند یا شیخ
 الاسلام ابن ابی شیبہ گفته است که آن آب حاتم از سر زوده است نیک سر زوده است رسول علیه الصلوة و السلام که سر سار و
 مسکرت و در مومنان عالم بعد از رضی الله عنهما مسکرت و آب
 میگرفت و اگر کسی خوابد که با آن آب از عهد برین آید باید که دستهای را برآورد و آب جام اندازد تا با آن آب از عهد
 برون آید **قال** النبی صلی الله علیه و آله اذا نطق احدکم من منابه فلا یغسل منه فی الاثاری حتی یغسلها ثم یأخذ فانه لا یدری ان
 بات به رسول علیه السلام فرمود وقتی که بعد از خوابید از خواب یکی از شما از خواب خود بیدار اندازد دست خود را در آورده تا آنکه بشوید
 سه بار بر سرستی نمیدانید که با آن دست خود را چون گردانید رانی استیجا ناکرده نشاید شستن از برای آن معنی را
 که هیچ شستن از نجاست نیک خالی نبود چون شستند بر آن موضع خوی کند و آن نجاست زیاده شود و غوطه زدن شستن کند و غوطه
 بپایند و از آنکه نجاست کام شستن نیز بپایند و وی از آنجا بخیزد و بگریسد و آید و بر آنجا بکشد و بگریسد و بگریسد
 و می اندازد آن کار را در آخر که باید از نایره و نایره روان نبود و آخر که باید بپایند و مسلمانان و دیگر از آن آب طهارت
 کنند و غسل آید غسل ایشان طهارت ایشان است یا بقیاست عهد و در کردن آنکس بود که در کار استیجا ناکرده اند
 چون در کار باشد فی استیجا باید کردن و اگر محدث باشد طهارت باید ساختن و اگر جنب باشد غسل باید آوردن و اگر گناه
 بکرم اندازد بده شستند زیرا که رسول علیه الصلوة و السلام جنب را و محدث را نهی فرموده است از
 نماز چیزی که کرد **مسئله** چون موی تن در بیند روی موی تن باید شستن **قال** علیه الصلوة
 و السلام من لم یغسل من القباير لم یغسل علیه السلام فرمود که بهترین مکانها آن بود که روی موی
 تن شستند و وقت افادت است و خواجوا القباير حکیم گفته اند گفته است که در کار باید شستن و از آنجا شستن

غفلت است و روی پدر که خداوند عزوجل باید مشغول شدن تا غفلت برود و دیگر نوزد و در خوشنای دل بجای آید
 قال النبی علیه الصلوٰه و السلام الذکر فی المفاصلین کما یقال فی المفاصلین رسول علیه السلام فرمود که ذکر در میان مفاصل
 چون آن مرد نیم زن است و میان گریزند گان مسلم در کربا سلام شایه گفتن یا بی شکرم که اگر بر نه باشند
 سلام نشاید گفتن و اگر عورت پوشیده باشند شایه قالی النبی علیه الصلوٰه و السلام ستمان مرفوعان من الحام السلام
 العقیام چون از کربا به بر آید یا بهار آب علاحد شستن شستن یا حسن زیاده از ابو حنیفه رحمه الله و روایت میکند
 که شرط نیست و قیقه ابو الیث و بنو ابی امام بزرگاف حجه الله ان یقول اختیار کرده اند اما تاویل انکار حسن با وجهی است
 روایت است که اینجی بود و غسل پاک آورده بود و پا بر خشت پاک نهاده بود و بر آید بود اما اگر پای در آب
 مستعمل نهاده بود آب مستعمل بر رویه حسن زیاده بپیری غلیظه است پس بالش بر روایت حسن زیاده بپیده باشد
 و اگر پای در تعلیم در آورد آب پشت پای ریزد پای پاک شود و کف پای بی اگر باز آید یا نه شستن کند جامه
 وی از آن تر نشود و اگر باز آید چنان در پای افوز اندازد و پای افوز تر شود و پدید شود این همه بر روایت
 آید رحمه الله پس باید که اگر کربا به بر آید چه میخوان شود یا نه شستن پای و کف پای پاک شود یا شستن از عهد بیرون
 آید چون از کربا به بر آید شستن لازم آید یکی از خانه آب و شستن سلامت بر آید مرد دیگر اگر از زیر ستره بیرون
 بیرون آمد و جامه سلامت باقم در کربا به اگر وضعت بود و نشاید و آمدن که اگر ایت بود و در آن کربا به اگر از
 کربا به بود و اگر در کربا به وضعت بود و در آن کربا به نشاید و آمدن بانی دو روایت است یکی روایت شایه و دیگری شایه
 مسلم اگر مسکانه از جنابت غسل آورد و معلوم شد که کف شستن مانده است تری از بعضی دیگر بگیرد و آن
 را تر کند از عهد بیرون آید بخلاف طهاره که اگر تری از اعضا دیگر گیرد و اعضا دیگر را تر کند از عهد بیرون
 نیاید اما در جنابت از فرق ترا بقدیم حکم یکی اندام دارد و بعضی گفته اند که تری بگیرد و دیگر دست را از اندام
 باید که بگیرد و همچنین بر اندام خود بر آن جای برد و آن جای را تر کند که اگر تری را از آن عهد جدا کند
 شود بآب مستعمل آن جا را تر کند از عهد بیرون نیاید اما ظاهر روایت است که اگر اعضای خود جدا کند و جای دیگر
 را تر کند از عهد بیرون آید اما در صلوٰه آورده است که اعضای طهارت آب شستن است
 و از آن خاک سینه ز برای قن معنی که شستن این دست از آن دست نیابت ندارد و شستن این پای این
 پای نیابت ندارد و شستن روی از مسح نیابت ندارد و از آن خاک بر همین قیاس میدان مسکانه
 مسکانه از جنابت غسل آورد و معلوم شد که کف شستن بی آب نرسیده است روایت کتاب است که شستن آب بگیرد
 و کوشش با اندر از آنجا در آن عهد بیرون آن یا بعضی گفته است که چون نیت قربت اندازد آب شستن شود
 روا نبود باید که انگشت لیله در باطن کوشش اندازد و شستن آب بگیرد و دیگر غسل شستند و انگشت

را بنا بر این پیرون آید از عهده پیرون آید **مسئله** خواهد نام منهاج الدین رحمه الله از ابو سبره رضی الله عنه
 روایت است که وقتی رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساختن انگشتان لیل خود را در باطن کوشش اندر آوردی
 و جنبانیدی چنانکه کسی کوشش خار و خواجهر حسن صبری رحمه الله و بعضی شیخ رحیم این قول را گرفته اند و میگویند که این
 قول حسن است **مسئله** اگر مسلمان از جنابت غسل آورد و این دندان خشخشی پیرون اندازد آب رسانیدن
 شرط بود یا نه شد و حاکم و نصیر بخیر و محمد بن احمد گفته اند که آن اندک است عفو است فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته
 که هر چه آن اندک است عفو است ولیکن چون بسیار شود آب رسانیدن فرضیه شود و حد بسیار است آنست که
 خواهد نام اصل حسن رحمه الله گفته است که اگر دندان افتاده باشد و چیزی بجای آن دندان در مانده باشد
 این بسیار بود و اندک نتوان گفت اما ظاهر روایت آنست که هر حکم از خود بود عفو است اما چون بخودی برسد فرا
 آب رسانیدن فرضیه بود خواهد نام حسان شهید رحمه الله گفته است که این اختلاف متشیخ است و در میان دو
 دندان است هر چه اندک و اگر دندان پیرون آید از آب رسانیدن فرضیه بود اگر مسلمان غسل آورد و بیشتر
 آید بود و مکتوب و آب روان شد طهارت تمام شود ولیکن تحت و بر آب رسانیدن فرضیه بود اما اگر آب بگفتند باشد
 ولیکن گفته تحت و بر آب رسانیدن فرضیه بود که حکم ظاهر دارد اما اگر آب گفته بود و لیکن گفته بود غسل آورد
 از عهده پیرون آید تحت و بر آب رسانیدن فرضیه بود **مسئله** در وقت غسل آوردن آب گفته بود
 و پوست اندازی از او گذشته است اگر آن پوست را بر کند آب رسانیدن شرط بود و اگر نگفته بود و پوست
 ای از او گذشته است آب رسانیدن شرط نبود که حکم باطن دارد اما اگر آن پوست را بر کند آن سپیدی که آن
 زیر روی پیرون آید از آب رسانیدن مستحب بود و اگر آن پوست در آب نماند که افتد آن آب پلید شود یا نه فقیه ابو اللیث
 رحمه الله در کتاب خود نوشته است که اگر رنگ بود چون پوست نخود پلید نشود اما اگر سبط بود و چون ناخن از سطوی
 خالی بود پلید شود **قال** البیاضی علیه السلام ما بین من لم یغسل رسول علیه السلام فرموده که هر چه از دندان
 جدا کرده شود وی مرد است و این روایتها در فتاوی میر غنیانی است **مسئله** اگر با طهارت ناخن صندلین
 جریه رحمه الله گفته است که شستنها باطل شود اما ظاهر روایت آنست که دستها شستن مستحب است اگر غسل آورد از
 یا یا ناخن خشخشی پیرون آید آنجا آب رسانیدن شرط بود یا نه شد و حاکم و نصیر بخیر و محمد بن احمد گفته است که آن اندک است
 و اگر عفو است فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته است که اگر چیزیست که آب باز دارد آب رسانیدن فرضیه بود و اگر چیزی بود که آب
 باز ندارد آب رسانیدن فرضیه بود و بعضی گفته اند که اگر این افعه پوستانی را افتد آب رسانیدن فرضیه بود که اگر ناخن
 با خاک آب باطل بود و اگر شستنها باطل بود آب رسانیدن فرضیه بود که اگر ناخن با خاک آب باطل بود و اگر شستنها باطل بود
 که اگر شستنها باطل است که بسیار شهری بود که اگر ناخن با خاک آب باطل بود و اگر شستنها باطل بود که اگر شستنها باطل بود

کردل فی برخطا قرار گیرد و بی برخطا و هر یک بشک بیعتن جمع آید بشک را باید ماندن و یقین باید کرد غنم که در بیعت
 بشک حکم ثابت نشود و اما اگر مسلمانی در طهارت بیعتن بود و حدث بشک بتواند که نماز گذارد و اگر حدث بیعتن بود
 و طهارت بشک نتواند گذارد مسلمانی با طهارت در میزد و آید و باز بیرون آید ساجی بود و بر اشک
 افتاد که از من صحتی ظاهر شده است یا بی نتواند نماز گذاردن و اگر حدث در شتر یعنی سقایه و آید با طهارت سازد
 و باز بیرون آید ساجی بود و بر اشک خندش که من طهارت ساختم یا بی نتواند که نماز گذارد و اشکال آید
 که اینجا بشک حکم ثابت نشود و اینست که درین دو مسئله اعتنا بر ظاهر و غایب راست ظاهر و غایب بر من آن بود
 که چون میسر نماند آید از وی حدیثی ظاهر شود و چون در شتر و در آید طهارت سازد مسلمانی تر
 مزاج است بیکاه خاصست و بولی انداخت اگر استبرار و در نمازش از وقت میرود و باید که اندام خود را
 بر بندد و چهار با اندام بشوید و نماز گذارد و بعد که کشاید اگر تری آید نمازش رد و آید و طهارت فاسد و اگر در
 نیاید هم نمازش رد و آید و در طهارت باقی اگر مسلمانی بعد از نماز آب و مان یا آب یعنی گرفت فاسد میگرداند
 ماسح موزه را دست مسح نماید بر پایش جرات بود و نه پای موزه و بقتاد و جرات را سیلان دید با صاحب
 حصه بقتاد و جرات نیکو دید با صاحب پرده را پرده بقتاد و پرده را رنگین دید و درین همه صورتها بر قوت
 احوال محل حکم کو نمیکند نماز گذارد و رد و آید و ماسح موزه را تمام زاهد و زوجه الله گفته است که در زمان باخفت غالب
 است اولتران بود که طهارت سازد و آن نماز باز گذارد و چنین نیست که در و تر و دیگر تر نمازی که بر نیست
 اگر این نماز گذارد و مرد آمده باشد این بار دوم از قضا تا که شش نبیعت دارد و اگر روانیاده باشد این
 از او استیفاء است و اگر مسکین از او نماز شکافت که دیگر تری از من ظاهر می شود باید که دست برد و تجربه
 کند اگر تری ظاهر شده باشد و در طهارت سازد و نماز از من گیرد و اگر تری ظاهر نشده باشد طهارت باقی بود و در
 و نماز تمام کند و اگر این شک بسیار است خداش رسول علیه السلام فرموده است که در شتر که طهارت سازد چاره آن
 بر میان آنرا باشد هر وقتی که وی یاقین و سوا سبب خطا آید بر آن تری اهل کند و بر گذرد و که بر سبب علیه السلام
 بنزدیک رسول علیه الصلوٰۃ والسلام آمد و گفت یا محمد خفه آورد و مرا متعجبان توان آنست که بگویم مرا ایشان را
 که چون طهارت کنید مشتی آب میان آزار خود زنند که دیوست که ایشان را و سوسه میکند در نماز تا می شود
 و سوا سبب دیود و حدیث آمده است که سوسه دیوست مرا و میار که و سوا سبب میکند یکی را و نهان گویند و دیگر گفت
 سببم زخمه نیز و نهان در طهارت و سوا سبب کند و متعجبی آنست که کسی کار چیزی کرده باشد در نهان چون
 جمع رسد آنجا کند بگوید من چه کرده ام تا را و آید و نیز خیر آنست که کسی چیزی بخارند و بگوید بر دوش
 و آن بر دو فرموده که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرموده است که اگر بر او بر سبب علیه السلام و بگوید

مسئله اگر مسلمانی را در نماز شک افتاد که از من نفی ظاهر شد یا نیاید که بنابر مذکور و مایه سبوی یا با از معلوم
 نشود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ان الشیطان لیسالی احدکم فیقول احدثت فلا یصدق من شیء یسمع حیوة او یکفر بربه
 رسول الله السلام فرموده است که دویی است در میان از اربکی از شما بدو سوسالند از گفتند که از تو حدت ظاهر شد یا
 نکرد یعنی بنابر آنکه او را بگوید بر شما معلوم شود **باب** شستن و پیمودن در میان وضو و طهارت هر چه است بقول
 رحمه الله حدیث نیست چنانکه یکی را با دروان بود یا ریش روان بود یا سلسل را و دیگرم اقد یا سنگ افشته یا قی اقد و قصه
 و حجامت این همه بقول مالک رحمه الله حدیث نیست مگر بقول مالک رحمه الله حدیث که خارج مقدار باید از منجی مقدار تا بر
 قولی حدیث بود اینها همه درست و برآمد حکمی و بقول ما رحمهم الله این همه حدیث است شافعی رحمه الله حدیث و منجی
 مقدار با علما است و در باقیها با مالک رحمه الله اصحابی گفته اند که هر که آتش مسوده خورد و طهارت وی تباة شود
 و جعفر بن الشیخان نیست که در عرب مایه بود و در آن مایه گوشت شتر بسیار بود و شتر شتر بسیار و رسول الله صلی الله علیه و آله
 با جمعی از صحابه بر آن مایه حاضر بودند و جای از آن طعام خوردند و لیکن رسول الله صلی الله علیه و آله نخورد و چون طعام
 خوردند رسول الله صلی الله علیه و آله گفت هر که از این طعام خورد و بر شما باد که طهارت سازید همه طهارت ساختند پس معلوم شد
 که آتش مسوده خوردن طهارت را تباة کند و دیگر روایت میکند ابو بکر بنی رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله **قال**
 النبی صلی الله علیه و آله من اکل شاة یا مسمه المار فلیکفه الوضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود هر که آتش مسوده خورد و بر شما باد که طهارت
 سازد اما آنجا که ابو بکر بنی رضی الله عنه این حدیث روایت کرد عبد الله عباس رضی الله عنه حاضر بود و گفت یا ابو بکر
 چگونه طهارت که باب کرم ساختیم آنرا از ما باز نگذاریم ابو بکر بنی رضی الله عنه ساکت شد اشکال آید که ابو بکر بنی رضی الله عنه
 از خوردن حکایت میکرد و عبد الله عباس رضی الله عنه از خوردن نکفت از طهارت ساختن گفت جواب است خوردن
 فضاله از طهارت و میان همه چنان شرح بود که از ابوالجوابت نیامدی احمد بن حنبل سنی رحمه الله گفته است که هر که گوشت
 شتر بخورد طهارت تباة شود اما اگر خری و دیگر حیوانی آتش مسوده خورد و طهارت تباة نشود و بقول ما رحمهم الله آتش مسوده
 خوردن طهارت تباة کند و دلیل بر آنکه روایت میکند ابو جعفر رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله بخورد و مسوده بخورد
 ساخته بودیم اگر گوشت در اج و رسول الله صلی الله علیه و آله گوشت در اج را دوست داشتی شورا با گوشت خوردیم و چنان نماز
 کردار و رسول الله صلی الله علیه و آله با طهارت شستن و از آنرا فرمود ما طهارت ساختیم پس معلوم شد که آتش مسوده خوردن طهارت تباة کند
 و دیگر روایت میکند عبد الله بن ابی القاسم رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله با جمعی از صحابه مسجد مغرب یکی از صحابه از حرمه بیرون آمد
 و بخواند شتر با گوشت بخورد از این رسول الله صلی الله علیه و آله شربت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت چهاره از اج را در دوزخ می اندازند و صحابه
 رضی الله عنهم چون از برای تبرک که گفتند و کسی از اج را در دوزخ می اندازد و رسول الله صلی الله علیه و آله با طهارت
 شستن و از آنرا فرمود که طهارت با سازید و دیگر روایت میکند عبد الله بن ابی القاسم رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله مسوده و اسلام

که گوید آنچه مقصود وی باشد و در کنار وی بنشیند و این نیز در اصل حقیقت هیچ قدری ندارد و دلیل بر آنکه حکایت
 خود را بوجهی صراحتی بجهت عدم بر این خود جمعیتی کرد و بود تاگاه آموخت و سرگشتن را بجهت نداشتن که می شد و نفع و زیاده
 و سعادتی خود و ضرر آن را بجهت خود بازدارد و می رسول کرد و نگذاشت که این جماعت بود و گفت این جماعت این خوش بود و مرا با
 آمد اگر کسی بپندید بودی بکشتی و ستور یا سائمی تا این جماعت با بجهت برقرار ماندی این نگاه آموخت و سرگشتن را بجهت نداشتن
 از آن که می شد که گفتند این که امتی شما بود و خداوند عز و جل در حق شما فرستاده بود و نگذاشت شما را از دسته ای که هر که بخواهد
 خواست و آنچه مقصود وی بود و سبب در کنار وی نهادند و از حضرت را ندانند و دلیل بر آنکه فرعون علیه السلام بجهت خود است
 سبب آن مقصود و در کنار وی نهادند و موسی علیه السلام علی علیه السلام و عیسی علیه السلام سال عا که گفت تا از آنرا اجابت ظاهر شد
 و یکی دیگر است که بنده دعا گوید و آنچه مقصود وی باشد و بوی رسد و لیکن خداوند عز و جل بلا شکاف از آن بنده
 بگرداند و دیگر آن بود که بنده دعا گوید و آنچه مقصود وی باشد و در دنیا بوی رسد بقیامت و در بهشت ضعیف
 مضاعف بنده شد و در جات بسیار باید مناجات کند الهام بروردگار این در جات از کجاست و از کجاست خطاب حضرت
 در رسد که در جات تو بنده گوید خداوند از دنیا از من عملی در وجود نیامده است که این جزای اعمال باشد خطاب حضرت عزت
 در رسد که این جزای از آن بی مراد بسیار است که در دنیا دعا گوید و مراد تو نیز رسیدی این جزای آن بی مراد بسیار است
 بنده تنها بر که ای گفتی که در دنیا هیچ مقصود من بر نیامدی جزای آن اکنون من رسیدی که در دنیا فانی بود و در بهشت بقیت
 و بهر حال آنکه باقی با از فانی بود و در حق لقمه شبیه میفرماید **قال** النبي صلى الله عليه وسلم يا علي من اكل من الثمن
 الشبه عليه بنده اطم قلبه رسول عليه السلام فرمود یا علی هر که لقمه بخورد در دین خود شبیه بود و دل وی تاریک شود
 چنانکه عالم آخرت را ندیده و عالم آخرت نساورد و این حق منافق است که ایشان دین شبیه بوده اند و بظاهر با منوکان
 بودند و باطن با کافران و دل ایشان تاریک بود که عالم آخرت را ندیدند و کار عالم آخرت را نشناختند و از تحت این عید در آمد
قوله تعالى ان المنافقين في الدرك الأسفل من النار و در حق لقمه شبیه میفرماید **قال** النبي صلى الله عليه وسلم يا علي
 يا علي من اكل من الثمن الشبه عليه بنده اطم قلبه خلف بنده و ضعف لغیه و قلت عبادته و حجب الله تعالى عنه رسول عليه السلام فرمود یا علی هر که
 لقمه بخورد دل وی تاریک شود و دین وی ضعیف شود و از ترس و زبهار بر پیر کس خبری طمع کند که نور عبادت
 وی اندک بود و دعا و روی اجابت نشود و در حق لقمه شبیه میفرماید **قال** النبي صلى الله عليه وسلم من اكل من الثمن الشبه عليه بنده اطم قلبه
 من اكل من الثمن الشبه عليه بنده اطم قلبه من اكل من الثمن الشبه عليه بنده اطم قلبه من اكل من الثمن الشبه عليه بنده اطم قلبه
 علماء ما عهد الصدقات نیست و به قول شافعی رحمه الله است که در این میگوید بنده عرضی از رسول علیه السلام
 که فرمود من کس که فکر غلبه ضار و دینی روایت فعلیه بود و علماء از جمله کفته اند که رسول علیه السلام فرمود که هر که با حیا بنده
 که سخن اندام پشیمان پیش مردان گفتی خاصه پیش من دلیل آنکه از این میگوید بنده طلق از علی رضی الله عنه است

که رسول علیه الصلوة والسلام را سوال کردم که یا رسول الله من کذا و کذا است یا نه خیاره مبارک رسول علیه السلام بر
 او خیر و خیرم مبارک بسلامت الحکم و گفت فی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه سوال کردند که من کذا و کذا است یا نه خیاره مبارک
 اثر کرد گفت شمار جواب رسول پس نمی آید که از من سوال میکنند چه و یا را بسیارند و یا اعضا را و کذا و کذا است یا نه
 اما بسو و دی حدیث نیست بخیر از منین رحمه الله تعالی گفته اند که حدیث از رسول علیه السلام نقل کردند که این از رسول
 علیه السلام است یا نه گفته کی از ان حدیث من فرست **مسئله** من سار بقول شافعی رحمه الله کذا حدیث است و بقول علماء
 بجمعه الله حدیث است و بحدیث شافعی است که خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** اول استم النساء فقم و اما بجمعه اصعب
 طیاره و بقول عبد الله بن مسعود و ابو بکره رضی الله عنهما و از شافعی رحمه الله در مورد و در اول است که بموت ناسخ و یا
 سواد است یا نه که در یک روایت گفته خواهد آمد که در حدیث آمده گفته است که اگر کسی امامت کند باید که احتیاط بجا آورد که این احادیث
 ایشان چه است بر خلاف حدیث و کذا و کذا علماء ما جمعه الله من ساعدت نیست دلیل بر آنکه در حدیث آمده و در حدیث آمده
 حدیث که شبکی بود و رسول علیه السلام نمازی در آن آغاز کرده بود و قدیم های مبارکش را خجسته بر سریده و از آن معلوم بود که
 بود و قدیم های مبارکش را بعد از رسول علیه السلام بجهان آن را تمام کرد و اگر من ساعدت بودی رسول علیه السلام نماز را
 تمام کردی و دیگر روایت میکند بموت یا نه حدیثی آمده که وقتی بود که رسول علیه السلام از میان آن بکشد رفتی و بخیر
 نماز که راوی از علماء از ساعدت پس اگر من ساعدت بودی رسول علیه السلام نماز را ساخته و دیگر که امیر المؤمنین عمر
 صحابه رضوان الله علیهم اجمعین امامت میکرد و میان نماز بود که از نماز باز دوخت و نماز را ساخت و نماز را از سر گرفت
 بعد از نماز صحابه را سوال کردند که از حدیث من که در میان نماز ساخت و از سر گرفتی گفت هر او کار است این یکی هم
 شما در یکی خود خدایتعالی شرم شمار را که شتم و خوف حق را بدین گرفت و این جهان بود که ما را و جبره کنی است جمیع از وی قبله
 گرفتیم و بیرون آمدیم از حرکت نماز شتم و خوف حق را بدین گرفتیم و این جهان بود که ما را و جبره کنی است جمیع از وی قبله
 ساختیم و نماز را از سر گرفتیم و شتم شمار را که شتم و خوف حق را بدین گرفتیم و این جهان بود که ما را و جبره کنی است جمیع از وی قبله
 معلوم آمد یکی که هر حدیثی که در این است بر او شتم حاجت آید بر آن نماز نتوان بیاورد و بدی و و دی غسل واجب
 فاشود و دیگر من ساعدت نیست که اگر حدیث بودی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بجهان در ابتدا ای در نماز شتم و ج
 کردی پس معلوم آمد که من ساعدت نیست و تاویل آنکه ابو بکره و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما روایت کرده اند
 هر او از آن مسکن است یا نه دلیل بر آنکه خداوند عز و جل در آیه **قوله تعالی** تحریر فرموده قبل ان یاسا و
 اتفاق است که هر او از این است یا نه حکم از این چنین بود **مسئله** مباشرت یا نه است که حسن زیاده از او بوجه و حدیث
 روایت میکند که از آن تو بر سر و بر سر فرشت آمد و نماز را در حرکت آمد و ظاهر بسود و لیکن نماینده تری ظاهر نشد بقول
 ابو جعفر و ابو بکره رضی الله عنهما و بقول محمد بن ابی حمزه و بقول **مسئله** مسلمانان را از آن دم پیش بادی ظاهر شود

نشد و اعرابی و آمد که در پناهی خانه بنشیند و آنگاه گفت که خود را بدستی و آن بختاک
افتاد صحابی بعضی در نماز تهنیت خندیدند و روایت میکند عقب بن عامر الجبلی و یازید بن عامر الجبلی رضی الله عنهما که بعد
از نماز رسول علیه الصلوة والسلام بن حدیث فرمود **قال** **النبی علیه الصلوة والسلام** لا من صلی منکم
تہنئة فلیعده الرضوخ و الصلوة جمیعاً و در صلوة حاجه امام بکر جوایر زاده رحمة الله روایت میکند از ابو حنیفه
و او از منصور زادن و آن از عمر و عمر رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه السلام
بعد حدیث فرمود که آنهایی که در نماز خندیده اند طهارت سازند و نماز از سر گیرند و ابو حنیفه با صحت خویش فتوی
دادند که خنده تهنیت در نماز حدیث است از بنیم شخصی معنی کوفه بود با صحت خویش فتوی دادند که خنده تهنیت در نماز حدیث است
ابن سیرین که معنی بهره بود با صحت خویش فتوی دادند که خنده تهنیت در نماز حدیث است شخصی که معنی حجاز بود با صحت
خویش فتوی دادند که خنده تهنیت در نماز حدیث است ابن ابی لیلی و او را معنی رحمة الله که معنی آن بود که با صحت خود
فتوی دادند که خنده تهنیت در نماز حدیث است پس حدیث خنده تهنیت در نماز معنی حدیث متواتر آمد و انشاید و بر اینست
نیز که گاه در مساجد است چهار چوبی یکی وجه نیست که طهارت تباہ کند نمازی و یکی وجه نیست که نماز تباہ کند
طهارت فی کون وجه نیست که نماز تباہ کند و طهارت و یکی وجه نیست که نماز تباہ کند و طهارت تباہ کن نماز
خویش نمی توانی بر این حدیث هم نگهانی اینها طهارت تباہ کنند نمازانی و آنچه نماز تباہ کند طهارت فی سخن گفتن و چیز
خود عمل کش این جمله نماز تباہ کنند طهارت فی آنچه نماز تباہ کند و طهارت تبسم و عمل اندک و در سجده و بخواب رفتن
و سلام بفرستادن و روی برگردانیدن پس حدیث حدیث تا ما دم که در سجده باشد چون معلوم شود که حدیث نیست تواند
که بنا کند و اگر این تهنیت در سجده و روی برگردانیدن نیست حدیث تا ما دم که در سجده باشد چون معلوم شود که حدیث
تواند که بنا کند اما اگر از صفها اندر گذرد معلوم شود که حدیث نیست تواند که بنا کند و اگر بنا کند نماز تباہ شود و در حدیث
مسجد بان مقدار بود که صف بود و اگر این تهنیت در سجده و پیش صف رود تا ما دم که از امام اندر گذرند باشد چون
معلوم شود که حدیث نیست تواند که بنا کند اما اگر از امام اندر گذرد و تواند که بنا کند و بعضی گفته اند که عین که پیش رود
نماز تباہ شود و بعضی گفته اند که تا از سر گذرد و تواند که بنا کند که آن سر حکم مسجد دارد و آنچه هم نماز تباہ کند و هم طهارت
احکام است و خنده تهنیت و بی سوئی اینها هم نماز تباہ کند و هم طهارت اگر جماعتی نماز میکنند و در آن شخص امام تهنیت خندید باز
مقتدیان نماز تباہ نشود و طهارت تباہ نشود اما اگر طهارت مقتدیان تباہ شود و مقتدیان تباہ نشود و مقتدیان تباہ نشود
خندیدند و باز امام نماز طهارت تباہ نشود اما اگر طهارت مقتدیان تباہ شود و مقتدیان تباہ نشود و مقتدیان تباہ نشود
و طهارت امام تباہ نشود و طهارت مقتدیان تباہ نشود اما اگر طهارت مقتدیان تباہ شود و مقتدیان تباہ نشود و مقتدیان تباہ نشود
تباہ نشود اما اگر امام بعد از سجده و تهنیت و معنی لا حق است و مسوق بقول ابو حنیفه رحمه الله بنی و نماز تباہ نشود

و بقول ابو یوسف رحمه الله و محمد بنهما الله غایب است و در خود و در غیر خود که بخاری و محمد بنهما الله گفته است که لا تخافوا شیئا
رسا که نام خنده است فی فعل خود از آنکه در آن خبر خود ابو سلیمان جیانی رحمه الله گفته است که لا تخافوا شیئا
چون قول ابو حنیفه رحمه الله مسبق با نماز شبانه شود لا تخافوا شیئا باید که تها شود و اما ظاهر روایت آنست که بر قول ابو حنیفه
در نماز شبانه باقی نماز شبانه و اما لا تخافوا شیئا و در خود قول ابو یوسف و محمد بنهما الله آنست که نماز مقید باین و مسبق باین
مستجاب نماز نام است چون نماز نام تها نباشد و آن مسبق بر تها نشود اما ابو حنیفه رحمه الله گفته است که نام خنده
است که نماز وی تمام شده است و بر تها حاجت نیست اما مسبق باین نماز وی است و بر تها حاجت نیست پس گوئیم
که در نماز تها شود امام سلام او مقتدی پیش اسلام خویش نه خنده نمازش را بود و طهارت تها شود بانی اگر او جی از
و جبات نماز بروی باقی بود اتفاق اجماع آنست که طهارت تها کرد و اگر او جی از وجبات نماز بروی باقی بود بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله طهارت تها شود و بقول محمد و زفر رحمه الله طهارت باقی بوجبات آن اصل است که مقتدی
بسلام خویش از نماز آخرین می آید یا سلام امام که بر جی از وجبات نماز بروی باقی بود اتفاق اسلام خویش و اگر او جی از وجبات نماز
بر روی باقی نبود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله سلام خویش و بقول محمد و زفر رحمه الله سلام امام مسلم اگر
در نماز خواب بود و در وقت خنده بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که نماز تها شود و طهارت و بعضی گفته اند که طهارت تها شود و امام
نماز نا ظاهر روایت آنست که نماز تها شود و طهارت فی از برای آنکه رسول علیه الصلوٰه و السلام فرمود است که خنده در نماز مفرغ القلم
است ای جز آنست قلم است و از قول نه و افعال نماز حق سخن گفتن در نماز مفرغ القلم نیست و این خنده وی که می از سخن گفتن بود
گوئیم که نماز تها شود و اما چون جلالت بر کمال نیست گوئیم که طهارت باقی بود و اگر بعد از عید و بر سر لبه نجواب رود و در وقت
خنده و هم نماز را بود و هم طهارت باقی بود و در هیچیک از المسائل آورده است که طهارت باطل شود و خواب بحث نزدیک
تر از آنست که بیداری و فتوی برین قول است مسلم اگر مسلمانی را در نماز حدث رسید بر بنابر میرود و در راه
قبقه خنده اتفاق طهارت سازد و نماز از سر کرد و اگر طهارت سازد و باز کرد و در راه قبقه خنده و طهارت طهارت است
که طهارت سازد و نماز از سر کرد و خواب نماز علی بنزد وی رحمه الله در جامع الکبیر خویش آورده است که طهارت باقی بود و
از سر کرد و اگر طهارت سازد و باز کرد و قبقه خنده و یاد آیدش که طهارت دوم مسح بر پا کرده امام و در فرق ناظمی آورده است
که طهارت سازد و نماز از سر کرد و اگر طهارت سازد و باز کرد و در کنگار آنگاه قبقه خنده و یاد آیدش که طهارت
دوم مسح بر پا کرده ام اتفاق است که مسح سر آورد و نماز از سر کرد و اگر خدا رکعتی تاخیر کند و لیکن خبری که در
آنگاه قبقه خنده و یاد آیدش که طهارت دوم مسح بر پا کرده ام بقول ابو یوسف رحمه الله مسح سر آورد و نماز از سر کرد و بقول
ابو حنیفه رحمه الله طهارت سازد و نماز از سر کرد و بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که بقول ابو یوسف رحمه الله طهارت سازد و نماز
از سر کرد و بقول ابو حنیفه رحمه الله مسح سر آورد و نماز از سر کرد مسلم اگر در نماز جزا قبقه خنده طهارت باقی بود

و نماز سر گیرد و اگر در سجده تلاوت قهقهه خند و طهارت باقی بود و سجده تلاوت باز از رویانی بقول ابو یوسف رحمه الله
باز نماز و بقول محمد رحمه الله باز نماز و بنا بر آن اصل است که سجده بنهادن سر تمام بشود و یا بقول ابو یوسف رحمه الله
بنهادن بقول محمد رحمه الله بر دوشین سر مسئله اگر از سجده در نماز قهقهه خند یا طهارت سر تمام بقهقهه است که نماز تباه شود
و نه طهارت را خواجه ابو بکر سعید بنی رحمه الله گفته است که نماز تباه شود و هم طهارت را ظاهر است و آنست که نماز تباه شود و طهارت را
مسئله اگر مسکن در نماز تبار بشتن شود قطع شروع کرد و قهقهه خند بقول ابو یوسف رحمه الله طهارت تباه شود بقول
ابو حنیفه رحمه الله طهارت باقی بود بنا بر آن اصل است که در نماز تبار بشتن شود قطع شروع هست باقی بقول ابو یوسف
رحمه الله شروع هست بقول ابو حنیفه رحمه الله محمد رحمه الله اما اگر در سجده بر پشتن شود قطع شروع کرد و قهقهه
خند یا اتفاق نماز و طهارت تباه شود و اگر بر صورت فریضه شروع کند و شروع برادر طهارت آورد و قهقهه خند بر قول
محمد رحمه الله علیه اشکال نیاید که طهارت تباه نشود و بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال نیاید که طهارت تباه شود و بر قول
ابو حنیفه رحمه الله اگر جواب است انقیاس کونیم که در میان نماز باید و اتفاق باید و قهقهه خند یا طهارت تباه شود و اگر جواب
بر انقیاس کونیم که میان نماز است مسح موزه بسیار و قهقهه خند یا طهارت باقی بود مسئله اگر مردی نماز باید او
مسکن دارد و در میان نماز باید او اتفاق برادر و قهقهه خند بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله طهارت تباه شود
و بر قول محمد رحمه الله طهارت تباه نشود مسئله سلام سهوا از نماز بیرون آورد و یا بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله
بیرون آمدن موقوف بر اکتستن و بقول محمد و فرجهما البیرون بنار و فایده این اختلاف ظاهر و چند مسئله بدید
یکی آنکه سلام سهوا و پیش از آنکه بسو یا کشتی کی آمد و بوی افتد اگر بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله درست یا نه
محمد و فرجهما الله درست یا سلام سهوا و پیش از آنکه بسو یا کشتی مسافر بویست قامت کرد و بجای که بخت قامت
درست یا نه در حق این نماز عمل کند یا بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله در حق این نماز عمل کند و بقول محمد و فرجهما الله
در حق این نماز عمل کند یا چهار که از سلام سهوا و پیش از آنکه بسو یا کشتی قهقهه خند یا بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله
محمد رحمه الله طهارت تباه شود و بقول محمد رحمه الله طهارت تباه شود و اشکال آید که در این مسئله فرجهما الله است و درین مسئله
جواب نیست نه است و فرجهما ابو یوسف رحمه الله اصل است امام زفر را درین باب که زفر رحمه الله
باجب و بعد و در یکجا که نماز تباه شود و طهارت تباه شود و در یکجا که نماز تباه نشود و طهارت تباه نشود و اما اگر مسکن
باز کشتن نماز کی آمد و بوی افتد اگر اتفاق است آمد و اگر مسکن کثرت اتفاق فرین نعل کند و اگر قهقهه خند بقول
محمد رحمه الله طهارت تباه شود و بقول محمد رحمه الله طهارت تباه نشود بنا بر آن اصل است که گفته شد باب شروع و هم در
الحاکم خراسانی است است باقی بر قول امام محمد رحمه الله که بسیار کثرت اتفاق است که رسول علیه السلام
و فرجهما الله صدقه نماز یا فرجهما الله صدقه و است باقی و آنست که خواب نماز است و فرجهما الله صدقه و است

وگذاشت که اگر اندک است غفرت می شود و طهارت تنه شود و بر قول علامه محمد بن احمد قنبره خروج است اگر
 مخرج برین است و اگر بوده هر چند بیخوابی شش روزین است و اگر خواب شود طهارت تنه نشود اما اگر مخرج از زمین نماند
 بود و چون که بخیر شود طهارت تنه شود که رسول علیه السلام فرموده است که چشمها را بشمارید شکست چون برگاه
 که چشم خواب تمیز شد مشک کشاده شد خواب به دو از ده وجه است خواب سنت است خواب بدعت است خواب
 سنت بوالهی است خواب سبب عقوبت است خواب طاعت است و خواب غفلت است خواب سبب درویشی است
 و خواب امانت است و خواب امت است و خواب حاجت است خواب عبادت است و خواب کمال است خواب نیکو خشن
 سنت است که رسول علیه السلام فرموده است که باری سید روز را و بالستان بخوردن جواری می نماید تا شبها را مستان را خشن
 قبوله در طبقه سیدان نام امر الدین از محمد رحمة الله علیه روایت است که چنین گفت که مرا بر کفر قبوله فوت شد و شبها
 به روز سفر و نه در حفر فایده قبوله است که وی حقوی دماغ و عقل است از برای آنکه مقرر دماغ عقل است پس مد و بد
 عقل با او مطهره قبوله **قال** النبي عليه الصلوة والسلام القبوله تزيد في العقل و خواب بدعت است تا خفتن است و خواب
 که سبب بوالهی است بعد از نماز و کفر خفتن است لیل را که رسول علیه السلام می راند که از نماز و کفر خفتن بود اگر باری
 پیشیا بر خیزد عجب بود و خواب سبب عقوبت است که نماز خفتن ناکار دارد و بخسب که بخیر آمده است که در و نوح و درایت
 ابی تلخ و سیاه مانده کرده اند از برای کسی که نماز خفتن ناکار دارد و خسبند و خواب طاعت نماز خفتن که ناکار دارد خفتن است
 اما خواب امت است بود که مومن وقت صبح از خواب بیدار شود و نماز اول بجا آورد و نماز ناکار باشد و از وقت برود
 و فوت شود و دیگر مجلس خفتن است خواب غفلت صبح خفتن است که رسول علیه الصلوة والسلام محمد بن محمد بن محمد بن محمد
 فاطمه رضی الله عنها حققت بود گفت بخیرای حرکت که بنوقت سه جز قسمت کنند عافیت و خوی نیک بکرت روزی که
 در بنوقت خفته ماند از اینها محروم ماند و خواب سبب درویشی است بعد از نماز با دختن است چون نماز بجا آمد و نماز نشنید
 چند که افتاب آید بلند بعد از آن خسب بای خود و خواب امت در مسجد خفتن است خواب حاجت خواب تارانت و خواب
 عبادت خواب عالم است و عابد و خواب نزه دار است که نماز خفتن ناکار دارد و با طهارت بخسب که بخیر کند و کمال
 بر سر الدین می عبادت نویسند و خواب کرامت در سجده خواب کردن است بنده چون در سجده خواب و در قوله تعالی
 انظر و اما لکنی الی عبدی جسده فی خدمتی شعله عیدی خداوند عز وجل مباحات فرماید و خطاب کند که ای عبدی
 که بیکدی می بنده من که شش خدمت منست و جانش بخت من شکست خفتن بر چهار نوع است **قال** النبي عليه الصلوة والسلام
 الله عليه وسلم خفتن اولیاء و خفتن اطباء و خفتن دزدان و از ان جووان نیز گفته است خفتن غفیر است از
 خفتن است که ایشان خفته است در انتظار روحی تا کسی یا در دل شب یا خداوند عز وجل منزله است از کائنات
 و علماء و اولیاء است راست چند روی مقبره انبیا و روست چرخ چند ایشان که نیکو و سیر بنده است

چون بخت راست چندی نیامد مطلق مانند علت فرایند و زودان در روی خنیدند تا اگر کسی الشیاء زود و کبرایشان
 قوت بنماید کردن چندان نیز در روی خنیدند و آدمی باید که ساعتی بردست راست خنیدد و ساعتی ستان و ساعتی
 بر بهلوی چپ تا هر سه نوع عمل کرده باشد حکمت خواجہ ابو القاسم حکیم رحمة اللہ کفایت نموده را باید که نسبت خنید
 یک آنکه لحظه بخنیدند از آن برای من باز برسد دوم آنکه لحظه بخنیدند نفس من بسیار بد و مرا آن قوت آید تا عبادت کنم دیگر
 لحظه بخنیدم که اما کاتبین علیهم السلام بپایانند **مسئله** اگر مسلمانانی شسته بخواب رود بر جای خنیدد و لیکن بقصد
 بر زمین بتواری نهاده است طحاوی رحمة اللہ کفایت است که اگر آن خیر را بشکند یا بشکند تصورات آن دارد که وی افتد
 طهارت نباه شود این شیخ از اصحاب جہلم روایت میکند که اگر در نماز خود را بچون قیام رکوع تواند که بدارد و بر زمین
 طهارت نیز تواند که بدارد تا وی عمل الخبیثی وی رحمة اللہ کفایت است اینجا می بود که خرج از زمین از او بدو نماز که بخرج بر زمین
 هر چند شسته بخواب و در طهارت نباه نشود و لیکن اگر کسی خنیدد بر زمین می کند روایت میکند که در مسجد رسول علیه
 و السلام خواب فتم بر سر بیدار نکرد و دست لطیف و آن دست مبارک رسول علیه السلام بود چون چشم باز کردم حال جهان
 آرامی رسول علیه السلام را دیدم گفت یا رسول اللہ این خواب از من است بود یا فی رسول علیه السلام فرمود که فی من معلوم شد
 چون بخرج بر زمین بتواری نهاده است بخوابد و بپایان **مسئله** اگر مسلمانانی شسته بخواب رفت اگر بخرج
 بر زمین بتواری نهاده است بتواری نهاده است بخوابد و بپایان اتفاق طهارت نباه نشود اگر بتواری نهاده است بخوابد بپایان اتفاق
 طهارت نباه نشود اگر بتواری نهاده است بخوابد و لیکن بتواری نهاده است بخوابد و لیکن بتواری نهاده است بخوابد و لیکن بتواری نهاده است بخوابد
 تباه نشود و بقول محمد رحمة اللہ تباه نشود و بعضی از مشایخ گفته اند که بکیریم اگر بخت دشمن بر زمین نهاده است بخوابد بقول محمد
 رحمة اللہ که بکیریم که طهارت او تباه نشود اگر بخت دشمن بر زمین نهاده است بخوابد بقول الشیخان که بکیریم طهارت تباه نشود و مسلمان
 مسلمانانی در نماز یا در قیام یا در رکوع یا در سجود و یا در قعدہ بخوابد بقول لک و شافعی هر چه باشد اشکال نیاید که طهارت
 تباه نشود بقول علماء ما رجمہم طهارت تباه نشود ایشان را علماء ما رجمہم محبت میکنند که شافعی اعتبار بخرج را می دارد
 و اینجا بخرج از اوست و علماء ما رجمہم گفته اند که با بخت رسول علیه السلام میگویم **قال** البیہقی علیه الصلوٰۃ و السلام
 لیس الا وضو علی من قام فاما اذا قعد او رکع او سجد انما الوضو علی من قام مضطجعا لانه اذا قام مضطجعا خرجت منقلا
 رسول علیه السلام فرموده است که نیست طهارت بر هر که در قیام بخوابد و یا در رکوع یا در سجود طهارت بر کسی است که خوابد و
 بهلوی بر زمین نهاده که بپایان بر زمین نهاده شود مفصل وی است شود گشاده **مسئله** اگر کسی سجده بخوابد
 بعد از طهارت تباه نشود یا فی بقول ابو یوسف رحمة اللہ تباه نشود و بقول محمد رحمة اللہ تباه نشود و بقول ابو یوسف رحمة اللہ
 است که در سجده بخت بر رفتن از طهارت تباه نشود که بضرورت است اما اینجا بخوابد بخت تباه نشود و طهارت
 و محمد رحمة اللہ گفته است که حدیث مطلق **قال** البیہقی علیه الصلوٰۃ و السلام انما العبد فی الصلوٰۃ یسجد و یسجد و یسجد

نایکانه فیقول ایما کیانی انظر والی محمدی حجتی در وجه عند حضرتی رسول علیه الصلوٰه والسلام فرمود که بنده میروم
 چون سجده بخواب رود و خدای عزوجل ملمات کند و خطاب یابد بفرشتگان که به یکدیگر بنده من که تشریف در خدمت نیست
 و جانشین من محمد رحمة الله علیه گفته است که خبری که محل ملمات خداوند عزوجل بود چهار تابه باشد و خداوند عزوجل را بدین
 رحمة الله علیه گفته است که بگویم اگر کسی بسبب آورده است چنانکه شکم از ران ران از ساق و ساق از زمین است
 جواب بقول محمد رحمة الله علیه گوئیم که چهار تابه نشود اگر کسی بدین آورده است که شکم از ران ران از ساق و ساق
 از زمین است و نیست جواب بقول ابو یوسف رحمة الله علیه گوئیم که چهار تابه شود که این را حضرت گویند سجده مسئله
 مسلمانان بر ستون نیست بخوابت و ستور میرود تا ما و اما که بر زمین سهوا میرود یا بر بالا چهار تابه نشود اما همین که سر بر
 نشیب بود چهار تابه نشود که از پنج ستور آید و نشود اگر مسلمانان بر دیوار یا بر پلان شتر بخوابد و اگر خرچ بر آن چار
 ستور بود چهار تابه نشود اگر آرد بود چهار تابه بود یا **باب نهم** در بیان بقول زفر رحمة الله علیه
 و بسیاری حدیث است و جهت قول می است که رسول علیه الصلوٰه والسلام فرمود الخلیف حش و فرقی فرمود میان آنکه بسیار
 و بقول شافعی رحمة الله علیه که بسیاری حدیث نیست و بقول می است که بر تابه است که رسول علیه الصلوٰه والسلام
 می آید و آن شش است گفت نیست چهار تابه از می **قال** ابی بنی علیه الصلوٰه والسلام کذا الوضوء من القی و هواردی محل الشی
 الاسلام قاضی فی فقهنا ما عاها را رحمة الله علیه گفته اند که آنچه زفر رحمة الله علیه است محمول است بر بری و آن آنچه شافعی رحمة الله علیه
 است محمول است بر بری و آن آنچه زفر رحمة الله علیه است محمول است بر بری و آن آنچه شافعی رحمة الله علیه
الصلوة والسلام قال ابی بنی علیه الصلوٰه والسلام وضوء عن کل م سایل و عدل احداث او و سعه کما را الفم رسول علیه السلام
 فرمود که چهار تابه سازید از خون بر و آن و از می بری و آن و جدید و آن و آنست که پیشتر و آن بگوید با مقدار می که سخن
 گفتن را باز دارد یا نه و آنرا از پیشتر اما اگر اندک اندک بر می آید و دوی بیرون می اندازد و جز اول را با خرچ کسم که بر می آید
 و مجلس است و یکی اتفاق است که چهار تابه نشود اگر مجلس است و سبب توافق است چهار تابه باقی بود و اگر مجلس بود
 و سبب توافق ابو یوسف رحمة الله علیه است تابه نشود بقول محمد رحمة الله علیه چهار تابه باقی بود و اگر مجلس بود و سبب یکی
 بقول ابو یوسف رحمة الله علیه چهار تابه نشود بقول محمد رحمة الله علیه تابه نشود درین دو مسئله اولی اتفاق است و درین دو مسئله
 آخر خلاف است بنا بر این خلاف بران اصل است که ابو یوسف رحمة الله علیه اعتبار مجلس را دارد و محمد رحمة الله علیه
 اعتبار دارد و مسئله که مسلمانان را از دماغ خویشتن فرود آید اگر چه بر و آن بود چهار تابه نشود
 و اگر مسلمانان را از دماغ خون یا از بینی زکی فرود آید نزدیک بعضی تابه نشود و نزدیک بعضی تابه نشود و نزدیک
 فترده فرود آید اگر از معده بلغم بیرون آید اگر در آن است چهار تابه نشود با اتفاق و اگر در آن بود نزدیک ابو یوسف
 چهار تابه نشود و نزدیک ابو یوسف رحمة الله علیه تابه نشود اگر چه بری و آن بود اما اگر با دوی سرخی آید که اگر غالب

سوی بود طهارت تباہ شود و اگر غالب سیدی بود طهارت تباہ شود و اگر هر دو برابر است قیاس نیست که طهارت تباہ
 نشود و این اختیار خواهد امام زاهد فرماست رحمه الله علیه و احسان نیست که طهارت تباہ شود و این اختیار شیخ امام
 بران الدین رحمه الله است **مسئله** اگر کلو نزل بر آید اگر مردان بود بقول ابو یوسف رحمه الله طهارت تباہ شود و بقول
 ابو حنیفه رحمه الله طهارت تباہ نشود و اگر سیدی یا دوی انچه بود هر چه اندک و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت
 تباہ شود و بقول محمد بن حنفی طهارت تباہ نشود و این هم جای مجز که از انجا بادی جزئی بود اما اگر خدا
 بادی جزئی بود باقیان طهارت تباہ نشود **مسئله** اگر چیزی را کلو بر آید سبأه است نه سبأه که هفت است یا خون است
 یا عذاسوخته است اگر کم بری من بود چون شک است طهارت تباہ نشود و باید که در آب اندازد تا بیند که گشتند شود
 معلوم شود و چه خون است سوخته است طهارت تباہ شود و اگر گشتند نشود معلوم شود که خون نیست عذاسوخته است طهارت
 تباہ نشود فایده بزرگان گفته اند که درخت غلغله ترا کوبد و آب بر آید و بخورد تا خدا تعالی غرضش شفا دهد و ان شاء الله
 تعالی این مسئله از طب است از فتویٰ مسلمانان که مسلمانان را قیاسی اند کم بری من طهارت تباہ نشود و دوازده اشود یا لی
 خواه امام بکر اسکاف رحمه الله گفته است که اصل این مسئله را در نسخهای بنیاد آورده اند اما در مسوده خواه امام بکر خازن را
 از محمد بن عبد الوهید روایت کرده است که اگر مسلمانان را در نازقی آید کم از بری من باید که بجایه کبیر و کبیر از دوزخ تمام
 میکند که بخشش ظاهر و نه است که بگوید است ملکین حنیفه که فاحش باید تا روای ناماز باز دارد **مسئله** اگر مسلمان
 آب خورد و میفرماید ان شاء الله بنیاد رحمه الله گفته است که آن بخش بود اما ظاهر روایت است که بخش بود که معده
 خانه بخش است هر چه بوی رسیده بخش شود **مسئله** اگر از خرقی آید کم از بری من خواه امام فرخ رحمه الله گفته است که در
 حال طهارت حکم قی دار و دیگر در حال نجاست حکم میدارد چون کم از بری من است طهارت تباہ نکند و لیکن زیاده
 از درمی بر جامه رسد روای ناماز دارد شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله گفته است که باجمه حالهای حکم قی دار و تا
 پردان نشود طهارت تباہ نشود چون بر جامه رسد تا کثیر فاحش نشود و روای ناماز باز ندارد در **مسئله** اگر در
 خواه ابو الحسن مستغنی رحمه الله همچنین آورده است که از محمد حسن رحمه الله سوال کردند که مردی خمر خورد و یا مردی
 خمر همچنین که معده وی فیت پردان باز آید گفت اگر زیاده از درمی بر جامه رسد و روای ناماز باز ندارد و اگر در
 اندک نقد پیدا کند و اگر کم بری و آن بود آب اندک بخش نکند و اگر بر جامه رسد روای ناماز باز ندارد و این معلوم
 اند که در دوزخ حال حکم قی دار و این مسئله و لیست است بر آنکه هر چه حدیث نیست بخش نیست **مسئله** اگر مسلمان را از
 جنبه بر آید خواه امام زاهد رحمه الله گفته است که طهارت تباہ نشود از برای آنکه اصل عین باقی است که حدیث
 است که نمی گفتن باز دارد و بر چند اندک بنده را که از کلو بر آید سخن گفتن باز دارد و چند اندک باقی است باقی است
 بران الدین رحمه الله گفته است که انچه بخش و پاک است بخش است و آن کم از بری من است پس طهارت باقی بود

باب بیستم در بیان قی فی الصوم قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من قار فلا قضاء علیہ ومن سقار فقد قضا
رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمود که هر کس قی آید روزه تباہ نشود و اما اگر قی آورد و روزه تباہ نشود و اصلست ابو یوسف
و ریناب که ابو یوسف رحمه الله اعتبار بر دین او دارد و محمد رحمه الله فعل را فایده این خلاف و منجد جایده آید تا اگر روزه
دار قی آید بر دین اندازد اتفاق روزه تباہ نشود و اما اگر قی آورد بر دین اندازد اتفاق روزه تباہ نشود و اگر قی
آید بر دین بی باز بختی فرور و اتفاق روزه تباہ نشود و اگر قی آید بر دین و اتفاق بعضی اندازد و بعضی باز بر اتفاق
روزه تباہ نشود و اگر قی آید بر دین و خود باز رود بقول ابو یوسف رحمه الله روزه تباہ نشود و بر قول محمد رحمه الله روزه
تباہ نشود و صحیح جایش فی هذا المسئلة قول محمد رحمه الله جامع الصغیر الحسامی وغیره و لایفید فی قول محمد بن یوسف رحمه الله
لا یکن الاخر اربع جزوه لایکن احراز عن عوده لعل عفو او قضاوی قاضی بخان اگر قی یکم بر دین انداخت اتفاق
روزه باقی بود و اگر قی یکم بر دین خود باز رود اتفاق روزه تباہ نشود و اگر قی آورد کم بر دین اندازد و قبول
ابو یوسف رحمه الله روزه تباہ نشود و بقول محمد رحمه الله شکال نیاید که روزه تباہ نشود و اگر قی آورد کم بر دین باز
بر دین قول ابو یوسف رحمه الله روزه تباہ نشود بر قول محمد رحمه الله اشکال نیاید که روزه تباہ نشود و اگر قی آید کمتر
بر دین و باز بر دین قول ابو یوسف رحمه الله روزه تباہ نشود و بر قول محمد رحمه الله روزه تباہ نشود و بعضی مشابه گفته
اند که قیاس الصغیر فی هذا المسئلة قول ابو یوسف رحمه الله جامع الصغیر الحسامی لایفید عند ابو یوسف ان قول الصغیر
کما فی الخلاصة جامع الرموز و لایفید فی قول ابی یوسف لان القلیل لیس بنجایح فلا یصور ان ذلک الصغیر فی هذه
قول ابو یوسف رحمه الله روزه تباہ نشود و اما ظاهر روایت است که دو فصل باقیم هم بر آفرین هم فرود بر دین که این
آورده و برده و معنی بر دین او کو نیم که روزه تباہ نشود و این چه مسئله فصل اول اتفاق طهارت تباہ نشود و
درین پنج مسئله آخر اتفاق طهارت باقی بود و روزه را بر همان خلاف گفته آمد **فصل در بیان حلال نماز**
قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم هم المسلمین فی البصائر والطعام رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمود که رحمت خدا
عز وجل بر خلایکند تا آنکه در طهارت و طعام اگر مسلمانانی خلایکند و بر غیر خلایک سرخی یا میوه بگزیند و
بر آن میوه سرخی دید یا طهارت مسواک کرد بر آن مسواک سرخی میدورین چه تر تباہ باید که دست هر دو تجربه کند اگر
سرخی سیلان شده باشد طهارت تباہ نشود و اگر سیلان نشده باشد طهارت تباہ نشود و اگر باکشت بر دین معلوم نشود
که سرخی سیلان شده است یا نه آن باز احکام سازد اگر غالب سرخی بود طهارت تباہ نشود و اگر غالب سبیدی بود تباہ نشود و اگر
بر این قیاس است و حسن قیاس نیست که طهارت باقی بود این قول محمد است استحسان نیست که طهارت تباہ نشود و قیاس قول ابو یوسف
و ابو یوسف رحمه الله مسلمان طهارت است و در شستن و جلا باحوال اندوزاند و شستن با کار و یا نمون یا خاگرد اگر آن
راید اگر سیلان سرخ شود طهارت تباہ نشود و اگر سیلان نشود طهارت باقی بود و اگر خون بر آید و بر سر حرام قرار گرفت مسلمان

که قوت رفتن در دایمی بعضی از شیای گفته اند که اگر پاک کنند و دیگر بر آید معلوم شود که قوت رفتن در طهارت تساهل شود
 و اگر دیگر بر نیاید معلوم شود که قوت رفتن نیست طهارت تساهل نشود و بعضی گفته اند که خاک بدانجا که اندک آن خاک کل فرشته
 معلوم شد که قوت رفتن ندارد طهارت باقی بود و اگر کل تر شود معلوم شد که قوت رفتن در طهارت تساهل نشود و بعضی
 گفته اند که گفته اند این در حق لوک کار و درفش و جوال دوز اید اما اگر خار یا سوزن اندر جلد بر چه اندک سرخی بخواند
 طهارت تساهل شود و از برای آنکه جرحت خار و سوزن اندک باشد و هر چه اندک بود سرخی بر آید از سر جراحت رفته باشد
 طهارت تساهل شود اما در جامع الصغیر قاضی المأمون فخر الدین خان آورده است که حکم خار و سوزن و درفش و جوال دوز
 یکی است که اگر سیلان نشود اگر چه از سر جراحت زیاده شده باشد طهارت تساهل نشود و اگر با مسلمان با طهارت
 حجامت کنند و بر بدن چیزی نیفتد طهارت تساهل نشود و شیشیه بر آنجا نهاده و مکید بعد از آن که شیشیه بر
 هم چیزی نیفتد طهارت تساهل نشود که آن خون که بیرون آمد بفعل مکیده بیرون آمد اما اگر بعد از آن که شیشیه
 بر کرد و هر چه اندک زرد آب ظاهر شود و از سر جراحت رود طهارت تساهل شود که بی فعل بر آمده است **مسئله** که مسلمان با
 با طهارت است و یوچه بر افکند و یوچه خون را مکید و یوچه بعضی گفته اند که طهارت تساهل نشود که از باطن ساطع شود اما بعضی
 گفته اند که یوچه و گز را خالصی است که ایشان نخست طاهرند سرخی را نگاه میکنند و طاهر شدن سرخی طهارت تساهل نشود
 بر خلاف اینست و مفسر مسلمان را که جفشیده است و خون منجود اگر کلان است حکم یوچه دارد و طهارت تساهل نشود و اگر
 خورد است حکم فشیده دارد و طهارت تساهل نشود و اگر مسلمان را بر اندام جراحت است و کم از وی می افتد بکلی و دو کان طهارت
 تساهل نشود و اگر چه بسیار افتد بخلاف اندام مخصوص که اگر کمی افتد طهارت تساهل نشود که کم از منحل نجاست می آید اگر در آن کم
 بر آید طهارت تساهل نشود اما نگاه که بر دامن بر نیاید **مسئله** اگر کمی بر اندام جراحت است و یوچه بر نیاده است
 سر جراحت طهارت باقی بود و اگر آنچه لایق است در محل خویش است اما اگر بجنه زیادت از سر جراحت نهاده بود و لایق است سر
 جراحت بر و طهارت تساهل نشود و اگر جراحت بود بر اندام باید که بجنه پاک بر نهاده تا اگر بجنه پلید بر نهاده که پلیدی وی از نجاست
 غلیظه است و زیادت از دمی شود و ای غار از باز دارد و اگر از نجاست خفیفه است و زوای غار از باز ندارد و کمال می آید
 که آن بجنه جرحت نیز پلید نشود و واجب است که پلید شدن بجنه بضرورت است اما بزم ابتدای بجنه پلید نهاده ضرورت نیست و اگر
 نجاست برده پلید نهاده اگر زیادت از دمی بود و ای غار از باز دارد و چون خارج یا بین الداخل خارج نهاده باشد حکم کمال باید که
 آن برده پلید نیست و واجب است که کتم یعنی پلید شدن برده بضرورت اما بزم از ابتداء برده پلید نهاده ضرورت نیست و اگر
 برده داخل نهاده بود اکنون باز دارد و آن داخل حکم باطنی دارد و اندک علم **باب** طهست یکم در بیان صحت سائر
 بنا بر حدیث رسول علیه السلام فی منہ یک رسول علیه السلام و آن ظاهر است بحدیث بود یا فاطمه زهرا علیها السلام
 حیض من حیض است اما حیض ایشان طهست نیست گفتند یا رسول الله من حیض من حیض است من حیض

یا کی فی ینہ قال **النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام** للمراۃ ویستی حشیشی والنبی ویستقوی وتوضی وصلی وان فی
الدم علی الحظیر رسول علیہ السلام فرمود آن زن سستی خاضه اکیامت دافششین دیر سر با غم غسل آر و برده بند و بند
ولیا بر نه و طهارت ساز و نماز گذار اگر چه بیچیکه خون بر بود یا آن زن سولی کرد که بار رسول بعد از آن فطر نماز که بر جامه
میرسد عفو است یا فی رسول علیہ السلام فرمود که فی گفت بار رسول بعد من میبشویم عین می میرد و لون دی با
رسول علیہ السلام فرمود که بشو و بشک و مال و مباحث کن چون عین می رود و اگر لون ماند آن لون اینه است
و اثر عفو است و نماز معتدله است که صاحب جرح سایل بر این وقت نمازی طهارت باید ساختن سخی که رسول
علیه السلام فرموده است و حق سستی **قال النبی علیہ السلام** سستی حق تعالی صلوٰۃ کل صلوٰۃ و از این هر وقتی
نماز است سخی که در حدیث دیگر فرمود **قال النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام** سستی حق تعالی بوقت کل صلوٰۃ رسول علیہ
السلام فرمود سستی حق طهارت ساز و هر وقت نماز را شافعی هر حکم کرده است این کل صلوٰۃ را یک فریضه دست
تبع می و علماء از همه حکم کردند بیک وقت نماز از اول تا آخره و در قضا و سنت و طوع هر چه کند از در و ابو جرح است
روان چندین بیدار حکم صاحب سایل کرد بقول آنکه حرمه العیسی صاحب سایل نیست بر قول شافعی حرمه العیسی حرمه
هر چه از دانه آن مخصوص پیدا آمد صاحب جرح سایل است و هر چه در ای این موضع است با مالک است علماء از یکو بند جرح العیسی
هر چه از هر کجا که باشد که پیدا آورد آن شود و بوقت نماز کند روان صاحب جرح سایل بود و مالک حرمه العیسی گفته است که
کسی صاحب جرح سایل نیست از برای آنکه این همه نادر است و بر نادر حکم نیست اما بقول علماء از همه صاحب جرح سایل
کسی بود که ویرا در روان بود یا سلسل لول بود و یا که کم فدی یا ریش روان بود چنانکه در دناه بند را نزد او در بوقت نماز
مسائل هر صاحب جرح سایل مستحاضه که بر بیا برده آلاش خود را تواند که در محل خود در دناه بنده را و بر حکم صحت
امام نجم الدین شافعی حرمه العیسی است که صاحب جرح سایل که بر بیا آلاش او محل خود دارد و بر حکم صحت مستحاضه حکم صحت
از برای آن سخی که چند آن حکم که رسول علیہ السلام آن زن سستی حق تعالی فرمود و بر مستحاضه فرمود شیخ الاسلام بر آن الدین
حرمه العیسی گفته است که این صاحب جرح سایل که کشته اند اما حکم فیم کنند اصل درین باب نیست که هر جرحی را که بند بر بندگی اگر وی بکناه را
تر و در بوقت نماز و بر حکم صحت بود و اگر دناه بند را نزد او در بوقت نماز و بر حکم صاحب جرح سایل بود و صاحب جرح
نیز همین حکم است که یاد کردیم و حق صاحب جرح سایل یعنی اگر بکناه برده تر و در حکم صحت بود اگر دناه برده تر و در
در بوقت نماز و بر حکم صحت بود طهارت صاحب جرح ناقص یا کامل بقول شافعی ناقص یک فریضه تواند
گذارد و سنت تبع و می بقول علماء از همه حکم کامل است از اول وقت تا آخر وقت قضا و او سنت و طوع که از در و ابو
امامت کنند هم حالات خود را و ابو **مسائل** طهارت صاحب جرح سایل با نذر آمدن وقت تباه شود یا
پرون رفتن وقت بقول زفر حرمه العیسی با نذر آمدن وقت و بقول ابو حنیفه و محمد رحمته العیسی پرون

رفتند بر قول ابو یوسف رحمه الله بعد از آن وقت و هم بیرون آمدن وقت فایده این خلاف آن بود که
که صاحب جرح سایل نماز بگذارد و باطله را ناقص است یا نه طهارت نماز صحیح میکند و بر قول زفر و ابن
بود قول عمار شافعی رحمه الله و ابن خویند که صاحب جرح سایل طهارت سازد و از برای نماز صحیح با وقت نماز پیش از آنکه
طهارت پیش از آنکه بگذارد و بر قول ابو یوسف و زفر و ابن خویند که صاحب جرح سایل طهارت سازد و از برای نماز صحیح
را وقت نماز پیش از آنکه بگذارد و بر قول ابو یوسف و زفر و ابن خویند که صاحب جرح سایل طهارت سازد و از برای نماز صحیح
قیاس قول ابو یوسف رحمه الله بعد از آن وقت و هم بیرون آمدن وقت فایده این خلاف آن بود که
آنکه هر کس که نماز صحیح است نماز عید را نیز همان بود از آنکه نماز صحیح را طهارت بسیار و بهمان طهارت نماز پیش از آنکه
نماز عید نیز همین بود که صاحب جرح سایل نماز پیش از آنکه بگذارد و باطله را ناقص است و در وقت نماز پیش از آنکه
ساخت وقت نماز دیگر اندر آید و از وی چیزی ظاهر نشده است بهمان طهارت نماز دیگر میکند و در و ابویانی ظاهر روایت
است که در و ابود و عیسی ابن ابان رحمه الله گفته است که در و ابود و از برای آنکه طهارت صاحب جرح سایل بگذارد وقت تمام
میشود و یا بیرون رفتن وقت اینجا وقت بیرون رفتن وقت اندر آنکه ظاهر روایت است که در و ابود و از برای آنکه
نوشدن طهارت گناه شود که ناقص بود این طهارت کامل است اگر نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جرح است سیلان شد عیسی
ابن ابان رحمه الله گفته است که وی نماز نیست طهارت سازد و نماز از سر گیرد اما ظاهر روایت است که سازد و نماز بگذارد
و ابود و صاحب جرح سایل نماز پیش از آنکه بگذارد و باطله را ناقص است و در وقت نماز پیش از آنکه
نماز طهارت ساخت وقت نماز دیگر اندر آید و از وی چیزی ظاهر نشده است باز طهارت ساخت و نماز دیگر شروع
کرد اتفاق شروع نماز دیگرش درست آمد و در میان نماز جرح است وی سیلان شد عیسی ابن ابان رحمه الله گفته
است که بگذرد و نماز تمام کند ظاهر روایت است که طهارت سازد و بر آن نماز بگذارد بنا بر اصل است که
وی این نماز دیگر را بطهارت نماز پیش از آنکه بگذارد و باطله را ناقص است و در وقت نماز پیش از آنکه
که بطهارت نماز دیگر اما ظاهر روایت است که طهارت نماز پیش از آنکه بگذارد و از برای آنکه طهارت نماز پیش
وی کامل بوده است و این طهارت نماز دیگر نور علی نور بوده است که صاحب جرح سایل را
در میان نماز وقت نوشدن اگر طهارت ناقص است اتفاق است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد
و اگر طهارت کامل است عیسی ابن ابان رحمه الله گفته است که هم طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر
همچنانکه شتم در نماز آب یا دنیا یا مع موزه را مدت مسح منتهی شد نماز ایشان تباه شود که اینجا نیز همین حکم
بود اما ظاهر روایت است که نماز را ابود و که بوقت نوشدن طهارت تباه شود که آن طهارت ناقص بود این
طهارت کامل است اگر بگذرد و نماز بگذرد و نماز تمام کند و در میان نماز جرح است سیلان شد عیسی ابن ابان

رحمة الله عليه گفته است که وقت نوشیدن ناز بنا شود طهارت سازد و نماز از سر گیرد که وی در نماز نیست اما ظاهر در
 است که طهارت سازد و بر آن نماز بنا کند **مسئله** صاحب حج سایل نماز پیشین میکند و با طهارت ناقص هم در وقت
 نماز پیشین خون منقطع شد با طهارت ساخت و به کثرت آن نماز تمام کرد و وقت نماز دیگر و با طهارت ساخت
 و نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراح سیلان شد عیسی ابن ابی حمزة الله گفته است که بر که زود نماز تمام کند و
 ظاهر در آن است که طهارت سازد و بر نماز بنا کند از برای آنکه طهارت نماز دیگر از حد است طهارت از حد است جراح
 جراح را سوزاند و تا اگر مسلمانی طهارت سازد از برای حد را در میان نماز جراح شد طهارت سازد و بر نماز
 بنا کند اگر طهارت ساخت از برای جراح یا در میان نماز حد رسیدش طهارت سازد و بر نماز بنا کند که طهارت شد
 جراح را سوزاند و طهارت جراح را سوزاند و این نیز همان حکم دارد اما در جامع الکبیر است که بر
 کند و نماز تمام کند **مسئله** اگر طهارت سازد از برای جراح را در میان نماز جراح و دیگر سیلان شود طهارت
 سازد و بر آن نماز بنا کند و محمد حسن رحمه الله علیه این مسئله را در خون بینی ننهاده است اما اگر طهارت سازد از برای جراح
 جراح را در میان نماز از برای خون منقطع شود فرجه الله گفته است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد که این بخوبی
 بر ضعیف شود و این ظاهر در آن است که بر که زود نماز تمام کند که به بنده است بطریق اولی بود که این به است
مسئله صاحب حج سایل نماز پیشین میکند و با طهارت ناقص هم در میان نماز پیشین خون منقطع شد با طهارت
 ساخت و به کثرت آن نماز تمام کرد و وقت نماز دیگر و با طهارت ساخت و نماز دیگر گذارد و اگر پیش از فرو
 رفتن آفتاب جراح سیلان شود و نماز پیشین را بود و اگر بعد از فرو رفتن آفتاب سیلان شود نماز پیشین را با گذارد
 و نماز پیشین را بود اما اگر نماز پیشین تمام کرد و آفتاب خون منقطع شد اگر پیش از فرو رفتن آفتاب یا بعد از فرو رفتن آفتاب
 جراح سیلان شود و نماز وی را بود و اشکال آنست که در سلسله اول نماز پیشین را با گذارد و اینجا چرا که از
 جواب است که در سلسله اول در میان نماز خون منقطع شده است بوقت کامل بر و گذشت و جراح سیلان شده و
 وی حکم آنها گرفت از آن وقت خون منقطع شدن وی پس یعنی از نماز با طهارت ناقص گذارد و است با گذارد
 اما در مسئله دوم نماز تمام کرده است و آفتاب خون منقطع شده است اگر پیش از فرو رفتن آفتاب یا بعد از فرو رفتن
 آفتاب جراح سیلان شود و نماز را بود **مسئله** صاحب حج سایل طهارت ساخت و خون منقطع شد
 باید که طهارت سازد و اگر طهارت با ساخت و به همان طهارت نماز پیشین که از آن نماز وی موقوف بود اگر
 نماز دیگر را بسوزاند و نماز پیشین را بود اگر نماز دیگر را جراح سیلان نشود طهارت سازد و نماز پیشین را با گذارد
 و هر کجا که چنانست که بعد از طهارت پیش از تحریک خون منقطع شود باید طهارت ساختن تا اگر در حد رسید که
 بر آن نماز بنا کند و اگر اصحی بوی افتد که اعتقاد وی درست آید و اگر طهارت با ساخت و نماز شروع کرد اصحی بوی افتد که اعتقاد

و اگر ویر در میان نماز خراجت سیلان شود غازی روی رود و در آن الصبی را نماز تباہ شود اما اگر نماز تمام کرد و انگاه نماز
 خراجت سیلان شود غازی روی رود و در او مسلسل اگر اول وقت مسلمانی صاحب خراجت بود غایت گذارد بطهارت ناقصه
 تا آخر وقت خون منقطع شد طهارت سازد و نماز بار گذارد و اگر آخر وقت صاحب جمیع بود طهارت ساخت و نماز گذارد
 وقت نوشیدن خون منقطع شد و خواه نام غرض از هر جهت است که بگوید چیزی نبود که وی به فتوی عمل کرده است
 شیخ الاسلام بر بیان الدین رح گفته که طهارت سازد و آن نماز را بار گذارد و از برای آنکه آن نماز بیک وقت کاملی
 باید تا ویر احکم صاحب جمیع سیل شود و اینجا بیک وقت کامل نشده پس وی حکم اصحاب دارد و نماز را با طهارت ناقصه
 گذارد و است و آن نماز را بار گذارد و بابت بستیم در میان پرده نهادن پرده سرسره نیست فریضه است و
 واجب است و سنت اگر زن تر خرج بود چنانکه بی پرده بقا طهارت نیاید پرده نهادن بر وی فریضه بود و اگر زنی
 بود که بیک وقت نمازی پرده بقا طهارت نیاید و بیک وقت نمازی پرده نهادن بقا طهارت نمی یابد پرده نهادن
 بر وی واجب بود و اگر زن خشک خرج بود که بی پرده بقا طهارت نیاید پرده نهادن بر وی سنت بود و
 سنت ملامت و عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا مسلسل محل پرده سرست خارج است و بین الداخل و الخارج
 و الداخل و بغیر وی چنان بود که لب و دندان و حلق پرده کی بند که او نیز آن بود و خواه محمد مسلمانی رحمه اللہ کفر است
 که داخل نهادن او نیز بود اما ظاهر روایت است که اگر خارج بقا طهارت نیاید بین الداخل و الخارج نیز بود و اگر بین
 الداخل و الخارج بقا طهارت نیاید بداخل نیز بود اگر بداخل بقا طهارت نیاید وی حکم صاحب جمیع دارد و در وقت
 نمازی طهارت سازد و نماز گذارد و مسلسل پرده نهادن خارج جوت نیاید بیشتر بر زبان نثار و اگر پرده
 یا بیفتاد اگر خشک است طهارت باقی بود و اگر تر است طهارت تباہ شود مسلسل اگر پرده نهاد بین الداخل و الخارج خوب
 نیاید بیشتر بر زبان نثار و اگر پرده بود و یا به افتد بر فور داشت اگر تر است طهارت تباہ شود و اگر خشک طهارت
 باقی بود و مسلسل اگر پرده نهاد بین الداخل و الخارج داخل تر است و خارج خشک طهارت باقی بود اما هر چه اندک تری از
 داخل بخارج سرایت کند طهارت تباہ شود و مسلسل پرده نهاد بین الداخل و الخارج ساعتی برادر پرده بیفتاد و اگر
 تر بود طهارت تباہ شود باجماع و اگر خشک بود و ابو جعفر رحمه اللہ گفته است که طهارت باقی بود اما ظاهر روایت نیست که طهارت تباہ
 شود از برای آنکه غرض از خاقصیت است که نمی بخورد و باز بجز آنکه خشک شود بین معنی طهارت تباہ شود و پرده پلیه بود و اگر
 موضع مخصوصی خاص ظاهر شده است و اگر طهارت پرده نهادن طهارت تباہ شود یا بی بقول شافعی رحمه اللہ طهارت تباہ
 شود که وی بسوئان اندام را حدث دارد و بقول علماء ما و جمیع اللہ جواب بر تفصیل است اگر تری باکشت وی سرایت کند
 طهارت تباہ شود و اگر سرایت نکرده باشد تباہ شود و مسلسل اگر زن پرده نهاد چون بود و است بر پرده آب نمی دید
 اگر از خواب برخاسته است برست غسل واجب آید و اگر غفقه بود غسل واجب نیاید باید و استن که فرج و دست

ای سویمان کردیده و گردون او به یکاکی خدای عزوجل بر سالت انبیای کما بهار می بین خود را و اهل خود را از آتش
 و دوزخ که افزونده او سبک است و آدمی و رسول علیه الصلوة والسلام فرموده **قال** البنی علیه الصلوة والسلام
 کلکم رایع و کلکم مسول عن رعیت رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فردا قیامت بر امیر را سوال کنند از رعیت
 وی و مراد امیر شوهر است و زن رعیت وی خواجه ابو الحسن است یعنی رحمة الله در کتاب حبض آورده است که فردا قیامت
 ایشان را صد تن یا یک تن بود و در عتاب می چهارم و در سوال این چهار چنانچه شنوی وید و برادر و برادر و برادر که این زن جز
 بر پیش ایشان نخواهد شد پس زن ایشان تواند احکام مسلمانان را در حق خود که ویران بود و خواهر و خواهر
 و عیالان از شکوحت باشند و کثیر کان باشند همچنانکه موت دنیا در دمه وی لازم بود و موصوف احکام اخراج از برادر
 لازم بود از رای انکه فی باشد که در الالبش بود و لیکن در حکم باکان ثابت شده باشد عبادت نامد بر کار شود و
 بسیار زن بودند که آن را الالبش نه میدانند و لیکن در حبض بود و شوی کرد و فراتش کرد و فرزند بر فراش فاسد آید موصوف
 احکام حبض فریضه ایدم بر مرد و هم بر زن از وقت عبادت و اند و مرد وقت فراش هم خواجه ابو الحسن است یعنی رحمة الله
 گفته است که حبض در ایشان نه است عیب بی از برای انکه اگر عیب بی دی عیالان رسول علیه الصلوة والسلام احضیر
 نبود وی بر زن بی که اهل حبض بود و از اهل حمل بود و بر زن بی که اهل حمل بود محل مباحات رسول علیه السلام بود **قال**
 البنی علیه الصلوة والسلام تا که او ولد و کاثر و افغانی اما بی الامم یوم یقیمه و بواسطه و بی حتی استقامت رسول هم فرموده
 که کما که کند تا فرزند تولد شوند بسیار که من بقیامت مباحات کنم بسیار بی امت اگر چه هم ان سقط باطل شده باشند
 و خواجه ابو الحسن است یعنی گفته است که این حبض در ایشان از حکمت الهی است از برای انکه ایشان خبیثه باشند و
 ملول مباد که ایشان از عبادت خداوند عزوجل ملالت افزاید خداوند عزوجل در ربانی روزی چند و بسیار
 در ایشان بنیاد و سبب آن عبادت از ایشان برگرفت تا ایشان روزی چند بیاسایند تا ایشان ملالت بیفزاید
 و دیگر در امباخت بسیار سبب نقصان عقل است و صبح و بصر خداوند عزوجل در ربانی روزی چند و بسیار
 در ایشان بنیاد و سبب آن محبت بر ایشان حرام گردانید تا چون بدن شایسته معصی شود و معصی آید و در سبب
 فراش شود و فراش آید و میان ایشان الفتی نوید آید و بشکر نعمت منعم مشغول شوند که مزید نعمت در شکر است
قوله خالی از آن شکر لازم یکم و مزید نعمت این بود که خداوند عزوجل ایشان را فرزند بی که خداوند عزوجل بیایاکی
 بشناسند و بوجدانیت با و کند و هم خواجه ابو الحسن است یعنی رحمة الله گفته است که و کما حکمت ایشان است که کار ایشان
 با شرف باشد و حرارت در ایشان خالی باشد و ربانی ایشان را بنیاد ای قصد و حجت است که خداوند عزوجل در ربانی
 چند و بسیار بنیاد و سبب آن محبت از ایشان برگرفت تا ایشان روزی چند بیاسایند تا ایشان ملالت بیفزاید
 و شکرش که حبض در سویمان آید و رضی الله عنهما چون آن سخت منتهی و ک که و در کمال انجالت پدید آید و از اثر و فرزند آید

دی باقی ماند بقیامت اما خواجہ امام اجل خیر رحمة الله گفته است که این فطرتشاید گفتن در حق ما و خود طریقی که در شایع
و دیگر آنکه خداوند عزوجل بکنایه و دیگر را بگوید **قوله تعالی** ما تزر وازرة وزر نسری ما ایان میداریم بدان و زرتشاید
اما را با کیفیت و اسامی آن حاجت نیست چنانچه خواجہ ابو الفتح مازندرانی رحمة الله علیه گفته است که ما ایان میداریم بعد
بنصایب ان اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را با کیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت
نیست در عرب بعضی نام لولی بود که از چیزی بدیدند بچنان از خار و رخت میسلمان صیغ بدیدند عرب گویند حاجت الشجر
و در دیار ما از رخت و توت و صیغ زرد الو و سلم بون بدیدند عرب گویند حاجت الشجرة و از خرگوش لولی بدیدند
چنانکه از زبان عرب گویند حاجت الازنب محمد رحمة الله علیه در کتاب صوم این حکایت آورده است که روزی اعرابی
نزدیک رسول علیه الصلوة و الخیر کوش بریان بدید و او را بود که رسول علیه الصلوة و السلام از قبول کرد و شای
تا پاره از آن تناول کند اعرابی گفت یا رسول الله از وی لولی بدیدی آید چنانکه از زبان رسول علیه السلام فرمود
لینشی یعنی آنچه نیست نگاه رسول علیه السلام ازنده را گفت بیشتر ای اعرابی گفت یا رسول الله من روزه
میدارم رسول علیه السلام گفت چه روز میداری اعرابی گفت اول ماه آخر ماه رسول گفت کجائی از روزه
منی از روزه بر آوردم و او بنصایب علیه السلام اعرابی گفت یا رسول الله روزه شما کدام است و روزه و او علیه السلام
که ام رسول علیه السلام فرمود که روزه و او علیه السلام نبوده است که یکروز و خوردی و یکروز و روزه دشتی یا دو
خوردی و دو روز و روزه دشتی و روزه من و روزه ایام صحت و دیگر است گفت بیشتر ای اعرابی گفت تا روزه
بیاورم که بچند روزه و اربابش گفت یا رسول الله ان که ام روزه است که من بچند روزه و اربابش رسول
علیه السلام گفت از روزه ایام صحت و نگاه رسول علیه السلام از آن خرگوش تناول کرد و از آن بیار شربت
کرد و این صحت فرمود **قال** انبی علیه الصلوة و السلام البدا یا مشرک ما را معلوم آن که چون چیزی خوردنی
و میان جماعتی بیارند همه را از آن نصیب بود و ازنده را نیز نصیب باید کرد و ازنده اگر بخورد و باکی نبود از روزه
آنکه رسول علیه الصلوة و السلام آن اعرابی را تکلیف نکرد بکشد و روزه و در قبض شربت است مبارک جماعت باید کرد و آن
قال انبی علیه الصلوة و السلام العابدی بمنه کالعابد فی قیة رسول علیه السلام فرموده است که اگر کسی شربت خود را بر جماعت
بود که قی در روزه را بخورد و روزه ایام صحت نام صغی بر مصلوة الله علیه بنمایند و چون بر از شربت بیارند و شربت را از کوفه
غبار گرفت بکشد شیخ الاسلام علی بن ابی طالب میکوید و خبر بگوید که اگر کسی شربت را از کوفه گرفت و از روزه و از روزه
روزه بچند روزه بود و روزه و او بنصایب علیه السلام اعرابی گفت یا رسول الله روزه شما کدام است و روزه و او علیه السلام
و از روزه خود بخورد و او بنصایب علیه السلام اعرابی گفت یا رسول الله روزه شما کدام است و روزه و او علیه السلام
کل اعضا ویرا از گردن و بنا بکشد و این معصوم رسول است روز روزه شربت خداوند عزوجل پس از آن که گردن و بنا بکشد

بنده موسی که کارگاه این سه روز روزه دارد خداوند عزوجل را از گناهان پناه دهد و هر چه عیب و تقصیر است
حیث نام یون بود که از زبان پدید آید از سوره مخصوص بوقتی معلوم و بعد وی تمام اما در اقل و اکثر وی علامه اختلاف
است سید بن سبب رضی الله عنه گفته است که هر چه اندک بیند حیض بود وی گفته است که کسی علم حیض را از زمین
و مالک کرده گفته است که یک ساعت بیند حیض بود وی قیاس کرده است بخفاس بقول شافعی گفته است که شش گشتار
و میان هفت شش روز و بیشتر شش پانزده شبانه روز و از برایم مخفی رحمة الله و در آیت است به یک و آیت هفت شبانه
و به یک و آیت قیاس که ده است بخویشا و بدان پدرش حسن زیاده از ابو حنیفه رحمة الله و آیت میکند که سه روز و دو
شب و مردار و وی سه شبانه روز است بر قول ابو یوسف رحمة الله سه شبانه روز و یک رکعت و دویم شبانه روز بیشتر که
بیشتر که احکم کل است و لیکن بر آنکه اگر آب برنج است میکند و آب کسب و آب اگر غلبه است بخاست میکند و اینک بیشتر
حکم کلی است اعضا که پوشیدن وی در نماز فرضیه است بیشتر از وی گشته شده شود وی رکن بجهان نماز گذارد
روزی نماز را با زواری و اینک بیشتر که وی را حکم کلی است اگر بیشتر که از روز گذشته باشد نیت روزه کند در
نیت ایام یک بیشتر ویرا حکم کلی است محسب بر بانی را بیشتر از گوش یا بیشتر از چشم یا نقصان بود قربانی را نشاید اینک
بیشتر که ویرا حکم کلی است محسب بر بانی را بیشتر از سال جاری بود جزیه از مذوی ساقط شود اینک بیشتر ویرا حکم کلی
محسب بر بانی را بیشتر از زیاده پیدا حکم نفاس از اینک بیشتر ویرا حکم کلی است محسب بر بانی را زیاده باشد بود اگر
غالب گشته بود بخوی جایز بود بقول امام ارجم الله اینک بیشتر ویرا حکم کلی است محسب بر بانی را که در مکره گاه کافران یا
مؤمنان گشته شده اند اگر غلبه مؤمنان باشد بر کفار گزاردند و همه را بکفرستان مؤمنان و فرستند و اینک
بیشتر ویرا حکم کلی است **قال النبی صلی الله علیه و سلم** لقنوا موتی که بشهادت ان لا اله الا الله و اتفاق است
که ان وقت که ایشان را تلقین میکنند ایشان خورنده اند و لیکن نزدیک اند بمراد رسول علیه السلام
ایشان را روزه فرمود پس معلوم شد که هر کار که نزدیک بود به تمامی وی حکم تمامی دارد و درین همه حدود را این بیشتر
است ویرا حکم کلی است اما ابو حنیفه و محمد و جهم الله گفته است که آن حکم ثابت شده است اکنون اینجا احکام ثابت
ی باید کردن و آن گذشتن عده است و فرض ساقطی باید کردن و آن ترک عبادت است لی بر بیشتر حکم کلی
و لیکن این مسایل بخاست غلیظ نزدیک است که زیاده از حدی شود و لیکن خورنده است با وی نماز
رو بود اگر چنی وی طریق اولی بود اینک بیشتر ویرا حکم کلی محسب بر بانی را زیادت غسل آورد و بر اعضا وی و یا
موی خشک نماند و جمعه جنابت میرود یا اینک ویرا حکم کلی محسب بر بانی را زیادت خشک نشود
لیکن خورنده است با وی نماز رو بود اگر چنی وی طریق اولی بود اینک بیشتر ویرا حکم کلی محسب بر بانی را زیادت غسل آورد و بر اعضا وی و یا
وی در طهاره فرضیه است اگر بران اعضا موی پایان موی خشک ماند طهاره در دست نمود نماز را و اینک بیشتر ویرا حکم کلی

همسمل حرم نرنگی است که ده دره شود لیکن خبر نشده است زنی چهارده و غسل معانیه و اگر کسی در این
 افتد نجس شود اینک بیشتر ویرا حکم کل همسمل درین حرم کم ده دره فقهی یا حرم یک یا نجاستان حرم
 یکجه اوکل با یکدیگر بیشتر ویرا شریعت حکم کل همسمل حرم است ده دره در میان دی ستونی بر کشید یک ده
 ده شود در دی طلاق سازی را و بنویسند بیشتر ویرا حکم در شریعت فقه همسمل اگر همسمل چهار کت نماز کند و در نماز
 نماز بجا آورد و لیکن فایده آنرا بخاند و در نماز بوی را بنویسد اینک بیشتر ویرا حکم کل همسمل اگر همسمل را بست دنیا بود
 کم طسوی زکوة واجب نشود و یادیت در مقرر است کم طسوی زکوة واجب نشود و اینک بیشتر ویرا حکم کل
 همسمل اگر نصاب تمام است لیکن از سال تمام چیزی باقی است ای زن آن فضا خیری خرج کرد نصبا تمام نماز رکوع از او
 ساقط شود اینک بیشتر ویرا حکم کل همسمل مردی سو کند خوراکه از خوراکه بنهارا خورم بیشتر بنهارا خورم در روز نماز کند
 نان نذ سو کند بگردن آید اینک بیشتر ویرا حکم کل همسمل مردی سو کند خوراکه از خوراکه ازین مال قوت بودیم بیشتر ویرا حکم
 ماند در نماز سو کند بگردن آید اینک بیشتر ویرا حکم کل همسمل مسلمان کلاه خرید کبلی یا کبزی یا وزنی از آن کیل و کمر
 و وزن چیزی کم است قاضی جبر کند بیشتر یا به قصص اینک بیشتر ویرا حکم کل همسمل اگر از کیل و وزن
 رست بود و لیکن از بها چیزی باقی است قاضی جبر کند باج را به شمیم طبع اینک بیشتر ویرا حکم کل همسمل مردی با
 خود ایلا بست ایلا بستن آن بود که سو کند خوراکه یا چهار ماه با زن خود دخول کند اگر این سو کند را و فاکند زن بروی طلاق
 شود یک طلاق با این اما اگر ازین چهار ماه چیزی باقی بود که در ایاس زن دخول افتد ایلا باقی نماند اینک بیشتر ویرا حکم کل
 اگر سو کند بنجا خوراکه یا شش ماه لازم شود و لیکن ساقط شود اگر سو کند با طلاق خورده باشد اگر سو کند را و فاکند یا
 کند زن را طلاق واقع شود همسمل اگر مردی بجلال خود ظاهر است یا ظاهر است آن بود که زن خود را چنین بگوید که هر تو بر
 من چون مردا بر من یا پشت تو بر من چون پشت مادر من یا شکم تو بر من چون شکم مادر من یا فرج تو بر من چون فرج مادر
 من این اظهار را نیت اطلاق بوده است اما روزی زنی نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله شوهر من
 را چنین گفت رسول علیه السلام فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله بر من بهنجای او رجیم کن
 من بی کلان سال ام مرا کسی مگر نخواهد رسول علیه السلام باز فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله چنین
 نیست و باید که فرزندان خود را در رسول علیه السلام باز فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی از آن بیکیف یا رسول الله
 یا چنین میفرماید جبرئیل آمد و این آیه آورد قوله تعالی و الذین یظاہرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحرر رقبه من
 قبل ان یتماسدوا کم یوعظون به و اندک با تعلق خبر نفس کم یکد نصیام شهرت متابعین من قبل ان یتماسا
 نفس کم لیستطیعوا علیهم متین مسکینا اگر این منظر را مال نیست باینده از او کند بروزه کفارت میکند
 کم از شصت روز و روزه داشت روز شصتم بر بنده قادر شد یا در این زن دخول افتد و آن یک کم

از شصت روز تا روزه قطع شود و روزی از روزه اندک بیشتر و یا حکم کل **مسئله** اگر قتل خطا افتاد چنانکه یکی تیر صید
 را کرده بر منی اندک شد ویت بر عاقله لازم شود بر وی کفارت واجب شود و بنده مومن از او کند یا شصت روز بپوشد
 روزه دارد و این طعام و این بنده است و اگر ویرا قدرت از او کردن بنده نیست و روزه کفارت میکند یک کم شصت روز
 روزه و شصت روز شصت نیست از شصت افزوده شود و کفارت از روزه اندک بیشتر و یا حکم کل فی
مسئله اگر مسلمان بگوید روزه از ماه رمضان بر خود تباہ کند یا شصت یا صد یا بر وی خصا بود و کفارت لازم شود و بنده از
 کند و یا شصت و روزه دارد و بپوشد و یا شصت مسکین یا طعام ده تا کفارت ساقط شود و اگر و بنده از او کردن یا خیراید
 شصت روز بپوشد و روزه دارد و کفارت شود یک کم شصت روز و روزه و شصت روز شصت بر بنده قاضی شدن یک کم شصت
 روزه قطع شود و بنده که از او کند انکست و یا حکم کل فی **مسئله** اگر و بنی کفارت ماه رمضان شصت یک روز روزه از
 ماه رمضان بر خود تباہ کرده است یا شصت یا صد یا از او و بر روزه کفارت میکند یک کم از شصت روز و روزه و شصت
 روز شصت بر بنده قاضی شدن از روزی قطع شود باید که بنده از او کند انکست و یا حکم کل فی **مسئله** اگر مسلمان گوید
 و او در چیزی که رجم لازم آید و یا از او قاضی کوایی ایشان نشود و بر سر راجد از انکست بیشتر و یا حکم کل فی و
 ایشان را شصت تا از روزه اندک یکی کم از روزه ایشان تمام نرود و یا شصت بیشتر و یا حکم کل فی **مسئله** اگر چه اگر کسی
 در بنده قاضی کوایی ایشان نشود و اگر محسن بود و مسکینا رکنند و اگر محسن بود صد تا از روزه اندک یکی کم از روزه تمام نرود و یا
 بیشتر و یا حکم کل فی **مسئله** اگر و بنی بکفایت خیر خورد و یا راجد لازم آید شصت تا از روزه اندک یکی کم از روزه و بنی روزه
 چند انکست بیشتر و یا حکم کل فی **مسئله** اگر و بنی روزه دار است بیشتر از فقر و فقرا یا حبس آید از روزه و بنی معتبر نرود
 انکست بیشتر و یا حکم کل فی **مسئله** اگر و بنی از روزه شصت است اگر باز نرود شصت روز کم از ساعتی بعد از شصت روزه
 انکست بیشتر و یا حکم کل فی و بنی همه صورتها و آنچه بدین ماند بیشتر است و یا حکم کل فی پس معلوم آمد که حیض از روزه کم نیست
 و از روزه زیاده فی دلیل بر قول راویان معتبر در کثرتش و باید می کند انس بن مالک رضی الله عنه و معاوی جیل و ابوماس
 الباهلی و مادر مومنان عایشه بنه رضی الله عنهم که رسول علیه السلام احکام حیض بیان میکرد و کثرتش را شصت روز
 فرمود و پیشتر روایت میکند امیر المومنین عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و عبد الله بن مسعود
 عبد الله بن عباس و عثمان بن ماضی الثقفی رضی الله عنهم اجمعین این شش روایت چهار برده تن روایت میکنند این حدیث را که
 رسول علیه الصلوٰه و السلام احکام حیض بیان کرد و از روزه شصت روز آغاز کرد و برده تمام کرد پس معلوم شد که حیض از روزه کم نیست
 و از روزه زیاده فی **قال** النبی صلی الله علیه و سلم حیض انزل الله ایام جزا من حی حیته و حی حیلی
 غیر لحام عبادت نه و نفاس من حیط من اربعین عرودة و حصه یحیی الصبی من تندی امیر از امان عشتی من بقره و اربعه
 تسبیح الاول من لبن امیر از امان اربعین حیره و عرودة و امان امرأة تحض الا كانت ایام حیض کفارت لها منی من نوبها

رسول علیه السلام فرمود که بعضی زنان سه روز به از تب یکسال در کیش تب زن حامله به از عبادت یک سال دیگر و از نفاس
 ایشان به از غسل غرغره و یکبیدنی که فرزند از لیسان مادر مکند و بر آب از آن بود که مادر وی بنده از او کند و چون فرزند
 از لیسان مادر نشوید و بر آب از آن بود که جمل حج و چهل عمره آرد و هر روزی که ایام حیض در وی باشد کفارش بشود و جمل کفارش
 و بر آب حیض ایشان سبب کفایت گناه آمد و فرزند سبب بخاره آنچه اقل و اگر حیض او کشته اند و در قتل و اکثر طهر علم
 اختلاف است و در کثرت شافعی با عمار است سرح که بانزد و شبانروز است و عمار را بانزد و شبانروز است و عمار را بانزد و شبانروز
 است که نوحه در راه آید و پیش راه آید و میگردم آید و بکنقه آن راه را بر طهر نیم تا از حیض چه میگویم که نشوید و ابو عصمه معاذ
 مروزی رحمه الله گفته است که بیشتر طهر را جدی بدانست بیشتر طهر را در حق نماز است بدانست چنانکه مسافر را
 مدت سه فرسخ است و در کمتر و بیشتر عادات اختلاف بدانست نیز عصمه معاذ مروزی میگوید در حقه الله کمتر و بیشتر
 حیض را بحدیث بنابر علی علیه السلام و بروایت صحیحی بعضی الله عنهم دانست ایمان را در بایکی با حدیث نرسیده است
 سخنی نیست و آنکه گفتن بر قول عبداللہ بن عمر رضی الله عنہما است و هفت شبانروز است و در کتاب حیض خواجہ امام علی بن ابی حمزه
 رحمه الله آورده است که این قول ابو یوسف است حقه الله علیه و هم در کتاب حیض خواجہ امام علی بن ابی حمزه رحمه الله از محمد
 روایت است که پنجاه و هفت شبانروز و در کتاب حیض خواجہ امام اجل خراسانی رحمه الله حکم جلیل شیعہ از امام محمد حسن
 رحمه الله روایت کرده است که دو ماه تمام باید ابو سهل غزالی رحمه الله گفته است که دو ماه کم ساعتی بیاید تا نطقه علقه
 شود و دو ماه خود بیاید اما ساعتی کم کردیم تا فاضل شود و در احکام بعضی مشایخ رحمه الله گفته اند چهار ماه کم ساعتی
 بیاید تا جان فرزند اومد و آید و چهار ماه خود بیاید اما ساعتی کم کردیم تا فاضل شود و در احکام خواجہ امام اجل خراسانی
 میگوید رحمه الله که مادر روایت حکم شیعہ از محمد بن سنان بنده نیاید اما قول صحابه با وی یار کردیم از برای اسانی را و بر
 قول محمد بن ابراهیم بدانی رحمه الله شش ماه کم ساعتی و این اختیار شیخ الاسلام برمان الدین رحمه الله است که این احکام است
 که شمره وی جای میرد آید که بهمه یوم دید حذالی که حیض را بشاید و طهر طول دید و دو کم است را افتاد باید که بدین اصل باز
 کرد و از اختیار وقت را بود که طهر را بر انواع است طهر طول است و طهر ناقص است و طهر صحیح است و طهر درست و مختلعت
 طهر طول شش ماه است و این طهر را بشاید و طهر ناقص کم از پانزده شبانروز است و باجماع تمامت باکی نماز گذارد
 و طهر درست پانزده شبانروز است که فاضل را بشاید میان و خون طهر صحیح است که صاحب دلی تکرار دیده باشد و
 طهر مختلعت نسبت که بعد از طهر و در پیش تمام باکی الا شیعہ بدین قول ابو حنیفه رحمه الله تمام باکی نماز گذارد و بقول ابو یوسف
 رحمه الله شیعہ بقول ابو یوسف بطریق است و بقول محمد بطریق بدله **باب طهر صحیح** و بیان آن که حیض بر قول
 شافعی حقه الله از دو و نیم است و سیاه و کبود بر قول ابو حنیفه رحمه الله شش است چه قول فی آنست که رسول علیه السلام فرمود
 است هم که من سواد و عیط محترم اما این از شافعی حقه الله روایت است از اصحابی و آیه است ایشان عمار را بانزد و شبانروز

سپید بود و رنگش شده زکین شد حیض بود اما اگر تر بود زکین بود چون خشک شود سپید شود حیض بود و اگر اول ماه بخون
دید و آخر بخون دید و در میان سپید دید این همه حیض بود و تا اگر درین میان نماز نکرده بود آن هم روا نشود و قضا بر
وی نی و اگر روزه در نصیه داشته بود روا نشود و قضا بر وی بود چون روزه در نصیه بود اما اگر روزه قطع شد در روز
و قضا بر وی بود بخون که با جامه پدید شد نماز درست نیاید سر و نهان حیض در روزه نیز درست نیاید و علم حاصل است
در ماه فاسده اگر حامله دم پیشه بقول شافعی رحمه الله حیض بود بقول علماء مارجم رحمه الله حیض بود خون فاسد بود و اگر اول ایام بکشد
الایش دید و دیگر روزه دید بر قول شافعی رحمه الله حیض بود بقول علماء مارجم رحمه الله خون فاسد بود و اگر دم از دهان بکشد در قول
شافعی رحمه الله علیها تا بترده روزه حیض بود بقول علماء مارجم رحمه الله یا در روزه خون فاسد شود و نفاس اوم از جمل بکشد
بقول شافعی رحمه الله تا شصت روزه نفاس بود بقول علماء مارجم رحمه الله خون از جمل ریخت فاسد بود و مسهل اعتباری است از
وقت نهان برده است و اعتبار حیض بر وقت برداشتن برده فائده این اختلاف جای پدید آمدن زنی در حالت پاک
کافی کرد و نماز حیض کند و برده نهاده بود یا بدو برده برگرفته زکین بود قضا این نماز حیض بر وی بود که ازین بیان
حکم حیض گرفته و اگر در حالت حیض نماز حیض برده نهاده و نماز حیض کند از یاد او برده برگرفته سپید بود قضا نماز
حیض بر وی بود که معلوم شد که نماز حیض پاک شده است که برده نیالوده است و محمد رحمه الله حسن الاعتبار دارد ابو حنیفه
یوسف رحمه الله ظاهر شد نماز اعتبار دارد محمد رحمه الله قیاس کرده است بحسن حدیث تا اگر مسهل بخورد نماز بر وی پاک است و اگر
ظاهر شد بعد از قرائت نماز تجربه کند و ظاهر شده باشد اجماع است که آن نماز را پاک کند از این نیز همان حکم دارد ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمه الله گفته است که آن درست و برادر حکم نیست اما اینجا ایشان را در برهه ای از حالت پدید آمدن آنجا
اعتبار ظاهر شدن را بود دلیل آنکه زنی نزدیک مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها اند و گفت یا ام المومنین برت که در
شب چنین می بیند خود را بر دشمنای چنین تجربه میکند مادر مومنان گفت مادر وقت رسول علیه الصلوٰۃ والسلام این
برخ بر خود نه نهاده ای هرگاه که ظاهر شدی به شستمی هرگاه که ظاهر نشدی نماز کن از وی پس حسن بن نفیعه است عایشه صدیقہ
رضی الله عنها که رسول علیه السلام در حق وی این تشریف فرموده که مثلان دستان طلب کنید از عایشه صدیقہ و
مادر از آن احکام حیض است وی اعتبار ظاهر شدن را داشته است پس معلوم شد که اعتبار ظاهر شدن است حسن
و محمد رحمه الله در چند مسئله باطن احکام ظاهر داشته است یکی آنکه اسهال که در روزه و خلل که در استحباب دیگر آنکه
زنی خوابیده و آب منی غسل واجب داشت و دیگر آنکه حسن الاعتبار داشت فائده این خلاف در چند مسئله می آید یکی آنکه
زنی در مذکره طلاق حیض یافت بعد از آن که شوی طلاق را و ظاهر شد این حیض از عقد نیابت دارد یا بی قول محمد
رحمه الله علیه آن حیض از عقد نیابت ندارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله شکی نیست دارد و اگر کسی بگوید که
بی حیض یافت در دست شتری ظاهر شدن حیض از دستبر او نیابت دارد یا بی قول ابو حنیفه و ابو یوسف

رحمہ اللہ نیابت دارد و بر قول محمد رحمۃ اللہ نیابت ندارد **مسئله** اگر زنی در خارج یافت بعد از نماز باشد بر قول
 محمد رحمۃ اللہ آن نماز وی و انبند و بر قول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمۃ اللہ و ابو یاری و زہد و شمس از فرو رفتن آفتاب
 حس یافت بعد از فرو رفتن آفتاب طاهر شد بر قول محمد ریح روزه نباشد و بر قول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمۃ اللہ معتبر بود
 زنی محرمه در طواف حس یافت بعد از طواف طاهر شد بر قول امام محمد طوافش معتبر بود و بر قول ابو حنیفہ و ابو یوسف معتبر بود
 یا ولی بکبر نرسیده باشد و حی حس یافت حائضه می شود و بانی بر قول محمد رحمۃ اللہ شرط بود و بقول ابو حنیفہ و ابو یوسف
 رحمۃ اللہ شرط نبود و درین کل مسائل محمد رحمۃ اللہ حس را اعتبار دارد و ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمۃ اللہ اعتبار طاهر شدن
 دارند و اللہ اعلم بالصواب **باب بیست و نهم در احکام عدت** عدت تحت شریعت است و روی میخ بخش و بیست
 دارند و بیست احکام عدت سبب از شریعت حکایت آورده اند و درین اسرائیل مردی بود و وفات یافت و از وی زن اندر حائض
 نامکشی و دیگر خوابی و بر آن گفت که بر تو عدت واجب است گفت چندین کس گفت من نمیدانم و حی آید به بیجا مبرن زمان که
 بشارت ده این بنده را بامرزش که بنده از بندهکان را از کبیره باز داشت پس چون بیست و نهم سبب از شریعت شد اما
 معلوم آمد که بیست احکام عدت سبب از شریعت است عدت بر انواع است عدتی که ماه گذرد و عدتی است که حیض گذرد و
 عدتی است که بچل گذرد و عدتی است که بیوت گذرد و عدتی که حیض گذرد و حیض بیوت جمع آید عدت نام رسیده و ایضا زنی
 که بر کبیره بنده باشد عدت ایشان بیست ماه گذرد چون از او باشند و اگر بنده باشند یکماه و نیم گذرد و عدت این حیض بدین
 سه حیض گذرد چون از او باشند بدین دو حیض گذرد که اصبر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ گفته است که ماه بخیر بدین
 اما حیض بخیر بدین دوام و لدر را خواجه از او کند یا بیوت خواجه از او بشود و بر قول شافعی رحمۃ اللہ بروی شریعت
 واجب شود و بر قول علماء ما رحمۃ اللہ عدت واجب است عدت اہل محل بنہادن محل گذرد و روی بنہد
 از نو یکسال اند **مسئله** البت کہ شوی بر نخسته تن شوی وزن در کنار شوی صورت این مسأله چنان
 بود کہ زنی حامله باشد شوی وی وفات یافت وزن در زمان حمل بیست عدت وی گذرد و عدتی کہ کسی دیگر را
 خواہد روا باشد **مسئله** عدت بیوت یکبار ماه و دود و زکند و وقتی کہ از او بود و اگر بنده بود بدو ماه
 و بجز و زکند و حیض و روی عدت فی **مسئله** تبدیلی عدت است کہ تبدیلی عدت آن بود کہ مردی
 زنی خوابد نام رسیده و دخول افتد و طلاق دہد عدت وی بیست ماه گذرد و ازین سہاہ جزئی باقی بود کہ اہل
 حیض شود عدت وی بیست و پنج گذرد و ازین سہ حیض جزئی باقی بود کہ شوی و وفات یافت عدت وی یکبار ماه
 و دور و زکند و مجموع عدت ہاہ ۱۰۰ روز جزئی کہ باید تا عدت وی گذرد و این جای بود کہ از او بود و اما
 اگر بنده بود و نام رسیده و شوی و بر او از دخول طلاق دہد عدت یکسہ نیم ماه گذرد و ازین یکسہ نیم ماه جزئی
 باقی بود کہ اہل حیض شد بیست عدت وی بدو حیض گذرد و ازین دو حیض جزئی باقی بود کہ خواہد دیر از او گذرد

عده‌ی مجامعت گذارد این سه حیض جزئی باقی بود که شوی فحاش یافت عده‌ی یکبار ماه دهم گذرد و باز
 ماه کم پنج روز جزئی کم باید تا عده‌ی گذرد این هم جای بود که طلاق باجمعی بود اما اگر طلاق باثبات بود بر قول
 علما و ما رجیم الله بهمان در حیض گذرد بر قول شافعی حرمه الله سه حیض گذرد و تا داخل عده است در مسئله عده باقی
 باقی بقول علما و ما رجیم الله داخل میزد و بقول شافعی حرمه الله داخل میزد و صورت مسئله چنان بود که مردی مسافر
 رود و از وی زن ماند بعد از مدت زن ویرا خبر فحاش شوی او و عده‌ی عده و فحاش شوی یکبار فحاش شد
 آمد شوی اول سلامت باز آمد میان ایشان متنازع شد و متنازع که ایشان را به قضای قاضی حاجت نبود و بر زن عده
 واجب بود بر مرد کاین لازم شود میان نام برده و سر کاین بر که نام کسر بود آن لازم شود بر مرد شوی فحاش
 حاشا و تقه لازم نشود و از برای آنکه در حق شوی اول چون زن ناشزه است در حق شوی دوم عقد فاسد است عده
 آن زن از حد وقت گذرد بر قول زفر حرمه الله در صحبت آخرین بر قول علما و ما رجیم الله از وقت تا که اما اگر این شوی
 اول اگر ابتدا بیاید و بی نیز طلاق او ش عده این زن بچندین گذرد بقول شافعی حرمه الله عده‌ی وی شش ماه گذرد
 سه شوی اول سه شوی دوم بر قول علما و ما رجیم الله بهمان سه حیض عده‌ی یکبار از برای آنکه مرد از این عده
 فراموش است و این سه حیض حاصل می‌آید اگر کی ظهر دیده باشد و انکاش شوی اول طلاق داده شد بر قول شافعی حرمه الله
 پنج ظهر و یک عده پیش بگذرد بر قول علما و ما رجیم الله بهمان سه حیض میباید شش مکرر دو اگر ظهر دیده باشد و انکاش شوی
 اول طلاق او بر قول شافعی حرمه الله چهار ظهر و یک عده عدتش گذرد بر قول علما و ما رجیم الله بهمان سه حیض میباید
 عدتش گذرد اگر سه ظهر دیده بود و انکاش شوی اول طلاق داده اکنون سه حیض میباید اتفاق عدتش گذرد اگر مرد میان ایشان
 فرزندان شده باشد آن فرزندان از آن که باشد اگر کم باشد شش ماه باشد بقول محمد حرمه الله از آن شوی اول
 و اگر شش ماه یا بیشتر فرزندان از فرزندان از آن شوی دوم باشند و بقول ابو یوسف حرمه الله بر چه کم دو سال است
 از آن شوی اول بود هر چه دو سال است یا بیشتر از آن شوی دوم بود و در بعضی این چهار بر عکس این بوده
 یعنی بقول محمد حرمه الله دو سال بقول ابو یوسف حرمه الله شش ماه بر قول ابو حنیفه رج اگر ده سال آمده باشد
 آن فرزندان از آن شوی اول بودند بحکم حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام الولد للفرأش
 لعلها لفرأش فرزندان شوی اول بودند که فرأش او است خواجه امام شریف الدین حسام حرمه الله گفته که من
 به غیر ترکستان رفتم در شهر ی ترکی از من این مسئله سوال کردند من جواب بر قول ابو حنیفه گفتم آن ترک از من بچند
 چون از آن سفر باز گشتم و زنم مطلق میگردد و روایت رجوع یافتیم از ابو حنیفه حرمه الله درین مورد که این روایت یاری
 بمن رسیده بودی تا جواب بدان قول نه گفتی تا از من بچند ی بعد الیکم حج جانی از ابو حنیفه حرمه الله روایت میکنند که
 از آن قول رجوع کرد و گفت که فرزندان شوی دوم بودند و جنس مذکور است که فتوی بر این قول است مسلم

طلاق فارست منی فرار کرختن بود و منی خار کر زنده بود و صورت مسلم چنان بود که مردی در مرض موت زن خود را
یکی طلاق باین ادایه طلاق صحیح که حق را خبثت یا قی فاعده بود و قول شافعی حرمه است از میراث محروم
و قول علماء ما رجیم الله از میراث محروم نشود و عده واجب شود هر کدام که در اثر برود و یا چهار ماه و ده روزی باشد
که دردی سه حیض بود یا سه حیض ناید که دردی چهار ماه و ده روز گذرد تا اگر سه حیض بنید لیکن چهار ماه و ده روز نشد
باشد یا نشیند تا چهار ماه و ده روز نشود و اگر چهار ماه و ده روز شده باشد ولیکن سه حیض نیده بود یا نشیند
سه حیض بود این جای بود که عده نده نشد باشد که شوی دی وفات یافت اما اگر عده دی که نشد باشد و انچه شوی
وفات یافت باشد بقول علماء ما رجیم الله از میراث محروم نشود و بر قول مالک حرمه است از میراث دیگر نخواهد از میراث
محروم نشود و ابو حنیفه قاسم سلام الکونی حرمه است که اگر چه شوی دیگر حرمه است از میراث محروم نشود
و این جای بود که این زبانی اختیار دی طلاق داده بود اما اگر با اختیار خود طلاق خود بسته بود با جمیع از میراث
محروم شود و اگر طلاق بر اختیار غیر تعلیق کرده باشد که از ان چاره نمود چنانکه گفته باشد که اگر مادرو باید سخن
تو طلاق نما گذاری تو طلاق نامان خوری تو طلاق ای خوری تو طلاق اگر زن این فعلها بود و طلاق شود از میراث محروم
نشود اما اگر حرمی باشد که از ان چاره باشد که زن باشد چنانکه گفت اگر وی بنا بر محرم غایبی یا بر دیسکا بنحس کوی یا
بی و ستوری من از خانه بیرون روی تو طلاق مانند اینها چون از ان افعال در وجود آید زن طلاق شود و
از میراث محروم شود و عده سه بخشش و منی نیاید برای آنکه عده حق شرع است لعنت بر باحی با دو که ایشان گنید که
درست آید مادر سه بخشش درست نیاید و عده دو در ریاد و در زنا و درین سه بخشش درست نیاید استعاط
عده بقول فریخته آمد درست آید و بقول علماء است درست نیاید استعاط عده ان بود که مطلقه نشد عده داشت
دیگر حرمت دخول افتاد و طلاق او باز همان شوی دوم عقد کرد و باز این قبل الدخول طلاق داده بقول فریخته
عده ساقط شود و رجال شوی عقد کند و ابوداودا بقول علماء است رجیم الله در انبرد و تا عده این شوی دوم
ندارد و عده که واجب است بعد صحیح با دخول اجابت یا بموت یا بخلوت و موت مخلوّه قایم مقام دخول است اما در
حقیقت دخول نیست تا اگر طفل که بر کی را ولی است و پدر او است شوی وفات یا پدر بران طفل چهار ماه و ده روز
عده واجب است که موت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست تا اگر مطلقه نشد عده داشت و شوی دیگر
خواست ان شوی قبل الدخول فوات یافت بران زن چهار ماه و ده روز عده واجب شود ولیکن بر شوی
اول خود حلال نشود که موت قایم مقام دخول است ولیکن حقیقت دخول نی اینجای حقیقت دخول باید تا
بر شوی اول حلال شود مسلم که مطلقه نشد عده داشت و شوی دیگر خواست ایش زناخت بود ولیکن
بشبهت نه قبل المس این زن را طلاق او بر این زن چند حکم ثابت شود یکی آنکه از عده طلاق این شوی یکی

کم شود و بر شوی اول حلال نشود که خلوت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست و بر زن عده واجب شود
 مرد کابین منفعت لازم شود حق مرا جبت باقی نبود اگر درین عده ویرا طلاق دیگر دیدان طلاق دیگر واقع نشود و حرمت
 مصداقت ثابت نشود در حق دختران بی در حق مادران که بقصد دختران مادران حرام اند و بعد از آن دختران حرام
 اند و نسبتا تا نسبا پیدا کنند اگر این زن چهارم بود و یا تا عده نگذرد و بر این زن دیگر خواستن و نبود و اگر خواهر در
 طلاق او عده ای نگذرد و این بود و اگر نکند و وفات یابد یا این زن چهار ماه و ده روز عده واجب شود احتیاطا بقصد باطل است
 و عقد باطل نیست که مردی یکی از چهارم خود او عقد کرد و دخول افتد میان ایشان متناهی شود و متناهی از افضا قاضی خارج است
 و بر قول ابو حنیفه حمه العبد بر مرد عقد لازم شود و بر زن عده بود و از مرد و حد ساقط شود و بر قول ابو یوسف و محمد بن
 بر مرد و حد لازم شود و اما اگر مردی را شوی هست و شوی دیگر جزو نیست و دخول افتد میان ایشان متناهی شود و متناهی از
 ایشان از افضا قاضی حاجت نبود اگر مرد و میداند این زن را شوی هست در بعضی نسخها آورده است که این همان خلاف
 مسئله اول است که بر قول ابو حنیفه از مرد و حد ساقط شود و بر این زن عده واجب شود و بر مرد و حد ساقط شود و بر قول ابو
 یوسف و محمد بن حمه العبد بر مرد و حد لازم شود و اما ظاهر روایت آنست که درین مسئله بر زن عده واجب شود و بر مرد
 عقد باطل است از مرد و حد ساقط شود و اشکال آنست که این عقد بچنان باطل است که در مسئله اول قول ایشان در
 حد واجب شود و درین مسئله هر چه ساقط می کنند چون این عقد سها نیست و آن همان فرق نیست که در مسئله اول
 محارم سببی بر وی حلال نشود اما این زن بسبب سببی حلال شود و دلیل آنست که آن شوی طلاق بعد عده دارد
 این مرد و او را عده دارد و او این را می بود که میداند که این محارمه نیست این زن را شوی دیگر نیست اما اگر میداند که
 آن زن را شوی دیگر نیست یا محرم است اشکال نماید در مرد و عده و باطل است بچند و دخول میان ایشان متناهی شود و بر زن
 عده واجب بر مرد و عده واجب از مرد و حد ساقط شود و اما اگر عقد فاسد بود و دخول افتد چنانکه از عده خبری
 باقی بود که عقد کرد و بعد از آنکه یابی گواه عقد کرد و این عقد فاسد بود و ایشان را دخول افتد میان ایشان متناهی شود
 و متناهی از ایشان از افضا قاضی حاجت نبود و بر زن عده واجب شود و بر مرد کابین میان مبرده و سترای کابین که علم
 کمتر بود این جای بود که حره یا نکره بود اما اگر نکره بود و یا نکره بود میان مبرده و سترای کابین که علم بیشتر بود
 آن لازم شود و از برای آنکه هر گاه کسی درست نیست و متخلف نبوده از آن خواهر است مسئله اگر عقد فاسد افتد
 است و خطه صحیح قبل المسئله که کرد و یا نکره از آن خبر زن عده واجب نشود و بر مرد کابین فی که خطه صحیح در عقد فاسد بچند خطه
 فاسد است در عقد صحیح مسئله اگر کافره از دار حرب بکریخت بدار اسلام آمد و اسلام آورد و بر قول ابو حنیفه حمه العبد بر وی
 عده واجب نشود و بر قول ابو یوسف و محمد بن حمه العبد عده واجب نشود اما اگر زنی از میه اسلام آورده باشد که شوی
 ویرا اسلام عوض کنند اگر اسلام آورد و عقد میان ایشان باقی بود و اگر اسلام نیاورد و قاضی

میان ایشان منازک کنند اتفاق بر این من عده واجب شود که اگر در این استوری وفات یابد یا طلاق دهد بقول ابو حنیفه
 رحمه الله عده واجب نشود و حال شری خواهد بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عده واجب شود و محصل حکم
 سبب حلال نیست با اتفاق و حجت عقده متوقف سبب حلال نیست با اتفاق و حجت عقد فاسد سبب حلال نیست با اتفاق و حجت
 صحیح و حجت فاسد سبب حلال نیست با اتفاق و عقد صحیح و حجت ناقص سبب حلال نیست با این مسئله مختلف است میان احوال
 و انصایان و چون بقول مباحراست که حلال شود شرح این مسائل را باب غسل گفته آمده است و الله اعلم بالصواب
فصل در بیان طلاق اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد و بعد از مدت میگوید که مرا حجت کردم زن
 میگوید که عده مرا گذشت قول قول که بودیم که پیش گوید قول قول آنکس بود و اگر مرد و بر او برگردد قول ابو حنیفه رحمه الله قول
 قول آن بود و بر قول صاحبیه رحمه الله قول قول مرد بود و چند مدت چه مقدار باید تا زن راست کوی دارد بر قول ابو حنیفه
 رحمه الله شصت روز و پاک پانزده روزی بود و سه حیض که ده روزی بود بر قول ابو یوسف سی و نه روز و پاک پانزده
 روزی بود و سه حیض که سی و نه روزی بود و اگر مرد و بر زن بنده است طلاق رجعی داد و بعد از مدت میگوید که مرا حجت
 کردم و دیگر میگوید که عده مرا گذشت قول قول که بودیم که پیش گوید قول قول آنکس بود و اگر مرد و بر او برگردد قول
 قول آنکس بود و بر قول ابو حنیفه رحمه الله قول صاحبیه قول شود و چه مقدار باید تا زن راست کوی دارد بر قول ابو حنیفه
 راست کوی دارد بر قول ابو حنیفه سی و نه روز و پاک پانزده روزی بود و سه حیض که ده روزی بود بر قول صاحبیه
 بیست و یک روز و پاک پانزده روزی بود و سه حیض که سی و نه روزی بود و اگر مردی زن حامله را گفت که تو بار نمی توانی
 زن را بنهاد و طلاق شد بعد از مدتی مرد میگوید که مرا حجت کردم زن میگوید که عده مرا گذشت قول قول آنکس بود و اگر
 گفته بود و اگر مرد و بر او برگردد قول ابو حنیفه قول قول آنکس بود و اگر مرد و بر او برگردد قول ابو حنیفه قول قول آنکس بود
 بود و چه مقدار باید تا زن راست کوی دارد بر قول ابو حنیفه قول قول آنکس بود و اگر مرد و بر او برگردد قول ابو حنیفه قول قول آنکس بود
 و سه پاک پانزده روزی بود و سه حیض که سی و نه روزی بود و اگر مرد و بر او برگردد قول ابو حنیفه قول قول آنکس بود و اگر
 حیض که ده روزی بود و بر قول حسن یا بیشتر است و حیض که ده روزی بود و اگر مرد و بر او برگردد قول ابو حنیفه قول قول آنکس بود و اگر
 روز بود بر قول ابو یوسف شصت روز و پاک پانزده روزی بود و سه حیض که ده روزی بود و اگر مرد و بر او برگردد قول ابو حنیفه قول قول آنکس بود و اگر
 و چهار روز یک ساعت و یک ساعت نفاس سه پاک پانزده روزی بود و سه حیض که ده روزی بود و اگر مرد و بر او برگردد قول ابو حنیفه قول قول آنکس بود و اگر
 اگر تو بار نمی توانی برخواستی ایچانی نیز همان جواب مکرر در آن صورت که مرد و بر او برگردد قول ابو حنیفه قول قول آنکس بود و اگر
 حنیفه رحمه الله قول آنکس بود و اگر مرد و بر او برگردد قول ابو حنیفه قول قول آنکس بود و اگر مرد و بر او برگردد قول ابو حنیفه قول قول آنکس بود و اگر
 نه ابو حنیفه رحمه الله دور و آیه است بیکر و آیه بقا پنج است و پنج روز نفاس و دو پاک پانزده روزی بود و سه حیض که ده روزی بود و اگر
 و بر آیه دیگر شصت و پنج روز است و پنج روز نفاس و دو پاک پانزده روزی بود و سه حیض که ده روزی بود و اگر

اگر در اقرار کند بحرامی زن خود را وزن منکر سفت حلاق شود انکار وزن اعتبار نیست اگر بدایت که بگوید
 حرام شده اند عده وی بر وایت کتاب الطلاق از وقت طلاق بر وایت کتاب الطلاق از وقت اقرار او حرام شده
 اند بگوید بکبر شبعه جلال میشود عدتش نکند و تا از یکدیگر جدا نشود بر یکدیگر با شریعت کند عدت از سه هفته و اگر بگوید بکبر
 حرام بوده اند و همچنان حرام باشد عدت وی نکند و بگوید که در کابین بود و در سنگ فصل در بیان طلاق
 مرد و در چهار زن است و در چهار جامه یک نفر گفت بر کاه تو حمل نهی با بیاعتنا طلاق انکار بر چهار زن است گفت
 او زن نهادن حمل طلاق نشود اما بیاعتناش یکی یک طلاق شوند و اگر دوم حمل نهادن حمل عدت وی نکند و در
 طلاق نشود اول طلاق نشود بود یک طلاق ازین دوم بگوید چنانکه سوم حمل نهادن نهادن حمل عده وی کند و در
 طلاق شد است طلاق دیگر نشود و چهارم سه طلاق شود و آن اول یک طلاق دیگر سوم بگوید و در طلاق شود و چهارم
 حمل نهادن حمل عدتش بکند و آن اول یک طلاق دیگر از چهارم نیز بگوید حاصل اول سه طلاق شود و دوم یک طلاق
 و سوم و در طلاق و چهارم سه طلاق مسئله مرد و در چهار زن است یکی را گفت که اگر اشتبخت تو نیایم با بیاعتنا طلاق
 حاصل انکه بر چهار زن را همین گفت اگر بر چهار زن رفت بر چهار زن نشود و اگر بر چهار زن رفت بر چهار زن نشود که
 بر یکی رفت بر سه بران یکی که رفت سه طلاق شود و بر آن سه که رفت بر یکی و در طلاق شوند و اگر بر آن سه که رفت
 بر آن که رفت بر یکی و در طلاق شوند و بر آن دو که رفت بر یکی یک طلاق شوند اگر بر سه رفت یکی بر آن سه که رفت
 طلاق شوند و بر آن یکی که رفت بر سه طلاق شود مسئله مرد و در چهار زن است یکی را طلاق او وزن دیگر داد و وی سید
 که چه شکوی این زن دیگر را گفت که ترا با وی شریک کردم زن دیگر نیز در داد و وی پرسید که چه میگوید گفت با ایشان شریک
 کردم وزن چهارم و داد و همین گفت که ترا با ایشان شریک کردم بر یکی از اینها چند طلاق شدن زن اول یک طلاق شد و از
 برای انکه با وی کسی شریک کرده است و نیز یک طلاق شود و از برای انکه ویرانه یکس شریک کرده است و سوم و در طلاق
 شود و از برای او با دو کسی شریک کرده است و چهارم سه طلاق شود و از برای انکه او را با کسی شریک کرده است مسئله
 مرد و در چهار زن است بر چهار زن اسید یک مرد و بر یکی را انکان یکان او و گفت که در آب اندازید و در آب انداخته گفت که
 یکی از شما سید خدیجه و دیار شما از وی طلاق اکنون چه کنند باید که یکی بر دو و بر چهار بر بیاورد و بیاورد و آب اندازد و یکی دیگر بر
 و زن سید همچنان بر او حاصل انکه نبوت بیاورد طلاق ایشان فرو بیاورد مسئله مرد و در چهار زن است او را گفت که
 بر کاه طلاق من بر تو وقت تو طلاق بر کاه که طلاق مرد سه طلاق شود مسئله مرد و بر پرسیدند که خیر زن مسئله مردی
 اگر بگوید که بگوید از زن وی طلاق نشود و اگر بگوید از زن طلاق بود و باشد از این زن وی طلاق
 و اگر بگوید از این زن دیگرش بوده باشد از این زن طلاق شود مسئله مرد و در چهار زن است او را گفت که طلاق یا حلال از حلال
 اجتماع اسلام از آن رجوع چهار زن با جماع حرام شود مسئله اگر گفت حلال وی حرام چهار زن شریعتی حرام بود و بی حوائج

شخص تحریر علیه کوبید چهار زن حرام شود که یکی از یک او نیز نیست یا شیخ الاسلام اجل بران الدین میگوید که یکی حرام شود و بقیه
 تعیین مرد است از بوی آنکه سوخته بودی خود به دست وی یکی نیست مسئل مرد بر چهار زن نیست یکی با طلاق حبس و او را معتبر
 ببار چهار صحبت که آن نیز واجب شود و مسئل مرد بر چهار زن نیست یکی با طلاق باین اوقات معین ولایت تعیین مرد را بود و اگر کدام
 را که خواهد طلاق بدیش از آنکه تعیین کردی اگر ماسه مباشرت کرده آن یکی معین شود و حرای را مسئل مرد بر چهار زن نیست یکی
 را طلاق باین اوصاف معین و فراموش کرد ببار چهار زن صحبت و انبوا برای آنکه زن حرام است در میان ایشان باید که بر چهار زن عقد
 آورد نگاه بر چهار صحبت را بود و مسئل مرد بر چهار زن نیست یکی با طلاق باین اوصاف معین ولایت تعیین مرد را بود و اگر ماسه مباشرت
 کند آن یکی معین شود یا سه طلاق بعد آن یکی معین شود و حرای یا سه کند نشد شود آن یکی معین شود و حرای و اگر از این چهار
 یکی را طلاق او معین و فراموش کرد روایت شیخ است که آن سه دیگر یک طلاق دست باز دارد و نگاه بیکان بکار ندارد
 عقد زدوان آخرین معین شود بر سه طلاق و روایت بطونست که یکی از اینها بود و دشوی علامه خود دی معین شود و حرای
 با سه دیگر مباشرت کند را بود و مسئل مرد بر سه زن نیست یکی را گفت هرگاه که تر طلاق همه با نجات طلاق آن دیگر را معین
 صفت حاصل آنکه بر سه را همین گفت هرگاه که آن زن اول طلاق دهد هر کسی یک طلاق شود و چون دوم را طلاق دهد
 اول یک طلاق شود و دوم و سوم دو طلاق شود اگر سوم را طلاق او اول یک طلاق شود و دوم و سوم سه طلاق شود
 مسئل مرد بر چهار زن نیست یکی را از او کرد و معین ولایت تعیین مرد را بود و اگر سه بفر و شد آن یکی معین شود و اگر از او
 و اگر ماسه مباشرت کند آن یکی معین شود و مرد را بوی او اگر معین از او کرد و فراموش کرد ببار چهار مباشرت میکند و انبوا که
 یکی از او است در میان ایشان اگر بر چهار زن عقد دارد و ببار چهار زن عقد دارد و او بود و اگر بفر و شد و انبوا که در میان ایشان
 یکی از او است باید که بفر و شد و اگر بفر و شد و او بود و اگر ماسه مباشرت کند و او
 مسئل مردی زن خود را گفت اگر زن او را فر مباشرت سیر نکند زن او بطلاق پس زن او طلاق شود و بانی بکرم اگر نخست مرد را
 انزال فتاده است طلاق شود و اگر نخست زن را انزال فتاده است طلاق نشود و مسئل مردی گفت که اگر مردی با زن
 مباشرت نکند زن از وی طلاق و اگر چو وقت نماز کند از زن از وی طلاق و اگر مردی غسل کرد و زن از وی طلاق
 باید که نماز با او کند از در وقت و نماز پیشین بکند از در وقت و نماز دیگر بکند از در وقت باز بعد از نماز دیگر بکند
 از در وقت و نماز بکند و بعد از هر وقت و نماز غسل کرد و نماز شام و نماز تحقین کند از در وقت و نماز طلاق
 نشود و مسئل مردی زن خود را و طلاق او این زن بیرون آمد و عده داشت و مشو و دیگر کرد و آن شو بعد از
 و طلاق و بعد از عده شوئی پیشین است این زن بیک طلاق زن وی بود و مباشرت بطلاق بقول ابو حنیفه
 و ابو یوسف تحریر علیه طلاق زن وی بود و بقول محمد رحمه الله بیک طلاق زن وی بود و محمد رحمه الله میگوید
 که حدیث مرد طلاق است و طلاق و یک طلاق فی ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد رحمه الله میگوید که آب نجاست

بسیار زایل میکند بجاست اندک طریق اول بود همسلسله زنی است بر شوی سر طلاق است شوی حلاله میکند
زن میگوید من ترا برای آن میخواهم تا بر شوی خود حلال شوم این مرد نیز میگوید من ترا از برای آن میخواهم تا
بر شوی خود حلال شوی این عقد ایشان در دست بود و بر شوی اول خود حلال شود بیانی بقول ابو یوسف رحمه الله من
عقد درست نبود و بر شوی اول حرام بود از برای آنکه بچون عقد متعه بود و بقول ابو حنیفه در فرجهما الله و ابوداود و ما
بود و بقول محمد رحمه الله علیه عقد شوی حلاله و ابوداود و بر شوی اول حلال نشود محمد میگوید رحمه الله که دی شتابی کردی و او را باستی
باشید تا او را کسی بخواند اگر آن کس را کردی آنگاه شوی پیشین را آنچه استی را بود و بی بچون که داشت فاقس را بر شوی
بیراث محرم شود و او را نیز عقد حلاله و ابوداود و بر شوی اول حلال نشود همسلسله زن بر شوی سر طلاق است شوی حلاله میکند
بدل میدهد اما بر زبان نمیکند این عقدشان که و ابوداود اگر از شوی حلاله بدین آید بر شوی اول حلال شود و اما بسیار
شان بود پس اشکال آید که بنوعی علیه الصلو و السلام فرمود که گوشت بر حلاله که در حلاله کن با دین در حق ایشان نیاید در حق کسی
که گوید که زن مرا حلال کن تا بر من حلال شود این بر کسی که من زن ترا از برای آن میکنم تا بر حلال شود همسلسله زن بر شوی
سلسله طلاق شده است بی اجازه ولی کسی میخواهد که هم گویند در جمیع موارد و در دست حسن بن ابوداود و حنیفه رحمه الله نقلی آورده
میکند که عقدشان درست نبود و بر شوی اول حلال نشود همسلسله زن بر شوی سر طلاق است این مرد و دست ازین زن باز نگیرد
و صحبتی افتد شاید که این زن این مرد را در دین بکشد و بیانی خواهد بود و الله هم حکیم میگوید که بشاید دارد و بداند که ملک شود
و در فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که اختیار شیخ الاسلام ابو الحسن عطاء بن حمزه و اختیار سید امام ابو شجاع
اینست که دارد و بداند که ملک شود اما قاضی امام علی استیجانی رحمه الله میگوید که بشاید دارد و بداند که ملک شود و این مسأله را
از آن مسأله دیگر که در دست محمد حسن مسند که در دست در مسوط و باب اگر او که با دین زنی را زن او که او که در آن زن
تخلین کرد بر بکار شود بخلاف آنکه مرد را زن او که او که در این مرد و تخلین کرد بر بکار شود از برای آنکه ممکن است بی اختیار
از آن زن منصرف شود اگر او نماند لاجرم نشاید این زن را این هم در فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که جواب سید امام
شجاع از آن قاضی امام استیجانی گفته قاضی امام استیجانی گفت که سید امام ابو شجاع مردی که است و استادان بزرگ و فاضل
دی بزرگ بود که بشاید که دارد و بداند که ملک شود و در فتاوی خواجه امام محمد عسقلانی آورده است که در مناقب ابو حنیفه رحمه الله علیه بسیار
از ابو حنیفه رحمه الله علیه آورده که زنی است که بر شوی سر طلاق است و آن مرد ازین زن و دست باز نگیرد و صحبتی افتد شاید که
خود باقیانی بر دین شوی را دارد و بداند که ملک شود و در آن کتاب استخوان آورده است که در او که عدل پیشین زنی که می
دادند که ترا شوی سر طلاق و این زن ترا شوی خود را قاضی بر دین که این شوی سر طلاق داده است مرد گفت که من
نخاهم این زن را گواه خواهم شد زن نزدیک گواهان آنکه گواهان که شسته شده بودند این زن از گواهان حاضر
آن مرد را قاضی سر کند و او آن زن را نشاید که این مرد را تخلین کند اگر چیزی سید را خود را از وی باز خرد

و اگر چیزی نداد باید که بگوید اگر ممکن که بخت نیست باید که در او اش و تمام مردش کم شود اگر چنین در نیاید در او بد
تا سالک شود اگر گریخت شوی تواند کردن یا بی شمس الا میگوید که حکما نتواند که بخوابد یا میندیشد
بنحوا همسگی زن بی شوی سه طلاق است شوی حلاله بخوابد این شوی حلاله میگوید یا محسوس یا عینی است روا شود اگر چه حلال
پذیرفته است و اگر حاضی نخواهد بود همسگی که غلام نرسیده و شوی حلاله میکند اگر ولی عقد را اجازت نکند روا بود و اما
را حق داشتن بود اما حق زن می باید که بخشید یا فروشد چون همین باشد ملک عقد بر غیر شوی حلال شود و اما حق
مسئله را سوال کردند که اگر بی شوی سه طلاق است غلام نرسیده کی نخواهد بود و اما حاضری او همسگی
زنی بی شوی سه طلاق است میسر کند نباید که شوی حلاله را نکند این زن میگوید که امر من بدست من نهادی من خود
بتو ادا می عقد درست بود و اما بطل از برای آنکه از من عقد درست و پیش از عقد درست همسگی که زن میگوید که خود
بتو ادا می عقد درست من و تا بیک طلاق پائی خود را گذاشته که من این عقد درست بود و امر درست طلاق بود اما
چون مجلس دیگر شود امر غلام همسگی که زن میگوید که من خود را بتو ادا می بدانی من بدست من و تا بیک طلاق حاضی پائی
گذاشته که من این عقد درست بود و امر درست طلاق بود اما حاضی پائی خود را بتو ادا می بدانی من بدست من و تا بیک طلاق
من و تا بیک وقت بخوابم پائی خود را گذاشته که من بیک طلاق یا بر عقد درست بود و اما کابین در کردن مرد را نرسد باید که
مرد بگوید که خود را بمن دادی بدانی من بدست تو بود و تا به وقت که خواهی پائی خود را گذاشته که من بیک طلاق درست بود و وقت
شود بی زن که همسگی مردی زن خود رسیده به طلاق داد عده وی سه ماه گذارد ازین سه ماه چیزی باقی بود و بر حاض
آمدن چنانچه اندک مانده بود و بر اشوی گذشت عده وی چهار ماه و ده روز گذارد اما این گفته جای بود که طلاق
حاضی بود اگر طلاق با من بود عده وی بهمان سه ماه گذارد همسگی مردی سوگند خود که بر حلالی که بخوابد بر وی حرام که
آن کار کند انکار کرد و انگاه زن خواست از من طلاق شود از برای آنکه همین سوگند بر خلاف آنکه زن خواست از من
انکار کرد از من طلاق شود اگر بخت گفت که هرگاه من انکار کنم نه زنی که بخوابد بر وی طلاق اینجا کار کرد و انگاه زن
خواست از من طلاق شود باید که زن بخوابد انگاه کار کند تا من طلاق نشود همسگی مردی زن خواست و بر حاضیه
زن دیگر او بدانی چنانچه اینجا حد ساقط شود از برای آنکه شصت باقیم بر خلاف آنکه فراموش خط که اینجا حد واجب بود
از برای آنکه نادر بود که اندام زن خویش از اندام دیگر نشناخته همسگی زن و مردی که یکدیگر را خواسته و در میان ایشان
کوهانی حد ساقط شود و یا اگر این زن اشوی نیست با جماع حد ساقط شود و اگر شوی دارد و قبول بود حقیقه حد ساقط
شود و قبول بود و بر حاضیه و محمد و حمزه حد واجب شود همسگی مردی با زنی را میکند جماعی ایشان را دیدند این مرد
خود را باید که به کابین بمن دادی این زن گفت و ادا می اینجا حد ساقط شود و اما دو کابین واجب شد کابین حد و کی
کابین عقد همسگی زن را شوی غایب شد چندین باید که بر شصت بود حقیقه حد ساقط میگوید که حد سال نه بشیند

و عیون او زده است که مردی که خرمی بخیر رسد و در مدت خیر که کند را قیله و او یکو بدین میرا بشود و نه او هم آنرا بشود
 و خیار از وی باطل شود این نیز انجی از وی نشود حرمت مصابرة ثابت شود و مجموع فدا آورده است که مکرم که کی قبل او
 اگر بر سر او یا بر روی یا بر پیشانی از وی بشود حرمت مصابرة ثابت نشود و اگر بر زبان او از وی نشود حرمت
 مصابرة ثابت شود مسئله اگر در خمر که رسیده است دی قابل شستن آن خطره آن میدارد که اگر کسی با وی صحبت نکند بشود
 و همین کار کردند بلکه نشد انجی حرمت مصابرة ثابت شود و بانی بقول ابو یوسف القاضی حرمت الله حرمت مصابرة ثابت
 شود و بقول ابو حنیفه و محمد و جهمی الله حرمت مصابرة ثابت نشود فائده این مسئله انجی بدیهه است که این در خمر کلان
 شوی و ادند ویرا و خمر شده این در خمر این بر و میخواند و ابو یوسف و ابو حنیفه و محمد و جهمی الله
 رو ابو و فضل رضای چندین بایک شمره و تا حکم رضای ثابت نشود بقول علما و جهمی الله بر چند اینکه بخور و حکم رضای ثابت
 شود و بقول شافعی تا انجی بر حکم رضای ثابت نشود مسئله چندین یی باید بقول ابو یوسف و محمد و جهمی الله و
 و بقول ابو حنیفه و نیم سال و بقول امام فرس سال حسن یا و در حضاف جهمی الله میداند که از شیر مستحق بشود حکم رضای
 نشود فائده اربع مسئله انجی بدیهه است که دو ساله شیر خود و بعد از دو سال شیر کسی دیگر بخور و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی الله
 رضای ثابت نشود و بقول ابو حنیفه و فرس سال حسن یا و در حضاف جهمی الله حکم رضای ثابت نشود مسئله اگر دو نیم سال شیر
 خود و بعد از دو نیم سال شیر نری که بخور و بقول علما و ثلثه جهمی الله حکم رضای ثابت نشود اگر سه سال خود و بعد از سه سال
 شیر نری دیگر بخور و بقول علما و ثلثه و فرس ساله حکم رضای ثابت نشود و بقول حسن یا و در حضاف جهمی الله حکم رضای
 ثابت نشود مسئله اگر از شیر مستحق شد بعد از آن از شیر کسی دیگر بخور و حکم رضای ثابت نشود مسئله که شیر خواره را شیر در
 بینی ریخته بخلقی می رفت حکم رضای ثابت نشود اگر از شیر خواره بخور و حکم رضای ثابت نشود مسئله که شیر خواره را شیر در
 شیر خود حکم رضای ثابت نشود که پیغام بر علیه السلام فرمود که حکم رضای از چیزی ثابت نشود که گوشت بر و باند و استخوان
 از وی توه کشید و سخت کند خلاف آنکه بامره میباشند که انجی حرمت مصابرة ثابت نشود که انجی الله را ممکن نیست
 مرد را در زن شیر دار است یکی هر دیر از زن شیر خواره این وزن شیر داران مرد آند و این وزن شیر خواره این
 مرد را شیر دار چندتا کند یکی زن یکی او یکی زن یکی را هر این وزن شیر خواره بر شوی حرام شوند از برای آنکه مرد
 خواران شوند و این نشان که شیر داره بودند ضامن کاین میشوند بانی ضامن کاین میشوند از برای آنکه یکی را فعلی نام
 نیست مفساد نکاح اگر کسی را شیر خوار و یکی را اند او حرام نشدندی همچنانکه مردی در وضعت و در این
 گفت که بکاه شماره و تن درین سر ایستند تا ملاقات بر و درین سر ای آندند نزد طلاق شوند اما از شیر نشدند و هر دو
 از برای آنکه یکی را فعلی نام نیست مفساد نکاح اگر کسی را شیر خوار و یکی را اند او حرام نشدندی همچنانکه مردی در وضعت و در این
 از شیر خواره عیون انجی شیر نمان بر شوی حرام شوند اما در حضاف جهمی الله حکم رضای ثابت نشود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی الله

[illegible]

بجا گفت تو بر من بگو که در این علم چه باشد که بتو بدو استغفار نکرده و بجزیر که از ما دون در چنین مستحق میگرد و استغفار نکرده و اگر خطا
 میدارد که در زمان افتد محمد رحمة الله علیه که شایسته در زمان افتد ابو جعفر محمد باقر علیه السلام که شایسته که نشاید که نشاید که نشاید
 بود زنی از بانی خود خبر میداد قول می میداد و می گفت اگر خطا بود و مصلحت بود قول می میداد و می گفت اگر خطا بود و مصلحت بود قول
 می میداد و می گفت اگر خطا بود و مصلحت بود قول می میداد و می گفت اگر خطا بود و مصلحت بود قول می میداد و می گفت اگر خطا بود و مصلحت بود قول
 نیست قول می میداد و می گفت اگر خطا بود و مصلحت بود قول می میداد و می گفت اگر خطا بود و مصلحت بود قول می میداد و می گفت اگر خطا بود و مصلحت بود قول
 صدیق رضی الله عنه با رسول علیه السلام آسوده بود و در شب تاگاه مادر موشان پایان فرارش فرست رسول علیه السلام فرمود
 یا عائشه که تا که ترا حیض اندک گفت بی یار رسول الله گفت میز خود که باز می آید و موشان عائشه صدیق رضی الله عنه می آید
 بخود رفت باز بر بر رسول علیه السلام فرست پس معلوم شد که فرارش جدا نشاید کردن خبر نه نشاید پس رسول علیه السلام
 با کمال است و اثر عصمت به نسبت با طریقی اولی بود که بر نه نشاید پس رسول علیه السلام چون از حیض پاک شود روز را و قضای روزی
 لازم آید اما تا روزا و قضای لازم نیاید از نزدیک در موشان مادر این سوال کرد که ایام المهرسین از چه معنی است که چون از حیض
 پاک شدیم تا روزا و قضای نیمه مایند و روزا و قضای نیمه مایند مادر موشان عائشه رضی الله عنها گفت آنست که هر روزی که پاک شود
 حروم است که بی و این حروم و بر قبیل بود و از قبایل عرب که زنان از آنجا آمدند و سوالها کردند و سوالها کردند مادر موشان
 عائشه رضی الله عنها گفت با رسول علیه السلام بچنین تعلیم کرد و مادر می در وقتی است که بی که چون مادر موشان جواب رضی الله عنها
 را این را برضی الله عنها که آدم علیه السلام آمد با وی دستور کرد که مادر بچنین حالتی بپایند تا روزا و قضای لازم نیاید و آدم علیه السلام گفت
 میسر کن تا جبرئیل علیه السلام بپایند و می سوال کند جبرئیل علیه السلام آمد و سوال کرد گفت نماز کند از چون بر دیگر در آنجا
 پدید آمد ایام روزه بود و حارثی الله عنها قیاس کرد که نماز فرموده است در روزه فرموده چون نماز فرموده است در روزه فرموده چون نماز فرموده است در روزه
 و بی آنکه با آدم علیه السلام دستور کردی بخود نگاه با آدم حکایت کرد و آدم علیه السلام گفت صبر کن چون جبرئیل بپایند و می
 دستور کند جبرئیل آمد با وی دستور کرد و گفت در روز غیره و انبوا لیکن از او دستور را داشت و قضای روزی بی و این که بی دستور
 مادر و قضای روزی بود دیگر و روزه است که اگر صاحب روزه و دست بشو آن ده روز بخانه نماز روزی فوت شود
 این است و آنکه پاک بود و صد نماز وقتی باید کشیدن اگر این بخانه نماز دیگر و قضای فراموش شود و درین تاریخ است
 اما در سال سی و دو در روز و قضای کردن الله فضل در بیان مسایل حیضی که خواهد تا موشان حکام حیضی و بی اساس
 شود باید که سنت بخواند اما گفت که هر که در کتاب تصنیف کرد که در میان خبر بعضی ترکیب بعضی و بی اساس
 و بعضی حتی عرونی نمازی از خطای و مزاج بر و برار معلوم کرد آنگاه کتاب حیض تصنیف کرد و آن که نماز از او کرد و خواهر با هم
 اجل خیر می آید که نه گفت که این هر که در نماز اختلاف نشاید با وی یا رشد کتاب حیض فراموش شد چون محمد حسن جمله تمام کتاب را
 بر تصنیف و توفیق خواهد یافت و از موشان حکام حیض بی و این کتاب را در دست سخاوت باید که احاطت کند تا خداوند

[illegible]

بامره ایس علیها سبیل ترجمه غیر علیه السلام فرمود که ایمان آوردن چندان آسانی نیست و قیامت خلوة کنند با زنی که این را نقل
 نیست سائر السجی تصنیف قاضی ضیاء الدین سنائی رحمه الله تعالى **قال** الغنی علیه الصلوة والسلام النساء وحبائل
 الشیطان رسول علیه السلام فرموده است که زنان دامن دینند پس تنبیه باید که تقوی بجای آرند تا بر خاطر وی خیر نیفتد و که نباید
 از راه برد و از خود جدا بنشیند محصل است از حیف و حی که در ارم المسائل گویند نفی باید که نمیکو تا مکن تا مسکونه
 معلوم است که مقتدر مسکون بود که حبس نماید تا قبل ایام چندانی دیگر که نشاید و در ایام چندانی دیگر که نشاید یا قبل ایام چندانی دیگر
 نشاید و در ایام چندانی دیگر که نشاید یا قبل ایام چندانی دیگر که نشاید و در ایام چندانی دیگر که نشاید یا قبل ایام چندانی دیگر
 که نشاید و در ایام چندانی دیگر که نشاید یا قبل ایام چندانی دیگر که نشاید و در ایام چندانی دیگر که نشاید یا قبل ایام چندانی دیگر
 و دیگر که نشاید و در ایام چندانی دیگر که نشاید یا قبل ایام چندانی دیگر که نشاید و در ایام چندانی دیگر که نشاید یا قبل ایام چندانی دیگر
 و در ایام چندانی دیگر که نشاید یا قبل ایام چندانی دیگر که نشاید یا قبل ایام چندانی دیگر که نشاید یا قبل ایام چندانی دیگر که نشاید
 دیگر که نشاید یا قبل ایام چندانی دیگر که نشاید یا قبل ایام چندانی دیگر که نشاید یا قبل ایام چندانی دیگر که نشاید یا قبل ایام چندانی دیگر
 قبل دیده است و حق عادی موقوف مبارک و دیگر قول ابو حنیفه رحمه الله و حق حنیف موقوف و دیگر قول ابو حنیفه رحمه الله و حق حنیف موقوف
 که بعد از ظهور و برشته و دم برده قرار گیرد اما اگر دم ازده اندر گذرد یا ظهر فاسد شود بقول ابو حنیفه رحمه الله و حق حنیف موقوف
 و چون ظهر ماقبل در دست دیده باشد بر قول ابو یوسف رحمه الله طهرش محسن که دیده است دوم همان که بوده است عاده شود
 و بقول ابو حنیفه رحمه الله تا دو بار موافق نمیند بر خلاف اصل عاده وی منتقل نشود اما اگر دو بار موافق نمیند بر خلاف اصل
 عاده وی منتقل نشود با سوم موافق اصل نمیند باصل باز و دینی بعضی از مشایخ گفته اند که باصل باز و دینی ای آنکه دو بار
 بدن چون اصل در شود بدل انداما صحیح است که بچنانکه دو بار موافق دیده است بر خلاف عاده منتقل نشود و ثانی
 دوم بار موافق اصل نمیند عادتش منتقل نشود و باصل باز و دینه این خلاف جائی بدید که صاحب عاده و دست و پا
 ده و پانزده دید با سیوم بر دست طهر دید و استمرار افتاد بقول آنها که باصل باز و دینه این خلاف جائی بدید که صاحب عاده و دست و پا
 اما ظاهر و آیه نیست که اول استمرار بخورد حنیف بود بعد از آن صاحب عاده شود در همان ده روز و پانزده و اگر صاحب عاده ده
 و پانزده دوباره دست دید با سیوم بر پانزده طهر دید و استمرار افتاد بقول آنها که باصل باز و دینه این خلاف جائی بدید که صاحب عاده و دست و پا
 اما ظاهر و آیه نیست که اول استمرار بخرد حنیف بود بعد از آن صاحب عاده شود در همان ده روز و پانزده و اگر صاحب عاده ده
 دست ماقبل ایام دوم دید و مابعد دو یا قبل سه دم دید و مابعد سه یا قبل سه دم دید و مابعد سه دم دید و مابعد سه دم دید
 در سبکهای ما از ابو حنیفه رحمه الله و آیه سنیه است در دو کلمتها دور آیه است یکی آنکه آیه که دم ازده اندر گذرد
 حنیف بود و در آیه که دم ازده اندر گذرد حنیف بود اگر جواب بدان آیه که یکم متر اقصی است کمال از حنیف بود و در
 روایتی که ناقص است کمال از حنیف بود و صاحب عاده کی دم و دست طهر دیدیم محمد از ابو حنیفه رحمه الله علیه است

میکنند که برده حیض بود اگر در بیشتر ایام جذائی دید که کمتر حیض را بشاید چنانکه در ده سه و لیکن متغیر و دید چنانکه کی ایام
ایام یکی سیاه و یکی آخر و یاد و در اول یکی و آخر یکی در اول و آخر عبد الله مبارک مردی و فرزند رحم الله تعالی از
ابو حنیفه رحمه الله تعالی است که برده حیض بود و اصلیت او یوسف از جمله اعدای قاضی که برگزینش از ایام را حیض ندارد و
میگوید که آن دم عرق است با سبب ایام را حیض دارد و جوابی است که اصل ایام است و تیرگی قریح اصل بود
فرجه بود و دلیل آنکه اگر عارضه ای کفایت می نمود و یا تیرگی اما ابو حنیفه و محمد رحم الله تعالی گفته اند که هرگاه
و عارضه از سر تنی کفایت می نمود که تیرگی که نخست تصانیف یاد کند آنکه تیرگی اما اگر عارضه از پائین تنی کفایت می نمود
پیدا کند آنکه صفات ای و خداوند عز و جل منفذ قریح ای را از پائین آورده است و روایت میکند ام علیه رضی الله تعالی عنه
که من و از ده غزو بار رسول علیه الصلوة والسلام بودم همه تیرگی مرا حیض است و فرقی بفرمود میان صفات تیرگی صورت
مسئله چنانکه بود که صفات عارضه ای که در ایام یا چرخیده و بعد از ایام ساعتی تیرگی بود و قبول ابو حنیفه
و محمد رحم الله تعالی در روز نماز که اردو قبول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر صفات عارضه ای که در ایام ساعتی تیرگی
ایام سه روز تیرگی دید و ایام را چرخیده و بعد از ایام ساعتی تیرگی دید قبول ابو حنیفه رحمه الله از روز نماز که اردو قبول
ابو یوسف رحمه الله ایام حیض بود و قبول محمد رحمه الله آن سه روز تیرگی حیض بود اما اصلی دیگر است ابو یوسف که گفته اند و اما
بر طهر و از او بشمارد آنکه قبل ایام یا بعد ایام حیض دم دیده باشد و هر یکی که کم از پانزده شبانه زده باشد و ای حاصل
گفتند و ایام را حیض دارد و قبول ابو یوسف رحمه الله اشکال گفتند که این روز و از ده و سیزده که الایش می بیند حر الزمان
خون منی نمیداردی و گفت اگر صفات عارضه ای این باشد دم بیند شش حیض بود و اگر چهارده ظهر دید دم باز آمده حیض
بماند پنج بیش نبود پس معلوم شد که چون خون منی نیست که اگر همچون خون منی بودی حیض می ماند شش و ای اصل
و دیگر است ابو یوسف رحمه الله که یکبار خلاف عاده بیند عاده شود و اصل است محمد رحمه الله که هر روز ایام عاده
آید از آن اعتبار دارد و اگر متساوی آید حیض از صورت مسند چنان بود که صفات عاده ده و دم دید و شش ظهر و دم
دید و حیض نمود اما اگر سه دم دید و پنج ظهر و دم دید و حیض بود اگر یکی دم دید و دو ظهر و یکی دم دید و پنج ظهر و یکی دم
دید و شش ظهر و دم دید و حیض بود و اگر برای آنکه یکی دم دید و دو ظهر و یکی دم دید و دو ظهر و یکی دم دید و دو ظهر و یکی دم
دید و این متساوی آید برده حیض بود اصلی دیگر است محمد رحمه الله که از ده و زیادت از ده در او در بطریق بل
و هر یک که بدل و از آنجا که بدل و متناهی که خانه حیض بود و نصف طهرش اعتبار دارد و در ایام نصف حیض اعتبار
دارد و صورت مسند چنان بود که عاده صفات پنج و بست پنج این بار پانزده ظهر دید و دم و بست ظهر و استمر از آنجا
و قبول ابو حنیفه رحمه الله آن ده روز که رد و قبول ابو یوسف رحمه الله ایام ده روز حیض بود و عاده شش شود قبول
حنیفه و محمد رحم الله ایام شش و بست پنج و قبول ابو یوسف رحمه الله و بست و اگر آن بست ظهر و از آنجا که قبول محمد رحمه الله و بست و

و اگر بیست و شش روز ظهر دید و استمرار افتاد چهار روز ماند ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی با ابو حنیفه
 اند که اول استمرار نوزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عاده نشود در همان پنج و بیست
 بقول محمد رحمه الله اول استمرار چهل روز حیض بود و پانزده روز پاک و حیض دوم چهار و بقول
 خواجا ابو حفص کبیر بخاری خواه محمد قاتل رازی چهار حیض بود و پانزده پاک و حیض پنجم و صاحب عاده
 بود در همان بیست و پنج و اگر بیست و هفت ظهر دید و استمرار افتاد و بقول محمد رحمه الله پنج حیض بود
 و پاک پانزده و حیض دوم سه و بقول ایشان سه حیض بود و پاک و حیض دوم پنج و صاحب عاده بود
 در همان پنج و بیست و اگر بیست و هشت ظهر دید و استمرار افتاد و پانزده روز و دو روز حیض را
 نشانید اتفاق است که اول استمرار هفت روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عاده نشود و در همان پنج و بیست
 اصل است حسن زیاده رحمه الله را که هر یک سه شبانه روز پاک یا بد میان دوم و بی فاضل کند و یک طرف
 را حیض دهد و لیکن فاضل که که بچنین پانزده شبانه روز بود که بعد از بی حیض دارد و صورت است
 چنان بود از ده و بیست صاحب عادی دوم دید و سه ظهر و دوم و این پنج چنین نبود و اگر سه
 دید و سه ظهر و دوم سه اول حیض بود و اگر دوم دید و سه ظهر و سه سه آخر حیض بود و اگر سه دید
 و سه ظهر و سه دوم بقول حسن زیاده رحمه الله سه اول حیض بود و ظاهر روایت آنست که هر سه حیض بود و نشان
 مشایخ آنست که هر یک که دو طرف دم بیند که یک طرف حیض را نشانده و یک طرف دیگر حیض را نشاند ابو زید کبیر
 تقدی کند و هم را حیض دارد و بیست و آنکه دم از ده اندر گذارد و ابو سهل غزالی رحمه الله تقدی کند صورت
 مسکله چنان بود که صاحب باقی کی دم دید و سه ظهر دید و دوم و سه ظهر استمرار افتاد ابو زید کبیر رحمه الله
 هم از ابتدا و روز حیض دارد و دیگر روز از آغاز استمرار این ده روز را حیض دارد و از برای آنکه یکدم
 است و سه ظهر و ظهر غالب است این زبان پانزده و دوم است و سه طهر است هم طهر غالب است اما روز دوم است
 این شش روز حیض بود و بی تقدی کند و این چهار دیگر را باین شش برده را حیض دارد و ابو سهل
 غزالی رحمه الله کی دم و سه طهر اول طرح کند و دوم و سه طهر آخر را این پنج روز را یک و پنج روز
 دیگر را از آغاز استمرار برده را حیض دارد و اگر دوم دید و سه طهر کی دم و استمرار افتاد ابو زید کبیر رحمه الله اصل
 خود را است میرود و ده روز حیض دارد و این ده دیگر را از آغاز استمرار ابو سهل غزالی رحمه الله دوم
 طهر و کی دم این شش روز را حیض دارد و دو ماه که حیض شش و پاک بیست و چهار و دیگر
 صاحب عادت کند و ده و بیست مبتدیه دوم دید و پانزده طهر و کی دم و سه طهر استمرار افتاد
 بود و دیگر رحمه الله ده و پانزده نشود و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله ده و بیست نشود اما این بار

هفت روز حیض بود از برای آنکه بیست و هفت و ابتدا ایام سه روز طهر ابتدا بر طهر و اندازد و این
بار بیست و نه حیض دارد و بعد از آن عذاب عادت شود و ده و بیست و نه حیض اصلی را بگیرد و یانی
بقول مشایخ پنج روزه هم اند بگیرد و بقول مشایخ سیزده روزه بگیرد و صورت مسلحان بود که صاحب عادت
در میان طهرها مختلف دید ولیکن همه درست و باز آخرین موافق اصل دید و استمرار افتاد بر قول مشایخ
پنج روزه هم اند همان دم و طهر آخر را بگیرد و بنا کند و بقول مشایخ سیزده روزه بگیرد و دم و طهر آخر را بگیرد
بنا کند و ابو عثمان رحمه الله اول ترین آخرین را اعتبار دارد و خواجه ابراهیم همدانی رحمه الله وسط
را اعتبار دارد و صورت مسلحان بود که صاحب عادت پنج دم دید و بیست و نه طهر و شش دم دید
و منفه طهر چون و دو بار شش دم دید حیض بی شش بود و عادتش چه شود بر قول ابو عثمان رحمه الله
شش منفه شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمه الله شش و پانزده شو که این اوسط است
اما اگر مبتدی سه دم دید و پانزده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنج دم و منفه طهر و استمرار افتاد
بر دو پنج چهار و شانزده طهر شود از برای آنکه ابو عثمان را درین عمل نیست اما اگر صحیح دم دید و منفه طهر
و چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمه الله سه و پانزده
شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمه الله چهار و شانزده شود که این اوسط است بنا بر حدیث رسول
علیه السلام قال النبی طهر الا مورا و سطها و رسول علیه السلام فرموده نیکو ترین کار ما
سیانه کار است بتدیه ده دم دید و چهار ده طهر و استمرار افتاد اتفاق صاحب عادت ده و بیست شود
و اگر ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد اتفاق صاحب عادت ده و پانزده شود و اگر چهار و پانزده
و فرزند آورد و چهل دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد صاحب عادت شود در نفاس چهل ده و پانزده
و اگر شانزده طهر دید ده و شانزده شود و اگر منفه طهر دید ده و منفه شود و اگر مرده طهر دید ده و خنده شود
و اگر نو زده طهر دید ده و نو زده شود تا بیست حکم همین است اما اگر بیست و یک طهر دید و استمرار افتاد بر
قول ابو عثمان رحمه الله ده و بیست و یک شود بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمه الله ده و بیست و یک
شود و اگر بیست و دو طهر دید استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمه الله ده و بیست و دو می شود بر
قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمه الله بیست و دو شود و اصلی است خواجه محمد
ابراهیم رحمه الله تعالی که تمامی تواند و در راه میکند تا اگر بیست و هفت طهر دید
و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمه الله ده و بیست و هفت شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم
رحمه الله تعالی سه و بیست و هفت شود اما اگر بیست و هفت طهر دید و دم استمرار

باتفاق ده و بیست و هشت شود چندی باز ده دم دید و پانزده ظهر و استمر افاقه ابوعلی دقایق
 رحمه الله تعالی گفته است ده و شانزده شود و ظاهر روایت ده و بیست شود و الله اعلم بالصواب
 باب بیست و هشتم در بیان انتقال عاده انتقال عادت آن بود که صاحب
 عادتی در مہما و طہر یا مختلف دید ولیکن ہم درست و راست و استمر افاقه بقول ابو یوسف رحمۃ اللہ
 تعالیٰ ہمین دم و طہر آخر را بگیرد و بدینہا بنا کند و شایخ بر قول محمد رحمۃ اللہ مسئلہ تخریج کرده
 اند باید کہ سہ دم و سہ طہر آخر را بگیرد و اوسط اعداد را نگاه کند کہ اگر موافق اصل باشد این را بماند
 باز سہ دم و طہر دیگر را بگیرد و اوسط اعداد را نگاه کند اگر موافق اصل باشد محکم شود کہ عادتش منتقل
 شدہ است بطریق بنا و افزودن و آید و آنچه در ایام یا بر حیض دارد و در استمر افاقه عادتش همان کہ
 بودہ است و اگر در ایام حیض چیزی نیابد اول استمر افاقه حیض دارد بر همان عدد ولیکن طہر شش
 بود نہ بر آن عدد و اگر بار دیگر بچندین میند عادتش همان جہلی بود تا دوبار موافق نمیزند بر خلاف اصل
 عادت منتقل نشود و صورت مسئلہ چنان بود کہ صاحب عادتہ و بیست این باری طہر دید و دوم
 و بار دیگر پانزہ طہر دیدہ دم و بیست طہر و استمر افاقہ از این بیت اوسط است و موافق اصل
 این را بان ہمین جای سہ دم و سہ طہر دیگر را بگیرد و چنانکہ پانزہ طہر دیدہ دم دسی طہر دیدہ دم
 و بیست طہر و استمر افاقہ از این بیت نیز اوسط است و موافق اصل معلوم آمد کہ عادتش منتقل
 شدہ است پس بطریق سافرو دایم و چون سہ روز طہر دید آن دہکانہ دم را طہر دیدہ است
 و این دہکانہ دم کہ بعد از سی روز دیدہ است آن از طہر وی است و طہر وی دہ پیش نماز و سی پانزہ
 دیدہ پنج از خانہ حیض طہر دیدہ حیض وی از پنج پیش نماز و سی دیدہ دم دیدہ پنج از خانہ طہر
 دم دیدہ بود طہر وی پانزہ نماز و سیست دیدہ پنج از خانہ حیض را طہر دیدہ باشند
 حیض وی پنج ماند اول استمر افاقہ و حیض بود باجماع بعد از آن صاحب عادت شود
 در همان دہ و بیست اگر آن بیست طہر آخر را بیست پنج دید اول استمر اجماع دہ روز
 حیض بود طہر شش بہ بود بقول ابو عثمان رحمۃ اللہ دہ و پانزہ و بقول خواجہ محمد اسماعیل
 ہمدانی رحمۃ اللہ بیست و پنج کہ این بیست پنج اوسط است کہ فرد و سومی سہیست
 و بر سومی پانزہ اما اگر ہمین صاحب عادتہ سی طہر دید و دہ دم و پانزہ طہر دیدہ دم و پانزہ طہر
 و دہ دم و چہل طہر و استمر افاقہ اول استمر افاقہ روز حیض بود باجماع عادتش بہ شود بقول ابو عثمان رحمۃ
 اللہ دہ و پانزہ شود و بقول خواجہ محمد اسماعیل ہمدانی رحمۃ اللہ دہ و سی شود و این سی اوسط است بر چہ پانزہ و دہ

و شازده شود اگر چهارم دید و شازده ظهور دوم و ظهور دوم استمر اقبال بقول ابو یوسف رحمه الله چهار شازده بود
 که وی ختم بر ظهور داد و از این حیثه و محرم هم استحقاق چهار دست و شش بود که ایشان ختم بر ظهور داد و از این حیثه
 سه بست بهفت پیش از ایام دوازدهم دید و ایام را پنج نید و در دوم پیش از ایام دوازدهم دید و ایام را پنج
 نید و بعد از آن دم ستم شد ابو یوسف رحمه الله تعالی این دوازده روز سه روز اول یکم و بیض دوازده
 کند و محرم رحمه الله تعالی این سه روز را بدین حد و حیض دوازده و یکم چون دوبار در ایام نیاید با ابو حنیفه
 می شود و در ماه کند حیض سه و پانزده بست و بهفت بر قول ابو یوسف رحمه الله است که یکم در میان نوزده روز ظهر
 بست می یکبار دیدن عاده میکند این چار سه و پانزده میکند این نوزده روز ظهر درست است و لیکن بادم است خاصه
 است از منی ظهر فاسد بود بخاک فاسد نصب عاده نشاید ظهر فاسد نیز نصب عاده را نشاید و اسهال فصل برین
 شیخ و در شیخ جفت و بعد از طلاق بود یکی پیش از ایام جفت بود ایام حیض شود و اگر پیش از ایام طلاق بود ایام حیض نشود
 ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمر حیض دارد بهمان عاده و لیکن ظهرش بر آن عاده و محرم رحمه الله تعالی بدل می و لیکن چون
 در ایام نیاید اگر بدل اده باشد نماز ناقضا نماید و ابو حنیفه رحمه الله تعالی موقوف از صورت مسئله چنان بود که صاحب
 عاده سه بست بهفت پانزده ظهر دید یکی دم و یکی ظهر بخندین ستم شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود و محرم رحمه الله
 بدل می و این سه روز را حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز نماید اگر خوابی تا ایام معلوم آید و از دوازدهم ظهر دوم ظهور داد
 و شش ظهر یکم دوازده شود و ختم ضرب بر ظهر ایام حیض شود و محرم رحمه الله تعالی اگر بدل اده بود نماز ناقضا نماید اگر خوابی
 دوم ظهر معلوم شود و از دوازدهم ظهر دوم ظهور داد و در روز یکم ظهر دوم ظهور داد و در روز یکم ظهر دوم ظهور داد
 مضمون ظهر ایام حیض شد و اگر نازده ظهر دید و دوم و یکی ظهر بخندین ستم شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود
 و بقول عبد الله بن عمر بن الخطاب رحمه الله تعالی حیض و دو بست ستم شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی اگر بدل اده بود نماز ناقضا نماید اگر خوابی
 شش شود و بول محرم رحمه الله تعالی حیض و دو بست ستم شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی اگر بدل اده بود نماز ناقضا نماید اگر خوابی
 و چهار ضرب کن دوازده شود ختم ضرب ظهر ایام دوازدهم است و لیکن ختم بر ظهر ایام حیض شده اگر خوابی تا ایام
 دوم معلوم آید و از دوازدهم ظهر دوم ظهور داد و در روز یکم ظهر دوم ظهور داد و در روز یکم ظهر دوم ظهور داد
 مضمون ظهر ایام دوازدهم است و لیکن ختم بر ظهر ایام حیض شده چون دوبار ایام نشاید محرم رحمه الله تعالی اگر بدل اده
 باشد اصالت کند و در راه شود و بقول ابو حنیفه رحمه الله تعالی و محرم هم استحقاق چهار دست و شش بود که ایشان ختم بر ظهور داد و از این حیثه
 محرم رحمه الله تعالی شش شود و بول عبد الله بن عمر بن الخطاب رحمه الله تعالی حیض و دو بست ستم شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی اگر بدل اده
 و اگر این صاحب عاده شازده ظهر دید یکی دم و یکی ظهر بخندین ستم شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی اگر بدل اده بود نماز ناقضا نماید اگر خوابی
 سه روز ظهر اول حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز نماید اگر خوابی تا ایام معلوم آید و از دوازدهم ظهر دوم ظهور داد

هر کجا که فساد پیش آید ایام بود تمامت پایی نماز گذارد و اگر ایام بود حیض را بشناخت اتفاق همان حیض بود و اگر حیض را نشناخت
 ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و در دم و ظهر پیش نماز کند و محمد رحمه الله تعالی طوط و جگر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز
 فرماید صورت مسکین چنان که صاحب عاوده و دست یازده دم دید و بازده ظهر دید و استمر افاق و اول استمر چهار روز نماز گذارد
 و اگر نماز نوزده دید سه روز نماز گذارد و اگر نوزده دید و در روز نماز گذارد و اگر نوزده دید و در روز نماز گذارد و اگر نوزده دید و در روز نماز گذارد
 باین نوع است و در محل است اول استمر ده روز حیض بود و اگر استید نه روز حیض بود و اگر استید یک و نیم است و در محل است و در محل است
 و اگر استید شش روز و نیم سه روز حیض بود و اگر استید هفت و نیم است و هفت و نیم است و در محل است و در محل است و در محل است
 و در حیض را نشناخت ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و در دم و ظهر پیش نماز کند و محمد رحمه الله تعالی طوط و جگر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز
 چ این روز نماز گذاردن فرماید صاحب عاوده و دست چهار روز دید یک دم و دوازده ظهر استمر افاق و این روز نماز گذارد
 پنج ظهر ششم تا ظهر ششم تمام شود و در ایام هفت روز ماند که از این چهار روز دید یک دم و دوازده ظهر استمر افاق و این روز نماز گذارد
 و بر قول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر این دوازده را از این چهار روز دید یک دم و دوازده ظهر استمر افاق و این روز نماز گذارد
 ماند که از این چهار روز دید هفت روز ماند و در روز حیض را نشناخت ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود
 طرح و جگر کند و ابو حنیفه رحمه الله تمامت این روز نماز گذاردن فرماید صاحب عاوده و دست چهار روز دید و دوازده دم
 و بازده ظهر استمر افاق و این روز پیش ظهر ششم تا ظهر ششم تمام شود و در ایام بخیر و ماند این روز و اتفاق حیض بود و
 بر قول ابو یوسف رحمه الله تعالی دوازده شود و این روز را که ابو یوسف رحمه الله حیض از ابو حنیفه رحمه الله محمد رحمه الله تعالی نماز فرماید
 ده دست کند چون ابو یوسف رحمه الله تعالی ایام بخیر در آخر حیض میدارد از چه معنی است که ده و بازده میکند
 پنج دم است بادم استی خاصه میست و چنانکه ظهر شمس فاسد نصب عاوده را نشناخت دم فاسد نیز نصب عاوده را نشناخت
 صاحب عاوده و دست یازده دم دید و بازده ظهر دید و دوازده ظهر استمر افاق و در و نیمه کتاب است که نه و
 نوزده شود بخلاف آنکه چند یازده دید و بازده ظهر استمر افاق و یا بخیل مانده چهل یک دم دید و بازده ظهر استمر افاق
 ابو علی اتفاق رحمه الله تعالی است که ده و شانزده شود اما ظاهر روایت است که ده دست شود اما آنجا که
 نوزده میشود از برای آنکه این روزی است در میان دو ظهر اول فاسد است نصب عادت را نشناخت یک روز یا
 دم استی خاصه نماز گذارد است اما ظهر آخر دست است و بر قول ابو حنیفه رحمه الله محمد رحمه الله اول استمر از شش روز
 نماز گذارد و بعد از آن صاحب عاوده و دست یازده دم دید و در روز نماز گذارد و اگر نوزده دید و در روز نماز گذارد
 شود و اگر آن نوزده ظهر آخر چهار ده دید آن چهار روز که ماقبل مانده است با اتفاق نصا کند
 و بر قول ابو حنیفه رحمه الله محمد رحمه الله آن باقی ایام حیض بود و آن پنج روز است و بر قول ابو یوسف رحمه الله محمد رحمه الله
 ایام حیض شود و اگر آن عمل احتیاطی میاورده بود ابو یوسف رحمه الله محمد رحمه الله بر سر چهار ده

غسل فرماید و این چهارده پنج روز یا بیشتر برود و روز نماز قضا فرماید و اول استسما را یازده روز دیگر
 نماز فرماید بعد از آن صاحب عاده شود و ده دست با اتفاق صاحب عاده ده دست چهارده ظهر دید
 و بیست دم و چهارده ظهر استسما را قضا و این بیست دم شش ظهر ششم تا ظهر تمام شود و در ایام دو
 روز ماند و روز حیض را نشاید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی چهارت سازد و قنات پنجاه روز
 نماز کند و صاحب عاده شود و همان ده دست و ابو یوسف رحمه الله ایام را حیض از و اگر آن صاحب طمی
 نیاده باشد بر سه چهارده غسل فرماید و این چهارده بیست یا شش و نه روز نماز قضا فرماید و اول
 استسما چهارده روز نماز فرماید بعد از آن صاحب عاده شود و همان ده دست با اتفاق صاحب عاده ده دست
 چهارده ظهر دید و بیست دم و پانزده ظهر استسما را قضا بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی چهارت سازد و پنجاه روز
 نماز کند و صاحب عاده شود و همان ده دست و ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استسما را و روز حیض از بعد
 از آن صاحب عاده کند و همان ده دست صاحب عاده ده دست پانزده ظهر دید و دو دم و سیزده ظهر استسما را
 افتاد و ابو یوسف رحمه الله تعالی از این سیزده بیست روز یا باین دور و زده روز حیض دارد و اول استسما را و روز
 نماز فرماید و صاحب عاده کند و ده و پانزده و محمد رحمه الله تعالی علیه و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی قنات
 یا یکی نماز فرماید اگر آن سیزده آخر پانزده و دید ابو یوسف رحمه الله تعالی تسنیف کند و در آن دم ظهر پیشین بنا کند
 برده و بیست و محمد رحمه الله تعالی طریقه و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله قنات یا یکی نماز فرماید اشکالی است که ابو یوسف رحمه الله
 تعالی یکبار که بر طرف عاده می بیند عاده کند و پانزده ظهر در دست است از چه معنی است که ده دست میکند این پانزده
 ظهر در دست است لیکن با دم سستی ضمه افحیه است که در میان دور و دم فاسد نماز گذارده است پس این ظهر فاسد
 بود و ظهر فاسد نصب عاده را نشاید که بعد از ایام حیض بود و ظهر اول بعد از ایام حیض است و لیکن در میان دو
 روز با دم فاسد نماز گذارده است لاجرم آن ظهر فاسد بود و نصب عاده را نشاید و از ظهر دیگر نترسد و روز
 باقی مانده بود و اگر آن نترده را ده دم دید و پانزده ظهر استسما را قضا و این ده بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حیض بود
 از نترده ده بر دی بیست مانند چون پانزده ظهر دید بیست و ایام حیض را ظهر دید و باشد و پنج سیزده روز ماند آن سه
 روز با اتفاق حیض بود و عاده می شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
 ده دست شود اگر پانزده آخر را شانزده دید چون دوبار در ایام ندید محمد رحمت الله از آنکه بدل داد
 بود و اصل است کند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله ده دست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده شانزده
 شود اما اگر آن شانزده آخر را بیست دید اکنون صاحب عاده شود و ده دست با اتفاق و
 بقول ابو یوسف رحمه الله این بیست آخر را بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله ان بیست اول را

که اگر این بست اخرا اعتبار داریم بقول ایشان یکبار دیدن عاده میکرده باشد و بقول ایشان یکبار که بر
 خلاف عاده شده عاده منتقل نشود صاحب عاده ده و بست دوازده دم دید و پانزده و استمر افتاد اول شهر
 سه روز نماز گذارد و اگر دوازده دم دید و ششده و استمر افتاد و ان دو باین ششده بست شود دم در کل بست
 اول استمراده روز حیض بود اگر سیزده دم دید و بست دسده و استمر افتاد و سیزده و بست سسی و ششش شود
 اول استمراده چهار روز حیض بود و اگر سیزده دم دید و بست دسده و استمر افتاد اول استمراده سیزده و
 حیض شود اگر چهارده دم دید و بست دسده و استمر افتاد و دسده و استمر افتاد و دسده و استمر افتاد و دسده و استمر افتاد
 رحمة الله تعالی استیفاء کند و در دسده پیشین بنا کند و محمد رحمة الله تعالی طریقه و جرح کند و ابو حنیفه رحمة الله تعالی
 تمامت یکی نماز فرمایند صاحب عاده پنج و بست پیش از ایام کی دید و یکی چهار و بچشمین ستر شده دم و دسده
 است و در دسده پنج صرب کنی او شود ختم مضروب بر چهار آید نه روز حیض بود و استمال آید که یکروز پیش از ایام است
 چنانچه روز حیض میشود و برای آنکه آنچه پیش از ایام دیده است ناقص است و آنچه در ایام دیده است کامل و کامل
 ناقص آنچه خویش کند و آنچه بعد از ایام است با جمیع حیض بود و این جای بود که دم برده قرار گیرد و دسده و بست
 بیند اما اگر دم از ده اندر گذرد یا چهار فاسد شود بقول ابو یوسف رحمة الله تعالی هم از پندار پنج و نه شود و
 بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله این بار سه روز حیض بود و این سبب که ابتدا و انتها بر چهار روز و اندر بعد از آن
 صاحب عاده گفته در همان بست و پنج و استمراده علم فضل در میان و اتعات صاحب عاده نه روز
 پیش از ایام یکروز دم دید و بست نشیند اگر دم برده قرار گیرد و دسده و بست میند برده حیض بود و اگر دم از ده اندر
 گذرد یا بعد از آن چهار فاسد شود بقول ابو یوسف هم از پندار نه روز حیض بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة
 الله ایام حیض بود و صاحب عاده هشت پیش از ایام دور و دم دید و بست نشیند اتفاق صاحب عاده هشت پیش
 از ایام سه روز دم دید بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله به نشیند و بقول ابو حنیفه رحمة الله نه نشیند اما اینکه مایل
 دیده است اگر ما بعد میند اجماع به نشیند بشرط آنکه دم از ده اندر گذرد و دسده و بست میند اما اگر دم از ده
 اندر گذرد یا چهار فاسد شود در کنیم عادتش که اصل درین مایه است که حیض او دسده و بست شرط است کی تا
 دیگر مایل صاحب عاده نه پیش از ایام یکروز تیرگی دید بقول ابو یوسف رحمة الله نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة
 الله به نشیند اگر صاحب عاده هشت پیش از ایام دور و تیرگی دید بقول ابو یوسف نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد
 رحمة الله نشیند اگر صاحب عاده هشت پیش از ایام سه روز تیرگی دید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله نشیند
 بقول محمد رحمة الله به نشیند آنچه مایل دیده است اگر ما بعد میند اتفاق نشیند اینجا می بود که دم برده قرار گیرد و دسده و بست
 بیند اما اگر دم از ده اندر گذرد یا چهار فاسد شود در کنیم عادتش که حیض او دسده و بست شرط است کی تا بعد از آن

ساعت زنی را مقارن فرورفتن آفتاب دم پدید آمد روز دوم مقارن برآمدن آفتاب دم منقطع شد حیض
و بی نشانه روز نبود و ده ساعت روز بود و مقارن برآمدن آفتاب دم باز آمد طهر وی هفت سال
بود اگر شمارن سپیده دم باز آمد طهر وی هفت شبانه روز کم ساعتی بود و اگر شبانه گاه هفت مقارن فرورفتن
آفتاب دم باز آمد طهر وی شانزده شبانه روز بود و چهارده ساعت و حیض وی بی نشانه روز بود و ده ساعت
و درش در عیث و شش شبانه روز بود و الله اعلم باب سی یکم در بیان نورس اگر پنج سال
دم بنید با اتفاق حیض نبود و اگر شش ساله دم بنید ظاهر و آیه حیض نبود ابو نعیر محمد بن سلام البلیجی
گفته است که چون بی سببی بی علتی بود حیض بود چون بعد و حیض برسد اگر هفت ساله دم بنید اصطنع
گفته اند که حیض بود که چون بعد و حیض برسد که رسول علیه السلام فرموده است که فرزند را نماز فرمایند چون
هفت ساله شود چون هفت ساله را نماز فرمود و دلیل میکند بچون و اگر هشت ساله دم بنید اصطنع میگوید گفته اند که
قیاس هفت ساله حیض بود و اگر نه ساله دم بنید بشیرین غیاث از ابو حنیفه رحمه الله در این باب غیر اصول نقل میکند
که نشیند از برای آنکه باکی یقین است و حیض شک و شک نماز نشاید ماندن حسن زیاد و خوابه ابو حفص
و محمد سلام البلیجی از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که بنشیند که اگر بعد و حیض برسد حیض بود و بر جای نماز نیست
و اگر بعد و حیض نرسد وی نارسیده بود و بر نارسیده نماز نیست وی هر دو حال یا بنده نماز نیست حکایت
خواجه ابو طیم البلیجی رحمه الله که را یکی دختر بود در نه سالگی با بنده شد و برایشوی دادند وی شش ماه را دختر می آورد
و این دختر نیز در نه سالگی با بنده شد و برایشوی دادند وی نیز شش ماه را فرزند آورد و در نه سال بود که بیره
شد و بیره در کنار گرفت خواب میگفت ای دختر بچه را فحیضت کردی که نوزده سالگی به هشدی اگر نورس است
دم دید و سه شبانه روز کم ساعتی طهر دید و ساعتی دم دید این سه شبانه روز و ساعتی حیض بود و شکال آید بر
قول محمد رح که آنچه در ایام غالب آید از اعتبار کند و اینجا طهر غالب است چه حیض میدارد جواب از وی است
که چنانکه سه شبانه روز کم ساعتی دم حیض را نشاید سه شبانه روز کم ساعتی طهر نیز فضل را نشاید اگر ساعتی دم
دید و سه شبانه روز کم ساعتی دم و ساعتی طهر این هم حیض بود اگر ساعتی دم دید و سه شبانه روز و ساعتی دم
بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله حیض نبود بقول ابو یوسف رحمه الله حیض بود اگر ربعی دم دید و سه شبانه روز
کم باقی طهر و ربعی دم این هم حیض بود و اگر ربعی دم دید و دو نیم شبانه روز طهر سس م بقول ابو حنیفه
و محمد رحمه الله حیض نبود بقول ابو یوسف رحمه الله حیض بود و اگر ربعی دم دید و سه شبانه روز طهر ربعی دم
بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله حیض نبود و بقول ابو یوسف رحمه الله حیض بود نورس روز نخت وقت بود
آفتاب دم دید و روز چهارم پیش از برآمدن آفتاب دم دید و روز بیستم مقارن برآمدن آفتاب دم دید و

بهدار برآمدن آفتاب دم دیدن حیض و سی نتبار ز زبانه آن باقیها که در روز دیده است **فصل در**
بیان ضرب ابو یوسف رحمه الله و بیست و یکند و محمد رحمه الله بل و ابو یوسف رحمه الله و زید
 صورت مسدود بجان بود که بیست و یک دم و یکی طهر دید و همچنین ستر شد دم و طهر و بیست و دو را در پنج ضرب
 کن ده شود ختم مضروب بر طهر آمد هم از اول نه روز حیض بود و اگر خواهی تا در دم معلوم آید و طهر
 و بیست و دو را در پانزده ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن
 صاحب عادت شود بقول ابو یوسف رحمه الله در نه و یک و بیست و بقول ابو یوسف رحمه الله و ده و بیست شود
 و اگر دو دم دید و یکی طهر و همچنین ستر شد دم و طهر بیست و سه را در سه ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر
 آمد و عشره بر دم بیست و اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا در دم معلوم آید دم و طهر بیست و سه را
 در ده ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد و ماه اول با ماه دوم برابر آمد صاحب عادت شود و در ده
 و بیست اتفاق اگر دو دم دید و دو طهر و دو دم و دو طهر و همچنین ستر شد دم و طهر چهار بیست چهار را در پنج ضرب
 کن بیست شود ختم مضروب بر طهر آمد و لیکن عشره بر دم بیست و اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا در
 دو دم معلوم آید دم و طهر چهار بیست چهار را در بیست ضرب کن دو دم سی و دو شود ابتدای ایام دور و در طهر آمد
 و ختم مضروب نیز دو روز و طهر بود ماه دوم شش روز حیض بود و اگر خواهی تا در سیوم معلوم آید دم و طهر
 چهار بیست چهار را در پانزده ضرب کن شصت شود و ماه سیوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت
 شود یک روز حیض و سی و یک و در شش و بیست و دو و اگر سه دم دید و یک طهر و سه دم
 و سه طهر و همچنین ستر شد ماه اول نه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر شش را در پنج
 ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت شود بقول ابو یوسف
 و محمد رحمه الله در نه و یک و بیست و یک و بقول ابو یوسف رحمه الله و ده و بیست اگر سه دم دید و چهار طهر
 و سه دم و چهار طهر و همچنین ستر شد ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر
 هفت بیست هفت را در چهار ضرب کن و بیست و هشت شود و باز سه کانه دم از سه و دو و در شش و بیست و دو تمام
 تمام شود و ماه دوم بیست و روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه سیوم معلوم آید دم و طهر هفت بیست هفت را در
 کن شصت و سه شود و ماه سیوم سه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه چهارم معلوم شود دم و طهر هفت بیست
 هفت را در سیزده ضرب کن سی و دو و یک شود و ماه چهارم نه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه پنجم معلوم آید دم
 و طهر هفت بیست هفت را در بیست ضرب کن سی و دو و نوزده شود و ماه پنجم نه روز حیض بود و لیکن نه چنانکه ماه
 چهارم و اگر خواهی تا ماه ششم معلوم آید دم و طهر هفت بیست هفت را در بیست و دو ضرب کن سی و دو و پنج شود

ماه ششم سه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه هفتم معلوم آید و مظهر هفت است هفت را در سبت و شش
ضرب کنی عدد شش را دو و شود ماه هفتم هشت روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه هشتم معلوم آید و مظهر
هفت است هفت را در سبب ضرب کنی میست و ده شود و ده ماه ششم با ماه اول برابر اند اگر پنج دم و ده پنج
ظهر و همچنین ستر شده اول پنج روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید و مظهر هشت است در هر سه ضرب
سی شود و ده ماه دوم با ماه اول برابر این زن صاحب عادت شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله در پنج دم سبت
اگر پنج دم دید و شش ظهر و همچنین ستر شده اول پنج روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید و مظهر
یازده را در سه ضرب کنی سی است و دو روز در ایام دم دیده بود محمد رحمه الله این پنج روز را بدل بود و دارد
از برای آنکه ابتدا ایام سه روز مظهر است و اینجا دو روز ماند و دو روز حیض را نشاید محمد رحمه الله بعد از آن
و سه پنج و حیض دارد و بطریق بدل و اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید و مظهر یازده است یازده را و شش ضرب
شصت و شش شود و چون دو بار در ایام دیده و دم ستر شد تا کوسه سیل غزالی رحمه الله در درسی و نکند حیض
پنج و باکی سبت و شش و او عثمان رحمه الله شش دانگ کند و ده سبت کند و خواب محمد ابراهیم همدانی رحمه الله و در راه
کند حیض پنج و باکی میست پنج اگر سبت شش دم دید و شش ظهر و همچنین ستر شده اول شش روز حیض بود و اگر خواهی
و اگر خواهی تا دور دوم معلوم شود و مظهر دوازده است دوازده در سه ضرب کنی سی و شش شود و دور دوم
در ایام چندی ندید محمد رحمه الله تقابله از سی و شش و شش حیض دارد و بطریق بدل و اگر خواهی تا دور سیوم معلوم
آید و مظهر دوازده است دوازده در پنج ضرب کنی شصت شود و دور دوم با دور اول برابر بقول ابو حنیفه رحمه الله
تا دور شصت شود و شش حیض بود و بجا و چهار باکی و بقول محمد رحمه الله تقابله صاحب عادت شود یک دور مظهر و سی
و یک دور سه و هر دو حال حیض شش و اگر سبت ده دم دید و ده ظهر و همچنین ستر شده اول ده روز حیض
بود و این ده سیوم سی ام که مظهر سبب باید از ده دیده است و این ده بعد از سی که دم بیاید مظهر دیده است و محمد
این ده را سیل نه بجا و حیض دارد و بطریق طرح و اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید و مظهر سبت است سبت را
در سه ضرب کنی شصت شود و ده ماه سیوم با ماه اول برابر بقول ابو حنیفه رحمه الله و شصت شود و حیض ده و باکی
بجا و محمد رحمه الله این ده بعد از شصت پنج اخر از حیض دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله صاحب عادت شود یک
دوره و سی و یک دور پنج و باز ده و اندر علم بالصواب باب سی و دوم و میان رحم نقاب
تنفس رحم است تا مادام که رحم بغیر از مشغول است تنفس حاصل نیاید چون رحم فاغ یذیر و دان الا لایز
که بعد از وی پدید آید آن نفاس بود و در اقل و اکثر وی علامه را اختلاف است مالک رحمه الله گفته است که اگر
نفاس آنچه بنفید نفاس بود چنانچه علامه ابراهیم میگوید و بیشترش بقول مالک رحمه الله خدا دشمن از است

و اصل بر قول مالک رحمه الله است که در بعضی اخبار چندی روایت کرده اند و بقول شافعی رحمه الله گفتارش یک
 شبانه روز است و بیشترش شصت شبانه روز و بقول علماء مارجهم رحمه الله بیشترش چهل روز است بنا بر آن اصل است
 که نفاس قائم مقام چهار حیض است چون بیشتر حیض بقول شافعی رحمه الله پانزده شبانه روز است پس بیشتر
 نفاس شصت شبانه روز بود و بیشتر حیض بقول علماء مارجهم رحمه الله شصت شبانه روز است و بیشتر نفاس چهل شبانه روز
 بود و کمترش آنچه بنید و دیگر روایت میکند مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام فرمود که
 نفاس شصت شبانه روز است و دیگر روایت میکند عابد با بکر رضی الله عنه که رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است
 که نفاس نازنگذار در چهار چهل شبانه روز است و از ابو یوسف رحمه الله روایت آمده است
 که کمترش نفاس پانزده شبانه روز است اشکال آنکه نفاس قائم مقام چهار حیض است و کمترش حیض بقول علماء
 مارجهم رحمه الله شصت شبانه روز است پس کمترش نفاس باستی که در پانزده شبانه روز بودی از ابو یوسف رحمه الله و
 وجهی است یکی و وجهی است که بیشتر حیض بقول علماء مارجهم رحمه الله شصت شبانه روز است و یکی کمترش نفاس پانزده
 شبانه روز دارد و فاضل شود و فرق بود در میان حیض و نفاس و وجه دیگر آنست که کمترش حیض بقول ابو یوسف
 رحمه الله شصت شبانه روز است کم ربعی و چهار ربع یکروز بود پس کمترش نفاس پانزده شبانه روز است و اگر چه در
 ایام آنست دید بقول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علماء مارجهم رحمه الله حیض نبود و م فاضل بود اگر چه شک
 است اکنون شنید اگر آن شک یقین شود طهارت سازد و آن ناز را قضا کند و اگر چه ظاهر شد اگر صورت
 پدید آمده باشد نفاس بود و اگر صورت پدید نیامده باشد نفاس نبود آن الایش را حکم چیست اگر در ایام حیض
 بود حیض بود اگر بعد از دو ایام بود هم حیض بود اما اگر بعد از ایام دل بود و پیش از ایام دوم بود بر قول
 ابو یوسف رحمه الله دو حیض بود و اگر دم ستر شد این دم و طهر آخر را بگیرد یعنی پیش از چهل و نیم نجس
 استیفاء کند حیض همان که بوده است و طهر همان که دیده است عاده کند و اگر کسی گوید که طهر حل نصب عادت را
 نشاید این طهر حل نیست اصلی است ابو حنیفه را که در هر نفاس که در هر جای که چهل شبانه روز باکی بنید و ی
 فاضل نکند هر چهل را نفاس دارد بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله پانزده شبانه روز باکی بنید فاضل کند و اول را
 نفاس دارند و آخر را حیض مبتدیه فرزند آورد و دم ستر شد بقول شافعی رحمه الله یک شبانه روز نفاس بود
 و پانزده باکی و پانزده حیض و هر قولی شافعی رحمه الله است که در کمترش نفاس را یقین است و در بیشتر
 و هر کجا که شک با یقین جمع آید هر شک را بگوید مانند و یقین باید گرفت که در شرعیت است
 حکم ثابت نشود و علماء مارجهم رحمه الله گفته اند که چون دم از چهل در گذشت آن شک فاضل یقین شد که چهل نفاس
 بود و نیست طهر و ده حیض و صاحب عادت نشود و نفاس چهل و ده حیض ده و بیست طهر اما اگر فرزند آورد

و پنج دم دید و چهارده ظهر و ده ستر شد بر همین خلاف بود و اگر فرزند آورد و پنج دم دید و پانزده ظهر و دم ستر
 شد بقول ابو حنیفه جمل نفاس بود و بیست ظهر و ده حیض و بقول ابو یوسف و محمد بن محمد بن اسماعیل اول نفاس
 بود و پانزده ظهر و ده حیض و اگر فرزند آورد و پنج دم و پانزده ظهر و ستر را بقول ابو حنیفه رحمه الله
 بیست و پنج نفاس بود و پانزده ظهر و ده حیض بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل اول نفاس بود و پانزده ظهر
 و پنج حیض و اگر پانزده آخر چهارده دید بقول ابو حنیفه رحمه الله جمل نفاس بود و بیست ظهر و ده ستر
 و بقول ابو یوسف پنج اول نفاس بود و پانزده پاک و ازین چهارده ظهر پنج را آن پنج دم و ده ستر
 و او و اگر آن غسل احتیاطی آورده باشد بر سر چهارده غسل آورد و ازین چهارده پنج با ما مش دم
 و نه روز نماز قضا فرمایم و در اول ستر شش روز نماز فرمایم بعد از آن صاحب عادت شود در ده
 و پانزده و بقول محمد بن اسماعیل پنج اول نفاس بود و پانزده ظهر و پنج حیض و اول ستر آن یک روز نماز
 گذارد و صاحب عادت شود و پنج و پانزده مبتدیه فرزند آورد و سستی دم دید و جمل کم دو سستی
 ظهر و سستی دم بقول ابو حنیفه رحمه الله ستر جمل نفاس بود و بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل آن یک عت
 نفاس بود و باقیها طهر اگر زنی بود در نفاس صاحب عادت سی این بار فرزند آورد و بیست دم دید
 و ده ظهر و ده دم دید ستر جمل نفاس بود اما اگر دم از جمل در گذشت یا بعد از آن سومی ظهر فاسد شود
 از ابو حنیفه رحمه الله و روایت است یک روایت است که بیست نفاس بود و این قول محمد بن محمد بن اسماعیل
 که وی ختم بر طهر و اندارد و دیگر روایت است که سی نفاس بود و این قول ابو یوسف رحمه الله که روایت است
 که وی ختم بر طهر و اندارد و اگر زنی دو فرزند آورد بقول ابو حنیفه رحمه الله ابو یوسف رحمه الله نفاس وقت
 آمدن فرزند اول بود و بقول محمد بن اسماعیل وقت آمدن فرزند دوم بود اما عادتش از وقت آمدن فرزند
 دوم گذرد و اتفاق و اگر سه فرزند آورد بر همین خلاف بود و اگر زنی را فرزند در بطن بیاورد و پاره
 باره می آید بیشتر نیاید حکم نفاس ندارد و اگر زنی از راه ناف فرزند آورد از رحم آلاش می بیند نفاس
 بود اما اگر از راه دبر آلاش بیند نفاس نبود و لیکن شوی پرپر کند و کرد فرانش نکرد و وقت
 نماز باخرا آمد و زنی فرزند پدید آید روایت میکند خواجه ابو بکر سعید بنی از نصیر بن سیکه از
 محمد بن اسماعیل که مخاکی کنند و یکدیگر در آن مخاک بنهند و سر آن فرزند در آن و یکدیگر
 نهند و بر اطهارت دهند و اگر تصور طهارت دادن ندارد و تیمم دهندش تا در آن وقت
 آن نماز بگذارد و با ایما و اگر در آن حالت نماز را ترک کند و برخود بنشیند بعضی گفته
 اند که کافره شود اما ظاهر روایت آنست که کافره نشود و فتوی برین است و اگر بخود بنشیند

و نگذار و مومن بود و عاصیه پس معلوم شد که بخورد پدید آمدن سر حکم نفاس ندارد و نماز را مانند انسان
 نیست و اگر زنی روز نخستین ماه رمضان فرزندش آورد و بعد از آن بی پنج نیم ماه فرزند دیگر آورد و مارا
 معلوم آمد که باز ده روز از ماه رمضان نفاس بوده است و پانزده روز باکی اگر روز نخستین ماه رمضان
 اندکی باکی دید و غسل آورد و نماز را بگذارد و روز نهم پانزده اول را قضا روز نهم بروی بود و باز ده
 آخر را قضا نماز نهم بروی بود اما اگر پانزدهم ماه رمضان را به سبب از سبب غسل آورده باز ده اول را
 قضا روز نهم بروی بود اما نماز نهمی و پانزدهم آخر را روز نماز نهم و اگر غسل نیاورد و نماز را بگذارد
 و روز نهم پانزدهم ماه رمضان را روز نهم بروی بود و پانزدهم آخر را نماز نهم بود و الله اعلم **فصل**
در بیان اخباری از فقیه را خبر داد که سه بار ده و پانزده دیده ام و دم ستر شده
 است و پیش ازین و چهار طهرات مختلف دیدم و لیکن هم درست دیده ام صاحب عاده بشود در ده
 و پانزده بالاتفاق و اگر خبر داد که پیش ازین بادم استیاضه نماز گذارد ام خوابه امام شهید رحمه
 الله که در بیضه خوابه امام علی پزدوی رحمه الله چنین آورده است که اگر پنجین ده و پانزده دم دیده باشد
 و در وی درست و پنج شود حکما گویم کسی و سه روز بادم استیاضه نماز گذارد و چون از سی و سه روز
 یک دور بروی هفت روز ماند از پانزده طهر هفت بر آن هشت نمی پانزده شود آنجا هشت روز ماند از
 دم هفت بر آن هشت نمی باز پانزده شود آنجا حیض وی سه روز ماند از پانزده طهر هفت بر آن سه نمی
 ده شود طهر وی هفت روز ماند از ده دم هفت بر آن هشت نمی پانزده شود نیز از حیض وی سه بار ماند
 از طهر آخرین هفت بر آن سه نمی ده شود از طهر وی هشت روز ماند اول استمرار و هفت روز نماز گذارد
 خوابه امام شهید رحمه الله گفته است که بعد از آن ضاله شود و این مسئله مشکل است بدان سبب که اگر پنجین
 ده و پانزده شود و چون از ده دم هفت طهرش و هم سه روز ماند و سه روز حیض را عیثاید و اعطی است
 که هر کجا ضاله در مدت اضلاع می بیند در میان دو طهر درست و دم و طهر آخر نصب عادت را بنیاید طهر اول
 مشک است که بعد از دم حیض است یا بعد از دم استیاضه اگر بعد از دم استیاضه بود نصب عادت را بنیاید و اگر
 بعد از دم حیض بود نصب عادت را بنیاید اما طهر آخر بالاتفاق است که بعد از دم حیض است نصب عادت
 را بنیاید و این مسئله مشکل است مسئله تاریخ سال بر پانصد و هفتاد و هشت است زنی را
 روز نخستین ماه رمضان دم پدید آمد و روز چهارشنبه دم ستر شد و وی صاحب عاده ده و هشت
 است سال پانصد و هشتاد و یک و روز دوشنبه روز نخستین ماه ربیع الآخر نزدیک فقیه آمد و گفت
 که مرا خبر ده که من در حیض یا در باکی محمد شیبانی قن عالم ربانی رحمه الله گفته است که اگر فقیه را جواب

این مسئله حاجت آید باید که سالهای ماه کند و ثانیها را بدو کند و روز را را هفت کند و نقصان بر دو کامل
 کرد تا جواب مسئله بیرون آید و معلوم شود از آن تاریخ تا این مدت وقت که خبر داده است سی و یک است
 سی و یک را در سی ضرب کنی پنصد و سی شود و یکروزه ماه رجب الاخر پنصد و سی و یک شود و پانزده روز نقصان
 ماه برود و نهصد و شصت شود و روزها را با احتسابی باید و آن شش روز که پدید آمدن آن دم روز
 چهارشنبه است و خبر دادن روز دوشنبه و این مدت شش روز است پنصد و ده روز و چهارشنبه است
 نیز و آن شش روز که پدید آمدن دم روز چهارشنبه بوده است و خبر دادن آن روز دوشنبه
 این مقدار شش روز نیست پنصد و شصت و ده روز شود پس معلوم شود که پانزده روز که آمده است
 پنصد و ده روز و در این است میرود و ده روز خفیف ششصد و ده روز شود و هر که خبر داده است
 ششست از بیایگی وی و اگر همین صاحب عادت خبر میداد که من درین میان مدت بیست و دو روز
 دیده ام و میدانم که چه وقت دیده ام ولیکن نمیدانم که صحیح است یا فاسد سال برپا پنصد و شصت و
 روز از نخستین ماه رمضان روز آید ابتدای ظهر من بوده است این مقدار بیست و چهار ماه است
 و بیست و چهار را در سی ضرب کنی پنصد و بیست شود و ما را احتسابی باید و سه روز که پدید آمدن دم روز
 چهارشنبه بود و است ابتدای ظهر روز آید و این مدت سه روز است پنصد و بیست روز و چهارشنبه
 راست میرود و آن سه روز منقص و ده روز شود پس معلوم آید که ده روز که آمده است ششصد
 و نوزده روز و در بار است میرود و ده حیض برده پنصد و ده روز و نوزده روز از ظهر وی چون بیست
 دیده است ده گانه حیض را ظهر دیده باشد ابو یوسف رحمه الله استیفاء کند و اول استمرار ده روز
 حیض دارد و بر دم و ظهر پیشین بنا کند و ابو حنیفه و محمد و محمد بن اسماعیل استمرار بیست روز نماز فرماید
 و صاحب عادت کند در همان ده و بیست زنی است حیض وی ده شبانه روز کم سه ساعت و ظهر وی
 پانزده شبانه روز و سه ساعت و دو رویه و ظهر وی در بیست و پنج شبانه روز شود و بیست ساعت
 بحال یا پنصد و شصت و در نخستین ماه رمضان روز آید و بر دم پدید آمدن مستمر شش سال
 برپا پنصد و شصت و یک روز نخستین ماه رجب الاخر روز دوشنبه فقیه را خبر داد که بگر که من در
 حیض ام یا در بیایگی از آن تاریخ اکنون که خبر داده است بیست و هفت است را در سی ضرب کنی دو
 و ده شود و یکروزه ماه رجب الاخر دو بیست و یازده شود ما را احتسابی باید و چهار روز و چهار
 آمدن دم روز آید است و خبر دادن زن روز دوشنبه و این مقدار چهار روز و بیست و بیست
 و چهار روز و چهار بیست میرود و آن چهار روز که پدید آمدن روز آید بوده است و خبر داد و

زن روز یکشنبه و این مقدار روز است و دو بخت و هفت روز شود پس معلوم آمد که چهار روز
کم آمده است و دو بخت و دو روز و هشت ساعت دورایش راست میرود چهارشنبه از روز
و شانزده ساعت مانده از حیض و سی روز یکشنبه پنجم ماه ربیع الآخر پنج ساعت از روز یکمزد و دو بخت
غسل می آید و این جای بود که حیض و پاک را یاد آرد و اما اگر حیض و پاک را یاد ندارد و هیچ نداند
خارج بود و وضوء را عبادت شاید و لیکن نشاید قربان اگر درین میان ده روز پاک یا بدقول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله قربان شاید و بقول ابو حنیفه رحمه الله شاید که وی ختم بر طهر و آرد و لیکن این ختم
بر طهر روا ندارد و اگر بگذرد و در طهر دید جماع قربان شاید که درین ازین مسدود خالی نیست یا میداند که در
شنبه روزی چه وقت غسل آورده است یا تنگ در میان آن و نماز است یا صح نمیداند آنجا که میداند که نماز
چه وقت غسل آورده است بر روز همان وقت غسل آرد و از عید بیرون آید و در شبان روزی که غسل بار
و این طایفه را قاضی مال الدین حاکم رحمه الله گفته است و اگر تنگ در میان و نماز است چنانچه پیشین فایده
نماز پیشین را نمیکند چندان که آخر وقت شود چنانکه غسل و نماز در وقت صحیح بخیر غسل آرد و نماز پیشین گذارد
و نماز دیگر را بر همین قیاس کند و در شبان روزی و غسل بیارد بسمه بود و اگر چه نمیداند خواه نام اصل خمری بود
گفته است که در شبان روزی پنج غسل آرد هر وقت نازی یک غسل آرد و از عید بیرون آید و در حیف خواه نام علی
بنزد وی از ابو یوسف و از سهل غزالی رحمه الله وایت است که بر پنج نماز غسل آرد و لیکن در آن غسل دوم
نماز اول را گذارد و است باز گذارد و اگر احتمال آن دارد که آن غسل پیش از پاک افتاد باشد پس غسل حیض
افتاده باشد معتبر نبود و نماز گذارد و روانی پس آن نماز را باز قضا کند و نماز ناقص را یک غسل رجعت گذارد
و او بود و لیکن چون ده روز نماز را قضا کند و آن ده روز دیگر این نماز نام را باز قضا کند و هر چه
تفاوت که در آن ده آن آورده بود همه را باز آرد که انیس و ده یکی ده پاک و سی بود و برای آنکه
نماز با یقین بر وی است و تنگ است که وی در پاک است یا بی و بر طواف کعبه که در آن ده آورده است
درین ده باز آرد و اما فریضها وقتی باز گذارد و برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا در حیض بود و آرد
پاک اگر در پاک بود خود نماز نشد و او بود و اگر در حیض بود بر طریض نماز نبود و همچنین فریضه گذارد و است
و قراة چند خواند بقول ابو حنیفه رحمه الله یک آیه خواند بسنده بود خواه در آن خواه کوتاه و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله یک آیه در آن خواند یا سه آیه کوتاه بسنده بود و اما خواه نام را بدو فرموده است که فایده
نماز نشد و او بود و چون از نماز فارغ شود حکم حلیف دارد و فصل سی سیوم در بیان
مسأله فحاله اینست که حیض و سی شبان روز بود ماه رمضان آمد و می میداند که در وی و ماه است

و لیکن نمیداند که حیض اول ماه است یا میاید یا اخر و مستحق شد باید که کل ماه رمضان روزه دارد
 و از ماه شوال شش روز پیوسته روزه دارد از عهده بیرون آید این جای بود که حیض و
 شش شبانه روز بود اگر چهار شبانه روز بود هشت روز روزه دارد اگر پنج شبانه روز بود ده روز روزه
 دارد و اگر ده شبانه روز بود بیست روز روزه دارد و از عهده بیرون آید فقیه ابو جعفر می گفته است
 که اینجایی بود که حیض از شب بود اما اگر حیض وی از روز بود و ده وی در یازده تمام شود از ماه شوال
 بیست و دو روز روزه دارد و از عهده بیرون آید و اگر شش و چهار تمام شود بیست و یک روز پیوسته از
 ماه شوال روزه دارد و اگر چهار باشد چهار وی در پنج تمام شود بیست و دو روز پیوسته روزه دارد
 و اگر صاحب ماده ده بود وی در یازده تمام شود از ماه شوال بیست و دو روز پیوسته روزه دارد
 از عهده بیرون آید یا قیاس بر همین قیاس بیرون آید و اگر پنج نمیداند حکم کنیم بر اقل طهر و اگر حیض اقل
 طهر یا نوزده شبانه روز است و اکثر حیض ده شبانه روز حکما گوئیم اول ماه ده روز نازد و آن دو پانزده روز
 رواه اهل کل ماه رمضان روزه داشت قضا یا نوزده روز بروی آمد محمد حسن رحمه الله گفته است که چون
 پیوسته ماه رمضان روزه میدارد از ماه شوال بیست روز روزه دارد و از عهده بیرون آید اینجایی
 بود که ابتدا حیض وی از ماه رمضان بود اما اگر پنج روز از آخر ماه شعبان بود و پنج از اول ماه رمضان
 بیست روز ماه رمضان روزه دارد و پانزده رواه و پنج نازد و آنرا یا نوزده کاره نازد و اهل کل ماه رمضان
 روزه داشت قضا یا نوزده روز بروی بود ابتدا ماه شوال طهر وی بیست یا نوزده روز ماه شوال روزه
 داشت چهارده رواه و آنرا ویکی نازد و از برای آنکه روز عید روزه روا نبود باز آمده که نازد و است
 و پنج روز از ماه شوال روزه داشت و قضا یک روز بروی تا یک روز دیگر روزه دارد از عهده بیرون
 آید اینجایی بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود ده وی در یازده تمام شود حکما گوئیم که اول ماه
 رمضان یازده روز روزه نازد و آنرا چهارده رواه و آنرا یا نوزده نازد و اهل کل ماه رمضان روزه داشت
 قضا یا نوزده روز بروی بود بیست روز از ماه شوال روزه داشت چهارده رواه و شش روز
 آمد باز آمده نازد و آنرا روزه داشت قضا و روزه دیگر بروی بود تا سی و سه روزه
 شود تا یقین از عهده بیرون آید اینجایی بود که ابتدا حیض از اول ماه رمضان بود اما اگر پنج روز
 از آخر ماه شعبان بود و شش روز از اول ماه رمضان بیست روز از اول ماه روزه داشت چهارده
 رواه و شش نازد و آنرا یا نوزده نازد و اهل کل ماه رمضان روزه داشت و قضا یا نوزده روز بروی
 بود از ماه شوال یا نوزده روز روزه داشت و چهارده رواه و آنرا یکی نازد و باز آمده یا نوزده نازد و آنرا بیست

و شش شود و روز نهم بیست و شش روز از ماه شوال روزه داشت و قضا و روزه بروی بود
 و روز دیگر روزه دارد تا بیست و هشت روز شود و از جمده بیرون آید اینجا می بود که بیست و نه
 رمضان روزه دارد اما اگر بیست و نه ماه رمضان روزه ندارد و بیست و نه روزه دارد و از جمده
 بیرون آید از برای آنکه یازده اول نهار و آید باز چهارده روز آید باز یازده نهار و بیست و شش روز
 روزه داشت و قضا و روزه بروی بود و روز دیگر روزه دارد از جمده بیرون آید و اگر
 قضا و بی در ماه ذوالحجه اقتضای آن چهار روز ایم تشریق نهار و آید چهل و دو روز روزه دارد و از
 بیرون آید **باب سی چهارم در اضلال حیض** هر کجا احتمال در آمدن حیض دارد بطهارت
 شک نماز گذارد و هر کجا یقین بود بنشیند و اگر احتمال بیرون رفتن حیض دارد بغسل نماز گذارد
 و اگر هم از ابتدای این شک است همان تذکر که با مقبل کرده است مابعد جان کند و اگر برابر
 بود یکی از یکی اول تر نبود صاحب عادی طهر طول دید و دوم پدید آمد بنشیند اگر بعد قرار گیرد و طهری
 درست بیند همان دم و طهر و عادت شود و اگر دم از ده اندر گذرد و رسید آنکه دور روی در ماه
 است ولیکن نمیداند که حیض من است یا چهار غسل آورد و هفت شبانه روز نماز قضا کند و بیست و شش
 روز یقین نماز گذارد و دیگر روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند و دیگر روز دیگر
 بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد اینجا می بود که حیض بی از شب بود و اما اگر از روز بیست و
 وی در چهار تمام شود و اگر چهار بود در پنج تمام شود و اگر پنج بود در شش تمام شود چون این عمل کرد و روز
 ششم چهار غسل آورد یکی از برای نماز بعد از یکی از برای نماز پیشین و یکی از برای نماز دیگر و یکی از برای
 آفتاب بی از برای نماز شام فایده این خلاف جای پدید آید که آفتاب فرو رفتن غسل آورد و حدت
 رسیدش بطهارت نماز شام گذارد و را بود و اگر سه را در پنج کم کرد و شک در دو روز است و دو
 روز بطهارت شک نماز گذارد و دیگر روز یقین بنشیند و غسل آورد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز
 گذارد و غسل آورد و اگر سه را در شش کم کرد این مستأوی است و یکی از یکی اول تر نیست سه روز
 بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر سه
 را در ده کم کرده این مستأوی نیست یا متفرق است یا شک در هر سه است یا شک در اول
 است یا میان یا آخر و اگر متفرق است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و هفت روز بغسل
 و اگر شک در هر سه است هر سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و هر سه روز با غسل آورد
 و اگر شک در اول است و آخر یا بی سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل و چهار یقین نماز گذارد

و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و چهارمین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت
 شک نماز گذارد و غسل آورد و از عهده بیرون آید و اگر شک در سه میان است سه روز میان را بیقین
 نماز گذارد و دیگر روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آورد و دیگر روز بطهارت
 شک نماز گذارد و غسل آورد و سه روز بیقین نماز گذارد و از عهده بیرون آید و اگر چهار روز در یک کمر
 شک در یک روز است یک روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و غسل آورد و دیگر روز دیگر شک
 شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر چهار روز شش کمر شک در دو روز است و دو روز بطهارت
 شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آورد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و دو
 چهار روز بخت کم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و یک روز
 بیقین بنشیند و غسل آورد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و یک روز بیقین بنشیند
 و غسل آورد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر چهار روز است کم کرد و این سابع
 است و یکی از یکی اولتر نیست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و چهار روز دیگر بیقین
 شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر پنج روز شش کمر شک در یک روز است و یک روز بطهارت شک
 نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آورد و یک روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و این
 را در بخت کم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و
 غسل آورد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر پنج روز است کم کرد شک
 در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آورد و دو روز
 دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر پنج روز است کم کرد شک در چهار روز است چهار روز
 بطهارت شک نماز گذارد و یک روز بیقین بنشیند و غسل آورد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
 و غسل آورد و اگر پنج روز در ده کمر که در این مساوی است و یکی از یکی اولتر نیست پنج روز بطهارت شک
 نماز گذارد و غسل آورد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر شش روز است
 کم کرد شک در یک روز است یک روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و غسل آورد و یک روز
 دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آورد و یک روز بطهارت
 شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر شش روز است کم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت
 شک نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آورد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و
 غسل آورد و اگر شش روز در نه کمر که در شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین

و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش ماهه که کرده شک در چهار
 روز است چهار بطهارت شک نماز گذارد و دو روز دیگر بیقین نشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت
 شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش ماهه که کرده شک در پنج روز است پنج روز بطهارت شک
 نماز گذارد و یک روز بیقین نشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش
 ماهه که کرده کم کرد این برابر است و یکی از یکی اولتر نیست شش روز بطهارت شک نماز گذارد
 و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت روز است که کرده شک
 در یک روز است یک روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و شش روز بیقین نشیند و غسل آرد و یک روز
 دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت روز که کرده شک در دو روز است دو روز بطهارت
 شک نماز گذارد و پنج روز دیگر بیقین نشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
 و اگر هفت روز که کرده شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز
 بیقین نشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت ماهه که کرده
 کم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین نشیند و غسل
 آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت ماهه که کرده شک در پنج روز است
 پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین نشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
 و غسل آرد و اگر هفت ماهه که کرده شک در شش روز است شش روز بطهارت شک نماز گذارد
 و یک روز بیقین نشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت ماهه
 چهار ماهه که کرده کم کرد این برابر است و یکی از یکی اولتر نیست هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
 و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت ماهه که کرده شک در یک روز است
 یک روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفت روز بیقین نشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بطهارت
 شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت ماهه که کرده شک در دو روز است دو روز بطهارت شک
 نماز گذارد و شش روز بیقین نشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
 و اگر هشت ماهه که کرده شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین
 نشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت ماهه که کرده شک در
 کم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار روز بیقین نشیند و غسل آرد
 و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت ماهه که کرده شک در پنج روز است

پنجم روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز یقین بنشیند و غسل آورد و پنج روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
 و غسل آورد و اگر هشت روز چهار روز شک در شش روز هشت شش روز بطهارت شک
 نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند و غسل آورد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل
 آورد و اگر هشت روز یا نزده کم کرد شک در هفت روز هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز
 یقین بنشیند و غسل آورد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر هشت روز یا نزده
 کم کرد این برابر است و یکی از یکی اولیتر نیست هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و هشت
 روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر نه را در ده کم کرد و شک در یکروز است یکروز
 بطهارت شک نماز گذارد و هشت روز یقین بنشیند و غسل آورد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
 و غسل آورد و اگر نه را در یا نزده کم کرد شک در دو روز است و دو روز بطهارت شک نماز گذارد
 و هفت روز یقین بنشیند و غسل آورد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد
 و اگر نه را در دو روز یا نزده کم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و و شش روز
 یقین بنشیند و غسل آورد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر نه را در سیزده
 کم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز یقین بنشیند و غسل آورد
 و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر نه را در چهار روز کم کرد شک در پنج روز است
 پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار روز یقین بنشیند و غسل آورد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز
 گذارد و اگر نه را در یا نزده کم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک نماز گذارد
 و سه روز یقین بنشیند و غسل آورد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر نه را
 در یا نزده کم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز یقین
 بنشیند و غسل آورد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر نه را در هفده
 کم کرد شک در هشت روز است هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز یقین بنشیند و غسل
 آورد و هشت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر نه را در یزده کم کرد و این
 مستثای است و بعضی از بعضی اولیتر نیست نه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد
 و روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر نه را در یا نزده کم کرد شک در یکروز است
 یکروز بطهارت شک نماز گذارد و نه روز یقین بنشیند و غسل آورد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز
 گذارد و غسل آورد و اگر نه را در یا نزده کم کرد شک در دو روز است و دو روز بطهارت شک

نازگذار و دوشنبه روز یقین بنشیند و غسل آرد و در روز دیگر بطهارت شک نازگذار و غسل آرد
و اگر ده رادر سیزده کم کرد شک در سه روز است نه روز بطهارت شک نازگذار و غسل آرد
و هفت روز یقین بنشیند و غسل آرد و در روز دیگر بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده
را در چهارده کم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نازگذار و دوشنبه روز یقین
بنشیند و غسل آرد و در چهار روز دیگر بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده را در پانزده کم کرد
شک در پنج روز است پنج روز بطهارت شک نازگذار و پنج روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده را در شانزده کم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت
شک نازگذار و غسل آرد و در چهار روز یقین بنشیند و غسل آرد و دوشنبه روز دیگر بطهارت شک نازگذار
و غسل آرد و اگر ده را در هفده کم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نازگذار و سه
روز یقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده را
در یزده کم کرد شک در هشت روز است هشت روز بطهارت شک نازگذار و دو روز یقین بنشیند
و غسل آرد و دوشنبه روز دیگر بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده را در نوزده کم کرد شک
در نه روز است نه روز بطهارت شک نازگذار و یک روز یقین بنشیند و غسل آرد و نه روز دیگر
هم بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده را در بیست کم کرد این مساوی است و یکی از یکی
او یترقیست و در روز بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نازگذار
و غسل آرد و اگر ده را در سی کم کرد این سده از چند وجه خالی نیست یا مستغرق است یا شک
در هر دوی است یا شک در ده میانه است یا شک در ده اول است یا از سیانه تا آخر ده در اول
و آخر او مستغرق است و در روز بطهارت شک نازگذار و غسل و بیست روز دیگر غسل
آرد و اگر شک در هر دوی است هر ده روزی بطهارت شک نازگذار و ده روز بر سر دوی غسل
آرد و اگر شک در ده اولی است یا میانه است ده اول را بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و ده
میانه را هم بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و ده آخر را یقین نازگذار و اگر شک در ده
میانه است یا ده آخر او را یقین نازگذار و ده میانه را بطهارت شک نازگذار و غسل
آرد و ده آخر او را هم بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر شک در ده میانه است ده اول را
یقین نازگذار و ده میانه را بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و ده آخر را یقین نازگذار و غسل
آرد و اگر ضامن شک افتد که حیض من پنج است و یکی من پانزده یا حیض من ده و یکی بیست پانزده

یا حیض من و ده است و پاکی بیست باری پنج روز یقین بنشینند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
 شک ناز گذارد و غسل آرد و ده روز یقین ناز گذارد و بیست و پنج روز دیگر بطهارت
 شک ناز گذارد و بر سر هر پنج غسل آرد و پنج روز دیگر یقین ناز گذارد و سی و پنج روز
 دیگر بطهارت شک ناز گذارد و بر سر هر پنج غسل آرد و پنج روز دیگر یقین ناز گذارد و ده
 روز دیگر هم بطهارت شک ناز گذارد و بر سر هر پنج غسل آرد و پنج روز دیگر یقین
 ناز گذارد و چون صد شود بدان قیاس که وی پنج روز بود و پانزده و یاده و پانزده
 بدو راول باز رود که بیست را با بیست و پنج موافقت خمس است خمس بیست چهار
 بود و خمس بیست و پنج پنج بود اگر خمس بیست و پنج را در بیست ضرب کنی صد شود و اگر
 خمس بیست را در بیست پنج ضرب کنی همان صد شود پس چون بعد برسد بدو راول
 باز رود بدان قیاس که حیض وی ده و بیست بود و در وی درسی شود چون
 سیصد برسد بدو راول باز رود از برای آن معنی که سی را با صد موافقت عشر است
 عشر سی سه بود و عشر صد ده اگر عشر صد را در سی ضرب کنی سیصد شود و اگر عشر سی را
 در صد ضرب کنی همان سیصد شود چون سیصد برسد بدو راول باز رود ضاع میداند که دهم
 هر ماهی بادم بود و ام و پانزدهم هر ماهی بادم بود و ام و بیست و پنج هر ماهی بادم بود و ام
 و در صورت اول نه روز بطهارت شک ناز گذارد و دیگر روز یقین بنشینند و نه روز بغسل
 ناز گذارد و در صورت دوم پنج روز یقین ناز گذارد و نه روز بطهارت شک ناز گذارد
 و یکروز یقین بنشینند و نه روز بغسل ناز گذارد و در صورت سیوم پانزده روز یقین
 ناز گذارد و نه روز بطهارت شک ناز گذارد و دیگر روز یقین بنشینند و اگر میداند که دور
 در ماه است پنج روز و غیر بغسل ناز گذارد و وضاع میداند که دهم هر ماهی پاک بوده ام و
 پانزدهم هر ماهی پاک بوده ام و بیست و پنج هر ماهی پاک بوده ام آن روز که پاک
 بوده است یقین ناز گذارد و آن پاکی را بغسل ناز گذارد و صاحب عادت طهر طول دید و دوم
 جمید بنشیند اگر دهم سه قرار گیرد و طهری درست بیند همان دم و طهر را گیرد و عادت کند
 و اگر دم از ده اندر گذرد و میداند که حیض وی سه است و لیکن نمیداند که طهر وی پانزده یا شانزده
 غسل بیار و دهفت شعبان روز ناز قضا کند و هشت روز یقین ناز گذارد و دیگر روز بطهارت
 شک ناز گذارد و دور روز یقین بنشینند و غسل آرد و دیگر روز بطهارت شک ناز گذارد

و غسل آرد و روز دوم چهارده روز بقیین نماز گذارد و روز بظهرت شک نماز گذارد و دیگر
 بقیین بشیند و غسل آرد و روز دیگر بظهرت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و بر سر سوم سیزده
 روز بقیین نماز گذارد و سه روز دیگر بظهرت شک نماز گذارد و غسل آرد و روز دیگر بظهرت شک نماز
 گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و چهارم دوازده روز بقیین بشیند نماز گذارد و سه روز بظهرت
 شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر بظهرت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
 پنجم یازده روز بقیین نماز گذارد و سه روز بظهرت شک نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر
 بظهرت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در ششم ده روز بقیین نماز گذارد و سه
 روز بظهرت شک نماز گذارد و غسل آرد و شش روز دیگر بظهرت شک نماز گذارد و بر سر هر
 یکی غسل آرد و در هفتم نه روز بقیین نماز گذارد و سه روز بظهرت شک نماز گذارد و غسل آرد
 و هفت دیگر بظهرت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هشتم هشت روز بقیین نماز
 گذارد و سه روز بظهرت شک نماز گذارد و هشت روز دیگر بظهرت شک نماز گذارد و بر سر هر
 غسل آرد و در نهم هفت روز بقیین نماز گذارد و سه روز بظهرت شک نماز گذارد و غسل آرد و نه
 روز دیگر بظهرت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دهم شش روز بقیین نماز گذارد
 و سه روز بظهرت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر بظهرت شک نماز گذارد و بر سر
 هر یکی غسل آرد و در یازدهم پنج روز بقیین نماز گذارد و سه روز بظهرت شک نماز گذارد و غسل آرد
 و یازده روز دیگر بظهرت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دوازدهم چهار روز
 بقیین نماز گذارد و سه روز بظهرت شک نماز گذارد و غسل آرد و دوازده روز دیگر بظهرت
 شک نماز گذارد و غسل آرد و بر سر هر یکی دو سیزدهم سه روز بقیین نماز گذارد و سه روز
 دیگر بظهرت شک نماز گذارد و غسل آرد و سیزدهم روز دیگر بظهرت شک نماز گذارد
 بر سر هر یکی غسل آرد و در چهاردهم دو روز بقیین نماز گذارد و سه روز بظهرت شک نماز
 گذارد و غسل آرد و در چهارده روز دیگر بظهرت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
 پانزدهم یک روز بقیین نماز گذارد و سه روز بظهرت شک نماز گذارد و غسل آرد و پانزدهم روز
 دیگر بظهرت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در شانزدهم سه روز بظهرت شک
 نماز گذارد و غسل آرد و شانزدهم روز دیگر بظهرت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد
 و در هجدهم دو روز بظهرت شک نماز گذارد و غسل آرد و بیفده روز دیگر بظهرت شک نماز

که آرد بر سر هر یکی غسل آرد و در هر روز یک روز بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی
 غسل آرد چون بخوزه برسد و راول باز رود و باز نوزه روز بیقین نماز گذارد و یک روز بطهارت
 شک نماز گذارد و در روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
 و در همان قعه که گفته اند و اگر صاحب عادت ده و بیست طریقه طولی و استمرار افتاد عدد
 یا میدارد ولیکن مکان یا ونیدار و ضلالت ندارد و می مکان اگر آن طریقه عیده است بیست و
 سی بود و چهل و پنجاه شود و نصب عادت را شاید اما اگر ده روز چیزی ندید و بعد از آن استمرار افتاد
 اصل استمرار ده روز حیض بود و بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بیقین نماز گذارد بر قول ابو یوسف
 رحمه الله و روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد بعد از آن ضلالت شود بر قول ابو حنیفه و محمد بن محمد بعد
 چون دو روز پنج نوبت عادت منتقل شود و صاحب عادت شود در همان ده و بیست و الله اعلم
باب سی و پنجم در بیان اضلال نفاس و اضلال نفاس آن بود که زنی فرزند
 آورد و دم ستر نشیند اگر دم بر جبهه قرار گیرد و از آن سیومی طریقه درست بیند همان
 عادت شود و اگر دم از جبهه اندر گذرد و دمید اند که نفاس و می کم از جبهه است ولیکن نمیداند
 که چندین است کمترین نفاس گیرد و غسل آرد و جبهه شبانه روز نماز قضا کند و فریضها وقتی را غسل
 کرد و نماز با قضا را یک غسل هر چند که خواهد گذارد و را بود ولیکن چون ده روز نماز قضا کند
 و این ده دیگر این نماز را با قضا گذارد و که ازین ده و ده یکی یا یکی وی بود و هر سجده تلاوت
 که در آن ده آورد و بود درین ده باز آورد و فریضها وقتی را باز گذاردن قضا حاجت نیست
 یا در حیض بود یا در پکی اگر در پکی بود نمازش روا بود و اگر در حیض بود نماز بروی نبود
 و اگر زنی حامله صاحب است و در حیض صاحب عادت ده و بیست یا بتدیه را سقط غائب شد
 و دم ستر نشیند اند که صورت پدید آمده است یا بی ده روز بیقین بنشیند و غسل
 آرد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد
 و بعد از آن بیست روز بیقین نماز گذارد و ده روز می نشیند تا آنجا که صحت یا پدید
 اگر حامله پنج دم دید و سقط غائب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا بی
 و دم ستر نشیند پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
 و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد

و پانزده روز یقین نماز گذارد و پنج و دیگر بغسل نماز گذارد تا صیحت نیابد چنانچه
 میکند صاحب حادثه دو بیست و ده دم دید و سقط غایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده
 است یا نه و دم مستمر شد باری غسل نیارد در حال بیست روز بظهارت شک نماز گذارد
 و ده روز یقین بشیند و غسل آرد و ده روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده
 از آن از هر سی ده روز یقین نماز گذارد و بیست روز بظهارت شک نماز گذارد و بر سر
 هر دو غسل آرد تا صیحت یابد همچنین کند زنی است حیض وی هفت شبانروز بود و پاکتی
 و سه شبانروز سقط غایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا نه و دم مستمر شد
 هفت روز یقین بشیند و غسل آرد و بیست و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و هفت
 روز یقین بشیند و غسل آرد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بیست روز
 یقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و چهار و دیگر یقین بشیند و غسل آرد
 و بر همین ترتیب و قیاس میرود تا آنکه که صیحت یابد زنی فرزند آورد و دم مستمر شد
 اگر نفاس و پاکتی و حیض یابد میدارد و کار آسان بود آنچه نفاس داشت بشیند و غسل آرد
 و پاکتی را نماز گذارد و حیض را بشیند و اگر هیچ نمیداند بر فقیه کار آسان بود و بر آن ضعیفه
 و شمار بود زیرا که هر وقت ناز می غسل آرد و اگر پاکتی و حیض را یابد میدارد و لیکن نفاس را
 یابد میدارد و دم فائده نبود تا نفاس را یابد ندارد و پاکتی حیض را بدان نتوان بنا کردن و اگر نفاس
 یابد میدارد و لیکن پاکتی و حیض را یابد ندارد و نفاس را بشیند و غسل آرد و پانزده روز یقین
 نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و بعد از آن غایب شود و اگر نفاس
 را یابد میدارد و میداند که پاکتی و پانزده شبانروز بود و بیست نفاس را بشیند و غسل آرد
 و پانزده شبانروز یقین نماز گذارد و سه روز یقین بشیند و هفت روز بغسل نماز گذارد
 بیست روز یقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و چهار و ده روز بغسل نماز
 گذارد و یک شبانروز یقین نماز گذارد و بعد از آن خاله شود بر زنی که غارت یمن است و ده
 خاله است و فقیه ندارد که بدان غارت کند بروزه کفارت میکند سه روز و زوزه
 دارد و پیوسته زوزه روز بخورد و باز سه روز پیوسته و دیگر زوزه دارد و از عید میرود
 آید زنی خاله است و صاحب عاده ده و بیست و برومی کفارت ماه رمضان است
 و وی از بنده آزاد کردن و طعام دادن عاجز است بروزه کفارت میکند و روز

معلوم شد که هر دو خواهر یکدیگر را با هر دو دخول و دواعی نشاید کردن تا آن وقت که یکی را از ملک خود داخل نکند و اندک
یک را از او کند یا کند نشاید بشوی داد و حال باین نیز که دیگر دخول نشاید کردن و اگر فرخت یا بخشید تا استبرأ
کنیک نکند و ویر باین نیز که دخول نشاید کردن اگر مرد ویرانی است نیز که خرید معلوم شد که خواهر زن و بیست بار
صحبت و دواعی نشاید کردن و لیکن باین نیز که صحبت و دواعی نشاید کردن و ویرا مرد ویرا نیز که بیست بار
معلوم شد که خواهر نیز که وی است اگر با نیز که دخول کرده است و ویرا مرد و صحبت و دواعی نشاید کردن تا یکی را
از ملک خود داخل نکند آن دیگر صحبت و دواعی نشاید کردن چون یکی را از ملک خود داخل نکند آن دیگر ویرا صحبت و دواعی
حلال بود مردی که نیز که خود را بشوی داد و بر شوی خود و طلاق شد و طلاق بنده آن چون بر طلاق آزاد بود
بنا بر خواهر تا عدت شوی دارد و ویرا باین نیز که صحبت و دواعی نشاید کردن تا عدت شوی نکند و چون عدت شوی
خواهر با وی دخول کرد شوی باین نیز که نیز که را خرید و ویرا باین نیز که صحبت و دواعی نشاید کردن که آن صحبت که خواهر را
افتاده است صحبت ملک بود و صحبت ملک سبب حلال نیست با اتفاق صحبت عقد صحیح باید با هر وی حلال شود باید که نیز که
را بشوی و ویرا آن شوی را با وی دخول افتاد و طلاق دهد و عدتش گذرد و آنجا و ویرا با وی دخول نشاید کردن
مردی را زنی نیست و زنی دیگر خواست و دخول افتاد و بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن و بیست میان ایشان
متارکه شود و متارکه ایشان را بقضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد کابین میان نام برود
و هرزای کابین هر کدام کمتر بود تا عدت وی نگذرد و ویرا باین خود صحبت و دواعی نشاید کردن مردی بسفر رفت مدتی
برآمد زن و ویرا خبر دقت شوی داد و زن عدت داشت و شوی دیگر خواست و دخول افتاد بعد از مدتی نتواند
بسلامت آمد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان را بقضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد
کابین میان نام برده و هرزای کابین هر کدام کمتر بود تا عدت وی نگذرد و شوی اول را با وی دخول و دواعی نشاید
کردن مظهر و مختلف و محرم را صحبت و دواعی نشاید حایض و نفسا را صحبت نشاید که حرام بود اما دواعی نشاید بعضی
مشایخ مولی را قیاس کرده اند مظهر چنانکه مظهر را صحبت و دواعی نشاید مولی را نیز نشاید از برای آنکه مولی قوی تر است
از مظهر و دلیل بر آنکه اگر مولی چهار ماه دخول نمیکند زن وی بر طلاق میشود یک طلاق باین و اگر مظهر سه سال
صحبت نکند زن بر وی طلاق نشود و بعضی مشایخ قیاس کرده اند بکایض و نفسا چنانکه حایض و نفسا را صحبت
بود و دواعی حلال بود و نیز چنانکه مولی بود و مولی باید که سو کند را بشکند و کفارت باین کند تا زن بر وی حرام نشود
و اگر را صحبت نشاید کردن اما دواعی نشاید بانی اگر جوان است نشاید و اگر پیر است شاید دلیل بر آنکه دو که از سن پیر است
رضی الله عنه سوال کند که روزه دارد و دواعی نشاید بانی یکی را فرمود شاید و یکی را فرمود نشاید آن یکی گفت که دین من بجان
که دین وی از چه چیزی مر میفرمائی که نشاید و ویرا میفرمائی که شاید گفت وی مردی پیر است و شهادت وی ضعیف است

اما توجوهی است که توفی باشد ترا نشاید که در وقت غنی و اندک علم مسلم بر نیازی که حضرت آید نماز نخواند گذاردن و لیکن از آنکه
 هر چه نیست باید که نافع نباشد و بگوید الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من کل ذنب التوب الیه خدای عز و جل امر فرماید تا
 برای نویسنده اش از آتش و دوزخ و از عذاب خود این گرداند و از عذابش بگذراند و پشت رسانده رسول علیه الصلوة
 فرموده است بر آن زن حایض که هر وقت نماز بقا و بار استغفر الله گوید خدای عز و جل ثواب هزار رکعت نماز بزرگش
 در دیوان وی ثبت گرداند و بقا و گناه کبیره و بر این امر زود و بقا و در حدیثیست و بر اگر امت کند بعد هر موی که بر اعضا
 این زن بود امر فرماید تا شهرستان بنام آن بنده بماند و بعد هر موی که در دست است بقیامت خدای عز و جل
 و در انوری عطا کند و بعد هر موی که بر اعضا وی ثواب یک وعده در دیوان وی ثبت گرداند و چون از حیض پاک شود
 و غسل ارد و دو رکعت نماز کند و در هر رکعتی یکبار فاتحه و سه بار قل هو الله احد بخواند خدای عز و جل در از جهنم آن
 کبیره و صغیره پاک گرداند و آن وقت که حیض دیگر نیامدش بر موی سیح گناه ننویسند و در هر رکعتی ثواب شصت و یک
 دیوان وی ثبت گرداند و بعد هر موی که بر اندام وی بود خداوند عز و جل ویران نوری که است کفایت کند و اگر پیش از
 آنکه ویرا حیض آید شصت و یک بار ثوابی که در پنج سوره شریف است شیخ الاسلام بر مالکین هم حدیثی را دایت کرده است
 با سند درست تا بهر عالم علیه الصلوة و السلام بر آن زن بگرداند و روح مردان محرم ویران نگیرد باشد و موی شصت
 بود که کتاب الحیض و الله اعلم باب سی و ششم در بیان چهار ت از نجاست بدانکه تن و جامه
 پاک داشتن فریضه است بآیه و اخبار و اجماع است بدانکه نجاست چندین باید تا روای نماز را باز دارد و قبول
 شامعی رحمة الله بر هر آنکه نجاست و یا بر تن و یا بر جامه بپوشد آنکه ویرا چشم دریا بدروای نماز باز دارد و قبول
 وی آنست که نفس مطلق است قوله تعالی و ثيابك فطير و علماء ما جهیم گفته اند که نفس مطلق است و لیکن نجاست
 آنکه عفو نیست و ما عفو اند که رایج باید دانستیم و هم فعل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و هم لغوی میسر المؤمنین عذر رضی الله
 آیه آنست که خداوند عز و جل آیت طهارت فرستاد و مؤمنان استخار او نکرد و اجماع است که موضع استخار از نجاست
 غالی نبود اگر نجاست آنکه عفو نبودی خداوند عز و جل موضع استخار ذکر فرمودی و فعل رسول علیه الصلوة و السلام
 آن بود که نماز شروع کرده بود و صحابه اقتدا کرده بودند که در میان نماز قدمها را از نعلین بیرون آوردند و نعلین را
 علیهم السلام چنین بیان کردند که هر فریضه شد ایشان نیز قدمها را از نعلین بیرون آوردند بعد از فرغ نماز رسول علیه الصلوة
 از ایشان سوال کرد که شایع است برین که نماز نعلینها را از قدمها بیرون آورند ایشان گفتند که شایع است چون نعلینها را از قدمها بیرون
 آورند یا چنین بیان کردیم که هر فریضه شد نیز قدمها را از نعلین بیرون آوریم رسول علیه السلام فرمود که من نماز شروع کردم و نماز
 بر آوردم بر این علیه السلام مرا خبر کرد که عذر نعلین تو گناه پیرده شدن بدین یعنی قدمها ای از نعلینها بیرون
 آوردم ما را از فضل رسول چند مسئله معلوم شد یکی آنکه با نجاست آنکه نماز رواست

که اگر روانه بودی از رسول علیه السلام آن نماز را از سر گرفتی دبی وی سرق اولی است که اگر بی وی طریق اول نبودی
رسول علیه الصلوة والسلام غلبه نماید آن قدم برون نیاید و بی او تمام اندک مفسد نماز نیست و آن از رسول
علیه الصلوة والسلام کفایت نموده از برای بیان احکام را بود و قنوی امیر المؤمنین عرضی بصدقه آن بود که از وی
سوال کردند که نجاست چند باشد و ای نماز باز دارد گفت هم چندان ناخن من و ناخن وی پنجه درم سهیل بود
و درم سهیل پنجه کی گفت است و تو که شافعی رحمة الله بجا است اندک نیز نزدیک تو غفوست و سیل
بر آنکه تو که شافعی رحمة الله بجا است منی را پاک مبداری و از آن موضع کتاب منی می آید از بول اندک خالی نبوی
پس معلوم که نجاست اندک نیز نزدیک تو غفوست و قدسیر المؤمنین عرضی بصدقه آن بود که دینی شتران
صدقات را بمعالجت حاجت آدمی قدسارک خود را ختم دادی و آب آن خود پریشان ایشان کردی باز
که قدس ایشان آن قدر بود و ناخن کم از آن نبود و کیفیت گفت است را خطاط امام زید رحمه الله در کتابت است
بیان کرده است تا اگر بی پاکست برون کنی بی جای پنجه از فقره واجب شود و هر انگشتی را بر آن فقره لایق
شود و هر پنجه را بر سجد و بی سر و دو انگ فقره واجب شود مگر انگشت ابهام که در او پنج است هر پنجه را
پانصد فقره واجب شود پس هر پنجه را که کفایت نیست مشت را فراز کند و پنجه را فراز کند و پنجه را
بر دو دست و پشت چندین ماند گفت است آن مقدار بود که پنجه را هر پنجه را که کفایت است که اعتبار
کلام تیرین درم هر زمانه راست را بر سجد و بی سر و دو انگ فقره واجب است که چون بدوی بر سجد و ای نماز باز دارد
و شعی رحمة الله بجا است که چون زیادت از وی شود و ای نماز باز دارد و قنوی برین قول است نجاست
بر تن است و بعضی بر جامه چون جمع کند زیادت از وی شود و ای نماز باز دارد و اگر بعضی بر موضع مخصوص
و بعضی با و ای آن جمع کنند باقی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم جمع کنند بقول محمد و زفر شافعی رحم
جمع کنند که بعضی غلیظ است و بعضی خفیف جمع کنند اگر غلیظ بود خفیفه تیج وی بود و اگر غلیظ
خفیفه بود غلیظ تیج وی بود و اگر هر دو برابر بود و اگر هر دو برابر بود و اگر هر دو برابر بود و اگر هر دو برابر بود
خفیفه تیج وی بود و تیج الاسلام بر آن الدین رحمة الله بجا است که غلیظ را اگر خفیفه بشوی خفیفه شود
همانند ای سر را خفیفه داریم آنچه گفتیم و حق نجاست تنگ است اما اگر نجاست بسط بود و از ابتدا غلیظ دارم
چون درم سبکی برسد و ای نماز باز دارد اگر چه در تنگی کنم کم از درمی شود که حق نجاست تنگ طولی
عرض و در اعتبار است و در حق نجاست بسط اعتبار وزن و در است آنچه حکم نجاست غلیظ بود و گفته اند خفیفه
حکم است معنی خفیفه سبکی بود از ابو حنیفه رحمة الله بار اول سوال کردند جواب گفت بار دوم سوال کردند
جواب گفت بار سیم سوال کردند گفت کثیر فاحش یا نماز باز دارد و گفته اند کثیر فاحش چندین

گفت مقدار ربع عمر ازان ربع چهار کی جابر عرفی است اما وقت تاوی عرفا بآن آورده است که
 مرد ازان چهار یک جابر ضروری است یعنی ازان ابو یوسف رحمه الله و روایت است بکروایت کز کز و بکروایت
 برست و برست و از محمد رحمه الله و روایت است بکروایت قدم در قدیم و بکروایت چهار یکم قطع آن که بروی
 باشد **مسئله** سومی آدمی را حکم چیست بقول شافعی رحمه الله سینه سومی از آدمی که خدا شش وادی نماز گذارده و
 روای نماز باز دارد و چه قول وی آنست که رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است یا امین بن الحنفی بگویند که هر چهار زن ده
 چهار کنی وی مرده است امام محمد گفته است که سینه تا به اعتنا نیست اما چون بدیم سنگی بر سر دومی نماز باز دارد و فرجه
 امام منصور یا تری رحمه الله فتویٰ بقول امام محمد رحمه الله وادی نماز نماز با سومی در دخی نماز و انود اما بقول جعفر
 ابو یوسف رحمه الله و ابو و اگر در آب اندک افتد آب اندک بخش کند اما بجهت جمع است و اتفاق اگر مسلمان را گوش از وی جدا
 شده باشد و با وی است بجهت نماز میگذارد و ابو دایان در عیون ابو یوسف رحمه الله و روایت است که نماز
 رواست و اگر دندان از وی جدا شده است و با وی است نماز میگذارد و محمد رحمه الله گفته است که چون در سنگ
 روای نماز باز دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله اگر دندان وی است هر چند که بود نماز با وی روا بود و اگر دندان
 دیگر است چون بدیم سنگ بر سر دومی نماز باز دارد که فرق است میان دندان وی و دندان دیگری و آن فرق را در عیون
 بنست **مسئله** آب دنان آدمی را حکم چیست در صلوٰه شیخ الاسلام علی بن ابی اسحاق از سلیمان بن ابی ریحان
 عنه روایت است که نیست اما ظاهر روایت آنست که پاک است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوٰه و السلام میفرمود
 که جابر نمازی میکند رسول علیه الصلوٰه و السلام گفت یا عمار جابر را از چه نمازی میکنی گفت از آب دنان و منی
 گفت تو ندانستی که آب دنان شما و آب منی شما و آب شیخ و آب گوش شما و خوی شما پاک است چنانکه آب در آنجا شما
 چون رسول علیه الصلوٰه و السلام پاک فرمود و معلومیم که پاک باشد و لیکن پاک کننده نباشد و دیگر بسا وقت بودی که
 صابون نماز آب دنان منی را بجا نرفته و بکنده نشندی نماز تمام کردندی و رسول علیه الصلوٰه و السلام ایشان را
 منع نکردی پس معلومیم که پاک است اما بن ختمه را حکم چیست در جمیع الوجوه ابو العباس جعفر از ابو بصیر محمد بن
 محمد سلام علیه السلام رحمه الله روایت است که اگر تشنگی شود و لون بودی بگردانید بچون بود که از لعاب گرم است اما ظاهر روایت
 آنست که پاک بود و اختیار اختیار الوضوء رحمه الله و روایت است که پاک است که در تحفه المسکوک همچنین آورده است که آب دنان
 و آب گرم ببلور چهره خون پای پاک است و خوی آدمی پاک است ازان جنب و حیاض و نفاس و محدث بشر آنکه باند نام
 نجاست خفیفی شود و لیکن بآنکه گسیاد و بودی که صبی در ضوون الله علیه الصلوٰه و السلام بچون بودی و گویای گرامی حجاز بودی
 ایشان را گویای خوی کوی در جابر ایشان سیدی و ایشان جابر نمازی نکردی در رسول علیه الصلوٰه و السلام فرمودی ایشان را
 که چهار بار نمازی کنند پس معلومیم که پاک است و دیگر آنکه روایت میکند با در زمان عایشه صدقه رضی الله عنها که

[illegible]

و صفت وی دیگر میشود حکم می شود یک نشود اگر جامه و تاه با آب منی میسور و هر دو تاه تر شد چون خشک شدند خوب نام
را به غیر حرمة الله گفته است که چون خشک شود تاه اول با لیدن پاک نشود اما دوم تا نشود پاک نشود که آن حکم بدل دارد و
محمد حرمة الله گفته است که آب منی با لیدن قوی پاک شود که سبزی بود اگر رنگ بود با لیدن پاک نشود اما اگر سبزی بود و خشک
شود چون با لی پاک گردد و اگر تر شود آن پلییدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمه الله و روایت است درست تر آنست که
باز نیاید بر خلاف آنکه زمین پلییدی شود چون باز تر شود پلییدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمه الله
و روایت است که روایت آنست که باز نیاید و دیگر روایت آنست که باز آید قطعا روایت امام شافعی رحمه الله و امام حنبل و امام مالک
آنست که باز آید اما قوی آنست که باز نیاید و آب منی چنانکه بر قول شافعی رحمه الله تر و خشک پاک است مگر از آن سکه
بقول امام احمد بن حنبل پلییدی تر و خشک می شود خشک شود با لیدن پاک نشود مسلمانی را زاید نام منی سید خشک شد
با لیدن پاک نشود یا نی بعضی مشایخ رحمه الله گفته اند که قیاس بر جامه پاک نشود اما ظاهر روایت آنست که پاک نشود و انشوی از برای
اگر اندام را خاصیتی است که چون تری بودی رسد بجزارت آن تری را بخورد و انشوی پاک نشود و اگر در جامه روایت عایشه
رضی الله عنها نیامده بودی قیاس آن بودی که بی شستن پاک نشود اما بر روایت عایشه رضی الله عنها که اگر پاک
پاک شود اما اندام انشوی پاک نشود زنی فرزند آورد و مرده ویرانام کنند و بشنود لیکن بسنت فی و کفن کنند و لیکن
بسنت فی دفن کنند لیکن بسنت فی و بروی نماز را برود و با وی نماز را برود و با وی از کسی میراث برود و کسی از وی میراث برود
اما اگر یکی مرده و احکام گذشته شد کل احکام بروی ثابت شد ویرانام کنند و بشنود و لیکن بسنت و کفن بسنت کنند و
دفن بسنت کنند و بروی نماز را برود و با وی نماز را برود و با وی از کسی میراث برود و کسی از وی میراث برود و مسلمانی را
بر اندام میراث است اندک تری برمی آید لیکن فوت رفتن ندارد اما بجا میری را باید از احکام چیست بقول زید بن
محمد حدیث است و هم بنحس بقول شافعی رحمه الله حدیث نیست و لیکن نجس است در صله و خواب امام محمد بن حنفیه
رحمة الله علیه روایت از عبد الله بن عمر رضی الله عنه و از ابو یوسف رحمه الله که حدیث نیست و نجس است و هم
در صله و خواب امام محمد بن حنفیه رحمه الله حدیث است که حدیث نیست و لیکن نجس است و هم بنحس
امام را به غیر حرمة الله گفته است که همان خلائی که در قی چهار وجهی است میان ابو یوسف و محمد رحمه الله
همان خلاف است فقیه ابو جعفر و امام مکر سکا ف رحمه الله گفته اند که حدیث نیست و لیکن نجس است شیخ ابو القاسم
صغار رحمه الله گفته است که چون حدیث نیست نجس نیز نبود و چون جواب بر این پیش خواهم بگویم که حدیث نیست
زات العالی غیرین عالم غیرین عامی بود و دلیل کند که هم شد باید آننجس کند دلیل بر آنکه صاحب حق مسائل و مسیله که از
ایشان مقرر دارد وجود می آید و آن اندک است در حق ایشان عفو است اگر از آن قطره و آب اندک که آب را بجز
و اگر از آن زیادت از در می بر جامه رسد و روای نماز را برود و در آنکه حدیث فی و لیکن نجس است

و اگر بخوبی غلط است یا خفیه است خواه با نام یا بدون نام در صلوٰه خوانده امام اجل خمس رحمه الله در سبک در وقت
 بیرون آمدن که اگر می شنود در نماز باز یا زاده از در می شود خفیه و اگر یک که غلط و در یک نمازش و او را در وقت نماز می گذارد
 و اگرگاه زیادت از در می شود غلط و اگر یک شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله در صلوٰه خوانده امام اجل خمس رحمه الله
 در سبک در وقت بیرون آمدن که اگر می شنود در نماز باز یا زاده از در می شود خفیه و اگر یک که غلط و در یک نمازش و او را در وقت نماز می گذارد
 این معلوم است که آن قلم را که با کمال رسد غفوت است خواه امام یکا سکون و فقیه ابو جعفر و خواه امام سلمی بنی رحمه الله الشافعی
 فتویٰ اختیار کرده اند و جواب بر قول محمد رحمه الله گفته اند که حدیث نیست و لیکن نجس است و شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله
 رجعت اختیار کرده اند و جواب بر قول ابو یوسف رحمه الله گفته اند که حدیث نیست و نجس است و این همه که گفته اند روایت نیست
 و فتویٰ بر قول است که حدیث فی خمس اگر مسلمانی را از امام جرح است که می افتد و گوشت بوسیده می افتد یا
 تباہ نشود بخلاف موضع مخصوص که از آن موضع هر چه اندک جنبه افتد طهارت تباہ شود که آن نجاست اندک
 خالی نبود از موضع هر چه اندک نجاست طاهر طهارت تباہ شود **فصل** در بیان آنچه مسلم است از گوشت و طیب است
 و مسباح است و مکروه است و حرام است آنچه طیب است گوشت است و چربی و سر و پوست و مانند اینها و آنچه مسباح است
 حکایت و سبک در رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است که خداوند عز و جل دو میده و دو خون را بر انسان من سبک
 کرده اند و است آن دو میده باسی و پنج دان و دو خون یک است و سبک ز خون گوشت پاک است و مسباح است و سبک
 تباہ کننده و این یکند و در نماز عایشه صدقه رضی الله عنها که وقت بودی که شور بار از خون گوشت متغیر شده بود
 و آنرا بشویدی و رسول علیه الصلوٰه و السلام بار منعی نکردی پس معلوم شد که پاک است آنچه مکروه است خداوند است
 و منزه ثبوت ماز و خفیه و زهره و مانند اینها و هیچ بیامری و زهره نخورده است از بزی آنکه وی محلی نیست
 اما چون بشویدی پاک شود شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است که در صلوٰه از ابو یوسف رحمه الله
 روایت است که اگر در مایه ای گنی و بیجان باشد مشک گنی و در وی روغن گنی آن روغن پاک بود و اگر آن بره
 تر شود بلبدی یا زاده باقی از او خفیه رحمه الله و روایت است اختیار خواج حسام شهید و خواه امام اجل
 رحمه الله بر نیست که باز نیاید فتویٰ بر نیست که باز نیاید و آنچه حرام است خون لیسبل است و خون ل است
 و زهره و آید آن زهره کشش طیب است و پوشش پاک است و لیکن اگر کشش امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و زهره
 زهره را بنی کرد و کشش و در آن کشش مبارک کشید و آنچه مسک کشید و نماز می کند و پس معلوم شد که پوشش طیب است
 این طیب است و در صلوٰه از محمد رحمه الله روایت است که زهره بر حیوانی حکم بول وی دارد اگر کسی را
 مجروح شود زهره که سبک زهره است کشد و در آن کشش کشد و آنچه مسک کشد نماز گذارد و او و فتویٰ فقیه ابو الحسن
 که که سبک زهره است کشد و در آن کشش کشد و آنچه مسک کشد نماز گذارد و او و فتویٰ فقیه ابو الحسن

شاید خوردن و اگر بفرج مادر خفته است بقول ابو حنیفه رحمه الله شاید خوردن و بقول ابو یوسف رحمه الله شاید خوردن
 و غیر قول ابو حنیفه رحمه الله در روایت است یکی السنه که اگر موی است کرده است جواب بقول ابو یوسف رحمه الله
 که موی که شاید خوردن و اگر موی است کرده است جواب بقول ابو حنیفه رحمه الله که شاید خوردن و در بعضی نسخهای
 بر عکس گفته اند که اگر از کوسپند بره چیده آید باز داده کا و کوسالیدید آید یا از مرغ چیده آید یا آن تر باشد که بر نه است نصیر
 بن محبی لهذا ابو حنیفه رحمه الله تعالی در روایت میکند که پاک است بشرط آنکه صحن نجاست نبوده و موی فقیه ابو الالیث رحمه الله
 میگوید که باید بود که گندازد که نجاست می آید از کوسپند مرده بپزد و یا بیک لدر و یا از مرغ مرده چیده بگیرد باز کا و مرده
 شیر بگیرد بقول شافعی رحمه الله بن سیرین رحمه الله در روایت ابو حنیفه رحمه الله پاک بود و بقول ابو یوسف رحمه الله باید بود که
 چیزی بود که تصورش مستحسن دارد چون بشویند ابو یوسف رحمه الله و محمد بن سیرین رحمه الله پاک بود اگر در شیر شیک افتد حلف
 ایوب رحمه الله گفته است که اگر سبک بز کبر در نجاست آن شیک در شیر سرت بکند پاک بود شاید خوردن و شیخ الاسلام
 علامه ابن سیرین رحمه الله گفته است که نجاستی بود که شیک درست بود که در بریده است مانع نجاست نشود که پس نجاست شیر
 سرت بکند اما اگر شیک نشود و شیر طبع نشود از کوسپند مرده چیده آید منقعت گرفتن بقول شافعی رحمه الله تعالی از مرغ جروی
 نشاید منقعت گرفتن و چه قول و بی السنه که رسول علیه السلام فرموده است که منقعت کید بدارد در از سبج جرق قال ابن
 صلی الله علیه و سلم لا ینفع من الميت بشیء و بقول علماء ما رحمهم الله از پیشم و بتنگ و پوست و شاخ و هم منقعت باید زیندن و در بی
 در روایت است از اینها شاید منقعت گرفتن و چه قول علماء ما رحمهم الله السنه که رسول علیه الصلوٰه و السلام از حجره پدر
 کوسپندی دید و ده انداخته سؤالی کرد که اگر کوسپند از آن کیست گفتند از آن میمون است گفت چرا منقعت نمیکند از آن
 از پیشم و بتنگ و پوست و شاخ و هم دی و در بی در روایت است که فرمود بانی اما از پیر مرد از اجماع است که منقعت نشاید
 که رفتن که محمد بن حسن رحمه الله گفته است که اگر سبک پر در از دزد کشته می باشد ترسیم بشو می استعمال آن حرام نمی شود
 و آن مومنان بپاک شوند که رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است که ترک یک ذره حرام گرفتن فاضله از عبادت سیاه
 و پیران است قال ابنی علیه السلام یک ذره من الجرام خیر من عبادت الثعلبان پاک رحمه الله تعالی گفته است در پیشم
 بتنگ شاید و از باقیها شاید حاصل الامر در پیشم و بتنگ با علماء ما است رحمهم الله تعالی و در باقیها با شافعی رحمه الله
 تعالی است در وقت بسیار کردن حیوان روی سوی قبله دشمن مستحب است اگر روی سوی قبله کند روا باشد اما نه
 استحباب کرده باشد تسکین گفتن بقول شافعی رحمه الله شرط نیست و بر قول علماء ما رحمه الله شرط است فایده این خلاف
 جائی پیدا شد که مسلمانی حیوانات را بکشد و بعد از آنکه بگوید بقول شافعی رحمه الله شاید خوردن و بقول علماء ما رحمهم الله
 نشاید خوردن اما اگر تسکین را فراموش کرد و بقول علماء ما رحمهم الله شاید خوردن و بقول مالک رحمه الله شاید خوردن
 علماء ما رحمهم الله سایل گفته اند که اگر موشی سلام نماز تباه کند و خوردن فراموشی در زهره تباه کند و تسکین فراموشی

و اگر کسی را با بزرگی گشتی دادند و بچه بدیدند آن بچه را خوردن نشاید یا بی بیم بگردد اما ندشاید خوردن اگر کسی کند
 نشاید خوردن و اگر چه در احوال ماند و در مرگ نکند که با زبان تیر نشاید خوردن و اگر کسی بکشد آن تیر نشاید خوردن
 و اگر چه در احوال ماند و در مرگ نکند که با زبان تیر نشاید خوردن و اگر کسی بکشد آن تیر نشاید خوردن
 رغبت باشد آب و بندش اگر آب بلب بخورد باشد و اگر آب زبان خورد سگ باشد و اگر چه در دستش اگر
 با یک بزند برباشد و اگر با یک سگ کند سگ باشد و اگر چه در و با یک کند بکشد اگر چه در و با یک برباشد خوردن که برباشد
 و اگر روده بدید که گوشتش را در آب نهند اگر یک شمشیر گوشت برباشد و اگر بر روی آب بر آید گوشت سگ بود و صلیت
 که آب سرد در آب تنگ نبرد و بعد از آن آب سیاه و سیاه صید صید کردن شروع است بآیه و اخبار و احکام
 است و مباح است آیه نیست **قول اول** و اذ احلکم فاصطادوا و آخر است که رسول علیه السلام هر عیدی
 حاتم را علم صید تعظیم میکرد گفت چون تیر را بکشی بگویم چون سگ را بکشی بگویم بعد از صلیت هر روز را عید
 علیه دی برسدین را اعتقاد دارد و علمای ائمه کثرت کشاوتن را اعتقاد دارند فایده این خلاف جای بدید که مسلمان
 بر تیر تسبیح گفت و بر صید را نکرد پیش از آنکه تیر بر صید رسیدی روت آورد و العباد بالله تیر بر صید آمد و بدان نه گفت
 بقول فرمودند الله نشاید آن صید را خوردن و بقول علمای ائمه رحمه الله نشاید خوردن کافری تیر بر صید را نکرد
 پیش از آنکه تیر بر صید رسیدی اسلام آورد و تسبیح گفت تیر بر صید آمد و صیغت بقول فرمودند الله نشاید خوردن
 و بقول علمای ائمه نشاید خوردن محرم بر تیر تسبیح گفت و بر صید را نکرد پیش از آنکه تیر بر صید آمد و صلیت شد آنگاه تیر بر صید
 افتاد و هلاک شد بقول فرمودند الله نشاید خوردن و بقول علمای ائمه نشاید خوردن و اگر حلال بر تیر تسبیح گفت و بر صید را نکرد
 از آنکه تیر بر صید رسیدی محرم شد آنگاه تیر بر صید آمد و هلاک شد بقول فرمودند الله نشاید خوردن و بقول علمای ائمه
 رحمه الله نشاید خوردن اگر مسلمان بر تیر تسبیح گفت و بر صید زد و صید افتاد و هلاک شد نشاید خوردن چون جراحت
 کرده بود اما اگر تیر تسبیح گفت تا بر صید زد از آن تیر بر افتاد و تیر را بناد و تیر دیگر گرفت و باز تسبیح گفت و بر
 صید افتاد و هلاک شد نشاید خوردن که تسبیح این تیر اول قرار گرفته بود مسلمان بر تیر تسبیح گفت و بر صید را نکرد اما بر صید
 رسید تیر بر جای دیگر افتاد و از آنجا جدا شد و باز بر صید آمد بدان خم هلاک شد نشاید خوردن که چون تیر بر جای
 آمد آن تسبیح نماند همچنان است که بی تسبیح زده است پس نشاید خوردن و اگر مسلمان بر تیر تسبیح گفت و بر صید آمد و افتاد
 بر شخص یا بر شاخ یا در آب افتاد و یا در قشاق افتاد و یا کسی آنجا خفته بود آنجا بر صید خفته بود نشاید خوردن که اگر اشک
 که بر چشم می خفت است یا بدان سبب که گفتیم و آن خفته را حکم پیدا نیست نزد یک امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله اما اگر کسی
 آنجا پیدا بودی و آن صید را مسلم کردی یا بیستی خوردن این نیز همان حکم دارد اما شیخ الاسلام علامه و الدین
 رحمه الله گفته است که آنجا بود که زخم اندک بود و شک بود که بدان زخم خفته است یا بی و اگر زخم درشت زده باشد

چنانکه پیشین شده باشد که بدان نهم دی نخته است شاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر کشید و بر صید زد و تیر از آن صید
گذشت و بر صید دیگر افتاد و هر دو افتادند و هلاک شدند و بر دو را شاید خوردن برخلاف آنکه بر تیر ای اندازی گذشت
و بر صید آمد و صید افتاد و هلاک شد آن صید را نشاید خوردن اما اگر بزوک آمد و از زوک گذشت و بر صید آمد و صید
هلاک شد شاید خوردن از برای آنکه زوک وحشی است و صید هم وحشی اگر مسلمانی بر تیر کشید و بر صید است کرد و انداخت
و آن تیر شکم کرد و بر صیدی آمد و بدان نهم هلاک شد نشاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر کشید و بر صید زد و صید
از وحشی بیرون آمد و دیگری بر تیر کشید و بر همین صید زد و صید هلاک شد این با اتفاق نشاید خوردن جز آن
از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که زنده تیر دوم ضامن بود اما اگر دو کس تیر بر بر صید را کردند تیر سیم و یک تیر
یکی شش بر صید آمد و صید از وحشی بیرون آمد و آن تیر دیگر بر همین صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد این صید را
حکم شود شاید خوردن یا بی بقول فرزند الله شاید خوردن از برای آنکه درین صید دو چیز جمع آید یکی حل و یکی
حرمت و هر یک که حل باشد جمع شود اعتبار حرمت را بود اما بقول علما زنده تیر دوم هم بعد شاید خوردن برخلاف سله
اول که حسن بن ابی جعفر رحمه الله روایت میکنند که زنده تیر دوم ضامن میشود که آنجا زنده تیر دوم بخاطر است
میدانند که خود از وحشی بیرون آمد و تیر نمی شاید خوردن چون نه هلاک شد نشاید خوردن که وی هلاک کرد و صید را
و لیل را که پیش تیر اول تیر از وحشی بیرون آورد تیر دوم در معنی زوک می شود نشاید خوردن ظاهر و آیه آنست که
صید از آن زنده تیر دوم نبود ملک زنده تیر اول بود و مختار آنست و فتوی بر نیست که نشاید خوردن اگر بر تیر
گفت و بر صید زد و لیکن صید از وحشی بیرون نیامده است و دیگری بر تیر کشید و بر همین صید زد و صید زخم دی
هلاک شد شاید خوردن و صید از آن زنده تیر دوم را بود اما اگر دو کس تیر کشیدند و بر صید را کردند و هر دو تیر
برابر بر یکی صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد شاید خوردن و این صید میان هر دو کس قسمت شود **فصل**
سک صیدی چندی باید با معلم شود و کشته از وی حلال شود بقول ابو حنیفه رحمه الله و کس از استادان
آن حرف بگویند که این سک معلم شده است کشته از وی حلال شود شاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله
صید را سه بار بگیرد و بخورد و پنجم بار معلم شود کشته از وی حلال شود و صید سیوم را شاید خوردن اما محمد بن سنان
رحمه الله گفته است که آن سیوم را نشاید خوردن چهارمی را شاید خوردن مسلمانی بر سک کشید که بر صید کشید
تا ملازم سک در طلب جست و جوی آن صید باشد چون بگیردش و زخم وی هلاک شود شاید خوردن اما اگر صید
که کند و ناماشد و دوری بگرداند نگاه باز صید را بپندارد و آن صید را بگیرد و زخم وی هلاک شود نشاید خوردن
اما اگر سگی دیگر یا تسمیه ای باشد و هر یک از بگشتار ایشان هلاک شود سیوم شاید خوردن یا کسی مسلمان تسمیه
داد و بدش بچودی یا تسمیه ای بر تسمیه داد بدش و بگشتد شاید خوردن اما اگر سگ جاهل باودی یا تسمیه و یا جوی

و یا عربی مرد بدش به قسمیه بگیرد و بنهم وی هلاک شود نشاید خوردن بر خلاف اهل ذمه که ایشان بنهمیه
 مد دهند و بگیرد و بنهم وی هلاک شود نشاید خوردن اگر بر سنگ تمیز گرفت و راگر دین سنگ می شنید
 و باز میرد و چون بگیرد و هلاک کند نشاید خوردن یا بی عکرم اگر این سنگ با یو رسیده اند و این تعلیم از یو رس
 گرفته است نشاید خوردن که علم یو ز یکس گرفتن است اما اگر از صید نا امید می شود و می شنید یا مانگی الهی
 بگیرد و بنهم وی هلاک شود نشاید خوردن اگر بر سنگ تمیز گرفت و راگر دین سنگ صید گرفت و دیگری بر سنگ تمیز گرفت
 و راگر این سنگ دیگر آمد و همین صید را گرفت و هلاک شد بر هم ایشان نشاید خوردن بر خلاف تیر که تیر شده تیر دوم و تیر
 است میداند که یکی زده است و بر انی نشاید زدن و اما سنگ مخاطبیت تا داند که یکی گرفته است و دیگری نشاید گرفتن اگر
 مسلمان بر سنگ تمیز گرفت و راگر دین سنگ صید را گرفت و نگاه داشت تا بخدانی که خضم آمد و بخضم سپرد و نگاه پاره از آن
 صید بر کند و خورد و صید را نشاید خوردن اما اگر صید را گرفت و پاره از آن بر کند ولیکن بخورد و نگاه داشت تا خضم
 چون صید را بخضم سپرد و نگاه پاره از آن بخورد و بنهم نشاید خوردن اما اگر صید را گرفت پاره از صید بر کند و خورد
 و نگاه باقی را بخضم سپرد و نشاید خوردن بر خلاف بازو باشد که صید را بگیرد و می خورد و آنچه بخضم سپارد نشاید
 خوردن که علم بازو باشد گرفتن و بازو دین است و علم سنگ گرفتن و نشاید خوردن دیگر آنکه سنگ بچوب ریافت پذیرد و دیگر
 بازو باشد بچوب ریافت پذیرد و اگر سنگ صید را کرده است و آخرین صید را خورد و بقول ابو حنیفه عمن این صید را
 و آنچه بنهم وی هلاک شده است همه را نشاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد بن احمد این صید را نشاید خوردن اما باقی
 را که پیش ازین صید کرده نشاید خوردن ابو حنیفه عمن گفته است که با را معلوم شد که وی به تیر خود گرفته است
 اهل خود و اهل خود و ندانند نشاید خوردن و اگر گشت از زیر و آ میخیزد است اگر ناگشتار بود و بقول علما و ما را چه میخیزد
 کند جایز بود و بر قول شافعی رحمه الله تخری جایز نبود اگر صید و دام زده جانور از گرفت جانور از دام را در هوا
 و بر د جانور از ملک وی نشوند تا اگر کسی دیگر آن جانور از آنکه و حرام نبود و یا اما اگر جانور از گرفت و پس می کند
 و بر بر یکی قسمیه علامه گفتن شرط است اگر یکی را بعد از قسمیه میگوید و پس می کند و در میان آنها دیگر اندازد و همه را نشاید خوردن
 و چون تخری کند یکی را بگیرد و بر دوز اندازد که مرد را نیست و باقیها را نشاید خوردن و بقول شافعی رحمه الله
 آنکه تخری کند همه را نشاید خوردن که نزدیک او اگر قسمیه میگوید و حرام است و بقول علما و ما را چه میخیزد
 چون تخری کند یکی را بگیرد و بر دوز اندازد که مرد را نیست باقیها را نشاید خوردن و اگر صید و دام زده جانور از گرفت
 چند صید از دست وی هستند و ندانند آنها که قند بچوب ریافت و ملک وی باشند تا اگر کسی دیگر آنها را زگیرد و میخیزد
 و باید که وی میخیزد تا اگر کسی دیگر بگیرد و بر اصلا بود و اگر مسلمان جانور از آن میخیزد و آزاد میکند جانور از آن
 از آنکه میزد و بر دوز اندازد و دیگر جانور از آن که میخیزد تا اگر کسی دیگر بگیرد و بر اصلا بود و اگر مسلمان جانور از آن میخیزد و آزاد میکند جانور از آن

[illegible]

پس خود را بر ما خرج نشود که بگوی رفته هاست اما غلطی دارد هم خرج شود و در هر جمعه صدقه است که اگر کوشش آن
چو از خود ندانند چنانست که ابو یوسف و محمد بن جهم صدقه است اندک اگر کوشش آن چو از خود ندانند چنانست که ابو حنیفه صدقه
گفته است و در قول ابی حنیفه صدقه است که از روزی اهل مدینه گرفته است و دیگر آن جوانان صحابه ضلوع
علیهم السلام یکدیگر میزدند رسول علیه الصلوٰه والسلام ایشانرا منع میکرد پس معلوم آمد که پاک است و علمای اهل بیت
صدقه گفته اند که جوانان صحابه رضوان الله علیهم جمعین شریح بودند و رسول علیه الصلوٰه والسلام رحمت
نعمایان بود چون ایشان را به شوخی یکدیگر میزدند و بازی میکردند چون خشک بود بجای مدینه ایشان چیزی سرت
نیکوتر پس این سبب رسول علیه الصلوٰه والسلام ایشانرا منع نمیکرد و در بعضی نسخ خود را با نام ابو الفضل کنایه حرمت الله
آورده که زنی پاک است رحمت الله و اگر کسی که سواران راسخ میکنند و او بودایی بقول شافعی رحمت الله و این بود
بقول علمای اهل بیت رحمت الله و او اگر افکنده آدمی راسخ میکند با جماع روا نمود اما اگر باره خاک بر روی فکند و بر آن
خاک سبج کند یا باغیان روا نمود بول حیوان را حکم چیست هر حیوانی که کوشش و ریخته شود بقول محمد رحمت الله پاک است
و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمت الله بپایندی خفیفه است و بقول محمد رحمت الله صدقه است که صحابه از آنزد یک
رسول الله علیه الصلوٰه والسلام آورده و عذر نه قبیل از قبایل عرب است بهای مدینه ایشانرا ناساز
و از آمدن بایمان ایشانرا سپیداشد رسول علیه الصلوٰه والسلام فرمود که ایشانرا بنزد یک شتران صدقه بده
و بیشتر تر با بول شتر بپسند یا بصحت یا بنده محمد رحمت الله گفته است که اگر پاک نبود رسول علیه الصلوٰه والسلام
فرمودی تا ایشانرا بول شتران دادندی ابو حنیفه رحمت الله و ابو یوسف رحمت الله گفته اند که ابو هریره رضی الله
روایت کرد که رسول علیه الصلوٰه والسلام شتر فرمود روی غلط کرد بول بوی یا کرد و اگر ثابت شود که رسول علیه
السلام بول فرمود رسول علیه السلام بنور نبوت پس صدقه است که چون ایشان حجت یا بنده باز رفت آید بزرگوار رسول علیه
الصلوٰه والسلام بپسند یا بپسندی استعمال فرمودی عجب بودی دلیل بر آنکه چون حجت یافتند باز رفت آوردند و باسان
شتران صدقات را گفتند که بخند چون خبر بر رسول علیه الصلوٰه والسلام رسید که وایه آنست که سعد قاضی ارضی الله عنه
ایشانرا فرستاد و وایه آنست که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از بطلان ایشانرا فرستاد و ایشانرا گرفتند و آوردند رسول
علیه الصلوٰه والسلام فرمود تا ایشانرا بشمار کردند و دستیار و پانها را و کوشش مبنی ایشانرا بپسند کردند و جمله اعضای
ایشانرا بپسند کردند اما که ایشانرا زدند و در جای سوزان انداختند و سوختند تا در میان پنج ملک شدند و
آن وقت مشک کردن مباح بود بعد از آن رسول علیه السلام فرمود از مشک کردن هیچ خطبه نکرندی رسول علیه
که در آن خطبه مشک کردن را نهی کردندی و دیگر حدیث مطلق است قال النبی علیه الصلوٰه والسلام شتر بپسند بول فانی است
عذاب القبر و فرقی فرمود میان بول اسیان بول حیوان دیگر آنکه سعد بن سعد رضی الله عنه وفات یافت رسول علیه

به نماز وی برنگشتن پای میرفت گفتند یا رسول الله از چه معنی که قدم تمام بر زمین نمی نهید گفت چندین
فرشته بنام جناره سعادتمند من می ترسم که اگر قدم را درست بر زمین نهیم نباید که بر پر فرشته آید و در
پیش آفتاب غباری بودی از بسیاری فرشتگان که بنام جناره سعادتمند بود و ندی چون سحر رضی الله عنه را
بخاک دفن کردند و خاک بکود را آید و خاک را راست کردند یکی از یاران دید اثر تیره در خواره مبارک و یک
علیه الصلوٰه والسلام ظاهر شده انگاه رسول علیه الصلوٰه والسلام گفت قولا سبحان الله صحابه رضوان الله علیهم
اجمعین سوال کردند که این چه حال است یا رسول الله رسول علیه الصلوٰه والسلام فرمود که سعد مردی مال
دار بود و استخوان بسیار داشت و جامه خود را از بول ایشان نگاه میداشت چون ویرانجا که دفن کردیم خاک
ویرانجا گرفت و چنان فشار و شش که استخوان پهلوی کشن بچپ آمد و استخوان پهلوی کشن بر راست رفت
بس معلوم شد که پدید است اما بر قول محمد رحمه الله پاک است بضرورت و بی ضرورت شاید خوردن و ببول آید
رحمة الله بضرورت شاید خوردن و بی ضرورت نشاید خوردن دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوٰه والسلام صحابه
را فرمود تا بضرورت دادند که بخورد و ببول آید بضرورت رحمه الله بضرورت و بی ضرورت نشاید خوردن که حدیث
است قال النبی علیه الصلوٰه والسلام ان الله تعالی لم یجعل شفاکم فیما حرم علیکم رسول علیه السلام فرمود که خدای
عزوجل نه از فرید است شفا در آنچه حرام کرده است بر شما آنچه گفتم مکمل بول حیوان بود شیر حیوان را حرام است
شیر اسب ببول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پاک است شاید خوردن را از ابو حنیفه رحمه الله و روایت است
بیک روایت مکرره است نشاید خوردن و بیک روایت شاید خوردن شیر خر ببول مالک پاک است نشاید خوردن
و ببول علامه رحمهم الله پاک است اما نشاید خوردن همچنانکه شیر آدمی پاک است خوردن نشاید اما جنس که بر جامه
رسد روای نماز باز ندارد و اشکال آید که شیر آدمی شاید خوردن و طفلان را و نوزاد بی چیزی دلیل بر آنکه
نیست دلیل بر آنکه بسیار چیز پاک بود و لیکن نشاید خوردن خاک پاک است و لیکن خوردن حرام است خرا و کوزه
ریزه هوای که گوشت ایشان را خوردند پاک است و لیکن نشاید خوردن و شیر غنیز همین حکم دارد پاک است
و لیکن نشاید خوردن و اگر بر جامه نجاست غلیظه کم از درمی بود نماز وی روا بود و لیکن نشاید خوردن و شیر
سگ را حرام نیست در صلوٰه جسد طوبه امام اجل حسن رحمه الله آورده است که در لواذات از محمد رحمه
الله روایت است که آب و دمان و بینی و آب چشم و خوی سبک پدید است چون شیر سبک اینها را بشیر اضافت از
برای آن کرده تا کسی را در شیر وی قیل نیاید و اگر سرگین لا شیه دارد در نمکستان پاک شود بر قول ابو یوسف
رحمة الله همچنان پدید شود و ببول محمد رحمه الله پاک بود و اگر آب پدید را و خاک پدید را نکند از محمد رحمه الله روایت
است که آن کل پاک است و هر قول وی آنست که اسم و صفت وی دیگر شود حکم وی نیز دیگر شود و چنانکه آنکه

است ای از وی که یک پاک است ولیکن چون مر شود پدید شود و چون مر شود پاک شود و در تمام مرغ پاک است
بفره شود و پدید شود چون چو نه شود پاک شود چون چو نه میرد مر در شود چون اسم و صفت وی دیگر شود و کم
وی نیز دیگر میشود این نیز همان بود اما ظاهر در و این است که این کل پدید شود که اگر این کل را پاک دریم و در
پنج کل پدید شود و اگر این دو یکی پدید بود یعنی آب پدید است و خاک پاک یا خاک پدید است و آب پاک حکم
مانند خلیت ابو نصرین محمد بن سلام البغدادی رحمه الله گفته است که اگر خاکی پاک است کل پاک بود و اگر خاک
پدید است کل پدید است و خواجہ امام بکر اسکاف رحمه الله گفته است که اگر آب پاک است کل پاک است و اگر آب پدید
است کل پدید است و شیخ ابو الفاسم صدقار رحمه الله برینست اما چون خشک شود پاک شود و چون مر شود
پدید می باز پدید می آید از ابو حنیفه رحمه الله در و این است بکر و این باز آید و بکر و این باز پدید می آید و این باز پدید می آید
امام در تمام شنیده و خواجہ امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که باز پدید جزو جانوران ریزه هوای که گوشت
ایشان از خون نژاد چون کبک و مسج و کبوتر و فاخته و مانند اینها بقول شافعی رحمه الله پدید است بقول
علامہ امام رحمہم عبد پاک است و شافعی میگوید که وی از باطن ایشان می آید چنانکه از آن آدمی و آدمی زاده از جمله
حیوانات شریف تر است وی از آدمی شریف تر بود و از آن آدمی پدید است از آن ایشان بطریق اولی بود و علامہ
رحمہم عبد گفته اند که توبه قیاس میگوید اما ما معلوم شده است که پاک است بقول رسول علیه الصلوٰۃ و السلام
و به فعل صحابه رضوان الله تعالی علیہم اجمعین و این آنکه فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنہ را بر جامه
آکنده که بکوتر رسید از ایشان که رسید و بیرون انداخت و بچنان جامه نداشتند نماز گذارد و دیگر از صحابه
عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنہما که جامه بر آکنده که بکوتر رسید از ایشان بگرفت و بچنان جامه
نشسته نماز کردند و دیگر بر آینه میکنند ابو امامه الباسلی رضی الله عنہ که رسول علیه الصلوٰۃ و السلام بر جامه
بخوار میان مسکون و بکوتر و از جنگ شکر شکر گفت که چون آمدن غار اندر آمدیم عکبوت پیدا بود و در غار پدید
و بکوتر آید و این جامه را سبب دفع جادو باشد لاجرم ما نیز ایشان را در مسجد راه دادیم و مسجدی را که بکوتر
از عکبوت خالی نبود و امر است بپاک داشتن این بر آینه که رسول علیه الصلوٰۃ و السلام و العاکفین
والکرم المسجور پس آنکه آکنده ایشان پدید می آید وی از ایشان را در مسجد راه نداده اند برای آنکه
آکنده ایشان بر بر آینه مسجد و بر جامه و بر میان رسد متواتر اندک باشد اشفاق پس اگر عکبوت
آن جرم شود و درین عاجز نیست خرد جانوران دیده هوای که گوشت ایشان بخورد چنانچه نیاز باشد
و برینا و شایع مانده اینها بر آینه شرح بقول ابو حنیفه رحمه الله پدید است خفیفه و بقول ابو یوسف رحمه الله
رحمہم الله تعالی پدید است غلیظ و بر آینه جامع بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمہم الله پدید است خفیفه و بقول

محمد رحمه الله تعالی علیه السلام در صلوة خوابیده خوابیده ایستاده و کوفتی و طحی و می از ابو حنیفه ابو
یوسف رحمهم الله روایت میکنند که هر چند بر جامه رسد روی نماز باز ندارد دلیل میکنند که یک است
بول تبرک را حکم چیست از محمد رحمه الله تعالی سوال کردند قال ایس شئی گفت آن چیزی نیست دلیل میکنند
پاک است بر محمد رحمه الله تعالی اشکال گفتند که وی جانور بر است بهیچا که جانوران دیگر چه معنی است که افکنده
ویران کناب خرد نکند است بول افکنده است خوب وی آنست که در وی چند خلقت است که در هیچ جانوری نیست
اول آنکه خندد چنانکه آدمی و بکر دید چنانچه آدمی و ویرا حیض آید چنانچه زن نماز او ویرانست و ولادت بود چنانچه زنی
و ویرانست آید چنانچه آدمی را و وی غریزند خود را شیر دید چنانچه آدمی و ویرانست و زنی بالیستان پرست است
در زیر یکی بالیستان پر آب تارکاه که ویران آب حاجت آید هم از زیر بال خود آب خورد و هر یکی که رود غریزند خود را
با خود برد و یکی که نشیند پیش تواند برداشت از بوسه بول بیاورد و خود را میسکند مسلمان نماز ناکند
است بر جامه خود نجاست دیدن یا در وی نمیداند که کدام وقت رسیده حکم نماز ناکند اگر چه شود
بعضی از مستندین رحمه الله گفته اند که اگر پیش جامه است یک روزه نماز قضا کند و اگر در پیش جامه است سه روزه
نماز قضا کند بعضی گفته اند که اگر بر آبره است یک روزه نماز قضا کند و اگر بر آستر است سه روزه نماز قضا کند
صحیح آنست که اعطاء ابو حنیفه رحمه الله را و آیه میکنند که اگر تر است و تابستان بکند نماز قضا کند و اگر خشک
است و تابستان یک روزه نماز قضا کند و اگر تر است و زمستان یک روزه نماز قضا کند و اگر خشک است و
زمستان سه روزه نماز قضا کند قیاس بر مسند جامه اگر موش در چاه یا بند مرده و اما سیده آن موشی را که
کشد و کل آب را بر کشد بقول ابو حنیفه رحمه الله هر که از آن آب طهارت ساخته است جامها نمازی کند
و سه روزه نماز قضا کند و اگر اما سیده نیست یک روزه نماز قضا کند اما بعضی گفته اند که ابو حنیفه رحمه الله را
قول بر جوی کرده است و گفته است که در چاه غیب است این حکم باقیست اما اینجا عین است تا یقین نشود و این نماز قضا
کند و این قول را ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه الله گفته اند و بعضی مشایخ گفته اند که بگویم که بیهنجاست است خون است یا نه
یا نه اگر خون است بگویم که ویران با خون چه وقت معامله بوده است از آن وقت نماز قضا کند و اگر غایب
بگویم که ویران قضا حاجت چه وقت کار کرده بوده است از آن وقت نماز قضا کند و اگر نمیست بگویم که
ویران صحت چه وقت افتاده است از آن وقت نماز قضا کند و اگر معلوم نیست که صحیح چه وقت افتاد
است از خواب آخرین نماز قضا کند که خواب محل احتلام است احتمال اندازد که خواب دیده باشد و یا
احتلام افتاده باشد و فراموش کرده باشد و اگر در جامه موش یافت خشک شده حکم نماز ناکند اگر چه
شود و نماز از آن وقت قضا کند ظاهر روایت نیست که اگر جامه موش را از وقت سوراخ شد از جامه نماز ناکند

والگرم بر جامه سوراج نیست از وقت بخت نهادن نماز تا قضا کند اما در ذخیره الفقهاء آورده است که پیش
 را بگیرد و در جای دیگر در جامه باز دار تا مادام که موش نزنده بود نماز نگذارد و بگوید که موش
 زنده نماز روا بود و چون موش ببرد اکنون نماز تا قضا کند تا چنانکه موش خشک شود و چون خشک
 شود در معنی دباخت شود پیش بروی چیزی نبود اما خواجہ امام حسام شہید در فتاوی خویش آورده
 است کہ پوست موش بخشک شدن دباخت پذیرد ولیکن گوشت موش بخشک شدن دباخت پذیرد
 جواب همانست کہ اگر بر جامه سوراج است از وقت سوراج شدن جامه نماز تا قضا کند و اگر بر جامه سوراج بود
 از وقت بخت نهادن قضا کند اکنہ موش ببرد کند آمد و شد یا در حیو بہا بخت شد فقیہ ابو الیث رحمۃ اللہ
 گفته است کہ از نجاست خون وی و غیرہ مکرر انداختن نشود کہ در وی ضرورت است اما ظاهر روایت است
 کہ نجس شود اما اگر در شرعی یا در روغن افتد نجس است اما فرمودہ است کہ این جواب فقیہ ابو الیث
 اینجا نیاید کہ در شرعی و روغن این ضرورت نیست تا ہر چہ اندک اندر افتد نجس شود بانی فہم مشک خواجہ
 روا بود قال ابی بن علیہ الصلوۃ والسلام ما بین من ائمی فہو المیت رسول علیہ الصلوۃ والسلام
 فرمودہ است کہ ہر چہ از زندہ جدا شود وی مردہ است از خواجہ ابو الحسن تقی علیہ سوال کرد کہ بانی فہم
 مشک نماز روا بود یا نی گفت اگر دباخت دادہ اند روا بود و اگر دباخت ندادہ اند نماز روا نبود گفتند
 کہ دباخت وی چیست گفت از جرم کران سوال کنید سوال کرد کہ گفت چون خشک شود پاک شود و چون
 باز تر شود پلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفہ رحمۃ اللہ دو روایت است اختیار خواجہ امام حسام شہید و خواجہ
 امام اہل خمس رحمہم اللہ گفت کہ باز آید شیشہ است و روی آب پلید است و شیشہ زیادہ از روی است
 اگر چہ سرد را ہوم استوار کنند چنانکہ از وی چیزی سداست نمکدان شیشہ نماز روا نبود اما اگر شیشہ
 کم از روی بود و استوار کنند چنانکہ از وی چیزی سداست نمکدان شیشہ ظاہر روایت نماز روا نبود و محمد
 رحمۃ اللہ روایت آمدہ است کہ روا بود اگر در می بود و یکروی وی پاک و یکروی پلید بآن درم نماز
 روا بود خلاف ابراہیم بنی رحمۃ اللہ اما ہر چہ اندک کہ ہروی و یکسر است کند با وی نماز روا نبود
 باتفاق مگر آنکہ زیادہ از در می بود اگر بیضہ مرغ از مرغ جدا شود و در آب اندک افتد پلید شود یا نی
 ظاہر قول ابو حنیفہ رحمۃ اللہ است کہ پلید نشود فقیہ ابو الیث رحمۃ اللہ گفته است کہ اینجا نی بود کہ از نجاست
 چیزی بیہوی و خشک شود اگر از نجاست چیزی بروی بود پلید شود با تخم مرغ باغذہ نماز روا بود
 کہ نجاست در محل است اگر تخم مرغ چہ شود با وی نماز روا بود کہ با مرغ زندہ مانده بود اگر چہ درون
 تخم مرغ نمید خواجہ امام زاید فرمودہ است کہ روا نبود کہ با مرغ مردہ نماز گذارد و شیشہ الاسلام

گفته است که روا بود که نجاست در محل است اگر مرغ در بغل آورد باز می نماز گذارد و روا بود اگر آن مرغ در بغل وی بمرد و رکنی بچنان گذارد نمازش بآن مرغ مرده روا نبود و اگر در رکنی از خود جدا کرده روا نبود اگر مقدار رکنی بچنان تاخیر کرد ولیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله نمازش تباه شود که وی تاخیر را بچون گذارده دارد بقول ابو حنیفه و محمد بن اسماعیل که از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند و در بعضی گفتنهای بر عکس این گفته اند در صمد و رصمعه آورده است که با مرغی که حلق وی از خون بسمل آلوده بود و یا با شمشیری که جامه وی از خون شهادت آلوده بود و یا با چوبی که در قتل نماز میان پلکی و پلیدی اینها اگر آنها نماز گذارده بودند از ابو یوسف رحمه الله روا شده است که نماز روا نبود و باز گذارد و بقول محمد بن اسماعیل روا بود تا اگر کجوتر در آب پلیدی غلطیده و بر نماز گذارنده نجاست یا چوبی که جامه اش نجس بود بر نماز گذارنده شستن اول نماز تا آخر نماز بر نماز گذارنده بود بقول محمد بن نماز روا بود که نجاست در محل خود است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام را نیز بود از امامت ابو العاص رضی الله عنه که چون رسول علیه الصلوة والسلام در حجه نماز شروع کردی چون سجده رفتی بیامدی و بر پشت رسول علیه الصلوة والسلام نشستی و چون در قعده نشستی بیامدی و بر کنار رسول علیه الصلوة والسلام نشستی و بر ابرو نمزدنی رسول علیه الصلوة والسلام اتفاق است که جا بر سجده از نجاست غالی نبود پس اگر روا نبودی رسول علیه السلام و یا از خود جدا کردی و این جای بود که بچوکلان بود که خود را و خود را آید اما اگر بچوکلان بود چنانکه ویرا که بر نماز گذارنده هستند و می بخورند و نماز باز قیام تا با بر بیکدیگر پیش و در معنی مرغ مرده شود اگر رکنی با وی نماز گذارد نمازش تباه شود و اگر رکنی از خود جدا کند نماز روا بود و اگر مقدار رکنی تاخیر کند ولیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله نمازش تباه شود و بقول ابو حنیفه و محمد بن اسماعیل که از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند و بعضی این مسئله بر عکس این گفته اند که در آن آدمی در کندم اگر دشمن آن را در تشای خود درون و نشایه فروختن که جزوی از اجزای مردار خورده بود شیخ الاسلام بر آن رحمه الله گفته است که در شریعت تحریمی جائز است تحریمی کند و دشمن بر هر کجا که قرار گیرد و از آنجا پاره را بر گیرد و باقیها را تشای خود درون و فروختن و همچنین که شمس الایمه حلاوی رحمه الله گفته است که بجز خرمن کوفته و خر دران خرمن بول انداختن آن کند مهرا تشای خود درون اما تحریمی کند و پاره از وی بر گیرد و باقیها را تشای خود درون اگر غذا یا بر قعده قاشقند دران قلعگی مومن است و یا یکی از مومن است بجز نماز شریعت و ستوری ندم بکشتن ایشان که نباید که آن مومن یا آن ذمی در آن میان کشته شود اما اگر در آن میان یکی بیار بود و گذشته شد یا یکی در میان دست و پای اسپان هلاک شد یا یکی خود را

از آن قلمه در فرزند اخذ و کثرت شرفیت حکم کند بر آن که آن امانتی وی بود و یا قیما حکم کند بر
کشتن مسئل اگر کشته نای با مردار میخست و غاب گشته است بر قول علماء و عار حقه الله
تحرری جایز است مسئل مرد بر چهار زن است کی را سه طلاق داده محین فراموش کرد که کدام را
طلاق است با بر چهار زن دل خوش نشاید کرد شیخ الاسلام علی استیجانی رحمه الله گفته است که بر چهار
را یکی طلاق دست باز دارد و باز مانند تافت ایشان بگذرد و یکان یکان تر در عقد آورد چون سه زن بود
عقد آورد چهاری را حکم شود سه طلاق مسئل اگر در صحرای قبیله پشیده است تحرری کند در وی یک دام طرف
که آورد و نماز گذارد و او را اگر بر جانم بخاست رسیده است زیاده از در وی ولیکن نمیداند که کدام جای است
تحرری کند و یکی جای را زیادت از در وی بشود یا از عهده بیرون آید چون در تصویر بتا تحرری جایز است این
جائی تحرری نیمه جایز است تحرری کند و یا بره از آن را در یکم دو یا قیما را شاید خورد و اگر آب پلید در صحرای
و خان اندر بسته حکم آن تا هنا چه شود اگر بر سغال تری باقی بود تا آن پلید شود و اگر تری بر سغال باقی نمود
پلید نشود اگر شیرینی بسته یا در روغن فروخته بخاست افتاد همان راست که بخاست افتاده باشد بگزین
دیا قیما را شاید خوردن و حد بستگی و قسم کی انقضاست که از آن شیرینی یا از آن روغن پاره بر یکم خطه
باید تا آن مخاکی بموارد اما اگر در روغن مایع بود پلید نشود حکم آن چیست در صد و صلوة را ابو یوسف حمت
الصد روایت است که ششستین پاک شود و بقول محمد رحمه الله پاک نشود و در روغن را اگر مایع باشد چکونه شستند
باید که آن روغن را بعد از آنی کنند و آب پاک اندر ریخته و جفا کنند و مانند تا آبها پاک شستند و روغن بر سر
آب آید و نایزه بود بعد از آن نایزه جفا نموده را کشا شد تا آبها بیرون رود چون بر روغن سبزه نایزه
را استوار کنند سه بار بچین کنند بقول ابو یوسف پاک نشود مسئل اگر موش شیرینی یا بر روغن یا شیر
در آید و زنده بیرون رود آنها مکروه بود باید که صدقه بدهد که مستحق بدهد که مستحق را مکروه نشاید خوردن و اگر
وی مستحق بود و بر این باید خوردن خواجه امام زاهد خرمی رحمه الله گفته است که اگر شیر گرم بود پلید شود و اگر شیر
است که چون شیر گرم اندر آید بول اندر او پس پلید شود شیخ الاسلام برمان الدین رحمه الله گفته است
که پانی اینها به یقین است و بول انداختن بشک و در شرفیت بشک حکمی ثابت نشود و اگر در جزوات یا بر
بخاست افتد همان بخاست ابو کریم دو یا قیما را شاید خوردن و اگر جزوات بی سرست بر فرو همان جار
بر کریم ندیا قیما را شاید خوردن و اگر خطه توقف شد نشاید خوردن که جزوات را خالصی نیست که آب
از زیر بر می آرد همچنانکه از زیر بر می آرد از زیر بخاست را بر زیر بر دیس پلید نشود نشاید خوردن و
بعضی گفته اند که این در حق جزوات کاوی آید که آب از زیر بر می آرد اما اگر جزوات کوسیدنی بود و این نباید

با جمعی که بیست افتاده باشد بر گیرند باقیها را شاید خوردن و الله اعلم باب سی و نهم در بیان انبساط
 می و میز و می منصف و بنید عمر مست کشنده پلید است غلیظه اگر زیادت از درمی بر جامه رسد و ای کاش
 باز دارد و اگر آب انگور پاک را در جامی پاک کشند تا ادا دم که در خوش بوقول ابو حنیفه رحمه الله و دیگران
 از ابو یوسف رحمه الله پاک بود و بقول محمد رحمه الله و دیگران آیت از ابو یوسف و زفر و شافعی رحمه الله
 پلید بود و اگر خوش استاده بود و لیکن کفک نه نشانه بود و بقول ابو حنیفه رحمه الله پاک بود و بقول
 ابو یوسف و محمد رحمه الله پلید بود و چون کفک نشانه اجماع پلید بود و هر سرگای که مرقه بخ دارد و بقول
 ابو حنیفه رحمه الله حکم می دارد و پلیدی بر غیزی که از جنوب سبزه بر قول ابو حنیفه رحمه الله و دیگران از ابو
 یوسف رحمه الله پاک بود بشرط آنکه سرگاشی پاک دارند و بقول محمد و دیگران آیت از ابو یوسف رحمه الله پلید است
 و بر چیز بر که به طرب خورد حرام بود حرمی نمی بود سر که شود آنچه تنی است پلید بود و پاک فقیه ابو یوسف
 رحمه الله گفته است که اگر سر خم بسته آنچه تنی بود پاک شواز برای آنکه بخار پلید پلید است و بخار پاک
 پاک بود و این مسئله در زواید محمد است رحمه الله اما اگر سر خم کشاده بود آنچه تنی بود پلید بود چون سر که بر کند
 روایت کتاب بسط است که از سر خم بر کند که از پایان خم را نازد نهند و سر که از اینجا که کند که اگر از سر خم کند
 سر که بر پلیدی خم سر است کند سر که پلید شود اما بعضی مشایخ گفته اند که دافعی سر که است تا اگر مسلمان را
 جامه بود قیمتی و بر آن جامه نمر رسید اگر میشوید پاک میشود باید که پاره سر که بر آن کشد چون آن ترش شود پاک
 شود و اگر در خانه دیک بقصد می نزنند که با خون پند است سر که خم فرورخت دیک و خوب و خوب پلید شود
 بعد از آن معلوم شد که سر که پاره سر که فرورزند و جوشند و چون ترش شود پاک شود و این نیز همان حکم
 دارد چون سر که نخ سر است که خم نیز بیع سر که پاک شود و اگر می سر که شود و بقول علما اما رحمه الله سر که پاک
 شود و اگر می سر که شود و بقول علما اما رحمه الله پاک شود از شافعی رحمه الله و در روایت است بیکر و آیت پاک شود
 و بیکر و آیت می اگر می را سر که کردند و بقول علما اما رحمه الله پاک شود و بر قول شافعی رحمه الله پلید بود و بسط
 جام جامع پاک از دیک پلید باید بر آن پلید را از دیک پاک نشاید بر آن که مستعمل نجاست شود و نجاست
 موش را از دیک که به نشاید بر آن که بر این دیک موش نشاید بر آن مرد را از دیک سبک نشاید
 بر آن اما سبک را بر دیک مرد را نشاید بر آن اگر مومن باید تر سبک است و بر اجماع نشاید بر آن اما
 کلیسا نشاید آوردن و اگر موش درمی افتاد و مرد و موش را کشیدند آن می سر که شد و پاک شدن می
 و در روایت است بیکر و آیت پاک نشود و درست تر آنست که پاک شود که می پلیدی قویتر از پلیدی موش است دلیل
 بر آنکه اگر موش بچاه انداخته و میزد موش را بر کشند و آب بر کشند پاک شود و اگر از می قطره در چاه

کل آب را باید کشیدن تا پاک شود سپس پلیدی می قوی تر از پلیدی موش می چون پلیدی می پاک می شود پلیدی موش
 بطریق اولی پاک شود اما اگر شیر موش افتاده و مرد آن موش را بر کشیدن آن شتره می شود و آن می بر که کشند
 همچنان بود از برای آنکه اصل وی پلید شده است آن سرکه را نشاید خوردن اما بیج وی را بود بیشتر آنکه بیج
 و بر ظاهر کند اگر موش در می افتد بمیرد و بیاماسد آن موش را بر کشیدن می سرکه شود و همچنین پلیدی و ایام
 وی را بود بیشتر آنکه عیب و بر ظاهر کند و اگر آب پلیدی در می ریزند آن می سرکه شود اگر پلیدی آب از
 از جنس می بود پاک شود و اگر از جنس می نبود پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود آب گفته سرکه می شود
 خواص هر معانی را زی رحمة الله گفته است که پاک نشود ظاهر روایت پاک شود مسئله می بسیار
 و سرکه ریزند در حال ترش نشاید خوردن اما قطره می در خم سرکه چکه امام ابو الحسن رستنی به
 گفته است که شش ماه نشود آن سرکه نشاید خوردن که مدت رسیدن سرکه شش ماه است و اما شش است
 که آن قطره می سرکه شده است یا ای ما این تفصیل خواص ابو الحسن رستنی کرده است در جامع از ابو یوسف
 رحمة الله روایت است که چون بوی و مزه می نیاید در حال نشاید خوردن و اگر در سرکه غم انگور انداختند
 آن غم انگور می شد آن سرکه پاک بود که آن می در جلی است اما اگر دست اندر آورد و آن غم را فشار داد
 دست پلیدی شود و اگر از سرکه بوی یا مزه می آید سرکه نیز پلیدی شود بعد از آن دست به خور سرکه دیگر اندر آورد
 و بر آورد از خور سرکه سیوم بر قول ابو حنیفه رحمة الله و بیک روایت از ابو یوسف رحمة الله دست پاک بر آید
 و بر قول محمد رحمة الله بیک روایت از ابو یوسف پلیدی بر آید بدان روایت که بنوی ابو یوسف پاک بر آید آب مقید
 را در حق نجاست حاصل دارد و بدان روایت که پاک بر نیاید در آب اندک بر ریختن را شرط دارد و اگر از آن
 سرکه بوی می آید سرکه پلیدی شود و اگر دست پلیدی در یک جام اندر آورد و بر آورد و یکی از انجام دیگر اندر
 آورد و بر آورد و سیوم اندر آورد و بر آورد از آب جامه سیوم بر قول ابو حنیفه و محمد دست پاک بر آید
 و بر قول ابو یوسف پاک نیاید مسئله اگر می را در می قدید کرد و ترش شد اگر غلبه می بوده باشد نشاید
 خوردن که مضموم شد که این می سرکه شده است و اگر غلبه می است نشاید خوردن که احتمال آن دارد که آن
 می ترش شده باشد چون می در وی مخلوب است هرگاه که انگور در و نه باید که خورده مسک و شکرال را بر تود
 آنکه ریزند از آنکه پلیدی بود و اگر قوده انگور نهاده باشند مسک و پاره از آن خورده و یا شکرال آید و پاره از آن
 خورده باید که آن باقی پس خورده ایشان را در انداخته باقی انگور را بمو بند اگر بر توده انگور پلیدی انداخته باز آن
 اندر و نه شد و از قدری انگور رسیده انگور تر شد آن انگور پلیدی بود و نشاید فتاید کوفتن اگر جاعی در
 چوبست انگور را بگویند ایشان را خرد و اندو قطره از آن چوبست چوبست پلیدی شود و کل آن شیرین است

اگر چنانچه در چرخ شست انگور میکوبند اگر کسی بجای سیروی آید باید که پای را بر زمین پاک بند تا شستار از آمدن
 کند در وقتی که بول اندازد هوش دارد تا قطره مالیش بر پا نکند و اگر مالیش بیاید بشوید و آنگاه بچرخ اندازد
 آید و اگر کسی را برای جراحت بود انگور میکوبد بوقت ای اندک اندک از آن جراحت روی چیزی مرطوب کند
 شیر پدید نشود اما اگر ریش دارد همین که قدم بندگان ریش روی کف خون روان شود و درش نمی آید
 در آن شیر از آن جراحت چیزی مرطوب کند شیر پدید شود و چون شیر پدید شود بسیار بوی تندی که است
 که حوض کند ده در ده دج آفرده کنند و شیر پاک اندر ریزند چنانکه اختلاف مشایخ بر خیزد و آنگاه
 آن شیر را پدید را در آن آب برای وی ریزند چون بدان حوض اندر آید و بان شیر پاک بیامیزد هم پاک
 شود و اگر شیر چنانکه بود باید که برنگردان چرخ شست و اندکی اندکی از آن شیر پدید بریزند چنانکه
 غالب از آن شیر پاک بود پاک شود و سبک را بسمل کنند بر پوست تروی نماز را و بود و گوشت در آن داخل
 آرد و بان نماز گذارد و بود اگر آن گوشت در آب اندک افتد پدید کند یا بی ظاهر و آیه است که پدید
 نشود و نصیرن یکی در حقه اندک گفته است که پدید شود که از نجاست اندک خالی بود چون نجاست اندک در
 آب پدید آید آب اندک پدید شود چون سبک را بسمل کنند تسبیح کفین شرط است یا بی جواب امام زاهد
 فرموده اند گفته است که شرط نیست تسبیح جزیرا گویند که سبب حلالی وی شود و سبک به تسبیح کفین حلال
 نمیشود اما شیخ الاسلام بر همان رحمة الله گفته است که تسبیح کفین شرط است که بر حیوانی که گوشت و پوست
 تسبیح کفین حلالی و بر حیوانی که گوشت و پوست و خون تسبیح کفین سبب دباغت وی است اگر مسلمان
 سبک که را در فعل آورده نماز گذارد بعضی مشایخ گفته اند که اگر چشم ناگفته بود و در دو آن وی که
 از در نمی بود و بود و اگر چشم گفته بود و در دو آن وی زیادت از در می بود و دانود اما در صده و
 صلوة خواجه امام اجل سرخس آورده است از محمد که روایت است که بر چه پس خورده وی پاک است و پاک
 نماز را بودی که ایت در چه پس خورده وی نموده بود با وی نماز را بود پاک است و بر چه پس خورده وی
 پدید است با وی نماز را بود و سبک همان بود و سبک بچه همان همان همان و همان بچه همان همان سبک
 در کردن رکن سبب است و رکن در دست گرفته نماز نمیکند از نماز را بود یا بی اگر آن رکن که بر گردن
 است می جنبه نماز را بود و اگر نمی جنبه را بود و اگر دستار بود که یک سر پاک و یک سر پدید آن سر
 بر سر سبب است و آن سر پدید را بر زمین انداخته نماز گذارد و بود یا بی اگر آن سر پدید جنبه نماز را بود
 و اگر جنبه را بود و سبک که کلاه است که ویرا که باسی بود یک سر پاک و یک سر پدید آن سر پاک را بخورد
 سجده است و نماز میکند و در سر پدید را بر زمین انداخته نماز را بود یا بی اگر آن سر پدید جنبه

روان بود و اگر بحسبند روان بود و اگر سبک جامه مسلمان را بدندان گرفت جامه پلید شود یا نه بعضی
 شایع گفته اند که اگر نخست گرفته باشد پلید نشود که وقتی که نخست گیرد در دمان و می آب نماید و اگر
 بازی گرفته باشد پلید شود که هرگاه بازی گیرد دمان وی از تری خالی نبود اما این مسئله
 ظاهر است اگر جامه تر شده باشد پلید نشود و اگر تر نشده باشد پلید نشود مسلک موسی سبک بر گفته
 با جمیع پلید بود که از رطوبتی خالی نبود تا اگر به نماز گذارنده زیادت از درم سنگ بود و ای نماز
 دارد و اگر در آب اندک افتد آب اندک نجس بود اما موسی سبک هیچ کرده پاک شده است تا اگر از وی
 مصلی سازد و بروی نماز گذارد و او بود بیشتر آنکه بروی نجاست نبود و اگر سبک تر خود را افشانند
 از آن تری بر جامه مسلمان رسد حکم آنجا چه شود و بظاهر روایت جامه نجس نشود و بعضی مشایخ گفته اند
 که بگویم که آن سبک از چه تر شده است اگر از باران زاده تر شده است پاک بود که آب بروی موسی گفته
 باشد و اگر از باران ریزه تر شده باشد آب به تحت موسی وی رسیده باشد پلید بود و اگر در آب روان
 رفته باشد پاک بود یا نه اگر بر رویه آب رفته باشد پاک بود که آب موسی ویران و خوابانیده باشد بر روی
 موسی وی که شسته باشد و اگر فرو رویه آب رفته باشد آب بر پوست وی رسیده باشد پلید شود این
 حسن یاد است که موسی سبک را بپلید پلید دارد و خواهر امام زاهد خرمه الله و فقیه ابو الهیثم و فقیه ابو جعفر
 رحمهم الله فتوی بر قول حسن زیاد رحمة الله داده اند که سبک پلید نیست اما ظاهر روایت است که سبک
 پلید غیره است دلیل بر آنکه اگر سبک باب اندک اندر رفت و بر سبک علی دیده بر دمان وی در آن آب
 اندر نیفتاده باشد آن سبک پلید نشود این اختیار شیخ الاسلام بر مان الدین است و محمد رحمة الله
 بر سبک بچرا و او داشته اند بروی اشکال گفته اند که می منتفع نیست چراغ او را و امیداری
 گفت اعتبار زمانه ثانی را است که چون وی بکلان شود معلوم شود که شتر وی حلال شود پس بعضی
 وی را و ابودیس معلوم اند که پلید غیره است و خوک پلید حصیه دلیل بر آنکه اگر سبک را بسمل کنند بر
 پوست وی نماز روا بود و با کوشش وی نماز روا بود و اگر خوک را بسمل کنند بر پوست وی نماز
 روا نبود کوشش وی در بغل آری نماز روا نبود پس معلوم اند که سبک پلید غیره است و خوک پلید
 بپلید است هر بخیر که گوشت ویران خورد ویران بسمل کنند بر پوست وی نماز روا بود حصیه ویران خورد
 رنجوری مانند بان نماز روا بود اما اگر خود بر پوست وی همچنان تر نماز روا نبود و اگر از نش
 پیه و یا در رنجوری مانند زیادت از درمی بود و ای نماز باردار تا مادام که پوست وی تر بود و یا
 وی را و انبوه تا آنکه که خشک نشود حرمین قیاس میدان مسئله استخوان مرد از خشک

پاک است بشرط آنکه بروی گوشت ردا در طوطی نبود دلیل بر آنکه چون کافران علیهم اللعنت بر پیشانی مبارک
 رسول علیه السلام مجروح کردند فرمودند تا استخوان مردار خشک آلودند و گوشتند و بختند و پیشانی مبارک
 رسول علیه السلام کردند و چیز بر بست و مسح میکنند و نماز میکند و پس معلوم شد که پاک است **مسئله**
 استخوان پل بر قول محمد رحمه الله چون استخوان خوک است چون بدرم سنگ رسد و ای نماز باز دارد
 بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک است در صلوة **خواجه امام اجل** خمس رحمه الله آورده است که
 رسول علیه الصلوة والسلام دو دستوانه علاج خریده از برای فاطمه رضی الله عنها پس اگر پلید بودی
 رسول علیه السلام بخردی استخوان سگ بر قول حسن زیاده رحمه الله چون استخوان خوک است و استخوان
 خوک چون بدرم سنگ رسد و ای نماز باز دارد موسی خوک را حکم چیست بر دایته شرح قول محمد پاک است
 و بر قول ابو یوسف رحمه الله پلید است بر دایته جامع بر قول ابو یوسف رحمه الله پاک است و بر قول
 محمد پلید است در صلوة **امام اجل** خمس رحمه الله از بر دور و آیته که پاک است از ابو حنیفه رحمه الله دو
 روایت است بیکر دایته پاک و بیکر دایته پلید و در خمس نیز دور و آیته است بیکر دایته رد و بود و بیکر دایته
 رد و نبود و اما استعجالش اتفاق بیکر دایته شاید از راه ضرورت نه از راه حلال باب جمل در میان
 و باغت پوست آدمی دباغت نه پذیرد از راه کرامت پوست خوک دباغت نه پذیرد از راه نجاست
 در صلوة **خواجه امام حسن** رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله روایت است که پوست خوک دباغت پاک است
 اما ظاهر روایت است که پوست خوک پاک نشود پوست مار دباغت پذیرد و از راه تنگی پوست پل
 پاک نشود و بر قول محمد اما بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف دباغت پاک شود پوست سگ بر قول حسن زیاده رحمه
 الله دباغت پاک نشود و اما ظاهر روایت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف است که بر دباغت پاک نشود
 بر حیوانی که گوشت ویرا خورند و می نذر شود قبول **اما** رحمه الله پوست وی دباغت پاک نشود و بر قول
 وی است که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید لا تنفع من الميت بشیء یعنی منفعت مکبر یا از مرده چیزی
 و بر حیوانی که گوشت دیر انچه زند اگر چه ویرا سبیل کنند بر قول شافعی رحمه الله پوست وی دباغت پاک
 نشود و بر قول علما و ارجحیم الله هر خای که از مرده در بود دباغت پاک شود و دباغت بر دو نوع است کسی
 است و خشکی است کسی خود معلوم است و خشکی آن بود که خام مردار خشک شود پاک بود چنانکه می سرکه شود
 پاک شود بر روی نماز رد و بود بشرط آنکه بروی گوشت مردار بسیار نباشد که گوشت مردار خشک شدن
 پاک نشود اگر آن خام تر نشود پلیدی باز آید بانی بقول ابو حنیفه رحمه الله دور و آیته است اما احتیاط
خواجه امام حسام شبیه و **خواجه امام اجل** خمس رحمه الله است که باز آید اما بعشش رد و بود بنا بر

حدیث رسول علیه الصلوٰۃ والسلام که فرمود خام مردار خشک شود پاک شود و هر حیوانی که گوشتی ویرا
 خورند وی را دار شود بر قول شافعی رحمه الله پوست وی بخشک شدن پاک نشود تا آنگاه که ویرا خویش
 ندند و بقول علما یا و جمیع الله خام مردار خشک شود پاک شود همچنانکه می سرکه شود پاک شود پس معلوم
 شد که خشک شود پاک شود معشیش بر او بود مسکله مسئلتی را حیوانی مردار شد دیگری پوست
 آن حیوانی را میبندد تا بکشد مالک را حق منع بود که بوی ندهد اما اگر تر همچنان میفروشد روا نبود باید
 چیزی محل بیع بود بدان پوست بند و بدان چیزی که کند و آنگاه آن پوست آن حیوان را بیع آنچیزی که بوی دهد
 روا بود و اگر مردار بیک بیع و بیک شمن فروشد اجماع بیع باطل شود و بیع حرام و بر قول ابو یوسف و محمد
 رحمه الله اما اگر بر یکی را با بهائین کند و لیکن بیک بیع فروشد بقول ابو حنیفه رحمه الله بیع باطل شود
 و بیع حرام و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله آنچه محل بیع بود بیع حلال بود باقی حرام بود اگر دهنده خرید
 یکی از دو چیز دانند یا دو مسلولی خرید یکی مردار پیدا کند یا دو هم سرکه خرید یکی خم می پیدا کند اگر مردار بیک
 بیع و بیک شمن خرید باشد اتفاق بیع باطل بود و بیع حرام و اگر بر یکی را با بهائین کرد و لیکن بیک بیع
 کرد بر قول ابو حنیفه رحمه الله بیع باطل شود و بیع حرام و بر قول ابو یوسف و محمد بیع آنچه محل بیع بود حلال
 بود و آنچه محل بیع نبود حرام اما اگر بر یکی را با بهائین کرد و جدا بیع کرد آنچه محل بیع بود با اتفاق حلال بود
 و آنچه محل بیع نبود با اتفاق حرام بود اگر مسئلتی از قصاب گوشت خرید یکی ویرا میگوید که گوشتی که تو
 خریدی مردار است اگر کوفته صاحب غرض است یا مفسد بقول دی مصدق بنود اما اگر صاحب غرض
 و متدین بود بقول دی مصدق بود آن گوشت را نشاید خوردن و بیع روا نبود و نتواند بقصاب رد
 کردن که قصاب مرداری ویرا میگوید که بسک دهنده مسکله اگر جماعتی طعام بخورند یکی را
 گویند یا طعام خوری دیگر ویرا گفت مردان از آن طعام مخور که در آن طعام ایشان مردار است یا در سر
 ایشان می است اگر صاحب غرض است یا مفسد است بقول دی مصدق بنود اما اگر صاحب غرض
 نیست و متدین است بقول دی مصدق بود نشاید از آن طعام خوردن اما اگر یکی میگوید که در آن
 طعام مردار است و در آن شرب می است و یکی میگوید که نیست بادل خود تحریر کند و شش بر سر خود
 گیرد آن کس که یکی بنده و یکی از او یک طرف است و یکی بنده و یکی از او یک طرف است همچنین چیزی
 کند اما اگر دهنده از یک طرف است و دوازده از او یک طرف آن کس که از او دان گویند که گواهی ندان
 مقبول نیست اما اگر مسلمانی یکی از دیگری آب خرید یا بختی شش یا بر روی مباح کرد یا میراث ویرا بیک
 بیع در طعام و کثیر که این نیز تأیید یکی عدل خبر داد که این ملک انگس نبوده است که بتو داده است و

شاید که تصرف کند بر خلاف سلسله اول که اینجا در نفس حرام گواهی میدهد و درین سلسله سبب جرایم دلیل
 بر آنکه اگر بچنان بود که وی میکشید و آن خصمشن بر وی حلال کند حلال شود و اینجا هیچ سببی بر وی
 حلال نشود چون در نفس جرایم گواهی دهد و در دینت که ای یک کسی مقبول بود اما اینجا دو باید تا گواهی ایشان
 مقبول بود باب چهل یکم در بیان ششستین نجاست بنا بر فتوی صاحب شریعت است زنی
 بنزد یک صاحب شریعت اندر آمد و گفت یا رسول الله من زنی ام که خون من بنزدایم من که زشته است و
 پیش پاکی یا پیام رسول علیه الصلوٰه والسلام این حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوٰه والسلام
 لعلک المراه و هی مستحی فتمت احتشی و اتحی و استقری و توضی و صلی و ان قطر الدم علی الجیه فطره رسول علیه
 الصلوٰه والسلام فرمود ان زن مستحاضه را که ایامت را به نشین و بر سر ایام غسل او برده نیزه
 بر بند و لکام بر بند و باید دست کن و نماز کند اگر چه قطر او دم بر بویاری یا چکد باز ان زن سوال کرد یا رسول
 الله ان قطر نا که بر جامه میرسد عفو هست یا فی رسول علیه الصلوٰه والسلام فرمود که فی ان زن گفت یا
 رسول الله ی شوم عین وی میرد و لون وی ی نماید فرمود بشو و بشک و بجال و مبالغت کن چون عین
 وی برود و لون وی مانند لون اثر هست و اثر عفو هست و محمد حسن رحمه الله بر فتوی صاحب شریعت
 بنا کرده است کی است که حنار یا باب پلید ترکند و در دست بند تا ما دم که حنار بر دست بود پلید بود
 و چون حنار از دست بیرون کنند ان رنگ که بر دست ماند چون دست را بشوید پاک شود ان رنگ که در دست
 است اثر هست و اثر عفو هست و دیگر آنکه باب پلید جامه را از رنگ کنند آن جامه را می زنی کنند تا ما دم که رنگت آب بر
 آید پلید بود چون پیش رنگ آب بر من نیاید جامه پاک شود و ان اثری که بر جامه ماند عفو هست **مسئله** اگر مسلمان
 را در چهاران روش حیوان بر جامه رسید اثر شست عین وی رفت ولیکن لون وی نرفت ان لون اثر هست
 و اثر عفو هست و دیگر مسلمان پلید در زمین پلید نمناک شست جامه اش از ان تم گرفت با و بر وی در چشمه
 شد ان جامه پاک شود که ان اثر هست و اثر عفو هست و دیگر مسلمان را بر جامه روغن پلید رسید که از روی آن
 شست مبرايت کرد و زیاده از روی شد ان پاک بود که اثر هست و اثر عفو هست و دیگر مسلمان را سنجی که از
 دستش بوی آید دست پاک بود که ان اثر هست و اثر عفو هست **مسئله** اثر چه باشد بچنانکه مسلمان را جامه
 در کر مابروی گرم شد ان اثر افتاب است عین افتاب فی و جامه بر مسلمان می رسد و دست در دستستان ان
 اثر بخ و برف است عین بخ و برف فی اینها نیز اثر هست و اثر عفو هست بر قول شافعی رحمة الله و لون نجاست
 است بچون عین نجاست تا اگر مسلمان را بر جامه نجاست رسید شست عین وی رفت و دیگر لون
 ماند بقول شافعی رحمة الله و لون نجاست بر جامه و بر وی نماز و انبوه و بقول علماء و جمهور الله چون

عین دی رفت آن لون اثر هست و اثر عفو هست اگر چه آن لون به تیزی میرود و نجاست بر دو نوع هست مری و
نامری و در شستن نجاست نامری شافعی را در روایتی است بیکروایتی چندانی بشود که دش قرار گیرد و
روایتی دیگر است که یک آب بشوید بسنده بود و پاک شود دلیل بر آنکه نجاست حکمی قوی تر از نجاست حقیقی
هست از برای آن معنی که شما با نجاست کم از در می نماز رو امید دارید برین اعصا که شستن ایشان در
طهاره فریضه است اگر بن موی خشک ماند طهاره درست بود نماز روا نبود پس معلوم اند که نجاست حکمی
قوی تر از نجاست حقیقی است این را یک آب بشوید بسنده بود و از یک آب بشوید نیز از عهده بیرون آید و
علامه رحمه الله گفته اند که توبعیا میگوید و ما بحیث رسول علیه السلام عمل میکنم که در طهارت بر عضو راست
شستن فریضه است عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي عليه الصلوة والسلام انه توضأ مرة فقال هذا وضوء لا يقبل الله
تعالى الصلوة الا به ثم توضأ مرتين وقال هذا وضوء من يصانع له الاجر مرتين ثم توضأ ثلث مرة فقال هذا وضوء
و وضوء الامسا من قبل فمن زاد على هذا نقص فقد تعدى وظلم ابی هريرة رضي الله عنه روایت میکند از رسول صلی
الله علیه و آله وسلم رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساخت و بر عضو راست یکبار شست و فرمود که این طهارتی
هست که خدای تعالی هیچ نماز را بی این طهاره نپذیرد و چون دوبار شست فرمود که دوبار بشوید بر عضو
و چون ان ثوب و بندش که بار اول را چون سه بار شست فرمود که این طهاره من و طهاره انبیا که پیش از
من بوده اند پس که زیاد کند برین یا کم کند پس بر اینند وی تعدی و ظلم کرده باشد و دیگر آنکه تو که شافعی
میگویی که اگر سبک بتغز اب جامه اندر آرد و آن جامه را هفت آب باید شست و بار شستم در خاک باید
پاک شود و بتغز سبک نامری است و نامری را هفت آب شستن فریضه میفرمائی پس شافعی گفت که من
بحیث رسول علیه السلام عمل میکنم که رسول علیه السلام فرموده است که سبک بتغز را بجا می آید از شما آرد
هفت بار بشویند و بار شستم در خاک باید و علامه رحمه الله گفته اند که آن در ابتدا اسلام بوده است
که عذاب با سکان موانست میداشتند و سکان را در خانه راه میدادند و آن سکان بتغز اب جامه و ایشان
می آوردند و اب جامه و ایشان را پلید میکردند رسول علیه السلام این حدیث فرمود از برای زجر
ایشان را تا سکان را از خانه بیرون کردند روایت میکند عقبه بن عامر الجعفی رضي الله عنه که رسول علیه
الصلوة والسلام فرموده است که سبک بتغز اب جامه شما آرد سه بار بشویند پاک شود که اگر که بتغز
ار دیگر بشویند پاک شود این حدیث که تو روایت میکنی مقدم است و این حدیث که ما روایت میکنم موخر
است موخر مقدم را منسوخ کند و بر قول علامه رحمه الله نجاست نامری را سه آب شستن فریضه است
آنچه حکم نجاست نامری بود و گفته آمد نجاست مری را حکم حیث چندانی باید شست که عین مری برود

اگر چه چون وی ماند آن لون اثر است و اثر غوطه است و بر قول شافعی لون نجاست همچون عین است
 تا لون نجاست نرو و پاک نشود و اگر در کم سداب عین وی رفت باید که سداب برساند که این کم
 از نجاست نامری نبود فقیه ابو جعفر رحمه الله گفته است که بعد از آن که عین وی برود باید که سداب
 دیگر شود که این در سخی نجاست نامری بود و اگر از آن آب بر جامه سلمان رسد چند باید که تا
 روی نماز باز دارد بشکرم اگر نجاست غلیظه است زیاده از درمی و اگر خفیفه است کثیر فاحش باید
 تا روی نماز باز دارد و اگر آن جامه دوم را نمازی میکند چند آب بشوید تا پاک شود اگر آب اول
 رسیده است سداب بشوید و اگر آب دوم رسیده است دو آب بشوید تا پاک شود و اگر آب سیوم رسیده
 است یک آب بشوید پاک شد این روایت در شرح است روایت جامع صغیر است که بتائید رسیده
 بود اختیار خواجه امام اجل بر حسن حتمه الله است که برای که رسیده بود سداب بشوید تا یقین از عیده
 بیرون آید مشکل تا فتن شرط است یا نبی بر قول ابو یوسف رحمه الله شرط نیست و بر قول ابو حنیفه
 و محمد رحمه الله شرط است اختیار خواجه امام زاهد فخر رحمه الله است که اگر حوض کمان بود یا حوضی
 روان بود بر باری که در آن جمائی آن جامه را مال د قایم مقام تا فتن بود تا بار آخر جامه را بر آورد
 بتابد از عیده بیرون آید و این روایت شرح است اگر جامه را تا فتنند و در وی آب ماند بر نداشتن
 خشک شد پاک شود و اگر قوی تر آمد نجاست را باز تا فتن الی که از آن جامه بیرون آید ظاهر روایت است که آن آب
 پلید بود و روایت جامع الکبیر است که پاک بود و قوی بر آنست و این هم جائی بود که جامه را از نجاست بشویند
 اما اگر جامه را از کم شویند آن آب پاک بود و پاک کننده باشد با اتفاق و اگر جامه را در خنوز تنگ نمازی میکند
 قیاس آنست که پاک بر نیاید و این قول شافعی است استحسان آنست که پاک بر آید و این قول علما است
 رحمه الله وجه قیاس آنست که نجاست اندک را در آب اندک اندر آری آب اندک نجاست شود و از آن آب نجاست
 جامه بکوبند پاک بر آید و وجه استحسان آنست که پاک بر آید هم بقول رسول علیه الصلوٰه و هم به فعل رسول علیه
 السلام و هم بکلمه ظاهر قول رسول علیه السلام که گفت آنست چون آب جامه تا پلید شود سداب بشویند پاک شود
 و فعل رسول علیه السلام آنست که رسول علیه السلام را قی آمد و دنان شست و گفت اینست طهارت از
 قی چه فرق بود میان آنکه نجاست اندک را در آب اندک آری یا آب اندک را در نجاست اندک آری و حکم
 ظاهر آنست که نجاست عینی را میشوئیم تا عین وی کم میشود حکم وی نیز کم میشود چون جامه را در آب اندک شوی
 نمازی کردن باید که جامه را بتابد و فرو فتنند و در طشت به بند و آب اندر ریزد چند آلی که مستغرق شود
 خواجه امام حسن رحمه الله گفته است که تا فتن مستغرق کازر و آری باید که این روایت است و کازر و آری تا فتن

ان بود که جامه های یکدیگر در یکدیگر و برادر طشت و یکبار بناید و فقه در وی است که اگر یکان یکان بر آرد و برادر
 سوی طشت نماید تا بداند آنی که از آن جامه فرو در دوان آب مستعمل شود و از آن آب مستعمل جامه پاک بر نیاید
 اما ظاهر بر و اینست که چنان یکان یکان از طشت بیرون آرد و بناید چون جامه ها تمام یافته شود بانی الی
 که در آن طشت مانده باشد بیرون بریزد و طشت را باز تمیزی کرده آن حاجت نیست باز جامه ها را فرو در دشت
 و در طشت بر بندد و باز آب اندر بریزد و چندانی بریزد که آب مستعمل شود یکان یکان باز بناید چون سه بار
 بچینین کرد با رسیوم انجماها پاک براید و طشت را دوست را تمیزی کردن حاجت نیاید و اگر این واقعه در
 جامه افتد چنانچه جامه پلید را در یکی آب جامه اندر آرد و بر او در و بناید و باب جامه دوم اندر آرد و بر او در
 و بناید و باز در آب جامه سیوم اندر آرد و بر او در و بناید از آن جامه سیوم دست جامه پاک بر آید ولیکن
 آب پلید بود آب جامه اول را بیرون بریزد و سر آب شوید آب جامه دوم را بیرون بریزد و در آب شوید آب
 جامه سیوم را بریزد و یک آب شوید پس نه بود ولیکن قیاس است که بر شستن حاجت نیاید دلیل بر این مسند جاه
 اگر موش در جاه افتد و مردان موش از آن چاه برگشند و دست و پا برگشند لازم شود چون نوزده دلو
 برگشند چاه چنان پلید بود و دلو در سن و دست هم پلید بود و چون مستقیم دلو برگشند چاه در سن و دلو پاک
 شود و انجانی نیز همان حکم بود و در تافتن جامه اعتبار قوت جامه و دست یا قوت تا بنده را اگر جامه قوی است
 اعتبار قوت تا بنده را بود و اگر جامه ضعیف است اعتبار قوت جامه و دست اگر جامه تر پلید را در جامه خشک
 پاک و در جامه خشک از آن جامه تم کشیده پلید شود یا فی قیاس جعفر رحمة الله گفته است که اگر جامه پاک
 را افشالتی یعنی بتانی چیزی چکد پلید شود و اگر چیزی چکد پلید نشود که آن اثر است و اثر غفوست و اگر بر نوزده
 خشک نجاست سطر رسید و خشک شد اثر او در خاک مانده و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف و جمهور ائمه
 پاک شود و بقول محمد و زفر و شافعی و جمهور ائمه پاک نشود و اگر بر نوزده نجاست سطر رسید و خشک شد
 اثر او در خاک مانده چندانی که روی نوزده سپیدی پذیرفت از ابو یوسف و رحمة الله و ائمه اهل سنت
 که پاک شود ظاهر بر و اینست که پاک نشود و اگر بر نوزده خشک آب پلید رسد خواجہ امام ابو بکر فضل بخاری
 ائمه گفته است که باره خاک بار یکتر برنج بریزد تا گل شود و در سینی نجاست سطر شود خشک شود و در سینی
 پاک شود بر قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف و جمهور ائمه اگر گلی استنجی میکند از آن آب بر نوزده دی رسید
 پلید شود اما اگر بر نوزده منزند و میکند و بعضی از مشایخ گفته اند که چنانکه موضع استنجی پاک شود و در سینی
 دی نوزده نیز پاک شود خواجہ امام اجل خمس رحمة الله گفته است که آب اول استنجی پلید است و آب
 آخرش مستعمل مستعمل پلید و پاک کنند شیخ الاسلام برمان الدین رحمة الله گفته است که اگر مستعمل

پاک نمکند اینهم جای بود که اب هر موزه میزند و میگذرد اما اگر آب در تیر پایی موزه قرار گیرد اب اول سبزی
 پلید است پس چون آب اول قرار گرفت بر پایی که بر آنجا رسد هم پلید شود و تسبیح آن اب پلید چون موزه پلید
 شود تا نشود پاک نشود و چون شود چگونگی شود اگر این موزه نخست آب ناپاک باطن نبرد هفت سبزه
 اب بریزد دست مالده پاک شود اما اگر اب پلید باطن بریزد هفت سبزه باز شستن باز خشک کردن باید یا
 شود و حد خشک شدن آن بود که هر بار یک بشوید آنرا مالده چند انگشت چیزی بچکد سه بار بچین کند پاک
 شود و اصلی است محمد رحمة الله را که بر چه تصور یافتن ندارد و شستن پاک نشود اما در صد در صد از
 محمد رحمة الله رواسته آمده است که در پایی افزون ضرورت است گوئیم که پاک نشود شستن **مسئله** در
 سبزی نواب پلید کردند و باز تیری کردند سه بار باید که باب پاک بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله
 پاک نشود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود **مسئله** در خم نو خمر کردند و باز تیری کردند تا مادام که لون دوی
 و مژه باقی بود اجتماع آن خم پلید بود چون لون دوی و مژه نماند سه بار بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف
 رحمة الله پاک نشود و بقول محمد پاک نشود و اگر در سبزی اب خورده خمر کردند و باز تیری کردند تا مادام که
 لون دوی و مژه باقی بود با اتفاق پلید بود چون لون دوی و مژه نماند سه بار بشوید با اتفاق پاک نشود
 و اگر نخست بخت آب نارسیده را بجا است رسید انودی را شستند آن روی که شسته اند نماز میکند از نه
 بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله روا بود و بر قول محمد رحمة الله روا بود که با ای باجماع نماز روا بود
 که وی در معنی نجاست مطهر شود باطن وی از نجاست خالی بود اگر لور یا لجنین پلید شود سه آب بشوید بر
 قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله پاک نشود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود اما خواجہ امام خمیس رحمة الله
 و امام برهان الدین رحمة الله در نجاست آورده است که هر بار یک بشوید سبکی کران بران لور یا نماند در معنی
 یافتن شود سه بار بچین کند پاک شود با اتفاق اگر لور یا نین پلید شود سه بار بشوید با اتفاق پاک نشود
 از برای آن معنی که در اصطلاحی است که نجاست را به باطن نبرد مسلمانان حیانت کرد و آنجا که شسته باشند
 از آن خون پلید شود باید که سه بار خمر قرمز نماز بر آن کند و در آنجا مالده باز نمازی کند سه بار بچین کند پاک
 شود باجماع که در وی ضرورت است مسلمان را از دامن خون آمد یا قی آمد دامن را سه بار بکشد و اب دامن
 بیرون اندازد پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمة الله و بقول محمد پاک نشود و اگر کسی که شسته اند
 و بستان مادر را در دامن گرفت بستان پلید شود سه بار بکشد با قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله
 پاک نشود و بر قول محمد رحمة الله پاک نشود **مسئله** بستان ماده کاذب را در روش می پلید شد که سال سه بار
 بکشد بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله پاک نشود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و اگر از بول کاو

پدید شد سه بار که ساله مکید اجماع پاک نشود و بقول محمد رحمه الله بول کا پاک است و بقول ابو حنیفه
 و ابو یوسف رحمه الله چون سه بار مکید پاک شود **مسئله** که محبوب در آب پدید تر شد بر قول ابو حنیفه
 و ابو یوسف رحمه الله چون سه بار بشوید پاک شود و بقول محمد رحمه الله پاک نشود و اگر از بول حیوان
 پدید شد که گوشت و غیر آن تر شد سه بار بشوید با اجماع پاک نشوند و اگر محبوب در آب پدید اما سید اکتون
 بر چند که بشوید پاک نشود یعنی بشستن پاک نشود اما اگر سید اقام ناصر الدین رحمه الله بگوید که اگر سید اقام
 در مطلق که سه بار خشک کند و در آب پاک باشد یا بچنان اب پدید بیاطن برده است سه بار پاک
 باطل بر پاک شود و اگر محبوب در لیل حیوان اما سید که گوشت وی بخورد بر قول محمد رحمه الله پدید نشود
 بی آنکه بشوید پاک بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله پدید شود بشستن پاک نشود **مسئله**
 اگر کرم را زلفت سه مرتبه نهادند آن آب که در وی ریخته بخشن بود و بیاطن بر دگر وی زلفت که آن آب
 را بر بدن ریزند و آب پاک در ریزند و بچنانند نشسته را و نشسته را بگویند و بمانند تا به بشیند آنگاه آن آبها
 پدید را بر بدن ریزند و باز آب پاک اندر ریزند و بچنانند و مانند تا به بشیند یا زان آبها پدید را بر بدن ریزند
 و باز آب پاک در ریزند و بچنانند و مانند تا به بشیند آنگاه آبها را بر بدن ریزند سه بار بچنین کنند پاک
 که در وی ضرورت است **مسئله** اگر استوری دانه خورد و باز انداخت آن دانه بشستن پاک نشود اما بگاو
 پاک بر آمد **مسئله** روغن فربه پدید شدن روغن آب کرم سه بار بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه
 الله پاک شود و بر قول محمد رحمه الله پاک نشود و روغن طایع را پیش از این گفته شد که چگونه شویند تا پاک
 اگر روغن مردار در چرم مالیند و آن چرم آنرا بیاطن به و اجماع است که بشستن پاک نشود اما اگر روغن
 پدید را در چرم مالیند و چرم بیاطن بر داید که آن چرم را در آب پاک نهند چندانی که بچنین که روغن
 پدید بیاطن برده است روغن پاک بیاطن به چون سه بار بچنان کنند و بر باری که از آب بر کشند بچنانند با
 پاک شود **مسئله** اگر روغن جام یا آهین جام پدید شود اگر خشک شود خاک اندر مانند پاک شود و اگر تر باشد
 خرقة خشک غازی سه بار اندر مانند پاک شود و اگر تر و یا کار در آب پدید دادند با وی نماز روا نشود
 با اجماع که در معنی نجاست مطهر شود چون بدرم سنگ رسد روای نماز باز در دو استعمال شاید که در
 یاقی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که استعمال تشاید که در شیخ الاسلام بر آن رحمه الله گفته
 است که شاید از برای آنکه دیر اصلاقی است که در جای مالی آن پلیدی که بر وی باشد بیرون رود یا
 شود آن نجاست در بیاطن می است بر روی بر نیار و اگر با وی چیزی پلیدی برسد آن پلیدی را با بیاطن
 نبرد خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که از ابو یوسف رحمه الله روایت است که بچنان که اب پلیدی را

و دی به باطن برده است سه باطنش را زدنش آب پاک دفعه شش پاک شود و اگر دسته کار و پلید شود
 تا نشویند پاک نشود مسئله اگر سر کوفته را در دهنش در آرد و خونها بسجست پاک شود باقی چهار
 چیز است آب و دوش خاک و کار ز پاک شود اما چیز نیست و مستعدان این حضرت گفته اند که سه بار حاجت
 نیست یکبار بتا بنده آن آب پدید از باطن بر عمل کرد بسنده بود و الله اعلم باب جمیل و دوم در
 بیان نپس خوردن پس خوردن آب است یکی پاک است با اتفاق و یکی پلید است با اتفاق مگر دست
 و مشکوک است و در یکی علما اختلاف است آنچه پاک است پس خوردن آدمی است از آن پاک و محدث و جنب
 و حیض و نفاس دلیل بر آنکه روایت میکنند مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها که وقت بودی که
 من در حصن بودی و از آن آب جامه اب خوردی رسول علیه الصلوٰۃ والسلام از آن آب جامه بم خوردی
 که من خورده بودی آب خوردی از برای تو اضع ما اقال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام من شرب من
 سوراخه المسلم غفر الله تعالی له پس خورده کافر پاک است که مراد از آن آیه که خداوند عز وجل فرموده است
 در قرآن مجید انما المشکون نجس نجاست اعتقاد ایشانست نجاست ظاهر پس خورده ستورانی که گوشت
 ایشان را خورند پاک است بشرط آنکه در دهن ایشان نشمارد پس خورده جانوران ریزه هوایی که گوشت
 ایشان را خورند پاک است بشرط آنکه تغوز ایشان پاک بود پس خورده خوک پلید است با اتفاق پس خورده
 حشرات ساکنان زمین چنانکه مار و کرم و کبوتر و موش و مانند اینها مکره است پس خورده مرغ غامی که گردد
 نجاست کرد مکره است بشرط آنکه بر تغوز ایشان نجاست نبود پس خورده بچه که فرق نماند میان پاک و پلیدی
 دست و راب اندک اردان مکره است مسئله پس خورده که به بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مکره است و
 ابو یوسف رحمه الله پاک است و چه قول وی آنست قال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام البقرة نپس نجس
 رسول علیه السلام فرموده است که که به نجس نیست که دی طواف کننده خانه های ماست و خانه ها را شهادت
 روایت میکنند قتاده رضی الله عنه که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام طهاره می ساخت که به باید و که به راب
 رغبتی بود رسول علیه السلام اب جامه را اگر دتا که به از آن اب جامه اب خورد و رسول علیه السلام از آن اب
 طهارت ساخت و دیگر آنکه مادر پیش مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها کاسه حریر بود که به باید و بخورد
 در آن کاسه آورد و پاره از آن حریر خورد مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها باقی بار خور پس معلوم
 آمد که پاک است اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرموده است البقرة سج رسول
 علیه السلام گفت که که به درنده است قیاس آن بودی که پس خورده وی پلید بودی همچنانکه پس خورده سگ اما
 مار ایست عقبه بن عامر الحنفی رضی الله عنه معلوم آمده است که مکره است که وی روایت میکنند که رسول علیه

الصلوة والسلام فرموده است که سبک به تفوز آب جامه شما در سه بار شویید و اگر کریم در آن یک آب بشوید
 اگر پس خورده دی پدید بودی سبک بودی شستن و اگر پاک بودی یک شستن فرمودی پس
 معلوم آمد که مکروه است این همه جامی بود که تفوزی پاک بود و نجاست نخورده باشد اما اگر نجاست خورد
 باشد و ماننا سبیده و تفوز در آب جامه آورد و جمیع پلید بود اما اگر نجاستی خورده باشد و در
 لیجیده بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه کرده از ابویوسف رحمة الله علیه در وایتیه است به یک وایتیه پاک بود
 و یک وایتیه پلید بقول محمد و زفر و شافعی رحمة الله علیه پلید بود پس خورده جانوران و زبده سبائی که گوشت ایشان
 نخورده چنانکه باز داشته و چرخ و شاپین و مانند اینها با جمیع مکروه است امام کریمی گفته است که گوشت از
 راه گوشت ایشان است طحی ای گفته است که گوشت از راه فعل ایشان است مسلک پس خورده سب
 بر قول ابویوسف و محمد رحمة الله علیه پاک است از ابو حنیفه رحمة الله علیه و وایتیه است یک وایتیه پاک است و یک وایتیه
 مکروه پس خورده است پاک است بشرط آنکه در دیان وی نشویند و اگر دیان نشویند پلید بود حکم سرکین
 وی دارد مکروه است ابو حنیفه گفته است که هر کجا دو حدیث است یکی در روای دوم در ناروای مکروه
 بود و محمد رحمة الله علیه گفته است که هر کجا ده جز روای آمد و یک جز روای آن یک جز روای ترجیح دارد بر آن ده
 جز روای این مکروه بود شیخ ابوالقاسم صغار رحمة الله علیه گفته است هر کجا غالب پاک بود آن مکروه بود
 مسلک بیافت آب مطلق باب مکروه چهارده رو بود اما باب مطلق طریقی اولی بود پس خورده سبک بقول
 مالک رحمة الله علیه پاک است و بقول علماء مارجم الله علیه است وجه قول مالک رحمة الله علیه است که حرامی سبک
 بنقص قاطع نیست و بحديث متواتری و در وی ضرورت است چنانکه در کرب علماء مارجم الله علیه گفته اند آن
 ضرورت که در کرب است در سبک نیست از برای آنکه کرب بریز خوان باید و از سوراخ نکید آن اندر آب
 اما سبک نتواند آنجا آمدن و دیگر آنکه عقبه بن عامر الجعفی رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه الصلوة والسلام
 فرمود چون سبک تفوز در اینجا آمد و اینجا را سبک بار بشویند تا پاک شود رسول علیه السلام فرموده است
 که سبک تفوز در آب جامه شما در سه آب شویید آن آب جامه و بار شستم در خاک مالید باز با خمر فرمود که
 چون سبک تفوز در آب جامه شما در سه آب شویید پاک شود و چون کریم تفوز در آب جامه شما در یک
 آب شویید پس معلوم آمد که پس خورده سبک پلید است که سبک بود فرمود شستن و از آن کریم مکروه که
 یک آب فرمود پس فرق اند میان سبک و کریم پس خورده نجیسات بیابان که گوشت ایشان نخورده بقول
 شافعی رحمة الله علیه پاک است و بقول علماء مارجم الله علیه وجه قول شافعی رحمة الله علیه است که اعرابی
 بنزد یک رسول علیه السلام در آمد و گفت یا رسول الله ما در بیابانهای با شتم و ما را ابدانها باشند

نجات می آیند و از ان باب میخورند ما چه کنم رسول علیه السلام فرمود آنچه ایشان خوردند ایشان را آنچه ماند
 شمار پس معلوم آمد که پاک است علما و ما رحمهم الله گفته اند که اعرابی از ابدان حکایت کرده است در بادیه
 ابدان باشد که حمله قافل را آب دید و هنوز زیاده آید از ده درده زیادت باشد و اگر سگ بتوز در آنجا
 اندر آرد پلید نشود اما اگر سگ بتوز در آب اندک تر و پلید شود و چه فرق باشد میان سگ اهل و
 وحشی آب در آن خرواسته بر روایت حسن بن یزید از ابو حنیفه رحمه الله پلیدی غلیظه است زیادت از دلی
 بر چهارم رسد و ای نماز باز دارد و بعضی گفته اند که این در حق ماده در باب ایشان آید که دمان وی از
 سرخی خالی نبود و ابو یوسف رحمه الله از ابو حنیفه روایت میکند که پلیدی خفیفه است کثیر فاحش باید
 تا روای نماز باز دارد اما اختیار ابو یوسف رحمه الله است که هر چند بر جامه بپوشد روای نماز باز ندارد
 و بقول محمد و مالک شافعی رحمهم الله پاک است پس خورده خرواسته بر قول مالک و شافعی رحمهم الله پاک
 و پاک کننده است و بر قول علما و ما رحمهم الله پاک است ولیکن شک در پاک کنندگی است و چه قول شافعی
 آنست که روایت میکند عبد الله بن عباس رضی الله عنه که رسول علیه الصلوه والسلام فرموده است که پس
 خورده خرواسته پاک و پاک کننده است و چه قول مالک رحمه الله است که روایت میکند الجعفی بن غالب
 یا غالب ابن الجعفی رضی الله عنه که پدر من در گذشت و از وی خمران ماندند از رسول علیه الصلوه والسلام
 سوال کردم که پدر من وفات یافت و خمران گذاشت چکنم قال النبی صلی الله علیه و سلم و الله کل من سجن
 مالک یعنی آنچه از فریب ترین مال خود مالک و شافعی رحمهم الله گفته اند که خمر را پخته و حلال بوده و اکنون
 علف پاک میخورد پس خورده وی پاک و پاک کننده بود علما و ما رحمته الله گفته اند که رسول علیه الصلوه والسلام
 عین دیر افرومده است خوردن بهاء و دیر افرومده است بچنانکه گویند که فلان زرزور و یا خانه خورد و
 یا ملک خورد عین آنچه را خورده باشد فروخته باشد و بهاء و دیر افرومده باشد این نیز همان حکم دارد و اگر
 ثابت شود که رسول علیه السلام عین دیر افرومده است بدین حدیث که عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت
 میکنند آن منسوخ شده است عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت میکنند که رسول علیه السلام در غزو خیبر
 ده حکم فرمود یکی از آنها این بود که گوشت خرا اهل و آسته بر شما حرام شد دلیل بر آنکه چون خیر بگرفتند
 صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دیگر بپرمزاده بودند و گوشت خرا اهل و آسته میخوردند و رسول علیه
 السلام فرمود گوشت هائی بسکان و سید و آن دیگر باشند چنانکه از پس خورده سگ شوند و علما و
 رحمهم الله گفته اند که تعارض دو حدیث اقتاد دلیل بر آنکه ابن عباس رضی الله عنه میگوید که پلیدی است
 پس بچنان مشکوک ماند ولیکن شک در پاک کنندگی وی است ابو طاهر و باس گفته است که مراد معلوم نیست

که مشکوک چیست باید دانستن که آب مشکوک در حق چهارت قوی تر از آب مقید است و آب مقید در
 شستن نجاست قوی تر از آب مشکوک است فائده این خلاف جائی پدید آید که مسلمانی در سفر بود
 و با وی آب مشکوک دومی محدث در جامه وی نجاست زیاد از درمی است باید که باب مشکوک
 چهارت سازد و باقی نیم با وی یار کند و جامه را بدان آب مشکوک شوید و نماز گذارد و بعد از آن چون
 باب مطلق مسدود نگذاشته با جماع رود و بود و جامه را باز نشوید یا بی بقول مالک و شافعی رحمهم الله
 باز نشوید و بقول علماء ما رحمهم الله باز نشوید اگر مسلمانی را آب مطلق است چندانی که چهارت را بس کند
 پاره آب مقید با وی آنست و چهارت ساخت رود و اگر آب چندانی بود که چهارت را آب آید با وی آب
 مقید پاره یار کرد و چهارت ساخت رود و بود که در سله اول آب مطلق چندانی است که چهارت را بس کند
 از آب مقید در معنی زواید شود و زواید را اعتبار نیست اما از سله دوم آب مطلق چندانی نیست که چهارت را
 بس آید آب مقید با وی یار کند همچنان شود که کوئی یک عضو را با آب مقید شست و آب مقید در حق چهارت
 عامل نیست اگر در سفر است و با وی آب مقید است و دومی محدث در جامه اش نجاست زیاد از درم
 بدان آب مقید چهارت سازد و نیم کند اما جامه را بدان آب نشوید و نماز بگذارد چون باب مطلق رسد
 نماز گذارد و رود و بود و جامه را باز نشوید یا بی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله باز نشوید و بقول محمد
 ز فر و شافعی رحمهم الله باز نشوید بنا بر آن اصل است که آب مقید است بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله
 عاملست در حق نجاست و در حق چهارت عامل نیست و بر قول محمد و ز فر و شافعی رحمهم الله عامل نیست هم
 در چهارت و هم در نجاست و از این رحمة الله گفته است که آب مقید در همه چیز یا عامل است تا که بریزند
 و از وی آب پدید آید و رجوع از ابو یوسف رحمته الله روایت است که حکم جوی روان دارد و از آن آب
 چهارت رود و آب مقید بر دونه است یکی به فعل منده مقید شود و یکی به نفس خویش مقید است
 آنچه نفس خویش مقید است آب میوه است چنانکه آب خربوزه و آب میوه دیگر اینها به نفس خود مقید اند
 و آنچه به فعل منده مقید میشود شور یا و کلاب و جلاب و آب باکلا و آب کامه و زنجاب و زکاب و آب
 باقلی و مانند اینها به فعل منده مقید میشوند و بقول ابو یوسف رحمته الله تا رنگ بر آب غالب نیاید
 حکم آب مقید ندارد و بقول محمد رحمته الله بر چه اندک آب متغیر میشود حکم آب مقید دارد و آب زخاک
 خشتاک متغیر شود و بقول امام شافعی حکم آب مقید دارد و بر قول علماء ما رحمهم الله حکم آب مقید ندارد
 مکمل اگر با شیر یا شیرینی یا برغن و غسل نجاست شود در پاک شدن وی دور روایت است صحیح است
 که پاک نشود و بنید خمر بقول ابو حنیفه رحمته الله نجس آب مطلق است جائی که نایاب منده آب مطلق بود و بر

قول ابو یوسف حکم بای مقید دارد و محمد رحمه الله گفته است که ما معلوم نیست که مطلق است یا مقید باونی جهات
سازد و تیم باوی یار کند از عهده بیرون آید و چه قول ابو حنیفه رح است که شب دعوت پریان عبد المبین
مسعود در خدمت رسول علیه الصلوة والسلام بود رسول علیه الصلوة والسلام را بقضا حاجت او میا
حاجت آن جوان فارغ شد رسول علیه السلام عبد الله مسعود را گفت ای پسر مسعود چیزی داری که بدان طلب
سازم گفت فی کله غنیدم قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ثمرة طيبة و ما و ما ظهور رسول علیه السلام فرمود
خرو پاک و پاک کننده است رسول علیه السلام از آن بنده طهارت ساخت پس معلوم آید که همچون آب مطلق
است جایی که نمایانده آب بود اما ابو یوسف رحمه الله گفته است که شب دعوت پریان پیش از نازل شدن آیه
تیم بود و نازل شدن آیه تیم این فعل منسوخ شد محمد رحمه الله گفته است که شب دعوت پریان دو بار بوده
است یکی پیش از نازل شدن آیه تیم بود و دیگری بعد از نازل شدن آیه تیم معلوم نیست که فعل رسول علیه
السلام پیش از نازل شدن آیه تیم بود یا بعد از نازل شدن آیه تیم باید که از وی طهارت سازد و تیم
باوی یار کند تا به یقین از عهده بیرون آید اگر بنده تم را جو شایند و وسطه شد بر قول ابو حنیفه رحمه الله
همچنان حکم باقیست و بقول ابو یوسف رحمه الله خوردن شایه طهارت را نشاید و بر قول محمد رحمه الله
این چیز را نشاید در جمیع الجوامع ابو العباس معانی از ابو حنیفه رحمه الله سر و آیه است در بنده تم و این
روایات از سوال سایل افتاده است یکی از ابو حنیفه رحمه الله سوال کرد که بنده تم داریم ولیکن طالب است
گفت بدان طهارت سازد و نماز کند و دیگر سوال کرد که بنده تم داریم ولیکن آب شیرین بر آب است گفت یا
دی طهارت سازد و تیم باوی یار کند و نماز کند و دیگر سوال کرد که بنیدی داریم که ولیکن طالب در وی شیرین است
گفت از آنجا که بنده تیم کن و نماز کند از نوع بن میریم الجامعی از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که از آن قول
رجوع کرده است و گفت که حکم بای مقید دارد و این قول را ابو یوسف رحمه الله گفته است و این همه جای
بود که مستحکم باشد اما اگر مستحکم نشده یا حرام بود و الله اعلم **باب حمل و رسوم**
در بیان آب مستعمل آب استمن بر سه نوع است یکی پاک و پاک کننده است با اتفاق و یک پلید است
با اتفاق و دیگری علما را اختلاف است بخر پاک و پاک کننده با اتفاق آنست که میوه را از گرد شویند یا جامه را از زرد
و یا خور را از طعام شویند یا نایل و یا کلندر را از کل شویند این آب مستعمل گویند و لیکن پاک و پاک کننده است
با اتفاق و آنچه پلید است با اتفاق ابی که با دی استنجی کرده شود یا نجاست شسته شود و آن آب پلید بود و با اتفاق
و آنچه علما در وی اختلاف است که ابی که چهار اندام شویند تا دوام که بر اعضا دای است پاک و پاک کننده است
در حق همان عضو چون از آن عضو او جدا شود و آنرا حکم حیثیت روایت جامع الصغیر آنست که تا جایی

قرار نگیرد مستعمل نشود این اختیار مفتیان توری است اما ظاهر روایت است که چون از اعضا و ادنی حد استوداصل
 شود و از احکام حیثیت حسن بن یاز ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که پلیدی غلیظه است زیاده از دمی بر
 چهارم رسد و ای نماز باز دارد عانی قاضی از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که پلیدی خفیفه است کثیر فاشتن باید
 تا و ای نماز باز دارد و این قول را ابو یوسف گرفته است و ز فر از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که پاک است و لیکن
 پاک کننده فی این قول را محمد رحمه الله گرفته است و شافعی را درین باب دو روایت است بیکر دایت پاک است و پاک
 کننده و بیکر دایت با محمد رحمه الله است پاک است و پاک کننده فی اصحاب ایلی از ابو یوسف رحمه الله روایت کردند
 که ابو یوسف رحمه الله از ان قول رجوع نکرده و گفت که ان اب بر چند بر جامه رسد و ای نماز باز ندارد و این هم جای
 یو که طهاره از حدت سازد اما اگر از نور علی نور میکند همان اختلاف علمای ائمه برقرار است اما بر قول زفر و شافعی
 رحمه الله آن آب پاک و پاک کننده بود و از برای آنکه آب مستعمل شود باسقاط فرض شود و بعبثت قرب شود اگر
 استسقاء فرض نیست قربت است دلیل بر آنکه بر بار یک میشود یا بنده ثواب میشود قال النبی علیه الصلوٰۃ و السلام
 الوضوء علی وضوء نور علی نور فی یوم القیمه رسول علیه الصلوٰۃ و السلام فرموده است که طهاره بر طهاره نور
 بر نور است در روز قیامت مسکین چنانچه که زاده ای در آب است در آب اندک هلاک شود چنانچه مار و ماهی
 و غیره و شیخ پایه و مانند اینها آن آب نجس شود از ابو یوسف رحمه الله روایت آمده است که بنکریم اگر ما را
 یا چیزی باید که بر اجزاحت کنند اگر سرخی ظاهر شود معلوم شود که خاکی است آب اندک را نجس کند اگر سرخی
 ظاهر نشود پلیدی شود که مار و چیزهایی بود که خاکی نبود اما ظاهر روایت است که این تفصیل که کرده است
 ابو یوسف کرده است و حاجت نیست بر چه زاده ای در آب است در آب اندک هلاک شود آن آب را نجس نکند
 اگر ما را در آب اندک هلاک شود شاید خوردن یا نی بنکریم اگر سرش در آب است و دم و خشکی نشاید خوردن که
 عکس نیست شاید خوردن اگر ما را در آب اندک نه و شاید خوردن یا نی بر قول شافعی رحمه الله آب پاک بود
 و ما می حلال بر قول طحطاوی اب بنجر است هر دو ظاهر روایت است که آب پاک بود و ما می مرد و آن آب
 خوردن را و طهاره کردن را شاید ما اگر ما می در انجا بوسیده باشد متغیر شده آن آب طهارت را ندارد لیکن
 خوردن را نشاید که چیزی از اجزای او در خورده شود اگر ما می در آب یافت یکی نیم در آب و یک نیم در خشکی
 مرده اگر باقی مرده است با اتفاق شاید خوردن و اگر باقی مرده است بر قول علما و ما رحمه الله طهارت را
 شاید خوردن را نی اگر از ما می زنده چیزی جدا کردند شاید خوردن اگر ما می باقی مرده است نیم در آب است
 و نیم در خشکی شاید خوردن یا نی اگر سرش در آب است و تنش و خشکی بر قول علما و ما رحمه الله شاید بر قول
 شافعی رحمه الله فی و اگر سرش در خشکی بود با اتفاق شاید خوردن و در ولایت کسبای است که می اندازند

که از موت مای کوپند اگر در مای سلمی بند و بعد در دست نیاید یوزن درست آید بیشتر از آنکه نصف شش میان
 کند در مای خشک سلمی بند و همین حکم دارد بعد در و انبوه یوزن را و بود چون صفت ظاهر کند اگر مای را
 در آب سببی هلاک کردند بر قول ابو یوسف رحمت الله نشاید خوردن و بر قول محمد رحمت الله نشاید خوردن
 و گو مای را از آب بر انداختند و می طپید پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که وی طپیدن مجاز است
 ویرا قیج حاجت نیست اگر مای در جوف میفر و شد یا در آب روان فروشد در دست نیاید که بیح کردن در
 چیزی در دست آید که وی بتسلم آن عاجز نبود که وی از تسلیم وی عاجز است اما اگر در جوف خنجر در آوردند است
 یا در خم ای در آورده چنانکه از تسلیم وی عاجز نیست اکنون بفرود شد و او دوشه طانکه چون ملک می شده
 باشد اگر ضیاء شست انداخت و مای گرفت و پنهان در آب است بدیکری و مای دیگر آمد وی این مای را را
 فرو خورد و آن مای نیز اندر ماند این مای دوم از آن فرو شده بود و یا از آن خرنده بگیری که اگر رشته شست
 را بیشتر تسلیم کرده بود از آن مشتمی بود و اگر رشته شست را بیشتر تسلیم نکرده باشد از آن خرنده
 بود اگر یکی دام در آب انداخت مای آمد و اندر ماند و دیگری آمد و آن مای را گرفت خصم دام را حق طلب بود
 یا بی آن خداوند دام اگر از برای مای گرفتن انداخته باشد حق طلب و خصم دام را و اگر از برای تر شدن آن
 است حق طلب نبود اگر دام را بر درخت انداخته است جانوری آمد و اندر ماند دیگری آمد آن جانور را گرفت
 خصم دام انداخته را حق طلب بود یا بی آن که خداوند دام از برای جانور گرفتن انداخته بود حق طلب بود و اگر
 برای خشک شدن بر انداخته بود حق طلب نبود و اگر از ملک یکی جانور بچه برگرفتند خداوند آن ملک را
 حق طلب نبود از برای آنکه جانور بچه ملک نبود بخلاف زنبور عسل و در ملک یکی عسل نهاد و آن عسل از آن
 خداوند ملک بود از برای آنکه زنبور عسل از آن عسل را نتواند بردن اگر کسی دیگر خوری نهاد و زنبور در آن خور
 عسل نهاد و آن عسل از آن خداوند خور بود از آن خداوند ملک نمی و اگر سیلاب در ملک یکی اندر آید و لای آنها
 خداوند ملک اشاید که تصرف کند این نیز همان حکم دارد و اگر در ملک یکی تخم مرغ یافت اگر تخم مرغ دشتی بود و آن
 یا بنده بود و اگر خانگی بود از آن خداوند ملک بود چون از مرغ وی بوده باشد اگر بر سر یکی سیم یا شبند در
 دامن یکی افتاده و دیگری آمد آن سیم را از دامن وی برگرفت ویرا حق طلب بود یا بی آن که دامن از برای سیم گرفتن
 باز کرده است ویرا حق طلب بود و اگر از برای سیم گرفتن باز نکرده است حق طلب نبود اگر ویرا قصد آن بود
 که بر جفتد آنچه در دامن وی افتاده ویرا حق طلب نبود اگر یکی دیگر بر سیم داد که بر سر فلان پشاش و بی معنی
 از آن سیمانرا بر سر آن فلان نشانید و بعضی را بازداشت از برای خود آن سیم دهنده را حق طلب بود تا
 آنچه گرفته باشد از وی بازستاند بخلاف آنکه اگر یک را لوز یا بادام یا موز یا دوتا بر سر فلان پشاش

وی بر سر فلان بعضی را پاشید و بعضی را خورد آنچه خورده باشد از حق طلب نبود و هر چه زادوی در آب است در غیر
 آب بپاک شود چنانکه در شیرینی یار و عن و مانند این آنچه پلید شود دانی در صله خواجه امام بکر خوارزاده رحمة
 الله و رده است که درین مسئله مشایخ خراسان از مشایخ عراق رحمة الله در پیش خانه کعبه میاحضه افتاد
 مشایخ خراسان گفتند که آنچه پلید شود که در محل نیست و مشایخ عراق گفتند که پلید نشود چون این میاحضه ^{نشان}
 بلند شد محمد حسن رحمة الله بر طریقی استاده بود و نماز میکرد و گفتند مصنف کتاب در اینجا حاضر است خطه ^{نقص}
 کسبید تا نماز تمام کند از وی سوال کنم چون محمد حسن رحمة الله نماز تمام کرد از وی سوال کردند که ابی در
 غیاب بپاک شد آنچه پلید شود دانی محمد حسن گفت پلید نشود مشایخ خراسان گفتند که چون در محل نیست
 چرا پلید نشود محمد حسن رحمة الله گفت چه گوئید اگر امینا در اندک بمیرد اب اندک پلید شود دانی گفتند فی
 گفت اگر آن اب را در شیرینی یار و عن ریزید پلید شود دانی گفتند فی گفت الله بکر خوارزاده باشد میان آنکه
 وی در آب اندک بمیرد و میدان آنکه آن آب اندک را در اینجا میری یا وی خود اینجا میرد اصل درین مسئله
 آنست که بر چه زادوی در آب است و بر خون روان نیست و پلید کننده خون روان است مشایخ خراسان
 چون نصیر بن یحیی خواجه محمد سلیم بنی جواب برای خود گفتند که نجس شود و مشایخ عراق چون عبد الله بنی
 و خواجه محمد تقی بنی از وی رحمة الله جواب بر قول محمد گفتند که نجس بود مسئله بر چه زادوی در درخت
 است که خون روان نیست چنانکه کرم و خیزد و مانند اینها اگر در آب اندک بمیرد نجس نشود بر قول
 علما و مار رحمة الله اما مکرده بود در شیرینی و روغن و مانند اینها بمیرد آن چیز مکرده بود اگر مستی نیست
 صدقه دهد و اگر مستی است خود خورده که مستی مکرده شناید خوردن و بر قول شافعی رحمة الله پلید بود
 اگر کسی از زبور زرد در آب اندک افتد یا در طعام بپاک شود بر قول شافعی رحمة الله نجس نشود بر قول
 علما و مار رحمة الله نجس نشود و چه قول شافعی رحمة الله آنست که ایشان جانورانی پرند است چنانکه
 جانوران دیگر علما و مار رحمة الله گفتند که این قیاس است که تو میگوئی و ما را بحديث رسول علیه الصلوة
 والسلام معلوم شده است که پلید نشود قال البنی علیه الصلوة والسلام اذا وقع الذباب فی طعام
 احدکم فامقلوه ثم امقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخری دواء و انه ليقدم الداء علی الدواء
 و اگر در طعام سوزان افتد و یا غوطه دهند اتفاق است که بمیرد پس اگر پلید بود رسول علیه الصلوة
 والسلام نفرمودی تا و یا غوطه دهند پس معلوم شد که نجس نشود بر چه در محل خوشن میزد بپاک بود چنانچه
 کرم که در سبزه بمیرد و کرم گوشت و کرم میوه در میوه و مانند اینها و الله اعلم فصل
 در بیان خواص و مسائل آن آب چندین بایده تادروی طهاره روا بود بر قول مالک رحمة

اندک آب بود روی طهارت روا بود تمسک بدین حدیث میکند **قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم**
 خلق الله طهورا لا یختص شیئ الا ما غیر طهره و لو نه او رکع رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خداوند
 غرض از آب را پاک کننده و طهر کننده است و می تختص نشود و چیزی مگر که غرض می یارند و می و یا بوی می
 بگرد و بر قول شافعی رحمة الله چون آب به قلیقین برسد پیش نجاست بر ندارد یعنی دو دست و پنجه
 مس و چنانکه می دانست که رسول علیه السلام فرموده است **قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم** اذا
 بلغ الماء قلیقین لا یحتمل نجسا رسول علیه السلام فرموده است که آب بدو دست و پنجه مس برسد پیش نجاست
 بر نگذرد و اما رحمة الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام ضعف و زنا صفت فرموده است نه
 قوت و بر اینها که گویند این بنا وضعیف است بنا و دیگر بر ندارد و یا این مستور ضعیف است این را بر ندارد
 و یا مال فلا کس اندک است اسراف میرا بر ندارد که از رسول علیه الصلوة والسلام نیز چنین فرموده است
 پنجه مس آب اندک است پس می دانست که اگر در سفری از امیرالمومنین علی و عید الله صلوات الله
 علیه عنهما سوال کردند که می دانیم چه چیزی که طهارت را بسیند و لیکن خوردن مار میشه یا میشه یا
 گفتند که آن آب را نگاه دارید تا بخورید و تیمم کنید و نماز گذارید پس اگر در آب اندک طهارت روا بودی یا
 فرمودند می تا در آن آب طهارت ساختند می و آن آب را خوردند می و از عید الله عباس رضی الله عنهما
 سوال کردند که غسل می گیریم و آن عنماها در آن جامها می چکانیم گفت از آن قطره تا بر سر نهد و در باغ
 است و قطره تا بچو یار آن زاله بود که در آب استاده بر قیاد چنانکه در عرض دربار کین و مانند اینها و
 قهبا بر آرد و ذره بچو یار آن ریزد و بود که درین جا میاید و قهبا بر نیارد و از خواجیه حسن بصری رحمة الله
 سوال کردند که ما غسل می گیریم و از آن عنماها ما در آب جامها می چکانیم گفت که من اگر چه مرد و
 امید پیش از آن می دانم که آن در نماز را از ما در گذارد که در وی ضرورت است اما علما و ما رحمة الله گفته
 اند که قیاس آن بودی که در آب استاده طهارت و غسل و انبوهی حکم حدیث رسول علیه السلام **قال**
النبی صلی الله علیه و آله وسلم لا یسول احدکم فی الماء الا ان یدخل فی من الجنباته رسول علیه السلام فرموده است
 که در آب استاده بول بیندازد و غسل میاید چون رسول علیه السلام عنماها را با بول بر او فرموده است
 که حسن بن زیاد بن حنفیه رحمة الله روایت میکند که آب مستعمل پسیدی غلیظه است زیاده از درمی بر جامه
 رسد و دای نماز را باز دارد و این حدیث ما رجحت است بر مالک شافعی اما علما و ما رحمة الله در بزرگی
 تخفیف را بر کثرتی چیزی اختیار کرده اند مسلم و قلیقین آب است مسکی آمد و از یکی خورد و دیگری بول
 انداخت در آنجا که آب خورده است طهارت روا بود که کم شده است که در آنجا که بول انداخته است طهارت

روا بود که زیاده شده است قبول علماء و محققان بعد از روایط طهارت روا نبود مسلم حوض چندین باید که تادرکی
طهارت روا بود و روایت میکند خواه ابو حفص کبیر بخاری از ابو حنیفه رحمه الله حوض باید که این رنگ آب
بریزند این نیمه رنگ آب بدان طرف سراسیمه ننگند یا این طرف طهارت سازد و آن نیمه بخند ان آب بسیار
بود و روی طهارت و غسل روا بود و در نوادر از ابو حنیفه رحمه الله روایت است که این نیمه غسل روا بود و آن
نیمه بخند این آب بسیار بود و روی طهارت و غسل روا بود و این قول ابو یوسف رحمه الله گرفته است در شرح
طحاوی ابو الحسن که می از ابو حنیفه روایت میکند که این نیمه دست بکشت جنباند آن نیمه بخند یا این نیمه بخاستی
بریزد و آن نیمه را سراسیمه ننگند این آب بسیار بود طهارت و غسل در روی روا بود و در شرح از محمد رحمه الله روایت
است که این نیمه طهارت سازد و آن نیمه بخند آن آب بسیار بود و روی طهارت و غسل روا بود و در شرح
استیجانی رحمه الله آورده است که اعتبار چندین برای آب را نیست اعتبار آن جنبیدن را که آن نیمه آب بلند
تر باشد تا می جنبیدن نه را اعتبار است از خواجہ ابو بکر فضل بخاری رحمه الله سوال کردند که حوض است شست
در پشت ای شصت و چهار که بود و روی طهارت روا بود یا نه این گفت من باری مناسزم اگر شما سازید
شمارا منکم خواجہ ابو الفضل که مانی از مشایخ ما رحمه الله روایت میکند که اگر حوض است شش شش شش ای
سعی و ششش که باشد بالای آن آب دو که چهار یکی در روی طهارت روا بود چون ضرورت بود که تقدیر گرفته
اند و روی ششش نرمان آب است خواجہ ابو مطیع طحاوی گفته است که حوض باید پانزده در پانزده ای دو صد
و بست و پنج میباشد تا در روی طهارت روا بود اگر بست در بست ای چهار صدی باشد من در دل خود
که احویت نیام از خواجہ محمد سلیمان رحمه الله سوال کردند که حوض چندین باید تا طهارت در روی روا بود من گفت
این مسجد را از محمد حسن سوال کردم که حوض چندین باید تا در روی طهارت روا بود گفت حوض باید بچند مسجد
من مسجد محمد رحمه الله اندرون هشت در پشت بود و از بیرون دوازده در دوازده ای یکصد و
چهار چهار میباشد ما را معلوم نیامد که اندرون مسجد افزون یا بیرون ابو عیسیٰ معاذ و زنی رحمه الله گفته
است که من این مسایر از محمد رحمه الله سوال کردم بچنین جواب گفت که بچند مسجد من اندرون مسجد
محمد رحمه الله هشت در پشت بوده و بیرون مسجد دوازده در دوازده ما را معلوم نشد که اندرون مسجد
افزون یا بیرون مسجد علماء ما بر تبه مسجد حکم کردند که چون ده دره شود طهارت و غسل روا بود بنا بر
حدیث رسول علیه السلام خیر الامور اساطها این نیمه جایی بود که حوض چهار سو باشد اما اگر حوض
مدر بود و سید امام ابو القاسم شهبید رحمه الله گفته است که می و ششش و نیم که میباشد در روی طهارت
و غسل روا بود اما خواجہ امام زاهد رحمه الله گفته است که بست و بست که چهار یکی باید تا در روی

طهارت و غسل و ابودیکی از آنها گفته است که منی در زمین فرو برند و دوازده کز رسن او تاه کنند و در
 سران میخ افکنند و بر کار کرد بر کرد دیگر داند که مقداره در ده شود اما که ام کز را اعتبار است بر چه حوض
 قدیم قدیم است بکفر قدیم و بر چه نوشود بکفر همان عهد با ظاهر روایت است که رسن کرد بر کرد و بی بختند
 و بر صحرای چهار سو کنند اگر ده در ده شود طهاره در وی را بود اینها که گفته شد طول و عرض آن بود
 خواجہ امام حسام شہید رحمۃ اللہ علیہ و چیل و ہشت کز باید تا در وی طهاره با جمیع رو بود و مسکله
 بالای اب چندین باید تا در وی طهارت رو بود بعضی از مشایخ رحمہ اللہ گفته اند کہ در وی را برینجا
 پوشند بسندہ بود و بعضی گفته اند کہ ہشت اب بر کمر دشت دستش بالا تر شد بسندہ بود فقیہ ابو جعفر
 رحمۃ اللہ علیہ کہ سبوی بی تکلف پر شود آن اب بسیار بود جواب ظاہر اینست و حوض نجاست عین است
 از وی طهارت سازند ان نجاست چندین مسافت باید تا طهارت رو بود و مختار شیخ الاسلام بر آن
 الدین رحمۃ اللہ علیہ کہ در کز مسافت باید تا طهارت رو بود و اختیار خواجہ امام اجل سحر حسی رحمۃ
 اللہ علیہ بر نیست کہ ہشت کز بسندہ است اختیار خواجہ امام اجل ابو الفضل کرمانی رحمۃ اللہ علیہ مشایخ ما و
 النہر روایت میکنند کہ یک کز مسافت بسندہ بود و یک بدست ای یک ہشت نیز روایت آمدہ است
 از خواجہ امام بکر خواہر زادہ رحمۃ اللہ علیہ کہ در نہ گفت این طرف حوض ماند و انظر دیگر طہارت ساز
 اما مختار قاضی امام صدر بخاری رحمۃ اللہ علیہ کہ حوض در درہ حکم دریا دارد تا از نجاست لون
 و بوی و مزہ نکرد و در وی ہر کجا طہارت سازد رو بود دست جنبانیدن شرط نیست بانی قبول
 مشایخ عراق دست جنبانیدن شرط است و این اختیار خواجہ امام اجل سحر حسی است و بر قول مشایخ
 خراسان دست جنبانیدن شرط نیست و این اختیار قاضی امام صدر است رحمۃ اللہ علیہ اگر حوض
 است بالائی دارد اما پهناندارد حکم پلید شد آب اندر آمد و گسترہ در درہ شد ابو القاسم احمد رحمۃ
 اللہ علیہ کہ تائب بیرون نرود پاک نشود و فتوی بر نیست اگر مار کین ای مخاف است در وی پاره آب
 نجس یا در وی نجی است تائب اندر آمد و پر شد اگر چه صد در صد بیرون نرود پاک نشود کہ بر خردی
 از ان آب پاک بدان آب پلیدی میرسد پلید میشود تیغ آن آب پلید تا بیرون نرود پاک نشود و اگر خنجر
 تا بیرون نرفته پاک شود یا دیگر جایی اندر آمدن آب رادہ درہ تیرا شدند و دیواریہ بر آنند تا نجائی کہ دیوار
 نہدہ باشند از ان آب پاک آید و قرار گیردہ درہ شود بعد از ان اگر آن آب نجس منہر ہمہ پاک بود اگر
 حوض بود درہ درہ در وی آب پاک است ہر چند آب پلید اندر آید تیغ آن آب پاک شود مگر از نجاست
 لون و بوی و مزہ گرداند پلید شود اما اگر در حوض پاره آب پلید بود ہر چند آب پاک اندر آید ہر تیغ ان آب

پدید شود تا بیرون رود پاک نشود و خواص است ده درده آب وی کم ده درده شنجاست یعنی اندر اقباد و سیر
 شد بر چند آب پاک اندر آید و بیرون رود تا عین شنجاست در وی بود همچنان پدید بود چون عین شنجاست
 را بر کند و باره آب دیگر بیرون رود پاک شود محمد حسن رحمه الله گفته است که اگر قطره می در دریا چکد و زیر
 دست وی لولون یا بوی یا فزه نمی آید من در آن دریا طهاره سنازم مالک رحمه الله گفته است که اگر قطره می
 در دریا چکد و آن دریا موج بر آرد و بسبب نم آن موج کیه رود و از آن کیه که پسند آن بخورند من گوشت
 آن کو پسند آنرا بخورم اگر حوض ده درده کچی کچی شد ای نقصان پدید شد و حکما پدید شد آب اندر آید
 و بیرون رفت چند می باید که بیرون رود تا پاک شود و فقیه ابو جعفر رحمه الله گفته است که سه چند آن آب
 که در وی است بیرون رود پاک شود بعضی مشایخ گفته اند که همان مقدار آب که پدید بوده است بیرون رود
 پاک شود و خارج تمام بود که سجید بخنی رحمه الله گفته است بخور آنکه آب بیرون رود پاک شود و جواب فتوی برینست
 و آن آب که بیرون می رود پاک است تا اگر در وی طهارت سازد و بود و اگر آن آب از طرف دیگر برگشت و
 یا بر بهمن حوض اندر آید آن باز پدید شود اما اگر از همان طرف که آب بیرون رفته است راه نیافت تا بیرون
 رود یا برگشت و بار بهمن حوض اندر آید پاک نشود و اگر از انطرف که آب اندر آمده است بیرون می رود
 هم پاک نشود اگر آب رفته بیرون باز برگشت و بحوض اندر آید اختیار خواجیه زاهد خرم رحمه الله بدین بود
 که پدید نشود و اختیار شیخ الاسلام بر مان الدین برین که باید که اندکی جدا شود که باز نیاید شیخ الاسلام
 بر مان الدین گفته است که آنجا که راه نیاید تا بیرون رود باید که کندی زیند تا معانی شود و آب انقطاع
 پذیرد پاک شود و اگر آن ابها حوض باز اندر آید پدید باز نیاید و اگر از آن طرف که آب اندر آمده است باز بیرون
 رود پاک نشود و اگر حوض بود یا مشعر آب برگزیده باشد و بیشتر مشعر تا اگر گرفته چنانکه آب استعمال کرده
 بیرون نگیرد در آن مشعر طهارت می سازد و بود یا فی از نصیر بخنی سوال کردند گفت لاخیر فی هر کجا که
 که این لفظ آید دلیل آن کند که را بود اما نا ساختن اولیتر بود که متشاید طهارت ساختن اگر بیرون
 مشعر طهارت سازد اگر در ای مشعر ده درده شود شاید طهارت ساختن و اگر در ای مشعر ده درده
 نبود حکم همان مشعر دارد که را بود و ظاهر بر و اینه است که اگر مبالغت کند و آب مستعمل را بیرون نبرد
 در آن مشعر طهارت را بود و اگر آب مستعمل را بیرون نبرد و را نبود و اگر حوض بود ده درده و لیکن سر
 حوض عروق در افکنده اند ای بآن حوض فی یا گاه یا چوب یا مانند وی انداختند و سر حوض کم ده درده
 شده است سر حوض حکما پدید شد چون آب فرو شیند و ده درده شود و فخر راجه امام زاهد خرم رحمه الله
 و بسیاری از مشایخ دیگر رحمهم الله است که پاک شود مسئل اگر حوض است ده درده در یهلوی

می حوض دیگر است هم ده در ده و هر دو کچی کچی شدند و کم ده در ده شدند و حکا پدید شدند و آب
 آمد و یکی حوض پر شد و بیرون رفت و در آن حوض دیگر اندر آمد و آن حوض دیگر پر شد و بیرون رفت و
 دو حوض پاک شوند اما اگر حوض اول پر شد و بیرون رفت و بحوض دوم در آمد و آن حوض دوم پر شد و
 از حوض دوم راه بیرون رفتن نیافت باز همین حوض اول اندر آمد حوض اول پاک شود و لیکن حوض
 دوم پاک نشود اگر حوض است سه روی ده در ده و پایان وی کم ده در ده تا مادام که این آب کم ده در ده
 است در وی طهارت سازی را و بود و جواز وی نیز را و بود اگر در وی نجاست افتد پدید نشود و چون آب
 کم ده در ده رسید از وی طهارت را و بود اما در وی روان بود هر چند که در وی نجاست اندک افتد
 پدید شود مسئله حوض است سه روی کم ده در ده پایان وی ده در ده تا مادام که آب کم ده در ده است
 از وی طهارت را و بود اما در وی طهارت را و نبود هر چند که اندک نجاست افتد پدید شود و اگر حوض است
 ده در ده راست ستونی فرو بردند تا مشعر سازند در آن حوض طهارت را و نبود اگر نجاست اندک
 اندر افتد نجس شود از برای آنکه خون ده در ده راست بود آن مقدار که ستون فرو بردند از ده در
 ده کمتر شد پس در وی طهارت و غسل را و نبود بعضی گفته اند که اگر آدمی فرو بردن آن آدمی جای گیرد
 در حوض طهارت را و نبود اما ظاهر بر روایت آنست که را و بود از برای آنکه آدمی متحرک است ای جای
 بگیرد اما ستون متحرک نیست وی جای گیرد اگر حوض است ده در ده راست در وی کلاه بر آید یا خمر آره
 گرفت چنانکه می جنبانند زیر وی آب نمی جنبند در وی طهارت را و نبود اما اگر خمر آره است که دست
 می جنبانند آب زیر وی می جنبند اکنون طهارت را و بود و اگر حوض بود چهار در چهار آب اندر می آید
 و بیرون می رود در وی طهارت را و نبود اما سعید امام ناصر الدین در ملقط خویش آورده است که را و بود
 و اگر جائی آب اندر آمدن و یا بیرون رفتن طهارت سازد با جماع را و بود اما اگر حوض سه در سه بود در
 وی طهارت را و بود بشرط آنکه آب مستعمل کرده و یا بیرون برود و اگر سبج در سبج بود اتفاق در وی طهارت
 را و نبود مگر آنجا که آب اندر می آید و آنجا که بیرون می رود و اگر حوض است که دو طرف وی یا زده در یا زده
 و دو دیگر نه در نه است طهارت را و نبود که کم یک که ضد بود و اگر دو طرف دوازده در دوازده است و دو
 طرف هشت در هشت است را و نبود که نو و شش کن بود و اگر یک طرف دوازده که نو و یک طرف یا زده
 و یک طرف نه و یک طرف هشت را و نبود چه که هشت را و دوازده زنی نو و شش شود و اگر نه را و دوازده
 یا زده زنی ضد کم یک که شود را و نبود و اگر چشمه بود کم ده در ده در وی طهارت و غسل را و نبود مگر آنجا
 که آب بیرون می رود طهارت آرد و یا غسل آرد را و بود و اگر حوض است روی آب پنج تنگ بسته است چنانکه

اب رومی جنبانند که آن پنج میجنبند در وی طهارت روا بود اگر پنج سطر است ولیکن پنج از روی آب زدا
 است در وی طهارت روا بود که در معنی حوض پوشیده شود و اگر پنج در زیر آب است در وی اب ده در
 ده کشته ده بود روا بود اما اگر پنج بر آب چشیده است و یا سوراخ کردند در آن پنج رفته بود طهارت روا بود
 یا فی ظاهر روا است طهارت روا نبود اما خواهی بود بعضی که بر بخاری و عبد الله مبارک بر دوی رحمة الله گفته است
 که روا بود که پنج از آب است و آب از پنج در آنجا طهارت روا بود خواهی بود الحسن استغنی گفته است که مادر آن
 پنج رفته رنگ آب یکم و مبالغت کردیم آن رنگ آب پدید آید اگر کسی پنجین طهارت با مبالغت سازد
 روا بود اما ظاهر روا است که روا نبود که چون کرد آب رود ولیکن باز اگر پنج را بر وی آب شکسته اند
 اگر روی آب بمقدار ده در ده کشته بود طهارت روا بود اگر کوفته است روا نبود اگر پنج را سوراخ کردند
 رفته پدید آید پدید شود و اگر سوراخ رفته پدید شود جای دیگر سوراخ کنند آن آب پاک بود اگر آن
 سوراخ نیم پدید شود جای دیگر سوراخ کنند آن آب پاک بود تا اگر همه روی پنج را سوراخ کنند همه پدید شود
 پنج را بشکستند آب پاک بود و اگر پنج را شکستند در روی حوض یا ریه پنج ماند یا تحت در روی حوض انداختند در
 اب که ده در ده شد در وی طهارت روا بود یا فی اختلاف مشایخ است اما ظاهر روا است که چون اب را
 به جنبانی آن پنج یا شش را به جنبانند در وی طهارت روا بود اما اگر که آنها را پنج را شکستند میان بر قرار است
 وی طهارت روا بود یا فی اگر کشته ای ده در ده بود در وی طهارت روا بود و اگر ده در ده نبود در وی طهارت
 روا نبود این قول بعضی مشایخ است بعضی دیگر گفته اند که روا بود اما احتیاطا مضی را بود و اگر مسلمانی بر
 برف استی می کند یا چهار اندام میشود اگر سیلان شود روا بود و اگر سیلان نشود روا نبود اما اگر از
 جنابت غسل می آرد همچون بر وزن خود را چرب کند بر قول ابو یوسف رحمة الله از عهده جنابت
 بیرون آید بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله از عهده جنابت بیرون نیاید از برای آنکه جنابت قویتر از حد
 است دلیل آنکه محث را قرآن ظاهر شاید خواندن و مسح شاید اندام پس این قویتر از جای که
 ضعیف تر است تا آب سیلان نمیشود و رانی آید اینجا که قویتر بود طریق او نیز بود ابو یوسف رحمة الله گفته
 است که خداوند عز وجل در طهارت غسل فرموده است قوله تعالى فاغسلوا وجوهکم و در غسل آب
 سیلان باید و در جنابت ظاهر فرموده است قوله تعالى و انکنتم جنبا فاطهروا و طهرا یا اب رسیده باشد
 بود اگر کشته ای حی که بیرون حوض بود یک کز سبنا و صد کز درازی یا دو کز سبنا و پنجاه کز درازی در
 طهارت روا بود یا فی بظاهر روایت روا نبود ابو نعیم محمد بن سلام البلی رحمة الله گفته است که روا بود
 و خواهی بود سیلیمان جرجانی رحمة الله گفته است که هر کجا که یک عضو را شوی ده کز این طرف و ده کز آن طرف

آب مستعمل شود و خواجه ابو حفص کیم بنجاری روح و عبد الله مبارک روح گفته است که هر چه روی آب و رو یک
 دیگر ضرب کنی ده درده شود در روی طهارت رو بود و خواجه امام بکر طرخانی رحمة الله گفته است که اگر
 کشاوی بود از شرفقه تا بنجارد روی طهارت رو نبود و اگر آب اندک بود مستاده در روی طهارت
 رو نبود اما از روی طهارت رو بود و بر قول مالک رحمة الله در روی طهارت رو بود اما اگر نفوذ آن دارد
 که روان کند در روی طهارت سازد رو بود و اگر آن آب از جنای دیگر قرار گیرد پاک بود که آب روان پدید
 بر نذر دما از بنجاست لون و بوی و مزه مکرر داند **مسئله** حدروانی آب چندانی باید تا در روی طهارت رو
 بود بعضی گفته اند که گاه و بگاهی را بر دما ظاهر روایت است که آب استعمال کرده و بر آید در روی طهارت
 رو بود و اگر دو کس نشسته اند طهارت میکنند میان ایشان مسافت چند باید تا طهارت ایشان
 بعضی گفته اند تیرگی آب این به این رسد طهارت رو بود و ظاهر روایت است که تیرگی را اعتبار نیست اگر آب مستعمل
 آن باین نه رسد طهارت رو بود و اگر تک آب می رود در روی آب نیمه دو طهارت در روی رو نبود و مسافت
 چندین باید تا یکی زیر دست می طهارت سازد و بر این رو بود در صلوٰه خواجه امام ابو زید آورده است
 که اینجا رنگ آب بریزد اینجا سرایت نکند آن دیگر بر طهارت رو بود اما ظاهر روایت است که اینجا نجاست
 شود بدان دیگر سرایت نکند و بر طهارت رو بود **مسئله** حوض است یا مشعروان آب بر آید و بسنگ
 گرفته نصیر کیمی رحمة الله از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند لاخیر فیه دروی خیر نیست اما این که تقیم جنای
 بود که فسر و رجب با جماع طهارت رو بود **مسئله** بیرون مشعروان طهارت میسازد اگر در ده درده
 نیست رو بود و اگر در ده نیست رو نبود در کرد آب طهارت رو بود و بیانی از ابو حنیفه رحمة الله سوال کرد
 گفت لاخیر فیه و هر گاه این لفظ لاخیر فیه دلیل کند که ناساخه فتن و بیهوده بعضی از مشایخ گفته اند که اگر کو آب
 کلان بود که آب استعمال کرده و بر آید بیرون بر رو بود اما ظاهر روایت است که اگر چه که آب کلان بود در
 طهارت مسازد اما اختلاف مشایخ نباشد و اگر آب غالب بر نجاست میکند رد آب نجس بود و اگر غالب
 باکی میکند رد و لیکن لون تغییر شده است و بوی و مزه می آید نجس بود اما اگر از آن آب لون یا بوی یا مزه
 نمی آید آب پاک بود اگر بر روی نجاست لای نهاده بود اکنون نجس نشود از برای آنکه آب بر بالای میگذرد
 بر نجاست نمی آید اگر چه آن لای تنگ باشد اگر استخوان است در آب و آب بروی میکند زد اگر بروی رطوبتی
 نبود آب پاک بود و اگر رطوبتی هست چنانکه گوشت و مانند آن اگر بالای آب سه انگشت بود دیگر که نشست
 بر مردار میکند رد و انگشت بر پاکی آن آب پاک بود از برای آنکه آب غالب بر پاکی میکند و پاک بود اگر
 بای است کل پاکی است و پیش ناودان پلید بود اجماع آن آب تاودان پلید بود و اگر کل پاکی بر پلید است

و پیش از آن پاک ظاهر بر او می آید که آب نادران بپایید بود و خواجہ امام بکر اسحاق گفته است که پاک بود
 بشرط آنکه از نجاست لون دیوی و مژه نیاید و اگر یک نیمه بام بپاید است و یک نیمه پاک و پیش از آن بپاید
 آب نادران بپاید بود و اگر پیش از آن پاک بود آب نادران پاک بود و اگر از در یک خانه آب ریختند و بر جامه
 مسلمانی رسد باید که سوال کند که این آب پاک است یا بپاید اگر گویند پاک است بر پاکی حمل کند و اگر گویند بپاید
 است بر بپایدی حمل کند و اگر جواب نگویند خواجہ امام شمس الدین طوای رحمة الله گفته است که اگر این آفتاب
 در نجاری بود جواب گوئیم که بپاید بود از برای آنکه در نجاری خانه ها و تنگ است آن آب بپاید را از در کج
 بیرون اندازند و اگر در شتر قند است جواب گوئیم که پاک بود که در شتر قند خانه ها و فراخ است آب بپاید
 را از در کج بیرون نیندازند جواب درست تر آنست که این صاحب واقعه جامه خویش را بپاید و اگر
 لون نجاست یا دیوی نجاست باید باید که بشوید و خواجہ منہاج رحمة الله بگوید شست از طایفه آب است
 و بر جامه می رسد خواجہ سوال کرد که این آب پاک است یا بپاید زن او از داد که بپاید است ای جاکم ای جان
 من خواجہ منہاج گفت تنہا جامه من بپاید نکردی دلم تیر بپاید کردی و اگر بر جامه کس آب بپاید انداختند
 نقصان جامه تاوان دار شود یا بی اگر شستن نقصان پذیرد تاوان دار شود و اگر بی و الله
 اعلم بالصواب باب سی و دوم فی الشرب بنا بر حدیث رسول قال البنی علیہ السلام افضل
 الصدقات الثلاث الماء والنار والحلج رسول علیہ السلام فرمود که فاضلترین صدقه ها سه چیز است
 آب و آتش و نمک قال البنی علیہ السلام الناس شرکاء فی الثلاث فی الماء والنار والحلج رسول علیہ
 السلام فرموده است که آدمیان را در سه چیز شرکت است در آب و آتش و نمک قال البنی علیہ السلام
 صاحب الدابة القطوف امیر علی الركوب رسول علیہ السلام فرمود که خداوند ستور ضعیف امیر است بر کارد
 حکایت آورده اند که ابو یوسف رحمة الله با مارون رشید رحمة الله روزی بجای میرفتند ابو یوسف
 رحمة الله بر دراز کوش سوار بود و مارون رشید رحمة الله بر استر قوی نشسته بود و بر جارا مارون
 رشید رحمة الله را توقف میبایستی کرد تا ابو یوسف رحمة الله دیرای یافت مارون رشید
 ای امام سلیمانان چیز خراشیه نمیزنی ابو یوسف گفت شما بر ستور نشسته اید که نارنده میرود و در
 بر ستور نشسته ام که نارنده نمیرود و لیکن من بر شما امیرام مارون رشید گفت بچه دلیل گفت بخت
 رسول علیہ السلام قال البنی علیہ السلام صاحب الدابة القطوف امیر علی الركوب مارون رشید
 از ان مرکب خود فرو داد گفت که نیکو بود که امیر بر ستور ضعیف بود و رعیت بر ستور قوی ان مرکب خود را
 ابو یوسف رحمة الله داد و عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است ابل التمر الا سفل امیر علی ابل التمر الا

عالم یروا بعضی گفته اند معنی چنان بود که پادشاهان امیرانند بر سر ایکنان اعلی تا آن وقت که سیراب کرده نشود
 و اگر حوض است فکوزه آب و جوی روان از کدام طهاره ساخته شود و اگر عالم است از حوض طهارت
 سازد و پیرا او تیر باشد و اگر عالم است از جوی روان و پیرا او تیر باشد و اگر عالم است از کوزه طهارت
 سازد تا بداند که چه مقدار آب خرج میکند این در دیار سنجان آید اما اگر در دیار مبتدعان باشد باید که در
 حوض طهارت سازد از برای زعم ایشان که مبتدعان در حوض طهارت روان دارند و اگر مسلمانی در ملک
 خود حوض کند و آب اندارد روان آب ملک می نشود و نمیتواند عام را بار و شستی که ازین حوض آب میرسد اما
 بتواند گفتن که ملک اندر میساید اگر جایی دیگر آب نمی یابند ضرر عام لازم آید عام تو اند که ویرا چه میکنند که
 آب جامها و مارا بر کن و بجاده یا مارا اجازت ده تا در ملک تو در آیم و آب جامها برکنیم اگر این خداوند جز
 ایشانرا جایی دیگر نشانی میدهد اگر اینجا میرود ضرر نمی رسد باید که اینجا روند و آب پر کنند تا خسته نشوند
 اگر بر فتنه اینجا ضرر میرسد و ویرا چه میکنند آب جامها ایشان پر کنند و بدیشان دهنده اما اگر آب را در خورنی
 کرد چنانکه در نجی در کوزه اکنون ملک می شود همچون ملک تا دیگر تا اگر کسی بی اجازت دی خوردن
 کس احرام بود و اگر این آب بفروشد و او بود که ملک می شده است از دست نارسیده و بنده
 مردمان آب نشاند خوردن از برای آنکه ایشان چون آب پر کنند از حق دمی و خواجه ایشان شود اگر
 بی اجازت ایشان خوری حرام شود و مسافران در راه آب یافتند از برای خوردن را بود چنانکه
 سقاییه و مانند آن در وی طهارت روان بود یا یافت آن آب دیرا تیمم نماز را بود اما اگر کلبانی بود یا
 ده در ده در وی طهارت روان بود مسلک اگر بدست و پیرا سفر در و در مخصوصه افتاده اند از لشکر آب
 یافتند چنانکه یکی کس آب را میگردانند و ندانند که یک کس آب آید آن آب را یا ندانند
 خورد در استحسان آورده است که سیر خورد که خدمت پدر پر سیر لازم است پس می خورد تا قوت آید
 پدر را بر گردن دهند و بمنزل پدر تا اگر حرمت پدر نکند است و خود بخورد و پدر را داد تا بخورد و بخورد
 سعی کرده باشد و نشاید بخون خود سعی کردن قوله تعالی و لا تلقوا ابائکم الی التمسک قال
 البنی علیهم السلام ابداء بنفسکم ثم یقول رسول علیهم السلام فرموده است که بخت از خود افکار
 انگاه از کسی نیک که در عیال است و اگر در سفر آب می یابند می ایشانرا تحمید بدشاید که با دی حرام
 کنند و بستانند و بخورند اما اگر در ملک دیست و خطر ملک شدن دارد و در حارب بهر وجه دیگر که نتوان
 باید که بستانند و در طعام نیز همین حکم بود با سیم قرض بستانند و بخورند تا بجات یابند و اگر مسلمان
 در مخصوصه افتاده است از کس شکایت گوشت فحش یا بر مرداری که باید نشاید خوردن بقدر حاجت تا

بجات یایدوان ویرامباح بود حلال فی واکر دو کس در محضه افتاده اند از کسکی میگوید مر آن دیگر را که باره کوه
 از ران من بیرون کن و بخورتا بجات یایی نشاید که بچنان کند که وی خود در شرف ای نزدیکی بجا افتد
 که سبب بجا در حق دیگر مشتبه شود و اگر مسلمانی در محضه افتاده است در تشکی با وی می است بخورد
 یا شهادت اختیار کند وی بخورد و بقول شافعی رحمة الله شهادت اختیار کند وی بخورد و بقول
 علما ما رحمة الله شاید که بخورد و ان ویرامباح بود حلال فی مسئله در زمین مباح جوی میرد بقول ابو
 حنیفه رحمة الله فی اجازت امام نشاید و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و بقول ابو حنیفه رحمة الله
 جوی را حرم نبود و این اختیار خواجہ ابوسلمان بخور جانی و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله جوی را حرم بود
 و این اختیار طحی وی است رحمة الله حرم جوی چندین بود بقول محمد رحمة الله جوی می بخورد نمیه جوی و
 بقول ابو یوسف رحمة الله بر روی جوی می بخورد جوی قائده این خلاف جائی پیدا شد جوی می کند و لا لب
 جوی می اندید یا لب جوی درخت می نشاند یا بطلب لب لب جوی میرد و شاید یایی بقول ابو حنیفه رحمة
 الله شاید و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و عمارت جوی اصل بر همه شرکا بود چون عمارت اند
 آمدند بر کسی تا کی عمارت کند بقول ابو حنیفه رحمة الله بر کسی ملک خویش و بر او تیر کتاب شرب بر کسی ناکوه
 خود و کوه آن تخت بر کوهی که بر سر حوض بود که از آن راه آب در ملک می رود و بعضی از مشایخ رحمة الله
 که بر کسی تا حد ملک خود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله همه شرکا و تا پایان جوی عمارت کنند که بچنانکه
 آب را باند آمدن حاجت است بر بیرون رفتن نیز حاجت است و مسلمانی در ملک خود کوه را بریزد
 یا بر دست می اندیزد و این کتاب شرب نشاید و بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که شاید که بچنانکه در
 ملک خود در خانه را بر کسی که بنمید و او بود تواند این نیز همان بود و اگر بلند تر و یا پست تر میکند و کتاب
 شرب است که نشاید و این اختیار خواجہ امام شمس الدین حلوائی است اما خواجہ امام اجل رحمة الله
 گفته است که شاید از برای آنکه اگر کوه پست و آب کلان آید کوه وی زیر لادماند و آب در ملک می نرود
 و اگر کوه وی بلند باشد و آب یاریک بود در ملک می در میاید پس همه حالهای ویرا بلند کردن است
 کردن حاجت آید و کار با وی بدین مقدار خصوصیت نشود اما اگر کوه را پستتر میرد یا پس تر میرد اجاع
 است که نشاید از برای آنکه اگر کوه را پیشتر بر جوی تنگ شود و آب در کوچتر شرکا را ضرر نشود و اگر پستتر
 آورد که آب شود و آب در ملک می بیشتر و در شرکا را ضرر نشود و شاید اگر کوه را تنگ میکند یا فراخ تنم
 نشاید و اگر سوراخ کوه می است و دو میکند بی شرکا یا دو پست می میکند اجاع نشاید و اگر از
 شرکا و یک کس جوی را بلند میکند بی اجازت شرکا و دیگر نشاید و اگر شرکا دیگر اجازت کردند به بلند

از دو کرباب شود در یک سی پیشتر مگویم دلالت نشاید زد و شرکار اصرار شود و نشاید که جوی انباشته
 بخشش بخند یا کجوب بشاید تا جوی انباشته نشود و اگر یکی از شرکاء بر روی جوی میل زمین زد و بی اجازت
 امام و شرکاء دیگر نشاید و اگر شرکاء یا امام اجازت کردند میل بلند و محکم بایستد برای آنکه این میل بر دست
 کوه وی بود و یا زیر دست کوه وی اگر بر دست کوه وی بود چون آب کاران بید آب در کوچه یا شیب
 آنکه آب دم دهد و اگر زیر دست کوه وی بود چون آب بسیار آید آب دم دهد و در کوچه یا شیب در ملک وی است
 پیشتر اندر آید شرکاء اصرار بر رسیدن همه حالها بلند و محکم بایستد و اگر امام از جوی شرکاء یک تیر آب بصادف
 یعنی خاص صافی که ده نقصان آن همه بر شرکاء بود و آن باقی آب میان شرکاء قسمت بود و مسلم اگر آب
 مباح را در جوی غصبی برد آب نشاید خوردن از آنجوی بر روی و بخوری را بود و مسلم اگر آب غصبی
 در جوی مباح میرد از آن آب نشاید خوردن اما نشاید بردن مسلم اگر آب غصبی در جوی شرکاء و ملک
 خود میرد از آن آب نشاید خوردن که آن آب غصبی است و اگر بر جوی غصبی آسیا باشد و در آن آسیا از نشاید
 کردن که آب آن آسیا غصبی است مسلم اگر زمین است از جوی آبادیان آب میخورد زمین خرابی بود و عشرتی فی
 و نیز زمین که آب آسمان میخورد آن عشرتی بود خرابی فی و اصل است که عشرتی بر غله واجب شود و خرابی
 بزوجه مسلم اگر مسلمان بی مال از کوه مال ده ساله است و صدقه فطره و قربانی و حج با مالک باشد که
 از وی ساقط باشد اما صدقه فطره و قربانی و حج بر وی بود برای آنکه صدقه فطره و حج در مانی بزوجه واجب شود
 زکوة بر مال مسلم اگر زمین است عشرتی یکبار غله کاشته یکبار واجب شود و اگر دو بار کاشته دو بار واجب
 شود و اگر نکاشته است چیزی واجب نشود و اگر زمین خرابی است یکبار غله کاشته یکی واجب شود و اگر
 بار کاشته همان یکی واجب شود و اگر سه بار کاشته همان یکی واجب شود مسلم اگر یکی زمین یکی را غصب
 کرد غله کاشته آنجا هیچ واجب نشود که بعد از انباشته که همه را بخورد و هیچ تخم بر داند یا قهراً صدق کند
 و اگر یکی را ملک است آب را دعوی میکند اگر آب در جوی بود قول وی مصدق بود که آب در جوی میخورد
 بود که ندی در ملک اگر آب در جوی نبود از دو وجه خالی نبود یا جوی را دعوی میکند یا آب را اگر جوی را
 دعوی میکند دو کوه عدل باید و اگر آب را دعوی میکند ملک میگوید که کوه وی است اگر دو کوهی باشد و او ندی
 در آب و یکی در ملک با جماع کوهایی بر دوشنند اگر یکی در یکروزه آب کوهی ادب و یکی در دو روز و یکی در سه روز
 ابو حنیفه رحمت الله کوهایی بر دوشنند و بقول ابو یوسف و محی رحمت الله کوهایی که در یکروزه کوهایی که در دو روز
 بشنوند که از دو یکی بیرون می آید و اگر ندی در دو روزه آب دعوی میکند و شرکاء یکروزه یا سه روزه
 ملک ایشان صدق کنند و اگر ملک دعوی کند شرکاء اندر آید و اگر شرکاء دعوی میکنند ملک را نباید بخرد

سکنی دعوی میکند ملک اندر میآید و اگر دعوی ملک میکنند سکنی اندر آید و اگر مسلمانی را ملکی هست در بعضی
 ملک خود ملکی دیگر خرید که آن ملک را ازین جوی حق آب خود نیست آب ازین ملک خود بدان ملک میرود
 نشاید اگر چه شرکاء اجازت دهند که نباید که بعد از وفات وی در قودی انرا ملک کنند از جوی شرکاء سهم را
 حق انچه بود و نمیکرد پادشاه موشی بود انچه و آب باریک که اگر ان پادشاه انچه رود و آب انقطاع پذیرد
 و پادشاه کا و کمر را گویند اکنون نشاید و اگر برب جوی شرکاء ملکی خرید که آن ملک ازین آب جوی شرکاء
 حق انچه نیست نشاید که لو آب دهند اگر چه شرکاء اجازت کنند که نباید که بعد از وفات وی در شرکاء
 ملک کنند برای که مساج بود چنانکه در وفات و چون و چون و مانند اینها امام بر آب بسیاری هند نشاید یا
 فی اگر بر آب که کشتی را تنگ میکنند نشاید و اگر که کشتی را تنگ نمیکند هم نشاید و اگر که ساز دعام را حق نیست
 اما اگر شرکاء مساحت و آب در آن مشرب بود در آورده ملک وی نشود و میفرستد حرام بود و اگر ازین آب
 خرابی پذیرد عمارت وی بر عامه خلق نبود بر بیت المال بود و اگر بیت المال بود بر عامه خلق نبود و اگر ازین آب
 در بعضی ملک یکی لا دهند و بطرف دیگر رود انچه اند ملک نشاید که انرا تصرف کنند یا فی بر قول ابو حنیفه
 رحمته الله تعالی اجازت امام در آن لا تصرف نشاید کردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمتهم الله تعالی اند و اگر ازین
 مساج جوی نو میرند نشاید یا فی اگر پایان انجا نرا ضرر میرسد با جماع نشاید و اگر پایان انجا نرا ضرر نمیرسد
 قول ابو حنیفه رحمته الله تعالی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمتهم الله تعالی اند و اگر شراب عادت
 میدهد یا عاریت میکند نشاید که در شرکاء یا حشند یکی عاریت رضا میدهد و یکی فی نشاید عاریت
 گرفتن اما اگر در ضرر اند یک یا بزرگ جوع کرد در جوع ان در حق هر دو عمل کنند و اگر شراب بخورد یا میفرستد
 "ما جوی درست آید که بک شک شراب اندر آید اما اگر شراب تنها میخورد بر قول مشایخ سهم چند درست بیناید و
 بر قول مشایخ پنج درست آید و اگر شراب را کابین زن میکنند اگر جایست که بعیش و او اندر خلق درست
 و همان واجب آید و اگر جای بود که بعیش و او اندر عقد درست آید و سزا کابین لازم آید و اگر شراب
 بدل خلق کند اگر جای بود که بعیش و او اندر خلق درست آید با جماع و اگر جای بود که بعیش و او اندر
 خلع درست آید اما انچه دستی گرفته باشد باز دهد و اگر شراب بنده حکایت میکنند اگر جای بود که
 بعیش و او اندر درست آید و اگر جای بود که بعیش و او اندر دست نیاید و دیت لازم خطا را بر شراب
 صلیح میکنند اگر جای بود که بعیش و او اندر درست آید و اگر جای بود که بعیش و او اندر درست نیاید
 دیت لازم آید و اگر قتل بعد از شراب جمع میکنند یکی از و ارثان اگر جای بود که بعیش و او اندر درست
 آید و اگر جای بود که بعیش و او اندر نقصان ساقط شود و دیت واجب آید از برای انکه شربت است

و اصل درین باب آنست که چون از ورثه یکی بر چیزی صلح کند قصاص ساقط شود و از برای آنکه چنانچه
تجربه ندیدیمست **مسئله** اگر بجای شرب و صییت میکند بر مسکینان نامعین درست نیاید و اگر بر
یکی مسکین نامعین صییت کردیم درست نیاید و اگر بر یکی مسکین معین و صییت میکند درست آید
بیشتر آنکه از ثلث مالش بیرون **مسئله** اگر بجای نکند شتمه شد و بر او ام است و از وی ترک شرب مانده
اگر بجای بود که بعیش و بود و فرود شدند و او می بگذارد و اگر بجای بود که بعیش و اندازند و خواهی امام اجل
شخصی رحمت الله گفته است که ملکی را نگاه کنند که آن ملک احق آنچو نبود و بقول آن دارد که آن آب آنجا
برند آنجا آن ملک را خرید و این شرب را بد آنجا برند آن ملک قیمت گیرد آنگاه آن ملک را باز بفرستند تخم
قیمت آن بود بدهند و آنچه باقی ماند و او را بگذارند و در مسکین معین نیز همین بود یعنی آنچنین کنند
و اگر جوئی شرک را بعمارت حاجت آمد و یکی از شرک غایب است شرکاد حاضر عمارت کردند هر وقت که آن شرک
حاضر آید آنچه نصیب می رسد شرک را از وی حق طلبند و اگر حاضر بود و بیارمندی نکردیم حق طلب بود
که بستانند و اگر یکی پیشتر داده و وی آنچه ویرامی رسد کمتر داده است آن باقی را از وی حق طلب بود **مسئله**
در زمین مباح چشمه میسرند بر قول ابو حنیفه رحمت الله صلی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمت الله شاید و آنچه شرک را یا نصه کز حرم بود یا اتفاق ناکس دیگر در حرم دی بی اجازت وی نتواند
عمارت کردن اما کار نیز را حرم نبود و اگر جماعتی در زمین مباح کار نیز بریدند و بر غذار می بیرون آوردند
تا رعایت کنند اصل مرغزار نتوانند که ایشانرا منع کنند که این مرغزار مباح است و ایشانرا نیز
نقدانند که آب ایشانرا ندهند که آن آب نیز مباح است اما در ملک یکی کار نیز بریدند و آب بیرون
آوردند خداوند ملک را حق منع بود که گوید که در ملک من تصرف نکنید و ایشانرا محجبه باشند خواه
ان ملک آنچنانچه خواه می بینان کار نیز را بمانند و ایشانرا بکنند آن کار نیز بر خداوند ملک چیزی
واجب نیاید که در ملک دیگران تصرف کرده اند و اگر زمین مباح را عمارت میکنند بر قول ابو حنیفه
رحمت الله صلی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمت الله شاید که اگر این زمین مباح
در جوار ملک یکی است چه مقدس است یا بد تا ویرا عمارت شاید کردن میان او را برانهر نماید
تا بر کرانه ملک وی ایستد و او از دوتا آنجا که او از وی رود نشاید ویرا عمارت کردن که محجبه نکرده ویرا
بعمارت عذر زراعت کردن حاجت است سستوران دیرا هم بکار حاجت است **مسئله** اگر نیز دیگر شهر
بادیه زمین مباح است نشاید که زراعت کنند که کار دوازده و دوا دهن جاترعه بود و در سستوران ایشانرا نیز
حاجت بود اگر زمین مباح است چند ما نشد که دیگرانرا از زراعت کنند باید که میان او را برانهر نمایند تا او را بداند چنانچه

بشوند بمانند باقیار زراعت کنند و اگر در زمین مساجح یکی نشانی کرد تا عمارت کند و آنکس غایب شد کسی دیگر متذکره شد
نشد یا بی تبرع اول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه تا مسیح سال بر نیاید کسی دیگر را نشانید که انجا عمارت کند باید که مسیح سال باشد
اگر آنکس بی نیاید اکنون کسی دیگر را نشانید که عمارت کند اما ظاهر بر و اینه است که همین که وی غایب کسی دیگر را نشانید که
عمارت کند یعنی از مسیح سال جز آنکه اندک دیوار چیده باشد یا خشتی کشیده باشد بر قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
حق میکند تا مسیح سال نیاید اما اگر خطی کشیده باشد بظاهر بر و اینه عمل کند و اگر مسلمان در زمین بدو عمارت کرد بدین اشتهار از زمین
مسیح است و غلبه بر گرفت آن زمین را حصص بدید آنوقت اندک سزا غلبه از او مطالبه کند اما اگر زمین بر آن نقصان کرده باشد
آنکس که آن نقصان از زمین لازم نمود و اگر غلبه بریده باشد ولیکن هنوز نکرشته باشد همین حکم دارد و سزا غلبه لازم نشود و اگر غلبه
نشست ولیکن نکرشته باشد یا بریده است ولیکن هنوز نکرشته باشد است خصم بدید اما تخم خوی بدید و زمین خود دیگر
و اگر غلبه نکرشته است ولیکن بریده است خصم زمین متذکره خوی بوی بدید و زمین خود دیگر اما تو اندک در اجاره
که زمین بر او در حال خالی گشت و وی آن زمین را از وی بجا زشت گیر تا آنکه غلبه بر رسد و وی غلبه خود دیگر را نگاه زمین را بخصم نسیم کند
و اگر در زمین مساجح نهانی نشانید یا بیانی یا کلاک مانند آن با ملک نشانده را بود کسی دیگری بی اجازت وی در آنجا نشاند
نمکند که دیر حرام بود بر خلاف آنکه یکی در ملک کیه براند این خداوند ملک چندین گاه را تیماری کند و آن آب به ملک می نشود
بهره و آن کیه شکر است بود وی نتواند کسی دیگری را منع کند که ازین کیه بهره وید و بهره وید ولیکن تواند منع کردن که در ملک
اندک رسیده باشد ایشان نیز نتوانند که خداوند ملک را بخر کنند که کیه بهره ویمای ما را داده تا در ملک تو در نیایم اما کیه را که نشسته
آنکس ملک نگارده بود بی اجازت وی نشانید درون که حرام بود و اگر آن کیه را فروخت و بر او احلام بود و اگر یکی یا این حصم
کیه را اجازت بست بر آنکه کیه مستور ازین کیه تو خورد و غلام من نگاه کار تو کند کیه مستور از او کیه خوردند و غلام
یکگاه کار وی کرد بعد از آن حصم غلام تواند کار کردن غلام خود را از وی مطالبه کند و خصم کیه تواند قیمت کیه از وی بابت
که اجازت در است ملک بسته اند اجازت در است ملک در دست نیاید و اگر زمین بخت شکرست میان هر کس غلبه کنند و بر گرفته بود
شریک قسم خود را بر نزدیک شریک دیگر امانت نهادند و رفتند بعد از آن غنی آن شریک آن آمدند و ازین شریک خود قسم خود
طلب میکرد و وی میگوید یکی ازین دو شریک یا که من قسم خود را دم و قسم ازین دیگر نیز با اجازت وی بتو دادم و ایشان نمیکند
تو از وی مصدق خود ایشان بتوانند که قسم وی از خود بستانند و اگر در زمین مساجح چاه میکنند بر قول ابو حنیفه رحمه الله
بی اجازت امام نشانید بر قول ابو یوسف رحمه الله شاید این چاه را حرم بود یا اتفاق بر قول ابو حنیفه رحمه الله اگر
آب است میکنند یا بیشتر میکنند چهل گز بود و بقول صاحبیه اگر آب بدست بر کشند چهل گز بود و اگر بر سر کشند میکنند
شصت گز بود و اصحابی از ابو یوسف رحمه الله روایت میکنند که حرم چاه هر چند رسن چاه بود تا اگر رسن چاه شصت گز
بود حرم وی نیز شصت گز بود و اگر رسن چاه هفتاد گز بود حرم وی نیز هفتاد گز بود و اگر رسن چاه چهل گز بود حرم وی

نیز چهل کز بود نماید این مقدار چای بدیند که کسی دیگر درین حریم دی چای کند ویرا حق منع بود و اگر کسی
آمد و حریم دی چای کند و میخیزد و در اینجا راه پاسبان را خواهد میخیزان کند و مانند چاه اول
چاه کنده را چیزی از اجرت واجب نشود که بدو و اگر کسی آمد و در آن چاه افتاد و دوم در چاه اول افتاده بود و
دی چیزی نبود و اگر چاه ثانی افتاده بود و کل دیت برگشته چاه دوم را نرم آید و اگر کسی از بیرون حریم دی چای
کند ویرا حق منع نبود اگر چه آب چاه دی بدان چاه سر کشند و اگر مسلمان یا چای خرید عیسی آید بدینا تواند که رد کند
اما اگر بعد از آنکه عیسی بدین آید و روی آب برگشته باشد و خر جگرده نتواند که رد کند اما اگر دوی را برگشید و اگر عیسی
آمد توان بد کردن و اگر چای خرید عیسی بدین آید چاه آب فرو خورد نتواند که رد کند و اگر باز بر آورد نیز نتواند که رد کند
نیز که همچنان می باید که رد کند که قبض کرده است و دی از یحییان رد کردن از جرئت اگر چای خرید بخیر
سرد و آب فرو خورد و باز آن آب آید تم نتواند که رد کند از برای آنکه یحییان می باید که تسلیم کند که قبض کرده
است و این آید تسلیم کردن از برای آنکه آب زیاد بر آمده است یا کم و اگر چای خرید بخیر سرد و درین مدت
خیار خوشی درین چاه انداخته و بعد از آنکه برگشیدند و بیست آب را نیز برگشیدند و بیرون رگشید بعد از آن آب
رو میکنند که عیب هر شد و آنکه رد کنند هم چنانکه مسلمان بنده خرید بخیر سرد و درین مدت خیار بنده را
تپ اند و باز صحبت یافت و آنکه رد کنند این نیز همان حکم دارد و اگر چای خرید بخیر سرد و درین مدت خیار از چاه
آب برگشید و خر که بعد از آن عیب بداند تواند که رد کند یا نمی تواند که رد کند اگر برای طهارت ساختن یا برای
خوردن برگشید است و آنکه رد کند اما اگر برای زراعت یا برگشید است نتواند که رد کند و اگر چای است یا
دو کس شریک شریک قسم خورد و فروخت چاه را نامید و لیکن داخل آنند مانند آن شریکی در چاه شریک شود اما در خل
شریک نشود اما اگر داخل نمیدوی همچون شریک اول شود و اندک علم یا بیست یا بیست فی المسامیل البسر در
استاد ابارای جمیع بر دین و فصل بقل برای خوشی کار نشاید کردن و آنچه نام را بدختر حتمه الله صحتی را در
کرده است یا سند درست تایید رسول علیه السلام که در آن درم کارنا افتد بقل کند ضاله ای که راه کرد و در کمریت از
خویش خوار کرد و محمد حسن حتمه الله گفته است که از اول می باید بویوسف حتمه الله آن بود که چاه باند را افتاد آن
نخاست پلید نشود و قیاس آن خور که ما به خور که ما به زانیره روان بوده است و دست پلید در می آید و آب بر میزد
آن آب پلید می شود و اگر چاه نیز نخاست فتد پلید نشود اما چون افتاد بل صحیح یا رسید ما را می خورد ما ندیم و با
افتاد بل صحیح یا رضوان الله علیه عمل کردیم که چاه باند را افتاد آن نخاست بخش شود اما بستی کردن پاک نشود
مقتدر علیه السلام گویند که چاه باند را افتاد آن نخاست پلید نشود و پیش بستی کردن پاک نشود و آنچه را باید انداخت
و چاه دیگر کند و بر قول شافعی بر حتمه الله که چون آب بدو نیست و آنچه من برسدای پلیدی بر ندارد و یکصد سیر

ششای شود پلیدی بر نادر و مالک رحمته الله گفته است که چاه باند را فتادن نجاست بخش شود و دلیل بر آنکه در بدنه
 چاهی بود که در پیرامون بعضی گفتند زمان رکوه ای پارچه حیض را از اینجا انداختند و هم از اینجا آب بر کشیدی
 و بخوردندی و رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی پس معلوم شد که چاه باند را فتادن نجاست پلیدی نشود
 اما علما را رحمته الله گفته اند که محال بود که رسول علیه السلام کسی را بگوید که چاه باند را فتاد و هم از آن چاه
 آب بر کشد و بخورد و ایشان را منع نکند اما در صله خواجہ امام بکر خوارزده آورده است که آن چاه بود کاریز
 بود و دلیل بر آنکه در آخر دی حرمه ساسینا بود که از آن کاریز آب میخورد و اگر در آب روان نجاست انداخته بخش نشود اما
 ظاهر در این است که چاه باند را فتادن بخش پلیدی شود ولیکن تمیزی کردن پاک شود و دلیل بر آنکه عیبه عیبه الله
 عباس رضی الله عنہ در چاه زمزم را فتاد و در عیبه عیبه الله عباس فرمود تا بر کشندش و کل آب چاه را بنشیند و فرمود تا بر کشند و چاه
 امام نجم الدین دسقاوی حسین رحمته الله گفته است که اینجا را بجای بستند و اگر در چاه انداختند و آب را از چاه
 انداختند آنجا کل آب بر کشیدند اما در صله کشفوا فی حنین آورده است که ندای شنیدند که منقذای راه کن
 چاه از بشت است شما را میخواندند تمیزی کردن این مقدار آب بر کشید چاه پاک شود پس معلوم آمد که چاه باند را فتادن
 نجاست پلیدی نشود ولیکن تمیزی کردن پاک شود و حدیفه رضی الله عنه گفته است که اگر مرغی در چاه افتد و دیگر مرغی بر کشد
 و چهل دلو آب بر کشد پاک شود و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته است که چون شش در چاه افتد و دیگر مرغی بر کشد
 و ده دلو آب بر کشد پاک شود و دیگر روایت دیگر است که هر وقت که دلو بر کشند پاک شود اما در این روایت که در
 تاویلش آن بود که دلوئی گمان بود اما صحیح به عنوان الله علیه جمع بر کشید بود تا کسی با جفتی در چاه افتد
 اما صحیح است که ابو هریره رضی الله عنہ انس بن مالک رضی الله عنہ میگوید که رسول علیه السلام فرمود است که چون
 موش در چاه افتد و دیگر موش بر کشد دلو آب بر کشند پاک شود و شیعی رضی الله عنہ است که آب دلو آب بر
 کشند پاک شود و خفی رحمته الله گفته است که کسی دلو بر کشد پاک شود و ابو جعفر رحمته الله گفته است که آب دلو آب
 شود و در مستحبی دیگر بر کشند پاک شود و اتفاق چیزه آن چاه را بخشند بر دو نوع است مرغی و مرغی دیگر مرغی
 بسته بول است مرغی و مرغی و مانند اینها اگر بر سر اینها قطره در چاه چکید کل آب را بر کشند و آب پاک شود
 و این روایتی است که در این کتاب است که در این عالم اجل ترش رحمته الله نیست که در روز دشت شمس
 را باند تا آن آب تقدیر کرد و آب بر کشند تا چنانکه آنی که ایشان گویند که پاک شد حکم شود و پاک از آب کوف
 رحمته الله در روایت دیگر آمده است که اگر در این است که بالا و پنهان آب را تقدیر کردند و در پیلوی اینجا
 مقدار آبائی دیگر کشند و استراحت کردند و کشند و آن آب چاه را بر کشند و در اینجا میریزند چون اینجا بر کشند
 این چاه را حاکم کتب بیانی بر این روایت دیگر نیست که نیرنه فرورند و بالا آن آب را نگاه کنند و ده دلو دام بر کشند

و باز بالای آب نگاه کنند چنانکه همان نیره را فرو برند و بگویند که چندین کم شده است برده و لایحه نمیکند در چاه
 باز نیره را فرو برند و بگویند که چند کم شده است برده و لایحه بر میکشند بگویند که چندین کم شده است و چنانکه همان
 نیره می برند چون نیره تمام چاه را حکم شود بیایکی دیگر و آینه دیگر است که رنگ آب بریزند در آن آب بر میکشند
 چندانی که اثر رنگ در چاه تمام چاه را حکم شود بیایکی و شیش ناسلام عین الدین رحمه الله تعالی است که این روایت از
 ابو یوسف است رحمه الله و بر قول محمد رحمه الله از روایت دلتا مسعود و بگویند که پاک شود و آنچه حکم می است
 نامری بود گفته اند اما بخاست مری را حکم حبس و گفت بدین از مری بخاست و شیش آن که کم است
 که حکم بدان از کاف اول مراد است مانند وی در کاف ثانی بخاست و مانند وی در کاف ثالث بخاست و مانند وی
 مرع است و بطور مانند وی آدمیت است که گویند و مانند وی بر یکی را قدری مسود است اصل این روایت است
 که خود در در آن بر تداخل می نماید تا اگر کند در چاه افتد و بگوید آن که بر آب بر کشند و در لایحه کشند و پاک شود و اگر
 کند در چاه افتد و بگوید در و بر آب بر کشند و آب را پاک بر کشند پاک شود و اگر کند یا موش بچرخد در چاه افتد و بگوید یا
 بر کشند و همان بست دلو آب بر کشند و اگر کند یا موش کلان یا د موش در چاه افتد همین حکم بود و ایشان را بر کشند و
 همین بست دلو آب بر کشند پاک شود و اگر سه موش در چاه افتد و بگوید موش بر کشند و بر و آینه شرح طحاوی می باشد
 بست دلو آب بر کشند پاک شود و بر و آینه صلوة خواجه امام اجل خراسانی رحمه الله بست دلو آب بر کشند پاک شود و چهار
 موش را همین خلاف است اما چون پنج موش در چاه افتد و بگوید موش بر کشند و بگوید یا موش بست دلو آب بر کشند
 و اگر شش موش شود بر و آینه صلوة خواجه امام اجل خراسانی رحمه الله کل آب چاه بر کشیدن لازم شود تا پاک شود
 و بر و آینه شرح طحاوی همان چهل دلو آب بر کشیدن پاک شود تا نه همین خلاف است و اگر د موش در چاه افتد
 بگوید موش بر کشند و کل آب را بر کشند با اتفاق پاک شود بنا بر آن اصل است خواجه امام اجل خراسانی رحمه الله
 سه موش را همچنان که بر و آینه حکم کرده و در شش حکم کرده و در د موش در چاه افتد و در د موش در
 موش را بر کشند و بست دلو از آن یکی چاه بر کشند و در آن چاه دیگر ریخته اند این چاه دوم همین است که
 بر کشند پاک شود و اگر سه موش در سه چاه افتد و در د موش را بر کشند و بست دلو آب در آن چاه دیگر را بر کشند
 در آن یک چاه دیگر ریخته اند از این چاه بر و آینه در صلوة خواجه امام اجل خراسانی رحمه الله همان چهل دلو آب بر کشند
 شود و بر و آینه شرح طحاوی رحمه الله همان بست دلو آب بر کشند پاک شود و چهار موش را همین چاه
 اگر چهار موش در چهار چاه افتد و در د موش را بر کشند و بست دلو آب در آن سه چاه را بر کشند و در چهار
 بود و اگر پنج موش در پنج چاه افتد و در د موش را بر کشند و بست دلو آب در آن چهار چاه بر کشند و در چهار
 پنج ریخته اند از این چاه پنج چهل دلو آب بر کشند با اتفاق پاک شود و اگر شش موش در شش چاه افتد و در شش

موش را بر کشیدند و آب آن پنج چاه بر کشیدند و درین چاه ششم ریختند ازین چاه ششم بر و ششم طرحی
 رحمته الهی چلی دلو بر کشند پاک شود و بر این صله خواجها امام شمس رحمة الله علی اب چاه ششم را بر کشند پاک شود
 تا نه مین چاه است اما کرده موش ۲۰ چاه افتادند و مرد موش را بر کشیدند آب آن نه چاه دیگر را بر کشند و درین
 چاه دهم ریختند آب این چاه هم چلی پاک کشیدن با اتفاق تا پاک شود و صحرای که در موش را بر کشند چاه افتاد و چاه یافتند
 آن دهم موش را بر کشند و کل اب چاه را بر کشند تا پاک شود و اگر موش را بر کشند در چاهی یافتند مرده بر دورا بر کشند و چلی دلو
 اب بر کشند تا پاک شود و از برای آنکه خود در درگاه تشریف اعلی است اما اگر کی ازین دورا حراحت بود کل اب باید
 کشیدن تا پاک شود و صحرای که در چاهی موش یافتند اما سیده آن موش را بر کشند و کل اب چاه را نیز باید کشید
 پاک شود و بر قول ابو حنیفه رحمته الله جامها را که از آن آب شسته باشد نمازی کند و سه روزه نماز قضا کنند و بر
 طهای که از آن آب آنچه باشد از بسبب آن دهند و بر قول ابو یوسف رحمته الله ازینها حاجت نیست تا بپوشند
 که چه وقت افتاده است اما چون یقین شود که چه وقت افتاده است از آن ساعت چاه را حاکم کنند به بلیدی و
 ابو یوسف رحمته الله گفته است که از اول را من غیر گنجان بود که ابو حنیفه رحمته الله احتیاط کرده است اما در
 بعضی ایام برین رفته بودم دیدم که از چکال جانوری چیزی در چاه افتاد و مردم را بر کشند موش دیدم اما
 از آن قول ترجیح کردم که موش اکنون در افتاده است و اما سیده است اگر من موش را بر کشم تا پاک شود و بر نماز
 قضا کنند و طهای که از آن آب آنچه باشد بسبب آن میدان این جرح شود و درین جرح نیست قوله تعالی
 و ما جعل علیکم فی الدین من جرح اما این جایی بود که چایی بود که سر کشاده چنانکه در خانه نبود و اگر موش یافتند
 در چاه مرده و لیکن نه اما سید این موش را بر کشند و نیست دلو بر کشند چاه پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمته الله جامها
 نمازی کنند و دیگر روزه نماز قضا کنند و طهای که از آن آب آنچه باشد بسبب آن دهند و بر قول ابو یوسف رحمته الله
 اما ازینها حاجت نیست از آن زمان که موش یافتند چاه را حاکم کنند به بلیدی و اگر مرده در چاه افتاد
 و مردن ایشان را بر کشند و کل اب چاه را بر کشند تا پاک شود اصل درین باب آنست که هر چه کی را چلی اب بر کشیدن
 واجب شود چون و دشوند کل اب بر کشیدن لازم آید مسطح چایی که ویرا بست دلو کشیدن لازم آمده باشد چنانکه
 دلو یا دستان چاه و اگر آن چاه را دلو نبود دلو یا باید صای بود و آن چهار من بود ای و صد و شش نرد و شش
 شود و اگر دلو یا ساختند که شش تا دمنی بود ای چهار نرد و صد و شش شش شای می شود و کی دلو بر
 کشند ظاهر بر و ایست پاک شود امام زفر گفته است که نیست دلو بر کشند پاک شود که نفس بعد ثابت شده است در
 نافع از سنن یا و رحمته الله همین بود ایست که نیست دلو بر کشند تا پاک شود که عدد شرط است که نفس بعد
 ثابت شده است مسطح چایی را که بست دلو بر کشیدن لازم شده باشد تا نرد و ده بر کشند و شش

از روی آب از گردن یک بنور در کاواکی چاه است کی آمد و تجیل کرد و از انچه آب برکشید بر قول محمد رحمت الله
 آب پاک بود بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمت الله باید بود و اگر کبوتر کفان در چاه افتد و بمیرد کبوتر برکشند
 بر و این صله امام اجل بن حسن رحمت الله چهل دلو برکشند پاک شود و بر و این شرح طحطاوی رحمت الله سیصد دلو برکشند
 پاک شود مسئله چای که در آب است دلو برکشیدن لازم آمده است در پهلوی این چاه چای پاک است کی دلو از
 چاه بید برکشند و در آن چاه پاک بکشند از آن چاه اول نوزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه دوم بیست و یک
 کشند پاک شود و اگر کی دلو برکشند و در آن نخت و دلو دوم را درین چاه پاک نخت از چاه اول نوزده دلو برکشند
 پاک شود و از چاه دوم نوزده دلو برکشند پاک شود و اگر دلو از چاه اول برکشند و درین نخت و سوم را درین چاه
 پاک بکشند از چاه اول سیصد و یک برکشند پاک شود و از چاه دوم نوزده دلو برکشند پاک شود و اگر سه دلو از چاه اول
 برکشند و درین نخت و دلو چهارم را در چاه پاک بکشند از چاه اول شانزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه
 دوم سیصد و یک برکشند پاک شود و اگر چهار دلو درین نخت و پنجم دلو از چاه پاک بکشند از چاه اول پانزده دلو
 کشند پاک شود و از چاه دوم شانزده دلو برکشند تا اگر از چاه اول نه دلو برکشند و درین نخت و دهم را در چاه
 پاک بکشند بر و این نخواست که بر حوض کبریا رحمت الله از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود و از چاه دوم همان ده
 دلو برکشند پاک شود و بر و این نخواست که بر حوض کبریا رحمت الله از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود و از چاه دوم
 یازده دلو برکشند پاک شود و این بران اصلی است که خواجیه امام ابو حنیفه کبریا رحمت الله ده دلو بی آن کی نخت فرموده و خواجیه
 سلیمان جو رجانی یازده دلو بی آن کی نخت فرموده اصل دین باب بیست که نخت را حساب دارد و باقی را حساب دارد تا
 اگر از چاه بید نوزده دلو برکشند و درین نخت و دهم را در چاه پاک بکشند چاه اول پاک شود و از چاه دوم کی
 دلو برکشند پاک شود مسئله در پهلوی چاه پلید چاه پاک میکنند چندین مسافت باید خواجیه ابو حنیفه کبریا رحمت
 الله گفته است که هفت کز مسافت باید خواجیه ابو سلیمان رحمت الله گفته است که پنج کز مسافت بسند بود و این
 اختلاف از مکان افتاده است که در بخارا زمینها و ایشان باخا است و باهم بدان معنی هفت کز فرموده و در ترمذ
 زمینها سخت بدین معنی پنج کز گفت و اگر چاه نجاست چاه پاک میکنند چون طول معرض دیر میکنند بر او آب
 لون بوی و مزه نیاید چاه پاک شود و ابی که بر آید و پاک بود اگر آب چاه پلید شد و آب فرود خورد و باز بر آید اگر چاه تری بود
 که آب بر آید با اتفاق آن آب پلید بود و اگر چاه خشک شده است و باز آب بر آید خاطر بر و این است که آن آب پاک بود
 نه برین یکی رحمت الله گفته است که پلید بود و اگر سر کین چاه افتاد و داشت بعد از آن آب انچه فرود خورد و باز بر آید اگر
 چاه تری بود باجماع آن آب که بر آید پلید بود و اگر چاه خشک بود بطاهر و این است که آن آب پاک بود و این قول ابو حنیفه
 و محمد است و بر قول ابو یوسف رحمت الله تعالی پلید بود مسئله چای است که در اکل آب برکشیدن لازم آمده است

ده دلو برکشیدند در چاه آب مانند چون آب برآید پاک بود اما اگر چای بود که از وی است و لو آب برکشیدن لازم آمده باشد
 بعضی برکشیدند آب مانند بعضی گفته اند که چون آب برآید پاک بود زیرا که آنجا که کل آب لازم می آید همان مقدار که آب است
 برکشند پاک شود که در چاه خیزی آب مانند اینجا طریق اولی بود و اما ظاهر اینست که چون آب برآید خیزی برکشند که بسته
 و لو تمام نشود که بعضی بعد از ثبات شده است پس بعد باید پاک شود و آنجا که کل آب برکشیدن لازم می آید بعضی برکشیدند
 خیزی نمی ماند چون آب برآید پاک میشود و برای این معنی است که بعضی کل آب است شده است کل آن بود که در وی خیزی مانند حکم
 نفس خیزی دیگر لازم نمیداریم حکم میکنیم پاکی و آنجا عدد دیگر به نفس ثابت شده است بعد از ما هم تا حکم پاکی ثابت شود و مسئله
 اگر که پاک برآید در چاه افتد ابو یوسف رحمه الله گفته است که دو عضو است دلیل میکند که چون بیشتر شود نجس شود و اگر
 پیش از چاه افتد از محمد رحمه الله سوال کردند گفت یکی دو عضو است دلیل میکند که چون سه شود چاه پلید شود بعضی
 مستثنی از رحمه الله گفته اند که تا بسیار نشود و حد بسیاری آن بود که سیح دلو بی لشک برآید و این روایت
 از ابو حنیفه رحمه الله است و خارج محمد قائل است از رحمة الله گفته است که تا چهار رنگ روی آب چاه نگیرد نجس نشود
 و این هم جای بود که لشک خشک بود و در دست اما اگر تر بود یا شسته یا از آن خر بود یا از آن گاو یا از آن اسب یا فلفله
 پلید شود بخلاف مالک رحمه الله که مالک رحمه الله گفته است که چاه مانند راقه اند نجاست پلید نشود اگر لول نشود
 که گوشت روی خورند در چاه رفت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله کل آب را برکشند پاک شود و بر قول محمد
 رحمه الله پلید نشود و اگر جنب بطلب رود رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد تا دلو در رسن برآورد و براندازد نجاست
 حقیقی نیست و آب در دهان یعنی کرده است غوطه زده و لو در رسن برآورده بر قول ابو حنیفه رحمه الله آب چاه
 پلید بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله در بحال خویش و آب بر حال خویش بر قول محمد رحمه الله در پاک
 بود و آب پاک بعضی گفته اند که بر قول ابو حنیفه رحمه الله در پلیدی نجاست است و بعضی گفته اند که پلیدی
 جنابت است آنها که گفته اند که پلیدی نجاست است بر قول ایشان ظاهر تواند خواندن و مسجی تواند خواندن
 اما اگر خوی کند و جامه روی از آن خوی تر نشود جامه اش پلید شود و این وقت که در جنابت بودی خوی کردی
 جامه روی پلید نشدی و اگر الوقت ای در وقت جنابت بر عضو یا یکبار شستی از عهده بیرون آیدی اگر لول
 بر عضو را باید که سه بار بشویدی تا از عهده بیرون آیدی و آنها که پلیدی جنابت دارند قرآن ظاهر تواند خواندن
 و در مسجی تواند خواندن و اگر خوی کند جامه اش پلید نشود و اگر غسل کرد و بر عضو یا یکبار بشوید از عهده بیرون
 آید و بعضی از مستثنی گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رحمه الله پلید بود و پاک از آنکه آب تا بر اعضا و ادوات
 باشد پاک پاک کننده بود و در حق همان عضو در جنابت از فرق صراحت حکم یک اندام دارد تا مادام که در
 چاه است بچنان بود که آب بر اعضا و ادوات چون از چاه برآید آب از اعضا و ادوات جدا شود و پاک بود و آب پلید

و چون ابو یوسف رحمته الله است که در آب اندک بر ریختن شرط دارد چون بر ریختن نیافتم مرد از غمیده جنابت ببرد نیاید
 پس پلید نشود و محمد رحمته الله نیست قربت معتبار دارد چون یکتا قربت نیست آب پاک بود و مرد پاک دیگر بر اندام فرود
 رنده نجاست حقیقی بود بیک چاه فرود رفت و غوطه خورد و بطلب نمود و بر آمد و بچاه دوم رفت و غوطه خورد و بر آمد
 و بچاه سوم فرود و غوطه خورد و بر آمد از چاه سوم بر قول ابو حنیفه و محمد رحمته الله مرد پاک بر آید و آبها پلید و بر قول
 ابو یوسف آبها پلید بود و مرد پلید بابر همان اصل است که ابو یوسف در آب اندک بر ریختن را شرط دارد و مسلم اگر کسی
 جنب بطلب نمود و در سن بچاه فرود آید و غوطه خورد و در سن بر آید و بر اندام وی نجاست حقیقی نیست آن آب پاک
 بود از برای آنکه حیثیت قربت از وی درست نیست و ایشان میخاطب نمیداد و در غسل مسکول اگر مسلمان باشد باطل
 بطلب نمود و در سن بچاه فرود رفت و غوطه خورد و در سن بر آید و در ظاهر روایت آب پاک بود و طحاوی رحمته الله گفته است که
 آب مستعمل شود اگر آب مستعمل در چاه رفت از دستقی از ابو حنیفه رحمته الله روایت است که اگر کعب غسل است صد دلو بر کشند تا پاک
 شود و اگر آب طهارت یعنی اگر چهار اندام شسته بود چهل دلو بر کشند تا پاک شود و از محمد رحمته الله روایت است که اگر چهار اندام
 شسته است همیشه دلو بر کشند پاک بود و اگر غسل است چهل دلو بر کشند و اگر آب مکروه در چاه رفت حسن یا دار ابو حنیفه
 رحمته الله روایت کرده است که دلو چند بر کشند پاک شود و مختار و تاجه امام زاهد محمد رحمته الله است که ده دلو بر کشند
 پاک شود و اگر آب مشکوک در چاه ریختند حسن یا دار ابو حنیفه رحمته الله روایت میکند که دلوئی چند بر کشند پاک شود مختار
 حواصی امام زاهد محمد رحمته الله است که بست دلو بر کشند پاک شود اما در شرح از محمد رحمته الله روایت است که کل آب چاه
 بر کشند نه از روی پلید شده است از برای آنکه تا پاک میآید کشنده شود و الله اعلم بالصواب و الله المرحم و الوهاب
 صلی الله علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین الطاهرین و علی المهاجرین و الا انصار و التابعین و الابرار و الاولیاء
 و الاخیار و علی جمیع الابدیاء و المرسلین اللهم ارزقنا شفاعتکم یوم لا ینفع مال و لا بنون تحت هذا الكتاب

جلد اول صلوٰۃ مسعودی بتاریخ ہفتم

ماہ محرم الحرام ۱۲۸۰

ہجری

تمام شد

جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين محمد بن النبی وعلی بن الحنفیة للتقین وکلمه و نزهة و فتح باب التوبة علی المذنبین بفضل و رحمة
والصلوة علی خیر البریة محمد وآله واصحابه المباحیرین و نضرته و سلم تسلیما کثیرا کثیرا **باب اول** در بیان
مسح موزه و در بیان چیزهای که بروی مسح روا بود و در مسح صاحب جرح سائل و در بیان حیدره
و آن **باب ششم** است بر چهار فصل **فصل اول** در بیان مسح موزه و در خبر آنست از مصطفی
صلی الله علیه و سلم که مردی سوال کرد که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم می داری علم و سلاهی
خرم گفت موزه خرم را دوم و سیوم سوال کرد مصطفی صلی الله علیه و سلم همین جواب را می گفت
که موزه خرم پس معلوم آمد که موزه سلاج است همچون سلاهی دیگر موزه نیرست نفع است سیاه است
و سفید است و سرج است سیاه دشتن سنت است و سرج دشتن رخصت است و سفید دشتن عبت
است جدا نموده مسح بر موزه سنت است و قائم مقام فریضه است امام کرخی رحمة الله علیه که میگوید هر که منکر شود و تنگ
که کافر شود اما ظاهر روایه آنست که کافر نشود ولیکن متبدع گردد جدا نموده مسح جایز است با امر رسول و بفضل
علیه الصلوة و السلام را و بی مسح موزه منفره بن شعبه رضی الله عنه عوی روایت می کند که رسول علیه السلام
جبه داشت از برده چادرشانی سیاه رنگ آستین و دستهای مبارک را در آستین آورده بود و بر سر
و امن بدون آورده و چهارت می ساخت و من آب می ریختم چون بعد مهای مبارک
رسید بر پشت پای موزه مسح آورده من سوال کردم که یا رسول الله صلی الله علیه
و سلم قدرهای مبارک نمی شود بر رسول علیه السلام فرمود که ای کذا امر را

سعد و منبر بن شعبة و خزيمة و صفوان بن عليهم السلام ايت ميکنند که مسح موزه جايز است بامر رسول و فعل
رسول مقيم را يكشنبه از روزها و سه شنبه از روزها وقت سجدن حدث تا روز چهارم همان وقت که در بار
حدث رسیده باشد رو يك امام اگه ايت است که مقيم را مسح روايت است که در آخر وقت نيت و مسح
را حد پيدايت ثعلب بران حدث صفوان بن عمار رضي الله عنه که از رسول عليه الصلوة و السلام سوال کرد که
بختاب يا بحدث موزه از باطني بيرون ارم يائي رسول عليه السلام فرمود کيفي که از خجابت پس معلوم آمد
که مسافرا تا خجابت نرسد و در خارج مسجد روا بود و خواجسته بصري رضي الله عنه گفته است که مقيم مسافرا
تا خجابت نرسد حد پيدايت و بصل را که معاويل رضي الله عنه از رسول عليه الصلوة و السلام سوال کرد که بر
موزه يكشنبه از مسح کشم رسول عليه الصلوة و السلام فرمود بلي گفت دوشنبه از روز کشم رسول عليه السلام
فرمود بلي گفت سه شنبه از روز کشم رسول عليه السلام فرمود بلي معاويل رضي الله عنه خاتوش کو خواجسته حسن
بصري رحمه الله عليه گفته است دليل ميکنند که هر چند معاويل رضي الله عنه سوال کردی رسول عليه الصلوة
و السلام فرمودی که بلي پس معلوم آمد که مقيم را مسح روايت است هر چند بر موزه مسح کنند و ابود
علما گفته اند که معاويل رضي الله عنه صحابه بود رضي الله عنه رويد که مسافرا از ياده از سه شنبه از روز
مسح روايت تا سه شنبه از روز نماندي و خاتوشی کرد رسول عليه السلام زياده از آن نفرمود و بگويد که
چند کس از صحابه رضوان الله عليهم اجمعين ايت ميکنند که مسح موزه جايز است بامر رسول و فعل رسول
عليه السلام مقيم را يكشنبه از روزها وقت سجدن حدث تا روز ديويم وقت که حدث رسیده باشد
مسافرا سه شنبه از روزها وقت سجدن حدث تا روز چهارم همان وقت که حدث رسیده باشد ثقله
عليه السلام مسح المقيم بوا و ليا و السائر و ثلثه ايام و يانها مذكور في الحصار و خواجسته بصري رضي الله عنه
گفته است که من سه پندار کس از صحابه در يافتم متفاوت کس از بر يان را در يافتم و يدم که ايت است
در مسح موزه چندان مباحثت ميگردند که گمان می بردم که بر نيت پا می برنند روا بود اما اين چه اخذ
نيت در و بعض عليه السلام گفته اند که بر نيت پا می برنند مسح روا بود اما ظاهر روايت است
که روا بود ابو الحسن که خي رحمه الله گفته است هر که موزه را ميگذرد خطه دارد و در واقع منکر روا بود
خفيف رضي الله عنه گفته است که از اول پير من روشن نبود مسح موزه از پير اقا و صلح باه رضوان الله
عليهم اجمعين پس مسح موزه بر من از اقباب روشن تر شد من در سال شانزدهم بودم و سال
بر نيت خاتوشش از رجوت رسول عليه الصلوة و السلام که من با پدر خود بسفر قبله رفتم و روز کار قبا و
را رضي الله عنه در يافتم بروی سلام گفتم جواب باز گفت و از من سوال کرد که از کدام جا ميگفتم از حجاب

عروق گفت از جای که درین متفرقه شدند و هوا و بخت گرفتند گفتند که ما را نشانیم اتفاقاً من از کعبه
 از وفات ختم بنی اعلیٰ سلام این دو شیخ را بر همه فاضل دانم چنانکه ابو بکر و عمر بنی العنه امان دور امان
 میان جان دوست دارم چنانکه عثمان علی رضی العنه و وصی بنه عثمان علیه السلام چنانکه من و زید خیرا
 حلال دارم و لیکن خیرم و قرآن مخلوق گویم و بنده را که با او گویم و مسجوز را اجازت دارم گفت ای کدو
 حسن العنه که همین باش که راه راست گرفته باقی است نجات یابی باب دوم در بیان چیزهای که
 روان بود و آنکه در کتب کبریا خود احمد لغبری رحمه الله فتوی داد و در موزه کرباس سج روان بود و بر دم و آ
 روان بود بجای که باطل بود و در موزه کرباس سج روان بود و در موزه کرباس سج روان بود و در موزه کرباس سج روان بود
 بر جان الدین رحمه الله گفته است که در دو مسئله جواب مطلق گفتن که روان دارد و یکی درین دو مسئله چهار مسئله
 و دیگر بجای که باطل است که در دو مسئله گفتن که روان دارد و یکی درین دو مسئله چهار مسئله
 ظاهر روایت است که مسج روان بود و اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که روان بود که بر سینه
 و خسته تار و بود و در دو مسئله گفتن که مسج روان بود و اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که روان بود که بر سینه
 مسج روان بود و اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که روان بود که بر سینه
 بی فعل مسج روان بود و اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که روان بود که بر سینه
 روایت کرده اند که رسول علیه السلام بر جوب سج کشید و حنیفه رضی الله عنه گفته است که جوب بی فعل مسج روان
 نبود که بادی منتظران کرد چون پائین آمد به شود و آنچه ایشان است کرده محمول است بلکه جوب بختی طبری اهل
 بوده است که کوفی که اندر جوب بختی بی فعل روان بود و اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که جوب بی فعل مسج روان
 زخم در این موزه کار و حنیفه رضی الله عنه گفته است که جوب بی فعل مسج روان بود و اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که جوب بی فعل مسج روان
 که وجود اما اکنون فتوی دارم که روان بود و این روایت قول امیر المؤمنین عمر است و امیر المؤمنین علی علیه السلام
 مسج و بنیه بن تشبه رضی الله عنه هم چنین موزه بختی باید دانستن تا بر وی مسج روان بود و موزه باید درست و
 یک خنده که کعبه از پشته تا بر وی مسج روان بود و در یک بختی باید دانستن تا بر وی مسج روان بود و موزه باید درست و
 مالک رحمه الله روایت است که چند در یک بود و اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که جوب بی فعل مسج روان
 که چند در یک بود و اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که جوب بی فعل مسج روان بود و اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که جوب بی فعل مسج روان
 شافعی رحمه الله روایت است که چند اندک در یک بود و اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که جوب بی فعل مسج روان بود و اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که جوب بی فعل مسج روان
 ان فریضه شود بعضی شستن بعضی مسج کشیدن و انمود اما علما را چه هم العنه گفته اند چنان گویم که مالک و حنیفه
 نورس و علما را چه هم العنه گفته اند که بختی بای بر موزه روان داشته باشیم چنان گویم که شافعی گفته

گفته است که موزه نومان از دریدگی اندک خالی نبود و گویم که سه انگشت بر یکی پای دریدگی بود و فرو سوی
کعبه روای مسیح را باز دارد و دریدگی هر دو پای را جمع نکنیم تا اگر دو انگشت بر یکی پای دریده بود و دیگر
انگشت بر یکی پای روای مسیح باز ندارد سه انگشت بر یکی پای فرو سوی کعبه دریده بود تا روای مسیح را باز
دارد و دریدگی سه انگشت دست یا دریا سه انگشت پای بر روایت زیادات سه انگشت پای بر روایت مسوط
سه انگشت دست در جواز مسیح موزه اعتبار است راست یا صلی را گنجی رحمة الله گفته است که اعتبار محل است
وی قیاس میکند بر روایت زیادات ابو الحسن قدس سره رحمة الله گفته است که اعتبار آنست راست وی قیاس میکند
بر روایت مسوط در جواز مسیح موزه اعتبار پوشیدن راست یا رسیدن حدت را ابو الحسن گنجی رحمة الله گفته
اعتبار پوشیدن را ابو الحسن قدس سره گفته است که اعتبار حدت را فائده این خلاف جای پدید آید که اول
قد مہار آبشود و موزه پوشد و انگاه باقی اعضا دیگر شود برین طہارت بر قول علما ما رحمہم الله نماز
کذا در و الوہد بر قول شافعی رحمة الله روا نمود اگر بعد از آن ویرا حدت رسید بدین موزه مسیح روا بود
یا فی ابو الحسن گنجی رحمة الله گفته است روا نمود که الوقت که موزه پوشیده است طہارت وی کامل نموده است
ابو الحسن گدوری رحمة الله علیه گفته روا بود که الوقت حدت رسیده است ویرا طہارت کامل بوده و فتوی برین
قولست کرده بود اگر مقيم طہارت سازد و موزه پوشد و مسافر شود مسافرانه مسیح تمام کند و اگر میخانه کشید
و انگاه مسافر شود موزه بیرون آر و پاینها شود و اگر بعضی میخانه کشید و انگاه مسافر شود بر قول شافعی
میخانه تمام کند و بر قول علما ما رحمہم الله بنا کند و مسافرانه تمام کند اگر مسافر طہارت سازد و موزه پوشد و مقيم
و میخانه تمام کند و اگر یک شبانه روز کشیده و انگاه مقيم شد و موزه بیرون آر و قد مہار آبشود یا اگر بعضی مسافرانه
کشید و مقيم شد و مقيم میخانه تمام کند شافعی رحمة الله کشیدن را اعتبار دارد اگر در حدت رسید و دیگر
مسافر شد انگاه طہارت سازد و مسیح کشید مسافرانه تمام کند و اگر مسیح در حدت کشیده است میخانه تمام کند و نیز بر قول
شافعی در پوشیدن موزه تر نیست شرط است چنانکه در طہارت تر نیست شرط میدارد بر قول علما ما رحمہم الله تر نیست
شرط نیست فائده این خلاف جای پدید آید که طہارت ساخت و پای راست راست و موزه پوشید و انگاه
پای چپ نیست و موزه پوشید بدین طہارت نماز کذا در و بر قول علما ما رحمہم الله نماز روا بود و بر قول
مالک و زفر جہا امر روا نمود و چون حدت رسید شتر و بر قول علما ما رحمہم الله بران موزه مسیح روا بود بر قول شافعی بران
مسح روا نمود و اگر نخواهد تا اتفاق بران موزه مسح روا بود باید که طہارت تمام کند و انگاه پوشد تا اتفاق بران موزه مسح
روا بود و شافعی رحمة الله گفته است که بچنانکه مسیح موزه بر پشت پای موزه سست است بر کف پای موزه جایز
است بر قول علما ما رحمہم الله بر کف پای موزه مسح جائز نیست و بر قول شافعی رحمة الله نیست که روا

میکنند بفره بن شجره یعنی ابرو که رسول علیه السلام می کشید علی الحنفی و ابو حنیفه علامه را می کشیدند گفتند که صاحب صحیح محمد بن سحیل
این روایت کرده است و اگر نیست شود مردان و بیست و یک است و بر کشیدن شو ساق زیر بل موزه با هر دو دست عمل کرد
باشد بدین معنی وجه قول علامه گفته اند که بر کف پای با بر نیست نیست که ایضا و همین علی بن ابی حمزه گفته است که اگر درین بر
ما بود و قیاس آن بود که بر کف پای موزه مسح با بر کشیدن فی بر پشت پای موزه اما را می خود را اندر و بفعل رسول علیه السلام
و اسلام عمل کردیم که محلی شست موزه است لی کف پای موزه و علامه گفته است که مسح بر پای با کشیدن چنانکه غسل با غایت است
و نیست که یکبار پسند است که بنا بر مسح بر تخفیف است و ساقی قیاس بر ترمیم و اگر مسح موزه با بر کشیدن بر پشت پای با کشیدن بر
نشان انگشتان مبارکش باقی نماند بودی اگر مسلمان بر سر یا بر پای موزه یا بر بند چهره مسح می کنند بر انگشتان اگر در پای است
نرسد اتفاق روا نبود اگر در پای است سیلان بر بعضی گفته اند و ابو حنیفه می کشد با بر کشیدن اندک و گفته است که اگر در دست است
رسیده و نبود و در بعضی نسخاتی آورده است که ظاهر روایت آنست که روا نبود و اما ششم انگشتان نه نه اند اگر انگشت ترک در انگشتها
یا در انگشتها مسح شود کشیدن مستحب است اگر پیش موزه و مقدار انگشت تری است بدان می کشیدن روا نبود اما اگر پای را انگشت
مسح کشند روا بود اما اگر پای را بجای خود بازدارد و مسح مائل شود اگر انگشت با انگشتها مسح موزه پوشید و استخار و نیست که از می شد
ظاهر شود درین اتفاق نیست که موزه بیرون رود قدمها را باز نشود اگر قدمها را شست و موزه پوشید چهار اندام تمام کرد نگاه
استخار کرد و بپشت مشهرا مائل شود و اظهار سازد بر آن موزه مسح کشند روا بود و ابتدا مسح بر آن استخار نسبت کرده است بر قول
ما محمد بن شمس مائل نشود و ابتدا مسح بر آن بعد از رسیدن بود و اگر موزه را نه بنیاید از در دیده است چون پای می بینند و
فرمان میشود بر مسگر فراموش و بجز پای نهادن که در زمان میشود مسح مائل شود و اما اگر جز می بپوشد است بر موزه که بار
نیشود ظاهر روایت برای مسح بود و اما شیخ الاسلام علامه الدین حجه الله گفته است که مسح مائل شود که این بر سر است و در بعضی
تا بر می رسم و ابو حنیفه موزه در شست بود و ستر نیز در شست اکنون مسح روا بود و اگر ابره در شست بود و ستر تا در شست
بر آن موزه مسح روا بود و اما اگر ابره در دیده است و ستر در شست اگر ستر و مشی بود و اسحاح مسح روا بود و اگر ستر که مائل بود
روا نبود اگر از در یک موزه آب یا غریقی یا نام نیک الدین نسفی حجه الله در صحاح آورده است که هر چند اندک اندک اندک اندک اندک اندک اندک
شود و اما در واقعات فقهیه ابو الیث و در فتاوی خواجہ امام کبر فضل بخاری حجه الله آورده است هر چند اندک اندک اندک اندک اندک اندک اندک
و خواجہ امام زاهد فرموده است که اگر ازین پای چندانی نماند که آن پایش تر نشود پای دیگر مسح مائل شود زیرا که یکبار
مسح و یکبار غسل و مسح یا غسل صحیح بناید و شیخ الاسلام بر آن الدین حجه الله گفته است که اگر یکبار می بچندانی اندک اندک اندک اندک اندک اندک
تر نشود آن پای دیگر را مسح مائل شود که در زیاده روا نیست که همچنان که غسل کل مسح را باطل کند و غسل بعضی نیز مسح را باطل
کند بر و اشکال گفته اند که چون روایت زیادات نیست که غسل بعضی مسح را باطل کند پس توجیه اینست را اعتبار میکنی گفتند از برای
وضع جرح که اگر آن اندک را اعتبار دارم و آن جرح شود و درین مانع نیست ماسح حظه را از پای بیرون آورد و باز بر آن دست

قدم بر افتادش به مقدار باید به محسن باطل نشود و بر قول ابو حنیفه تا باشد بخل گفت فرمود شیخ باطل نشود و بر قول ابو یوسف تا باشد
از پشت پایش و در پشت پای موزه بود محسن باطل نشود و بر قول محمد بن یحیی در محل مسجدها سه انگشت بود و مسجدهای باطل نشود و بر قول
شافعی تا پایش در محل ساق مسجده بود و محسن باطل نشود و بر قول عطاء و خواجه حسن بصری رحمه الله انما اگر ساج را یک پای موزه را
از پایش بپایند محسن باطل نشود و بر قول عطاء و محمد بن یحیی باطل نشود می باید که آن پای موزه دیگر را از پای بیرون آورد و بر دو
قدم را نشود و انگاه موزه را در زیر پای محسن بپایند و در نیمه سه روایت است یک روایت است که جدا دار خفی چهار انگشت و روایت
میکند چنانکه میزند که عطاء و محمد بن یحیی گفته اند و دیگر روایت دیگر است که این ابی لیلی از حکم و حکم از حکم روایت میکند که چنانکه
گفته که عطاء و حسن بصری هم گفته اند و دیگر روایت است که حسین بن عماره از حکم و حکم از حکم روایت میکند که از پای موزه
دیگر را بیرون آورد و طهاره تمام سازد و انگاه موزه پوشیده بپوشد و بیرون آید نزدیک پایشان آن موزه بیرون آید
طهاره تمام شود و مسکرات اجنبات رسید غسل آورد و موزه پوشیده و آمدش که آب در بدن دینی نکرده ام اگر پیش از آنکه حدت رسید
آب در بدن دینی که در انگاه حدت رسیدش طهارت سازد و اتفاقا ویرا برین موزه مسج را بود و اگر حدت رسیدش و انگاه آب
در بدن دینی کرد و بر قول عطاء و محمد بن یحیی برین موزه مسج را نبود و بر قول شافعی هر قدر را بود و اگر اجنبات غسل آورد
و موزه پوشیده بعد معلوم شدش که مینه شک مانده است اگر حدت رسیدش نگاه آن موزه را ترک کرد و با جمیع بران موزه مسج را
بنمود و اگر پیش از آنکه حدت رسیدش آن موزه را بر کرد و انگاه حدت رسیدش بر قول عطاء و محمد بن یحیی بران موزه مسج را بود و بر قول
شافعی را و انمود اگر ساج را بدین مسج باقی است ویرا اجنبات رسیدش و نایا بنده است تیمم کرد و نماز گذارد و حدت رسیدش با
یافت چندان که طهارت را پس آید ویرا بران موزه مسج را نبود و دلیل حدیث صفوان بن محرز از رسول صلی الله علیه و آله
و سلم سوال کرد ویرا رسول صلی الله علیه و آله و سلم جواب و بعد از موزه پای بیرون آید مانی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که دینی مکرر اجنبات
معلوم شد چون رسیدن اجنبات قدمهاستن فریضه شد مسج را نبود و اگر اجنبات رسیدش و نایا بنده است تیمم کرد و موزه پوشیده
حدت رسیدش آب یافت چندان که طهاره را پس آید بران موزه مسج را نبود و اگر اجنبات رسیدش باقی است چندان که طهاره
را پس آید طهارت ساخت و قدمهاستن و موزه پوشیده نگاه تیمم کرد و از برای باقی اجنبات را حدت رسیدش آب یافت چندان
که طهارت را پس آید بعضی گفته اند که ویرا بران موزه مسج را بود و انگاه بر روایت است که در ان وقت که موزه
پوشیده است اجنبات باقی بوده است اگر اجنبات رسیدش طهارت ساخت و قدمهاستن و تیمم کرد و از برای باقی اجنبات
موزه پوشیده حدت رسیدش آب یافت چندان که طهاره را پس آید اتفاقا ویرا برین موزه مسج را بود و ان وقت که
موزه پوشیده است ویرا بر اجنبات چیزی باقی مانده بود و طهاره دومی کامل بود اگر آب یافت چندان که غسل را پس آید
و با غسل نیامد و از برای آب تیمم کرد و نماز گذارد و حدت رسیدش آب یافت چندان که طهاره را پس آید ویرا بران موزه مسج را نبود
که سیافین آن آب که غسل را پس آید ویرا قدمهاستن فریضه شد و اگر طهاره تمام و موزه پوشیده حدت رسیدش طهاره تمام برین موزه مسج را نبود

موزه پوشیده است سیدش طهاره ساخت بر آن موزه می کشند رواند که مسج بر پشت پای موزه قرار گرفته است
فی بر موزه اما اگر هر دو را بطهارت کامل پوشیده است و حدت رسیدش بر قول نام شافعی موزه مسج رواند که موزه بدل
است از پای و موزه بدل است از موزه بدل بر بدل شود و این دو اما بر قول علماء و ما جمهم بعد روا بود که در مضمی موزه
دو تا باشد دلیل بر آنکه محمد الرحمن بن لیلی روایت میکند که ما عرضی به عتبه بنی مرفعه بودیم نماز شام آب خواست و طهاره است
و بر موزه مسج کشید و گفت چنین دیدم از رسول علیه الصلوٰه و السلام که چنین کرد و مسج کشیدن بدل از شستن پای نیست که یا
قدش پای شستن مسج است و بدل یا حال توانای بر اصل و این دو معلوم شد که مسج کشیدن بدل از شستن پای نیست که یا
موزه از پیش برینا بر قول زفر رحمه الله بر آن یک پای موزه دیگر مسج باقی بود اگر بر پشت پای این موزه کشد روا بود
نعمه رحمه الله در روایت یک روایت نیست که بر پشت پای موزه مسج کشد بر پشت پای موزه مسج کشد باز و این قول اختیار بود
است و یک روایت دیگر آنست که از پای موزه دیگر بیرون آورد و در پشت پای موزه مسج کشد و این اختیار است
اگر موزه دریده است و موزه درست بر موزه روا بود و بر موزه بود اگر موزه دریده و موزه درست بر موزه
مسج رواند و موزه مسج روا بود و اگر موزه و چیدان پوشیده است بر چیدان مسج رواند که محل مسج پشت پای موزه
است بی آنجا که چیدان اما اگر انگشتان بر پشت پای چیدان نهاده است و کف دست بر پشت پای موزه چون نقد انگشت
از پشت پای موزه تر شود از مسج نیابت دارد بشرط آنکه پشت پای چیدان پاک بود و اگر پشت پای چیدان پلید بود
چون دست بر تری نهاد تری از دستش پشت چیدان سرایت کند و دستش پلید شود و دست پلید را بر پشت موزه بر
پشت پای موزه پلید شود تا موزه نشوید با وی نماز رواند و اگر چهار ورق موزه غنیمت بر موزه اند برای مسج کشد
روا بود اگر بر دست نیست بر چهار ورق مسج رواند باید که دست بر زیر چهار ورق اندازد بر پشت پای موزه مسج کشد
تا روا بود باتفاق اگر موزه و موزه بر طهاره کامل پوشیده است حدت رسیدش طهاره ساخت و دست به حق
موزه فرو میکشند تا بر موزه مسج کشد رواند باید که بر موزه مسج کشد یا موزه را بیرون کند و بر موزه مسج کشد
تا موزه بیرون آید باب دوم در بیان مسج صاحب حج سایل اسماء از چند وجه خالی نیست یا در وقت طهارت
ساختن می رود و در وقت موزه پوشیدن می رود و یا در وقت موزه پوشیدن می رود و در وقت طهاره ساختن می رود
و یا در وقت می رود و در وقت می رود بر قول زفر رحمه الله در همه حال حکم اصح دارد و بر قول شافعی در همه حال حکم اصح
صح دارد و شافعی رحمه الله در حدت ندارد بر قول علماء اما اگر بر طهاره کامل پوشیده است حکم اصح دارد و اگر بر طهارت
ناقص پوشیده است حکم صاحب حج دارد و فائده این خلاف جای پدید آید که صاحب حج سایل موزه پوشیده است و طهاره
ناقص در نماز حدت رسیدش طهارت سازد و برین موزه مسج کشد و برین نماز نکند اما اگر در میان نماز وقت نشوید
موزه بیرون آرد باتفاق طهاره سازد و نماز از سر گیرد اما اگر بر طهارت کامل پوشیده است چنانکه در هر دو وقت می رود

و در میان نماز وقت نوشدوی بر جان چهارت کامل است و برگزیده نماز تمام کند و اگر وقت نشود و جرات میلان شستن
ساز و اتفاق برین موزه مسح کشند و بود و برین نمازها که عیسی ابن ابان رضی الله عنه گفته است که نماز را هرگز در نماز
روایت نیست که بر آن نمازها که مسکرات بر دست جرات است چهارت شست و حیره بر پشت پوشید و موزه پوشید تا با جبروت
جرات باقی است موزه باقیست بر دست دوم روا بود و اگر پیش از آنکه مدت مسح موزه باشد بی جرات نیکو شست و حیره
را بدو فرزندین رحمة الله گفته است که چنانکه شستن آن موزه فرایضه شود قدس شستن نیز فرایضه شود شیخ الاسلام بر این اندیش
که این جای بود که ویرادین میان حدیث رسیده باشد و قوی برین موزه مسح کشیده باشد اما اگر بر پیش چهارت بود که موزه پوشیده
باشد کان لم یترک کند بنده بود اگر جرات بر پاست چهارت شست و حیره بر پشت پایی مسح کشیده پایی نیکو شست و موزه
پوشید تا مادم که جرات باقی است مدت مسح باقیست و بر آن موزه مسح و بود و پوشید از آنکه موزه مسح بر مری جرات نیکو شستن
است که چنانکه شستن آن موزه فرایضه شستن قدس شستن نیز فرایضه شود اگر بر پایی جرات است و چهارت شست و حیره بر پشت پوشید و
پایی نیکو شست و آن پایی نیکو موزه پوشید حدیث رسیده بر آن موزه مسح روا بود و از برای آنکه مسح حیره قائم بر مسکرات
غسل شود و یکپای مسح و مسح با غسل حیره نماید اما اگر چهارت شست و حیره بر پشت از مسح حیره فراموش کرد و در دو یا موزه پوشید بعد
از آن حدیث رسیده چهارت شست و بر آن موزه مسح روا بود و نانی از اوصاف بعضی اهل بدعت و بدعت است و بر آن روش مسح حیره را فرایضه
دارد و روا بود اما بدان روایت که مسح حیره را فرایضه ندارد و روا بود اما ظاهر قول ابو حنیفه رضی الله عنه نیست که روا بود و اگر کسی
را انگشتان پایی نیست و لیکن شستهای پایی برقرار است بر آن موزه مسح روا بود و نیز آنکه محل مسح شست است انگشتان انگشتی
را پایی کل نیست بر آن پایی دیگر مسح روا بود و غسل نه اما اگر فروه سوی کعب هر چند آنکه باقی بود از شستن فرایضه بود
پایی دیگر مسح روا بود و از برای آنکه پایی باقی غسل شود و یکی باقی مسح با غسل حیره نماید اگر چهارت شست باقی مطلق و موزه پوشید
و حدیث رسیده بر آن که باید چهارت سازد بدان موزه مسح روا بود و اگر چهارت شست باقی مکرده موزه پوشید چون چهارت شستن
بر آن که باید چهارت سازد بدان موزه مسح روا بود و اگر چهارت شست باقی مکرده موزه پوشید و نماز گذارد حدیث رسیده با آب
مشکوب یافت اتفاق و بر آن موزه مسح روا بود اما اگر آب مشکوک چهارت شست و موزه پوشید حدیث رسیده شستن مکرر یافت بر
قول ابو حنیفه رحمة الله علیه بر آن موزه مسح روا بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه بر آن آب تمیز کند و تیمم کند و بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه
موزه را بر آن کند بر مکرر چهارت سازد و تیمم باقی یا کند تا از عهد و بیرون آید اگر چهارت شست بر مکرر موزه پوشید و بر آن حدیث
رسیده مشکوک یافت بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه بر آن موزه مسح روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد و چهارت چهارت بر آن کند از موزه که
بشود و مسح بر قول ایشان روا بود و اگر بر مکرر چهارت ساخت موزه پوشید حدیث رسیده بر آن مکرر شستن قائم بود و تیمم
ابو علی رضی الله عنه گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه برین موزه مسح روا بود که موزه بدل است از پایی و مکرر شستن
است از آب پس بدل بر بدل روا بود قاضی امام علی استیجالی رحمة الله گفته است که روا بود قیاس قول ابو حنیفه

ما رجوعه و اسما اهل صدیق با من بود فراموشش کرده ام رسول الله بنا را فرود آمد و کسی را طلبان
سفره فرستاد ایشان دیدند چون صبح و میخیزان داشت که آفتاب برآید نماز از وقت برود و دل ببار
مشغول بود و صحابه رضوان الله علیهم جمعین تنگدنی کردن گرفتند که صبح و میدمار آب نیست تا طهارت
سازیم و نماز باطل دمار از وقت برود ما بقیامت چه عذر داریم صدیق رضی الله عنه بد رخیه مادر مومنان
آمد و گفت ای دختر این چه سهو بود که بر تو رفت و صبح و میدمار صحابه رضوان الله علیهم جمعین تنگدنی میکنند
که اگر ایشان را نماز از وقت رود و تو بقیامت چه جواب گوی مادر مومنان عایشه صدیقه رسته ای غنما
گریان شد سبب سجد بنهاد و متر بحضرت فرستاد و مناجات کرد و گفت ای سبب الاسباب سبی
بسیار که بندگان ترا نماز از وقت فوت نشود تا من بقیامت اندر غم در حال حیرانم علیه السلام
آمد و این آیت آورد و قوله تعالی اولاسم الف لم تجد و اما اذقیموا صعيدا طيبا و بر رسول علیه السلام
بر خواند و رسول علیه السلام بر صحابه رضوان الله علیهم جمعین بر خواند هر شاد شدند نگاه
تیمم کردند و نماز گذارند بعد از آن یاسی بود که ویرا سعد بن خضر میگفتندی مردی با فصاحت
و بلاغت بود و بسیار صحابه رضوان الله علیهم جمعین بر د رخیه مادر مومنان آمده رضوان الله
غنما و بنما خیمه فرود انداخته بود و و بعیادت مشغول شده بود و شکرانه آن حالت را که خداوند عزوجل
و بر احسن لطیف فرموده بود وی مدح گفت خالواده صدیق رضی الله عنه که چه مبارک
خالواده است این خالواده صدیق رضی الله عنهم جمعین که هر اندیشه که بر خاطر مبارک
ایشان رسیده است سبب تخفیف است بوده است و اگر این اندیشه بر خاطر مبارک ایشان
راه نیافتی مافران را که در سفر نماز ایشان فوت شدی رسول علیه السلام مر صحابه را
تیمم بقلم میکرد و گفت و وفربت است یکی مر ویرا و یکی مر و دستهارا قال البنی علیه السلام القیم
ضربان ضربت للوجه ضربته للزراعین بر قول شافعی رحمه الله بر هر دو طهارت نیست شرط است
و هم بر آب و هم بر خاک و بر قول زفر رحمه الله بر هر دو نیست طهارت شرط نیست هم بر آب و هم بر خاک بر قول
نخعی هم بر آب نیست و خاک نیست شرط است بر قول ابو حنیفه و محمد و جمهور ان نیست نماز می باید و بر قول ابو یوسف
نیست عبادت که سبده است و ابو الحسن بن کرمی میگوید تیمم که برای تقوی کرده بود و بدان تیمم فرنیست و او بنود او را
گفته است که تیمم تقوی را بنود اما بنا بر روایت نیست که روا بود بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته که تیمم
سجده تلاوت روانه اما بنا بر روایت نیست که روا بود و آنکس رحمهم الله گفته است که نایابنده آب را
استتمن نشاید گرفتن اما بنا بر روایت نیست که شاید که از عبد الله بن مسعود روا کرد که نایابنده آب را

فصل
در بیان
توضیح
در بیان
توضیح

استماع شاید گرفتن یا بی گفتن من نمیکردم و اگر شما بکنید شمارا منع نکند که با کسی نبود و مسلمانان را است
رسید و یانایا بنده است چون تیم کند حکم پاکان ثابت شود یا بی بر قول امیر المؤمنین محمد و بنده
بن سوسو حکم پاکان ثابت نشود و چه طول ایشان است که آیته در حق طهارت نازل شده است
فی در حق جنابت اما ظاهر روایت است که تیم عامل است هم در طهارت و هم در جنابت و دلیل بر
روایت میکند ابوهریره رضی الله عنه که اعرابی از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد که مادر من بی
باشم که نگاه داده ماه بر آید که آب نیایم در میان ما زن از حیض پاک شود و ما را جنابت رسد وزن
از نفس پاک شود چه کنم رسول علیه السلام فرمود که علیکم بارضکم بر شما باد از زمینیان مراد از آن تیم
است حدیث دیگر فرمود که تیم وضو المسلم و نوالی عن غیره ما لم یجد الا رکعت تیم طهارت مرد مسلم
است اگر چه ده سال آب نیابد و اینها که گفتیم دلیل این است که جب به تیم از جنابت بیرون آید رسول
علیه السلام در غزوی عمار را بدید که برخاک می غلطید رسول علیه السلام فرمود یا عمار ترا چه
داشت برین غلطیدن گفت یا رسول الله مرا جنابت رسیده است رسول علیه السلام فرمود الیتم ضربت
ضربه للوجه و ضربته للزرعین دیگر آنکه رسول علیه السلام عمر عاص را بر سر جمعیتی از صحابه امیر کرده بود
و غزوی فرستاد چون باز غزوی بازگشتند رسول علیه السلام از آن سوال کرد که ای امیر شما
چگونه بوده است باشا و چگونه معاملت کرد گفتند یا رسول الله بنکوا امیر بود اما روزی ما را در جنابت افتاد
کرد رسول علیه السلام فرمود تا ویرا طلب کردند گفت ای امیر عاص که چه داشت برین صحابه را در جنابت افتاد
کردی گفت یا رسول الله سوام بود مرا جنابت رسیده بود اگر غسل می آوردم خطم ملاکت بودی
به آیته عمل کردم قوله تعالی ولا تعلقوا بیدیکم الی التهلکة تیم کردم و نماز نکردم و رسول علیه السلام
سیلوان و شاولان شدند و گفت ای امیر عاص فقیه شده و آن نماز را فرموده که کرد آن معلوم شد
که تیم عامل بوده است هم در طهارت و هم در جنابت دیگر آنکه نوبت پاس داشتن از آنکه از برای
صدقه بودند ابوذر رسیده بود رسول علیه السلام با دایکاه بمطالعه اشتران صدقات بیرون فرست
بود ابوذر رضی الله عنه در پس اشتری پنهان شد رسول علیه السلام فرمود که یا اباباذر ترا چه داشت
برین گفت یا رسول الله من در جناتم رسول علیه السلام را کینه می بود و حبشیه بادی آب بود رسول علیه السلام
فرمود که آن آب را با بوزده با بوزده در او در پس اشتری در آمد و غسل در آورد و آنجا آمد بر رسول علیه
السلام سلام گفت رسول علیه السلام فرمود که یا اباباذر اگر ما را دیگر بخنن افتد ترا و یا بنده آب باشی
تیم کن و نماز کن در پس معلوم آمد که تیم عامل است در طهارت و هم در جنابت کردن اگر در جنابت است

یکی در خاک غلطیده از عهد جنابت بیرون نیاید اگر برود دست و رویش غباری نشسته است و دست
 کند و دست در دست مال برود دست در روی مال از عهد جنابت بیرون آید مسئله یثیم اب
 یافت بسلیم بن عبد الرحمن گفته است که یثیم باطل نشود از برای آنکه یثیم طهاره کامل است ویرا حث باید
 تا باطل شود و یا قنن اب حدث بنود شافعی رحمه الله گفته است که اگر در نماز است نماز وی تنه نشود
 این نماز را تمام کند و طهاره سازد و نماز را باز گذارد در شرح طحاوی مذکور است اما اگر بیرون نماز
 بود یثیم باطل شود اما ظاهر روایت این است که اگر در نماز است یا بیرون نماز چون اب یافت نماز تنه
 شود یثیم باطل قول تعالی فاعلم انما یقیمو اصعدا طبیا برجهایم را بود بر قول شافعی رحمه الله خاک
 یک او را تنه باید تا بر وی یثیم را بود و وجه قول وی آنست که خدای عزوجل صعبه طبیا طلب فرموده
 است بر قول ابو یوسف رحمه الله بر خاک در یک را بود بر چیزی دیگر را نبود در صلوة خواجه امام
 اجل شری آورده است که امام ابو یوسف رحمه الله از یک رجوع کرده است یعنی همین بر خاک را
 بود در صلوة خواجه امام بکر خوار زاده رحمه الله از ابو یوسف روایت است که بر دیوار یثیم را نبود و اگر
 بر حمله العید روایت است که جای بود که دیوار یکم بود و بر وی یثیم غباری نبود اما اگر غباری بر وی بود
 از آن غبار یثیم کند را بود و بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه بر چیزی که اجزا ازین بود و یک یک و ایک و از
 و شک از ریخ سنگ مسمره سفال جامها و مانند اینها بر یثیم را بود در شرح طحاوی مذکور است و اینست که
 که در سفال جامها یا ابو حنیفه رحمه الله روایت است که را بود این جای بود که سفال جامه درست بود و اگر
 سفال جامه را شکسته کوبیده و از وی غباری نخرزد و از آن غبار یثیم کند را بود و بعضی از مشایخ یثیم
 اند که گفته اند که کانی بقیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه یثیم را نبود در نقای خواجه امام طاهر الدین است
 آورده است که بر یک کانی یثیم را نبود بر یک کوبی را بود اما قاضی امام صدر رحمه الله گفته است که بر
 یک را نبود از برای آنکه اصل در بناب این است که بر چه را باب اندازی ناخیر شود بر وی یثیم را نبود و شکال
 آید که خاک در آب ناخیر میشود اما لای شود یک ناخیر شود اما یک لای نمیشود خاک در آب ناخیر شود و بر وجه
 و حسن کانی یثیم را نبود که اینها در زمین امانت است قیاس اینها بر یک کانی یثیم را نبود که وی از زمین
 زمین امانت است دلیل بر آنکه از وی بخاری نمی آید اما این جایی بود که بر اینها غباری نبود اما اگر بر اینها
 غباری بود از آن غبار یثیم کند نماز گذارند را بود و یک یک شود یثیم را نبود انی که از وی سرور آید و این
 طنازه را بود و بر چه بهاد و بر چه خوب و خاک یثیم را بود و این جایی بود که بر اینها یثیم غباری نبود اما اگر غباری
 بود از آن غبار یثیم کند را بود دلیل بر آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه جماعتی از اصحاب به بغروی فرستاد

بود و دست میگردانید تا که غار ما را در راه از وقت ببرند و اگر آب نیابید تمسک کنید و اگر خاک نیابید
 دستها را به هم بزنید یا به جامها دستوران زنید بخاری که خیزد از آن خیار تمسک کنید و غار گذارید اما اگر آب
 و خاک نیابید کل بود از آن کل تمسک کنید و از امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه روایت آمده است که اگر آن
 کل تمسک کنید اما اصح است که از آن کل تمسک کنید که بچون نموده شود ابو یوسف و محمد میگویند باید که مار را از
 کل مخصوصی خود بمالد تا خشک شود و تا خشک شود دست را بخیار که خیزد از آن خیار تمسک کنید و غار گذارد
 و اگر بر پشت است یا بیکند و یا چهار اندام میشود اگر سیلان شود و را بود و اگر سیلان نشود و را نبود و اگر از جفا
 غسل می آید اگر سیلان شود و را بود و یا اتفاق از همه جهات بیرون آید و اگر سیلان نشود و لیکن بچون
 روغن چرب میشود بر قول ابو یوسف رحمه الله در عمده جهات بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد و جمیع ائمه
 از عمده جهات بیرون نیاید از برای آنکه جهات قویتر از جهت است دلیل آنکه محدث را تران ظاهر شد
 خواندن و مسح باید تا رملن اما جنب قرآن ظاهر نشاید خواندن و مسح نشاید اندر اندن اینجا که کف
 تر است آب سیلان میاید اینجا که قویتر است بطریق اولی بود امام ابو یوسف رحمه الله گفته است که در طهاره
 سر و جل غسل فرموده است قوله تعالی فاعلموا و جزم و یدیکم الی المراتی غسل آب سیلان باید و در وضو هم
 فرموده قوله تعالی و انکم جنب فاطه و آب پاک کننده است چون رسیده بسد بود که طهر انتم تمسک تا طهر نیاید
 کند این بر قول و از برای آنکه انفس مشغول فی رحمه الله تا مساعد دست و وجه و قول ایشان اینست که
 خداوند عز و جل در آیه سوره میفرماید قوله تعالی السارق و السارقة فاقطعوا یدیهما و اتفاق است که دست
 راست را از مساعد دست بیرون کند دست را تا اینجا تمسک کند و را بود و بر قول زبیری رحمه الله بکف
 میاید وجه قول می است که خداوند عز و جل در آیه طهاره تشستن دست چپ را حدیثی پیدا کرده تا کجی شود
 اما در تمسک ذکر دست کرد و لیکن حدیث دیگر در باب کف دست است پس تمسک تا کف باید کرد و آن علما را
 رحمهم الله گفته اند که خاک قایم مقام است چون در طهاره آب تا پنج میاید تشستن تمسک که طهاره جا
 نیز تا اینجا باید کرد تمسک چگونه میاید که در ابو حنیفه رضی الله عنه در سنن تمسک و ابو یوسف رحمه الله
 حاضر بود گفت ای اوستاد بزرگوار ما بقول معلوم می آید بفعل میاید ابو حنیفه رضی الله عنه در سنن
 مبارک را از استین بیرون آورد بر زمین زد پیش بر و و بار پس او را ظاهر روایت کرد که بارفشاید و پیش آن بود که خاک بیشتر
 از صاحب مالی از ابو یوسف و محمد رحمه الله روایت میکنند که دوبار فرشاید و پیش آن بود که خاک بیشتر
 بوده باشد و روی را بتمسک کرد و باز ضربه زد از بر و دست چپ را بکف جدا کرده و بکف دست
 چپ را بر سر انگشتان دست راست نهاد و تا ریح آورد باز کف دست را بشکست دست فرود

آورد دست دیگر را هم بدین ترتیب که کفتم تمیم کرد و این بود ترتیب ابو حنیفه رضی الله عنه و
 امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که این را فقها دانند اما عام ندانند دست بسته است اند
 ماله از عیده بیرون که دست مالیدن بندگی است و بندگی کردن دست مستعمل نشود و استیعا
 شرط است یا فی حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکنند که مستحب است این اختیار قاضی امام صدرا
 و خواجه امام اجل سرخسی روایت میکنند که مستحب است دفعه ابوالملیث رج گفته است که شرط است دلیل
 بر آنکه محمد حسن رج گفته است که هر که تمیم کند و انگشتری دارد باید که انگشتری بیرون آورد و بخدا دست رساند
 پس معلوم آمد که استیعا شرط است در جمله استیعا بجا دارد که بر وی نبود فاضله از ان بود
 که استیعا بر وی بود و وی بجا تیار بر قول شافعی رحمه الله تمیم طهارت ناقص است یکی از مفسرین
 تواند که اردن دست تیغ وی بعد از ان تمیشت باطل شود و بر قول علما و ما رحمهم الله طهارت کافی
 است تا الوقت که حدت نرسدش یا آب نیاید یا بیمار بود صحت نیاید بر چند نماز گذارد و بود قال
 البیاضی صلی الله علیه و سلم التراب طهور المسلم و الزالی عن شره حج مالم یجد الا در رسول علیه السلام فرمود که
 خاک پاک کننده مومن است اگر چه ده سال آب نیابد و بر قول شافعی رحمه الله دست نجاست ساینده
 شرط است و بر قول علما و ما رحمهم الله دست رسیده بسته است بایافت آب تمیم طاعت بی بدل میکند
 چنانکه نماز عید نماز جنازه بر قول علما و ما رحمهم الله هم از ایند بایافت آب یا تمیم نماز عید گذارد و
 بود خواجه امام بکیر خوارزاده رج گفته است که جنازه بر قول علما و ما رحمهم الله خط فوت باید بود تا و ابو
 و اگر نه طهاره سازد و آنچه با امام باید بگذرد و آنچه فوت شده یا شسته مسبو فانه آورد و اگر به تمیم نماز عید شروع
 کرده است حدت رسیدش باز به تمیم بنگذارد اتفاقا روا بود و اگر بطهارت آب شروع کرده است ویراشد
 رسید باز آب بنگذارد اتفاق روا بود و اگر باز به تمیم بنگذرد بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد
 و جمیع ائمه روا نبود از برای آنکه شرع و عیش درست آمده است بر و طهاره سازد و باقی نماز را حقه تمام
 گفته ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که تمیم از برای ضرورت روا داشته اند اینجا سه ضرورت است خطر جان است
 و خطر مال است خط فوت عبادت که روز عید روز فتنه است اما اگر بطهارت خاک شرع و عیش کرده است
 حدت رسیدش یا آب بنگذارد ظاهر روایت روا نبود امام در صدر در صلوة قاضی امام ابوالمحسن مروزی رحمه
 الله است که قول ابو حنیفه و ابو یوسف و جمیع ائمه روا بود و بنای بخون است و چنانکه هم از ابتدا بر قول
 ایشان اقتدا متوضی به تمیم روی آید و بنای نیز روا بود و تمیم در نماز جنازه یا در نماز عید امانت کند و
 متوضی از بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف و جمیع ائمه روا بود و بر قول محمد رحمه الله و انموذ مسلمانیان و علما

جنابت رسیده و بواسطه دهنش وی سیم کرمایه ندارد و نیز نم ندارد و تا آب گرم کند و اگر یاب سرد
 غسل می کرد و خطر بدکت تن میدارد بر قول ابو حنیفه نفی سیم نماز گذارد و باید و بر قول ابو یوسف
 محمد رحم الله روایت شود و خواجه ابو الحسن بستیغی گفته است که اگر در دیاری است که سیم کرمایه می
 شناسند و انگاه می مانند تا فرد روز و جواب بر قول ابو حنیفه گویم به تیم نماز را و ابو و اگر در دیاری است که
 نخست سیم نیستند جواب بر قول ابو یوسف و محمد گویم که روا نبود اگر دی بکر مایه فرد روز و بر این
 دیر از برای سیم کرمایه باز بداند و توقف آن روز بر کرمایان واجب آید و اگر مسلمان را در عمارت یا
 باز داشته اند آب نمیدهند تا طهارت سازد و لیکن جائی یک و خاک پاک است و تیم کند و نماز را
 گذارد و اگر تیم در اینجا و اوقات باید اتفاق بروی چیزی نمود و اگر خلاصی باید قیاس این است که آن نماز
 که به تیم در اینجا گذارده است قضا نمکند استحسان نیست که قضا کند اما اگر آب نهندش و طهارت سازد
 و لیکن بندی دارد که ایستاده میتواند گذاردن شسته میکند و اگر در اینجا و اوقات باید بروی چیزی
 نبود با اتفاق و اگر خلاصی باید اتفاق آن نماز را قضا کند و اگر طبعی باز داشته اندش که جائی پاک نیست
 و خاک پاک نیست و آب نمیدهندش وقت نماز نذر اند بر قول ابو یوسف و محمد شسته کند بر قول ابو حنیفه
 توقف کند و بر روایت خواجه ابو جعفر بخاری رحمه الله محمد حسن باو حنیفه است که توقف کند بر او سیم
 ابو سیلان جرجانی رحمه الله محمد حسن باو یوسف است که شسته کند و بیماری است که دیر آب ریخته
 ندارد و لیکن قوه طهارت ساختن نمیدارد و بر این تیم نماز روا نبود باید که کسی را فرد روز گیرد
 تا بر طهارت و دیگر چیزی بداند و مسسلی یکی بنده دارد اگر نماز نداشت و بنده غلام باید که غلام
 را بفروشد و کثیر که بجزر تا مال بی برقرار بود و دین وی در حصار بود و اگر این کثیر که چون و یا
 طهاره و بدین چهار اندام دهد و استنجاء نکند از آنکه زن را از زن فرد و سویی ناف بر سویی زانو
 نشاید دیدن مرد و از فرد و سویی ناف بر سویی زانو نشاید دیدن همچنانکه نشاید دیدن نشاید بود
 چنانکه مادر از دختر و دختر از مادر بی را از کثیر که و کثیر که را از بی بی و اگر میارم دست طهاره
 و بنده وی غلام و بر این چهار اندام دهد و استنجاء نکند همچنانکه زن را از زن سویی ناف بر سویی
 زانو نشاید دیدن مرد و از این نشاید دیدن چنانکه پدر را از پدر و بر این نشاید دیدن نشاید دیدن
 نشاید بود و اگر بیمار زشت و طهاره و بنده وی مرد یعنی شوی و یا از فرق ستر تا بقدم نشاید دیدن
 دیدم شاید که و بر استنجاء کند و اگر بیمار دست طهاره و بنده وی زن و یا کثیر که وی از فرق ستر تا
 بقدم نشاید دیدن و بر او و بر او و استنجاء و بنده وی و اگر بنده و بنده وی که داشت وی بروی

بود جمله در این نیز بر وی بود اگر بچنان کسی نیندازد ولیکن متبرعی دارد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله میرا
 بیا یافت یک تبرع میم و او در بر قول ابو یوسف و محمد و محمد بن ابی حمزه و ابو حنیفه رحمه الله میرا
 و بر آب زبانه میدهد و او در عمل میکند و بر آب نیم نماز را و او در آب زبانه میدهد و او در آب زبانه
 طهاره ساختن عملی او را زیاد میکند و بر آب نیم نماز را و او در آب زبانه میدهد و او در آب زبانه
 زبانه دارد و آب سرد عمل کند اگر آب سرد زبانه دارد و آب گرم عمل کند و اگر نفس آب زبانه دارد و آب گرم نماز را
 بود بر قول علماء ما رحمهم الله رحمه الله میرا و بر آب زیاد کند به نیم نماز را و او در آب زبانه میدهد و او در آب زبانه
 جان باید که با خطه زن تا به نیم نماز را و او در آب زبانه میدهد و او در آب زبانه میدهد و او در آب زبانه
 نماز کند و او اگر حدت رسیدش طهاره سازد و نماز کند که آب اندام درست بر آب زبانه ندارد اما کما و
 علم زبانه دارد اما ظاهر روایت است که اگر طهرت برسد اگر طهرت برسد که آب زبانه میدهد و او در آب زبانه
 اکنون به نیم نماز را و او در آب زبانه میدهد و او در آب زبانه میدهد و او در آب زبانه میدهد و او در آب زبانه
 که سه مرتبه زندگی می راند و هر دستها را چون از بیماری صحت یابد جنابت بارید لیکن نماز نکند و اگر از
 رو بود مسلک اگر مسلک را بر انعام جرات است آب زبانه میدهد و بر آب نیم نماز را و او در آب زبانه میدهد و او در آب زبانه
 صاحب شریعت که رسول علیه السلام جماعتی از صحابه را نزد وی فرستاده بود در بیان ایشان یک
 بیماری آمده کرده بود و بر اجابت رسید از این لشکر سوال کرد گفتش که غسل آردی غسل آرد و پاک شد
 چون خبر بر رسول علیه السلام رسید گفت بکشید شمار خدای عز وجل اینجا که آن مومن را کشید
 چه نفرمودید که نیم کردی و اگر نداشتید چه سوال نکردید پس معلوم آنکه در جهل را شفا سوال
 آن خبر را که نیکو بود آب رسانیدن شرط نیست بانی بر قول علماء ما رحمهم الله شرط نیست بر قول شافعی
 شرط است بهر طریق که تواند چنانکه به پر مرغ و به مانند وی آب رسانیدن و بر قول علماء ما رحمهم الله
 اعتبار غالب و مغلوب است اگر غالب جرات است چون نیم کرد از برای جرات آنچه نیکو بود و شستن وی
 ساقط شود و اگر غالب نیکو بود از انشود آنچه مجروح بود ساقط شود و اگر مرد و بر آب است بر قول شافعی
 رکنه الله آنچه نیکو بود شست و نیم کند از برای بانی جرات و از علماء ما رحمهم الله در روایت است
 یک روایت نیست که خاک به آب جمع نیاید درست تر از آن است که چنان کند که امام شافعی میگوید ناپه
 از عیده بپزد و این جای بود که بر اجابت رسیده بود اما اگر حدت بود طهاره سازد و اگر طهاره
 آب زبانه میدهد و نیم کند و اگر نیم زبانه میدهد و او خوشتر کنی رحمة الله گفته است که طهاره از وی ساقط
 شست و نیم نماز کند از طهاره روایت نیست که تاخیر کند نگاه که صحت یابد آن نماز را و قضا کند و اگر کسی را

اندام مجروح است نه نیکو شافی رحمة الله گفته است که آن نه نیکو را شود و تم کند از برای باقی حیات
و بر قول علامه مارجم الله چون آن نه نیکو را شود ششستن باقی ساقط شود و اگر بر اندام مجروح است
و یکی نیکو شافی رحمة الله گفته است که آن نیکو را شود و تم کند از برای مجروح بر قول علامه مارجم
کرد از برای آن نه مجروح ششستن آن نیکو ساقط شود و اگر دو مجروح و دو نیکو بر قول شافی رح ان دو نیکو را
شود و تم کند از برای آن دو مجروح از علامه مارجم الله و روایتیه است یک روایتیه است که خاک باب جمع نیاید
اص این است که چنان کنند که شافی رحمة الله گفته است تا بقین از عیده بیرون آید این جای بود که بنده آب نو
و اگر نایابند آب بود و هر احوال بیرونی بودیم که یکم را و بر و پای غلیظ است اگر دو مجروح است دستها را تم
کند و اگر دستها مجروح است رو بر آن تم کند و اگر دو مجروح است گریح گفته است که چهاره از وی ساقط شود
بهمان جای که از اما ظاهر روایتیه است که توقف کند در وقت که صحت یابد آن نماز را راقضا کند اما در حق تم الله
پیش محل تم نیست و دست یکی رو کرد و دست نیکو است و در و در مندان و نیکو را تم کند و یکی غنود و اگر
دو در و در دست و یکی نیکو نیکو را تم کند و یا بر سه در و در دست تم کند و تشبه نماز کند از یک گمان کند مانی گریح
رحمة الله بگوید تشبه کند اما ظاهر روایتیه است که تشبه کند و تا خیر کند تا چون مایه رسد سجده کند و یا با
را در آب در آرد نماز کند مسلمانی را یکی پای مجروح است و آب ریان میدارد شیخ الاسلام بر آن الذین
رحمة الله گفته است بچنانکه ششستن از یکی پای از وی ساقط شود ششستن آن نه عضو دیگر ساقط شود و نه تم نماز
کند از رو بود و اگر مسلمانی ضررتی زد تم کرد دیگر بر همان جایی ضررتی میزد تا تم کند ظاهر روایتیه است که
رو بود اما در حد و صلوة از شافی رحمة الله و آیتیه است که رو نمود و اگر ضررتی زد تا تم کند پیش استحال کردی
ویرا حدث رسید آن ضررتی باطل شود و یا بی قاضی امام ابو شجاع رحمة الله گفته است که ضررتی باطل شود و نیز که رسول
علیه السلام ضررتی را از تم فرموده است چنانکه سومی چهاره بسیار و بعضی اعضا را شست ویرا حدث رسید
آن تشبه با باطل شد این همان حکم دارد اما سید ابو شجاع رحمة الله گفته است که ضررتی باطل نشود چنانکه در دستها
شست و آب نو گرفت پیش از آنکه آب را استعمال کردی ویرا حدث رسید دست محدث شود اما آب پاک
بود تا اگر آن آب دستها شود و رو بود اگر مومنی را در صحرای بازو شسته اند و آب نمیدهندش لیکن جایی
پاک هست و خاک پاک هست تم کرده نماز کند و اگر در صحنی که شسته شود و روی خیزی بنود و اگر خلاص
یابد قیاس نیست که نماز را باز قضا کند این قول ابو حنیفه رضی الله عنه است و استحسان نیست که قضا کند این
قول ابو یوسف و محمد است اما ابو حنیفه رضی الله عنه از آن قول بر وجهی کرده است گفته که بازو شسته بچون
نایابند آب است پس نماز کند از رو بود خوف باید تحقیق تا به تم نماز رو بود چنانکه آب نزدیک

است ولیکن اگر انجا میرود که آبست باز نکاست کالای ویرا در میبرد یا باده بآبست کاورا در میبرد یا
 شبانست کوسیند ویرا در میبرد یا بر آب نخچیر است که اگر لای انجا میرود ویرا نخچی زند اکنون ویرا
 به تخم نماز را بود بر قول شافعی روح آب طلب کردن شرط است باین دیسار با لای و پستی و نشیب نگاه
 کند اگر آب نبود انگاه تخم کند نماز کند و بر قول علما و ما رحمهم الله آب جستن شرط نیست مگر که سفری باشد
 یا درختی باشد غالب کائنات آن بود که انجا آبست باید که برود اگر آب بود طهارت سازد و اگر آب نبود
 تخم کند نماز کند و اگر بیاورش آب است ولیکن بوی نمیدهد ویرا به تخم نماز را بود و اگر آب نافرشد
 ولیکن ویرا سیم نیست تا بخورد ویرا به تخم نماز را بود اگر سیم دارد بچندین خرد خواجیه حسن بصری رحمه الله گفته
 است که اگر میرد دنیا ملک من شود و آن همه را خواهد از من مرا چندی آب دید که طهارت را بس آمدن بهم
 و آب بستانم و طهارت سازم اما ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که مال مومن را حرمت است چنانکه خون
 ویرا قال ابی بنی علیه السلام مثل مال المؤمن کمثل دم انچه بیکدم از دست بیکدم فروشد باید که بخورد
 طهارت سازد و نماز کند اما اگر چیزی بیکدم از دست بیکدم فروشد باید خریدن تخم کند و نماز
 کند اگر در راه بود و سفر زن از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد آب میفروشد آب خریدن بر مرد
 بود یا بر زن تا زن غسل آرد شد ادا حکم و نصیر بحی رحمه الله گفته است که بر زن بود ویرا عبادت
 حاجت است فقیه ابو الملیک روح گفته است که آب خریدن بر مرد و بر زن چنانکه بفقها دیگر امام خواجیه ابوالحسن
 رستینعی رحمه الله گفته است که اگر این زن در حیض صاحب عده است بر زن بود یا در نفاس صاحب عده
 چهل است آب خریدن بر زن بود ویرا بر عبادت حاجت است و اگر در حیض صاحب عده است که ازده است یا در نفاس
 صاحب عده که از چهل آب خریدن بر مرد بود که بچهل ویرا حاجت است در صحرا مسافت چندی باید که
 ویرا تخم را بود بر قول محمد روح اگر مقیمانند و میل اگر مسافرانند یک میل حسن زیاده روح گفته است
 که آب در پیش است و بی انجا میرود و میل و اگر آب بر یکین است یا بر بسیار است یا بر قنایک میل اما
 ظاهر و آیه اینست که هر کجا که بود یک میل بسنده بود و سه میل یک فرسنگ بود و فرسنگ دوازده هزار
 قدم بود از وی تا آب چهار هزار قدم بود تخم کند نماز کند و را بود اگر اول وقت یا بانه است
 تخم کند نماز کند و را آخر وقت یا بانه آب شد بر قول مالک روح طهارت کند و آن نماز را باز کند و را
 بر قول علما و ما رحمهم الله باز کند و را که تقوی عمل کرده است اما تخمیش باطل شود و اگر یک میل آبست
 ولیکن اگر انجا میرود وقت قوت میشود نمازش از وقت میرود بر قول فرجه رحمه الله ویرا به تخم نماز را
 بود که وی اصل وقت آخر اعتبار و را بر قول علما و ما رحمهم الله و را بقی گفته اند که انجا تخم کند نماز کند و را چون

رسد طهارت سازد و آن نماز با رکعت و تاسیرو و قول محصل کرده باشد مستم است می کند وضو
بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف صح رو ابو و بر قول محمد صح رو ابو و اما اگر متوضی و رقیای اکتاب وید بر
قول ابو حنیفه و ابو یوسف صح نمازش تبا و شه و بر قول رحمه الله نمازشش تبا و شه و محمد میگوید که دومی
نماز نیست اگر در سفر است و محدث بر جاره اشکاف از درمی آب زیاد و یافت چند آنیکه ازین دو یکی را
بس آید طهارت را شستن نجاست را آن آب را نجاست صرف کند یا طهارت جواب حد
استاد ابو حنیفه رضی الله عنه آن است که آن آب را طهارت صرف کند که مسافر نماز بجای
نجاست رو ابو و ابو حنیفه انجا حاضر بود گفت ای اوستاد زبرگوار و سنوری بهت امین مسکه را بجا
دیگر گویم جواد رحمه الله گفته که بگو ابو حنیفه گفت آن آب را نجاست باید که صرف کند چون آب را نجاست
صرف کند نجاست را زایل گردانایند آب شدیم کند نماز گذارد تا با و طهارت نماز گذارد و به پیش جواد
که نیکو گفتی ای فرزند و چنین گفته اند که نختین مسکه که استاد اخلاف کرده امین مسکه بود اگر در سفر است و
مستم بر جاره اش نجاست زیاد از درمی است آب یافت چندان که ازین دو یکی را بس آید آب را نجاست صرف
کند تبسم وی باطل شود بانی از ابو حنیفه رضی الله عنه دو روایت است یک روایت است باطل شود دیگر
روایت است که باطل شود جماعتی از مقلیان بر سر چاهی رسید و بدوش نیانست دیگر آنست اگر ایشان
می یابند ایشان آب پر کنند نگاه دلو و رسن ایشان خوانند آب پر کنند و طهارت سازند وقت نماز را
نمی یابند نماز ایشان از وقت میرود ایشان را تبسم نماز رو ابو و بر قول ابو حنیفه صح رو ابو یوسف و محمد صح
رو ابو و اگر ایشان گویند که شامه کشید تا آب پر کشیم و دلو و رسن هم شامه نیز آب پر کشید اکنون با اتفاق آن
ترا تبسم نماز رو ابو و بر قول ابو حنیفه اگر جماعتی غیر مانند جماعتی با جامه نمازی گذارد اگر ایشان مانند ایشان
نماز گذارد از ایشان جامه خوانند نماز ایشان از وقت میرود ایشان را همچنان عریان نماز رو ابو و
بقول ابو حنیفه رضی الله عنه بقول ابو یوسف و محمد صح رو ابو و اگر ایشان میگویند که شامه کشید تا نماز گذاریم و شامه را
جامه هم اکنون با اتفاق ایشان عریان نماز رو ابو و اگر مسلمان طهارت ساخت و سوره پیشه پس شد
دو سه شبار و زمانده آب بود تبسم میکرد و نماز می گذارد بعد از آن آب یافت چندان که طهارت را
بس بود و بر ابران موزه مسح رو ابو و از برای آن که مده مسح مسافر شستن و است و آن صفت دار
گذشته است و اگر مدت مسح باقی بود و طهارت ساخت و برین موزه مسح کند و نماز شرع کرد و در میان
نماز مدت سخن سر آمد وی تابانده است آن نمازشش تبا و شه و تبسم کند نماز کرده و اگر تبسم نماز گذارد
است در میان نماز مدت سخن سر آمد و تابانده است نمازشش تبا و شه و بر گذرد و نماز را تمام کند

گفته که نیم را در سر پای محل نیست این مسئله در جنبش اسماعیلیان از این جهت است که در حقیقت مسئله اگر مسلمانی
تیم که نماز گذارد و یاد آمدش که در باروی آب است این مسئله از چند وجه خالی نیست یا این آب در
باروی دیگر کسی ننهد است و در اکنون معلوم شد با جماع نماز گذارده را بود و اگر آب خود ننهد
است و لیکن شک است که آب مانده است یا بی با جماع از نماز گذارده که ننهد آن به یقین و نامانند
آب جنگ در شریعت بشک حکم ثابت نشود و اگر آب خود ننهد است و لیکن فراموش کرده است بقول
ابو یوسف رحمه الله طهاره ساز و فلان نماز گذارده که نفیس ترین چیزی در سفر است نادر بود که در آب یکی
فراموش کند بر نادر حکم نیست چنانکه آب در پیش ستر آویخته وی در تفاد استوریم و این نماز را با اتفاق
باید کرد این نیز همان بود که امام بر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما نماز گذارده را بود که نسیان
و آردی مرکب است قل البقی علیہ السلام النسیان مرکب مع الانسان و خطا و نسیان از خدا انتعالی
من مکه است قول تعالی ان نسیا او خطا تا بدین معنی گویم که نماز گذارده را بود و چنانکه آب آویخته
در پیش ستر بودی بر ستر نشسته نمی بیند من جائی فراموش است جایز بود اینجا نیز جایز بود بدین
مسئله دلیل میکند که ابو یوسف ریح آب جستن شرط بود و اگر عریان نماز گذارد یاد آمدش که ویرا دیار
جامه است این نماز با اتفاق باز گذارد و در جامع الصغیر مناجا الشریعیه آورده است که اصح روایه است
که همان خلاف که در آب است و در عریان همان است و اگر بر مومنی کفارت یمن است ویرا بنده بود
فراموش کرد بر دوزه کفارت کرد یاد آمدش که ویرا بنده با اتفاق بنده باید از اد کردن که آن
روزه نطوع شود و اگر تیمم بر ستر نشسته بخواب رفت ستر از آب گذشت نگاه ویرا خبر دادند که از
آب گذشتی بقول امام ابو یوسف ریح تیمم باطل نشود و بقول ابو حنیفه و محمد ریح تیمم باطل نشود
اقوال خفیه اعتبار نیست تا اگر در خواب زلزله اطلاق دهد یا بنده از او کند یا کفر گوید زلزله اطلاق
نشود و بنده از او نشود و گویند کفر گذار نشود اگر مسلمانی در نماز بخواب شد و قرآن میخواند نماز وی
بان قرآن خواندن روا نبود و افعال خفیه را اعتبار نیست تا اگر در خواب پای دراز کرد و خیر بر است
تاوان دار شود و اگر بر پشت و در زیر پهلوی وی کیم پلاک شد و دست بر وی واجب آید مردی زن نکو
بخانه در کعبه در آن خانه کیم خفیه بود و بر سر او انداختند و این مرد در زلزله اطلاق و در بزرگ عدت واجب
نشود بر مرد نیمه کابین واجب شود از بهر آنکه لوج و خفیه خفیه صحیح نبود اگر مردی صید را زده و آن
در پهلوی خفیه افتاد آن صید حلال نبود پس آنست که افعال خفیه را اعتبار نیست اگر کافر می تیمم
کرد و برای آوردن اسلام و اسلام آوردن بقول ابو یوسف رحمه الله بدان تیمم نماز گذارد و را بود

و بقول ابو حنیفه و محمد رحمہ روا ہو و مسلک اگر مومن تیمم کرد و ردت آورد و العینا و بالہ باز اسلام آورد
 و این تیمم وی بقول نیز رحمہ باطل شود و بقول علما و ثلثہ رحمہ باطل نہ شود و جب قول نیز رحمہ نیست کہ این
 طہارۃ اصل است و تیمم فرع چون بہ آوردن ردت طہارۃ اصل باطل میشود و تیمم فرع است بطریق اولی بود کہ
 باطل شود وی عکسست و اعمال وی جہا می شود و علما و ثلثہ رحمہ اسد کفایت اند بہ آوردن ردت عین عمل باطل
 نشود و ثواب عمل باطل شود و عمل بود بی ثواب دلیل بر آنکہ کلی جماعتی را امامت میکرد و نماز نمیکند از امام
 ردت آورد و العینا و بالہ وقت باقیست باز اسلام آورد وی ان نماز را بار گذارد و لیکن قوم باز نگذاشت
 پس اگر عین عملش باطل شدی قوم را نیز بایستی گذاردن و اگر طہارۃ بودی کہ ردت آوردی باز اسلام
 آوردی با جہا طہارۃ باطل نشدی و این نیز همان بود و مسلک اگر تیمم نماز نمیکند و دو کافری کفایت
 و از آب یعنی آب بکیر باید کہ این نماز را تمام کند و انکاه آب خواهد اگر آب خوابد اگر آب بندش طہارۃ شد
 و این نماز بار گذارد و اگر نہ دہندش تیمم وی باقی بود اما اگر مومن گفت و از آب غارنش تہا شد و آب
 خواهد و اگر دہندش طہارۃ سازد و نماز گذارد و اگر نہ دہندش تیمم کند نماز گذارد کہ در آب کھتن مومن
 یا سحون یافت است و ندادش یا سحون ریخت آب بر گاہ تیمم یا بدیمش باطل شود در گاہ آبش برزدیم
 کند و نماز گذارد اگر تیمم میان نماز سراب دید و انجا رفت معلوم شد کہ سر است نمازش تہا شود و
 تیمم باقی بود کہ روی بگردانیدن وی بقصد بر انداختن نماز بوده است بی بنا یا بخین نماز نمیکند
 و اگر کرد و نید بہ شدت است انکہ مسح سر نیارده است یا دوش آبد کہ آورده است باز وی اگر نید بہ شدت
 انکہ مسح سر نیارده معلوم شد کہ مسح نیارده است یا زن نماز نمیکند و روی گردانید بہ شدت است
 و بر اخص انکہ معلوم شد کہ نیامده است یا بر جامہ زیادہ از روی لون دید و چنین است کہ نجاست
 است معلوم شد کہ نیست یا روی بگردانید بہ شدت است انکہ فاتیہ بر من است یا اندش کہ نیست درین ہمہ
 صورتہا نماز روا ہو کہ روی بگردانیدن بقصد بر انداختن نماز است فی بقصد بنا اگر تیمم در میان نماز
 سراب دید و نماز تمام گذارد و انجا رفت سراب بود و نماز گذاردہ روا ہو و تیمم باقی بود و اگر دو آب جام
 یکی پاک یکی پلید و لیکن نمیداند کہ پاک کدام است و پلید کدام دیر یا باین بر دو جام طہارۃ روا ہو و یا باشت
 این بر دو آب جام تیمم روا ہو و در بر دو آب جام تخری جایز نہد و بعضی مشتاج کفایت اند بہر دو آب جام
 طہارۃ کند مسح اگر دما اصح آنست کہ بر دو آب جام را ور یکدیکر آمیزد اما این وجه ما خود نیست کہ احتمال
 دارد کہ نخست باب پاک طہارۃ سازد و بار دوم باب پلید پس اعضایش پلید شود عبد اللہ مبارکم و
 شافعی رحمہما اسد کفایت کہ بہر آب جام طہارۃ میسازند و نماز نمیکند از ردت و ابو داؤد قاضی خان بر فتاوی

آورده است که هر دو آب جام را در یکدیگر آمیزد و یقین شود که هر دو آب پس بدست می آید و تیمم کند نماز بگذارد
 و اگر بود اما اگر سه آب بود یکی پس بدست و در پاک اکنون بخوری جایز بود و بخوری کند و یکی آب جام را حل کند
 به پس بدست از آن و دو آب جام دیگر طهارت سازد و در او بود اگر حاجی آب میزگی می آورد بایافت آن آب
 تیمم روا بود و بعضی گفته اند که چون وقت نماز اندر آید باید که آن آب دیگری در دست می آید تیمم کند نماز
 گذارد آن کس بازان بیج را بوی اقامت کند و می نیز تیمم کند و نماز گذارد و در او بعضی گفته اند که آن را بیک
 کند بر دیگری هر دو را بر آن آب دستی نماند و هر دو تیمم میکند و نماز گذارد اما صحیح است که آب را بشک
 بایر غفران مصلحت کند آن آب از طهارت زایل شود و تیمم کند نماز بگذارد و در او بود اگر آب بسیار است
 و لیکن خوردن را باید تیمم کند نماز گذارد و در او بود اما خواجہ ابو الحسن رستنی رحمه الله گفته است که چو بچه
 کند در آخر چو بچه میخاک کند شک را در آن چو بچه روان کند و در آن آب روان طهارت سازد
 آن آبها پاک و پاک کننده بود اما خواجہ امام نجم الدین حسن رحمه الله گفته است که آب را حاک
 بخورد و آب و می ضایع شود و اگر لطفی بود و از آب باید که چو بچه روان کند و از آن آب روان طهارت
 سازد و آن آب پاک است و طشت جسم آید بر گیرد و بخورد که آن آب پاک کننده است مسئله تیمم آب یافت و
 طهارت ساخت لمحض خشک ماند و آب تیممش باطل شود و از اگر آب را بسبب خرم کرده است چنانکه آب در
 دهن و بینی کرده است و هر عضو را سیار شسته است تمیشت باطل شود که آب بسیار بوده است و اگر این آب را
 بغیر لطفی خمر کرده است چنانکه در دهن و بینی نکرده است و هر عضوی را سه بار شسته است و تیمم
 باطل نشود که آب چندان نبوده است که طهارت را بسوی او میاقن آن آب تیمم باطل نشود و اگر آب بسیار در
 دهن و بینی خوردن است و در آن آب تیمم کرد و در او بود اما خواجہ از محمد رحمه الله روایت کرده است که
 آب طهارت سازد در جای و آن آب مستعمل را بگیرد و دست و ران را بشویند شاید و او را اگر روی محتاج شود
 و نیز آنرا شاید خوردن جماعتی از تیمان آب صباح یا قنند چندان که یک کسی را طهارت بس آید و اگر تیمم را
 از حدث کرده اند تیمم همه باطل شود که یکی از یکی اولی نیست و اگر تیمم از جنابت کرده اند تیمم همه باطل بود
 و اگر بعضی از حدث کرده اند و بعضی از جنابت تیمم آن که از حدث کرده اند باطل شود و تیمم آنها را که از
 جنابت تیمم کرده اند باقی بود و این جای بود که برون نماز باشند و اگر نماز باشند که آب یا نماند چند
 که یکس را طهارت بس آید و اگر تیمم از حدث کرده اند نماز همه باطل شود و تیمم همه باطل شود اگر تیمم
 از جنابت کرده نماز همه باطل شود و تیمم همه باقی بود و اگر بعضی تیمم از حدث و بعضی از جنابت کرده اند ایام تیمم و
 تیمم که از حدث کرده است باقی بود نماز امام و آنها را که از حدث کرده اند و بودند تیمم ایشان باقی بود و نماز تیمم

انهایی که از حدت کرده اند باطل شود و اگر این را بر همه یک کس باندن و ای طهارت سازد و دیگران
 نمی کنند و نماز کند از نذر و بود و اگر جماعتی از یثما نرا یکی آب بخشد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه این بخش درستی
 نیاید بر همه مشایخ که تجربه نیز می برد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه این بخش درست نیاید و بقول ابو یوسف
 و محمد رحمهما الله درست آید و اگر این آب چندانی بود که بر طهارت بپس آید و تیمم بهی باطل نشود و اگر طهارت
 بپس نیاید تیمم بهی باقی بود و اگر اینها بهی آب را بقول کرده اند یک کس بخشد بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
 اسکال نیاید که تیمم آن یکی باطل شود و از ابو حنیفه رجحان در روایت بهی باطل شود قیاس بهی فاسد
 افتاد بقص و تسلیم افتاد ملک ثابت شود و تا اگر بدیگری نفوذ شد درست آید اما ابو العباس طحی که در قریه سر
 با محمد حسن رجحان آسوده است از ابو حنیفه رجحان روایت کرده که تیمم آن کس باطل نشود که این بخش بقول ابو حنیفه
 رضی الله عنه در اصل درست نیست پس تیمم باطل نشود و اگر جماعتی در صحرا آب یافتند پس سیدن شرط طهارتی
 بقول عمر بن عاص رضی الله عنه شرط است و بقول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شرط نیست بنابراین بود که
 وقتی در صحرا آب یافتند عمر عاص نص گفت یا صاحب الخوض اجزأ و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت یا
 صاحب الخوض لا تجزأ بنابراین بود که آن آب بچشم عمر عاص رضی الله عنه اندک می نمود ولی بچشم آن تنیدید و آن آب
 بچشم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بسیار می نمود ولی بچشم آن تنیدید و در آن آب طهارت ساختند معلوم نشد
 که در روی طهارت ساختند یا از وی اگر یک کس خبر داد اگر مصلح بود اگر چه زن بوده یا شنبه یا بنده قول بی
 مصدق بود اگر صاحب عرض بود یا مفسد یا نارسیده یا کافر قول ایشان مصدق نبود و اگر پوشید حال بود
 حسن یا داز ابو حنیفه رضی الله عنه روایت می کند که قول بی مصدق نبود که حکم مفسدان دارد
 خواجه امام اجل سر حسی رحمه گفته است که حکم مصلحان دارد و قول بی مصدق بود و اگر این جماعت
 دو فریق شد بعضی گفته اند که این آب پاک است طهارت ساختند و بعضی گفته اند که این آب بیست
 تیمم کردند اقتدا ایشان به یکدیگر رواند باید که تیمم مرثما نرا امامت کند و متوجهی مرثما نرا
 امامت کند اگر یکی باب مطلق طهارت ساخته است امامت کند بر و کرده بوی اقتدا کند و او بود و اگر
 امام را حادث رسید و او را بار است بی بنای میروند نشاید که ازین دو گروه کسی اخلیفه کند غار
 بر تمهیه شود باید که متوضی مرثما نرا پیش و دو تیممی مرثما نرا پیش و دو اسکال آید که نماز یکی
 است و امام دو چگونه بود و امام حکما و درست و لیکن حقیقه کی بیش نیست بر آن قیاس که آب پاک بود
 و مرثما نرا نماز رواند و بر آن قیاس که آن آب پلید بود مرثما نرا نماز رواند و حقیقه امام کی
 بیش نیست چون امام از بیاید باید که بر و کرده امتاعت نکند و پیشین چند اشکال ایشان بر امام گذشت و در این

و باقی نماز را لاحقانه تمام کند اگر این دو طایفه یک شش نماز کند لزمند انگاه آب مطلق دیدن طهاره مستند
 اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست نیاید اما اگر شش نماز کند و ندانند انگاه آب مطلق دیدن طهاره
 مستند اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست آید ولیکن باید که امامت انکسائی نکنند و تیمم بوده
 باشند از برای آنکه بدان قیاس آب پاک بوده باشد و نماز ایشان نادر آمده و لیکن چون شش
 نماز ایشان نادر آمده ترتیب ایشان ساقط شود اگر بدان قیاس آن آب بلیه شده باشد پس جامها
 مستوحیان از آن آب بلیه شده باشند بدین معنی باید که امامت آنها کنند که تیمم بوده باشند اگر
 تیمم در میان نماز مشکوک یافت باید که برگردد نماز تمام کند که شک هست در پاک کنندگی دی در
 شریعت شک حکم ثابت نشود اما چون نماز تمام کند از آن آب طهاره سازد و آن نماز را باز کند و بگوید
 علماء ما رحمهم الله بقول شافعی رحمه الله باز مکرر داند اگر هم از ابتدا آب مشکوک است بقول شافعی
 مالک رحمه الله آن آب مشکوک عمل کند و نماز گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله از آن آب طهاره سازد و
 تیمم باوی یا کند و بقول فرجه رحمه الله هر دو باید که در یک طهاره جمع آید و ترتیب شرط دارد و بقول علماء
 رحمه الله هر دو باید که در یک نماز جمع آید و ترتیب شرط نیست فایده این خلوف جانبی پدید آید که باب
 مشکوک طهاره ساخت و نماز گذارد ویرا حدیث رسید و تیمم کرد و همین نماز را باز گذارد و بقول فرجه
 الله و انبؤ و بقول علماء اثنی عشره و ابوداود اما اگر نخست تیمم کرد و باز باب مشکوک طهاره ساخت و نماز گذارد
 و بقول علماء اثنی عشره رحمه الله و ابوداود و بقول فرجه رحمه الله و ابوداود اگر باب مشکوک طهاره ساخت و تیمم باز
 کرد و باوی اکنون با اتفاق بدین طهاره روا بود اگر باب مشکوک طهاره ساخت و تیمم باوی باز کرد
 و نماز گذارد بعد از آن باز باب مطلق رسید طهاره باز ساخت باز نیامده آب مطلق شد باوی
 آب مشکوک هست باید که باب مشکوک عمل نکند زیرا که بان قیاس که آب مشکوک پاک کننده بود و بسیار
 آب مطلق طهاره تباہ نشود و اگر بدان قیاس که پاک کننده نبود پس تیمم وی باطل شده باشد پس
 تیمم کند و نماز گذارد و ابوداود و مسلم و کراب مشکوک و بنید تم و خاک یافت بکدام عمل کند و بقول
 مالک و شافعی رحمه الله باب مشکوک و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه بنید تم و بقول ابویوسف باب
 مشکوک و خاک بقول محمد رحمه الله هر سه عمل کند و تیمم در میان نماز بنید تم یافت بقول ابو حنیفه
 نمازش تباہ شود و بقول ابویوسف و محمد رحمه الله هر دو نماز تمام کند و بقول محمد رحمه الله بنید تم
 طهاره سازد و آن نماز را باز گذارد مسئله مومنی روز نخستین ماه رمضان مسافر شد در راه نماز گذارد
 در روز بادشت و در عید تیمم شد معلوم شد که از روز نخستین ماه رمضان جنتا رسیده بود و روز هایش همه

رد و بود نماز بار و اگر بر آن ایام بنده آب بوده است و تیمم کرده است و نماز گذارده رد و بود و اگر
 بر آن ایام بنده آب بوده است چنانچه غسل را بر آب آید و بطهارت کرده نماز گذارد و نماز بار نماند گذارد
 و اگر بعضی را یا بنده آب بوده است و بطهارت نماز گذارده است و بعضی را یا بنده آب بوده است و
 تیمم نماز گذارده است آنچه را یا بنده آب بوده تیمم نماز گذارده است رد و بود و آنچه را یا بنده آب بوده است
 و آنچه چنانچه غسل را بر آب آید و بی طهارت آن نماز را تمام کرده است آن نماز بار و بود و بار قضا کند
 اگر یا بنده آب بود و تیمم کرد و نماز گذارد و باز حدث رسیدش آب یافت چنانچه طهارت را بر آب آید و طهارت
 ساخت نماز گذارد و آن نماز تیر رد و بود هر نماز که نماز رد و بود است باز قضا کند و زعمده بیرون آید و
 اگر در سفر است و بر این باب رسیده است اندک اندک آب یافت بیاید لمعه لمعه را تیر میکند چون اگر
 لمعه را تیر کند و بگوید علما ما رحمهم الله از عهده جنابت بیرون آید بقیل ملک شافعی رحمهم الله از عهده جنابت
 بیاید مسئله اگر جنب است با وای چندان آب است که طهارت را بر آب آید بقیل شافعی رحمهم الله بدان آب
 طهارت سازد و تیمم کند از برای باقی جنابت بقیل ملک و علما ما رحمهم الله آب حرج کردن فائده ندارد
 و تیمم کند نماز گذارد چون حدث رسیدش بان آب طهارت سازد و بدان نماز بنا کند و هر جا بطهارت ساخت
 به نماز اندر آمده باشد آب بنا کردن رد و بود الا درین مسئله که تیمم دی از جنابت است و چهار بار تمام
 شستن دی از هر حدث پس طهارت تمش قویتر آید و طهارت حدث ضعیف بود و اگر این آب چندان
 بود و در خودی ماله اعضا و دی همچون روغن چرب میشود بقیل ابو یوسف رحمه الله از عهده جنابت بیرون
 آید و بقیل ابو حنیفه و محمد رحمهم الله از عهده جنابت بیرون بیاید مسئله اگر متوضی جماعتی متماز است
 میکند امام را حدث رسیدش یکی از متماز را خطیفه کرد بقیل محمد نماز همه تباه شود و بقیل ابو حنیفه
 و ابو یوسف رحمهم الله رد و بود مسئله اگر متوضی نماز میکند از دویر احدث رسید بنا رفت آب
 نیافت تیمم کرد و بنا بخدا آب یافت طهارت ساخت و بر نماز بنا کند رد و بود اما اگر تیمم کرد و باز گشت
 و در راه آب یافت قیاس این است که نماز تباه شود و این قول محمد است استحسان آنست که طهارت
 سازد بنا کند رد و بود و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف است اما اگر بجای نماز آمد و انگاه آب یافت
 با اتفاق نماز تباه شود مسئله اگر تیمم را در میان نماز حدث رسید میتوان که سما بخدا بدان بنا کند اگر
 رد کرد و اند نماز تباه شود مسئله اگر جنب است و با وای آب چنانچه غسل را بر آب آید طهارت ساخت
 باقی اش بر بخت تیمم کرد از برای باقی جنابت و نماز شروع کرد درین نماز تمهقه بخند آب یافت
 چنانچه غسل را بر آب آید و بقیل ابو یوسف رحمه الله استسهار باز نشود بقیل ابو حنیفه و محمد باز نشود

بنا بران اصل است و این نماز را بطهارت می کند و یا بطهارت خاک بقول ابو یوسف بطهارت خاک
 بقول ابو حنیفه و محمد و جماعه بیه و طهارت شروع کرده است چون تهنه خندیدیم تمیمش باطل و هم شستن
 مسلسل که یکی دیگر بر تعلیم تمیم میداد اگر بر دو رائیت نمازی نیست بر دو بران تمیم نماز روا نبود و اگر
 بر یکی رائیت نمازی نیست بر دو بران نماز روا نیست اگر یکی رائیت نمازی بود نمازش روا بود و
 اگر که نیست نماز نبود نمازش روا نبود اگر یکی را تمیم جنابت رسید غسل آورد لغو خشک ماند پس بر آن تمیم
 کرد و از برای جنابت باقی و بر احدث رسید و تمیم کرد و نماز گذارد آب یافت اگر این آب چندانی بود
 که بر دو را بس آید تمیم لمع را و هم طهارت را تمیم در حق بر دو باطل شود و اگر چندانی که بر دو را بس
 نمی آید تمیم لمع را و هم طهارت را تمیم در حق بر دو باقی بود لیکن آن آب با لمع صرف کند تا جنابت سبکتر شود
 اگر آب چندانی بود که ازین دو یکی را بس آید لمع را یا طهارت را آب را با لمع صرف کند و تمیم در حق طهارت
 باطل شود یا تمیم بر روایت زیادات باطل شود و این قول محمد است رحمه بر او آیه مبطو باطل نشود و این
 قول ابو یوسف رحمه بر آن روایت که تمیم باطل شود آب در حق لمع مستحق صرف ندارد و بدان
 روایت که باطل نشود آب را در حق لمع مستحق صرف دانند مسلسل اگر چنانچه تمیم کرده و زنی از حیض
 پاک شده و ایشانرا چندانی آب نیست یکی را بس است آب را که خرج کند اگر میت را در آن حق بود اتفاق
 بر میت صرف کند و اگر میت را در آن آب حق نیست بعضی گفته اند میت صرف کند ویرا غسل پاک عالم
 آخره فرستند که ویرا غسل آخرین است اما خواجه امام مری رحمه الله گفته است که غسل میت واجب
 است و غسل جنب فرضیه بر آن آب باید که مرد و جنب غسل آرد میت را تمیم دهند و زن تمیم کند و مرد
 اعانت کند و زن بوی اشته ا کند و بر میت نماز گذارند و بجا ک دفن کنند اگر این حق کسی است
 از ایشان وی اولیتر بود که غسل آرد و مسلسل زمین پدید شود و خشک شود پاک شود و بقول شافعی رحمه
 بر آن زمین نه نماز روا بود نه تمیم بر آن نخاس تحفی رحمه از علماء ما رحمه الله روایت میکنند که هم نماز روا
 و هم تمیم اما ظاهر روایت اینست که نماز روا بود و تمیم روا نبود و اشکال آید که نماز رواست چه تمیم و انمی آید
 از برای آنکه تمیم بر اصحید اطیب باید و آن زمین از نجاست اندک که نماز رواست و اگر نجاست اندک
 در آب اندک که آفتد آب اندک را بخشش کند بدین تمیم روا نبود و مسلم زمین پدید شود چون بشوی
 پاک شود و دلیل بر آنکه در مسجد رسول علیه السلام اعرابی برخاست بول انداخت صحابه بر او منع کردند
 رسول علیه السلام فرمود منع نمیکند صحابه خاموش گردید چون اعرابی فارغ شد و گفت خدای مرا سامع
 و محمد را رسول علیه السلام گفت ای اعرابی چرا تنگ گرفتی خیز که خدای عزوجل را نماز گذارند و دست خیز

آنرا نشنوا حتی گفت یا رسول الله تمام چیزی که گفتید و ایشان گفتند اشکال آید که امر است یا یک شستن
 زمین مسجد قوله تعالی الطهیرتی للظالمین و العاکفین و الرکع السجود چرا رسول علیه السلام را
 منع نکرد درین تاویل است یکی آنکه اگر اعوانی را منع کردی و می شروع کرده بود و در ماطن و می علیه
 افزودی و دیگر آنکه اعوانی نوحه بود و بنایستی بیکه بکیش خود باز رفتی دیگر از برای بیان احکام تا اگر زمین
 نجس شود و آنکه که بشنستن پاک میشود و دلیل آنکه رسول علیه السلام فرمود تا مشک آب و در فندان
 زمین سابه را شستند این جایی بود که زمین بلند بود و اگر زمین منکاح بود باید که سابه را بزرینند
 بمانند نافه و میخورد باز آب بریزند بارسیوم پاک میشود که در معنی تافتن شود و اگر نرم در یک آب خوار است
 شرط پاک ریختن آب سابه را است و اگر زمین سخت است با تموار آب در میخورد و اندک بسیار پاک شدن
 و این زمین دشوار بود اگر به تحمل می باید زمین را بگردانند در وی زیر و زبر کنند و اگر مانند بوم در
 ایام خشک شود پاک نشود و قال علیه السلام در کوة الارض میسبا اگر تر شود پدید می آید یا میانی از
 ابو حنیفه رحمه دور و آیه بعضی گفته اند که اصح است که باز آید بعضی گفته اند اصح است باز نیاید و اگر میخورد
 تا مسکین پاک شود باید که کفندی بزنند و بر گردانند و از وی زیر و زبر کردند و بر گردانند و زیر و زبر کردند
فصل در بیان پاک داشتن جایی فریضه است هم باینه و هم بخبر و اجماع است اینست قوله تعالی
ان طهرت لی الطهیرین و العاکفین و الرکع السجود این امر در حق خانه کعبه است اما مسجدی دیگر درین فصل
 در اینده اما خبر قال النبی علیه السلام جعلت لی الارض مسجد و ظهور اینها در کتب الصلوة قیمت و صلت
 و اجماع است اینست که بچسبیدن وضیت جایی پاک امنکر نشده است و نشود و هر که منکر شود کافر گردد
 و اگر بجای پاک نماز نیکو آرد و کرد بر کردی نجاست است نماز را بود و پاک است اگر بجای بود و
 قدم که از درمی نجاست است بعضی از مشایخ گفته اند که نماز را بود که قیام بیکقدم معتبر اند قدم دیگر
 در معنی از و آید شود و زوال را اعتباری نیست لیکن اینجا می گویند که بیکقدم را بر زمین نهند و بیکقدم از او قدم
 چون بر دو قدم بر زمین نهند هر دو را جمع کنی زیاده از درمی شود و در دیگر کن جمیع آید بطهارت بر دو آیه نماز
 تمام شود که مستعمل نجاست شود اما اگر قدم بر کم درمی نجاست بود بیکقدم بر جایی پاک بود نماز را بود و
 اگر زیر قدمش کم درمی و کم درمی بجای بکند چون بر دو در یک رکن جمع آید زیادت از درمی می شود نماز
 تمام شود اما پیش از آنکه بر سجده نهاده و قدمهای اینجا یک بکند و سجده آورد بر جایی پاک
 آورد و او در این جایی که نجاست غلیظ بود و اگر نجاست خفیف بود و او را اگر خفیف جمع کنی زیاده
 از درمی شود مسئله اگر کسی سجده آورد معلوم شد که بجای بکند و بیکدم بود و آیه را بر جایی پاک

تسا کند و بقول ابو یوسف رحمه الله و ابو دینار بقول الحنفیه و محمد بن محمد رحمه الله و ابو دینار که اشکال آید که ابو یوسف رحمه الله
 سجده نهادن سر تمام میدارد از چه معنی است که رکن بر جای پلید آوردن سجده را بر جای پاک قضا میکند
 و نواز کردن از برای پاکه وی سجده را نهادن سر را بر تمام میدارد که آنجا صالح باشد آوردن سجده را
 اما اینجا اصل نیست آوردن پس سجده پاک جای قضا کند و ابو دینار اما اگر نماز تمام کرد و نگاه معلوم شد
 که جای سجده وی پلید بوده است بر قول صاحبیه رحمه الله نمازش تباہ شود و ابو حنیفه رضی الله عنه و ابی
 انده است که نماز را و ابو دینار بزرگ آنکه سجده بنوک بینی مغیر آمد و نوک بینی کم از درمی است نماز تباہ نشود اما
 این جای بود که بغیر دست همین نوک بینی نهاده باشد اما اگر پیشانی نهاده بود و پشتانی زیاد و دست افتاد
 نماز تباہ شود و ابی بن عمر از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکنند که اذان قول رجوع کرد و گفت که نماز تباہ شود
 و بقول ابو یوسف و محمد بن محمد رحمه الله اشکال نیاید که نماز تباہ شود اینجا بود که نجاست غلیظ بود اما اگر نجاست
 حقیقه بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله و بیک روایت از محمد بن محمد رحمه الله و ابو دینار و دیگر روایت محمد بن محمد رحمه الله
 که چهار یک آن موضع را اعتبار دارد که بر آن جای رسیده باشد و اگر از بول حیوانی پلید شد که
 گوشت و پیر خوردن رواست اتفاق نماز را و ابو دینار برای آنکه قول محمد بن محمد رحمه الله اشکال نیاید که حیوان
 که گوشت وی منجورند بقول محمد بن محمد رحمه الله بول وی پاکست و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله پلید است و لیکن
 حقیقه کثیر فاحش باید یار و امی نماز باز دارد و این کم کثیر فاحش است چه فرق بود میان آنکه کم
 کثیر فاحش بر جامه بود و یا بر وی بر جای سجده آورد و اگر نجاست زیر دست است نماز را و ابو دینار
 بقول زفر رحمه الله و ابو دینار و بقول علما ائمه رحمه الله نماز را و ابو دینار اگر نجاست در زیر پا
 روا بود یا بی بقول زفر رحمه الله و ابو دینار بر قول علما ائمه رحمه الله نماز را و ابو دینار و بیک روایت آنست که روا بود
 لیکن درست آنست که روا بود این بنا بر آنست که دست را از نو بر زمین نهادن رکن اصلی است یا بی بقول
 زفر رحمه الله هر دو رکن اصلی است و بر قول علما ائمه دست نهادن رکن اصلی نیست در زانو و روایت
 بیک روایت آنست که رکن اصلی است و بیک روایت فی صحیح اینست که رکن اصلی است که اگر در سجده زانو نهاده سجده
 یعنی رکوع شود و رکوع از سجده نیابت ندارد مسئله و اگر مسلمانی نماز میکند و دو جای سجده پلید است
 استین را و یا دامن را بر جای سجده می آورد و یا بی قاضی امام علی استنجایی رحمه الله میگوید روا بود
 که بچوب چنان مصلح بود و اما نظر بر روایت آنست که روا نبود اما اگر دستها بر زمین پلید شد و بر پشت دست خود
 سجده آورد و روا نبود اتفاق اگر زمین پاکیه و یا سنگریزه پلید شد چنانکه زمین نجس شد پاک شود
 کیه و نیز سنگریزه پلید و می پاک شود یا بی قاضی امام علی استنجایی رحمه الله میگوید اگر گریا است که در دست نمی آید

به تیغ زمین پاک شود اگر در دست می آید به تیغ پاک نشود اما ظاهر روایت آنست که فوق نیست کیف
 مکان پاک نشود مگر که یار آن آید یا ب روان بروی بگذرد تا پاک شود اگر در زمین پدید آید بر تیغ و
 شود کیما بر روی همان نجاست بخواند بروی ناز میگذارد و روان شود اگر به سنگی است یکری
 پاک است و دیگر وی پدید برانروی پاک ناز میگذارد و روان بود یا بی در قواید خواجه امام ابو حنیفه
 رستی روایت است که روان بود اما ظاهر روایت آنست که روان بود اگر این را دو کنی
 دو نشود و آن موینها را جدا کنی ششتر شود پس بران پوست ناز روان بود و رفت وی
 بقای آورده است که هر چه را دو کنی دو شود اگر یکری و پاک شود و دیگر و پدید برانروی پاک ناز گذارد
 روان بود و صورت وی چگونگی چون تخت و خشت پنجه و مانند آنها گفته است که روان بود قیاس
 آنکه و هر چه را دو کنی دو شود شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله گفته است که پوست را دو کنی دو
 نشود آن مویها را از وی جدا کنی ده ششتر شود پس بران پوست ناز روان بود اگر جامه است
 دو تا یک روی پاکست و یکری و پدیدان روی انروی پدید را بر زمین می نهند و بکنند و بران روی
 پاک ناز میگذارد بقول محمد روان بود و بقول ابو یوسف رحمه الله روان بود اما بعضی گفته اند که این اختلاف
 در حق جامه نکرده آید اگر جامه بکند کرده بود باید که با اتفاق روان بود که حکم یکی دارد و اما بعضی
 گفته اند که اختلاف در حق جامه نکرده کرده آید که اگر ناکند بود با اتفاق روان بود که حکم دو جامه
 دارد اگر جامه است و و تا بر یکری و نجاست رسیده کم درمی بروی دیگر سرایت کرده است اتفاق
 بروی ناز روان بود یا بی ظاهر روایت روان بود اما خواجه امام زاهد رحمه الله گفته است که در روان بود و یوسف
 رحمه الله روان نیست که روان بود قیاس آنکه حکم یکجامه دارد اگر یکری و نجاست زیاده درمی رسیده است و کم
 درمی دیگر سرایت کرده است بران روی که کم درم است ناز گذارد بقول محمد رحمه الله روان بود و بقول
 ابو یوسف رحمه الله روان بود اما با اتفاق با وی ناز روان بود اگر نهانی است ایره و استر پاک و آکنده پدید
 بران نهانی اتفاق ناز روان بود بشرط آنکه سختی زمین پیشانی برسد اگر جای نازی یعنی مصلی ناز تنگ
 است که بر هر چه افکنی عین انجیر از وی بنماید آن جای ناز را بر زمین پیدستی افکند و بد آنجای ناز
 گذارد و روان بود یا بی مختار خواجه امام زاهد رحمه الله روان نیست که روان بود مختار شیخ الاسلام
 بران الدین رحمه الله اینست که روان بود دست تن بر یکجای ناز سه ناز امامت کرد و نچنانکه ناز پیشین
 و ناز دیگر و ناز شام بعد از ناز شام بدین جا سجده نجاست یافت زیاده از درمی قیاس است
 که هر که را تمیز کند وی با قوم خویش ناز باز نگذارد اما خواجه زاهد رحمه الله گفته است که ظاهر روایت

که امام نازشام با قوم خویش باز کردند و این اختیار خلف ایوب است بحمد الله ابراهیم رستم رحمه الله گفته است که امام ناز و بیکر و شام با قوم خویش باز کردند و در مسجد باوی بوری و مصلی انگندن کرامت بود و در قنای کرخی است اگر بر بوری یا مسجد مصلی اندازد و نماز بکند کرده بود و مشایخ ما و راه شاهرجم الله کرده داشته اند و گفته اند که بطریق مبتدع است سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود قال النبی علیه السلام الصلوة علی مایلیه الارض افضل از اینجا است که مشایخ ما و راه الهرب روی بوری یا مسجد مصلی کرامت داشته اند مصلی انگندن که آن طریق مبتدعان میشود و سجده بر خاک آوردن فاضل تر بود دلیل بر آنکه زاهد صحابه عبد الله بن مسعود و فقیه سید عبد الله مسعود رضوان الله علیهم ایشان چون سفر در یارفتند یا خاک بر خود بردند و در کشتی ریختند و بر خاک سجده آوردند و ایشانرا گفتند که ای یاران رسول علیه السلام از چه معنی است که بچاک تقرب می نمایند ایشان گفتند که ما از خاکیم و باز خاک خواهیم شد و این آیه بر خواندند **قوله تعالی منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم** ناره آخری بروایت آمده است که روزی ابو بکر صدیق رضی الله عنه در خدمت رسول علیه السلام سجده اندر آمد تا نماز گذارد یاران باریده بود و پیش محراب تر شده گفت یا رسول الله دستوری باشد تا آن آب و گل را پاک کنم گفت بگذار یا صدیق تا در میان آب و گل سجده کنیم مرید و کار خود را پس معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود و فصل در بیان کرامت مکان اگر بر بام کعبه نماز میکند از بر قول شافعی رحمه اگر سره میدارد و ابودبی کرامت و بر قول علماء و طرجم الله نماز را و ابودبیکن با کرامت بود که ازین نوع بود که بر بام کعبه بر آنان ادب نبود اگر مسجدی بود که در پیش آن مسجد کلنج یا کرمه بود یا جای طهاره کرد و دیوار است در میان با اتفاق کرامت نبود اگر دیوار یکی بود و خواجه امام خراسانی میگوید که کرامت بود شیخ الاسلام بر بیان الدین میگوید که کرامت نبود که سبب کرامت قریب نجاست است چون حجاب در میان آمد کرامت ارمیان بر نجاست اگر در کلنج نماز میکند از با اتفاق کرامت بود و در مسجدی که پیش محراب او کلنج بود در آن مسجدی نماز میکند از کرامت بود و در کرمه نماز گذاردن کرامت بود و یا بی اگر بیرون آید وقت و جماعت فوت نشود کرامت بود اگر بیرون آید وقت و جماعت فوت نمیشود کرامت بود خواجه امام اسماعیل زندقه سی رحمه از جهت زحمت خفقان از سهر دخانه اخراج گزنی و بکر مایه در آمدی و با خادمان در کرمه نماز گذاردی اگر در ساکواره در کرمه

نماز گذارد و بودیانی دو روایت است یک روایت که ایت بود و یک روایت که ایت
 بنو دجانی که در پیش نماز گذارنده التماس برافروخته بود که ایت بود اما اگر شمع بود یا
 مشعل یا قندیل که ایت نبود در خانه که صورت بود در آن خانه نماز گذاردن که ایت
 بود جبرائیل علیه السلام بر در حجره رسول علیه السلام آمد و از داد که یا رسول الله رسول
 علیه السلام گفت یا اخی جبرائیل چرا اندر نمی آیی گفت یا رسول الله در حجره شما صورت است
 چگونه اندر آیم روایت خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه اینست که نجاشی میری بدیده فرستاد
 بود از برای رسول علیه السلام بر آن سه صورت سپید و مرید بود و یک روایت که خود پاک شد
 و یک روایت اینست که رسول علیه السلام پاک کرد در روایت امام خواجه امام اجل سه حصی رحمه
 اینست که نجاشی پرده و بدیده فرستاده بود بر آن پرده صورت بود رسول علیه السلام خواست تا
 انصورت را بدر اند جبرائیل علیه السلام گفت یا رسول الله در زیر قدم افکند تا
 در معنی امانت شود آنجا جبرائیل علیه السلام بجزیره اندر آمد و گفت یا رسول الله در خانه
 که صورت و سبک بود ما و یاران من اندر هیچ اندر نمی آیند خواجه امام زاهد فخر رحمه گفته است
 که فرشته رحمت در نیاید اما از فرشته عذاب خالی نبود خواجه امام اجل سه حصی رحمه گفته است
 که که ایت جاسی بود که این صورت بر دیوار یا بر سقف خانه یا در پیش نماز گذارنده بود و کشتاد
 اما اگر در زیر قدم باشد در معنی امانت شود که ایت نبود خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه گفته
 است که چون صورت در خانه بود که ایت بود صورت بچه صفت باید تا که ایت بود صورتی با
 که اگر جان به تن وی اندر آید تصور زیستن دارد اما اگر تصور زیستن ندارد که ایت بود
 چنانچه سرب تن و تن بی سر بود که ایت نبود اما اگر یکی دست و یا یکی پای و یا یکی گوش و
 یا یکی چشم نبود که ایت بود و اگر جان به تن اینها اندر آید تصور زیستن دارد و مسلم
 اگر طوطی بود بر گردن که ایت بود که بعضی از جانوران را بر گردن است بعضی از مشایخ
 گفته اند اگر صورت ریزه بود که ایت نبود که بر انگشتی و انیان منعم علیه السلام صورت شیر
 بود بر انگشتی انس بن مالک رضی الله عنه صورت مکس بود و بر انگشتی ابو هریره علیه
 زینب بود پس معلوم آمد که صورت ریزه بود مکره نبود اما ظاهر روایت اینست که آن در
 ایتند و اسلام بوده است اما اکنون که ایت بود رسول علیه الصلوٰه و السلام فرمود
 ان اشد العذاب یوم القیامة تمصوین بعضی بزرگان چنین گفته اند در آن خانه که

می بود یا آلت فساد بود و چنانکه نزد یا شطرنج یا در خانه وی بر سر بود و در آن خانه فرشته در نیاید
و در آن خانه نماز گذاردن کراهیت بود و خواجہ امام زاهد فرمود رحمه الله حدیسی روایت کرده است بگویند
درست تا سید عالم علیه السلام که هر کس وانی که بر سر بود در آن کاروان هیچ برکت نبود در سطح خانه
نماز گذاردن کراهیت بود و در گورستان نماز گذاردن کراهیت و آن فعل جهودان است که ایشان گویند
پیغمبر خود قید ساخته بود نماز میگذارند و در راه گند عامه نماز گذاردن کراهیت بود و چون گذرند از
راهنما شود اگر ضرر رسد چنانکه گوشه ایست و نماز گذاردن کراهیت نبود و اگر راه ملک ذمی در راه
گذارد و اویتر بود اگر چه در راه مشرکان را شرک نیست اگر در ملک مومنی اندر باید که هیچ ضرری
نرسد آنکه عبد الله مبارک مزدی پیش امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه تحصیل کرده بود و در اجازه
فتوی شد ابوحنیفه غم دیر گفت که ای پسر چون تیر آسان روی سه پند از من برایشان بگوی
یکی آنکه زن سه طلاق را در خانه ندارند دوم آنکه پای در ملک کسی بیدستوری خداوند ملک
ندهند سیوم آنکه خلیلی از ملک مردمان بی اجازه خداوند ملک نشکند که هر که این گناه را خور دارد
بترسم که بشومی آن محصیت اندک از عبادۀ ما و تنهای هفتاد ساله وی از سبب خوار داشتن
این گناه باطل شود و آنکه ای حدیث روایت کرد قال علیه السلام اصغر الذنوب عند الله تعالى اكل عذبة الناس
واکبر الذنوب عند الله تعالى اصغر الناس لا صیوة مع الاطراء ولا کبره مع الاستغفار رسول علیه السلام فرموده
است که گناه بجمعت و در کار خود بود چون نزدیک بنده بود بزرگ بود و گناه بزرگ بود و یک حق تعالی بزرگ
بود چون بزرگ بنده بود و خورد و بگویند خورد و چنان خورد و مانند چون بر آن اطراء کند و گناه بزرگ ماند
چون تو به استغفار رکنند تا بجز شود **باب چهارم در بیان ستر عورت** ستر عورت
فرضیه است برائیت اخبار آیه اینست که قوله تعالی یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای ستر و
عورتکم عند کل صلوة قوله تعالی و تلبیک فظهر این امر در حق رسول علیه السلام است اما قیاس این
همه امت را جامع پاکداستن فرضیه است حدیث آنست قال النبی علیه السلام لا یجوز الصلوة للرجل
یعنی بخار از مالک رحمه روایت آمده است که ستر عورت فرضیه نیست چنانکه از عطاء رحمه روایت آمده
است که اگر بمقتضا قطره خون بر جامه رسد و ای نماز باز ندارد و و از شافعی رحمه الله روایت آمده است
که مبروک تسبیح حلال است اما اینها از ایشان خلافت فی اختلاف ظاهر روایت نیست که مبروک
تسبیح بعد ارام است زیاده از دومی چون بر جامه رسد و ای نماز باز دارد و ستر عورت فرضیه
است که خفی رحمه گفته است که مردان را عورت غلیظه است و بروایتی چهار روز زمان را دومی قیاس

کرده است و عوزه محوره غلیظ را پنج است غلیظ محوره خفیفه را پنج است خفیفه اناطاس هر روایت
 اینست که قیاس وی درست نیست از نه آنکه اندام مخصوص که عورت غلیظ است کم در می
 است یا برابر در می پنج است غلیظ کم از در می است یا برابر در می پنج است غلیظ کم از در می
 و برابر در می روای نماز باز ندارد پس با یکی عورت کشته شده نماز روا داشته باشیم
 ظاهر روایت نیست که بر عصبوی که اگر عورت شست چهار یکی از وی کشته شده شود روای نماز
 باز دارد و فرق میان خفیفه و غلیظ نیست و چون بعضی از برنگی غلیظ بعضی از خفیفه بود
 جمع کنیم چون بر امیر چهار یکی خور در ترین محوره غلیظ شود روای نماز باز دارد از عورت غلیظ چند
 می باشد تا روای نماز باز دارد بقول ابو حنیفه و محمد و جهم الله چهار یکی کشته شده شود روای نماز باز
 دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله کم از نیمه یا کشته شده شود روای نماز باز دارد و زیاده از نیمه
 کشته شده شود روای نماز باز دارد در نیمه دو روایت است یک روایت اینست که روای نماز باز
 دارد و دیگر روایت آنست که باز ندارد و جواب فتوی بر قول ابو حنیفه و محمد و جهم الله کشته شده
 کشته دگی بسیار در مدت اندک همچون کشته دگی اندک است در مدت بسیار صورت مسئله
 چنان بود که کم چهار یکی از عورت کشته شده شود از اول نماز تا آخر نماز همچنان کشته ده نماز روا بود
 که کشته دگی اندک در مدت و بسیار است و کشته دگی بسیار در مدت اندک آن بود که زیاده چهار یکی
 از عورت کشته شده شود و در کم رکنی پوشیده شود و با اتفاق نمازش روا بود اما اگر رکنی همچنان
 گذارد نمازش تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر آرد ولیکن نماز گذارد بقول ابو یوسف رحمه الله
 نماز تباه شود و بقول ابو حنیفه و محمد و جهم الله روا بود و در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند
 همه بر قول علماء ما رجیم الله اید بقول شافعی رحمه الله هر چه اندک از عورت کشته شده شود روای
 نماز باز دارد شافعی رحمه الله گفته است که ناف عورت است از برای آنکه پیوسته بعورت است و
 مانند عورت است بر قول علماء ما رجیم الله عورت نیست اندامی ملاحظه بر شکم است دلیل میکند
 بر آنکه رسول علیه السلام بنو حنین بن علی بن ابی لهجه قبله دارد و اگر ناف عورت بودی رسول علیه السلام بن
 ناف قبله زادی پس نسیم که ناف از عورت نیست زانو بقول شافعی رحمه الله عورت نیست وی میگوید که زانو
 پیوسته بساق است و ساق عورت نیست اما علماء ما رجیم الله گفته اند که عورت است از برای آنکه پیوسته
 بر آنست و ران عورت است و رسول علیه السلام مرغالی را دید که زانو کشته شده بود فرمود چه قدر را بود گفت غلیظ
 رکنش و فانیها عورت اگر چه مسئله واحد است ولیکن واجب العمل است زانو بنفش خویش عورت است

بران طحای رحمه الله گفته است که بر نفس خود عورت است اما ظاهر روایت نیست که تبع بران عورت
 تا از ران چیزی کشاده نشود و ای نماز باز ندارد و در استحسان از خواجه ابوبکر فضل بخاری رحمه
 الله روایت است که زیر ناف عورت نیست تا آنجا که مودست کشادگی مودناف تا بجای موی عورت
 نیست و جبه قول وی آنست که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از ابنه فرمود سوی ناف داشتی اگر عورت بود
 و بی از این فرود سوی ناف نداشتی اما بظاهر قول علماء ما رحمه الله این است که عورت است و علماء
 ما رحمه الله گفته اند که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مردیانی بودند از این روی زیر سوی ناف نه باستی
 فرود سوی ناف افتادی و این نیز وقتی بود که پیراهن بودی اما اگر وقتی بود که پیراهنی نبودی زیر سوی
 ناف داشتی ظاهر روایت اینست که از ناف فرود سوی و از زانو زیر سوی عورت است مرد را از مرد
 نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر و خواهر را از غلام و غلام را از خواهر هم چنانکه دیدن
 نشاید بسودن نیز نشاید چنانکه حکم مردان را از مردان دانستی زن را نیز از زنان بدان
 چنانکه مادر را از دختر و دختر را از مادر و کنیز را از بی بی و بی بی را از کنیز **مسئله** ذکر
 و خفیتین و محل سقوف و خصیه همه عورت غلیظ است و باقی از ناف تا زانو عورت خفیف است زن را زنا
 روی و گفته است عورت نیست در حق نماز و احرام اما از فرق تا قدم جمله عورت خفیف است و پشت
 دست باطل گفته است عورت در ساق از ابویوسف رحمه الله روایت است که عورت نیست اما ظاهر
 روایت اینست که عورت است در پشت پای عورت از محمد رحمه الله و روایت است بیکر و روایت است که
 عورت است و بیکر و روایت است که عورت نیست **مسئله** زن در وقت تکبیر باید که دست در آستین
 دارد و پا دراز را یا چه تا نماز با اتفاق روا بود موی زاید در حق نامحرم عورت است با اتفاق و در
 نماز و احرام عورت نیست بانی خواجه امام زاهد رحمه الله میگوید که عورت نیست شیخ الاسلام
 بران الدین رحمه الله میگوید که عورت است تا اگر کشاده شود از وی چهار یکی روایتی نماز باز دارد
 و پستان بر نفس خویش عورت است یا تبع سینه است اگر خفیفه است شیخ سینه است و اگر از سینه
 عورت است علاوه بر آنکه استیجاب آن بود که سر پوشیده نماز گذارد اما اگر فسال رسیده
 شود در میان نماز نمازش تباه نشود و کنیز کافر استیجاب نیست که سر برهنه نماز گذارد که امیر المؤمنین
 رضی الله عنه کینه کان خویش را دید که سر پوشیده نماز میکند از فرود تا سر برهنه نماز کند گفت خود را
 مانند از او ان میکند منع کرد و شانه را پس استیجاب استیجاب که سر برهنه نماز گذاردن کنیز کافر است اگر کنیز
 در میان نماز خواجه از او کرد که کنی است سر برهنه نماز نشود با اتفاق و ابوداود و اگر کنی سر برهنه

نماز میکند و با اتفاق غارش و نبود اگر مقدار کمی تاخیر کرد و نگاه سر و شید بر قول ابو یوسف رحمه الله
 غارش بپناه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تنه نشود و اگر نیز یک مشرب کی خواجه از او کرد
 و میان نماز بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله سر بر نه نماز کند بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله سر و شید
 نماز کند اگر مدتی نماز ناسر بر نه کرده است بعد از آن معلوم شد که دیر خواجه از او کرده است آن نماز
 باز کند و یا بی بعضی گفته اند که هر چه کم از شش نماز است باز کند و در چه زیاده از این است باز نکند و اما
 ظاهر روایت اینست که از وقت زانو تا زمانی که معلوم نشده است همه را باز کند و تا از عید میرسد و بعد از آن
 باب پنجم در بیان احسان امر است از خدا تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم
 ذلك اذکی لهم ان الله خیر بالیهفون و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهم و یحفظن فروجهن خطاب است
 مراد علیه السلام را که بگو ای محمد مردمان امت خود را تا چشمها را خود را بپوشند و فرجهها را بپوشانند از نگاه
 بیگانه و بگو ای محمد مردمان امت خود را تا چشمها را خود را بپوشانند از نگاه کردن نامحرمان و فرجهها را بپوشانند
 و از اندازنا و عصبیان و ربه او امر و نواهی زمان تبع مردانند مگر در این آیه چنانکه مردان را این کرده نماز
 نیز نمی گرد تا بدانی که بطریق چهارم ترا نگاه داشتن فرج و چشم نیست مسلم زمانی که حرام آمدند همچون
 مادر و خواهر و عمه و خاله و مانند آنها مواضع زینت ایشان را نباید دید و مواضع زینت ایشان
 سراسر تا بسبب آنکه حسن و حسین رضی الله عنهما بخانه خاله خود ام کلثوم رضی الله عنها درآمدند ام کلثوم
 رضی الله عنها سرشانه میکرد و با ایشان سخن میگفت پس آنست مواضع زینت محارم را نباید دید
 هر چه را نباید دیدن بشاید بود که محمد بن المنکدر خدمت مادر خود میکرد و ایشان دو برادر
 بودند و آن برادر عیادت میکرد و محمد بن منکدر برادر را گفت که من یک شب خدمت مادر خود را بسیار
 شبها و عبادت تو بر این کنم از برای آنکه خدمت مادر فریضه است این خدمت که تو میکنی تطوع است
 و هیچ قطعی نکرد فریضه زسد خدمت مادر آن بود که دست و پای مالیدن و سر مادر را بپوشی و آب حلال
 مادر را بر سرش و طعمای دینی بخشی پس دانستم که هر که را بشاید دیدن بشاید بود و دیگر نیز کار از مواضع زینت حقان
 سر تا بسبب آنکه دست تا گفته و پای تا زانو اینها را باید دیدن چون خطبه شہوت نبود مادر از دختر بر سر نه نشاندن و دختر را
 از مادر بر سر نه نشاند دیدن گیر که از زنی بی دینی بی را اگر نیز که از نایق بازنو با اتفاق نشاید دیدن و دسبون و خود بوی
 از زانو و زیر سوی ناف با اتفاق نشاید دیدن و دسبون مسهل خادم که بر او را از نایق بازنو نشاید مالیدن از زانو
 شوی و شوی از زین نشاید دیدن گیر که از خواجه و خواجه را اگر نیز که شاید دیدن محل محسوس را شاید دید
 یا بی عاقله صید و رضی الله عنه میگوید که نشاید و لیکن از آب بگو که هرگز من سید عالم را ندیده ام و سید عالم علیه السلام

مرانیده است اما عبد الله بن عمر رضی الله عنه میگوید که شاید دیدن تاب با شربت رغبت شود تا باشد که فرزند شود
 شود اگر زنی بود که عقد وی بر وی حرام آید بود و محل زینت شاید دیدن چنانکه ستر با سینه دست تابا زوی
 و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود از شافعی دو روایت آمده است و از ما در خواهر پشت و شکم شاید
 دیدن ظاهر روایت نیست که نشاید دیدن از کثیر کان محل زینت شاید دیدن از ستر با سینه و دست
 تا بازوی و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود اگر خطر شهوت بود نشاید دیدن که چه حسن رحمه الله عنه گفته است
 که سویی منکی شهوت نگاه کند بر بخار شود و از خواهر امام محمد قاتل برازی رحمه الله روایت آمده است که از کثیر کان
 پشت شکم شاید دیدن ظاهر روایت نیست که نشاید دیدن مسلمة از زبان میانها شاید دیدن بر
 قول ابو یزید مثنی علی و عبد الله بن عباس رضی الله عنهما محل غایم و کحل شاید دیدن زنا را شاید از خانه بیرون آمدن
 یا بی غایتی رضی الله عنهما میگوید اگر کسی میدارد که مصالح دینی و دنیوی راست میدارد و بیرون آمدن
 نشاید و اگر کسی نمیدارد که مصالح وی راست دارد و بیرون با موطن علم حاجت است اکنون بیرون آمده شاید
 در میان صحابه این مسئله واقعه شد که زنا با موطن علم شاید بیرون آمدن با فتوی نبشتند و نزد یکدیگر
 بموسان عائشه صدیقه رضی الله عنهما فرستادند وی جواب گفت اگر کسی فقیه دارد چنانکه پدر را
 یا پسر یا شوی یا برادرشاید که بیرون آید ایشان بیا سوزند و نگاه ایشان را بیا سوزانند و اگر زنیها دارد
 شاید که بیرون آید بشرط آنکه چادر خلقانی در پوشند و کلمه ریز چادر را بکشند و عصبیه ببرند و قدر است
 را خیم بدو لوک موزه ببرند چیزی در میان اندازد که سخن او درست بیرون ناید و عصبیه در دست گیرد
 باین صفت شاید بیرون آمدن عبد الله گفته که زن بدین صفت بیرون رود باینکه بود که در چادر و موزه بود
 نگاه کردن شاید از بهر نفرت را عائشه رضی الله عنهما فرمود اگر نظر شهوت نباشد شاید اگر نظر شهوت باشد و از بهر
 و عین الحاصه گفت هر کاری که اخوان تو به لازم آید من تمام از ابتدا آن کار کنم و باز زمان نامحرم سخن نرم گرم
 نشاید که در حدیث آمده است هر که بازمان نامحرم سخن نرم و گرم گوید یا جان دو دست گوید صحت خدای بر سر
 ایشان باران شود هر که شراب خورد و تو به ناکرده ببرد شراب وی صیم و نوح شود و صفت شراب آن چنان
 بود که چون لولی رسد گوشت پوست از وی فرو ریزد و چون بخورد و هر چه در بزم اعضا باطنش بود باطنش
 اندر بر که زن نامحرم با ایشان شهوت خردا قیامت امناء و صدقات از انگشت دوزخ در دست وی نبندد و
 آن آتش که اگر زنده ازان آتش بر کوه نازوی زمین قیامت بکشد بکشد و در حدیث دیگر آمده است که نگاه
 کردن در زنان نامحرم تیری است بر برائی آلوده از نیر نای آن ملعون مطرود که دشمنان دیگر ترجیح میدهند
 و نیز سوسیه شیطانی بر پانی زنده که رسول علیه السلام فرموده است هر زنی که از خانه بیرون آید و بر اینها روید

و اگر مردی بیرون آید و بر پشته دو یوبی را بنده برای آنکه بوی هر دو فوین را نظار است بپراکنده است که بعد از
 عمر رضی الله عنه بر درجه ایستاده بود که امر وی بر کوشش ولی بخود انداخت و در بر نیست و بچه دویده و
 بهوش افتاد چون بهوش باز آمد گفت که آن فتنه بر کزشت گفتند که ام فتنه گفت که این امر وی کوی گفتند
 که تو ویرا فتنه میگوی گفت من شنودم از لب و دندان مبارک میخامبر که بدین ملوک زادگان گفتند باید
 که در ایشان شهوت هست و چنانکه در زمان و هر که ایشان را بشنود بسیار از راه و بالی بچنان بود که بقتل
 با نوزاد و خانه کعبه که دست هر که با مادر خود بکار زمان کند از روی و بال بچنان بود که بقتل و بکار زمان
 و هر که با یکی بکار زمان کند از روی و بال بچنان بود که بقتل زن شصت زن که ده باشد و هر که با یک زن شصت
 زن کند وی بی تو باز دنیا بیرون رود چون ویرا در خاک نهد شصت در پیچ از دوزخ در کوروی کشیدند
 و غذا بهای و برادر کارند چنانکه یکی بر یکی را نماند این حدیث روایت کرده قال النبی صلی الله علیه وسلم اتقوا
 من ابنا الملوک فان فیهم شهوة کثیفة انقاعا چنین گفته اند هر زنی را که در خم و یاد رجاء کند و خود بپای بزند
 و چهار کسر کردن گیرند و از خانه بیرون آید نخست آن چهار کسر در دوزخ روند و انگاه آن زن
 و بپراکنده است هر زنی که بی دستوری شوئی از خانه بیرون آید وی در لعنت خداست خالی شود و اما انگاه
 که باز در خانه آید و اگر دستوری شوئی بیرون آید باشد وی و شوئی وی در لعنت خدای باشد هر دو اما انگاه
 باز در خانه خود اندر آید مشایخ گفته اند اگر مردی از طرف شهری اندر آید و بجه شهر را بر تیغ بکشد و بطرف دیگر
 بیرون رود و درین آو میان چندان نقصان پدید نیاید که زنی از راست از طرف مشایخ اندر آید بطرف دیگر
 بیرون رود از برای آن معنی را که آن همه کشکان بهشت روند قال النبی صلی الله علیه وسلم السیف الذی
 وی نیز در بهشت است که تو بکنده خداوند و جمل ویرا بهشت بر و اما آن زن از راست که از طرف شهری اندر آید و
 بطرف دیگر بیرون رود وی در دوزخ رود و هر که بظن شهوت در وی نگاه کند وی نیز در دوزخ رود آن
 نقصان در حق دین زیاده از آن باشد در زمان سیکنه نشاید نگاه کردن مگر بچند جای که گواهی پدید آید
 که اگر گواهی ندهد مال مومن جبط شود و نگاه کردن روا بود اگر چه خطر شهوة بود اما هم ابتدا اگر چه چنانچه شد
 اگر بر پیر کند نا اگر کسی دیگر گواه نشود که محرم وی باشد دیگر وقتی که قاضی حکم کند شاید دیدن اگر چه خطر شهوة بود
 دیگر وقتی که زنی خود را بخواستن شاید که بیند اگر چه خطر شهوة بود دیگر وقتی که کثیر یک خوابد خرید شاید دید اگر چه
 شهوت باشد و از خوابه محرم قاضی را زنی رجما الله وایت آمده است که کثیر یک را شاید بسودن ظاهر روایت نیست
 شاید بسودن ویرا زمان بیکانه اجماع است که سلام نشاید گفتن اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نیاید در
 استحسان آورده است اگر کسی یکی را بطعم حرامی سلام کند علیک واجب نیاید اگر کند و بری سلام دهند

در در خاطر مشهور بود عليك واجب آید دلیل آنکه كنده پیری بر رسول علیه السلام گفت رسول
 علیه السلام جواب سلام وی باز گفت تواضع کردش صحابه سوال کردند یا رسول الله این كنده چه كس بود
 گفت كنده پیر در عهد خدیجه در حجره خدمت میکرد و ما آن حسن عهد را بجا آوردیم قال النبی علیه السلام حسن
 عهد من الایمان اما جمع است كه دست در دست آن كنده بپوشانند و اگر کسی گوید كه دست بردست آن كنده
 نهاده بود بر رسول علیه السلام اقرار کرده باشد دلیل بر آنكه اعرابی كندند یا رسول علیه السلام دست بپوشید
 رسول علیه السلام دست بردست مردان ایشان بی نهادن و بیعت میکرد و چون نوبت بر زبان رسید و خود
 تا كاسه آب آوردند در رسول علیه السلام دست در آن كاسه باندراورد و گفت از شما هر كدام دست در این
 آب اندازد و بخوان باشد كه دست بردست من نهاده باشد چون رسول علیه السلام با كمال نبوة و اثر عصمت دست
 بردست زنی بنگاه نهاد ما را بطریق اولی بود كه نه نیم كمر وی را بر اندام نهانی جرات باشد چیزی را بقدر
 حاجت شاید كه بپند تا معاشرت كند و كبر جرات است اگر قصد عقد بدارد باید كه جرات را در عقد خود آید و اگر
 قصد عقد ندارد چنانكه محرم را چهار زن است یا جراح را شوی بود باید كه زن محرم را تعظیم كند تا
 معاشرت كند اگر تعظیم کرد و این معاشرت توانست كرد اکنون بقدر حاجت شاید كه بپند معاشرت كند و اگر
 زنی را بر اندام نهانی جرات است جراحه شاید كه بپند معاشرت كند اگر جراح است اگر قصد دارد و محرم
 را در عقد خود آید و اگر محرم را شوی بود یا جراح را چهار زن بود باید كه شوی بود یا تعظیم كند تا معاشرت كند
 و اگر معاشرت كردن نمیتواند چیزی را شاید كه محرم را بقدر حاجت بپند اگر مانع را بخت است حاجت آید موی نیمه
 را بقدر حاجت شاید كه بپند تا در اخته كند استئصال آید كه خسته كردن سنت است مشروطه و نه بیعت جواد
 نیست كه خسته كردن سنت است و لیکن شعار اسلام است اگر نو مسلمانی را خسته میکند شاید كه بقدر حاجت
 كشدید و سنت را بجا آید كه شعار اسلام را رسیده را خسته كردن چند سال باید كه خسته شاید كردن از
 ابو حنیفه رضی الله عنه سوال كرد و گفت لا ادری و بانی مسائل در باب دیگر كای وی كفته شود انشاء
 تعالی از ابو یوسف رحمه الله سوال كرد و گفت چون هفت ساله شود وقت خسته كردن آید از برای آنكه رسول علیه
 السلام فرموده كه فرزندان خود را نماز فرمایند چون هفت ساله شوند دلیل میکند بلاعت دیگر ایشان را با
 استبراء داشتن حاجت آید و محمد رحمه الله گفته است چون ده سال شود وقت خسته كردن وی شود از برای آنكه
 رسول علیه السلام فرموده است كه اگر ده سال شوند نماز نكشند نه خسته از ایشان را پس باید میکند بلاعت دیگر
 معبر باشد كه چون ده ساله شوند ضرر شاید رسا خندان كه ده ساله را نه نشاید را بپند اگر نارسیده را
 خسته كند و آن پوست باز فرود آید باز خسته كردن حلقه شاید از برای آنكه اقامت سنت یافتیم اگر نارسیده را بی اجازه وقت

خسته کردند و رای قریح اصل چیزی بریده تا رسیده مرد کل دیت فرخته کشته لازم آید که با جارت دی
 کرده است نیم دیت واجب شود و اگر تا رسیده را با اجازه دی خسته کردند و در افریح از اصل چیزی بریدند
 تا رسیده زینت و بالغ شد و لیکن فرزند تولد نیشود حکومت عدل واجب شود حکومت عدل آن بود که غنی را
 غلام بود یا موی سیاه یکی مو نهاد این غلام را بر کند و این مو نهاد باز برانید لیکن سپید بگزید اگر این
 غلام را با موی سیاه بچند خردیدندی و اگر چند نقصان میشود بسبب موی سپید از حکومت عدل خفتند
 همان مقدار موی برکنده ستانند این نیز همان بود که این زمان ناپسیده بنده دی بودی بچند خردیدندی و این
 نقصان بچند خردند آن مقدار که نقصان کند از موی ستر نه ستانند اگر کی طفلی از این برید یعنی حکومت
 واجب شود از برای آنکه مار اشک است که این طفل سخن گوی شدی بانی بچکان تا رسیده را بر نه شاید دیدن حق
 دید و سال یا سه سال است اما اگر چهار ساله یا پنج ساله بود نشاید دیدن پس اگر بزرگتر از آن برود نشاید مانی
 اگر با پدری باشد نشاید و اگر با مادری باشد شاید اما در خضر کار بزرگتر مردان نشاید برون اگر بیماری را بچند
 حاجت اید اتفاق است که شاید ریختن قبول ابو یوسف از برای آنکه تا قوت کیش زیاد شود و مقول است ای قاتله
 شهوة زیاد شود و احمد خیل سیحار حقه الله که امام بغداد است کفنه که دارد و نشاید خوردن که موکل را زبان دارد
 و شک است که در آن دارد و فائده است بانی اما اصح است که نشاید خوردن که خواجه بنشیند عزری حقه الله کفنه
 است رسول صلی الله علیه و سلم موصی سیاه خورد و حجامت کرد پس معلوم آمد که دارد و فائده است از فی حقنه نیز
 اجلی است که نشاید اگر بختی دست شد بعضی گفته اند که قیاس قول محمد بر مسند رضی الله عنه لازم شود
 اما صحیح نیست که حد لازم نشود از شیر خوری سازند و ز قنای ستم قنایان آورده است که نشاید خورد
 بعضی گفته اند که نشاید اگر از خون بینی بر پیشانی فاخته می نویسند و ز قنای و اوقات و بستان ابو اللیث رحمه الله
 آورده است که نشاید به بیماری نقصان دارد و بخورد و هلاک شد بر بکار نشود که مار اشک است که دارد و در فی فائده
 کردی بانی اگر محضه افتاده است که از کرسکی مرد و مردار یا گوشت حوک بخورد بر بکار نشود آنچه اول بقدر حاجت
 خورد مباح بود و میرا حلالی فی اکثری را اگر آه کردند که بخورد اگر فی تر اکبشم شاید که خورد تا نجات یابد و آن
 مباح بود و حلال فی و اگر آه کردند که گوشت حوک خورد و اگر فی تر اکبشم شاید که خورد تا نجات یابد و اگر آه
 کردند که فلان برادر مسلمان را دشنام ده و اگر نه تر اکبشم اتفاق است که شهادت را اختیار کنند برادر
 مسلمان را دشنام ندهد و اگر آه کردند که کفر گوی و اگر نه تر اکبشم بقول زفر حقه الله شهادت اختیار
 کنند و کلمه کفر بگویند و بقول علماء مثل شرمه الله علیه شاید که بگوید تا خلاص یابد دلیل بر آنکه رسول الله السلام
 آنکه بیدیدن بجز کرد کافران که با آن رسول علیه السلام را می گفتند که بکشتن از رسول علیه السلام برگزید اگر نه

شما را بکشم چون کار با در و پدر شما را میسر رسید رضوان الله علیکم اجمعین ایشان شهادت اختیار کردند و کفر
 بر زبان برآوردند چون کار به کار میسر رسید رضی الله عنه وی گفت که گفت و نجاست یافت و گنجیت و بطنه
 رفت و بنزدیک رسول علیه السلام آمد چون چشم وی بر جمال جهان آرای رسول علیه السلام افتاد رسول
 بروی سلام گفت و وی جواب سلام رسول علیه السلام باز گفت رسول علیه السلام گفت که یا عمار چگونه گذشتی
 گفت یا رسول عظیم برگردم گداشته شد تا گفتم کفر گفت در آن زمان دل خود را چگونه یافتی گفت و بهیولانک
 یافتم گفت یا عمار اگر باز دیگر چنین افتد سر زبان کوی تا نجاست یابی پاک نبود با یکی جامه نماز گزارند
 و او بود یابی اگر جامه بود که ستر عورت بحاصل می آید و او اگر ستر عورت بحاصل نیاید و انبند
 اما اگر ایت بود یابی ثوبان رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که یکی جامه نماز و او بود یابی گفت
 یا ثوبان که باید از شما دو جامه زیر که ایشان فقیر بودند از عبد الله بن عمر رضی الله عنه سوال کردند که یکی جامه
 نماز و او بود یابی وی گفت شما با یکی جامه بازار روید گفتندی گفت باید که قدر غار پیشتر از رخت بازار
 بود آنچه رسول علیه السلام فرمود در حق درویشان صحابه بود آنچه عبد الله بن عمر گفت رضی الله عنه در حق تو انکار
 صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین اما در صلوة خواجگان امام مهتاج الدین از ابو صفیحه رحمه الله در روایت است که بایست
 دو جامه بپوشد و با یکی جامه نماز گذاردن علامت جفاست و با دو جامه نماز گذاردن دفع جفاست و با سه
 جامه نماز گذاردن از اخلاق کرامت است و هر جامه که نیکو تر بود آن را برای نماز باید داشتن این شایع از
 مشایخ ناز جمیع ائمه روایت میکنند اگر مومن با یکی جامه بر این نماز میگذارد و اگر ایمان ملک و یا بسط یا حاکم
 وی کلان بود کرامت نبود اما اگر محاسن خود است و اگر ایمان فراخ چنانکه چشم وی در رکوع بر
 عورت وی افتد و انبند اما شیخ الاسلام برناالدین رحمه الله گفته است که جامه باید که چشم کسی دیگر بر عورت
 وی نافتد اما اگر چشم وی بر عورت وی افتد نماز تباه نشود که عورت وی در حق وی عورت نیست لیکن
 احتیاط باید کرد و چشم خود را از عورت خود نگاه باید داشتن یا بششم در میان جامه پاک
 جامه پاک کردن فریضه است هم بماند و هم حکم اما آیه قوله تعالی و ثیابک فخله و قوله خدا و ازینکم عند کل مسجد
 اگر مسلمان بازار جامه خرید پرسیدن شرط است باقی قیاس آنست که پرسیدن شرط است استحسان آنست که
 پرسیدن شرط نیست اگر جامه گفت که این جامه را بشوی و بچنان نموده نماز گذارد بان جامه اگر جامه را نیکو
 است نماز گذارد و او بود اگر سپید باشد نماز گذارد و او را معلوم شد که جامه پدید آمده است کسی جامه
 پاک را نفرمایند شستن و اگر جامه خرید بر رسید بان جامه نماز گذارد و در دنیا معلوم شد که این جامه پدید آمده است نماز
 جامه گذارد و او را باز گذارد و اگر در دنیا وی را معلوم شد باخره معلوم شد خواجگان امام زاهد فرموده رحمه الله گفته است

که ثواب نماز گذارند بخش و معصومیت فی نماز من فی وی عمل کشیده است و معصومیت مفتیان امام شیخ الاسلام
برهان الدین حجة الله گفته است که معصومیت نماز من بخش و لیکن از ثواب غالی نبود و از بر آنکه نماز قرآن خوانده باشد و دیگر
و شیخ گفته اند که ثواب نماز گذارندگان بخش و ثواب قرآن خواندن ذکر و تسبیح گفتن باشد و جامه که بر او کم در می بخاست بود
بود یا لی بقول علماء ما رجحهم الله و ابو و بقول ساقی رحمه الله و ابو و اما اگر جامه را پیشتر بخت
خوت می شود باید که جامه را بشوید و نماز تنها گذارد اگر می شود و فوت می شود وقت و جماعت اکنون بچنان
نماز گذارد و ابو و اگر نماز شروع کرد پس معلوم شدش که بر جامه بخاست کم در می ست اگر جامه
ست کم فی تکلف از وی جدا می شود باید که از خدا جدا کند باقی نماز را تمام کند و اگر جامه بخت بخت
میرودن کردن و بر ایرودن کند نماز از سر گیرد و اما اگر نماز گذارد و آنجا معلوم شدش که بر جامه
وی کم در می بخاست بوده است بقول علماء ما رجحهم الله نمازش را ابو و در سفر یا جامه میسید
نماز را ابو و چون ضرورت بود و اما بیافت اب قدرت شستن یا جامه میسید نماز را و نبود اگر گذارد
حلال دارد و بعضی از متشیخ گفته اند که کافرش و اما ظاهر روایت اینست که کافر کشتن و اما گفته کبیر
در دیوان وی بنویسند و مسلمانی دیگر را میگوید که نماز گذارد میگوید که جامه من میسید است بار
دیگر گفت تو بچنان نماز گذاردی و میایی که بود در کردن من بود متشیخ گفته اند که اگر بت پرست
از بت پرستی تو بکند ویرا دیگری گوید تو همان بت پرستی کن بعهده در کردن من ویرا
چندین و بالی بود این کس را نیمه چنان و بالی بود و اگر جامه که پلید شده است یا ده از دم
و نمیداند که کجا هست و بخاست نامری است تحری می کند تاوش بر بر کجا که قرار گیرد و آنرا از یاد او
در می شود از عهده میرون آید که در شریعت تحری جایزه است دلیل بر آنکه غایبان در حر بر قلعه قادر
شدند در آن قلعه یکی موس بود یکی ذمی است حربه گذار شریعت نغمه یا تا بل قلعه را تمام کنند تا بیا یکدگمانی
و آن میان کشته شود و اما اگر یکی در میان دست و پای ایشان پلا کشتن و یا بجاری بود کشته تا یکی از قلعه کبیر نزد
شریعت حکم کند که آن مانعی آن بود با قسار شاید کشتن اگر سلام نیارند دیگر تا کسی امام استیجاب گفته است
که مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق میچین داد و بروی پوشیده شد که کدام را داده است باید
که هر چهار را بی طلاق دست باز دارد و مانند تا عذر آنها ایشان بگذرد و بعد از آن بیکان بیکان او عقد را و نحو
سده او عقد را و چهارم را حکم سه طلاق بود و دیگر شمس المیر حلومی رحمه الله گفته است که اگر بجز حرم که نکند و
خود را ن بول کرد و آن هرگز مبارک نشاید خوردن چون حاشی کند تحری کشد و پاره بر کند نشویند آن باقیها را شاید
خوردن بچنان ناشسته ماند و اگر کشته ها را با هم و آرمیده باشد و لیکن غالب شته ها بود و بقول علماء ما رجحهم الله

جایز بود چون همه در نهضت تنها تحریر جایز است اینجا بنابر باید که تحریر جایز بود و در سلسله بر یکی که قرار گرفته بود
دری اینجا را ستودید جامه حکم کند شود و بیای که حواجه ابام اجل شخصی رحمة الله گفته است که این را و البته تحریر
از محمد درد و جامه است در یکی جامه بی حواجه ابام را بعد از رحمة الله گفته است که این همه اختلاف مشایخ است
اما روایت اجل که می گویم که کل جامه را شوی تا به یقین از عهد به بیرون آید اگر دو جامه است یکی پاک و دیگری پلید
و نمیدانم کدام پاک است که ام پلید و تحریر کرد بای که این دو جامه نماز کند و بعد از آن تحریر بکشد
انجام داند و اینجا دیگر گرفت با انجام نماز کند و باید تحریر و یکی بکشد گفت پاک همان اول است و
بر نمازی که بان جامه اول کند از عهد است و ابو در نمازی که با جامه دوم کند از عهد است تا رو بود که بعضی
شود زیرا که آن جامه اول پلید بوده است اکنون بر نمازی که بان جامه اول کند از عهد است و ابو در نمازی
که با جامه دوم کند از عهد است رو بود اگر دو جامه بر یکی کم در یکی نجاست غلیظ است و بر یکی کم کثیر فاحش است
خفیفه کم کثیر فاحش ظاهر و روایت مخبر بود چون ضرورت بود اما بر قول ابراهیم بنی رحمة الله بان جامه که
نماز کند از عهد کم کثیر فاحش نجاست خفیفه زیرا که در نجاست غلیظ بقول وی در را اعتبار دارد
اگر یکی نجاست جامه غلیظ از عهد در یکی است بر یکی نجاست خفیفه کثیر فاحش چون ضرورت بود مجز است
با هر کدام که خواهد کرد یکی از یکی اولی نیست اگر یکی جامه نیم است و یکی جامه چهار یکی پلید بان جامه که
که یکی پلید است اگر یکی جامه کل پلید است و یکی چهار یکی پاک بان کند از عهد که چهار یکی پاک است و اگر یکی پلید
و یکی کم چهار یکی پاک ظاهر و روایت مخبر بود اولی تر آن بود که بان جامه کند از عهد کم کثیر فاحش پاک بود تا اینجا است
سبب که این همه جامه بود که ضرورت است تا اگر ضرورت نبود تا اینجا است زیاده از در یکی نماز رو بود اگر موافق
در سفر و ویران یک جامه است و کل پلید است اگر خطر کم است یا خطر سه اتفاق که با همان نماز کند از عهد یا قیام
و رکوع و سجود اما اگر خطر سه رکوع یا نیست بقول محمد و زفر و شافعی رحمة الله بان نماز کند از عهد یا قیام و
رکوع و سجود ابو خفیفه و ابو یوسف رحمهما الله دو روایت است بیک روایت نماز کند از عهد یا قیام یا سجده است که
بپختن نماز کند از عهد که محمد شافعی رحمهما الله گفته اند تا با جمیع از عهد به بیرون آید تا جامه اصل و نماز رو
بود و اگر رکعت با جامه اصل در میان است و قیام ایشان نماز رو بود و دیگر رکعت بدین سبب اما در بار ما باید
که اصل قیمه تا مختار اند جان خود را از هر یک که اندازند عار از ایشان نماز رو بود و اگر رکعت و بار از ایشان
نماز رو بود و اگر رکعت بدین سبب که از ایشان بهتر ندانند اما ظاهر روایت نیست که استبراد شدن ایشان
بشک است یا یکی جامه به یقین در شریعت بشک حکم ثابت نشود دلیل بر آنکه از ابو خفیفه رضی الله عنه سوال
کردند که باز از من نماز رو بود یا یکی گفت رو بود و سوال گفت شما بکنید از عهد گفت باز شما بکنید از عهد گفت از عهد

بود رحمه الله گفت ای استاد بزرگوار ما را کار فرمایند که خود بکنند ابو حنیفه رضی الله عنه گفت در این کتاب
 فتوی دهند ولیکن ایشان بتقوی عمل کنند مرد را جامه ابریشمی داشتن حرام است و باوی نماز گذاردن مکروه است
 بنابر اصل است که روزی هم از حجره بیرون آید بر یک دست ابریشم نهاده بر یک دست از قرین حدیث
 فرمودند بدان که مردان علی ذکر راستی و حل لانا تم گفت اینها حرام کرده شده است بر مردان امت من و
 حلال کرده شده است بر زنان امت من بقول ابو یوسف و محمد و جمیع ائمه در حرم جامه ابریشم باید پوشید
 و بقول ابو حنیفه رحمه الله نشاید بر زن حرم یا جماع نشاید پوشیدن این جامی بود که تا رد بود بر دستم بود
 تا بر او ابریشم اگر بود بر میان بود مرد پوشیدن حرام نبود باوی مکروه بود نماز گذاردن مرد را ابریشمی را از جامه و بیشتر
 حرام بود تا ذکر اکتیث بود و حدیث آمده است که بر مردی که از ابریشم ابریشمی دارد بی توبه از دنیا میرود و رو
 در خاک نمیشد اش افغی باید در وی پیچیده و بر عقوبت میکند و قوی حکم ابریشم دارد بر نهالین و
 باشت ابریشمی و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله شاید خفت بقول محمد رحمه الله نشاید خفت اگر دست را
 ابریشمی بود و چهار انگشت بازی باید یا قرازدنی شیخ الاسلام بر بان الدین رحمه الله میسران خود
 درین مسأله مباحثه کردند اتفاق ایشان بدان افتاد که چهار انگشت بازی باید کلاه زعفرانی و از وی
 داشتن حرام است و باوی نماز گذاردن مکروه بود به کلاه مرداریدی نماز گذاردن و بقول ابو حنیفه رحمه الله
 مکروه بود و بقول ابو یوسف و محمد و جمیع ائمه مکروه بود اما شیخ الاسلام بر بان الدین رحمهم الله گفته است در
 باید مکروه بود خلاف دیگر مکروه است بر مردی که جامه ابریشمی دارد و می تواند که از خود جدا کند اگر نکند کشتا
 کیمه در دیوانش می نویسند که دوام بر فعل حکم آید او دارد اما اگر مردی جامه پوشیده سو کند سه طلاق
 خور که پیش ازین برگز جامه نویسم سبک باید که اینجا می بیرون کشد تا آخر چندانی تا خرد کند سه باران
 جامه را از خود توافقی کردن باز پوشیدن زن بروی سه طلاق شود که دوام است بر قول حکم آید او
 دارد اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر پیش ازین برگز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق سبک باید
 بیرون آید اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر پیش ازین برگز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق
 سبک باید بیرون آید و اگر در خانه چندان تاخیر کند که سه بار توافقی بیرون آمدن و باز دران خانه باشد
 زن از وی سه طلاق سبک باید بیرون آید اگر دران چندان تاخیر کند که سه بار توافقی بیرون
 آمدن و توافقی اندر آمدن زن بروی سه طلاق شود که دوام بر فعل حکم آید او دارد اگر مردی
 بر ستوری نشسته است سو کند خور و سه طلاق که پیش ازین برگز برین ستوریه نشیم سبک فرود
 آید اگر چندانی تاخیر کرده است که سه بار توافقی که ازان ستور فرود آید باز در ستوری زن بروی

تری حلال شود که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد در جام زین و جام سیمین چیزی خوردن حرام بود قال النبی صلی الله علیه
 وسلم من شرب فی اناء الفضة فلیأخذه بحجر فی بطنه نار جهنم اما شاید داشتند بری آنها را نعت پیورده را چون سال
 و نهم شود در کوفه بدو و اگر کاسه آب است و در آن بقره کوفته اند از آن آب وی اجماع نشاید خوردن از میانه وی
 بقول ابو یوسف رحمه الله نشاید خوردن بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نشاید خوردن و انگشتی ششم و یکم در آن
 و گوگرد این و ترجیح و نیز نشاید داشتن که کرامیت بود و در صلوٰه شرح طحاوی آورده است که آن علامت اهل
 تاراست و بعضی از مشایخ گفته اند که انگشتی حقیقی شاید داشتن قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بنی آدم
 و ما شیخ الاسلام برنا الدین هم گفته است که نشاید داشتن که بر رسول عزم چنین فرموده است ختموا بالحق
 یعنی این خاتم را بر آن سنگ سرخ بر سینه ظاهر جواب نیست که انگشتی حقیقی را نشاید داشتن که کرامیت بود
 اما انگشتی فقره شاید داشتن یک متقال و مراد از آن متقال یکدم سنگ است روزی همان بشتی بعضی انگشت
 نزدیک رسول علیه السلام را بدو انگشتی این در انگشت کرده رسول علیه السلام فرموده یا همان مرا از تو بپا
 و در میان می آید بیرون رفت در انگشتی را بیرون کرد و انگشتی ترجیح در دست کرد و اندر اندر رسول علیه السلام
 فرمود یا همان مرا از تو بپا بست پرستان می آید بیرون رفت و انگشتی زرین کرد و اندر اندر رسول علیه السلام
 فرمود یا همان بهشت تارسیده است بهشتیان گرفتاری با همان گفت یا رسول صلی الله علیه وسلم پس چرا انگشتی
 دارم رسول علیه السلام فرمود که از فقره که بخفاری متقال یکدم سنگ است و این نیز برای برای اقامت سنت راست
 و باید داشتن یا از برای حاجت ها که خلیفه را و قاضی را ایشانرا بجهت حاجت آید برای زمین ایشانرا نشاید داشتن
 و اگر از برای اقامت سنت را می دارد و نگین سومی کف دست باید داشتن اگر یکی انگشتی نزدیک دیگر است
 نهاد انگشتی با استعمال این کشته ضامن شود و یا اگر در انگشت لید کرده است ضامن شود از برای زمین کرده است
 و اگر در انگشت دیگر کرده است ضامن شود اگر از برای محافظت را کرده است این جای بود که غیر دبو و اما الم نیز
 زن بود و در هر کدام انگشت که باشد چون بکشد ضامن شود که ایشانرا از انگشتی در آوردن و بی دریم انگشت
 زمین است و اگر انگشتی نزدیک کرده نهاد و انگشتی را بشد مقتدر مال که انگشتی را کرده است ساقط شود
 بدان بروی چیزی لازم شود تا اگر انگشتی را که ساقط کرده دریم است یکدم کرده و از نهاده و از نهاده انگشتی
 بدان یکدم مقاصد شود و آن دریم دیگر گرفته ساقط شود و از برای آنکه آن دریم دیگر نزدیک وی است
 است و این ضامن نشود چون محافظت را تقصیر نکرده است اگر انگشتی یکدم از سودی از دومی گرد نهاده بدو
 دریم و انگشتی را کند وی یکدم از آن ده که گرد نهاده است باید که نهاده انگشتی مقاصد شود و آن دریم
 دیگر حتی طلب آید تا از ختم انگشتی بستاند از انگشتی نزدیک گرد نهاده اگر دومی دیگر نباید انگشتی بجان

دین اولی گردید و اگر با کثرت همان مقدار که دین گرفته است مقدار شود آنچه بار دوم سنده است گردید
حق طلب بود اگر خواند تا که در شرط و باید که انگشتی را از گردید باز کرد و انگاه آنچه خواهد بست نزد انگاه
انگشتی نزدیک وی گردید تا محل گردید و اگر انگشتی نزدیک یکی گردید و بعد انگشت که اگر فردا این مال من
تیار می انگشتی من فروختی گفت فروختم این بیع درست نبود تا هرگاه که این مقدار و ادنی را بوی تسلیم کند تا آنکه انگشتی
خود را طلب کند تا آنکه بچین گوید که مرا وکیل گردی که اگر فردا این مال نیاری فروشتم و مال خود بگردم خواهی داد و انگشتی
ویرا وکیل کند درست آید اگر روز دیگر مال ویرا بنابر آنکه انگشتی را بفروشد مال خود بگیرد و اگر خود خریدار رسید
خود فروشد یا بجهنده فروشد روا نبود با اتفاق و اگر کسی بفروشد که گواهی داد حق او بشوند قول ابو حنیفه
روایت و بقول ابو یوسف و محمد و یحیی اندر روا بود اگر یا حنیفه مایه فروشد و روا بود با اتفاق اگر پیشین از آنکه باز
خرید اگر همان بار خرید یا زیاده روا بود و با اتفاق و اگر یکی از آن بیا خرید بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول
علامه اربعه رحمه الله روا نبود دلیل بر آنکه زید بن ارقم رضی الله عنه ویرا انگشت بود بعضی درم فروخت پیش
از آنکه بمایه فیض کردی شش صد درم بار خرید چون این بخرد مومنان عایشه صد یق رضی الله عنه
رسید گفت بازید باز کرد و ازین چه خریدگی و فروختگی که اگر از بیع باز کردی نه پذیرد خدای عزوجل
ایچ نمازیرا که قصار رسول علیه السلام گذارد و بیع عز و ترا که در خدمت رسول علیه السلام رفته با
و بیع چه ترا پذیرد و نه ازین بیع بازگشت و بعضی از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت کرده
اند مالک رحمه الله این در دو بیع فاسد بود و بقول شافعی رحمه الله هر دو بیع روا بود بقول
علامه اربعه ادا اول روا بود و در دوم فاسد بود اگر مومنی در خواب است دیگر انگشتی
ویرا از انگشت و بیرون کرد باز در انگشت وی آورد و ملاک ضامن شود که خواب همان است بعضی گفته
اند اگر بطریق غضب بیرون آورده است ضامن شود و اگر بطریق باری بیرون آورده است تاوان دارد
فتو اما انگشتی را از انگشت وی بیرون کرده است وی بیدار شده وی در انگشت وی در
آوردی بار خواب رفت و انگشتی ملاک شود تاوان دارد فتو اما انگشتی را از انگشت وی
بیرون آورد وی بیدار شد باز وی در انگشت وی باز نکرد وی باز در خواب رفت وی انگشتی
را یا زبان انگشت وی باز اندر آورد و انگشتی ملاک شود که ای خواب نماند و اگر نه
چیزی یافت حکم لفظ دارد چون برگرفت باید که ندانند اگر کسی چیزی کم کرده است من یافت از آن است
اگر خصم بیدار شد و نشان دید بوی تسلیم کند و اگر خصم بیدار شد باید که ندانند تا خصم بیدار آید اگر این چیز درست وی
ملاک شود تاوان دارد فتو و چون بطریق امانت برگرفته شد اگر بطریق غضب برگرفته باشد

ضامن شود و اگر بر گرفت و نزد یک دیگر امانت نهاد و در دست آنکس هلاک شد این ضامن نشود اما بنشیند
 بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تاوان دارد شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله تاوان دارد شود و اگر غلام خود
 را بند بر نهاده است و دیگری آن را بی اجازت می بندد از پای می برد و این غلام کفایت بقول ابو یوسف و
 ابو حنیفه رحمه الله علیهما ضامن نشود و اگر ستوری هلاک کی در آمده است و زیان میکند خداوند ملک خود بر من
 کرد و ستور هلاک شد اگر بگردد ملک آورده است و اگر ده ضامن شود از ملک خود دور تر رانده است ضامن
 شود و اگر این ستور را جوی زد و ستور افتاد هلاک شد اگر رجائی زده که عرف است ضامن میشود و اگر رجائی
 زده است که عرف نبود ضامن شود و اگر کی ستور رجائی بسته است و دیگری کشاده و جایی دیگر بسته هلاک شد
 اگر بوقت کشادن سر آن ریش که بگردن ستور رسیده است و حیده است با اتفاق ضامن شود و اگر سر
 رسیده است بعضی گفته اند که ضامن شود و اگر ستور خود را ازین باز گویند بر نهاده است و دیگری آمده ریش
 بر گرفت و امانت نهاد ازین هلاک شد ضامن شود و اگر آخر کی آن گشت و ستور آن پیران رفتند هلاک
 شدند بقول ابو حنیفه ابو یوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول محمد رحمه الله ضامن شود و اگر کسی بگویند خانه کی را
 گشت و بگویند آن رفتند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول محمد رحمه الله ضامن شود اما اگر ناچسبید
 یا خسیک و روغن کی را گشت و سر شهاب و روغن رفت اگر شیرینی در روغن مانع است اتفاق ضامن شود
 و اگر شیرینی بسته است و روغن فرسوده است بجز و ایام میکند و میرود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله
 ضامن نشود و بقول محمد رحمه الله ضامن شود اگر غازی کی را غرق کرد و بسبب غرقی آن مظلوم را چیرگی
 زیان شد آن مظلوم و بیچاره را آنچه دیر از زیان شده است تواند رجوع کرد و یا بقول ابو یوسف و ابو حنیفه
 رحمهما الله تواند و بقول محمد رحمه الله تواند و فتوی بر قول محمد است رحمه الله از برای زجر غازی آورده اند
 بلکه مسلمانان را نکند و آن مسلمان بسبب بی واکلی از زیان شود بقیامت خداوند غرض جل آن و انکاره در
 قعر دوزخ پیدا کرد و در وی غازی را سوئی بهشت و شش سوئی دوزخ کند و بقیامت بهشت را
 بیند و آتش دوزخ بوی ضرر رسد و خصم برب دوزخ چسبند و ده که مزاحم غرض کردی خداوند غرض
 ویراییدنی ای بدوان و انکاره را در قعر دوزخ بیند و خطاب حضرت عزت در رسد که فرد و روان
 و انکاره را بخصم سپارد تا بجات یابی هزار سال آنجهان باید که تا فرد و روان و انکاره را بر آرد تا
 بخصم خود سپارد و چون تمام بر آید آن و انکاره از دستش بیفتد بخصم دوزخ و بار بهمان قعر دوزخ رود
 وی باز فرد و روان بر آرد و بجات تمام بر آرد و دستش بیفتد بخصم دوزخ وی باز بر آرد و سه هزار
 سال آنجهان مانده تا آن و انکاره را بر آرد و بخصم خود سپارد و بجات یابد این جای بود که از انکاره که

دانسته باشد و با ایمان از دنیا رفته باشد و اگر آنرا کناه داشته و بی ایمان از دنیا برود و رفتنی باشد و با عیال و با اعدا و با اهل با در روز
بماند خود با اعدا منها ذلک الحال الصدوق باب پنجم در بیان شتاختن وقت و فریضه بتائینه و اخبار و با جماعت است نیست
قوله تعالی اقم الصلوة الی غسق الليل قوله تعالی اقم الصلوة طرقي النهار و روز لغاسر الليل قوله تعالی مسبحان الله حسین بن
وحید بن محبوب النایة ما خرجت قال النبی صلی الله علیه و سلم افضل الصلوة عند مواقیبها قوله تعالی علیه السلام النبی صلی الله
عنه البیت عزین الی اخر الحدیث و اجماع امت اینست که پنجگوشا ختن وقت فریضه است منکر نشده و هر که منکر شود کافر شود و روز
را سه علامت است اصح کاذب صحیح صادق و بر آمدن آفتاب صحیح کاذب علامت بر روز دارد و ولیکن حکم شب دارد اما اگر از وقت
نارسیده رسیده شود یا کافر یا مسلمان آرد و یا دوانه پوشیا ر شود یا زن از حیض یا از نفاس پاک شد آن نماز ختن بر وی بود
اگر در آنوقت نماز حیض یا نفاس آید یا دوانه آن نماز ختن بر وی نبود اگر در آن زمان نقیم مسافر شود آن نماز ختن و اگر در آن
مقیم شد آن نماز ختن چهار کذا دارد و اگر ماه رمضان بود و در آن زمان سحر یا شمت یا کمر در روز تبا نشود و اگر شب
عید بود و در آن زمان بنده خرید یا فروزد یا آیدش صدقه بود پس معلوم آنکه علامت روز دارد ولیکن حکم شب دارد و علامت صبح
کاذب اینست که شکر و ابریک بر مثال دم کبک بریشان آسمان بر آید باز ناید شود و علامت صبح صادق اینست که تباشیر
و ابریک از کراهات آسمان بید آید صبح صادق که آنها آسمان سپید شود بر زمانی سپیدی زیاده شود و بسیاری در زیر و دیگر
ماکیان چو زار و در زیر و دیگر دواتن سپیدی بسیاری را در زیر و دیگر و بر زمانی نوری زیادت میشود بر کان گفته اند صحبت
نیک چون صبح صادق است نای شود نوری زیادت میشود و صحبت یار و یار نای شفیق است نای شود غلظت نیا بدو میشود چون صبح صادق رسیده
وقت نماز باد و درمی آید بقول شافعی اول وقت گذارد و بقول علماء ما رجهم الله وقتی گذارد که نمازش نارد و بنود تواند که در رکعت نماز با
قرات معتبر در وقت صحبت گذارد و بر قول شافعی اینست که جبرئیل علیه السلام نماز با باد آورد و اول وقت بود که امامت کرد و گذارد
و دیگر و آیه مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها که رسول علیه السلام وقتی نماز با باد گذاردی که از مسجد بیرون آیدی و یکدیگر را
شناختی پس معلوم آنکه اول وقت گذارد و علماء ما رجهم الله گفته اند که جبرئیل علیه السلام برای نماز با باد او بار آمده است پس
اول وقت امامت کرد و یکبار آخر وقت و آنجا فرمود الصلوة باین بعدا وقتین گفت در میان اول وقت نماز با باد و شما آنست اول
وقت گذاردی را و بود و آخر وقت گذاردن او نیز تاویل آنکه مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها را و آیه میبندد الوقتی بودی که
جماعت زنان مشرف بود از برای آنکه صبح به اندک بود رسول علیه السلام و بدان سبب نگاه تر گذاردی تا چشم ناخرم بریشان افتد
لیکن چون صبح به بسیار شد جماعت زنان مشرف شدند ابو بکر صدیق رضی الله عنه را و آیه میبندد که رسول علیه السلام فرمود که نماز با باد
در آخر وقت گذارد چندین ثواب باید که اول وقت قال النبی صلی الله علیه و سلم اسفر و بالفرقانه اعظم الحرج اگر در میان نماز با باد و وقت
برآمد بر قول شافعی ستمه الله فی الحال تمام کند فریضه اول شود وی سیکو که آفتاب بنده مامور بر بر آمدن و ما بنده ایم و مامور گذارد
نماز وی بندگی خود میکند مانند کی خود میکنم بقول محمد بن حنفیه الله در اصل تحریر کند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله در هر

[illegible]

اول وقت گذارد و بر قول شافعی رحمه الله بنا است از آنکه حدیث که در حق نماز پیشین گفته است و جواب میمانست که گفته شده است
و دیگر اینکه بدانشنا مالک ضی العینه روایت میکند که در قضا در رسول علیه السلام نماز گذاریم و گوشت شتر خریدیم و خدا بزرگم
نخستین پس معلوم شد که اول وقت گذاردن او تیره بود علی را رحم الله گفته اند که رو بود که گوشت شتر نخیده بود سبک نخیده شدی
و دلیل آنکه روایت میکند مادر مومنان علیه صدقه رضی الله عنهما که رسول علیه السلام نماز دیگر وقتی گذاردی که اقیاب در روزهای نماز
بودی و خدا در رسول علیه السلام یک بنا بود تا اقیاب پست تر و زنی اقیاب در روزهای حجرات ایشان مفتوحی سوالی دیگر بر او
مکروه که است و آیت نوادر در قول ابو حنیفه رضی الله عنه اقیاب یا که در چنانچه بر سر منار و بر سر درختان چنانکه مکه و بر سر بایست
برسد و مانند اینها و در نزد وقت مکروه نماز دیگر آن زمان است و این قول ابو یوسف محمد رحمه الله که مکروه اند و دیگر روایت امام شافعی
رحمه الله بر این است و دیگر روایتی شافعی است که در میان روز در وقت مکروه نیست و این روایت ابو یوسف محمد رحمه الله که مکروه اند و دیگر روایت
امیر المومنین علی علیه السلام و رضی الله عنه اما قول اصحیه ابو حنیفه رضی الله عنه است که از اقیاب همین فرض باشد که در روزی نظری چشم
خیره نبود وقت مکروه مگر آن زمان است در اوقات چهارشنبه که گذاردن بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول حسن بنا
رحمه الله روا بود و بقول علما اماره او را و او در قضا روا بود و خواجہ حسن ضی العینه گفته است که او را روا
بود و لیکن آن شخص از کسی بمن فرستاد بنیجرم از برای انوار رسول علیه السلام فرموده است **قال** ابی صلی الله علیه و آله سلم مکروه
المنافقین لفظ را بسبب آنکه مومنان و ایمانی جامی بود که برابری نماز دیگر تا آخر کنند آن زمان گذارند که اما وقت بعضی وقت از مومنی فوت شود
یا فراموشی کنند آن زمان را و آید شمس که از وقت این عید فریاد که رسول علیه السلام فرموده است که چون نیکو بنماز اقیاب افتاد اگر چه بر
چهار رکعت اقیاب گذارد بچنان بود که در اقیاب گذارده است از راه ثواب و بچنین که وقت مکروه نماز دیگر را درستی وقت مکروه نماز
باید و بچنان نیست آن شخصی که پیش از بر آمدن اقیاب است وقت نیت است نماز باید است مسلم چون اقیاب در روز در وقت نماز
شام اندر آید اتفاق است که در گذاردن نماز شام خیر نشاید حدیث **قال** ابی صلی الله علیه و آله سلم لا یرال تمی خیر عالم یوخر المغرب
الی شتبا که بنجوم و از شافعی رضی الله عنه روایت شده است که نماز شام گذاری بر فور نماز خفتن که در می را و او در قول علما
رحمهم الله وقت نماز شام بعد از آنکه در وقت نماز خفتن اندر نیاید نماز خفتن روا نبود تا سرخی شفق باقی است اتفاق وقت نماز
شام باقی است چون آن سرخی ناپدید باشد مکروه است از ابو حنیفه رضی الله عنه است که وقت نماز خفتن اندر آید و این قول ابو یوسف محمد
رحمهم الله که در این قول امیر المومنین علی علیه السلام و رضی الله عنه است که نماز شام باقی است چون آن سپیدی ناپدید شود وقت خفتن اندر آید
و این قول ابو یوسف محمد رضی الله عنه و مادر مومنان علیه صدقه رضی الله عنهما یک روایت از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
خیلی است از حدیثی که گفته است که نجات مغرب بود بخیر می کردم و دانند بایست آن سپیدی ناپدید شدی و این نیت که در قول
علیه السلام فرموده است **قال** ابی صلی الله علیه و آله سلم لولا ان الشفق علی النبی لمرتم بآخیر العشاء فی ثلاث اللیل تا و دانند شب وقت نیت

خفتن است و تا نیم شب وقت صلح بعد از آن وقت مکروه بقول شافعی تا نیم شب مستحب نماز خفتن است و بعد از آن وقت مهمل اما بعد از نماز
خفتن است تا صبح و بعد وقت مستحب نماز و نیز است **قال** علیه السلام و اجعلها و قتها بعد العشاء الی الصبح ابو بصیر رضى الله عنه
خفتن گذاردی و عمر رضى الله عنه تاخیر کردی تا آخر شب گذاردی رسول علیه السلام هر دو را منع نکرد و گفت یا صیدتی بر گذارده با و لی
میگذاردی تا اگر قضا، اصل در رسیدن یا بدی و تر گذارده باشی و گفت یا عمر رضى الله عنه و تر را تا آخر شب بگذاردی تا سحر
گذاردن و تر شب پیدار میداری چون هر دو را منع کرد پس معلوم شد بعد از نماز خفتن تا صبح بعد وقت مستحب است هر دو را مستحب
عمر و عثمان را بجهل باید گذاردن که خداوند حق نماز دیگر و دیگر بار تخصیص فرموده است **قوله** تعالی **حافظه** علی الصلوة و الصلوة الوطی
و قوم الله فاینین خواب را در هر دو مرتبه گفته است هر دو ازین نماز دیگر است از برای آنکه خداوند عز و جل بعلیم قدم خود دانست
که عمار را در وقت مستحب دیگر اختلاف است از آن دیگر بار به تخصیص فرموده و دیگر آنکه تجبیل باید گذاردن تا وقت مکروه نیفتد تا آنکه این
نیاید **قال** علیه السلام تلك الصلوة المنفقین و از شافعی رحمة الله روایت شده است که در شبها هر دو هیچ وقت مکروه نیست
چون وقت نماز خفتن اندر گذاردن نماز خفتن اندر آید در گذاردن نماز خفتن تجبیل باید کردن از برای آنکه اگر تا بستاند اگر تا بود
مؤمنان گری میشتند و یک یک کرد و خواب گیرد اگر زیستن او هموائی سر تر بود که برای ایند کار ابراعات باید کردن و ایند کار
یا مستحب یا سبب نبوی جماعت نشود **فصل** بازم در شناختن اوقات مکروهات قطعات چون صبح و در نیم تقطع نشاید گذاردن
چونست نماز با و گذارد و اگر مستحب باقی بود قضا گذارد اما قطوع نشاید گذاردن دلیل بر آنکه امیر المؤمنین عمر رضى الله عنه
با و گذارد و طواف کعبه و درخواست تا نخت خانه کعبه بر رسول علیه السلام و بر او منع کرد و گفت درین زمان نیم تقطع نشاید گذاردن
و در وقت بر آمدن آفتاب قضا را نبود و او را محل نبود قطوع مشروعی که را ائمه میگویند یعنی عالم الجنتی و صاحب علم علی بن عمر رضى الله عنه
که رسول علیه السلام فرمود که بروقت بر آمدن آفتاب قضا را نبود و او را محل نبود قطوع مشروعی که در روز عید پیش از نماز
عید نیم تقطع نشاید گذاردن اگر قضا بود که ترتیب سابقا نشده باشد که از نمازگاه بیرون رود و نماز را قضا کند آنگاه نماز
گاه اندر آید و آنگاه خواهد مجد مقابل از برای رحمة الله گفته است که در آن زمان نماز را قضا نکرده و او را طاهر و آینه مشیت
که را بود و لیکن از آن بود بعد از آن گذاردن در وقت امیر المؤمنین علی کرامت دید که در نمازگاه عید نماز میگذارد و دیگر و ائمه
ایست که بر او منع کرد و دیگر و ائمه ایست که گفته کسی نیست که بر او منع کنند من در تا و لی این ائمه منیر سم **قوله** تعالی **ارایت الذی نهی عن**
اذ اصلی چون انشخص نماز تمام کرد و گفت یا امیر المؤمنین من نهی کرد که نماز خود را با و در آن طاعت عقوقت کنند
یا امیر المؤمنین علی رضى الله عنه گفت که تو بیشک میگوئی اما من یقین میکنم که بهر که بر من مخالفت رسول علیه السلام کاری کند یا نه
ثواب نشود و گفته امیر المؤمنین علی رضى الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم نبود و در وقت زوال نماز قضا را و او را محل
قطوع مشروعی که امیر المؤمنین عمر رضى الله عنه گفته است که ما را رسول علیه السلام منع کرد از وقت زوال نماز مکروه بجا آنکه زن کردن
هر دو از آن نماز جزا نه گذاردن است بعد از نماز دیگر مشروع نیست که عید الله عباس رضى الله عنه را ائمه میکنند که رسول علیه السلام

که هم از ابتدا مسجدی بنا کنند اما اگر مسجدی خراب را بجای آن می کنند محراب همان جای که بنا کنند بوده است که حجر ابدال اصحاب بنا کرده اند
 ایشان بر صواب بود بر قول علماء امارج قبله میان دو مغرب است یکی مغرب تابستان یکی مغرب زمستان تابستان بر طرف چپ کعبه و در
 زمستان بر طرف راست کعبه درین دو میان هر یکی بروی رو بود اما اولیتر آن بود که چهار دانگ دست راست را ماند و دو دانگ دست چپ
 که در تاروی به قبله راست بود که نیمه ام عرصه است اما نام بنا بر قول شافعی و جمیع ائمه نام کرد بر قول علماء امارج عرصه است نه نام بنا محمد
 حسن رحمه الله گفته است اگر کسی کعبه را از نو در کرد یا بهتر آن را از نو در کرد به قول امام شافعی رحمه الله صد تا پنجاه ضمیمه فرزند نماز خواند و بنمود و بنمود
 مایع را و بود و کعبه را بر ابراهیم خلیل علیه السلام بنا کرد و جبرائیل علیه السلام از نیم کوه شک می آورد با سحیل عیسی علیه السلام و یونس علیه السلام
 عیسی علیه السلام و یونس علیه السلام و یونس علیه السلام و یونس علیه السلام و یونس علیه السلام و یونس علیه السلام و یونس علیه السلام و یونس علیه السلام
 است که از نو در کرد یا بهتر آن را از نو در کرد به قول امام شافعی رحمه الله صد تا پنجاه ضمیمه فرزند نماز خواند و بنمود و بنمود
 است که رو بود اما ظاهر هر دو آیه است که رو بنمود و اگر افاق روی بجهت آورد و نیت حطیم کرد از محمد حسن رحمه الله
 خواجیه امام ابو بکر عباس رضی الله عنه گفته است که اگر این کسی بسط قبله رفت مقام ابراهیم علیه السلام آید به دست رو بنمود و اگر نکرده است رو بود
 دو مسله معلوم شد و اما که اخبار است اگر افاق روی بجهت کعبه آورد نیت بیت المقدس کند رو بنمود کسی که محراب معین بود روی بجهت
 آورد و نیت کعبه شرط است یا محسن یا از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که مسجد است چون روی بجهت آورده است بسند است عبد الله
 جرجانی رحمه الله گفته است که بجهت روی بجهت آوردن و نیت نیت بیت کعبه نیز در نیت خواجیه محمد قاتل را نیت در شرف قدس
 روایت کرده است که این خلاف در میان علماء نیست چون روی بجهت آورده است در عمارت باغیا و مغرب یا تحری رو بود و یا
 انعام علی شیخانی رحمه الله گفته است که رو بنمود از برای آنکه اگر در بود و نیت و اگر شب بود سوال کند ویرانشان باشد و اگر کسی نبود
 بر معلوم شود که محراب کیست مسجد امام ابو شیخی رحمه الله گفته است که رو بود از برای آنکه اگر شب بود سوال کند بقوی که ایسا
 و مندرش میرا نمی معلوم شود اگر دست بردا احتمال آنکه اگر در بود و نیت و اگر شب بود سوال کند ویرانشان باشد و اگر کسی نبود
 بر مندرش میرا نمی معلوم شود اگر دست بردا احتمال آنکه اگر در بود و نیت و اگر شب بود سوال کند ویرانشان باشد و اگر کسی نبود
 که از رو بود که در صله الفاج و خواجیه امام ابو الفضل کمانی در شرح قدری از محمد رحمه الله روایت است که اگر یکی در مکه به تحری نماز
 گذارد و رو بود و در آن محله غریب بود که نفس مطلق است قوله تعالی فایما تولوا فثم وجه الله اما ظاهر روایت است که در مکه به تحری نماز
 نبود حاضر از روی معین قبله آوردن و نیت بود اگر در صحای قبله پوشیده است و دلیل اصلی بی تحری نماز گذارد رو بود اما اگر کسی از
 دیار بود اگر سوال نکرده به تحری گذارد رو بنمود و اگر به تحری نماز گذارد و در نماز اصابت پیدا کرد که روی بدان طرف از باقی نماز
 کند چنین گفته است که بیکه شست یکی بیت المعمور که قبله زرتشتگان است و دیگر بیت المقدس قبله پیغمبران است و دیگر عرش که قبله
 عالمان عرش است و دیگر کعبه که قبله کرویاست و دیگر کعبه قبیله است و دیگر قبیله محری است و دیگر قبیله ساری است گفته اند و اگر
 تحری نماز مشروط کرد دیگر گفت گذارد باز تحریش گشت روی بطرف دیگر آورد دیگر گفت دیگر گذارد باز تحریش گشت اگر این چهار

نماز را بجماعت طرف کند و رو بود بقول علماء ما یصح بقول سافعی و حرمه اندر سب طرف رو بود سوی میانه ان اقبال رو انبند و اگر بایست
 چهارم از طرف اهلان و قدیم بعضی گفته اند که رو انبند ظاهر و اولیه نیست که رو بود و هر که جماعتی به تحریری نماز کند در میان نماز است
 پدید آید امام روی بگردانید سوی قبله گوید امام اگر پس شد و مقتضای پیشین باشد که امام پیش مقتضایان نرود و اگر ببرد و نماز تمام شود
 که کار دیگران کرده است مقتضایان باید که در قضای امام آیند و آنها که بطرف دست راست امام اند طرف دست راست امام آیند و در
 بطرف دست چپ امام اند فرو روند و باقی نماز تمام کند و اگر بچنان رفتی که از تمام امام پس مقتضایان پیش نماز مقتضایان نگاه شود و اگر
 در کم رنگ در قضای امام آیند نماز همه رو بود و اگر مقتضایان بچنان تأخیر کردند و لیکن نگذرد نماز نشان تمام شود و طول
 ابو یوسف و حرمه اند و بقول ابو حنیفه و محمد و حرمه اند و گفته اند که در قضای امام آیند و باقی نماز تمام کنند و در بعضی نسخها بر عکس این گفته
 اند و اگر جماعتی به تحریری نماز کند و در تمام سلام و ادا نگاه اصابت پدید آید و در قضای وی لا تجزئ است و مسجوت مسجوت باید که روی
 به قبله آید و باقی نماز تمام کند لا تجزئ اما در تمامه شد از برای آنکه لا تجزئ حکم در قضای امام است و میرا بچنان می باید که در آن که امام
 گذارد است اگر روی کرد اند امام را حلقه کرده باشد و اگر بچنان گذارد روی بغیر قبله و انبند و جماعتی در تارکی نماز گذارد
 چون نماز تمام کرد و در دستهای او آوردند و هر کسی در بطرفی آورده بودند همه نماز رو بود و هر که در کسب یک کس که امام را بر
 خطا دانسته باشد و دیگر کسی که از امام پیش افتاده باشد و اگر قبله پوشیده است از گذاردن نماز که در او اصابت همین جای پدید
 آید که روی گذارد است یا غایب باشد ان نشان بود که قبله بینی است نمازش رو بود و اگر اصابت جائی دیگر پدید آید یا غایب آن بود که پیش
 جائی دیگر است نمازش رو انبند و اگر قبله پوشیده است نبرد و نماز شروع کرد و بعضی گفته اند که تبرد و درست نیاید اما ظاهر بر و تیره
 ایست که درست آید و اگر در نماز اصابت همین جائی پدید آید و نمازش رو بود و اگر در میان نماز اصابت جائی دیگر پدید آید و بقی
 ابو حنیفه و محمد و حرمه اند نمازش تمام شود یعنی آنکه تمام نماز باید یا مسح موزه را بدست مسح بر سر و نمازش تمام شود این تیره
 حکم دارد و بقول ابو یوسف و حرمه اند روی بقبله آورد و باقی نماز تمام کند رو بود و اگر بخیرگی که گفت نماز میکند و در میان
 بی آنکه تحرش کشی بروی بگردانید و دیگر گفت معلوم شد که قبله اصابت همین جائی پدید آید که بکینه گفته است بقول ابو یوسف و حرمه
 رو بود و از برای آنکه مرد از تحریری اصابت است همین پدید آید و بقول ابو حنیفه و محمد و حرمه اند نمازش تمام شود از برای آنکه تحریری کرد
 شریعت حکم کرد از طرف بقبله چون بی تحریری روی بگردانید چنان بود که روی از قبله برگردانیده است و این شکی نیست که در خط
 صواب آید هم خطا بود و مسلمانی در خطی ایست که جامه من نجس یا روی بغیر قبله است یا بی طهارت است یا نمازش پیش از وقت
 است هم چنان نماز میکند و بعد از آن معلوم شد که جامه وی پاکست و روی بقبله است و یا طهارت است یا نماز در وقت است
 نماز رو انبند که وی بمعصیت نماز اندر آمده است عبادت بمعصیت ادا کرده نشود و این مشروط در صلوة شرح
 طحاوی است در کتاب تحریری اما بعضی از آن گفته اند که رو بود و چنانکه بر جامه امام رنگ بیند چنین بیند است
 که اگر نجاست است یا چنین بیند است که آنچه امام خواند خطا است و نماز تار و است

اندوی ادا قوله تعالى فاذا قضيت الصلوة فانشر في الارض ايضا غلط قضاء است و معناه اندوی ادا خواجہ امام زاهد
 خیر رحمہ اللہ صلوة خواجہ امام جمل خمس سیم میگرد و روایت بیرون آمدن حاجی بود که قصد وی ادا کرد آن بود بر زبانش لفظ
 قضا بود یا قصد وی قضا کرد و بیرون بر زبانش ادا و در ادا قضا را مطلقاً نیت ادا کند یا در ادا مطلقاً نیت قضا کند و قضا
 و قضا از ادا و ادا از قضا نیابت دارد و مسلمانانی که نماز پیشین بر وی است و است و شک میکند و نمیداند که وقت است
 نماز دیگر یا نیت یا نیت نماز پیشین یا باید که قضا کند نماز دیگر که در وقت نماز شام آید و آن نماز پیشین را باز قضا کند
 و آنگاه نماز شام گذارد که احتمال آن دارد که نماز پیشین در وقت مکروه قضا کرده باشد پس نماز و آئوده باشد باز قضا کند
 تا بقین از عہدہ بیرون آید خواجہ امام زاهد فرمود این رسم گفته است و فرض مختلف همچون دو وقت مختلف است دو وقت
 مختلف همچون دو فرض مختلف است و فرض مختلف آن بود که از یک روز و نماز بر و آئوده است نماز پیشین نماز دیگر
 نیت کرد چهار رکعت نماز و لیکن گفت که چهار رکعت نماز پیشین یا چهار رکعت نماز دیگر از هیچ نیابت ندارد و کسیت کراهی
 نماز فرضیه است این دو فرض مختلف است اما دو وقت مختلف آن بود که مسلمانانی را قضا نماز که گذشته بر ویست
 قضا قضا میکند نیت کرد که چهار رکعت فرضیه نماز پیشین لیکن نسبی که کلام نماز پیشین بر او نیت کرد این
 نماز فرضیه است چون نیت کند چگونه کند و بقول مشایخ انجاء اولین نماز که بر من است و یا نخستین نمازی که بر منست و
 بقول شیخ سمرقندی دیگرین نمازی که بر منست یا آخرین نمازی که بر منست شیخ الاسلام بران الدین رحمۃ اللہ گفته است
 که اولی نیت است میزند که نماز قضا میکند یک رکعت بر او نماز و آئوده باشد که نیت است خواجہ امام شام شہید رحمہ اللہ
 گفته است در جامع الصغیر خویش که چند یک که اولین نمازی که بر من است اولی بود خواجہ امام خمس سیم میگرد و این رسم لفظ
 بر کند بی که گوید و ادا خواجہ امام علی نیرودی رحمۃ اللہ میگوید و اگر نیت مطلق کند و ادا کرد و زیارت و نمیداند که وقت نماز
 باقیست یا نیت چگونه نیت کند گفت باید که نیت جویم تا بگذارد چهار رکعت فرضیه نماز پیشین در زمانه که وقت باقیست از وقت نیابت
 اگر وقت بیرون رفته بود از قضا نیابت دارد اگر مسلمانانی نماز پیشین گذارد و شک قضا و نیت که نماز پیشین من روا آئوده است یا نیت
 آن نماز را باز میکند باید که گوید جویم تا بگذارد چهار رکعت نماز دیگر که بر منست اگر آن نماز و آئوده بود این
 نماز از قضا نیابت دارد و اگر نماز و آئوده باشد این نماز از ادا نیابت دارد اگر وقت مکروه نماز دیگر گذارد و شک قضا و نیت که
 نماز دیگر و آئوده است یا نیت باید که نیت کند که نیت جویم تا بگذارد چهار رکعت فرضیه نماز دیگر از زمانه که در وقت قضا پیشین
 نیت و قطوعی نماز مشرعت کند و در زمانه عین قرآن خواند چنانکه در اول خواند و در وقت مکروه نیت جویم خواند و در چهار رکعت
 اگر آن نماز را شام و آئوده باشد از زمانه نیابت دارد و اگر آئوده بود این نماز از قضا نیابت دارد و اگر وقت نماز
 بیرون رفت و شک قضا و نیت که این نماز گذاردہ ام یا نیت جویم که نیت جویم که وقت نماز بیرون کند و وی نماز گذاردہ بود
 اگر نماز گذارد احتیاط کرده بود اگر سبقت را مطلقاً نیت نماز میکند و ادا و یا نیت قاضی امام صدر الدین گفته است نیابت دارد و نیت

اثبات که الا الله است بری و ایتیه دلیل میکند که محمد با ابو حنیفه رحمة الله است که با ستم غنایه نماز زائده شود و اگر الله اعلم
 گفت به نیت تکبیر اول با جاع در آمده شود و اگر الله اعلم گفت و قطع کرد و نماز زائده شود یا این اختلاف است میان کوفیان و بعضی
 جعیران میگویند که در نماز نشود که هم الله در معنی است الا که نیت است و بگویند در آمده نشود و بعضی میگویند که در نماز زائده شود که
 هم الله در معنی است تا اگر کسی نیت نکرد اول گوید یا الله فقول ابو حنیفه منی الله و در نماز زائده شود و اگر نیت نکرده باشد و در نماز زائده
 یابی بقول ابو یوسف محمد رحمة الله در آمده نشود و در جامع الضمیر خالی خواهد بود مسلم الدین شمس الدین ابو بکر حصاص و مصلوفاً خواجه شمس الدین
 کبیر رحمة الله در ایتیه میکند یا قدرت عربی اگر کسی گوید در نماز زائده نشود و الله اعلم بالصواب باب یازدهم در بیان تفریق فیضیه
 است بینه و اخبار و جمیع امت بر خلاف مکرر که ایشان میکنند که بنا نماز بر افعال است نه بر ادراک و هم بر افعال هم بایست و هم باخبار آیتیه
 ایست قوله تعالی فاقروا ما تسمعون القرآن التفاسیر که این امر در نماز است که بسم الله فان قرآن خواندن فرض نیست و حدیث ایست قال النبی
 صلی الله علیه وسلم لا بقوات القرآن بقول شافعی رحمة الله خواندن فاتحه در نماز فرضیه است چه قول می است قال النبی علیه السلام
 لا صلوة الا بقراءة الکتاب علی امارتهم الله گفته اند که تفسیر است که درای فاتحه چیزی دیگر خواندن فرضیه نمیداری چون چیزی دیگر خواندن
 نمیداری فاتحه خواندن نیز فرضیه بود و بقول امام حنبل رحمة الله سورت فاتحه ختم کردن فرضیه است علماء امارتهم الله گفته اند که بسیار کس
 که فاتحه درست بلند و سورت درست نمائند یا سورت درست اند و فاتحه درست ندانند یا میگویند فاتحه یا سورت و اگر کسی فی چیزی
 خواند که صفت نماز بخوانش نماند شود خواندن فاتحه در نماز بحديث واحد است مانع من ان قل کنیم قوله تعالی فاقروا ما تسمعون القرآن
 آنچه گفتیم فرصت نیست و لیکن استحب را آنچه بر چند که خواند شاید دلیل آنکه روایت میکند ابو هریره سلمی رحمه الله که رسول الله صلی الله علیه وسلم
 در نماز با صدقه بر صدای خواند و روایت مورق بخلی رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم در نماز با صدقه سورت قاف و الذاریا
 چندانی خواند که سن در آن ذکر کنم و میگویند ایتیه میکند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم در نماز با صدقه سورت قل و التین
 الذی بیده الکلمه خواندی همچنین تقدیر یسفا و سورت و ایتیه میکند ابنه خواندی و در هیچ کجای درای و فاتحه و سورت خواندی
 و از این باب آغاز نکردی دیگر و ایتیه میکند ابو هریره رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم در نماز با صدقه سورت قل و التین خواندی
 الانسان والمرسلات و اذا السماء انشقت و السجودات البرق و خواندی و بقول عبد الله بن عباس رضی الله عنه در نماز زائده
 قرات حجیه است چه قول می است قال النبی علیه السلام صلوة النهار عجا و اعمار از این ترم خواندن است نه تا
 خواندن از برای آنکه در ایتیه او نماز زائده در قرات بلند خواندن مشروع بود و کافر چنان بیا باندی و بر سر سجده
 رسول علیه السلام حسرتی کردی که ایشان شوش شدی جبرائیل علیه السلام اند و این آیتیه
 آورد و لا تجسر بصلواتک و لا تخافن بها و اتبع بین ذلک سبیل بعد از ان ترم خواندن
 مشروع باشد دلیل بر آنکه هم از عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت است که رسول صلی الله علیه وسلم در
 نماز زائده و سورت الجميع و اذا جاء الغافلون بسیار خواندی و نماز زائده و ایتیه نماز زائده است

اتفاق بن شیر رضی عنہا روایت میکند کہ وقتی بودی کہ ارادہ کردی در وعید آمدی نماز درست نماز عید و نماز جمعه رسول علیه
 السلام در هر دو کسج هم رکع علیہ الذی و پہل اتبک حدیث الخانیہ خواندی و ابو سعید خدری رضی عنہ روایت میکند کہ در وقت
 رسول علیہ السلام نماز پیشین میکند و در رکعت دوم رسول علیہ السلام قیام فرود آمد و سجده تلاوت آورد و باز قیام رفت و از رکعت چہمین بخوابید
 انکہ اگر کسج رفت بعد از نماز نماز ما معلوم شد کہ سوره تنزل خواند و دیگر روایت میکند حساب بن الارث کہ رسول عزم در نماز
 رکعت دوم خواندی قوت قرآن چنان نیم خواندی کہ سوار بہاگ می شد کہ وقتی بودی کہ را حریفی با کسب شنیدندی در صلوٰۃ یا خلیفہ یا حمیر
 رحمتہ بعد آوردہ است کہ علیہ السلام در نماز ششم سوره الفاتحہ خواندی اما این در وقتی بود کہ اینہا شریعت نشده بود و ہوتا رہا رحمتہ
 نشده چون سوار بہا یا اینہا محسن عجمی آمدند و از معاویہ بنی امیہ عنہ پیش رسول علیہ السلام بنیابیدند کہ مردان کاسم
 نوحی می بینم وی در نماز نفل قوت در نماز میخواند رسول عزم میرا طلب کرد و این حدیث فرمود و انخالت یا معاویہ اسات و السماء
 و الطارق التشریح البکر صدیقی رضی عنہ در نماز با دعا و سورت البقرہ خواند چون نماز تمام کرد و اولیٰ المؤمنین عمر رضی عنہما گفت یا خلیفہ رسول
 علیہ السلام نزدیک بود کہ کتاب برآمدی البکر رضی عنہ گفت کہ اگر کتاب برآمدی ما را تعارف یا تعقی در نماز یافتی یا اینہا مؤمنین عمر
 در نماز با دعا و سورت یوسف خواند چون بدین آیت رسید قولہ تعالیٰ و ابیضت عنہما من الین فہو کلیم کہ بیان شد نہ تو نیست خود
 داشتن بکسج رفت و امیر المؤمنین عمر رضی عنہما البکر صدیقی رضی عنہما فرمودی فرستادہ بود و با امیری و برادری است کہ بخوان در نماز با دعا و سورت
 مفصل در نماز تکبیر و سلاط مفصل و در نماز ثواب مفصل مشایخ رحمہم اللہ گفتند کہ طول مفصل از ہم آخر است تا جوس و اسات
 مفصل الزینس و الفجر و قصار مفصل از دعا و الفجر است تا آخر بعضی گفتند کہ طول مفصل از ہم آخر است تا جوس و اسات
 لم یکن و قصار مفصل از ہم آخر است تا آخر فورت مسافر و در نماز با دعا و اولیٰ المؤمنین بود کہ از السماء و التفت و السماء ذات البروج
 و السماء و الطارق و سج هم و پہل اتبک خواند و اینہا استحباب است و فریضہ یا پنج خواند و او بود دلیل بر آنکہ رسول علیہ السلام نماز
 با دعا و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند بنا بر آن بود کہ وقتی حاجت زمان شمرع بود رسول علیہ السلام نماز با دعا
 شروع کرد و از رکعت کوی کہ پیش رسول علیہ السلام سجدہ بنویست و گفت کہ ما در شایسته اقدار کردہ است ان نماز را بر خود
 کوتاہ کرد و رکعت اول قل اعوذ برب الفلق خواند و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس خواند و بعد از ان فرمود و صل بالقوم
 صلوٰۃ ان خلیفہ فایز ہم الصغیر و البکر المرفیہ و الضعیف و المسافر و الحاجہ محمد بن الحسن رضی عنہما گفتند کہ قرآن خواندن نماز
 پر و نفع است فیضہ است کہ پنج اذکر کہ است بدون از تحباب اما در حدیث در رکعت علماء را اختلاف است بقول محمد بن الحسن
 رضی عنہ در رکعت قرآن خواندن فیضہ است و جوقول و التفت کہ خداوند و صل میفرماید قولہ تعالیٰ فاقموا لیس من القرآن
 این امر نماز را تخصیص کند مالک رحمہم اللہ و رکعت قرآن خواندن فیضہ است کہ بیشتر را حکم است و قبول شافع رحمہم اللہ در چهار
 رکعت تا پنج خواندن فیضہ است و بقول علماء از جہا ہم نماز و نماز خیر خواندن قرآن فیضہ است اما در حدیث علماء را اختلاف
 است بقول ابو حنیفہ رحمہم اللہ کہ اینہا خواندن فیضہ است خواہ در نماز خواہ کوتاہ بقول ابو یوسف و محمد رحمہما اللہ کہ یک چہ در نماز

سبب است که تا خواندن فریضه است بقول شافعی رحمه الله در چهار رکعت فاتحه یا سوره خواندن فریضه است و چه قول ابو حنیفه رضی الله
 عنه نیست که یک آیه قرآن خواندن مقدر است دلیل بر آنکه خالص و نفسا واجب را تسبیح خواندن پس در هر رکعتی یک آیه خواندن
 مستند است و ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته است که قرآن مجید است خواننده را باید که چند آیه بخواند که عاقل آید تا روا بود و اگر
 تازی ننید اندک یا سی میخواند و ابودالبشر طراک در معنی تفاوت نکند و اگر تازی میداند یا سی میخواند بقول ابو حنیفه رحمه الله
 علیه و ابودالبشر و ابو یوسف و محمد رحمه الله در و اندک از برای آنکه ما موزون بخواند نظم و معنی تا از خواندن نظم عاجز نیاید یعنی در و
 اما ابو حنیفه رحمه الله است که ما موزون بخواند ازین دو یکی ولیکن لازم نیست که آیه بنظم خواند و هر دو کلام خواهد بود ابودالبشر میگوید
 از قرآن معنی را اعتبار است و دلیل بر آنکه خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** و الله یقرئک القرآن و قوله تعالی
 ان هذا القرآن لیسر الی ولین **قوله تعالی** ان هذا القرآن لیسر الی ولین و موسی شکست که در زبور در مصحف بلقظ عرب بنویسد خواند
 عز و جل میفرماید که قرآن در تره ماست پس معلوم آنکه یعنی با اعتبار است از برای معنی قرآن از قرائت در جامع الصغیر خوا
 امام حسین علیه السلام ابوبکر خضاص در صلوة خود به حاج عصار که از ابو حنیفه رحمه الله نیست که روایت میکند که از آن قول رسول
 کرده است و گفت که با قدرت عربی سپاری میخواند و انبیا و اهل بیت را روایت قول ابو حنیفه رحمه الله نیست که روا بود از برای آنکه
 بعضی نداشتند یا سی میخواند و ابودالبشر طراک با اتفاق پس اگر یا سی از قرآن نبود پس چه حال بود انبیا و اهل بیت ثابت شد بعضی همان
 قرآن که محال بود یا سی از قرآن نبود بعضی از قرآن بود دیگر آنکه اصل دوم نام برشتند نیز یک سیلیمان فاریسی رضی الله
 فرستاده که مر اسوره فاتحه خیر است سیلیمان فرموده که تا ترجمه کردند بر زبان ایشان فرستاد پس سیلیمان ترجمه بر زبان ایشان
 روایت ابو حنیفه رضی الله عنه از ایشان معنی را اعتبار داشت دلیل بر آنکه یا سی روایت است همچنین آورده است که نسیم
 در شرح جامع الصغیر خیر امام جلالی رحمه الله آورده است آنچه جدا از آن است بیرون آرد فاتحه و درای دی سده آیه و اجماع است
 که در نماز باید در رکعت اول قرات در از تر خواند و در رکعت دوم کوتاها نیز در آن نماز دیگر بقول محمد رحمه الله پس چنانچه
 که در نماز باید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله بر آنکه آنچه سبب است حسن نیاید ترجمه اندک ابو حنیفه رحمه الله روایت
 میکند که صد آیه خواند در نماز باید در روایت جامع الصغیر حضرت آیه خواند بر و آیه مسبوحات آیه بعضی از منساج رحمه الله
 گفته اند که که مسجدی جمعی بجا خیر امام خویش خواند برضا و بد صد آیه بخواند و اگر مسجدی براه که است چهل آیه بخواند و اگر
 امام زاد فخر رحمه الله گفته است که شش ماهی مستان است بشهادت بود و روز کوه صد آیه بخواند و اگر شش ماه روز نماز و بر شهادت
 و شصت آیه بخواند اگر باستان بود و شش ماه کوه بود و روز نماز و بر شهادت آیه در نماز پیشین چهل تا سی خواند و در نماز شام فاتحه
 خواند سوره و بعضی گفته اند که پنج آیه بخواند در نماز حق از است تا پانزده خواند اگر چه سبب است و فرضیت را آنچه خواند
 روا بود اگر قرات از که سوره بخواند و بقول شافعی رحمه الله و ابودالبشر طراک روایت بقول امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله علیه و انبیا و
 بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا نبود روایت نیست عالم معتبر شود و بدین معنی تا تباها شود و اگر از حجاب بخواند و اگر است

میخواند باین خلاف است و اگر می تحت میخواند چنانکه از روی حفظ است و بقول ابو حنیفه رحمه الله و ابو یوسف و لیکن میگوید که اینست بدان
 سبب بود که در حال قیام چشم بجای سجده روشن نیست است و چشم بر آب میدارد بدان سبب بود که در حال قیام چشم بجای
 سجده روشن نیست است و چشم بر آب میدارد بدان سبب که است بود که در نماز نیت خواند یا انجیل خواند یا نور خواند و می رود و
 و لیکن تاج فاشو تا از قرآن خبری یا و آید و خواند و نماز را بدو اگر خبری از قرآن یا دیگر باشد میخواند و تاج فاشو تا از قرآن یا دیگر باشد میخواند
 گفته اند اگر خبری خوانده است که معنی می باشد یا قرآن است می باید و ابو قیاس قول ابو حنیفه و محمد بن ابی سعید از قرآن معنی می باشد
 اعتبار و ابو یوسف رحمه الله و مثل و نظیر و لیکن تا که ابو حنیفه رحمه الله معنی می باشد یا قرآن است می باید یا قرآن است می باید یا قرآن است می باید
 اگر نماز قرآن را بر او آید میخواند و اگر است بود ترک است بود و آوردن بدعت **قال** یعنی صلی الله علیه و سلم من قرء القرآن
 مسکوناً ان فی النساء محکوسا و نه روایتی مسکوناً آمده است بعضی شایع میگویند که گفته اند باز گونه خواندن آن بود از
 بیان سورت آغاز کند سورت بر آید اما این در عرب آید که ایشان در راحت کامل باشند هیچ کس نداند و یا از آن گونه خواندن آن بود
 که در رکعت اول سورت فخر خواند و در رکعت دوم برترین خواند این جای بود که بعد از آن خواند اگر بعد از آن میخواند که است نبود
 اگر بعد از آن میخواند که است نبود برتر است باید که چنین آید که کند گردان سورت کامل باشد اکنون باید که ماند و سورتی
 خواند که بدان کامل بود که مسکوناً که در دو میخواند و لیکن سورت در میان آنکه سورت شمس است میخواند که است نبود و بعضی میگویند
 بود اما اگر سورت کوتاه بود یعنی که از شش آیه میخواند که است بود اگر یک سورت در میان میخواند و سورت دیگر میخواند که است بود یا فی
 آنکه سورت دراز است که مقدار شش آیه است یا زیاده از شش آیه اتفاق که است نبود اگر سوره کوتاه است و دراز است یعنی که از
 شش آیه است خواند از آنکه در سوره که است بود اگر یک سورت در میان میخواند و سورت دیگر میخواند که است نبود
 و لیکن که یک سورت در دو خود سازد و نه آیه یا نه خواند که بعضی در تفسیر نهاده است سورت را بر سورت دیگر نوع که آیه بود که
 که بر سورت دیگر کامل نبود اگر بر سورت دیگر خواند تا خلق اینها تفسیر کرده شود که خواند تا سورت خواند بر زبانش سورت دیگر گفت
 باید که چنین تمام کند اما اگر برین سورت کامل نبود باید که این سوره را ماند و سورت دیگر خواند که بران سورت کامل بود
 اگر در رکعت اول کوتاه خواند و در رکعت دوم دراز تر خواند اگر یک آیه است یا در رکعت سورت بود اگر سه آیه است که است بود و
 هیچ هم و این که حدیث العائشه که این فعل رسول علیه السلام ثابت شده است اشکال آید بقول ابو حنیفه رحمه الله که در یک
 آیه قرار میگیرد سورت از هر معنی است که اینجا دو را عفو میدارد قول و می نیست که یکی دو آیه عفو است بدل معنی که آنکه است
 قرآن خواندن تواند که خود را نگاه دارد و بر نیز کند و اصل است ابو حنیفه رحمه الله عفو را که هر یک از احوال صحابه رضوان الله
 علیه بر مایه رای خود ماند یا قایل صحابه رضوان الله علیه عمل کنند و نواد خواند یا نام بخواند یا زاده و حتی الله عفو مسعود و غیره
 که در نماز یا سورت نبی اسرارش خواند و یا سورت خواند سورت تمام که در هر کجای داخل کرد و چون اینجا دو آیه است
 عفو است و این آیه را باید که عفو کند بود اگر تمام از قراءت خارج آید اگر است برین نرفته باشد و اتفاق است که

شاید استفتاح و ادان دلیل بر آنکه بعد از نماز حضرت امامت میکرد نماز شام را و آنجا خواند چیزی دیگر با و نیامده و دست نافع
 در قحای وی گفت بود و از ازلت الارض زلزله بعد از نماز حضرت گرفت و نماز تمام کر امیت بیرون رفته است از قضا
 امام ان بود که در تبریک و روزه و خواجہ امام حسام رحمه الله علیه را امامی بود که از بعد کر امیت بیرون رفته بود از قرآن
 عاجز آنکه که ویرا با استفتاح حاج امام آمده بود و در تبریک و روزه بعد از نماز شفعه بوده است یعنی بیرون کرد و خود
 و امام را و آنکه نماز را بعلم تمام کرد اگر امام از بعد کر امیت بیرون رفت و ویرا با استفتاح حاجت آید و مقتدی استفتاح
 و امام گرفت خواجہ امام حسام شهید رحمه الله گفته است که نماز همه تها شود که استفتاح و ادان بی حاجت است
 اما ظاهر روایت اینست که اگر امام حدایت خوانده باشد چون از قرآنی خواندن عاجز آید مقتدی استفتاح
 و و امام گیر و یا نیکر نماز و ادو که در صلوة خواجہ امام اجل شمس رحمه الله آورده است که رسول علیه
 السلام در نماز با و سورت قد افلح چون با خبر سورت رسید یعنی بر رسول علیه السلام پوشیده شد از
 آیه را مانده بمانی و دیگر رفت و نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت نبود در میان ابی بن کعب رضی الله عنهما
 گفتند بی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند چرا بر من آسان نگردی و یعنی چرا استفتاح نکرده ای گفت من
 چنین دانستم که این آیه منسوخ شده است گفت اگر این آیه منسوخ شده بودی من شما را اعلام کرده بودی
 و در صلوة خواجہ امام بکر خواهر زاده رحمه الله آورده است که رسول عم و نماز با و سورت مبارک الله فی خوا
 چون بقصه موسی علیه السلام رسید آیتی بر رسول علیه السلام پوشیده شد آن آیت را مانده
 آیتی دیگر گرفت نماز تمام کر کعب از فراغ نماز گفت نبود در میان عثمان ایمن بن کعب رضی الله عنهما
 گفتند بی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند چرا بر من آسان نگردی چرا استفتاح نداوی گفت
 یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من چنین گمان کردم که این آیه منسوخ شده بودی و بری من شما را خبر دادی
 پس معلوم شد اگر چه سبک از قوت خوانده باشد از قرآن عاجز آید و مقتدی استفتاح کند نماز و ادو اگر امام گیر نیکر
 از برای آنکه حدیث مطلق است که اول مؤمنین علی بن ابی طالب و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 الامام قاطع برای استفتاح فلقه و فرق نبود و در میان اندک و بسیار اگر امام بی آنکه از قرآن عاجز آید و در جواب خاستن کرد
 مقتدی استفتاح کرد اگر امام گیر و یا نیکر و ادو که بر کس اصلاح نماز خود میطلبد اگر غیر مقتدی القوام گرفت نماز تها شود
 اگر مقتدی القوام گرفت اگر مقتدی ایضا و اگر خود بیطارت بود نماز تها شود از برای آنکه مشرعی و دی و نماز داشت
 نیامده است پیش از بیرون آمدن از نماز استفتاح داده باشد و امام گرفت و پس نماز تها شود و اگر نیامده
 استفتاح داد امام گرفت نماز و ادو از برای آنکه استفتاح نیامده نماز است اگر معلوم شد که نیامده بیطارت بوده
 است یا بجا نخس بوده است بعضی گفته اند که جاری نمیدر حق نارسید عفو ظاهر را رایت است و نیست که

در همه اعداد از قرآن اعتبار معنی را داشته اند و ابو یوسف رحمه الله مثل و نظیر را معنی مثل ان لفظ در قرآن یافته شود اگر این است
فما فاکر و ما غفل در ان لفظ خوانده قبول ابو حنیفه و محمد و حماد و ابو ذر که معنی یا معنی قرآن است و قبول ابو یوسف و محمد و حماد
نار تبا نه شود و اگر در نماز عطر از چنین نیست که در نماز شفا از قرآن نیابت ندارد و یا نی خواجه امام زاهد فرموده است که
نیابت ندارد و چنانچه در نماز فاتحه خواندن بی نیابت و عابد نیست بلکه در نماز نیست و در نماز نیابت ندارد و در
نیز میان ابو شیخ الاسلام بر بان الدین رحمه الله گفته است باید که در غیسل و در ویت است همچنانکه خطب در نماز آمده یا خطبه
و بر عطا آمد و گفت الحمد لله در وقت غسل کردن حیوان عطا شد و گفت الحمد لله از جمله گفتن از خطبه و این از تفسیر گفتن حیوان نیابت
دارد و یا ابو حنیفه رحمه الله در ویت است و اینجا نیز باید کرد که در ویت بود مسلمانان حرف را درست نیتواند گفت
چنانکه سرکی الحمد لله الحمد لله میگوید یا بنده میگوید باید که او را فرماید محمد و احمد و محمد و حماد میگویند اگر اینها درست
میگوید فرماید شمس انرا نیز گویند اما اگر سهره او را یکسال میگوید و خواجه امام زاهد فرموده است که آنجا که گویند که در آن آیه این
حروف نبود و یا تعدیل کنند تا آنکه در نماز میخواند شیخ الاسلام بر بان الدین رحمه الله گفته است که سه آیت باید نگاه کنند یا سه آیه
در ان این حرف نبود و یا تعدیل کنند تا در نماز همان خوانده شود اگر کسی نیاید که در ان این حرف نبود اگر این ضرورت شد بقدر
حاجت خواندن روا بود اگر مقتضای بود یا امام بگوید هیچ دیگر بخواند تا گوش باشد بگاه که امام سلام بید یا امام سلام گوید که
گذاشت بقدر حاجت تزلزل خواندن بعد از ان چیزی بخواند چنانکه سبحانک اللهم بحمدک و تسبیحاً کرم و سجوداً و قنوتاً و تراتیل
تسبیحاً و فاعلم انبیا که بی آنها نماز را می آید اگر چیزی خواند نماز تبا نه شود سبحانک اللهم سبحانک اگر صدا گوید نماز تبا نه شود و تبارک
المسکرا البیک گوید نماز تبا نه شود و محمد بن شیخ الاسلام بر بان الدین و خواجه امام زاهد و شیخ الاسلام حماد بن عبد البریه است که نماز تبا نه
اعوذ یا اعدا است اگر دان گوید روا بود من الشیطان مطا است اگر تبارک گوید نماز تبا نه شود الحمد می باید گفت و الحمد میگوید
ظاهر روایت نماز تبا نه شود خلیل ابن احمد مغربی رحمه الله علیه گفته است که روا بود که دوی قریب صحیح را اعتبار دارد و یا باک
نستعین برین هر دو باشد در اصل آمده است که آن باشد یا تبارک و یا بابر قون نه نماز تبا نه با الصراط اگر این صراط مسدود
باز گوید روا بود اگر طار تا خواند ظاهر روایت نماز تبا نه شود با الصراط اگر بعضی از مشایخ گفته اند روا بود و اندین دال است
اگر دال گوید نماز تبا نه شود و نعمت علیه گوید نماز تبا نه را ظاهر روایت تبا نه شود خلیل ابن احمد مغربی رحمه الله گفته است که روا بود
اما الظالمین را که دال گوید و اختلاف است خواجه ابن سلمه بنی رحم گفته است روا بود خواجه مطح رحمه الله گفته است نماز تبا نه شود
شیخ الاسلام حماد بن عبد البریه گفته است که قنوی خواجه امام شهید در کتب اجازه منت که روا بود خواجه امام علی بن عیسی رحمه الله گفته است روا بود
ابو حنیفه و محمد و حماد و حماد بن عبد البریه گفته است که کسی در نماز قرآن را عجمی و یا میخواند نماز روا بود بشرط آنکه معنی را تفاوت
کنند این است و این و این را عجمی است و این باشد در ظاهر روایت نماز روا بود البعضی گفته اند که این نیست که در مثل
نظیر او در قرآن است قول له الحالی و الا لاین البست الحرام قل اعوذ ال است اگر دال گوید نماز تبا نه روا بود پسین که در قتل اعوذ

برب الناس اگر کسی صید را صادر کند بازتابه شود و در الناس اگر کسی صید را صید کند بازتابه شود و در الناس
 و الناس میخواند قل اعوذ برب الفلق بر برب الفلق خواند بازتابه شود و در الناس میخواند قل اعوذ برب الفلق
 تا خواند یا سین را صادر کند و در هر صورت بازتابه شود و در الناس میخواند قل اعوذ برب الفلق تا خواند یا سین را
 صادر کند یا سین را صادر کند و در هر صورت بازتابه شود و در الناس میخواند قل اعوذ برب الفلق تا خواند یا سین را
 یا سین سیصله صادر کند یا سین را صادر کند و در هر صورت بازتابه شود و در الناس میخواند قل اعوذ برب الفلق
 و درین همه صورتها بازتابه شود و در الناس میخواند قل اعوذ برب الفلق تا خواند یا سین را یا سین سیصله
 و درین همه صورتها بازتابه شود و در الناس میخواند قل اعوذ برب الفلق تا خواند یا سین را یا سین سیصله
 کان بکبریت نوع است کاف الکبریت کاف کوزه کاف کا موره در شب نیک گوید و در نیم نیک گوید میان نیک گوید اگر بکبریت یا با
 اگر مدار ناز و از او بپای تو کفحه خطر کند بود سبحان فی العظیم اگر کسی صید را صادر کند بازتابه شود و در الناس
 شود اگر سبحان فی العظیم نمیخواند گفت سبحان فی العظیم یا سبحان فی العظیم یا سبحان فی العظیم یا سبحان فی العظیم
 اختلافی مشایخ است و اگر چه گوید ناز و از او بپای تو کفحه خطر کند بود سبحان فی العظیم یا سبحان فی العظیم
 اگر صادر و الصلوات رسین گوید اختلافی مشایخ است ظاهر روایت آنست که بازتابه شود اگر صادر و الصلوات رسین
 بجهه اولی بود بازتابه شود و اگر قهقهه بود از ناز و از او بپای تو کفحه خطر کند بود سبحان فی العظیم یا سبحان فی العظیم
 نستحضر که را خواند اختلافی مشایخ است اما ظاهر روایت آنست که بازتابه شود و درین همه صورتها بازتابه شود
 که بر ایاک لعنت است ترک کند یا آن تشدید یا بر نون نهد یا صادر و لک یصلی یا سین خواند یا سین و سجده را صادر و خواند یا
 سین یعنی را صادر و خواند درین همه صورتها بازتابه شود و لک یصلی یا سین خواند یا سین و سجده را صادر و خواند یا
 قاف صرف کند قطع کلمه بقول قرار مفسد ناز است و بقول فقها مفسد ناز است که قرار مفسد ناز است و بقول فقها مفسد ناز است
 درین مسئله مباحثه افتاد ایشان گفتند که قطع کلمه مفسد ناز است و بقول فقها مفسد ناز است که قرار مفسد ناز است و بقول فقها مفسد ناز است
 و کلمه در میان ناز خواند ناز و از او بپای تو کفحه خطر کند بود سبحان فی العظیم یا سبحان فی العظیم یا سبحان فی العظیم
 میخواند آن گفت قطع افتاد یا التبیان میخواند آن گفت قطع افتاد یا التبیان میخواند آن گفت قطع افتاد یا التبیان
 قل کلمه تمام است بازتابه شود و باز از سر آغاز کند یا باقی تمام کند خواه باطل حل شخصی حتمه الله گفته است که بازتابه شود
 خواه باطل حل شخصی حتمه الله گفته است که بازتابه شود و باز از سر آغاز کند یا باقی تمام کند خواه باطل حل شخصی حتمه الله گفته است که بازتابه شود
 و بیکان او بلب کاک یا بنجم الدین عمر نسفی حتمه الله درین مسئله مباحثه افتاد که الامن توبی و کفر گفت و وقف که در ده کان
 ادیب کاک که حتمه الله گفت که بازتابه شود و بنجم الدین عمر نسفی حتمه الله گفت که بازتابه شود و بنجم الدین عمر نسفی حتمه الله گفت که بازتابه شود
 اگر این فتوی واقع شود فتوی بنزدیک تواند آمد نزدیک من گفت نزدیک تو گفت من جواب ندمیم که تبا به شود هر که قرآن خواند

باید که او اجرت و راجه و قیامی را در میان و بی آنکه عمل کرده شود و قولی که در میان القرآن و تبارک و تعالی این اجرت و راجه و قیامی
که نازل شد بلفظ قریش نازل شد برای اطراف می آمدند و هر چه می بینید بلفظ قریش می آورند و بعضی نمی توانستند بخوانند چون رسول علیه السلام
خروجی یکی ایشان بدیدند که نازل شد بر سیدنا کریم رسول علیه السلام که بشارت آورد و قرآن بلفظ خویش خواند بشرط آنکه معنی تفاوت نکند و عرب بلفظ
خویش خواندن گرفته تا کامل شدند و انگاه بلفظ قریش خواندن گرفته شد طی دی حرمه الصد و سبک آمد و آورده است که اگر کسی در نماز قرآن بلفظ
ایشان بخواند و او بود و لیکن بود که بلفظ ایشان بخواند که نوع سبک میدارد و اگر بیرون نماز خواند یا بی بود **قال** النبي صلى الله عليه
وسلم انما نزل القرآن على سبعة احرف رسول علیه السلام فرمود که قرآن هفت قرآن نازل شده است و قرآن که نازل شد بر سیدنا کریم رسول
تعالی و حجین بنده است هر کسی سوره انقدر که حاضر بود و ندی و از مطلق نازل شدی که رسول علیه السلام ایشان خواندی نوشتند
اما بعد رسول علیه السلام خبرین ترتیب ششم بود و لیکن قرآن به همین ترتیب که بنویخته اند و قرآن صحاح به همین ترتیب یاد میشد
رسول علیه السلام فرمود است که هر که خواند تا قرآن را بهیچانکه نازل شده است او را کند بر دی یا و قرأت عبد الله مسعود و قرأت امام
عاصم امام کوفه و هر چه گفته است که اگر کسی در نماز بخواند در مصحف امام بود و منسی یا منسی قرآن است بود قبول ابو حنیفه و محمد بن
رواد بود و قبول ابو یوسف و حمزه اند که شش در نظر او در قرآن بود و او را که حکیم را حکیم خواند یا حکیم را حکیم خواند یا بعد از اقامه بخواند
مرویت از عبد الله مسعود و از ابو در رضی الله عنهما که شش و نظیر وی در قرآن است اجماع را بود و ابوالاسود بخاری حمزه اند که در وقت
النضار نصف است گفته که قطع کرد و قطع بجایگاه نازبا شود و این که اگر کسی قطع کند و یا انجا بنویسد
قطع افتاد و یا است انگیزی بخواند که گفته قطع افتاد یا شهید الله بخواند که گفته قطع افتاد و یا است من قولی و گفته قطع افتاد
وقف کرد و درین همه صورتها ابوالاسود بخاری گفت که نازبا شود و ظاهر و است نیست که نازبا شود و ظاهر و است نیست که نازبا شود
شهر مکی و تا مکی نخست با قرأت شود و قطع می نازبا شود و این که بخواند از رسول گفت و قطع یا مکی یا بخواند بخواند رسول
گفت قطع کرد و از ایام کار کرد و می بود بخاری حمزه اند که امام کوفی وقف کرد و این نازبا نکند اما امام از امامت مغرور کرد
لت ابو حنیفه گفت وقف کرد و عزرا بن السداحا کرد نازبا شود و اگر کسی گفت نازبا شود و قلت انما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الکف و وقف کرد این گفت وقف کرد نازبا شود و اگر کسی گفت نازبا شود و قلت انما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لشود و نازبا قرآن خواندن نه فرشته یاد کردن با اتفاق سرن نازبا قبول نمی آید یا قبولی علامه شافعی بنویسند که گفت که چون
کند و اجرت و راجه و قیامی را در میان و بی آنکه عمل کرده شود و قولی که در میان القرآن و تبارک و تعالی این اجرت و راجه و قیامی
رسول عجم از روی باز گفته بود با فتح و طهر و غایت بسیار چون بدیدید رسید عبد الله بن مسعود حضرت پسر امه سوره نافتی القصور بن سخن از رسول
علیه السلام فرمود که نازل شد القرآن بعد از الحسین علیه السلام که شاید قرآن خواندن پس نازبا است بر می عمل کردن فرموده است رسول علیه السلام
فرموده است که هر که بیرون نماز قرآن خواند و بهر چنی خداوند و هر چنی که نازبا است بر می عمل کردن فرموده است رسول علیه السلام
سی نواب باید که از خطا بخواند و لیکن فرمود که قرآن بر روی خواند و یا بخواند هر که نازبا است بر می عمل کردن فرموده است رسول علیه السلام

و اگر دیده بروی نحو اند سه چیز شنیده و زبان و گوش بلند خواندن او تیر بود یا نرم خواندن اگر چه با عجز باشد و استقام
 کند بلند خواندن او تیر بود و اگر استماع نکند نرم خواندن او تیر بود تا نبرد کار نشود تا حق خواندن قرآن داشته شود و جزمی باید
 خواندن تا چند قرآن گذارده بود بعضی گفته اند که با کسی که نیم اند حق قرآن گذارده شود فیهما بواللّٰه رحمة الله گفته است که
 در سالی دو ختم کند حق قرآن گذارده شود اما ظاهر روایت نیست که شبانه روز و نیست آنکه از قرآن نحو اند حق قرآن گذارده
 شود و اگر سه سالی نشاید خواندن در هر سه عاریتی شاید یا بی اگر سه سال رسیده بود نشاید اگر از آن مانع بود شاید که در هر سه
 عرصه با جمیع نشاید قرآن خواندن و اگر سه عرصه با جمیع نشاید باید که قاضی خود و بهر ارضان کند که هرگاه که خصم وی
 بدید آید من بهر از عهد پیرون آیم نگاه در وی قرآن خواند و وقت سیاره دان و وقف علم را نشاید که بخانه اند بند
 و یکی ندید و اگر مسجد که بود اگر عمارت پذیر بود یا بدید عمارت کند و اگر عمارت پذیر بود او تیر آن بود که او را در خانه یا یکی عجز
 در خانه و حق کند چنانکه مونسانه تیریم صحیفه نشاید که گفتن یا بی اگر کسی بود که فریضه بوی توان گذاردن شاید و اگر فریضه نتوان گذاردن
 نشاید که گفتن که در خانه که صحیفه بود در آن خانه نشاید گفتن اما اگر خانه همان یکی پیش نبود ضرورت بود باید که از سر سر گذارد تا بر یکبار
 نشود و اگر گفته قرآن بخواند همان یکی پیش نبود ضرورت بود باید که از سر سر گذارد تا بر یکبار نشود و اگر گفته قرآن بخواند شاید یا بی
 و اگر تن جامه وی پاک بود نشاید قدسهای را کرد کند و اگر شسته خواند او تیر بود اگر در آن قرآن خواندن شاید یا بی بعضی
 اصحاب بعضی گفته اند که نشاید بعضی گفته اند که نرم نشاید و لیکن بلند نشاید بعضی گفته اند که نرم نشاید و لیکن بلند نشاید بعضی گفته اند که نرم نشاید و لیکن بلند نشاید
 بر آن الدین رحمة الله گفته است که از اصحاب روایت است بیک روایت خواندن دیگر روایت خواندن پس خواندن او تیر بود و لیکن نرم خواندن
 او تیر بود و لیکن نرم خواندن بلند نشاید شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که اگر در عمارت باشد نرم خواند و اگر در مسجد بود
 بلند خواند باکی نبود خیر طهارت روا بود و شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است که یکی قرآن خواندن چهار بار روا بود و لیکن
 بطهارت او تیر بود و مسجد اندر اید طهارت شاید با طهارت اولی بود و اگر انفساعت طهارت خواند صاحب او تیر آن بود که باکی
 تیر کند از برای آنکه حمد حسن رحمه الله گفته است که مستحب نبود چهار بار در مسجد آمدن جواب سلام گفتن طهارت روا بود اما با طهارت
 او تیر بود مستحب گفتن طهارت روا بود یا بی اگر از زمان طهارت بنویختن طهارت شاید با طهارت او تیر بود اگر طهارت خواند
 ساختن می کند او تیر از آن بود که می کند مسلم بر قرآن خواندن بر مودعی کردن اگر چه حرام بود و بقول علماء با
 و شافعی همه گفته است حرام نبود برگزین و ادب کسب مومن اگر چه حلال بود با اتفاق اما اگر چیزی است که نفیست گفتن در دنیا که
 آن مومن مطهری دانند آن بر نبایا اگر چه حرام بود و باب بیروم در میان کوع و سجود کردن کوع و سجود فریضه است بقدر قرار بر قول
 آنهایی بقدر قدرت نسبت بر قول آنکه تسبیح گفتن در رکوع و سجود فریضه در آن بقدر نسبت تسبیح گفتن فریضه است و سجود فریضه است
 و بقول شافعی رحمه الله و سجود رکوع اصلی دو است یعنی و پیشانی تا اگر ازین یکی بختیا نشاید بقول شافعی رحمه الله نماز ترس و ادب
 و بقول علماء رحمه الله رکوع اصلی دو است یعنی و پیشانی تا اگر ازین یکی بختیا نشاید بقول شافعی رحمه الله نماز ترس و ادب

[illegible]

که بر آنجا سجده کند و او را بنویسد و اگر نیز سجده می آورد چنانکه پیشانی از زمین از او میماند و او را بواجب اتفاق اگر بر نهالین یا بر روی
 عفن یا بر توده ریگ یا بر توده ازین یا بر برگ عفن سجده آورد غایب و او بنویسد چون سختی زمین بر پیشانی وی نرسد از برای آنکه در معنی
 نماند و اگر سختی زمین بر پیشانی نرسد و او بنویسد مستحکم اگر استسین می افکند یا دامن بر آنجا سجده می آورد بقول شافعی در سجده و او بنویسد
 که صلی غیر صلی باید تا روا بود بر قول علماء و اگر چه بنویسد و او بنویسد بر قول علماء و اگر چه بنویسد و او بنویسد بر قول علماء و اگر چه بنویسد و او بنویسد
 بر پیشانی وی می رسد بقول شافعی در سجده و او بنویسد بر قول علماء و اگر چه بنویسد و او بنویسد بر قول علماء و اگر چه بنویسد و او بنویسد
 بسته بود بدان جای سجده می آورد و بدینکه در معلوم شد که روا بود و الله اعلم بالصواب باب چهارم و یکم در بیان آنچه در سجده
 قعه و اخیر نشستن فرض نیست بابت اخبار آیت نیست قوه الهی فاقعه و املح الصالحین از آنکه در سجده و او بنویسد بر قول علماء و اگر چه بنویسد و او بنویسد
 فرض نیست بر قول علماء نیست که رسول علیه السلام فرموده است اقلعت بلاد و حلت بها و اخذت صلواتک چون رسول علیه السلام
 فرمود یا معاذ الله فرض نیست نشستن نیز فرض نیست و این روایت در مختلف چون مجری فرمود معلوم شد فرض نیست و این روایت در
 مختلف است و در باب لکله این روایت نیست که قعه و اخیر نشستن فرض نیست اما شرط است که دلیل بر آنکه بی قعه لازم نشود و لیکن
 فی نا که قعه و اخیر نشستن بر رکعت زواید بر آن روایت است که رکعت زواید سجده مفید کرد و این باز فرض نیست باطل شود و لیکن در حق تطوع یا قیام
 پس معلوم شد که بی قعه نماند که تطوع اندام است و لیکن نامی که از فرض نیست باطل شد و قعه همچون سجده نیست که اگر قعه
 همچون سجده نبود بی قعه است که رکعت زواید از قعه رسانیده و انگاه نماند و قندی پس معلوم شد که قعه همچون سجده نیست چون در
 سجده اخیر روا در قعه مقدار نشیند یا قعه معتبر شود و او سجده بر وی در سجده گفته است که مقدار که نشیند یا قعه معتبر نشود
 ظاهر روایت است که قعه معتبر نشود و او سجده بر وی در سجده گفته است که مقدار که نشیند یا قعه معتبر نشود
 راسک فی السجده و قعدت قدرت التثبته فعدت صلواتک رسول علیه السلام فرمود بی سبب مسعود چون سطره سجده اخیر بر وی
 و قعه اخیر و مقدار سجده و رسول رسانیدی نماند تا نماند خواجه امام که شرافت در سجده خواندن بر کس را اعتبار دارد و فرق فی
 میان قیام و سبب خواندن امام حل حسن در سجده خواندن استون را اعتبار دارد و تجزئ لیک فی و ابسته فی میان خواندن اختیار هیچ امام
 بر آن الدین هم نیست که بر حکم که خواند و او ظاهر روایت نیست که اعتبار خواندن استون است و این اعتبار خواجه امام را
 فخر رحمه الله است مسیح که افتد رسیده بنا رسیده درست بنویسد اما افتد رسیده بنا رسیده در هم با فحالی هم بقول صورت مستحکم
 ایست چنانکه التبیان مقدار نشیند رسانید و مقتدی بنویسد مقدار نشیند رسیده است امام سلام و او اگر مقتدی نیز سلام بر نماز نشیند و او
 مقتدی مقدار نشیند رسیده سلام و پیش از آنکه امام مقدار نشیند نماز نشیند و او اگر مقتدی نیز سلام بر نماز نشیند و او
 پس نماز مقتدی نیز نماز نشیند و او اگر مقتدی نیز سلام بر نماز نشیند و او اگر مقتدی نیز سلام بر نماز نشیند و او
 و او ظاهر روایت نماز نشیند و او اگر مقتدی نیز سلام بر نماز نشیند و او اگر مقتدی نیز سلام بر نماز نشیند و او
 اخیر چون قعه و اخیر و رسول رسانید قعه معتبر شد نماز نشیند بعد از آن از حرمت نماز بود باز در هر رکعتی که باشد بر هر چه

از فرضیه نیابت دارد قعه اخیر را چون اجمیده رسول رسانید فرض موجود شد بعد از آن بطول بود و لیکن هر مرتبه فرضیت بود
تا اگر همین فرضیه را کسی بوی قضا داد و بویس معلوم شد که قعه اخیر و مقدار است **مسئله** بازگشتن فقرات تشبیه قعه
بر کیه دانی این مسئله بر چهار وجه است یک وجه است که قعه معتبر نیست التیحات نام خوانند و خواب شد چون بیدار شد باز آغاز کرد پیش از آنکه
بقعه تشبیه رسیدی سلام داد و اتفاق این قعه بر آن قعه نشود نماز نشد و او بود که نشستن فرضیه یافتیم و خواندن واجب یا فسخ
و خواندن باز دیگر قطوع شود و قطوع فرضیه را واجب را بر بندار اما اگر مقدار اجمیده و رسول نشست ولیکن هیچ نخواهد خواند
چون بیدار شد سلام داد و بقول علماء ما رجیم العذر و ابو و بقول شافعی رحمه العذر و ابو و بوجه سوم است که التیحات آغاز کرد
پیش از آنکه بقعه تشبیه رسیدی در خواب شد چون بیدار شد التیحات از سر آغاز کرد پیش از آنکه بقعه تشبیه رسیدی سلام داد و خواب
نام از آنکه بفرجه العذر میگوید که هر دو وجه صحیح است اگر بقعه تشبیه بر سر و ابو اگر ز سر و ابو اگر باز از سر آغاز کرد و خواب نام را بفرجه
رحمة العذر مصلحه خواب نام اصل هر حسن رحمه العذر در سبک در روایت بر وزن آنکه قعه بفرجه العذر بر روایت برگرد خواب نام را بفرجه
بفرجه بخاری رحم گفته است که در نوادر از رحمه العذر روایت یافته ایم که قعه برگیرد تا اگر تمام نکرده سلام دهد نمازش تباه شود و
مقتدی را افتد خواب بر روایت نوادر گویم که قعه برگیرد که مسلمانان گسب باشند و امام فقرات در از تر خواندن خواب بر وزن
بیدار شود از سر آغاز کند پس گویم که قعه برگیرد تا اگر تمام نکرده با نام سلام بدهد و ابو اگر با نام مقدار اجمیده و رسول نشست و
خواب شد هیچ نخواهد نام سلام داد و بی با نام سلام داد و بقول علماء ما رجیم العذر و ابو و بقول شافعی رحمه العذر و ابو
اگر امام سلام داد و بی از سلام امام بیدار شد یا بستی با نام سلام داد و بی ندانوی سلام امام از نماز بران نیاید از برای
آنکه داعی از واجبات نماز بر بستی و بی فقرات تشبیه آغاز کرد و قعه برگیرد دانی شیعیه الاسلام بر ثانی الدین رحمه العذر مصلحه
خواب نام برگیرد خواب نام از آنکه بفرجه العذر در سبک در روایت بر وزن آنکه بقول ابو یوسف رحمه العذر قعه برگیرد و بقول محمد رحمه العذر برگیرد
بازگشتن بسجده تلاوت قعه بری کبر و ان واجب است بازگشتن فقرات تشبیه قعه را برگیرد و این نیز واجب است اما ابو
یوسف رحم گفته است که اگر بازگشتن بسجده تلاوت بگویم و قعه برگیرد نماز بسجده تمام کرده باشم و نماز سجده تمام کرد
شروع نیست پس بضرورت گویم که قعه برگیرد بگر آنکه سجده مقدم است قعه موخر است هرگاه که از موخر بمقدم باز کرد
مقدم موخر را برگیرد و اما اینجا شک است نشستن یا خواندن مقارن است هرگاه که از موخر بمقدم باز کرد و مقدم
موخر را برگیرد و اما اینجا شک است نشستن یا خواندن مقارن است که قعه برگیرد دانی گویم که قعه برگیرد و دلیل
بر سبک طلاق مردی را زنی حامل است اگر پس از آنکه طلاق شود و اگر دختر آورد و طلاق و اگر مرد آورد و اگر نخست
هر دو مردن پس بر طلاق خود با آوردن خبر و بطلان نشود از برای آنکه بنادون حمل یا بدست شدن مقارن است گویم که
طلاق دیگر دفعه نشود اینجا نیز خواندن نشستن مقارن است گویم که قعه برگیرد و اگر فریاد از برای آنکه آورد و معلوم نیست که نخست بفرجه
یا دختر خواب نیتا نیست که نخست بفرجه است تا پیش از بطلان واقع نشود و اما در جواب بدان گویم که نخست خوانده است

بعضی قاطع بودی یا بخبریت متواتر بودی و فرض عین بودی بچنانکه فیه فیها می دیکر ادا در صلوة خواجہ امام اجل خمسین رحمة الله
روایت میکند از خارج بن حدیقه رضی الله عنه در صلوة خواجہ کبریا پیرزاده رحمه الله روایت میکند ابو بصیر رضی الله عنه که رسول
علیه السلام از معراج آید پس چایش فرمود و قال انی علیه السلام ان الله تعالی زادکم صلوة الا وهی الاثر او قد وایا اهل القرآن
فان الله تعالی وتر یجب الوتر و جعل و قهنا و بعد العشاء الى الصبح و اذا بوخیفه رضی الله عنه و رقیبته روایت است یک روایت
اینست که حماد بن زیاد و ابو خیفه رضی الله عنه روایت میکنند که وتر فیه است ابو یوسف بن الخلیلی بنی انا بوخیفه رضی الله عنه
روایت میکند که وتر واجب است اسد بن عمر و نوح بن مریم الجامعی ان جامع ابو خیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر واجب است
عبد الله بن جهمه السکونی یابره بن سیر قول علی بن مسلم از ان روی یحیی بن یحیی روایت میکند از ابراهیم که فرمود که فیه است
و از ان روی که واجب شدن و تر بعضی قاطع نیست و بخبریت متواتر فی اکثر کسی فیه تر و تر اندک شود و کما فرمود که کرم که واجب است
از ان روی که در وقت تسبیح فیه است و تر را با نکرمانه واقامت علی و نیست و در هر سه رکعت قرآن خواندن فیه است و کرم که
سنت است اما بنی قول ابو خیفه رضی الله عنه الشیخ که فیه است و بقول ابو یوسف و محمد و جهمه الله سنت است و تر را بقول مالک
رحمه الله سه رکعت گذارند و وقعه و سلام در صلوة کتقوانی از شافعی رحمه الله و روایت است که طاق گذارند از یک رکعت تا سه
رکعت چنانکه یکی تسبیح و هفت و در بازده و سیزده بقول علماء و کرم الله سه رکعت گذارند و وقعه و یک سلام که روانه میکنند
عبد الله بن جهمه رضی الله عنه مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها که رسول علیه السلام سه رکعت و تر گذارند و وقعه و یک سلام نماز
در وتر فیه است را آنچه خوانند و بود سبحان سائکت که خواجہ امام پیر محمد رحمه الله بن سید روایت میگردانند و مومنان عایشه صدیقہ
رضی الله عنها که وقتی بودی که رسول هم در رکعت اول هم یک خواندی و در رکعت دوم انما از لانه در رکعت سیم قل یا
ایها الکافرون و وقتی بودی که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم اذ جاء و در رکعت سیم تبت خواندی
و در رکعت دوم اول یا انزلناه و اذ انزلت الارض و الهیک خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و اذ اجاب و تبت
خواندی و در رکعت سیم قل یا ایها الکافرون و قل یا ایها الکافرون و قل یا ایها الکافرون و قل یا ایها الکافرون و قل یا ایها الکافرون
و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیم قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیم قل یا ایها الکافرون
رحمه الله و انما المستعینک در و تر و راه رمضان درده اخر خوانند بعد از ان هم در نماز با دعا خوانند و در قمر رکعت دوم که بخاک
علیه السلام در رکعت آخر خوانده است علماء و کرم الله میگویند که در حرب علی و زکوان جماعتی از صحابه و شکر شدند بر جهمه علیه السلام
چهل بار روایت ایشان خواند این عار چون خلاصی یافتند پیش خوانند و بقول علماء و کرم الله و در تر خوانند سوره الانعام
فستعینک خواند و یا اللهم یا ارحم الراحمین بن علی رضی الله عنه روایت آمده است که اگر اجد یا اللهم یا ارحم الراحمین باید که اللهم یا ارحم
ایم المؤمنین علی و ابی بن کعب رضی الله عنه گفته اند که رسول علیه السلام یا اللهم یا ارحم الراحمین فستعینک بقرآن باید که اللهم یا ارحم الراحمین
خواند و اگر کسی هر دو میدانند و در خواند اللهم یا ارحم الراحمین فستعینک خواند خواندن واجب است اللهم یا ارحم الراحمین سنت است و امام

رضان نرمن خواند باید بخواجه ابو حفص صحروری و خواجہ ابو بکر فضل بخاری رحمۃ اللہ علیہ گفته اند کہ امام نرمن خواند کہ در معنی دعاست خواجہ ابو حفص بخاری رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ بلند خواند از برای آنکہ در مائتہ ما غفلت غالب است تا اگر کسی نداند و در تعانی نام بدل یا دیگر و مسئلہ مقتدی خواند یا بی بقول ابو یوسف خواند پیش از آنکہ آغاز کند صلوٰۃ کوید و بقول محمد رضا اللہ تعالیٰ کہ صحیح بہ عنوان اللہ علیہم اجمعین در قرآنہ دی اختلاف است از انروی کہ قرآنہ بود و مقتدی را خواندن بد بود از انروی کہ دعاست خواندن وی سنت است اصلیت بر کسی بدعتی یا سنتی جمعیہ ترک سنت بہ از آوردن بدعت بود اما اجماع است کہ امام اللہ علیہ السلام خواند بلند نیک خواند و نرمن نیک فی میانہ خواند جزا نیک صفت اول استخواند مقتدی خواند یا بی بقول ابو حنیفہ محمد رضا اللہ تعالیٰ و بقول ابو یوسف روایتہ آمدہ است کہ بر کجا کہ امام وقف کند کلمہ این جماعتی کہ گفتن است شد گفتن باب شانزدهم در بیان آغاز سنت روی عن عائشہ رضی اللہ عنہا عن ابنی صلی اللہ علیہ وسلم سن شانز علی اثنتی عشر رکعتہ فی کل یوم و لیسہ ثلثی اللہ تعالیٰ بہ معنی فی الحشرہ مادر ہوشان عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا روایتہ میکنند کہ رسول علیہ السلام فرمودہ بر کہ این دو از رکعت سنت شانزوی نگاه دارد و بگذارد خدا تعالیٰ از فر فرماید تا بنام آن بندہ در پشت خانہ بنام آن از آن خانہ کو شکست خاصہ در حق سنت آغاز باید کرد کہ رسول علیہ السلام بار خفصہ قال اللہ علیہ السلام رکعتی الفجر خیر من الدنیا و ما فیہا جملہ طواریحی کہ گذاردن او قیوم بود بنابر حدیث رسول علیہ السلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبہ یعنی نماز در مسجدی بجز آنکہ در نصیحت چون صبح دید قاضی احمد زید رحمۃ اللہ علیہ گفته است باید کہ سنت نماز باید کرد و در شکر آنکہ خداوند فرج حل را از شب تاریک رسانید بر فردوشن رساند و اسلام نگاشت خواجہ امام زید غفر رحمۃ اللہ علیہ گفته است کہ تاخیر کند کہ نزدیک تر زنیفہ گذارد قال اللہ علیہ وسلم المنظر الصلوۃ الصلوۃ منظر نماز بخیران بود کہ در نماز از راه ثواب حسن یاد رحمتہ اللہ ان ابو حنیفہ روایتہ میکنند کہ شب نماز باید کرد در معنی واجب از برای آنکہ ویرا خصوصیتی است کہ مستثنائی دیگر نیست دلیل بر آنکہ مستثنائی دیگر بر صورت ششگذازد یا بر صورت دوازده گستا نماز باید کرد بر صورت گذازد و یا ششگذازد و یا بنود بعضی مشایخ گفته اند کہ نماز را قضا کنند باید کہ سنت نماز باید کرد و قضا کنند کہ در معنی و ترست نماز با نظر بر روایتہ اینست کہ سنت است و سنت را قضا نیست اگر سنت نماز باید کرد در معلوم شد کہ صبح ندیدہ است اتفاق باز گذارد و اگر معلوم شد کہ تحریمہ در شب افتادہ است باقیہا در روز ہم باز گذارد و اگر شک است در شب افتادہ است یا در روز ہم باز گذارد و اگر جمیع رکعت قطع گذارد معلوم شد کہ در رکعت در شب افتادہ است و در رکعت در روز رسید امام ابو شجاع رحمۃ اللہ علیہ گفته است کہ آن دو رکعت از سنت باید دینایت در ظاهر و این نیابت ندارد و اگر در رکعت گذارد بہ نیت داشت آنکہ شب است معلوم شد کہ روز از دست و اتفاق از نماز سنت باید دینایت دارد محمد گفتہ است کہ سنت نماز باید دینایت گذارد و اگر اکتفا کند درست نیاید یعنی بخاک گذارد او تیرہ بود بقول علیہ السلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبہ اگر مسجدی گید و جماعت برپا شدہ است و بگویند ایستد و سنت گذارد

فقیه است عبد الله بن مسعود رضی الله عنه یحیی که در جماعت بر پای نشد و جماعت به مسجد اندرون ماند و ای از مسجد بیرون که از آن
 جماعت به مسجد بیرون ماند و ای به مسجد بیرون اند و مسجد اندرون ماند و ای از مسجد بیرون که از آن جماعت به مسجد بیرون اندرون
 در مسجد بیرون ماند و در مسجد اندرون که از آن جماعت به مسجد بیرون که باشد کوشه ایست و سنت گذارد و قرآن نرم خواند چنانکه امام را
 مشغول گرداند و اگر مستطاب مسجد اندر آید جماعت به پای شده بود اقامه اگر دیبا سنت گذارد و اگر رکعت اول است اتفاقاً
 که سنت گذارد و اگر رکعت دوم است و اقامه کند فریضه گذارد و بعد از فریضه سنت گذارد یا بقول شافعی بگذارد و بر قول علماء
 رحمه الله بگذارد تا آنگاه اقبال بر نیاید بعد از برآمدن اقبال چون که از آن سنت نیابت گذارد یا بقول ابو حنیفه و ابو یوسف از
 سنت نیابت ندارد و بقول محمد نیابت دارد و اگر در مسجد در آید بنیاد که امام در رکعت اول است یا دوم به سنت شروع کرد معلوم
 که امام در رکعت آخر نیست سنت را تمام کند و آنچه در فریضه در آید بگذارد و اگر سنت بر آید از آن سنت اقامه کند
 و اتفاق از سنت نیابت اند و اگر نماز باده میگذارد و یک رکعت از فریضه فوت میشود و اتفاق است که سنت بگذارد اما اگر سنت نماز
 باده میگذارد و امام را در قعده اخیره خواهد یافتن ظاهر و این سنت بگذارد و فریضه اقامه کند اما فقیه حنفی رحمه الله گفته است
 که سنت گذارد و اگر امام را در نماز باده در قعده اند ریافت بقول امام رحمه الله سنت گذارد از برای آنکه شریفی که رسول
 السلام در حق تکبیر اول فرموده است در حق سنت نماز باده میخواند فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم رکعتی العجیزین
 الدنیا و ما فیها چون تکبیر اول یافت کرده است بار دیگر سنت نماز باده فوت کند و ثواب سنت حاصل کند اما ابو حنیفه رحمه الله
 گفته اند که فقه گفته اند حکم حدیث رسول علیه السلام اذا تمم الصلوة قالوا و انتم تمشون و لا تملأوا و انتم تمشون علیکم بالسکینة و انتم
 ما و رکعتکم فصلوا اما فاکم فاقصوا پس حکم حدیث فریضه اقامه کند و چون اقبال بر آید سنت را گذارد و سنت بود یا بی در صلوة
 خواجه امام اجل شخصی رحمه الله روایت است که بقول محمد از سنت نیابت دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف همه از سنت
 ندارد و این جای بود که سنت را شروع کرده بود اما اگر سنت را شروع کرده بود و بر خود تکیه کرد و جماعت گذارد بعد از نماز
 باده وقت مستحب باقی بود و بقول شافعی رحمه الله ان سنت را قضا کند و بقول علماء ما رحمه الله چون اقبال بر آید آنگاه قضا
 کند و وجه قول شافعی رحمه الله آنست که شروع کرد بر خود تکیه کرد این بر وی قضا شد و چون قضا را دید که اگر بعد از
 نماز باده وقت مستحب باقی بود قضا گذارد و او بود و این نیز همان بود علماء ما رحمه الله گفته اند قضا می دیگر
 را خداوند عزوجل بر وی فریضه گردانیده است و این به نفس خود بر خود فریضه کرده است پس فرق بود
 میان این قضا و آن قضا پس چون اقبال بر آید و آنگاه این سنت را قضا کند دلیل بر آنکه امیر المؤمنین
 عمر رضی الله عنه نماز باده گذارد و طواف کعبه آورد و تحت بر وی واجب شد خواست تا تحت بیارد
 رسول علیه السلام دیر منعش کرد یا عمر درین زمان نشاید که گذاردن چون اقبال بر آید بگذارد و اگر
 سنت و فریضه بر دو فوت شده باشد یا زوال راست ایستاده بایستد بر دو را قضا کند و اگر

و اگر جماعتی را پس سنت و هم فرض فوت شده باشد باید که با کمال زکونیت و سنت گذارند و اقامت گویند و فریضه را بجماعت گذارند
و فراتر بلند خوانند که در وادی سیطان رسول علیه السلام خواب ماندند و نماز ایشان فوت شد چون آفتاب برآمد همه میارشدند
طهارت ساختند رسول علیه السلام قنوت بلند خواندن معلوم شد که بلند خواندن پس معلوم شد که چون سنت فرضیه بر وقت نشد
باشد باید که با کمال زکونیت و سنت گذارند و اقامت گویند و فریضه را بجماعت گذارند و قنوت بلند خوانند چون زوال در گذشت مسلمان
چهار رکعت نماز تطوع گذارد و از سنت نماز پیشین نیابت دارد یا بی قاضی صدر الدین رحمه الله گفته است که از سنت نیابت دارد
همچنانکه در رکعت نماز گذارد و پیش از آنکه شب است معلوم شد که صبح دمیده بود و این سنت نماز باید دانست که در این نیز همان بود
خواججه امام اجل شمس حمزه الله گفته است که از سنت نیابت ندارد که فرق است میان نیم سله و آن سله سنت نماز باید دانست که برای
آنکه چون صبح دمیده هیچ قطوع و یک نشاید گذاردن الا سنت نماز باید دانست که اگر کسی که از سنت نماز باید دانست که در این نیز همان بود
اینجا تطوع گذاردن ششم و هفتم است پس باید که سنت را نبیند که تا نیابت دارد و اگر نماز پیشین جماعت برپای شد جماعت که سنت را
ماند فرضیه را قند کند چون فرضیه گذارد اتفاق است که پیش از رکعت سنت را گذارد و بخت دو گذارد و یا چهار رکعت جماعت
الصلوة و تلحیم حمزه الله تحت چهار گذارد و انگاه و بقول ابو یوسف تحت دو گذارد و انگاه چهار رکعت وایت بمسبوع بقول ابو
یوسف تحت چهار گذارد و انگاه و بقول محمد تحت دو گذارد و انگاه چهار رکعتی مشایخ گفته اند که روز باستان بود روز با
دار بود نخست چهار گذارد و انگاه و دو اگر روز نوزستان است روز نوزگاه بود و تحت دو گذارد و انگاه چهار رکعتی شش
گفته اند که اگر مردی متدین است که آن دو رکعت را بخواند گذارد و آن چهار رکعت نیز بخواند گذارد و تحت دو گذارد و انگاه
چهار اگر مردی کامل بود که آن دو گذارد و آن چهار رکعت را بخواند گذارد و تحت چهار گذارد و انگاه تحت دو گذارد و وقت زیر
رفت انگاه چهار رکعت از از سنت نماز یک نیابت دارد و آن سنت را نبیند که تا نیابت دارد و بخت دو گذارد و انگاه
وقت دی پیش از فرضیه بود و بیت سنت امر و زینت کند سنت بود و یا نه طاهر وایت است که سنت بود و یا نه صلوة خواهد نام یک
نحوه بر ناده از ابو حنیفه روایت آمده است که سنت نبود از برای آنکه چیزی سنت بود که رسول علیه السلام آن سنت را پیش از گذارد
بعد از فرضیه رسول علیه السلام یکبار بگذارد بعد از آن میگذارد فایده این خلاف جای نماز شود و آن چهار رکعت سنت را
پیش از فرضیه میگذارد و شفع خبر دادندش هر چهار رکعت نماز را تمام کند و شفعه طلب کند تا اگر بعد از فرضیه میگذارد
از شفعه خبر دادندش اگر کسی بعد از سلام و بعد شفعه طلب کند اتفاق تواند که چهار رکعت تمام کند طاهر وایت تواند که شفعه طلب کند
بدان روایت ابو حنیفه رضی الله عنهما و این جای بود که سنت را شمرده کرده بود اما که سنت را شمرده کرده و جماعت برپای شد
و جامع الکبری از محمد حمزه الله روایت است فاشاید که هیچ نمازی را بر خود تهاه کند که فرضیه را که نه شمرده کرده بود و جماعت
برپای شد بر اندازد و اقامه کند یا بهتر بگذارد و خواهد نام شمس حمزه الله گفته است که از اول رای من با مسجد بود اما استاد من
شمس الامیر جلوی از استاد خود ابو علی نسفی رحمه الله روایت میکند استاد دست تا بر سر عالم قال فی الله صلی الله علیه

[illegible]

چهار رکعت دوم و او نیز آن بود که تحت چهار رکعت چهار رکعت بود که در آن چهار رکعت اول فاتحه خواند و آیه الکرسی
 سید در رکعت دوم فاتحه سه بار قیل بود احد و رکعت چهار رکعت نماز کند از دعای عز و جل ثواب شب قدر در آن
 اوست که اند قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی أربع رکعات بعد العشاء کان له ثواب لیلة القدر در سنن ترمذی
 نیز در فضیلت آنجا خواند رو بود اما مستحبی است که قلبا خواند از برای آنکه خواجه امام فخر رحمه الله و آیه کرده است
 که رسول علیه السلام در سنن نماز باید اقل تا ایضا الکافرون قیل بود احد خوانده است و در چهار رکعت نماز پیشین چهار رکعت
 خوانده است و در رکعت نماز پیشین معوذتین خوانده است و در رکعت نماز شام چنان خوانده است که در دو رکعت نماز
 در دو رکعت سنت نماز حضرت چنان خوانده که در دو رکعت سنت نماز پیشین به حدیث آمده است هر که در سنتها و این
 خواند خدا تعالی عز و جل ویران از در و دندان از در تو لیل نماید و در هر سنتی که در ابتدا و صحیح متفق بوده اند انکار می کنند
 در سنتی که در ابتدا و صحیح مختلف بوده اند یا از متفق شده اند انکار می بدست بود و اما علم باب سفید هم در بیان آنچه
 طهاره و نماز را تها کند از خنده تهقه و اعمال دیگر چون گفتن سخن مانند آن در صله سله چهار و حیاتی و چه نیست که هم نماز
 تها شود و هم طهاره و همچون خنده تهقه و اختلاط بهوشی و حدث که یک وجه دیگر امنیت که نه طهاره تها شده نماز همچون خنده
 به هم سلام و تراوشی و عمل اند که روی کرد این در هر حدث مدام که در مسجد بود و اگر صحر بود مدام که در میان نصف بود
 نه نماز تها شود و طهاره و اگر پیش روی و مدام از امام اندر نکند شسته باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند که باقی نماز
 تمام کند یک وجه دیگر امنیت که طهارت تها شود نماز فی همچون خون بینی وقتی بر می آید و حدث نامکان و یک وجه امنیت
 که نماز تها شود و طهاره فی همچون سخن گفتن و چیزی خوردن و عمل بسیار کردن و راه رفتن و اگر جماعتی نماز می کند از امام موقوف
 بجنبه دیگر همه بر این چندین سیم نماز و طهاره تها شود و اگر نخست امام خندید نماز مقتدیان نماز و طهاره تها شود و
 مقتدیان نماز تها شود اما طهاره تها شود و این همه جای بود پیش از تشهید خندیدند و اگر بعد از تشهید خندیدند پیش از سلام
 اتفاق نماز تها شود اما طهاره تها شود و یا فی بر قول ظفر رحمه الله تها نشود و بر قول علاء الله رحمه الله تها نشود و اگر امام
 بعد از تشهید پیش از سلام بجنبه مقتدیان بعضی احتیاجند بعضی مستحب بر قول ابو حنیفه رحمه الله نماز سرفشان تها نشود و بر قول ابو
 یوسف رحمه الله تها نشود و لا حقا نماز تها شود و یا فی ابو سلیمان جر جانی رحمه الله میگوید تها نشود بقیاس قول ابو حنیفه رحمه الله
 خواجه امام حنفی رحمه الله میگوید لا حقا اگر نماز نجاسی رسانند که امام کرده است بجنبه امام لا حقا از نماز نیز
 اگر امام سلام و او مقتدیان بجنبه پیش از سلام خود طهاره ایشان تها شود یا فی قول محمد زفر رحمه الله طهاره تها نشود و بر
 قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله تها نشود و این جای بود که بر مقتدیان چیزی از واجبات باقی نبود اگر واجبی از واجبات نماز باقی بود
 قهقهه خندیدند اتفاق طهاره تها نشود و این مسئله بنا بر آنست که مقتدیای سلام خود از نماز بیمه ان آید یا سلام امام بر قول محمد زفر
 رحمه الله سلام امام بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله سلام خود اگر تها رسیده در نماز قهقهه خندیدند یا فی رحمه الله میگوید

که نماز طهاره تنه شود ابو بکر سید بنی رحمة الله علیه میگوید که نماز تنه شود طهارت فی که وی مخاطب نیست و اگر مسلمانی در نماز در حق
سخن گفتن در نماز موقوف القلم نیست و خنده کم از سخن گفتن نیست نماز تنه شود خواب شد تنه خندید نماز تنه شود اما طهاره
تنه نشود و اگر در نماز جنازه تنه خندید نماز تنه شود اما طهاره فی که نماز جنازه دعا است حقیقت نماز فی اگر مسلمانی سجده
تلاوت می آید سر سجده نهادن و تنه خندید نماز طهاره تنه نشود و آن سجده بر انداخته شود و یا بی بر قول ابو حنیفه ابو یوسف و محمد
بر انداخته نشود بر قول امام محمد و حمزه بر انداخته نشود و این بنا بر آنست که سجده بر نهادن سه تمام میشود و یا بیشتر شدن سه قول ابو حنیفه
و ابو یوسف نهادن سه بر قول محمد و حمزه سه بر است و اگر مسلمانی اندرون چشمه یا یا نماز میکند از بر پشت مستور بر قول ابو یوسف
رحمة الله علیه و ابو یوسف و ابو حنیفه و محمد و انبوه و اگر اندرون ریش بر پشت مستور نماز شود و اگر در تنه خندید بر قول ابو یوسف
رحمة الله علیه طهاره تنه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد و انبوه طهاره تنه نشود و اگر سران ریش پشت مستور نماز یا یا میکند از
باتفاق را ابو و اگر تنه خندید نماز طهاره تنه شود و اگر سران ریش نماز شروع کرد اندرون ریش آید و تنه خندید بر قول
ابو یوسف حرمه الله علیه نماز تنه شود و هم طهاره تنه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد و انبوه طهاره تنه نشود و اینها در حق طهاره
بود و در حق فریضه سخن گفتن در نماز که بضرورت بفراموشی بقول شافعی رحمة الله علیه مفسد نماز نیست و بقول علی و ابی حنیمه الله
مفسد نماز است و بر قول شافعی رحمة الله علیه نیست که رسول علیه السلام نماز چهار رکعت را بر سر و سلام داد بفراموشی یا یا
بود نام او و ابی بن بود گفت یا رسول الله بر خود کوتاه کردند یا خود بر شما کوتاه شد رسول علیه السلام فرمود که فی نزد کوتا
کردم و فی برین کوتاه شد انگاه رسول علیه السلام از ابو بکر پرسید شما چه میگویند گفتند یحیی است که دو البیدین میگوید رسول
علیه السلام بر خاست باقی نماز تمام کرد و سجده سهو او را و شافعی رحمة الله علیه گفت سوال دو البیدین رضی الله عنه اندک بود و چون
رسول علیه السلام بضرورت سوال رسول علیه السلام اندک بود جواب ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بضرورت رسول علیه السلام
باقی نماز تمام کرده پس معلوم شد که مفسد نماز نیست علی و ابی حنیمه الله علیه گفتند که این اندک نبود و سه مجلس سخن بود سوال دو البیدین جواب
رسول علیه السلام سوال ابو بکر و عمر رضی الله عنهما اما این در وقتی بود که سخن گفتن در نماز مباح بود و دلیل بر آنکه سخن گفتن
در نماز حرام شد یکی از صحیح در نماز عظمه یا یا بود نام او و ابی بن ابی کرم السلی رضی الله عنه گفت بر حاکم یک در نماز بعد از نماز
رسول علیه السلام گوش می گرفت بطرف راسته گفت بفرمود این نماز باز زد که در نماز گفتی و دیگر که عبد الله بن مسعود رضی الله عنه فرمود
نیده و جاعتی بر پاشیده بود و افتد کرد و سلام گفت کسی جوابی باز نگفت چه بود صحیح را که سلام را جواب نگفتند باینکه میگوید وی گفتی
نیزه بود و سخن گفتن در نماز مباح بود اکنون که وی باز آمد سخن گفتن حرام شده بود چون نماز تمام کردند رسول علیه السلام گفت
ای پسر مسعود خیز و این نماز باز زد که خدا تعالی عز و جل حکمی از احکام شریعت تو کرد و ندیده هست و آن سخن گفتن است که در نماز
باید داشت پس این نماز را در عبادت سهو فرمود است و در تبلیغ کلمات می سهو فرمود است چون ثابت شد که سخن گفتن در نماز

[illegible]

بقول ابو یوسف نماز تباہ نشود چنانکه لغوی نیست ذکر نشود و نماز محل فکرت پس نماز تباہ نشود و بقول ابو حنیفه نماز تباہ نشود
 نیست است بر چه مرد او را اختیار است نمازش تباہ نشود بر چه مرد او را دهنی است نمازش تباہ نشود چنانکه اگر کسی گوشت را در نماز
 بلند تر بخواند آن کس بر او تنبیح کنند تا گوشت را بر اندر دیا که سوی التماس بودی در نماز قنوت بلند تر بخواند و نیز بماند تا منوی
 التماس بر دیا کسی او را اوازی وی از نیست جواب قنوت بلند تر بخواند نمازش تباہ نشود و اگر نیست اختیار است چنانکه اگر
 کسی او را از دوی نیست که من در نماز قنوت بلند تر بخواند نماز تباہ نشود که در روز اربعه المومنین علی رضی الله عنه تا سینه را بر
 از صحنی بگوید و چه رسول علیه السلام آمدی بودی که وی سیامی رسول علیه السلام در نماز بودی و چه بگفتی رسول
 علیه السلام ان ایته را بلند تر خواندی تا وی را معلوم شود که رسول علیه السلام در نماز است یا نه گفتی و دیگر در مسجد جامع الکبر
 ان مکنت را بلند میکرد این برای اعلام قوم پس معلوم کند که بر چه مرد او را اختیار است نماز تباہ نشود و بر چه او است دهنی نماز تباہ
 نشود و اگر کسی نماز عظمه نزد دیگری در نماز الحاق گفت این کوینده محمد را نماز تباہ نشود و یا بی خواجه امام حسام الدین شمس الدین
 در قنوتی خوش آورد است نماز تباہ نشود و از برای آنکه هر که عظمه بلند تا خود حمد بگوید دیگر نماز واجب نشود چون عاقلی حمد
 بکعبه بلند تر نشود هر چک رک لازم نشود و آن حمد لازم نشود و تسمیه با جواب عظمه نیست نماز تباہ نشود و این تفسیر قول ابو
 یوسف و فتوی بر این قول است اما قاضی امام جعفر سمرقانی در مجلسش آورده است که قیاس ابو حنیفه و محمد و جهمی نماز تباہ نشود و از برای
 آنکه عظمه است بصحت بیاض قال النبی صلی الله علیه وسلم الرکام امان من الخزام امان است از بیماری خزه چنانکه یکی در نماز
 و بر شانه و در طلاق دوست تو غایب اند وی گفت الحمد لله بقول ابو حنیفه و محمد و جهمی الله نماز تباہ نشود و این نیز همان حکم دارد
 خواجه امام زاهد فرخنده الله گفته است که این حمد گفتن جواب عظمه نیست و لیکن در میان آدمیان متعارف است جواب عظمه که
 نماز تباہ نشود چنانکه یکی سو کند خود رک سبکی بخورد و اگر چه خمر سبکی خورد و لیکن در میان آدمیان متعارف است گفتن سبکی
 سو کند چنانکه شود اگر مردی زن خود را گفت تو طلاق یا گفت تو طلاق لیکن فرقی نماند میان طلاق و طلاق و طلاق نیست و
 طلاق است زن طلاق میشود و از برای آنکه این الفاظ در میان آدمیان متعارف است طلاق اگر میان الفاظ فرقی میداند طلاق
 واقع نشود و هر که عظمه بلند نماید که خود حمد گوید و نشنود باید که هر چک یک گوید و عاقل غفر الله له و یک گوید و نشنود یکبار سوخت
 و از اجابت خواند نخست بعد عاقل دیدگاه بر خود بار رفتی مومنان که سید امام ناصر الدین رحمته در مدینه و ترمذی در مدینه و ترمذی
 روایت کرده است از رسول علیه السلام که هر که عظمه بلند کند و نشنود هر چک یک گوید و عاقل غفر الله له و یک گوید و نشنود یکبار سوخت
 و نیست خواند نخست بعد عاقل دیدگاه بر خود بار رفتی مومنان چنانکه بنده را از بیماری بر صم خیرم و جنون و شقیه که از
 تو که کرد و بدل باید بدست و توانگری بدان از تو نگرانی بدست است قال النبی صلی الله علیه وسلم انما الغنا الغنا و الغنا الغنا و الغنا الغنا
 که عظمه آدم صلی الله علیه وسلم چون جان بقالب مبارک وی آمد در حیات در آن نشسته و عاقل غفر الله له و یک گوید و نشنود
 ما معلوم شد که عظمه است و نیز لازم می آید باید دانست که انما عظمه الله اینست اما اختلاف در مقام و در کلام و در حقیقت

که آنها از فساد خالی نیست و اینها معصوم اند از ضعیف و کبیره حکایت آورده اند روزی مادرش عیسی و عیسی و ابویوسف حاضر
بود گفت بر حاکم ابویوسف چون رفت مناز علان بدگوی کردند که شمار بجای کتابت ذکر کردی میباید حرمت نبین کن
بر سمع ابویوسف سید وقتی دیگر مادرش رشید رحمت الله باز عیسی و ابویوسف گفت بجان سفت با سبها و حرمت مادرش گفت
بجان سفت که سستی را عمل کردن نسبت فاضله بود قال النبی صلی الله علیه وسلم من اجبی سنتی فدا سنیته فیه خلیفۃ فی الخلق و سبیل
اگر نماز میکند اردو در نوشته نگاه میکند و فهم میکند و بعضی گفته اند که قیاس قول محمد رحمت الله باشد ایمان نماز بنه شود تا اگر کسی بگوید
خورد که من نماز فلان کس بخوانم فلان نامه فرستاده دی نامه گرفته است و نگاه میکند و فهم میکند بقول محمد رحمت الله که کند حاج
شود و از برای آنکه بنای ایمان بر عرفت است و این فهم کردن خواندن خواندن اما ظاهر بر و ادب است که خلاف ایشان در نماز
میتوانست اندر صله این خلاف در نیاید که اگر اندیشه دل استوار بودی نماز بنه نماز بودی که بسیار چیزها در نماز و از آنجا که
ایده نماز گذارند تا آن از رفع آن عاجز باشند نماز را بود اگر کسی نامه نویسد باید که آن نامه او در خرقه پاک نماز می باشد
برای جاسم الله الرحمن الرحیم اگر چه نوشته باشد یا ایتیه از قرآن نوشته باشد اگر حیف یا محذی که در بکار نشود و قوله تعالی لا یسئلکم الله
اگر نماز میکند اردو در پدر او او از او نداند و بعضی مستخرج گفته اند که اگر فرضیه میکند از نماز تمام کند و اگر قطع میکند از
بر اندازد جواب ایشان گوید بعضی گفته اند اگر مادر پدر میداند که در نماز است بر نه اندازد و اگر نمیداند بر اندازد اما صاحب
قطع میکند اردو در پدر نمیداند که دی در نماز است جواب ایشان گوید و اگر میداند دی در نماز است نماز را تمام کند آنجا جواب
ایشان گوید اما اگر فرضیه میکند از اگر دهند که دی در نماز است یا ندانند باید که نماز تمام کند آنجا جواب ایشان گوید قال النبی صلی
علیه وسلم لا طاعة للخلق فی معصیة الله الا بقوله الحق اما کسی ملاک میشود چنانکه در باب التشری افته اتفاق است که آن نماز بر اندازد و آن
کس اختلاف کنند اگر چه آن نماز از وقت بود اگر چه آنکس نمی باشد اما اگر چیزی بملک میشود ظاهر بر و ادب است که اگر پدر نم
رسد شاید که نماز بر اندازد خدا تعالی از آن نماز بی نیاز است و بنده بدان درم نیازمند است و حاجت مند بعضی گفته اند اگر کسی
نقعه باشد شاید که اندازد و از آنجا که این فتوی است و فتوی است که خواج حسن بصری رضی الله عنه گفته است که از نماز نیاید
فتناید بر خود نماز بنه کردن دلیل آنکه یکی از صحابه را پسیمی قتمی بود نماز شروع کرد و در بر آمد و اسب کشاد بر روان بر روان صحیح میدید
نماز بر خود بنه کرد بعد از نماز بر اندازد اگر چه فتوی عمل نکردی و گفته اند اشهر آنکه برای دنیا بر خود نماز بنه کردی امیر اهل
اندرین باب اینست که کسی که در حق آید حق بعد از مقدم باید داشت نماز برای امانت حق مقدم داشتن حق عبد با هم
که خداوند عز و جل بی نیاز است و بنده نیازمند است حاجت مند قال النبی صلی الله علیه وسلم من تقدم المقدم و من تقدم المتأخر فهو
الله این نماز کرد و نماز تمام پروردگار شود جل جلاله گفت نماز بنه نشود و اگر نام رسول علیه شود صلوة گفت اگر نماز
جواب گویند است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمت الله نماز بنه شود و بقول ابویوسف رحمت الله و ابو و اگر کسی نماز میکند از
و دیگر و بر او بر ملا میدارد و می لاجول و لا قوت الا بالله العلی العظیم گفت بقول ابو حنیفه و محمد رحمت الله نماز بنه شود و

ما بر این حدیث متفق بود و در سر رکعتی که ما بر تمام کرد در صله خواجیه امام اجل حضرت علی علیه السلام است
که بر کشیدند آن را بر این حدیث متفق بود و در صله خواجیه امام بکر خواجیه زاده رحمت آورده است که مفیده من آید سنگ ای که بر کشید
ایستادن چه صید در سنگ است پس معلوم شد که بجز در رکعتی که در آن است و از اینجا است باموزه نماز که در آن اول وقت
و تعلیم در پیش نهادن است تا اگر نماند بپیران آید تا قدم باموزه بر روی دهند و آن گزنده را بملک کنند یا تعلیم بپیش
ملک کنند و بعضی از شیخ اصل کار را اعتبار داشته اند چنانکه بر کار یک پیران نماز است آن کار یک است باید کرد و در نماز
دست کشید نماز تها نشود و چنانکه نگارنده در میان کشیدن و نگاه بر سر نهادن و مانند آنها و اگر کار است که بپیران نماز انگارند
دست باید کرد و اگر چه در نماز چند یک دست کشید نماز تها شود چنانکه نگارنده در میان بر بستن و مانند آنها و بعضی از شیخ
اگر چه گفته اند که بپیران نماز تها نشود اما ظاهر بر این است که نماز تها شود اگر دیگران سجای را متفق خاد نماز تها نشود و بعضی
گفته اند که تها نشود اما اگر یک چهار خادید باز دست بجای خود در و نهاد و بار گرفت و جای دیگر خادید باز دست بجای خود باز نهاد و چند
بچین کشید نماز تها نشود اگر در نماز گمان کشید یا حواس نماز تها نشود و اگر شک بر گرفت و بر صید زد و در میان السایل و در قنای خود
امام حسان الدین شهید از محمد رحمه الله و آیت است که نماز تها نشود و خواجیه امام فخر رحمه الله گفته است که این آثار ابل است چون بگوید
سنگت که در و چون ایقام بر و در صید نماز تها نشود و در میان از محمد رحمه الله و آیت است که اگر کسی در نماز بپیران بپوشد یا بپیران
بپیران کشید نماز تها نشود اما این نیز تا و بی است اگر بپیران بود که بپیران باید نماز تها نشود و اگر بپیران کردن بپیران می شود و نماز
تها نشود و اگر بپیران نیست بپیران کردن جایز نیست و این آثار ابل است تا بر کتی محل بکار و چنانکه در دیگران بپیران است و در هر وقت
و در رکعت دیگر که دست اندازد و در یک رکعت دست دیگر اندازد و او را خواجیه امام اجل حضرت علی علیه السلام گفته است که بر تعلق که از نماز
که آنرا در و جو اندک کسی دیگر چنین گمان بر و کردی در نماز نیست حقیق و او را قید داد و اگر وی بکشد یک نماز تها نشود و اگر
بکشد یک نماز تها نشود و او را قید داده بود و او را نماز تها نشود و اگر زن در رکعت رجعتی است شوی در نماز نیست در باطن فرج زن نگاه کرد و در هر
نشود و خواجیه امام بکر خواجیه زاده رحمه الله گفته است که نماز تها نشود این اختیار قیده ابو اللیت و نصیر بجای رحمیم الله فتوی بپیران است ظاهر
روایت تها نشود و در مسند شیخ الاسلام علی استیجابی از ابو یوسف رحمه الله و آیت است که نماز تها نشود بخلاف آنکه در باطن فرج
نشود پس نگاه کند یا از آن دختر زن بدین حرمت مضارب ثابت نشود و در نماز تها نشود و چون شهوت نگاه کرده باشد اگر مردی
زن خود را طلاق رجعی داد و در نماز تها نشود و اگر زن بدین امر این مرد را قید داد و رجعت ثابت شود یا نه اگر مرد رضا داد نماز تها نشود و اگر
رضاء داد نماز تها نشود اگر مردی که یک خرید بخار سه روز در دست خیار که یک آمد و خواجیه را قید داد و خیار را بطلان شود و بیانی بپیران
خلاف است اگر زن در نماز تها نشود و او را قید داد و رجعت ثابت نشود و نماز تها نشود و رضا زن حاجت نباشد و اگر یک بپیران
دور و یک بپیران تا در نماز چهار رکعتی که کردی بپیران که از و بپیران ابو حنیفه و محمد نماز تها نشود و بپیران ابو یوسف رحمه
الله زاده از نیمه باید و از نیمه و آیت است اگر زن در نماز است یک نماز بپیران مادر شیر خورد خواجیه امام بکر خواجیه زاده

فریضه است و بقول علامه رحمه الله فریضه نیست ترتیب میان سنت و فریضه شرط نیست با اتفاق تا بیاورد آنکه نماز باید در آن ترتیب
کذا در رد الوتر ترتیب میان فریضه تر بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و بقول ابو یوسف رحمه الله و محمد بن حنفیه رحمه الله و فریضه نیست
فریضه تر بقول شافعی رحمه الله و بقول علامه رحمه الله و بقول امام شافعی است که تعین میان فریضه و وتر است و در میان
فریضه که کدام گذارد از عید به بعد و آنکه چه فرق بود میان قضاء و او دیگر در قضاء روزی ترتیب شرط نیست در قضاء نماز نیز
شرط نبود از برای آنکه نماز همان فریضه در روزی همان فریضه علامه رحمه الله که نه آنکه توجوب بقیاس میگوید اما ما را از قول رسول
علیه السلام و بفعل رسول علیه السلام بنا بر قایل صحابه رضوان الله علیهم جمیعین معلوم شده است که ترتیب میان فریضه و فریضه فریضه است
اما قول رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه و سلم من نام عن صلوته او نسیها فلیصلها و اگر نماز آن را فراموش کند یا نسیه کند فعل رسول علیه السلام
آن بود که در هر چند وقت چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز پنجم اندر نماز چهارم نسیه شد و آن چهار نماز را نسیه نمود
تا بیا که نماز اقامت میگفتند و ترتیب قضاء میکردند و آنکه نماز پنجم را و وقت گذارد نسیس معلوم شد که ترتیب شرط است ازین
حدیث را چند مسئله معلوم کردیم یکی آنکه هر جاد و کارشاید که کدام قوی تر بود از ایشان باید داشتن چنانکه در هر نماز پیش از هر نماز
باید داشتن چون کار حرب تمام شود نماز ناکند شسته را قضاء کند و ما روی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه
و سلم قال من نسی صلوته فلیتمه کما لا یسوغ الا ما لم یصل النبی یوفیها و یصلها تطوعا ثم یصلی التي فایتها ثم ینال التي یصل
یعنی اما بعد عبد الله بن عمر رضی الله عنه و ایتیه میکنند از رسول علیه السلام فرمود که نماز نسیس را پیش از نماز نسیس کند و اگر نماز نسیس را
و در نماز اقام باشد آن نماز را تمام کند و آن تطوعه شود و آن نماز را داده را بگذارد و آنکه اقامه آن نماز را که با اقامه گذارد است
نماز باز گذارد پس معلوم شد که ترتیب میان فریضه و فریضه فریضه است شافعی رحمه الله گفته است اگر فریضه میگذارد از نماز و بعد از آن
ساقط شود و تو که شافعی رحمه الله فریضه را نیز بضرورت ساقط میداری و دلیل بر آنکه میگوید که هر چند آنکس نجاست بر حاکم
رسیده و ای نماز را باز دارد و مسافر را با حاکم باید نماز را و امیداری دیگر آنکه بر مقتدی یافته خواندن فریضه میداری و اگر کسی
بیدار اندام را در رکوعه اند یا بد افتد آنکس را کوت او را فتنه میداری و اگر در صبح اقبل پوشیده شود بجز نماز گذارد بسمه طهر نماز را
میداری و آنها فریضه است و بضرورت ساقط میداری باید دانستن که نماز را در وقت بخدا داشتن نهایت است و ترتیب و
بحدیث تا تو ایم بهر دو عمل کنی اگر عمل کردن بهر دو عاجز آیم ترک عمل بحدیث گویم و بایسته عمل کنیم ولیکن حدیث را نشنیده گویم و بخدا
که وقت نوزح بود حدیث را واجب العمل گویم هر گاهی که وقت تنگ بود حدیث را واجب العمل گویم و لیکن واجب العمل بنویسم و بر قول
بعضی از علما را یاد داشت فاسد وقتی را بود و فاسد نمازی بود و بر قول علامه رحمه الله است چنانکه نماز پیشین میگذارد در میان
نماز پیشین با آنکه نماز را بدو بر نیت بگذشت و نماز پیشین تمام کرد و باز نماز را بدو اقام کرد و بایستی که نماز پیشین را گذارد
و میگذارد و باید داشت آن نماز پیشین نماز دیگر میگذارد و او را بدو از برای آنکه آن نماز پیشین بقول شافعی رحمه الله فریضه
نیابت داشت و بقول محمد بن حنفیه رضی الله عنه و ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله و ایتیه کردند از این بر دهنی و ب

عنه بود و است آن نوبت وقتی میگذارد و او بداند که از قضا آن معنی نایه نیست و قبول ابو یوسف و محمد رحمهما الله یکی کند از نوبت
کند چون وقت تنگ نشود و آنگاه وقتی که از دو مومنی را نماز خفتن بر ویست نماز باید داد میگذارد و حکم تنگی وقت هنوز وقت تنگ
باقیت خفتن را شروع کرد و در میان نماز خفتن اقیاب برسد که با اتفاق نماز باید داد و بود نماز خفتن را باز که از دو اگر نماز خفتن
بعیده رسول الله رساند اقیاب آمد و بقول ابو حنیفه یعنی بعد نماز باید داد و بود نماز خفتن را باز که از دو و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله نماز خفتن بر او بود نماز باید داد باز که از دو و چون بعیده رسول الله رساند اقیاب برآمد با جمیع مرد و نماز نشد و
بود بقول ابو حنیفه یعنی بعد نماز باید داد اول بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز باید داد دوم این حالی بود که بعد که از
اما اگر نماز خفتن بر ویست بغیر اموشی نماز باید داد که از دو و چون بعیده رسول الله رساند و بر یاد شد که نماز خفتن بر من است نما
باید داد و اسلام داد و نماز خفتن شروع کرد و چون بعد از بعیده و رسول الله رساند اقیاب برآمد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
بر دو نماز نشد و ابو در روایت کتاب اینست که قیاس ابو حنیفه رضی الله عنه بر دو نماز نشد و از برای آنکه نماز باید داد و چون
بعیده و رسول الله رساند و بر یاد شد که نماز خفتن بر من است این نماز فساد پذیرفت که ابو حنیفه رضی الله عنه بر من آمدن از نماز
بفعل نماز که از نه فریضه در داخل بر روایت است که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز باید داد و بود از برای آنکه
هم از ابتدا باید داشت نماز خفتن حکم تنگی وقت نماز باید داد که از دو بودی و ابو دی اکنون بغیر اموشی که از نه است طریق اولی بود
که بر او بودی اکنون که بحقیقت شد که وقت تنگ بوده است که نماز خفتن بخند و نیز بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و هم
بکی که اگر یکشنبه روز نماز مانده باشد ترتیب سقط نشود که بر کجا و تر یا فریضه بعد از تسبیح و تسبیح فریضه گرفته شود اما اگر یکشنبه روز نماز
مانده باشد یکی چنانچه بر تر قضا شده باشد بعد از آن یکشنبه روز قضا شده باشد و تر علاوه بقول ابو حنیفه رضی الله عنه
ترتیب سقط نشود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله سقط نشود و بر این اصل است که در بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است
بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست تا اگر فریضه نماز باید داد و آنکه در تر بر من است و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تسبیح شود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله تسبیح نشود اگر نماز خفتن گذارد صفت و در تر که از دو و بعد از آن معلوم شد که نماز فریضه نماز افتاده است
فریضه نیست باز که از دو با اتفاق و تر بقول ابو حنیفه رضی الله عنه باز که از دو و بقول ابو یوسف و محمد باز که از دو و نظر قول ابو حنیفه
رضی الله عنه نیست که نماز خفتن گذارد و یاد شد که نماز شام بر من است و اجماع است که همان نماز شام را قضا کند از بعد از
آید این نیز همان حکم دارد مسلمانی را نماز پیشین بر ویست از وقت تسبیح تا دیگر چندانی باقی است چهار رکعت نماز یکشنبه ظهری
رحمه الله گفته است که در وقت تسبیح نماز دیگر گذارد چون اقیاب فرورد و نماز پیشین اقصا کند و آنگاه نماز شام گذارد و این قیاس
بر قول محمد است جمعه آمده که وی تسبیح وقت را اعتبار دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف در وقت تسبیح نماز دیگر پیشین اقصا
کند و آنگاه نماز دیگر را گذارد که وی اصل وقت را اعتبار دارند اگر در وقت تسبیح نماز دیگر باید داشت نماز پیشین نماز دیگر شروع
کرد و قرات در آن خواند چندانی که وقت مکروه نماز دیگر اندر آمد و صلوة امام دیگر خواهر زاده آورده است که بر گذارد نماز نماز

چنانکه حاجیان از وفات بیرون آیند و در راه نماز تمام گذارند و آن نمازش هم موقوف بود چون پیشتر از صبح بگردن انداختند آن نمازش تمام
 را باز گذارند و بر فور نماز خفتن گذارند اما اگر صبح دمید و آنگاه بگردن انداختند با اتفاق این نمازش هم بر وایمی باز گذارند این نیز صحیح
 بود که اما ظاهر بر وایتی که تحریر کرده نماز دیگر باز گذارد چنانکه مومنی دختر مجوس در کجای آورد و او در جوانی بن دختر اسلام
 آورد با اتفاق عقد بر وایتی جاری نمایند این نیز همان باشد باید که تحریر نموده نماز دیگر باز گذارد چون انقباض و در وقت نماز
 پیشین انقباض کند و آنگاه نمازش تمام گذارد و اگر نماز دیگر بفراموشی شرف کرد و قرات در آن وقت نماز و وقت کرده نماز دیگر گذارد
 آورد و یا بداند که نماز پیشین بر من است بر گذارد و نماز دیگر تمام کند با اتفاق شرف و شرف فراموشی درست افتاده است اکنون ویرا
 می آید اسکان قضا کردن این نیست پس نماز دیگر را تمام کند از نماز دیگر شایسته دارد و هر دو وقت کرده که نماز دیگر با
 یادداشت نماز پیشین دیگر شرف کرد و یا تکبیر وقت روزه کند که گذارد انقباض فرموده عیسی بن ابان که تشریف که نماز شریف
 شود و از برای آنکه می آید اشت نماز پیشین نماز دیگر و یا بجا می آید وقت روزه امیداشتم اکنون انوقت تکبیر نماز پیشین
 قضا کند و نماز دیگر آنگاه نمازش تمام گذارد اما ظاهر بر وایتی است که روزه و او در برای آنکه حساب کنیم و نماز که بعضی
 از وی روزه بود و بعضی قضا فصله از آن بود که من کل وجه قضا کرد و وقت کرده نماز دیگر شرف کرد و در رکعت گذارد و انقباض نمود
 رفت بیک اندک نماز دیگر را بر وی اقتدا کند قیاس است که روزه و او در برای آنکه احتیاط بر تحریر است دلیل آنکه رسول علیه السلام
 فرموده است که چون تحریر در انقباض اقتدا کرد بر چهار رکعت را بی انقباض گذارد و او در اینجا است که در انقباض گذارد و پس حکم
 حدیثی را آورده بود و آنکه بوی اقتدا کند قضا گذارد بود و اینست قضا گذارد و درست بنیاید اما ظاهر بر وایتی است که قضا
 درست است که آنچه نام با انقباض گذارد است او او در اینجا بی انقباض گذارد بود قضا و مقتدی قضا گذارد است . اقتدا قضا گذارد
 بقضا گذارد درست است و اگر مقتدی را بداند که نماز پیشین بر من است نماز وی تمام شود که شروع وی در وقت سجده افتاده است
 که نماز پیشین بر من نیست و اگر است و شک که وقت سجده نماز دیگر باقی است یا نه باید که نماز پیشین انقباض کند و نماز دیگر گذارد
 چون وقت نمازش تمام اندازد نماز پیشین را باز قضا کند و آنگاه نمازش تمام گذارد که احتمال ندارد که قضا نماز پیشین بی وقت
 کرده افتاده باشد و این بار دوم از آن قضا نیابت دارد و اگر از آن قضا در وقت کرده افتاده باشد این بار دوم از
 قضا مانده نیابت دارد و اگر در وقت سجده نماز دیگر شک افتاده که نماز دیگر گذارد ام یا بی باید که چهار رکعت نماز دیگر
 نزد دیگر نماز که بر من است نیت کند و بگذارد و تا اگر کرده بود این بار دوم از قضا نیابت دارد و اگر گذارد باشد
 نیابت از نقل دارد و اگر در وقت کرده نماز دیگر شک افتاده باشد که نماز دیگر گذارد ام یا بی باید که چهار رکعت نماز دیگر و قضا
 کند و رکعت اول قراعه خواند و رکعت دوم بخواند و رکعت سوم بخواند و در رکعت چهارم بخواند اگر بران قیاس اگر
 گذارد باشد این از او نیابت دارد و اگر کرده باشد این تطوعه نشود که بعد از نماز دیگر تطوعه شریف است اگر وقت
 نماز نماز دیگر تطوعه شریف است اگر وقت نماز دیگر بر آن وقت دی شک افتاد که نماز دیگر گذارد ام یا بی باید که

که بر روی چیزی نبود که بر کمر کمان نبرم که وقت نماز بر مسلمان میگذرد وی نماز بگذارد اما حاجه محمد امام زاهد فخر رحمه الله
تفسیر است که در زمانه مانع غلبت غالب است باید که نماز دیگر قضا کند تا اگر کرده باشد این بار دوم از قضا بایش نیاید
و در و اگر سه نماز مانده و یکی گذارد و حکم تنگی وقت بارسه نماز دیگر ترتیب ساقط شود که قنوت شش شش گذاردن یکی
بغیر وقت است که وقت تنگ بود و اگر در نماز تنگ افتادش که پیش از آن نمازی دیگر بر من است یا نه چون نماز تمام
کرد و قنوت شش که آن نماز بر من است آن نماز را قضا کند در عین السایل از ابو یوسف رحمه الله و است که آن نماز
وقتی را باز گذارد و اگر در نماز یادش که پیش از این شش نماز یکی نماز بر من است حکم حدیث ازین نماز شش از فضیلت
باطل شود و در حق قطعه عیاتی بود و لیکن نفعه روا بود از فضیلت نیابت دارد از برای آنکه اگر شش نماز مادی ترتیب ساقط
شدی و اینجا بفراموشی گذارده است بطریق اولی بود که ترتیب ساقط شود و در ادله این حدیث برای ثواب است نه از راه
حقیقت اگر بیاد داشت و یکی نماز پنجم نماز را گذارد و این پنجم از موقوف بود بگذاردن و یکی نماز در اصل یکی نماز است که گذاردن
پنجم نماز را بر وایتی باز آرد یکی نماز است که گذارد این پنجم نماز را فاسد کند بر قول ابن ابی حنیفه رضی الله عنه اید بر قول ابو یوسف
و محمد و جمیع اهلان بنیاد آن نماز یک نماز را بر وایتی باز آرد و نماز ششم است چون گذارد بقول ابو حنیفه نعمان پنجم را بر وایتی
بر روی همان یکی نماز بود بقول ابو یوسف محمد و جمیع اهلان بنیاد آن یکی شش قضا باید کردن و آن یکی نماز که این پنجم نماز را فاسد کند
مگر پس از آنکه نماز ششم گذاردی آن مانده را قضا کند و بر قول ابو حنیفه نعمان این پنجم نماز را فاسد شود با اتفاق شش نماز را قضا کند که
شش نماز ماند ترتیب ساقط شد پس از آنکه نماز نهم را گذارد از آن شش یکی قضا کند ترتیب باز نیاید با اختلاف مشایخ حضرت حکم الله
مگر شقی رحمه الله گفته است که ترتیب باز نیاید دلیل بر آنکه حوض میده شد آب اندر آمد سیر در رود پاک شود و آن آب از ظرف دیگر پاک
حوض اندر آمد آن بر میده باز نیاید و آن نیز همان حکم دارد که ترتیب ساقط باز نیاید حاجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که ترتیب ساقط
میشود در هر سه حکمت و حکمت یکی معلقی آن دو که حکم شش نماز ماند ترتیب ساقط شود و حکم گذارد و ابو دین حکم است چون تمام
نماز گذارد در قضا کردن آن شش نماز منجر است بر آنکه قضا کند از همه و میران آید این نیز حکم است این معلقی است پیش از آنکه نماز نهم
گذاردی از شش نماز یکی را قضا کرد و پنجم نماز ماند ترتیب باز نیاید احتیاج به حج الاسلام بر آن الدین رحمه الله ترتیب دلیل بر مسکه جالم الصمیم
حکم مومنی ایستاده نماز ماند است و روز دیگر با هر یکی از آن نماز مانده قضا میکند که گذارد قضا دارد و ابو دین سخن دارد
فحیث اگر حرکت او اسکند و از آنجا قضا دارد و بعد از آنکه چنانکه میاید داشت پنجم از دینه با دو امر و دینه گذارد و ابو دین شش
باز نماز را دینه را قضا کند بر وی همان پنجم نماز ماند وقت نماز پیشین اندر آنکه نخست نماز پیشین از دینه میکند و در انبوه که گذاردن یکی نماز ترتیب
باز نیاید و نماز پیشین معلقی است که روا بود و پس معلوم آنکه بگذاردن آن یکی نماز ترتیب نماند و اگر نخست قضا کند
و آنجا او انقضای نماز را در آنجا مختص بود و در برای آنکه نخست نماز با دو دینه قضا کند از نماز او دینه بر وی چهار نماز ماند با یاد او
او چهار نماز دینه باید که در روز دوم و باز نماز ششم را در نخست نماز پیشین و یک نماز در روی از قضا و دینه سه نماز ماند با یاد او داشت

سه نماز پیشین این روز نمیکند و در او بنود نماز دیگر شد نماز دیگر در روزی آن نماز نهد و نماز نهد و دست آن دو نماز دیگر
 امروز دیگر که در او بنود نماز شام شد نماز شام و نشسته و قضای کند بروی یکی از نماز نهد و دست آن نماز شام را گذارد و بنود نماز
 خفتن نماز نخست نماز خفتن و نشسته و قضای کند از قضاء و نیز بروی چیزی نماز نماز خفتن است و او کند و وجود و اسکا لیکه با
 چهار نماز در میان نماز نهد است چرا ترتیب باز نمیدارد آن چهار نماز فاسد است و باید درست و فاسد و قوی را و بود شش
 نماز ترتیب ماقط شود و یا چند نماز صاحب تیب شود و یکی ترتیب کعبه است که یکی باز گذارد صاحب تیب شود و یا چند
 رحمة الله کعبه است که شش نماز گذارد صاحب تیب شود مسافر در سفر نماز شام را و گذارد یا مقیم در حضر چهار گذارد حکم
 نماز نماز شود و طحا و رحمة الله کعبه است که از هر نماز چهار را و بود و شش را و بود و قبول ابو یوسف محمد رحمهما الله در این
 شام تا آن نماز شام شش نماز رقتا کند بعد از آن همین نماز را و شامها را رقتا کند بنبه بود و قبول ابو حنیفه رحمة الله بهین
 نماز شام را رقتا کند بنبه بود و مسیحا را یاد کند که از یکشنبه روز نماز دیگر رکعت یکی مانده ام یا یکی نماز از یکشنبه روز نماز
 دیگر نمیداند که کدام نماز است و یا چه مقدار مقابل از روزی رحمة الله کعبه است که چهار رکعت نماز کند و بر سر و بر نشسته و بر سر
 چهار نشسته از عید ان برون بکند از برای آنکه اگر دو رکعت مانده بود بر سر و نشسته و اگر سه رکعت مانده بود بر سر سه رکعت
 نشسته اگر چهار رکعت مانده بود بر سر چهار رکعت تا این چهار رکعت و خفتن از برای آنکه نیت که ای نماز شام است سفیان بن
 رحمة الله کعبه است که نماز کند و علامه ای فریضه یکی دو رکعت و یکی سه رکعت یکی چهار رکعت یکی قبول ابو یوسف محمد رحمهما الله
 کند و شش یک کدام نماز را که در آن نماز گذارد از عید برون بکند قبول ابو حنیفه یکشنبه روز نماز قضا کند تا به تعیین از عید برون بکند
 یا و دست که از دو شبانه روز و نماز مانده ام میداند که نماز پیشین نماز دیگر و لیکن نمیداند که نخت کدام نماز مانده ام یا دیگر که نخت نماز
 پیشین قضا کند و نماز دیگر را قضا کند و نماز پیشین باز قضا کند آن قیاس که ترتیب مانده باشد این نماز پیشین دوم را قضا کند از قضا کند
 نیابت دارد و اگر ما و شش که ترتیب مانده باشد نماز شش پیشین ای در هر دو اول قضا کند بکشد نیابت دارد و اگر ما و شش که از سه شبانه
 نماز مانده ام میداند که نماز پیشین او نماز دیگر و نماز شام و لیکن نمیداند که کدام پیشین نخت مانده است آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا
 کند چنانکه پیشین او نگاه نماز شام را گذارد و آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا کند چنانچه پیشین دیگر پیشین اگر ما و شش که از چهار شبانه
 چهار نماز مانده ام میداند که نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز شام و خفتن و لیکن نمیداند که کدام را پیش مانده ام آن نخت نماز را بهمان ترتیب قضا
 چنانچه پیشین دیگر پیشین و شام و دیگر پیشین نگاه نماز خفتن گذارد و آن نخت نماز را باز بهمان ترتیب قضا کند چنانکه پیشین
 و دیگر پیشین و شام و دیگر پیشین و دیگر پیشین و شام و دیگر پیشین و دیگر پیشین و شام و دیگر پیشین و دیگر پیشین و شام و دیگر پیشین
 که پیشین است و دیگر و شام و خفتن نماز یاد و لیکن نمیداند که کدام را پیش مانده است آن پانزده نماز را بهمان
 ترتیب قضا کند چنانکه پیشین و دیگر پیشین و شام و دیگر پیشین و خفتن باز پیشین و دیگر پیشین و
 شام و دیگر پیشین در همه و نماز را سه گذارد و سه را هفت گذارد و چهار را و

که آنش نیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت نجومی سیان است و بعضی گفته اند که طیلان نیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت است پس
است نشاید بعضی گفته اند که علامت نیم رسول علیه السلام فرمود که نشاید که معلوم اعلام حاصل نماید بر هیچ تراز گرفت باز گفته اند و عبد الله
زید انصاری رضی الله عنه نیز دیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من و من خاکی دیدم که دو ترشته از آسمان فرود آمدند با
جامه های بنبر دیو و ابریت ایستادند و روی سوزی قبله آوردند یکی بایک نماز گفت و یکی اقامت و من این دو نفرم رسول علیه السلام
گفت بگو تا شنیدم او گفت ویرا رسول علیه السلام تقدیر کرد و گفت بلال را بفرست که او را زوی رود ترشت و بی بلال را بفرست که
که امیر المومنین عمر رضی الله عنه در آمد و گفت یا رسول الله درش من همین خواب دیده ام و لیکن انصاری بر من سبقت کرد و در دیده
خوابه ام اهل محض تر که منس انتخاب احکایت کردند بر و انیته خواج که خواج زاده رحمة الله علیه کس حکایت کرد و دنیا که عبد الله
انصاری حکایت کرده بود که من زاده از انانی امام محمد جعفر صادق صلی الله علیه و آله گفتی که بایک نماز حکایتی از احکام شریعتی جواب گشتی و گفتی
بایک نماز شایع اسلام است و بی خواب گشتی ثابت نشود و دیگر خواب بنیاد خواب بنیاد سخن دخی است رسول علیه السلام مر بلال را امر کرد تا بایک
گوید بنابر آن اصل است که در شب سحر رسول علیه السلام بایک نماز را جبرئیل شنیده بود چون مسجد اقصی مسجد جبرئیل علیه السلام بایک نماز
واقع شد گفت رسول علیه السلام ارواح انهارا اقامت کرده و رکعت نماز که از سبک تمام کرد و در رکعت اول الم و در رکعت دوم گفت
دوم لا یلا ف خواند سحر رسول علیه السلام حق است و هر که تا مسجد اقصی میفرستد و کافر شود که نفس قاطع است قولہ تعالی سبحان الذی لا یسرى
بعبدہ ییلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بر که عز از ان منکر شود کافر شود و تا آنجا که حدیث رسول علیه السلام فرموده است
علما ما جبرئیل اند که کرده اند مبتدی شود نخستین کسی که سوره بقره پیغامبر علیه السلام تصدیق کرد بایک صدیق رضی الله عنه بود و اول کسی که انکار کرد
ابو جهل علیه السلام بود و در باب سنت و جهالت نیست که سحر رسول علیه السلام حق است تا آنجا که رسول علیه السلام حدیث فرموده و علی با کوه
کرده اند این مرقه رضی الله عنه گفته است که رسول علیه السلام که بچنین بایک نماز را امیر المومنین عمر رضی الله عنه شنیده بود و در وقتیکه هنوز اسلام
نیامده بود آن از کرامت می نمود و برای آنکه کسی که اسلام هنوز کرامت نبود آن از اثر مجرعه رسول علیه السلام بود و که خدا تعالی عزوجل
از ابریکان یگان ظاهر میکرد و اند تا این سبب است و می بود و لیکن که امیر المومنین عمر رضی الله عنه شمشیر را بر کمره بود و در وقتیکه رسول
علیه السلام را بکشد بر راه دید جماعتی میخواستند تا که او را بفرستند تا که امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت عجب کار است چند
کسی که کافر اند و اینکندن خداوند عزوجل کافر است و در گفت عجب این نیست عجب آنست که تو قصد فاضلین آدمیان و
خلاصه ترین بر گردیدگان کرده کا و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله چون عمر از وی در گذشت امورا دید قصد گرفتن امورا
دید بایستاد و روی برگردانید و گفت ای عمر با حق و نصیحت پس نمیتوانی آمدن با میخا بر خیز از میان چگونه خواهی بر آمدن که وی سحر
بر حق است و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله دیگر آنست چنان عمر رضی الله عنه جمال مبارک رسول علیه السلام را دید و گفت یا رسول الله چه
می بایست گفت رسول علیه السلام بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله او از بر آورد و گفت لا اله الا الله محمد
رسول الله سخن گفتن کا و دیگر از اثر مجرعه رسول علیه السلام بود که خداوند عزوجل بایک نماز را ظاهر میکرد و اند تا این سبب است

[illegible]

که در حجره رسول علیه السلام این سخن بیار گفتن رسول الله چه وقتی غافل بوده است یا غافل است و همه شب در عبادت بوده است
 رسول علیه السلام گفت بگذار یا عایشه که خوب سخن گفت بلال و این اگر داند ام میان موزنان امت خود تابعی است در باطن
 در یاد او میگویند که الصدقة خیر من النوم چون موزنان گوید الصدقة خیر من النوم مستحب گوید صدقت و بر رت العلم فبما عظم
 العافین در باطن از قوت زیادتی نشاید کردن که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه موفی را دید در باطن از قوت زیادتی میگرد گفت
 ای شیخ بوشنداری ناکر که این کردن تو حجب نیارد با بران اصل است که کلمه شهادت را اول بد است و آخر خرم باید که از اول کم
 آغاز کند تا با خرقوت باقی ماند تا آن بجا آخر را پیدا کند که بجای آخر را پیدا کند و لا مشو و لا کم فی است حفظ شود در باطن
 مرتبه فرمود و نشاید کردن که روزی موفی نزدیک عبد الله بن عمر رضی الله عنه آمد و گفت ای زاهد از صحتی من تر و دوست صبر
 از برای خدا و خود جل عبد الله عمر رضی الله عنه گفت موی ترا دوست نمیدارم دشمن نمیدارم از برای خدا و خود جل گفت چرا
 گفت از برای آنکه در باطن از فرزند میکنی بر موفی اجرت میگیری و گفت من ازین برد و تو بگردم گفت من نیز ترا دوست کنم عثمان
 بن مطلقون رضی الله عنه گفته است که مرا رسول علیه السلام احرم و خیرت این گردان را بر ضعیف ترین قوم تمام کنی و بر موفی و
 اجرة نگیری موفی محترم و پارسا باید تا قوم را در حرمت لازم آید یکی حرمت موفی یکی حرمت پارسائی تا اگر موفی حقیر بود و
 زود باید دیگر این چشم حقارت در وی نظر کند و بران زبان ندارد و اما ایشان را زبان دارد و موفی خوشنموی بود و بی طرح اگر کسی نیک
 به مسجد نزدیک باشند گویند که بانگ نماز بلند میگوید و الصدقة بسیار میگوید چنانکه ما بیدار میشوند گوید بعد ازین نرم گویم و الصدقة
 و الصدقة اند که گویم و اگر کسی نیک مسجد و باشند گویند که بانگ نماز نرم گویم و الصدقة اند که میگوید ما را بجای موت فوت میشود گویم
 بعد ازین بلند گویم و الصدقة الصدقة پیشتر گویم اگر بکایند کان گویند که قامت دیر میگوید ما را خوب میگرد گوید بعد ازین نگاه تو
 گویم و اگر بکایند کان گویند که قامت سبک میگوید ما را جماعت فوت میشود گوید بعد ازین و بر گویم هر چند که بچنین کند بسبب است
 میشود هر چند همه جمعه ثواب بود و میراثها همان تقدیر بود قال النبی صلی الله علیه وسلم الدال علی الخیر کف عله رسول علیه السلام فرموده
 است که هر دو قیامت است و صدق موفی امت من هر خردی و بلند کردن باشند چنانکه حقیقت کردن ایشان را در از تر بود و اما
 از بسیار ثوابی که ایشان را در از تر بود از همه هر خردی و بلند کردن بلند تر بلندای از خوشی بلند تر بلندای و سالی را در بود
 با کراته اشکال آید که بلال از اول بنده بود و با خرمولی اما کسی بر فعل رسول علیه السلام چیزی نرسد آن از برای جواز بود و دلیل
 هر آنکه در رصف نزدیک امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آمدند و ایشان سوال کرد که ایابان کیانید گفتند اما مانع مولا یا
 مانع موفی مانع کان ما اید امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرمود بهترین کار را بخود ترسین کسان نکرده اند و ایشان را
 مستحب کرد پس معلوم آمد که بانگ نماز گفتن ایشان مکروه بود بانگ نماز گفتن با اینها را بود و لیکن غیر ایشان اولی
 تر بود اشکال آید که عبد الله مکتوم چشم پوشیده بود انهم از برای جواز بود و موفی مقارن سپیده بانگ نماز گفتی و
 این هم از اثر مجزیه رسول علیه السلام بودی و بران خورگی بود که دست دیرا بر گفتی و به مسجد از ردی و آن

[illegible]

قول ابو یوسف و شافعی و انیس که بلال رضی الله عنه با ننگها ز پیش از صبح می گفت رسول علیه السلام در این صبح میگردید ابو یوسف و محمد
 گفته اند که رسول علیه السلام در حق با ننگها بلال رضی الله عنه فرموده است لا یغیرکم ان اول بلال میگوید شما را با ننگها ز بلال
 بنا بر این اصل بود که اصحاب رضی الله عنهم خود را بدو قسم کرده بودند بعضی با و شب بیدار داشتندی و بعضی با و نبودندی تا آنوقت
 که بلال با ننگها ز گفتی و آنها که اول شب بیدار داشتندی و بعضی و آنها که صبح بیدار داشتندی برخواستندی بعبادت مشغول شدند و بعضی
 و روزه داران صبح خود زبندی معلوم شد که شب را خوابیده و دلیل بر آن که رسول علیه السلام فرمود که با ننگها ز بوقت با ننگها ز بعد
 بنام مکتوم است رضی الله عنه و وی مقارن سپیده دم با ننگها ز گفتی و بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله و سلم بلال رضی الله عنه بگوید صبحی
 بر می آمد بگفت می گفتی صبح کاشکی ما در بلال را بر اینده ای از بسیاری ملامت که رسول علیه السلام کردی از با ننگها ز پیش از صبح
 گفتن پس معلوم شد که این قول در ابتدا ای سلام بود بعد از آن منسوخ شد بقول منسوخ شد یعنی دیگر که با ننگها ز مسجدی پیش از صبح بگوید
 وی از جواب بروی می گوید که آن عبادت نیست و دلیل بر آنکه بود بعد از آن با ننگها ز را باز با ننگها ز و اگر بگوید غازی که بی با ننگها ز
 باشد مشروط نیست و اگر نازا نفضا میکند بقول العلماء و ما رحمهم الله بر غازی را و قامت کوید بوقت شافعی و یکبار با ننگها ز کوید و باقی را بیدار
 قامت پسندید و قول وی نیست که رسول علیه السلام در وادی شیطان با ننگها ز را ماند با ننگها ز گفت و قامت گفت بعد از ما رحمهم الله
 گفته اند که در وادی شیطان رسول علیه السلام با ننگها ز قوت شده بود و از با ننگها ز و قامت فرمود گفتن و دلیل بر آنکه در عرب خندق
 چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت پنج و آمد این چهار نماز را به ترتیب فرمود تا با ننگها ز و قامت می گفت و قضا میکردند
 نماز پنج را در وقت که گذاردند و محمد حسن گفته که هر که نماز قضا کند باید که بیان کند که ادا فوت شده است یعنی با ننگها ز و قامت و
 مسجد بنی فریضه را قضا کند پسند بود و دستها را قضا نیست قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من صلی باذان و قامت صلی الله علیه و آله و سلم
 من الملائکه و من صلی غیر اذان و قامت صلی الله علیه و آله و سلم رسول علیه السلام فرمود هر که نماز قضا کند و با ننگها ز و قامت بگوید همان و در
 که کاتبان اعمال وی باشند بوی اقامه کنند و اگر با ننگها ز وقت گوید خدا عز و جل مثل گویند ارشاد فرستاد تا بان بنده اقامه کنند و فرستاد
 مناجات گفتند که آنها پیوسته و کار را مصلحت از صغیر و کبیر و این بنده بود که نماز است با بوی جگر نه اقامه خطیب عزت اندر شد و بنده
 که بارگه از کردن بنده بر کینه خطاب آید که ثواب نماز را گذارد و استغفاری بخشد که حاجتمند است پس خطاب عزت در سید که بنده من یک
 از کاتبان شد شما با بوی اقامه کنند چون نماز گذارد آن فرشته مناجات کند و آنها پیوسته و کار را فرمان جلیست با این بارگه از کردن
 وی هم خطاب عزت در سید که کریم مطلق منم و کریم صفت نیست او کریم من در آید که بارگه از کردن صغیری بر کریم و بارگه از
 وی هم کاتبان را بدو در نماز تا بسوزند تا بنده من بقیامت بحضرت من که آید نشسته جماعت را چندین ثواب است تا حقیقت جماعت را
 چندین ثواب بود و این جماعت بود که وقت فوت شده باشد اگر جماعت فوت شده است همین قامت پسند بود و دلیل بر آنکه بعد از
 مسعود رضی الله عنه یکبار با ننگها ز را با ننگها ز و استغفاری جماعت فوت شده بود و در جماعت نمیکند در وقت که بعد از نماز که بگوید که وقت فوت
 قامت گوید پسند بود و قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان الحی کفایت استحباب این بود و یکی بود و دیگری از برای آنکه چون مؤذن و خوشنود

مقبول می نارد و شد گفت اگر کسی من و هم شنوی گفت ای گفت از برای آنکه تو بجا بستی بیرون نمی آیی گفت مصباح
 خلق مشغول ام ابو یوسف رحمه الله بن حدیث فرمود رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم لا طاعة للعقوب فی روضه الخلق
 پس سلمم که چون حق تعالی را عباد و قطع شود بعد از آن خلیفه فرمود تا بر در ساری و می سجده ای بنام کند و در مودلی مضرب کند تا بر
 به خجوت نماز را با گنجا زد و قامت میگفت و نارد و شد بجا بستی می آمد و جوابه امام ابو منصور را تیری رحمة الله علیه که بدانی که به بانگ
 طبل جاجتیا انبره شدی فرمائی تا هر پنج هزار بار در بار مسجد طبل زدندی حاضر نماز با دعا را که از زمان مومنان در مصلحت باشد اگر در
 قرآن میخواند از بانگ نماز میخواند جواب بانگ نماز گوید خواهد قرآن خواند اندام شمس را میرساند ای رحمة الله علیه گفت هر که اگر بانگ
 نماز مسجد می دیند صحیح فرماید که جواب بانگ نماز گوید اگر بانگ نماز مسجد می دیند صحیح نیست بجز است اما روایتی است و می نیست ججا
 که فتادی می گوید شود عبارت از آن علامه سمرقند است فتادی نیست که بهر دو عالم جبر است اما اگر سخن دنیا میگوید که بانگ نماز بر تمام
 است که ماند جواب بانگ نماز گوید تا از تحت این و عید در نیاید قال النبی علیه السلام من تحکم فی وقت الاذان خیف علیه من زوال الایمان
 چون بانگ نماز بر آید اگر راه روان بود بایستد و اگر ایستاده باشند بشینند و اگر نشسته باشند برخیزند و هر چه بپوشیدم زودتر باشند آن کنند
 و پیش از آنکه جواب بانگ نماز را بخوانند این دعا بخواند اللهم یا اهل الکبریا و العظیمة و یا مغتبی الرحیة و العزوة و یا ولی العون و القدر
 یا مالک الدیة و الآخرة تسمننا و طیننا و نعزلنا عن الذل و العجز و یا اهل البیت و یا اهل الدار و یا اهل الدار و یا اهل الدار و یا اهل الدار
 میخواست نماز دیگر المی بدو رسانید و می در آن اندیشه جواب رفت و جواب آید و را دید که گفت چون فقه و تفسیر بانگ نماز که
 بگوشت افند توان دعا بخوان نگاه جواب بانگ نماز گوئی تا خلاص یابی همچنان که در دو نغمه و میخستین که بانگ نماز که گوش می آمد و در
 کرد این چنین میوست گفتند آن عالم از روی افتاد و در نقش شکست آمدند و از آنجا که تو ابراهیم که ده بود و در بیرون آورد و در ابراهیم
 زاهد فرموده اند شیخ الاسلام بر عیال الدین هم بیا و در خواب نام بگرد و رحمة الله علیه فتندی حدیث روایت کرد هر که در راهی پیش
 آمد و در گوش است او بانگ نماز گویند و در گوش چپ وی قامت گویند خدای عزوجل ان بر را بگنجایت کرد و اندوید و در حدیث آمده است
 که هر که را حق بدو در گوش می بانگ نماز گویند قال علیه السلام من سمع صوته فاذنوا فی اذنه مسلمان و در مسجد قرآن میخواند و بانگ نماز
 میکند بانگ نماز بر آمد مختصر است خواند قرآن خواند بانگ نماز کند و خواند جواب بانگ نماز گویند از برای آنکه جواب بانگ نماز بر وی نیست که
 وی حاضر است بانگ نماز برای غایبان است جواب نیز بر ایشان بود بعضی گفته اند که جواب بانگ نماز گوید که این وقت نشد باز قرآن
 خواند تا هر دو ثواب خلیل شود قرآن خواندن و تدار کردن را ماند و جواب بانگ نماز گوید تا تمام در حق می استحقاق نشود و چون
 جواب بانگ نماز گوید علامه کار خود مشغول شود اگر سخن دنیا میگوید که احکام است که ماند جواب بانگ نماز گوید تا در مصیبت عبادت
 کرده باشند و در مسجد سخن دینوی نشاید گفتن حدیث آمده است که هر که در مسجد سخن دنیا گوید یا تسبیح بر سر شکان کند شود از
 بونی بدو که در شکان از مسجد قرار خود اندر رفتن از بونی دران و ایشان بیرون روند و نماز بجا نهند که آنها بر و کار اندک
 نودار از خانه تو بیرون کرد خدای عزوجل قسم یاد کند مغرت و جلال من بر و در کارم که بخارم بر ایشان بجا بستی و احکام

برگم را تا اینستا ترا از خانه بدستان برون کند چنانکه شما را از خانه من برون کردند قال النبی علیه السلام من تکلم بکلام الله
 فی المساجد املت المسجود خرجت الملهکة فقالوا نعمنا وسعدنا مولانا طرنا عجا که من تیک فیقول الله سبحا و تعالی اغفر لی و عطا
 ولا تسلط لهم تو اما من جانب المشرق لیخرجهم من یومهم کما اخرجوكم من یتیمی وقال النبی صلی الله علیه وسلم من تکلم فی المساجد بکلام
 الدنیا اجبر الله تعالی علیه اربعین سنة قال النبی صلی الله علیه وسلم المساجد اسواق الاخرة سکناها تحاربا و کل ما یخرج برک
 قدر لضعفه طوبی لمن تاجر مع الله رسول علیه السلام فرموده سنت که مسجد با بازار تا آخرت است ساکنان دوری چون بازار کار
 بر کسی بود که بقدر مایه خرجت آن بازار کافی که با حق کند قال علیه السلام المسجید کل تقی چون مسجد اندازی تعمیر نشاید کردن برون
 رفتم قال علیه السلام المؤمن فی المسجید کاشمک فی الدار و المن تقی فی المسجید کالطی فی القفص رسول علیه السلام فرموده است که مؤمن در
 مسجید حیوان بود که مایه در آب من تقی در مسجد چون مرغ در قفس است خواهر امام زاهد فرموده است که مسجد است که بحدیث آمده است بر که
 پیش از آنکه نماز به مسجد حاضر شود و ثواب سید و است و بجز نماز پذیرفته در دیوان وی خدا استجابت کرد و اگر وقت یا کلماتی بود
 ثواب است و بجز نماز پذیرفته در دیوان ثوابت کرد و اگر وقت قیامت آید ثواب کی نماز یابد و اگر پیش از امام سر بر آورد و سر
 فرود آورد و ثواب نویسد خواهر امام ابوالقاسم حکیم گفته است که وقت نماز بشارت مؤمنان است و باینکه نماز اعلام مؤمنان
 است و قیامت را ایاستن علامت کلام است که با صلی عادت کرده باشند رسول علیه السلام در وصایای امیر المؤمنین علیه
 رضی الله عنه فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی ان للسکاک ثلاث علامات تروا نسیة علی عاتقه تعالی حتی یفرط حتی
 یضرب یوخره و الصلوة حتی تقوت عن اوقاتها رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرا کما سئل اسر عداوت است ناتوان و بی اختیار
 در صلواتها و خداوند متفرق کند و چون متفرق کند ضایع کند و نماز را تا آخر کند از وقت برو قال النبی صلی الله علیه وسلم
 اذا انی احکم المسجید یقلب یغلبه فان سهاذی فلیس بها الارض فان الارض بها طوبی رسول علیه السلام فرموده که چون کسی از شما نماز
 مسجید خود را بداند باید که در مهابا که نعلین خود را بگذارد اگر نجاستی رسیده بود در زمین باید از برای آنچه زمین پاک کننده هر دو را اگر نجاست
 نعلین بود باید که بر زمین بگذارد برای اقامت سنت است و لیکن آنکه امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه پایش را بکشد که الوه بود در زمین
 مایه نگاه و مسجد در آن نماز گذارد و ما را معلوم شد اگر چه مهابا پاک بود در زمین باید مالیدن از برای اقامت سنت نگاه مسجد
 اندازی چون مسجد اندازی نخست مایه راست در مسجد باید نهادن قال النبی علیه وسلم علیکم بالینا من خان الله رحمة النساء
 من فی کل شیء حتی الشغل و الرجل سفیان ثوری رحمة الله اول سفیان زاهد گفته اند وقتی به مسجد درآمد بغرامش نخست
 قدم چپ در مسجد نهاد باز قدم را برین آورد و گفت کاوشده که به مسجد اندر آمدن فراموش کرده خود را سفیان ثوری نام کرد
 بعضی گفته اند که پای چپ پیش بند بر آینه همیشه کنای از وی در وجود آمده بود حاتم عالم گفته من از زوال ایمان خود انگاه
 ترسم پای چپ نخست در معدنم که تا اثر عصمت من با من بود آن من چنین بی ادبی در وجود دنیا بدید که آغاز از یاسی است
 کند بعضی گفته اند که مایل از وی معصیت در وجود دنیا بدید باشد از وی تقصیر چنان در وجود آمده که نخست پای چپ در مسجد

قدس را نشاید در زمین مسجد بالیدن آورده اند که ابوحنیفه رضی الله عنه در مسجد شسته بود و یکی آمد و قدمها در زمین مسجد
 بالید ابوحنیفه رضی الله عنه فرمود که ای شیخ اگر قدمها و خود را در دوی روی من بالیدی و دست ترا شستی که در زمین مسجد بگذارد و چون
 خالی نیست پای من تو پاک است یا باید اگر بای تو پیداست پید کردی زمین را که است پاک داشتن وی قوله تعالی ان کلما لم یصلح
 و لیس فی کلین و اگر کم مسجد اگر این امر در خانه گفته است و لیکن قیاس من هر چه من مسجد را پاک شد شستن و اگر می توان پاک است
 نماز کشتی زمین مسجد را که در ایستای عزوجل عزیز گردانیده است هرگز نگردد و اندک نماز را در نماز است یا نماز خوانده اند تا اگر
 خاک رویه نود کرده اند و آنجا که پاک نبود در اجناس ناطقی را آورده است اگر کسی در مسجد چیزی خورد و از طعام که پوست آنرا
 بر بول را بر زمین مسجد نهند و بر بول یا نهند که حرمت زمین مسجد زیاد از حرمت بول یا مسجد است زیرا که زمین مسجد است بول یا
 نماز است که حرمت بول یا مسجد است زمین مسجد است پیری گفت رسید عالم را علمی بسیار که به مسجد شسته اند و شسته اند
 سوئی کن پی گرفت قوت ندادم پیغمبر علیه السلام گفت اما مت مکن هر گشت املت ندادم سوگندت علیه السلام صفت اول نماز در میان
 با انگشتان و عباد از وصفی راست و از سر دعا که میان با انگشتان و قامت گفته شود هرگز در نشو و چون در مسجد در باید که نخست دور
 نماز گذارد نخست مسجد را نگاه نشیند قال النبی صلی الله علیه و سلم و اول حدکم فی المسجد الجحش حتی یصلح رکعتین یسأل علیه السلام
 فرموده است که یکی از شما چون مسجد را دید نشیند تا دو رکعت نماز بگذارد و در میان با انگشتان و قامت دعا باید گفت بر تو بر دعا علی
 که دعا کن میان با انگشتان و قامت آن دعا و نشو و بعد هر فریضه یا مستحبه است و قال النبی صلی الله علیه و سلم یا علی علیه السلام
 یا بنی الاذان و الاقامت فاما لا ترد و قال علیه السلام یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام
 گفتن و اگر کسی چوب نیاید و وقتی که موزن قامت گوید دعا و نشاید گفتن همان گوید که موزن گوید قال النبی صلی الله علیه
 و سلم من قال مثل قال الموزنون غیر الله که موزن در مسجد قامت می گوید اگر آنها که بیرون مسجد نشسته اند و نشسته اند و دعا
 اگر کسی دیگر است که ایشان را اعلام حاصل آید اگر بیهوده بقول شافعی صحت الله قامت طلاق گوید بقول طحا قیامت طلاق گوید
 ابراهیم خنجر فی السور گفته است که قامت طلاق را امر شوم گفته اند دلیل بر اینکه ای المؤمنین علی رضی الله عنه یکی از دیده که قامت
 طاق میگوید خنجر شافعی را برادر ترا که ام متهم نمیکرد است که رسول علیه السلام با هیچین نشیند ویم پس معلوم آمد که قامت طلاق
 نشاید گفتن موزن یا پاک خوشنوی بود تا بعد وی بنوه تر شود و اگر گویند بلند گفتی که بجا از اید اگر کسی که یارین باز بریم گویم
 بر چه گاه تریم گوید هیچین کند سبب بنویس جملاتی شود و چند که ثواب مرجعه را بود وی را اینست بنود قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الی
 علیه السلام علیه السلام یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام
 بنود در عین المسایل که است و در حدیث آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام
 او سر کار را آخرت است گفتن است خدا یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام
 اعلام بالصواب با انگشتان که روز آید توبهها را کند که ام است و بر شمرم طحاوی هم آورده که پیش مقصود است و صحت قول

و می دانست که وایت میکند سبابت بن نیر رضی الله عنه که با انگار از سبابت تا وایت می کند آن در
 وقت رسول علیه السلام و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بود که در آن وقت منار را بنود با انگار زبان پیش مقصود گفتندی اما در عهد
 المومنین عثمان بن رضی الله عنه نارا و با انگار ذکر شد پس آن با انگار می که بیعت را حرام کند با انگار منار است و دلیل بر آن با انگار
 اعلام بخاصی آید اگر همان با انگار گذارند و ابودکر است و ایت مطلق است خداوند عز و جل می فرماید قوله یا ایها الذی آمنوا
 اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذر والبیع و اگر در آن وقت می کند ناقص باشد اما بشارت می رسد حرام بود
 عید را با انگار ز قامت نیست دلیل بر آنکه سمرقند بن عبد رضی الله تعالی عنه روایت میکند که من و دو برادر من در عهد رسول علیه
 نماز عید را گذاریم و تمسکیم که هیچ نماز عید را با انگار ز قامت نگفتند نماز چهار روزه را با انگار ز قامت نیست بنابر اصل است که نماز را
 می آید و گوش است با انگار می گویند و در گوش چنین قامت می گویند بنابر این نماز را با انگار ز قامت است و یکی از مشایخ است
 که همه فرزندان او میدان با انگار ز قامت است جماعت زمان بنسوخ است و اگر بگذارد و ابودولیکن با انگار ز قامت دلیل بر آنکه
 میکند رابطه مذکور که در مومنان باقیست بعد از آنکه در سبب می گذاردیم سوال کردیم که با انگار ز قامت گوئیم گفت ای ابن عبد رب
 که قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم و موتوا موتا و بروای حوث و صورتها فتنه باب عیتم در بیان فضیلت نماز جماعت نماز عید
 فضل دار و بر عبادت های دیگر ناذمی هر خیرات بسیار و چنانکه روزه ماه رمضان دارد و زکوة مال بدو و حج و عمره شریف
 کند با سلام وی اما بنابر آنکه نصف نماز جماعت اندر آنکه و خود را نشیند و بجا است گذاردن آن حکم کند شریعت با سلام وی خیر از روزه
 شود و شریعت حکم کند با سلام وی که نماز جماعت شمس با سلام است نماز جماعت گذاردن و بقول مالک عرفیه است و هر قول و سبب است
 که رسول علیه السلام فرموده است لا صلوة لجماعة الا فی المسجد الا فی المسجد الا فی المسجد الا فی المسجد الا فی المسجد الا فی المسجد
 الا فی المسجد الا فی المسجد الا فی المسجد الا فی المسجد الا فی المسجد الا فی المسجد الا فی المسجد الا فی المسجد الا فی المسجد
 که روزه آید یا روزه آید این خبر جماعت با صلوات بنابر روایت نیست که با جماعت گذاردن سنت است و هر که با جماعت
 محصیت است بدعت و فعلالت کفر است ای بدی سبب سعادت است قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی للعبث علامات قوة التکلیف فیلد
 و جماعت بالعلماء و صلوة الخمسة هم الامام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا علی من یک نجت ربه علامت است قوتش لعل بود در
 وی نیست و خاص است وی با علماء بود و پنجبار از جماعت گذارد و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی ولا تنفی علامات علامت قوت
 الحرام واجتناب العلماء و الصلوة و جمعة رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرید نخست راسته
 علامت است قوت وی از حرام بود و از علماء رجمه الله دور باشند و نماز تنها گذارد و قال النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم الجمعة رحمة الله و النفرقة عذاب قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی و سلم بد الله مع الجماعة فمن نكده شرفی
 النار رسول علیه السلام فرموده است که حضرت خداوند عز و جل در جماعت است بلکه تنها گذارد و تنها در روز نبرد
 عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت میکند که سایل از رسول علیه السلام سوال کرد که مردی که زکوة مال میدهد در روز

[illegible]

[illegible]

نظامان از مظهران و مظهران علیهم السلام که گویند که امام مصوم باید از فضیلتان غیر حقیقی گویند که اولاد علی یا بنی اشتم باید باشد
 و جماعت آنست که امام مصوم شرط نیست و از فرزندان علی نیز حاجت نیست امام باید که قریشی بود و که فرماید که الایم من قریش امام
 که برین مقدمه و احکام و اقامت حد و مشخصه و قیود بود و فاضلترین قوم حاجت نیاید و در ایشان هیچ موسمی و قیقت نشاید که در آن قبول
 علی السلام اصحابی که بنحویم قضاییم تقدیم است و در ایشان ده کس است و او شده اند بیست اول ابو بکر و عمر و عثمان و علی
 و سعد و سعید و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و ابو سعید و جراح رضی الله تعالی عندهم است از اخلاق اینهاست هر که بخل و قضا
 باشد تر بودی با امامت او تر بود و از رسول علیه السلام حاضر بودی بخاکس و اگر امامت را نشانیستی در صله خود با امام اصل تجسسی
 آورده است و قیقت رسول علیه السلام بمصلحتی بیرون رفت و اشارت فرمود و عبد الله امام مکتوم را ناماست که در یکباره در کشتیان
 را رضی الله عنه یکبار و یکبار عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنه امامت میکردند بر غایت رسول علیه السلام و لیکن با رسول علیه السلام
 از وفات رسول علیه السلام امامت صدیقی که در رضی الله عنه و از وفات ابو بکر رضی الله عنه امامت عمر که در رضی الله عنه و از وفات عمر رضی الله عنه
 امامت عثمان که در رضی الله عنه و از وفات عثمان علی که در رضی الله عنه و از وفات علی که در رضی الله عنه و از وفات علی که در رضی الله عنه
 تا در یکباره از وفات ایشان امامت کند بر کلام تر بودی امام کند و اگر در علم همه را بیاید باشد که قرآن خوان تر بودی امامت کند
 و اگر در علم قرا نده بر نده که لسان کلان تر بودی کند و اگر همه را بر نده که از همه خبر موسی تر بود و او کند و از او موسی یکبار
 نیکو کار و آن است قوله تعالی سبحانه فی و تحجه بهم من انکر شیئهم و اگر این همه را بر اندازد و در میان حاشیه حدیقه رضی الله عنه است
 آمد است هر که پس کلان تر بود و امامت کند که هر سری که کلان تر بود و در آن سری هر چه پیشتر بود و مظهر و امامت نیست هر که پیشتر
 تر و مظهر بود و امامت وی کند قال النبی صلی الله علیه و سلم من صلی علینا امام عالم فکانا صلی علی و من صلی علینا امام فکانا صلی علی
 رسول علیه السلام فرمود است هر که با امام عالم اقتدا کند چنان بود که من اقتدا کرده باشد و هر که امام مستقی اقتدا کند چنان بود که او که پیشتر
 اقتدا کرده باشد پیش معلوم شد که عالم از عابد خاصه بود و دلیل برین قال النبی صلی الله علیه و سلم الصلوا و شربوا و انبیا و قال النبی صلی الله علیه و سلم
 علیا استی کاتبی بنی اسرائیل نسئله علیا علم و غیره زیرا که عالم عظیم است و از آن بود که بقرآن و دلیل بر آنکه معجزه را می آید دلیل بر کرامی و
 مقتدی و کلام در دو کت افزون و در غیر اینها که بقرآن و دلیل بر آنکه معجزه را می آید دلیل بر کرامی و مقتدی و کلام در دو کت افزون و در غیر اینها که بقرآن و دلیل بر آنکه معجزه را می آید دلیل بر کرامی و مقتدی
 آید که بعد از امام مکتوم و عثمان بن مکتوم پیشتر بود و رسول علیه السلام ایشان را امامت کردن فرمود و آن برای میان
 و احکام موسی بود و تا بعد از آنکه امامت ایشان بود و دلیل بر آنکه عبد الله بن عباس رضی الله عنه بنابر حدیثی بنی هاشمی فخل بر غایت
 و بر آنکه امامت کن گفت من شاکل چگونه امامت کنم که با وی از شما حاجت آید بر آنکه در جواب است همانند و چه حسن است
 است که با شما جابر از نجاست بوسم نگذارد و دنیا بجهت پس خبر از ایشان طریق او تر بود و امامت بنده موسی را و ابو بکر را
 بعد از موسی این همه یعنی اینها را وایت میکنند که آن شی که من شن در خانه می آوردم و من بود و حدیثی روایت کردند که
 سجاد را نشانی که بی اجازه از خانه امامت کند و با یکبار گوید مرا فرمودند بچنان زگوئی و امامت کن با یکبار گفت و امامت کردم

بگوید و ابو یوسف و جاسع میگویند که بکرات بلند میگویند که مقتضای امر معلوم میشود نماز را سه بار بگوید و ای کاش چه انداز باید اقامه را
دارد و طحاوی رحمت الله گفته است که خردارگاه و یا خردار سبزم بی تکلف بر دو اقامه اربابان دارد و خواجہ امام اجل هر کسی رحمت
الله گفته است که اگر درون بی تکلف بر دو اقامه اربابان در شیخ ابو القاسم صفار رحمت الله گفته است که بمقدار صغی اقامه اربابان
دارد و قاضی ابن خلکان جاسعی بداند آید که در صحر اصف نماز میکند از بعد از فراغت از معلوم شد که وصف میانه را جاسعی پسند
بوده است صف آخر نماز تباہ شود از برای آنکه صف میانه را نماز نماز و ابو یوسف اقامه را صغی و حاصل شد اقامه اربابان دار
مسین صف آخر نماز تباہ شود بخم الدین عمر نسفی رحمه الله در حصباء آورده است که بمقدار دو وصف باید تا اقامه اربابان
دارد و جوی چندین باید تا اقامه اربابان در طحاوی رحمت الله گفته است که جوی باید از وی چندین بکشد حاجت کیست
امام اجل هر کسی رحمه الله گفته است که جوی باید در نخل بی تکلف بر وی بود تا اقامه اربابان در اگر بر وی جوی است و اما
از ان روی جوی است یکی از مقتدیان بر سیل و مقتدیان دیگر ازین روی جوی اقامه کرده اند و بقول مالک رحمه الله در ان
بقول علما در مارجم الله و ابنه و اگر دو کس بر سیل ایستاده اند یا مقتدیان ازین روی جوی اقامه کرده اند و بقول ابو یوسف
مالک رحمه الله و ابو یوسف ابو حنیفه و محمد و ابنه و اگر سه کس بر سیل ایستاده اند یا مقتدیان ازین روی جوی ایستاده
اند اقامه کرده اند با اتفاق نماز نیمه و ابو یوسف مان اقامه اربابان در قال النبی صلی الله علیه و سلم خیر صفوف الرجال اولها
و شمرها آخرها و خیر صفوف النساء آخرها و شمرها اولها و این من حیث اخرهن الله امام را عیت امامت زمان شرط نیست و
بقول فرحمته الله کتبنا ان یقول فی اوطار آب خاک نیست من امام را نیز امامت مردان و زمان شرط نیست و بقول علما و اما
رحمهم الله و شفعی رحمه الله عیت امامت مردان شرط نیست یا فی ظاهر و این شرط نیست و اجماع ابو حنیفه که بجای رحمت الله
گفته است که شرط است امام عیت امامت آن کرده بود و بعد از آن آمد به پیروی او ایستاد اقامه کرد بقول علما در مارجم الله نماز تباہ
شود و بقول شافعی رحمه الله نماز نیمه و ابو یوسف و ابنه و اگر برای آنکه شافعیان از مردان بسبب نان تباہ میدارند چون نماز زن را تباہ نمیدارند
از مردان طریق اولی بود که تباہ نشود و علما و مارجم الله گفته اند از مردان وجود داده است که امر در آنست که بجانب مردان است
ان برای آنکه مردان است که بایشان تباہ آخر صفها ایستادند چون مردان را تباہ آخر صف ایستادند پس نماز امام تباہ شود و نماز
بیمه تباہ شود و اگر مردان نماز است فی آمد به پیروی وی اقامه کرد مردان را تباہ کرد که پسر مردان ترفوت یعنی که اقامه کرد و
در تجربه و بخبر آورده است که نماز زن تباہ شود از ان مردی که وی علی در نماز زیاد ازین تواند کرد ان کو امامت
امامت زمان کردن فی آمد و میان صف مردان اقامه کرد بقول شافعی رحمه الله نماز کسی تباہ نشود و بقول علما در مارجم الله نماز نیمه
کسی تباہ نشود و عین یکبار و از قضا و اگر در زن باشند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله چهار کس نماز تباہ نشود و عین و بسیار در
در قضا و بقول ابو یوسف رحمه الله عین بسیار مرد و در قضا هم چنین و در آخر صفها نماز تباہ شود و اگر سه زن را تباہ شد و اول
ابو حنیفه و محمد عین بسیار و چنین سه اما آخر صفها نماز تباہ شود و از ابو یوسف رحمه الله و در اینست بگوید و اینست ابو حنیفه

و چه بر این است و یک و نیم است که یکس را تا زنده باشد و سوار و سگس را در قضا اگر زن و در فرض مختلف افتد که بر او است
 باب الاذان نماز باشد و این قیاس قول ابوحنیفه و ابو یوسف است بر روایت باب حدث نماز باشد و این قیاس قول محمد
 بن ابی بکر اصل است که هر کجا که نماز در وضعت باطل شود و در حق تطوع باقی ماند و اگر اینها افتد اگر حکم باطله دارد و در بعضی افتد
 که در حکم باطلان دارد و اگر در میان مرد و زن مستثنی حاصل بود نماز را بود و اگر مردی نماز نشناخته یکبار در زنی اندر بیست و یک بار
 مرد و هر که در باب صلوة گفته اند که هر که در وقت که مکروه بود و اگر صفت زمانه بر او است مردان بر سببی اشتداد میباشند
 و بعضی گفته اند که را بود از برای آنکه اگر استثنای حاصل میشود در وقت پنج ترهیل بود و هر فرق بود میان آنکه حاصل از اینها بود و نماز
 در از بعضی گفته اند که را بود از برای آنکه آنجا استخوان حاصل است مردان بر این است اما اینها زمانه بر بالا اند مردان در زیر تا اگر
 زمانه از بالا فرود افتد در میان مردان قنطیس نماز از مردان که پیش زمانه شود تباها شود دلیل بر مسدود شدن بعضی گفته اند که نماز آنها
 که در زیر آن رخت باشد که زمانه بالا افتد کرده اند را بود از برای آنکه آنجا استثنای حاصل است مردان بر این است اما اینها زمانه بر میان
 میشود دلیل بر آنکه اگر آن بالا از فرود افتد در میان مردان قنطیس نماز از مردان که پیش زمانه شود تباها شود دلیل بر مسدود شدن بعضی گفته اند که نماز آنها
 ایام مردی سوگند خورد که در خانه فلان در نیامد و در آن خانه در ضعیف است شایسته بیرون آمد و چه کرد پیش آن وقت بر اینجا میسر
 که اگر آن شام نشکند وی در آن خانه اندر بغیضه در سوگند حاشا شود و اینها زمانه مردان که پیش زمانه شود تباها شود اما اگر تمام خانه
 بر آید اگر جانب بواق است سوگند کردن نباید بجا نیاید و اینها زمانه مردان که پیش زمانه شود تباها شود اما اگر تمام خانه
 باطل شود اما غیبه ابو العلیه گفته است که سوگند کردن نباید بجا نیاید و اینها زمانه مردان که پیش زمانه شود تباها شود اما اگر تمام خانه
 مسجد رخت است زمانه دلت خسته است و اندر وقت کرده اند مردان بیرون رخت پس ایشان با امام افتد کرده نماز مردان را و با بود
 که در صحرای افتد اینکند از چند دور که افتد کند بقوشانی و را بود که وی مکان را اعتبار دارد و بگویند اما در حقیقت مقدار صحنی در میان
 صحنی فاضل شود افتد با و دارد و اگر در مسجد حاکم میگردد و بر پیوسته این سبکی را در پیچ نیست از آنجا مسجد خانه است از امام
 ان خانه یا از رواق انخانه یا از دجه مسجد افتد بگویند و بگویند شافعی رحمه الله را و اعتبار دارد و بگویند اما در حقیقت
 اختلاف نیست امام بکر اسکان گفته است را بود از برای آنکه مقتدی باید که جای است که اگر امام را حدیث تواند که با وی را خط کند
 امام خواجها امام بکر سید بنی رحمه الله گفته است که را بود چون حال امام بر مقتدی پوشیده بود جواب ظاهر نیست اگر حوض است امام انظر
 حوض الساده و مقتدی بن اعطوف دیگر افتد کرده اند و امام الصغیر کرضی الله عنه آورده است که اگر کرد و بر کرد حوض دیگران افتد کرده
 را بود که آنها تمام آنها شوند و اگر بر اینها حوض دیگران افتد کرده اند آنها که انظر مخصوص باشند افتد ایشان درست نبود و در شهر
 سیاهی به آورده است که این جای بود حوض در صحرای و اما اگر در چهار دیوار بود حکم یک مکان دارد و هر کجا که افتد کند را بود اگر
 امام بر بالا بود و مقتدی بن بر پشت که ایه بود که آن تشبه اهل کتاب شود آورده اند که صدیقه بنی العده صحابه را امامت میکرد
 وی بر بالا ایستاد و وجه بر پشتی سلیمان فارسی بنی العده دامن و اگر گفت و بر پشتی آورد بعد از نماز صدیقه بنی العده گفت

در شنیده ام از رسول علیه السلام که این نوع تشبه اهل کتاب میشود و خواجیه رضی الله عنه گفت هزار رحمت خدا بر تو باد
که این حدیث بمن سیده بود اکنون بمن سید چون حدیقه رضی عنی گفت غار یاسیر را دیده که امانت میکرد و در بالای استاده بود
و جعبه برسی حدیقه رضی الله عنه فرمود میسر اگر رفت از بالای بنیشتی آورد بعد از غار یاسیر گفت با حدیقه ترا دیدم بر
گفت که سلمان فارسی رضی عنی حدیث روایت کرده است که این نوع تشبه اهل کتاب میشود و غار یاسیر گفت هزار رحمت خدا بر تو باد
بر تو باد و سلمان فارسی که این حدیث بمن سیده بود و بمن سید یا چند باید تا که راسته بود و در حدیقه است بالای مدیانه یا که
بود و خواجیه امام اهل سرخس رحمت گفته است که بالای بود و رفتن بر وی بحدیقه حاجت آید که راسته بود و از برای آنکه اگر بالای سجد
بودی انصاف به غار زبانه شدی و در مسند شدی و این که راسته تبرجای بود که امام تنها بالای او و کل جمیع سستی اما اگر کسی
با امام بالا باشد و اگر راسته نبود که در حدیقه است از حال نشاند که بر بالای بنی باشد امام را که در کی غراب نشاند که راسته بود و ان
اهل کتاب پیشوایان عالم شهید رحمت گفته است که اگر دیوار شترک بود یا مسپانه محدود و در کی راسته بودی که تشبه اهل کتاب میشود و
دیواری که پیشتر شترک بود یا مسپانه محدود و در کی راسته بود و این نوع نیز که راسته بود و در کی راسته بود و در کی راسته بود
آورده باشد اگر امام بستی بود و جعبه بر بالای بعضی گفته اند که راسته نبود این کتاب اهل کتاب نبود اما ظاهر روایت نیست که راسته
لازم شود که امام باشد اگر امام با بعضی مقتدیان درستی اند و بعضی مقتدیان بر بالای درستی راه نیست نماز میسر و در
فی که راست اما اگر درستی راه است و بعضی مقتدیان امام است و اندر خواجیه یک اسکاف رحمت گفته است و در او را در اندر
مقتدی باید که جای است که اگر امام را حدیث رسد تواند که حدیقه کند و خواجیه امام ابو یوسف رحمت گفته است چون حال امام
بر مقتدیان پوشیده نیست غار و او در جواب ظاهر است که در او با و اقتدا شافعی مذہب بخفی غریب بود و جافان
و اقتدا حنفی و غیر شافعی و او را در حدیقه امام را حدیث نمودی که اندک در میان خود به لبیک بنوا و اموس نشاند
بود و قبله مشرق و مغرب نگردد و آب اندکی طهارت نشاخته باشد و بر جامه روی آب منی نبود و طهارت که قی
کرده باشد یا قصد با نجاست کرده باشد یا همان طهارت غار نگذاشته باشد هر که از اینها نبود و اقتدا درست است
و اگر نمیدانند که اینهاست یا نه غار را بود که آنها لبیک است و یکی یقین و در شریعت لبیک حکم ثابت نشود و اشکال
آنکه شافعی غریبان و در برابرید میگذرانند این اقتدا را باز دارد و از برای آنکه و تریقول ابو یوسف و محمد رحمت
و بقر ابو حنیفه رحمت فرمود است و اگر ناروا می اقتدا تریست را باز دارد و شافعی رحمت صاحب تربیت نیست و شافعی
مذہبی بخفی مذہبی اقتدا اگر در جامه امام کم درمی نجاست است و بقر شافعی رحمت را بنود بقر علما را رحمت
روایه و اگر حنفی مذہبی بخفی مذہبی اقتدا اگر در جامه امام نجاست کم از درمی است و بقر شافعی رحمت
روایت و بقر علما را رحمت و در او بود و اگر حنفی مذہبی بخفی مذہبی اقتدا اگر در جامه امام در قومه
رحمت دوم و عا قوت را می خواند و بقر ابو حنیفه و محمد رحمت قومه رکعت دوم و عا قوت می خواند

بقول ابو یوسف سه قمره را ثابت کند و سه دعا قنوت را بقول ابو حنیفه و محمد سه قمره را ثابت کند و لیکن دعا قنوت را ثابت کند
 شافعی دعا قنوت و در هر دو سه کراهه مضایق باشد باقی هر دو نماز باید داد و خود قمره گفتیم و در شافعی سه کراهه است که رسول مجتهد است و علمای
 حرم الله گفته اند که در عزوی علی و ذکوان بود بعضی از صحابه دستگیر شدند رسول علیه السلام و اصله بر لبی خدای علی بن ابی طالب
 جهل با داد و در قمره رکعت دوم قنوت خواند چون ایشان خلاصی یافتند عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت می
 که پیش رسول علیه السلام در نماز با داد دعا قنوت بخواند پس این فعل منسوخ شد بعل منسوخ علی بن ابی طالب اگر چه
 مختلف اقتدا کند و بقول شافعی رحمه الله را بنود و بقول علماء ما رجم روا نبود اقتدا فرضیه گذارد و بطوعه گفتار قول
 شافعی را بود و بقول علماء ما رجم الله را بنود و وجه قول شافعی سه است که معا و صیل رض و در قضا رسول
 علیه السلام نماز گذاردی و باز مسجد خود رفتی دی امامت کردی پس آنچه بر رسول علیه السلام گذارده بود و فرضیه بود
 و آنچه امامت کردی قطع پس اگر اقتدا فرضیه گذارد بطوع گذارد و بنودی محاف هم چنان کردی و علماء ما رجم گفته
 که معا و صیل رض از علماء صحابه بودی و دانستی که اقتدا فرضیه گذارد بطوع گذارد و بنودی آنچه در قضا رسول علی
 گذاردی قطع اقتدا کردی و شرط امامت و ادب و استوختی چون مسجد خویش آمدی فرضیه را امامت
 کردی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام مکه رفت معلوم نیست که بقیع مکه رفت یا بزیارت کعبه فرضیه چهارم
 امامت کرد و بر سر دو سلام داد و این حدیث فرمود **قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم** صلوا کما بیاتکم یا کما
 تقوم منکم رسول علیه السلام فرمود که تمام کند شما نماز خود را ای اهل مکه که ما مردمان سافرایم را از فضل رسول علیه السلام
 خبر معلوم شد یکی آنکه اقتدا احمقیم بسیار است و اقتدا فرضیه گذارد بطوع گذارد و امنیت اگر دو بودی
 رسول علی نماز چهار تمام کردی تا ایشان هر چهار رکعتی را متابعت کردند و دیگر آنکه مسافر نماز دو گذارد و نماز
 اولیتر شود و دیگر آنکه رسول علیه السلام با جمعی از صحابه رضوان الله علیهم معین نماز گذارد و بنود که اگر نماز دو نماز
 شروع کرد رسول گفت اگهیت که برین اعرابی صدقه کند صدیق رضی الله عنه برخاست و گفت من از رسول الله
 بوی اقتدا کن صدیق رض بوی اقتدا کرد نماز گذارد و اگر اقتدا فرضیه گذارد و بطوعه گذارد و او صدیق
 امامت کردی و اعرابی اقتدا کردی پس معلوم آمد که اقتدا فرضیه بطوع گذارد و امنیت که اگر امام نماز
 می گذارد مقتد نماز باید و اقتدا کند بمقتل شافعی سه رو بود و بقول علماء ما رجم روا نبود و اگر نماز بخانه می گذارد
 مقتدی نماز پیشین اقتدا کند و بقول علماء ما رجم روا نبود و شافعی را درین مسئله دو روایت است از دست نبی که هر دو
 هر دو یک نماز را تمام باید بید و بقول شافعی سه انفساد حق نماز تقدیر آن کند و بقول علماء ما رجم روا نبود و اگر امام از نماز بید
 بر تو شافعی امام باید که نماز گذارد مقتدی نماز را بود و بقول علماء ما رجم روا نبود و اگر نماز بید یا نماز تقدیر
 عمل کند و بقول شافعی سه عمل کند اتفاق است که مقتدی در قضا امام سورت بخواند اما تا تخیر نماید بقول شافعی رحمه الله خواند

اند که امام نماز دیگر کرده و تا نماز دیگر را اقتدا کردیم روزی است وقت معلوم می بعضی از مشایخ گفته اند که نماز هر دو رکوع و هر دو رکعت
 بود از برای آنکه بر روی امام بر اصابت میدارد و خواهم از امام نماز هر دو رکعت را اقتدا کنم است که در فرض در یک تحریر درست نیامده چنانکه
 یکی بر دیگری دعوی کرده و سوگند خورده که تو رسیده ام و این دیگری سوگند خورده که من نیافتم ام ازین دو کس کی سوگند خورده در حق خود
 و لیکن بار معلوم نیست که کدام در حق خود و اگر مسلمانی باشد آب است آب مشک که بافت طهارت ساخت از تمیزی و یا دیگر نماز
 که از باتفاق این نماز روی را بود و لیکن بار معلوم نیست که نماز روی باب مشک که بافته است یا تمیزی نیز در حق یکی را یا نماز را
 نیست و لیکن معلوم نیست که کدام فریق را را آله است و کدام امام را و هر دو رکعت نماز که در نزد و تنها که از نماز و تنها که نماز دیگر بخور
 که از نماز باید که بچندین قسمت کند که نزد دیگرین نماز دیگر که بر من است هر یک را مثل نماز و آله باشد بار دوم از تقاضا که شسته نیست و از
 اگر بار اول را و اینها باشد بار دوم از آن نیابت دارد این هم جای بود که امام را نیامد و اگر او را نیامد سوال کند تا معلوم شود
 جماعتی مقیمان را مسافر از برای امتیاز کرد و بر سر و سلام و ادرت و مقتدیان را اعلام نکرد که من مسافر ام یا مقیم مقتدیان را از آنکه
 اقتدا و کدام مقیم بود یا مسافر آن نماز را چگونه تمام کند بر خیزند و دو رکعت نماز بسیار نهند و سلام دهند باز بر خیزند و چهار رکعت
 دیگر نیست نزد دیگرین نماز کنند و بگذرانند اگر امام مقیم بود نماز وی تنها شود و نماز مقتدیان نیز تنها شود و مقتدیان ایشان این دو رکعت
 اگر امام مسافر بود چون بر و سلام و او نماز وی تمام شد مقتدیان چون دو رکعت او را نماز ایشان نیز تمام شد این چهار
 دیگر از تقاضا و یک نیت دارد و بعضی گفته اند که اگر این اقتدا در صحیح و اقتدا بود حکم کنیم که امام مسافر بوده است که اگر در نماز تنها بود
 نماز او که هر یک که نماز بود و در نماز تنها امام مسافر امت کند مردی سوگند خورده که امت بکنم تنها نماز شمر دیگر جماعتی آمدند و بوی
 اقتدا کردند و بعضی گفته اند که اگر شریعت امت بجا آورد سوگند جانب شود و اگر شریعت امت بجا نیامد سوگند حانت نشود و اگر امام مسافر
 سلام و ادرت کند و گفت چون دانست که بوی اقتدا کرده اند و ای امام ایشان نشود و اگر شریعت امت بجا آورد و اگر نیارد نماز تمام
 سوگند حانت نشود و اگر براندازد و سوگند حانت نشود و مسلمانی نماز بلند و اندکی را غنیمت شمر که در یکی رکعت نرم خواهد رکعت
 دوم بر خاست جماعتی آمدند بوی اقتدا کردند درین رکعت باید که قراة بلند خواند و در آن قراة بخیر بود و خوانستی بلند خواند
 و اگر خوانستی نرم خواند ای امام برین رکعت برزی لازم شد بلند خواندن پس برین رکعت بلند خواند و اگر غیر از مسوئی نرم خواند سهو
 لازم شود و اگر بعد از نماز خواند و اگر نماز پیشین را امت کرد و بعد از آن دیر معلوم شد که بر جامه وی نجاست بود
 است یا نه از روی جامه اشست و این نماز را باز کرد و به سجده تا جمیع ما خیر بد نماز را باز کردند و نماز دیگر را عادت
 برپا شده بود و از آن مقتدیان وی یکی امت میکرد و اقتدا روی بود و بعد از آنی خواهم از امام نماز هر دو رکعت را اقتدا کنم است که اگر
 امام فقیه است و میداند که آن نماز وی تار و است و در آن سخن فراموشی است و میگوید یا اقتدا را و بود و اگر وی بر خطا می افتد
 بوی درست بنزد شیخ الاسلام بر آن مذهب حتمه گفته است که اصابت امام و مقتدی بر روی کی باید تار و بود و دلیل بر آنکه مخصوص به
 نیز اقتدا کند و بر تقاضای امام این متوضی این به متوضی را نماز تنها خود ختم و بعد از این نیز همان حکم دارد و مقتدی از تقاضای امام

بر جانه امام بولی دید چنین داشت یا چنین داشت که امام قزاقه خطا بخواند است لیکن متابعت کرد بعد از فراغ معلوم
که چون است بخاست نیست امام خطا بخواند است نماز کند کرده را بود که زعم خطا را اعتبار نیست اگر در عرض گفت که او در
بقول ابو یوسف حرمه بعد به قطع در آمده شود و بقول محمد هیچ اندر آمده نشود و در اصل تحریر نمائند اگر هم در بعضی و هم در بعضی
میکنند و بقول ابو یوسف حرمه از بعضی اندر آمده شود که وی قوی را اعتبار دارد و بقول محمد حرمه بعد هیچ اندر آمده نشود و اگر
بجانبین نیست کرد و اگر امام در وقت میگذارد اقامه اگر هم و اگر قطع میگذارد اقامه نه کردیم هیچ اندر آمده نشود و بعضی که گفتند
ماه رمضان بود در روز دهم و اگر شعبان بود دهم و اگر ماه روزه دار بر خاست در روزه داشت معلوم که از روزه رخصت
بوده است قصداً دیگر روزه بر وی بود که در اصل بدیت وی نمرود بوده است درست نیاید اما اگر وی مطلق گفت که فراموش
بود یا شعبان بود در روز دهم و درست نیاید اما اگر امام را قعه اندر یافت گفت که قعه اول است اقامه کردیم و اگر قعه آخر است اقامه نکردیم
اختلاف مشکلی نیست در مسئله اول اتفاق در اصل ثابت و در مسئله دوم در صفت نماز بعد از این اختلاف مشکلی نیست و آنچه که گفتیم که بگویند که
زید پدید آمد یا عمر را و بعد از آنکه گفت بدین بگو اقامه کردیم زید پدید آمد یا عمر اکنون را و بعد از آنکه گفت در حاضری غیبت مشکلی نیست
برمان الدین در حرمه صلوة خواجه منجم الدین حرمه بعد از آنکه گفت که میگوید که بدیت سن نیست امام یا نماز سن نماز امام
اتفاق در نماز آمده نشود اما اگر گفت در این نماز امام اتفاق در آمده شود اگر گفت که متابعت کردیم یا امام باقیه اگر امام اختلاف مشکلی نیست
است این اختلاف را که استیجاب است یا از راه فرضیت خواجه امام اصل بر فرضی حرمه بعد از آنکه گفت که متابعت کردیم یا امام باقیه اگر امام باقیه بود و در حرمه
بنابر حدیث قال علیه السلام تابع امامی که به مقتضای شرط بدیت که میگوید نماز بدیت متابعت بدیت که بر تنه کند و بر امام دو خط
است بدیت که میگوید نماز بدیت که اگر اقامه اتمه پیش از تحریر امام اقامه و خطی حرمه بعد از آنکه گفت که در نماز آمده نشود اما خطی بر روزه
است که مقتضای سید اندک امام چه نماز میگذارد و گفت آمده ایم از امام و بعد از فراغ نماز همان نماز پدید آمد و پیش از امام بگویند یا
رو بود و اگر کسی هم امام باشد و هم مؤذن قامت را کی تمام کند و آنچه که مسلم بن الحجاج حرمه بعد از آنکه گفت که خطی علی الصلح اول بر سر سجده کند یا
رازدان گویند چنانکه پیش محراب رسد تمام گفته شود فقیه ابواللیث حرمه بعد از آنکه گفت که از زمانه ما غفلت غایب است باید که قضا
بر سر سجده تمام کند و انگاه به سجده اندر آید که بسیار کس بود که قاضی بود تا قدامت الصلوة نشوند و یراقامت معلوم نشود و این بر و این بر
یوسف است حرمه بعد از آنکه اصل است بر و این اصل کل که در آن فاصله از آن بود که اختلاف مشکلی نیست بر مقتضای اقتضای بدیت پیش از امام
بر غیره فقال النبی صلی الله علیه و سلم لا تقربوا حتی تزولی و قد اختلف مکانی محمد بن حسن حرمه بعد از آنکه گفت که مقتضای دینی باید که بخیزد
که اگر اقامه کند یا امام درست آید یعنی امام محراب گرفته باشد اما خطی بر و این است که امام از هر صحنی اندر میگذرد و مقتضای باید
اما اگر امام و مؤذن علیه است امام چه وقت بر غیره خطی علی الصلح اول بر سر سجده و لیکن تأخیر کند چندان که قامت مؤذن تمام کند و انگاه بر
یعین و بسیار نگاه کند و قوم را که بیکصدی را است کنند و انگاه تحریر میبوند و دو امیر المؤمنین عمر رضی الله عنهما همچنین کردی بر
قول زفر حرمه بعد از قدامت اول را بخیزد و قد قامت دوم را بخیزد و دو اگر مقتضای کجی است و کجا ایستد اجماع است

جسلی کی کہ امام بعد از دست و مالک سحر می کند گفته اند که نماز اندر آمده نشوند و وجه قول ایشان آنست که در اینده می کنند و از خفته بن عمر رضی
عنه یکی را از خبره بنامه انتقاد کرد از رسول علیه السلام حدیث فرمود قال النبی صلی الله علیه و سلم لا صلوة للمفسر و لا صلوة لظالم و لا صلوة
روا بود که بیکر است که رسول علیه السلام در رکوع خود که ابو بکر رضی الله عنه از مسجد اندر آمد که با بختی نرسول علیه السلام
کرد و بر کعبه بر رفت است بسته بسته خود را بصف رسانید بعد از فراغ نماز رسول علیه السلام فرمود از او که ای خداوند عالم چه صوابی است
رسول علیه السلام فرمود خدای تعالی تو و جمل حوشر ادرین از یاد تو گردانید این نماز را باز بگذر باید دید که بچنین کن پس معلوم
آمد که رو ابو دود و لیکن نگه بود اگر در صف فرجه بود باید که فرجه بر یکدیگر و تا دیویرید که نیغایم علیه السلام متغیر باید که ان جای می
است هر که اینجا ایستاده حق تعالی هر روز او را نیکو بنویسد و ده بدی پاک کند و ده درجه بنام او فرماید تا بنا کند قال النبی صلی الله علیه
و سلم من سجد فرجه فی الصف کتبه الله تعالی ثلثه حسنة و محی ثلثه سیئة و من سجد دجوات کرد در صف فرجه بنویسد یکی جل جلاله عالم تر
را بخویشد و تا نماز وی روا بود بی کرانه و اگر این اقامه در صحر بود بعضی از مشایخ گفته اند که اگر آنکس بخویشد نماز وی ایستاده شود
که در هر رکوع سجد بجا نهد و اگر در صف گفته اند چون دیر از صف بیرون او را چنان بود که از مسجد بیرون آورد فقیه ابو الدیلمی رحمه
الله گفته است که روا بود از برای آنکه اینجا وی ایستاده است اینجا نیز حکم مسجد گرفته است پس وی بخویشد نماز بنه نشود اما که
در صف فرجه نیست کسی بخویشد باید که تاخیر کند خدای که دیگر نباید که چه تکیه اول از وی فوت شود یا چندانی باشد که خطا
در رکعت بود اگر کسی دیگر نیاید اکنون اقامه کند و اگر یک کسی تنها در آخر صف اقامه کرد دیگری اندظار روایت باید که به پیروی از
ایستاد اقامه کرد یا امام خواجه تا بعد از فرجه علیه سجد در سبک در روایت بیرون آمد که نماز وی در قید نماز و یعنی اقامه است که نماز خود
را در قید نماز و ادائی نمی کند خود را در صف صلی کند و اگر کسی نشوند اتفاق بیفتد که بیکدیگر ایستد و امام در رکوع است و یکی از سجد
آمد امام را شاید که ویرا باید بانی ابو حنیفه رحمه الله گفته است که اضحی الی غیره بر می آید از سبب این ابی سلی و محمد بن ابی سعید گفته
از ابو حنیفه که ترسم بر شریک افعال می بینم از محمد رحمه الله که ای روایت میکند که سید الشهدا را در نماز تر کشید شعی رحمه الله گفته است
که بنده از ذکر منسوب نیست پیشه گوید یا بیست و پنج از ابو طیب علی رحمه الله گفته است که درین یا بیست و پنج کرانه نمی گویم شیخ ابو القاسم
صفار رحمه الله گفته است که اگر تو انکرو دنیا بدو اگر در پیش رو باید بقیه ابو الدیلمی رحمه الله گفته است که اگر می شناسد شش نباید و اگر
نمی شناسد شش باید فتوی بر این است مقتدی سلام چه وقت گوید بقول ابو یوسف محمد رحمه الله بعد از سلام که امام گوید از ابو حنیفه
دور و ایستد یک روایتی معارن امام گوید از چه معنی اینجا دور و ایستد بگوید و ایستد از سلام امام میفرماید گفته اند اینجا در نماز
است تعیین کنند اما اینجا بیرون آمدن از جای است تاخیر کند بر نماز بگذراند باید نخست بروی بکشد و اندک اندک از آنکه سلام گوید چون امام
گفت السلام پیش از غلگه گفتن یکی آمد اقامه کرد و وی درست نیاید بر خلاف مثلاً ایان یکی می گوید خود که باطلان سخن حکم کن آن
ویرایش آمد السلام گفت یا آتش خاموش کرد حاشا نشود که خواب امام اهل کثرتی چه گفته اند گفته اند که تا السلام علیکم گوید
تحت تمام نشود اما اینجا السلام گفت کلام الناس ویر از نماز بیرون آورد یکی بوی اقامه اند و دست نیاید و تکیه که می

سلام و بداید که میت امام کن بهاروی که امام بود اما اگر در قضا امام بود بقول محمد بن ابی حمزه امام بود و در وی میت امام کند هم بطرف
دست است هم بطرف دست چپ بقول ابوحنیفه و ابو یوسف و جمیع اصحاب کبار هم بطرف دست راست میت امام کند پسند بود
بر غزنی که برابری است راست است و در جاسقن بگذارد و دست راست است و اگر غزنی که برابری است میت است و در
تقلا سبوق فی رد و پشت بحراب که درین است است و در مومنان عاقله یقه رضی الله عنهما و ایتیه میکند که رسول علیه
السلام دادی این مقید را تا خبر کردی که اللهم انت السلام و منک السلام کفنی و انگاه روی کرد انیدن عبد الله عباس رضی الله
عنه گفت است که اگر زیادت ازین تاخیر کند بدعتی بود و درین کرده است ابراهیم خفیی از خواجیه حسن بصری رحمه الله و بیت میکند
که اگر امام روی زد و ترنگ زد و شک یابا مانند تاروی بگرداند چون روی کرد اند چگونگی کردند و چگونه شنیدند و این خواجیه
امام اجل عرض کرد است بحراب بنده و درایت صلوة خواجیه امام مکر خواجیه زاده رحمه الله منصرف نشیند دست چپ
سوی بحراب آید و خواجیه امام زاید فرزند رحمه الله گفت است که اگر در وی سبق خود تحقیق نیست بحراب بنده و اگر بخواید گفتن منصرف نشیند
آورده اند که مجاهد بگوید که نزدیک حکیم بن عیسی گفت بنزدیک قتیله شاد ویم و نماز گذاریم مسجد ابراهیم خفیی رحمه الله اند
و ابراهیم خفیی رحمه الله چون سلام نماز و درایت بحراب بنده مجاهد گفت قتیله خطا کرد حکم بن عیسی از ابو یوسف و از ابوحنیفه
رحمهما الله روایتیه میکند باک میت باب است ویم در بیان سبوق بدانکه نماز کنند کمال بر وقت نوع است منفرد است
در رکعت و لاحق است و نام است محدث است مسبق است و مشکوک است لاحق و نام و محدث و هر سه یکی حکم است برایشان
قراة و سهویت که ایشان حکما و در قضا امام اند مسبق و مشکوک و خلاف ایشان است که برایشان قراة است و سهو است اما
منفرد قضا که از بود و در رکعت آن بود که از اول نماز تا آخر نماز متابعت کرده باشد و لاحق آن بود که با امام اقتدا کرده بود و
بخیری مشغول شد باشد امام بی وی چیزی کند از ره جو ز یایم آن بود که با امام اقتدا کرده بود و خوابفته بود و امام بی وی
چیزی کند از ره جو ز یایم آن بود که با امام اقتدا کرده بود و در احدت رسیده باشد و بی نیازفته باشد امام بی وی
چیزی کند از ره باشد مسبق آن بود که امام رکعتی از نماز گذارده باشد و انگاه وی اقتدا کند و مشکوک آن بود که بنیاد امام را
در رکعت یا بد اقتدا کند و در فرود آمدن بود امام بران بود و شک بود که آن رکعت دریافت شده یا بی لازم یا بخیر این
رکعت را بیار و تا نمازش تمام شود و اینست از اسلام مسبقه پیش از نماز امام آوردند و انگاه متابعت کردند و بی
جلیل رضی الله عنه یا بد مسبق شد آنچه یافت یا مصطفی صلی الله علیه و سلم آورد یا بخیر مسبق شده بود و بعد از نماز آورد رسول
علیه السلام گفت یا معاذ و ترا چه داشت مبین که مسبقانه بعد از نماز آوردی گفت یا رسول الله خدا کند شمار بقول خلاف کرد
ام نه پسندم که بفعل آن خلاف کردی رسول علیه السلام را معاذ خوشش آمد شده گفت حسن کلم معاذ پسندم یا معاذ یا پسندم
فریضه که مسبقانه بعد از نماز آوریم بفعل معاذ یا رسول علیه السلام اشکال آید که ایشان چه استندی که امام کند از ره
بیت ایشان سخت از آوردند و انگاه متابعت کردند و بی آن در قتی بود که گفتن در نماز سباج بوده است مسبقانه از امام

آوردن مسلح بود از دیگری سوال کردندی که امام چه کرده است انکس میر اعلام کردی نخست مسبقا که نذر می و انگاه معصیت
 کردی چون سخن گفتن در نماز حرام شد مسبقا پیش از تمامت نماز امام آوردن حرام شد مسکله موافقت است متابعت است
 و مخالفت است موافقت بر برتری کردن بود و مخالفت یا قبل اتفاق حرام است قول فر حرمت الله مقدار رکنی نماز بناه شود
 چنانکه پیش از امام در رکوع رود یا پیش از امام در سجده رود این مخالفت یا قبل است قول علماء و ثلثه در جمیع الله نماز بناه شود ولیکن
 بر نیکار شود و مخالفت با وجود اگر بضرورت است با اتفاق بر سکار نشود چنانکه جای سجده تنگ بود نتواند سجده آوردن حرام کند و یکی از سجد
 از نمازخانه وی سجده آورد و اگر قصد میکند بر سکار شود متابعت می باید یا موافقت قبول ابو حنیفه رحمه الله در تکیه اول موافقت کند
 و در باقی متابعت و بقول ابو یوسف محمد و جمیع الله در همه جاه متابعت و بعضی گفته اند در همه حال اگر موافقت کند و
 ثواب جماعت کند اگر کان نیاید فقیه سعد حرمت الله از خواجہ امام رکن الدین ادیب مختار حرمت الله حدیثی روایت کرده اند
 کان نماز پریم نوبت می افتاد ثواب و یکی را بنجایه و یکی را نوبت است یکی را یکی یکی را بیعت است از که عقدا درست و امام است و از آنکه
 بنجایه است نمودن است و از آنکه است متابعت کننده است و از آنکه یکی است موافقت کننده است از که بیعت متابعت مخالفت کننده است
 مخالفت کننده است انکه پیش از امام سر فرود آورد و بر او متابعت کنند است که پس از امام است و موافقت کننده است که
 افعال او برابر افعال امام است مسکله سبق اینجا امام بگذارد اول نماز و دست یا اخر نماز و دست شافعی حرمت الله مسکله یک
 اول نماز سبق است چه چیز را که اول بنود اخر بنود علماء و در جمیع الله میگوید که سبق است و حکم است اینجا امام کند از راه
 تکیه تحریمه فقه اول نماز و دست سبق است و از راه قرات قوت و سهو اخر نماز سبق است از برای آنکه اگر اول نماز می گویم
 پس سبقا نه پیش از تمامت نماز امام آورده بود و این حرام است بدین معنی که گفته از راه تحریمه فقه اول نماز دست از راه قرات
 و قوت و سهو اخر نماز دست مسکله فقه اخره امام بر سبق فرضه است یا فی قول فر حرمت الله عین فقهه در فیه است بقول علماء
 در جمیع الله عین فقهه فرضیه نیست با اخر فقهه فرضیه لیکن نباید سبق که پیش از تمامت نماز امام بقضا و سبقا نه بر سر دست تا
 اگر سبق فقهه اخره متابعت کرد چنین که سر سجده بر آورده به سبقا نه برخاست قول فر حرمت الله بجز برخاستن
 نمازش بناه شود و بقول علماء و ثلثه در جمیع الله اگر پیش از تشهد امام سر سجده بناد نمازش بناه شود و اگر بعد از تشهد امام سر سجده
 قرات خوانده است که روایتی نماز بوی نرسیده است و انگاه سجده رود نمازش بناه شود اگر قیام آورد ولیکن قرات بجا نیاورده نمازش بناه شود
 یا فی اگر سبق یک گیت است یا بدو رکعت نمازش بناه شود و اگر سه رکعت سبق است نمازش بناه شود بشرط آنکه در وی آخر قرات
 خوانده باشد مسکله سبق سلام امام را یا بدیانی عیسی بن الحان حرمت الله میگوید که نماز نیست که پس آن نیست نیست سلام را بنا بدگر
 نماز نیست که پس آن نیست نیست یا با نماز بر او است آنست که در بر دو حال پیدا چون پیدا چه خواند بعضی شیخ گفته اند تا فقه
 خواند خاموش باشد خواجہ ابوبکر زاری حرمت الله میگوید که اگر ایستاده خواند چون وی بقدر تشهد رسید امام سلام را بداد این خواه
 از محضر حرمت الله روایت میکند یا بقدر تشهد خواند چه کلمه شهادت آنکه اگر کند تا امام سلام بدمش امام این ستم از محضر حرمت الله

روایت میکند یا بقدرت خداوند و هر چه در قرآن و روایت خواند تا امام سلام دهد و تواجبه امام شخصی تحمیه کند قسمت که بر سبب و
امام واجب است در جای که مفسد غرضی نبود و این خواندن تا با خبر مفسد نماز نیست تا با خبر خواندن و این اختیار را ما اختیار شدیم
رحمته العبد است که تا بقدر تشبه خواند باز از سر آغاز کند و این قول عبد الله مطلق گرفته است خواه مجده مسلمه مطلق رحمته العبد میگوید تا بقدر
تشبه خواند و صلوة گوید تا امام سلام دهد و تواجبه امام شخصی تحمیه کند میگوید التبیان را نیز باید که متابعت کند و این اختیار خواه
امام را بد فررحمته است ما شیخ الاسلام برمان الدین رحمته العبد میگوید اگر بعد از تشبه صلوة دعوات درست میداند تا با خبر
خواند و اگر درست نمیداند تا بقدر تشبه خواند و کلمه شهادت مکرر کند تا هم ذکر بود و هم ندک و همسک میشن از نماز کننده نشناید
که شستن که در حدیث آمده است قال النبی صلی الله علیه وسلم لو علم المذنبین یدی المصلی ما علیهم من الوزر لوقفوا برئین کذا
میشن کذا اگر را اگر بداند که ویرا چندین و بال است بد نشیند چهل خواه امام را بد فرسخ سجده درس میکرد و ایتیه بر آن آمد از ابواب
الضاری رحمته العبد میگوید که نه انتم رسول علیه السلام مراد ازین چهل چه خواست چهل سال چهل روز یا چهل ساعت که چهل
ساعت خواسته بود اما ابی کعب رضی الله عنه میگوید که گذرده میشن نماز گذار بداند که ویرا چندین و بال است بد نشین
فرود رفتن با دوست تر دارد وی از آنکه پیش از نماز گذارنده بر گذر دوی اکنون که گذر دما و بال نباشد ظاهر و ایتیه مسافت
چندین باید که پیش از نماز گذار بر گذر دما بر بکار نشود ظاهر و ایتیه آنست که از جای سجده از السنوی ترکزد و بر بکار نشود خواه
بکار جاری رحمته العبد میگوید اگر نماز گذارند خاشع نیست بر کجا نذر بکار نشود فقیه ابو اللیث میگوید اگر مقدار دحضه است
گذر دما بر بکار نشود و این همه که گفتیم و دیگر آید ما در سجده که گذر دما بر بکار نشود که مسجد حکم یک مکان دارد و مسجدی دینین علم
دارد و یا بی خواه امام بکار نذر داده رحمته العبد میگوید اگر نماز گذار دوا و آخر صفهاست و گذر دما در اول صفهاست باید
و اگر که خدا عزوجل نذر گذر دما بر بکار نشود شیخ الاسلام برمان الدین رحمته العبد میگوید که در نماز
روز رانوی است اگر چه صبح سجده پیشتر است و دوا بر بکار نشود و در حدیث آمده است که گذر دما بر بکار نذر بکار نذر
باز نایسته نرید که آن دیو است و باز در اشتن بدو طریق است یکی قول یکی بفعل تا بر حدیث رسول علیه السلام من ازین
یدی المصلی او را و اما مستطعم فان لم یقع فاقطعه فانه شیطان قول آنکه سبحان الله میگوید نیست آنکه من در نماز نه
بیت آنکه باز کرد و فعل اینست اشارت کند که اشارت را با تسبیح بار میکند در مبط آورده است که اگر ایتیه است چه کسی از دوا
کفایت تمام بود سید خدی رضی الله عنه نمازی گذار در حقیقه و در خواست که پیش از نماز گذار ابو سعید اشارت کرد
خفیه زاده با اشارت می التفات کرد و باز نه استاد ابو سعید رضی الله عنه پیشی بردش و نطقه خفیه زاده پسندید
آمد ابو سعید را که کرد و آن حال را در حکایت کرد ابو سعید را خفیه طلب کرد و گفت فرزند مرا چرا از ابو سعید گفت فرزند
تر از دما من دیو را زده ام خفیه خشنک شد و گفت هم فرزند مرا زدی و هم دیو مرا زدی ابو سعید این حدیث را از رسول
علیه السلام روایت کرد که گذر دما پیش از نماز باز در نماز گذار بکار نایسته نرید که آن دیو است من بگویم حدیث رسول علیه السلام

دیو را زده با شتم فرزندان را خلیفه را خوش آمد ابو سعید را احمد دیو و فرزندان خود را ادب کرد و مکر خازن که زنده در یسعی است در
 در گذر زنده بالا اگر نزدیک بود بر سکار شود و اگر دور باشد بر سکار نشود و اگر نازن که زنده بالا است مکر زنده بر یسعی همین
 خلاف است که گفتیم اگر نازن که زنده است باید که بدو عمل باز دارد یعنی دست برد دست زدن قال النبی علیه السلام اتبع الرجال والتصفیق
 للنساء اما بقول علی کینه که او از زن عورت است و سبب خشم است قوله علیه السلام المرأة عورة و قوله بائنه و در صلوة خواجه امام اصل
 خرمی از ابو بریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام مرد را نکشت بین بدی الصلی یقطع الصلوة قاله و الحی و الکلب
 در صلوة خواجه امام بکر خوار زده از عبد الله بن زبیر رضی الله عنه روایت است که نازن تاه شود و در بعضی نسخ آمده اند که مکر زنده
 سیه خازن تاه کند و از کوشش و سک و عورت یعنی زن اما ظاهر روایت است که نازن تاه نشود و قال علیه السلام مرد را نشی بین بدی
 المصلی لا یقطع الصلوة ابو بریره رضی الله عنه براق رفت و بهیصل چون از عراق باز آمدند روایت شده رضی الله عنه در حدیثی
 آمده عنها گفت یا ابابره اصل اسراق بر چه یافتی گفت یا در مومنان چنین میگویند که مکر زنده و سک و زن نازن تاه کند عاتیه
 رضی الله عنه گفت یا ابابره عیالان بیضا بر علیه السلام را با خبر و سک بر ابر گردی گفت یا در مومنان میگویند که مکر زنده
 رضی الله عنه روایت میکند عاتیه رضی الله عنه گفت اصل اسراق از نفاق اند قول ایشان مرد و دست ما خود نیست که بسیار
 شبها بود و صبر علیه السلام بچون جواره خفته بودی چون نه بیضا بر علیه السلام مسجد آمدی با خبر کردی چون بقیام رفتی با
 را در از کردی پیغمبر علیه السلام را که و پس استم که و ابو و دیگر امام مسلم را و فرزندان خود از خصم دیگری که بر یکی دختر سیه را و غرام
 و دختر را زینب نام بود رسول علیه السلام در غم بود که بر دو قصد کردند تا پیش ناز رسول علیه السلام که نه بر رسول علیه السلام
 اشارت کرد و عورت است و تربت که مکر زنده است و رسول علیه السلام بعد از ناز فرمود که این زنان اصل خسته اند بزرگوار خسته
 افکنند و آن ناز را باز نکردند پس استم که مکر زنده است و ناز نازن تاه کند در صلوة خواجه اصل خرمی حرمه ابی عباس رضی الله عنه
 میگوید که پدر ما را خبری بود وقتی رسول علیه السلام در صحرا نماز میکرد و روان در از کوشش پیش ناز رسول علیه السلام بر که نشسته
 پیغمبر علیه السلام آن ناز را باز نکند و در صلوة خواجه امام بکر خوار زده روایت است از حیان بن مجارق رضی الله عنه که مکر زنده است
 آدم افتد اگر دم خبری پیش پیغمبر علیه السلام بر میکند پیش پیغمبر علیه السلام ناز تمام کرد و آن ناز را اعاذ مکر و پس استم که مکر زنده
 در از کوشش نازن تاه کند و دیگر گفتیم که مکر زنده است و سک نازن تاه کند که روایت میکند سعد بن قحاص رضی الله عنه که رسول
 علیه السلام در صحرا و زاده ناز دیگر میکند از سک سیاهی پیش ناز رسول علیه السلام بر که نشسته سعد بدل عاکر دان
 بر سیه کام نرفته جای نرفته بود که بقاء و بر رسول علیه السلام گفت که عاکر دان سیه اسعید گفت من کردم یا رسول
 الله رسول علیه السلام گفت چه عاکر دی گفت این عاکر دم سحاک لادالانت یا حنان یا منان یا عیج السموات و الارض یا
 ذوالجلال و الاکرام اللهم اقبل ملاکبنا نگاه گفت یا سعد او جزا داد و از رش است من نحو استی جبرائیل امین صلوة الله علیه
 رسید و بگفت یا منان و عاکر که سعد گفت در حق ملاک سک اگر در حق کاfran کردی خدا و عز وجل همه کافران را سلاک کردی

و در روز او تسبیح حاجی است که در انسابت بر دعای آن که موسی گوید آن دعا را ایشان مستجاب شود و لیکن انسابت بعد از نماز
 و یک بیت بر زبان گفته که بخواند که انسابت را بداند که از اول وقت تا آخر روز بخواند و در پیغمبر علیه السلام نماز را باز نکند و از
 عمل بر آن حدیث منسوخ است پس آنکه که در شستن از پیش کفش آنکه آن را بر تابه میکند که حدیث مطلق آمده است قال النبی علیه السلام
 من روي عنی بن یسری المصطفی لا یقطع الصلوة ابو یوسف رحمه الله در حدیث یاد آشتی از منسوخات و آن حدیث ابو هریره
 رضی الله عنه روایت کرده اند شاید از آن باشد که عمل بر وی منسوخ است مسلک مسبق اگر اتفاقا مسبقا نه بخیر و اجابت که بخیر
 گفتن که یا استکمال اید و بر قول ابو یوسف رحمه الله که یکبار در حال متابعت گفته است بار دیگر چه گوید در صلوة خواجہ اجماعی
 رضی الله عنه از ابو یوسف روایت میکند که نماز کردار را دو حالت است یکی حالت انفرادی که حالت اقتدا میگوید باید که در حالت اقتدا
 نیز گوید و دو حالت عمل کرده شود و نیز قول ابو حنیفه و محمد بن محمد رحمهم الله اسکال بنیاد که ایشان ان خود را مست قیام ندارند و است و از
 سید اند مسبق فرات اکنون بخواند پس خود کو به مسلک مسبق سبحانک اللهم محمد که خواند یا بی یا نور و از او این شنید رحمه الله
 روایت است که خواجہ امام زاهد خجری رحمه الله شیخ در سبک در روایت میروان آمد از خواجہ امام که فضیل بخاری که از محمد بن حمزه رحمه الله
 روایت میکند که خواندن امام را مقتدی نیست ندارند باید که مسبق خواند اما ظاهر روایت است که بخواند مسلک معتقدی است
 و امام را در نماز یافت اقتدا کرد و تکیه گفت سبحانک اللهم محمد که خواند یا بی این مسلک برین نوعی امام در قیام است نماز بلند خواند
 لی یا نرم خواندن یا در رکوع است یا در سجده یا در قعود اگر در قیام است و نماز نرم خواندن یا اتفاق خواند که در رکوع است یا اتفاق خواند
 اگر در سجده است یا در قعود اختلاف منشی است بعضی گفته اند که بخواند که آن سجده و قعود از نماز و نیست ندارد و بعضی گفته اند که بخواند
 که بر وی متابعت امام واجب است سبحانک اللهم صفت است و اقامت واجب و از اقامت سنت واجب خواجہ امام باید بخواند
 الدین حمزه رحمه الله است که بخواند که اختیار شیخ الاسلام برمان الدین حمزه رحمه الله است که بخواند و اگر امام را در قیام یافت و نماز بلند
 خواندن ظاهر روایت بخواند که گوش داشتن و آن واجب است خواندن سنت شیخ الاسلام برمان الدین در نماز صلوة خواجہ امام
 بکر خواجہ زاهد را در سبک در روایت میروان آمد از ابو بکر خصاص رحمه الله میگوید که خواندن این بنید بکر بخاری رحمه الله میگوید که
 روایت خواندن نیافته ایم بکر یکی روایت عبد الصمد بن مبارک رحمه الله میگوید که خواجہ امام زاهد خجری صلوة خواجہ اجماعی هر کسی را که
 میکرد و روایت برین آمد که هر کجا که امام وقف کند وی بگوید یا هم خوانده تسبیح بود و هم گوش از اوقات اما ظاهر روایت نیست
 که بخواند که خواندن تسبیح سنت است فرات از تسبیح اقامت در سجده و تسبیح از اقامت سنت که مقتدی امام را در قیام یافت
 آمد گفت امام بر رکوع رفت وی اگر گفت و انگاه بر رکوع رفت اتفاق از گفت دریا نشود اما اگر بر رکوع رفت تنها استغشول شد اما
 سر از رکوع بردارد و انگاه وی بگوید و بفرج ابو حنیفه گفت دریافت نشود و بفرج ابو یوسف و محمد دریافت نشود و وصف تمام باید تا
 نماز نماند و شود مقتدی آمد و امام را در قیام یافت و تکیه گفت امام بر رکوع رفت یا تسبیح وی نیز بر رکوع رفتی و زوف وی
 بخواندن سبحانک اللهم استغشول شد امام سر از رکوع بردارد و آن رکوع را لا حقانیه را در و بود که در قیام با امام مشارکت

و بنشینند اگر مشکوکانه دریافتند این دوم دی شود و یکبار بنشینند و اگر مشکوکانه دریافتند نمود رکعت فاتحه دستور بخواند
و بنشیند و هر یک رکعت فاتحه سورت خواند قعدہ بنیاد کرده رکعت آخر را فاتحه خواند یا فی بعضی گفته اند که مختصر است خواهد خواند خواه
نخواند و بنسبت طاقضی امام علی استیجابی آورده است که ابو حنیفه بخواند که از راه تحریر مقتدایت در تفا و امام قرآن خواندن بد
است این نیز گفته اند از است تمهید کننده در روی آخر قرآن خواندن سنت است و هر یک سنت یا بدعت جمع آید ترک سنت به از
آوردن بدعت بود و خواه چه امام منہاج الدین سمرقندی میگوید یا خواندن او نیز بوجه شیخ الاسلام برهان الدین حرمی گفته اند سنت
که بخواند از برای آنکه مسبق بود حکم است یکی حکم مقتدی و یکی حکم انفرادی از آن رو که حکم انفرادی دارد آن دو رکعت قرأت خوان
که در این رکعت دیگر خواند سنت بود از آن روی که مقتدی خواند بدعت بود اصلی است هر یک سنتی یا بدعتی جمع آید که سنت به از آوردن
بدعت بود و اگر یک رکعت مسبق است یک رکعت مشکوک باید که نخست مسبق قعدہ و دوبار مشکوکانه و قعدہ اگر نخست مشکوکانه از
پایه و در یک قعدہ اردو نماز تبا شود درین شکی نیست شرط است شیخ الاسلام برهان الدین حرمی گفته اند سنت است درین شکی نیست
اگر نخست مشکوکانه کند آن از مسبق قعدہ نیابت دارد که آن توی تر است اما ظاهر روایت است که نیت شرط است نخست نیت مسبقانه
کنند و اگر نیت مشکوکانه که اگر آن رکعت را با امام اندر یا قعدہ بنیاد دوم قطع شود بر روی فرضی است و آن رکعت مسبق قعدہ
نماز بنا شود بدینکه گفتیم که نخست مسبق قعدہ کند و اگر نیت مشکوکانه بدو قعدہ آورد از عهده بیرون آید اگر نماز بنا داد میگوید از چوین یکبار
رفت پیشانی برافراشت رکعت باز گردم قراوة دراز تر خوانم باز رکعت و قراوة دراز تر خواند و رکوع باز آورد سوره کهن اول بود یا رکوع
دوم بود یا نیت نواز سوره کهن دوم بود که را شروی سجده است ظاهر روایت است که معتبر رکوع اول بود که اذان فریضه واجب است یا قنم باز
قطع شود و قطع فریضه را بر یک نماز نیت این خلاف جای پدید آید و اگر این واقعه امام را افتد و یکی آمد و درین رکوع بوی افتد کرد
ظاهر روایت این رکعت دریافتند و در روایت نوادریافتند و چه روایت نوادریافتند که رکوع معتبر آن بود که در عتبی یکبار
بود و در عتبی این رکوع صحیح است پس دریافتند و چه ظاهر روایت این است که رکوع معتبر آن بود که بعد از قراوة معتبر بود یا خیال
اول معتبر قراوة است پس این رکعت را رکوع اول بود که اذان فریضه واجب یا قنم یا دوم قطع شود و قطع فریضه را بر یک نماز پس روایت
نشود و اگر این واقعه در رکعت دوم افتد و یکی آمد و درین رکعت بوی افتد اگر چه روایت اصل به دو رکعت مسبق بود بر روایت نوادریافتند
رکعت مسبقی بود و اکنون این دو رکعت مسبق قعدہ چگونه آورد و اگر دو قعدہ کرد یا جمیع را و اگر دو یک قعدہ می آورد و این دو
بر روایت اصل بود و اگر امام زیاده کند من و سجده از رکعت اول مانده ام از آنکه رکعت نماز آورد و این مسبقی من است که رکعت
بر روایت یک رکعت نماز دیگر بر روی بود و بر روایت نوادریافتند و بعضی از مشایخ گفته اند که بر روایت نوادریافتند رکعت نیز
بر روی بود از برای آنکه چون دو سجده از رکعت اول مانده است چون این رکعت دوم آورد این سجده حکما تلخی رکعت او اول شود و این
قیام و رکوع دوم که می افتد اگر چه است بر انداخته شود پس این رکعت بعد از نیت باشد باید که دیگر رکعت به قعدہ بنیاد تا جامع از عهده
جمع آید و اگر فریضه چهار رکعت به یک رکعت مسبق است یک رکعت و مشکوک یک رکعت و اگر حق است یک رکعت نیت و چون امام از نماز

سلام دم بر خیزد و نخست لاحتقانه اگر دو قعده یا زتا مانده آورد و قعده یا ز سبوقانه و قعده یا ز مشکوگانه از دو قعده اگر
تا مانده و سبوقانه و لاحتقانه را بیک رکعت آورد و یا بخورد و لیکن او می بیند بود که یکی رکعت قعده یا زتا قعده اول یا آخر یا اما
استحباب کرده باشد اما اگر سبوقانه و یا مشکوگانه یک قعده آورد و یا مشکوگانه نخست آورد و یا ز سبوقانه درین در دو رکعت
نماز بناه شود و اگر سبوقانه را پیش از لاحتقانه آورد بقول فرج حرکه بعد نماز بنه شود و بقول عطا الله بنده رحیم الله بنده بر
کجا که لاحتقانه نماز را اگر تغییر است بی سهو آورد که ایشان حکما در قضا امام باشند و قیام در لاحتقانه را لاحتقانه از زمین
و همین قیام راست گرداننده بود لاحتقانه را بخورد و ند که امام یک سجده از رکعت اول مانده است و در رکعت آخر مانده است
و قعده اول آورده است و این تا میاید که آن سجده را در محل آورد و لیکن قعده اول را بنیاد اسکال اندیکه بر راحتی واجب است که بخواند
امام آورده است و امام آن سجده را در رکعت آخر آورده و وی صد رکعت اول آورده و این تکلف ایام بنزد خلاف است اما خلاف
خیر است اما اگر فریضه چهار رکعتی میکند از بر سر و پشت یک رکعت سیوم بر خاست و یا یاد اندیکه یکی سجده مانده امام فرود آمده و آن سجده
او در دو رکعت قعده را باز از میان بگذرد اگر سجده از رکعت اول مانده است قعده را باز بنیاد و اگر از رکعت دوم مانده است باز از رکعت دوم
است چنانچه نماز میکند از امام بر سر و پشت مقتدایان بر چنین استند که مگر علم بر خطا نیست ایشان بر خاسته معلوم
بخطا مقتدایان بر خاسته باز کردند و امام را متابعت کنند اگر چه رکعت سیوم لاتی شوند چه در واجب مانده اند یکی متابعت
امام و یکی قعده اول بخاستن ایشان بقیام بدو است و در سیم فریضه از قیام سیم بعد اول نشاید باز گشتن مگر درین صورت نماز
چهار رکعتی را بیک رکعت سبوقانه بیک رکعت مشکوگانه بخواب شده چون بیدار شد خود را در قعده یافت امام فرست این نماز را از احتیاط و احتیاط
اندر که قعده اول ایام بود و یکی رکعت سبوقانه بیک رکعت مشکوگانه و قیام و احتیاط اندازد که مشکوگانه بر آن چیزی نبود نماز چهار رکعتی را سبوقانه
بخوابد چون بیدار شد خود را در قعده یافت و امام فرست این نماز را از احتیاط و احتیاط اندازد که قعده اول ایام بود و یکی رکعت سبوقانه
بیک رکعت مشکوگانه و قیام و احتیاط اندازد که مشکوگانه بر آن چیزی نبود نماز چهار رکعتی را سبوقانه بخوابد
یافتند اگر در پشت و خوابید و بیدار شد خود را در قعده یافت امام سلام داد و فرست این نماز را از احتیاط و احتیاط اندازد که قعده اول ایام
بود و یکی رکعت سبوقانه بیک رکعت مشکوگانه و قیام و احتیاط اندازد که مشکوگانه بر آن چیزی نبود نماز چهار رکعتی را سبوقانه بخوابد
امام بود و یکی رکعت سبوقانه بیک رکعت مشکوگانه و قیام و احتیاط اندازد که مشکوگانه بر آن چیزی نبود نماز چهار رکعتی را سبوقانه بخوابد
و قعده خواب نماند و احتیاط اندازد که نماز آورده باشد و قعده بخواب نماند چون این احتیاطها را در دو رکعت چهار رکعت نماز کند
بدو قعده در پیشی مثل نیت که نزدیکترین سعه که بر سر است از عید برین باید که چنانچه نماز پیشین میکند از امام بر سر و پشت یکی بخوابد
اندر رکعت دیگر از دو سلام و دو رکعت از نیت بر سر مقتدی بیدار شد امام را در جواب عید ایستاده چنین گمان برد که امام فریضه میکند
دری مانده رکعت دیگر با امام کند از بعد از سلام که امام نیت کند و است اگر در استابت که ده باشد نماز نشاء شود اگر نیت می متابعت
امام بود اگر نیت متابعت نکرد لیکن فقط اقتدایان امام در رکعت نماز و ندن نماز نشاء شود مسلم در فریضه چهار رکعتی چهار سجده پیش
امام آورد و بقول فرج حرکه بعد نماز نشاء شود بقول عطا الله بنده رحیم الله بنده بر خاسته و اگر نیت از سلام امام یا بعد از سلام امام آن چهار سجده
بیاورد و نماز نشاء بود اگر سجده را بنیاد و سلام بدو نشاء شود اگر نماز نشاء سلام بدو چون یا آتش نشاء پس آنکه نشاء نشاء شد و قعده

بیا در این سوره بیرون آید اگر بر پشت سجده پیش از امام آورد در قول فیه غار نش تبا نه شود چه در فیه غار نش تبا نه است امام فریضه میدارد و بر قول
 علی غار نش تبا نه غار نش تبا نه شود که امام را دست است کرون قبول ایشان چه است و آورده وی یک روایت است و در کتب است و یک روایت است و در کتب
 و یک روایت است و سجده را در غار نش تبا نه شود باید که پیش از سلام امام در کتب دیگر جای در غار نش تبا نه شود و ظاهر روایت است که در کتب دیگر
 بنویسند برای آنکه اصل است که در قیام و در رکوع یک سجده ای سوخته باشد چون نخست اول را قیام در رکوع یا امام آورد و در سجده پیش از امام آورد و این سجده را در قیام
 و این سجده را معتبر بود و قیام در رکوع سوخته بود و در کتب دوم را قیام در رکوع یا امام آورد و در سجده پیش از امام آورد و این سجده را معتبر بود و قیام
 رکوع اول شود قیام در رکوع دوم برانداخته شود قیام در رکوع سوم یا امام آورد و در سجده پیش از امام آورد و این سجده را معتبر بود و قیام
 در رکوع سوخته بود و در کتب چهارم را قیام در رکوع یا امام آورد و در سجده پیش از امام آورد و این سجده را معتبر بود و قیام
 برانداخته شود و در وقت دیگر بر همین قیاس است و در چهار رکعت اول و سوم بر او دو رکوع چهارم برانداخته شود و بر هر دو رکعت غار
 لاحقه که در اولی قرأت و بی سوره از سوره بیرون آید اگر جای تنگ است بر پشت یک سجده آورد و در اولی بر پشتی امیر المؤمنین علی رضی
 عنه که در سجده رسول علیه السلام سجده کرده بودند و در سجده ای تنگ شد گفتند امیر المؤمنین دستور است ماین مسجد را برداریم و
 و کلان تر کنیم گفت من روا دارم کسی بنهاره بهتر عالم علیه السلام را بردار و گفتند پس حکم گفت بر پشت یک سجده کردند گفتند بر پشت یک سجده
 چگونه از رکعت صف اول را بر سر زمین بود و در صف دوم را بر سر پشت صف اول و در صف سوم را بر سر زمین بود و در صف چهارم را بر سر پشت
 سیموم بر همین ترتیب یک سجده از هر جنبه بسیار باشند چنان کند حسن زیاده میگوید و بر کف پای یک سجده از هر جنبه بسیار است که بر کف
 پای سجده آورده و در هر یک یک کف پای سجده بر سر زمین یا بر سر رکوع قیام در رکوع اول سجده در صف دوم را
 بجای تنگ است سجده غیر از آن آورده چنان در رکوع یا تنگ تا آنها را از سجده برانداخته و نگاه ایشان سجده روند و سجده را لاحقه بنیاد
 رد و او در رکوع در رکوع توقف کردند تا امام از سجده بر آورد قیام در رکوع کعت و دیگر آورد و اکنون یا امام سجده و فتیله و امام را دست است که در
 این سجده که یا امام آورد و انداخته اول نیابت دارد و از دوم اکنون سجده کعت لاحقه بنیاد رد و او در رکوع قیام در رکوع اول سجده در صف دوم را
 و سجده بر سر زمین و در رکوع پیش از امام فرود فتیله یا پیش از امام باید که نیست سجده اول انداخته یک کعت لاحقه بنیاد رد و او در رکوع قیام در رکوع اول سجده در صف دوم را
 یا دست افتد اگر بر کف دست امام بر سر رکوع بر آورده و بر سر کف دست وی هم از رکوع سجده رفت و در رکوع سجده یا امام یک سجده برانداخته و در رکوع
 و ابو یوسف است که غار نش تبا نه شود و بعد قول ابو یوسف ظاهر است که وی قبل از رکوع فریضه در آن قومه را آورد و در رکوع
 از امام منبر بود و اگر نیاید و در فریضه بر سر رکوع غار نش تبا نه شود این روایت دلیل میکند که ابو یوسف تعدیل از رکوع فریضه میدارد و این
 جای بود که رکعت غار نش تبا نه کند اما اگر فریضه نماز فریضه را بخواند و در رکوع غار نش تبا نه کند و اگر این واقع را در کتب معتبره و غیره
 قومه را بر آورد و سجده یا بر سر رکوع غار نش تبا نه کند و اگر در رکوع یا دیگر است یک کعت یا بر سر رکوع غار نش تبا نه کند و اگر این واقع را در کتب معتبره و غیره
 و بر قول ابو یوسف و شافعی هم روا بود و بر قول ابو یوسف و دیگران روا بود و لیکن با آنکه این حدیث پیش از امام سه بر آورد و در
 شد که هنوز امام بر او سجده بر نیاید و در باید که باز رود و بر سر سجده نماید که بخلاف باشد چنان هم از خطا بود و رسول علیه السلام فرمود است

که هرگز پیش از امام سراج سجده برآورده و روی بچرخ سر نه شود و وقتی ایستاد و پیش از رسول علیه السلام سجده بر آورد
بر روی فرو آورد و بار سجده نهاد رسول علیه السلام انحال را دید و بان بخواه که رسول علیه السلام را بگوید چنانکه از پیش بر روی ایستاد و
بدیدی وقتی که نمودنش بعد از گفتن یا علی ترا سجده است برین که پیش ازین بر از سجده بر آوردی و دست بروی خود می داری بار سجده بر آورد
و گفت یا رسول الله چنین شنیدم که از لب دندان مبارک شما که هرگز پیش از امام سراج سجده بر آورد و دست بروی خود نهاده و وقتی ایستاد
آید سر برین پنداشتیم که شما سراج سجده بر آورده آید پس سر بر آوردیم چون معلوم شد که شما هنوز سراج سجده بر نداشتید و دست بروی خود نهاده
آوردیم که بگوید سر برین چون سر نهاده باشد رسول علیه السلام فرمود یا علی تو ندانستی که قدری بفرز است و این را از پیش ازین
که است کرده است اما ان در گور بدید یا قال النبی صلی الله علیه و آله انما المؤمنین علی رضی الله عنه این نظم گفته است
یا من بدینا ه اشتغل فی قدح طویل الاصل فی الموت یا لی اشته فی القبر صندوق السعیر علی یلویضها لا موت الا بالاصل و لم یکن
فی عقولهم حتی ولی من الاصل فی قاضی مجال نیر خواجه امام ابو نصر مازندانی گفته است که مرا ازین حدیث نیست که عین بر روی خود سر نه شود
و مرا از وی نیست که هرگز در روی این مقدار از نه نشود که باند پیش از امام سراج سجده بر آورده و فرو آوردن آن سجده
سر نه بود اگر پیش از امام سراج سجده بر آورد ندانم که هنوز امام سراج سجده بر آورده است یا بر سجده نهاده این از چند وجهی می باشد
را بر خطا دید یا نیست متناهی است امام کرده یا نیست سجده اول کرده یا نیست نکرد و امام سراج سجده بر آورده این نیز گمان سجده اول کرده
بود اما اگر نیست سجده دوم کرده در سجده چندی تاخیر کرد که امام سراج سجده بر آورده یا بر سجده نهاده و سجده دوم
را با امام سراج سجده بر آورده و در رکوع اول صلوٰه امام مگر بخواب نهاده از الوصفه و الویلو مصداق حجب العدر و ایست است که نماز
تبا نه شود اما این جای بود که برگردد نماز تمام کند اما اگر تاخیر نکنی سجده لا تخلفه از آن عهده بیرون آید اگر امام مقصد فرض نشد
و برکت زواید بر است بفراموشی مقتدیان و بر امتناجعت کردند و قیام آوردند رکوع اگر سراج سجده نهاده نیز از همه رکوع
نماز بر و الو و اگر بقعه باز آید و او اگر پیش از آنکه امام سراج سجده نهاده و مقتدیان سراج سجده نهاده امام یا و نهاده یا اگر بقعه باز آید
نماز امام را و او مقتدی را نماز تبا نه شود اگر پیش از آنکه مقتدیان سراج سجده نهاده و مقتدی امام را یا و نهاده که مقصد فرضیه
نیست و در بارگشتن بود که مقتدیان سراج سجده نهاده نماز همه را و او از برای چون امام مقصد نماز
گشتن که دو شمع و رکوع کرد ان قیام و رکوع زواید در حق امام بر انداخته شود چنانکه قیام و
رکوع در حق امام بر انداخته شود در حق مقتدیان نیز بر انداخته شود ایشان دو سجده زیاد
آورده باشند باز در رکعت بود نماز تبا نه شود اما در مقصد فرض نشد و برکت زواید
برخواست بفراموشی مقتدیان و می را بر خطا دیدند متناجعت نکردند امام قیام و رکوع آورد
اگر سراج سجده نهاده و نماز همه تبا نه شود و اگر بقعه باز آید نماز همه را و او اگر پیش از آنکه سراج سجده نهاده مقتدی

[illegible]

میکنند و امام بر سر و پشت معتقدان و بر پا بر خطا دیدند و بقیام میسوزند و امام معتقد میگردند و بر پشت میسوزند و بر پشت
معتقدان معلوم شد که امام بر سر و پشت معتقدان بوده است باید که باز کرد و معتقدان را انداخته و معتقدان را اولی و حقیقی از
فریضه واجب بپوشاند و جواب قیام فریضه است لیکن چون پیش از امام آورده است معتقدان و ایشان بدان قعده لایح اند
لایح واجب است که نخست آن آرد که امام بی وی آورده است و نگاه متابعت کند و اگر امام بر سر و پشت و بقیام میسوزند و بقیام
یکی از معتقدان را یاد آید که من قرائه نشد بخواند امام باید که باز کرد و قرائه تشدید خواند و نگاه متابعت کند تا بر همان اصل است
وی بان قرائه تشدید لایح لازم است که نخست لاحق از نگاه متابعت کند اگر بر امام سهو است لایح را باید که سهو امام را
متابعت کند و اگر کرد و غرضش تباها نشود و لیکن اگر سهو نیست ندارد با غرض متابعت نماید که امام سهو آورده است وی نیز متابعت نماید
بر خلاف سهو که بعضی سهو قیام بر غایت قیام و در کجای آورده امام سهو نگشت باید که سبق نیز باز کرد و سهو امام
را متابعت کند و آن قیام و رکوع را باز آرد و اگر باز نگشت یا سر بسجده نباده است که امام سهو باز نگشت بگوید
اگر قیام و قرائت وی بعد قعده معتبر امام قعده است و او بود و اگر پیش از قعده معتبر امام قعده است یا بر غرض
تباها شود و اگر بعد از قعده معتبر امام بخاسته است و سجده نباده امام سهو باز کرد و اگر متابعت کند و نیز تباها
تباها شود و اگر سهو قیام را کرده باشد قعده را معتبر کرده اگر امام سهو باز کرد و وی متابعت کند غرضش تباها نشود و اگر تباها
از قعده معتبر نشود سهو امام را یا متابعت کرد غرضش تباها نشود و سبق سهو امام را متابعت نکرد و بر او سهو قیام سهو
باز غرضش و سجده سهو که نقصان ترا بگیرد و اگر سهو امام را متابعت کرد و وی را سهو قیام سهو قیام با سهو آورد
که آن از برای متابعت امام بود و این بار دوم واجب شد از برای ترک و وجوب سهو امام را متابعت نکرد و ویرا در
سجده قیام سهو قیام و آن سهو امام را از ویانی قیاس نیست که نیاز دو باستحیاط یا در و اگر سبق میداند که بر امام
سهو نیست و امام سهو آورد و وی متابعت کرد غرضش تباها نشود و اگر میداند که بر امام سهو نیست و آن سهو
وی متابعت کرد بعد از آن معلوم شد که بر امام سهو نبوده است و بعضی گفته اند که غرض سبق تباها نشود چون و
ندانسته است ظاهر روایت غرضش تباها نشود که سید امام ابو شجاع و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در نماز در صلوة
خواهر امام بکوتاه تر زاده رحمه الله آورده است که در حال اقتضا از او رکعت نماز تباها نکند اما در حال انقضای وقت مقدار
رکعتی نماز تباها کند و سجده دو رکعت بود نماز تباها نشود اگر سبق بغیر اموشی یا امام سلام داد و نماز تباها نشود اگر سخن دنیا
بگفته باشد تا آنکه نماند باقی سجده قیام را تمام کند سهو واجب شود یا آن اگر پیش از امام سلام داده باشد یا بر امام
سهو لازم نشود و اگر بعد از سلام امام سلام داده باشد سجده سهو لازم نشود که چون امام سلام داد و وی حکم انقضای رکعت
انگاه سلام بغیر اموشی داد سهو لازم نشود و فصل در بیان تنگ در نماز عبد الله عمر رضی الله عنه سوال کرد از رسول الله
قال النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة عبد الله مسو و هذا از رسول صلعم سوال کرد که ریا رسول الله صلعم طر در نماز

بقول خود و شافعی با بار کشتن فرعی بود و اگر نیکوشت و غایب نام که بقول ابوحنیفه و ابو یوسف با بار کشتن بود و شافعی
و فرقی شافعی هم در این دو است و ان شاغلان گفته اند باید که باز در دو نماز بر روی تمام کند که اتفاق می افتد و بهتر آن بود که شافعی اگر
با نیکوشت و قصد آوردن قیام و رکوع برانداخته نشود و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف تمام نماز فرود و سجده کند نمازش سه رکعت شود و
و بقول خود و شافعی هم برانداخته نشود و اگر باز نیارد و بقول ائمه انکار نماید که آن قیام در رکوع نماز در آن بیعت از سجده
در رکوع آن بود و اگر فرقی چهار رکعتی میگذارد و هر سه در شصت یک رکعت قیام در رکوع نماز و در رکوع نماز یک رکعت در شصت یک رکعت
اتفاق است که باز رکوع و اگر باز رکوع در دو قصد و اتفاق است این قیام در رکوع برانداخته نشود و اگر بفرموده سجده از نمازش سه رکعت شود
بر غیر دیگر رکعت نماز دیگر اگر در نمازش تمام شود و اگر دو سجده نماید و رکعت آورد و بهتر آن قیام در رکوع نماز بود و قیام در رکوع
شود و باید که در هر قیام دوم بود و رکوعی سجده است هر یک قیام در رکوع اول بود و باید که این مفرد و جمعی بدید
آید اگر یکی تعدیل یک رکوع بودی اقتدا کردی و باید که در این رکعت در یافته شود و اتفاق هر یک این رکعت در یافته نشود و اتفاق
آورد و قصد و قیام آورد و دو سجده قیام آورد و رکوع قیام و دو سجده این همه رکعت نماز بود و بهتر آن قیام در رکوع تمام کند و
اگر نماز با رکوع دیگر در قیام تکلیف شد که این رکعت اول است یا رکعت دوم باید که رکوعی کند اگر رکعت اول قرار گیرد رکعت اول
بود و اگر رکوع دوم قرار گیرد رکعت دوم بود و اگر بیقرار رکعت دوم رکعت نماز دیگر در دو قصد و با هر سجده سه رکوع و از هر سجده یک رکعت
و اگر یک قصد آورد نماز شصت باشد اگر دو رکعت بر دو قصد آورد و هر یک شصت یک رکعت دوم بود و این همه شصت و شصت یک رکعت بود و باید
میکنند که یک رکعت نماز دیگر گذارد و آن دو رکعت فرعی بود و این دو رکعت تکمال آید که بعد از نماز با رکوع شصت یک رکعت شصت یک رکعت
شصت و شصت یک رکعت نماز شصت یک رکعت و اگر رکعت دیگر بخار و در آن یک رکعت نماز و بی باطل شود که رکوعی علی بن ابی طالب
این نبی علی بن ابی طالب که بر خواهر زاده محمد است که این رکعت دیگر را گذارد و از برای آنکه نماز بی باطل است اگر سلام دهد
و او را در برای بر سر نشسته و اگر آن رکعت دیگر گذارد و طهور میشود بعد از آن با رکوع طهور که آن بیعت است و اصلی است که شافعی
با هر جمعی صحیح آید که سنت به از آوردن بیعت اما روایت محمد بن روایت اصل علی کردن فاضله بود و آنکه سه رکوع نماز شصت یک رکعت
و این نماز فرعی نیست که یک رکعت طهر گذارد و بیعت و این نماز طهر نیست که یک رکعت نماز بود باید که یک رکعت نماز دیگر گذارد و سه رکعت نماز
باطل نشود نماز و بی باطل نقصان سه رکعت و بقول شافعی هم این نماز تمام شود از برای آنکه وی یک رکعت اول را رکعت دارد و لفظ سلام
و فرقی و این هر دو قیام بقول علماء و هر یک نماز را و او و سه رکوع لازم شود و چون سه رکوع نقصان طهر را یک رکعت
فرقی را بقول ابو یوسف رحمه الله نقصان طهری را که بی تحریم خلاصه گذارد و بیعت بقول محمد بن نقصان هر دو را یک رکعت
است اگر نماز با رکوع قیام تکلیف شد که این دومین است یا سومین است اتفاق است که این رکعت را بنیاد
که اگر از نماز شصت یک رکعت نماز شود بیعت یک رکعت نماز که قیام و رکوع و قصد آورد تا اگر سیوم بود بر سر نشست
یا قیام و لیکن احتمال اندازد که دوم بود و آن قیام در رکوع موقوف بود بعد از قصد بر رکوع و سجده آورد و قصد و رکوع

عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند که این را فقه دانند عام ندانند باز کرد و دو قعده اردا اگر بران قیاس که سیوم بود
 بر سر دو شستن یا فقم و غار تمام شد و لیکن احتمال ندارد که دوم سبب سببی یک رکعت غار پیش نیامده است بر غیر
 یک رکعت غار دیگر گذارد و دو سجده سهو بود در عهده بیرون سبب برقرار در قیام شک افتادش که اول
 است یا سیوم من اتفاق است که این رکعت را بنیاد که اگر از دو غار نش تابه شود مشایخ سمرقند گفته اند که قیام و رکوع
 و قعده اردا اگر بران قیاس که سیوم بود بر سر دو شستن یا فقم و لیکن احتمال ندارد که اول وی بود بر فور و سجده کرد
 و یک رکعت و غار قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند باز کرد و دو قعده اردا اگر سیوم بازگشته باشد
 بر سر دو شستن یا فقم و اگر از اول بازگشته بود وی سبب نیامده باشد پس دو رکعت غار یک قعده اردا از عهده
 بیرون آید سبب برقرار در قیام شک افتادش که اول منت یا دوم یا سیوم اتفاق از رکعت را بنیاد که اگر از غار
 تابه شود مشایخ سمرقند گفته اند که قیام اردو رکوع قعده و دو سجده و یک رکعت غار و سهو از عهده بیرون آید مشایخ
 سمرقند گفته اند که باز کرد و دو قعده اردا اگر سیوم بازگشته بود بر سر دو شستن یا فقم اگر از دو بازگشته بود وی یک
 غار آورده بود و اگر از یکی بازگشته وی سبب نیامده باشد و یک رکعت غار گذارد و دو قعده و سهو از عهده بیرون
 آید و اگر از قعده سه کانی میگذازد شک افتادش که اول من است یا دوم یا سیوم باید که سر رکعت غار گذارد و یک قعده
 و سهو از عهده بیرون آید اگر غار چهار کانی میگذازد در قیام شک افتادش که اول من است یا دوم مشایخ اتفاق
 گفته اند که این رکعت را بنیاد و دو رکعت دیگر اردو قعده بنابر اصل است که مشایخ عراق در فریضه چهار رکعت بر
 دو شستن سنت دارند و انگاه یک رکعت غار دیگر گذارد و سهو از عهده بیرون آید ظاهر روایت نیست که بر سر
 دو شستن و جهت باید که چهار رکعت غار گذارد و چهار قعده و سهو غار تمام کند و اگر در فریضه چهار رکعتی شک افتاد
 که اول من است یا دوم من است یا سیوم یا چهار رکعت چهار قعده اردو یا سهو از عهده بیرون آید مشایخ
 برقرار شک افتادش که اول من است یا سیوم اتفاق است که این رکعت را اردو قعده بنیاد و برای آنکه با اول
 یا سیوم وی هر دو جای قعده آوردن بدست است پس یک رکعت دیگر اردو قعده و دو رکعت دیگر اردو یک قعده سهو
 اردو از عهده بیرون آید سبب برقرار در قیام شک افتادش که چهار من است یا پنج اتفاق است که آن رکعت
 را بنیاد که غارش تابه شود مشایخ سمرقند گفته اند که قیام اردو رکوع و قعده اگر پنج بود بر سر چهار شستن یا فقم
 و اگر چهار بود قیام رکوع و قف بود بر فور و سجده اردو قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته
 اند که باز کرد و دو قعده اردو اگر از پنج بازگشته بود بر سر چهار شستن یا فقم و اگر چهار بود وی سه رکعت
 غار پیش نیامده بود بر غیر و یک رکعت غار دیگر گذارد و از عهده بیرون آید سبب برقرار در قیام شک
 افتادش که سیوم نیست یا پنج اتفاق است که اگر رکعت را گذارد که غارش تابه شود مشایخ سمرقند گفته اند که قیام اردو

این بین نماز پیشین و دو رکعت در آن نماز پیشین یا تحریمیه علاوه در دست نیاید از طوع بفریضه نیز و نباید اما از فریضه بطوع
در آید اگر سیدان که نماز فریضه بر سر است و اینک نمیدانند که میخانه یا مسافران باید که میخانه قضا کنند بشرط آنکه بر سر
نشینند یا اگر بقیاس مسافران باشند چون بر سر دو سجده نمازش تباه شود و در هر چهار رکعت قرائت خواند اگر چنانچه
رکعت بدو قده آورد یا داند شش رکعتی سجده و از رکعت اول یا از شش اول مانده اتم نیست کرد و آن سجده آورد
قده سه سوار و بدان قیاس که میخانه بود از عهده بیرون آید و بدان قیاس که مسافران بود نماز تباه شود باید
که یکی نماز پیشین مسافران قضا کنند تا بقیم از عهده بیرون آید اگر قده فرض نشست یا داند شش که فرض از نماز
نماز نیست اگر سیدان بگیرد اول گفته است یا در شک است که گفته است یا نه نماز تباه شود اما اگر سیدان که تکبیر
است و اینک از کار دیگر چیزی مانده است اگر قرائت است فریضه دو رکعتی طوع یا در نمازش تباه شود و اگر فریضه
چهار رکعتی یا سه رکعتی بود و او بدو بشرط آنکه در آن دو رکعت دیگر قرآن خوانده باشد و اگر از افعال نماز چیزی
مانده است یا داند شش که قیام مانده است یک رکعت آورد و اگر یک رکعت مانده است از رکعت اول یک رکعت آورد و اگر
از رکعت آخر است رکعه دو سجده آورد و اگر دو سجده مانده است از رکعت اول یک رکعت گذارد و اگر از رکعت آخر
دو سجده آورد اگر رکعت مانده است دو سجده آورد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آورد و اگر قده مانده است
قده که دو اگر سیدان دو سجده آورد و قده دیگر رکعت نماز و قده سه سوار از عهده بیرون آید اگر فریضه شش رکعتی
قده طوع کرد و طوع شود که در آن طوعی یا تحریمیه علاوه در دست آید بنا طوع بر فریضه بر طوع را و بود باب
جمیع و چه تمام طوع مشروع است و هم آیت در سجده به اجماع است آیه نیست که قوله تعالی یا ایها الذین
استوار کوا و اسجدوا و اعبدوا و اقبلوا الخ لعلکم تفلحون امل تفسیر گفته اند مراد از فعلوا الخ نماز طوع است اما
خبر است کمال النبی صلی الله علیه و سلم الصلوة غیر وضوء فمن شاقه اسقیل منها و من شاقه استکرة و این خبر
در حق طوع آید اگر گذاری ثواب یابی و اگر ثانی بیکار نشوی اما اگر فریضه دست مکرده نباید جدا تھا در نماز
بیج کار فریضه گردانیده است و از وی است که یکبار گذاری باز در رکعتی یابی شاید افتد اگر در آن دو رکعت
آن است که یکبار گذاری باز دیگر حاجت یابی شاید افتد اگر در آن نماز پیشین است و نماز خلف نماز اول
گذارد و دوبار دوم طوع شود و آن دو که یکبار گذارده باشی باز دیگر حاجت یابی شاید افتد اگر در آن
نماز باشد است و نماز دیگر که بعد از این دو نماز طوع شده است و نماز شام اختلاف است بر قول ابو یوسف شاید
گذارد و بر قول ابو حنیفه و محمد بن شاذان گذاردن بر قول ابو یوسف رحمة الله امام را در سه مناصبت گفته اند
گفته اند امام سلام و در هر یک دیگر رکعت دیگر از سلام و در هر یک قول امام ابو حنیفه و محمد بن شاذان مناصبت کند یا حاجت
اگر استیجاب بود اگر نماز باشد او را تنها شکر و دعا و حاجت بر یابی شدیم بر اندازد و با امام افتد اگر یک رکعت گذارد

که جماعت بر برای شنبه بر اندازد و با امام اقتدا کند اما اگر هر دو رکعت گذارده است و بقصد برساند که جماعت بر برای شنبه است
تمام کند و اقتدا کند اگر نماز چهارگانه پیشین یا دیگر را ننشسته و در جماعت بر برای شنبه بر اندازد و اقتدا کند و اگر یکی رکعت گذارده
که جماعت بر باشد یک رکعت دیگر گذارد و اقتدا کند و اگر بر سر دو رکعت است که جماعت بر برای شنبه سلام دهد و اقتدا کند و اگر یکی
سی و سوم بر خاست که جماعت بر برای شنبه خطا بر رویه یا بنحیض سلام دهد و اقتدا کند اما خواه امام اجل بخیر است یا نه
که باز رکعت دوم قعد و اگر برای آن قعد و فرضیه نبود اکنون فرضیه شد واجب از فرضیه نیابت ندارد و چنانکه مسافر بر سر
نشست و رکعت زد و اید بر خاست بقدر موشی رکوع و قیام آورد و بر یاد آید که بر سر دو رکعت است امام اگر بر سجده ننهد نمازش
تیمار شود و اگر باز رکعت دوم بقصد نمازش را بود و اما اگر در رکوع است قیامت کرد چهار شد که بر سر دو رکعت نمازش را بود و لیکن اگر
که آن قیام و رکوع با آن دو آن قیام و رکوع آن وقت قطوع بوده است اکنون فرضیه شده و قطوع از فرضیه نیابت ندارد
و این نیز همان بود و اما اگر سه رکعت گذارده است که جماعت بر برای شنبه بعضی گفته اند که آن یکی را نشسته است و آن چهار رکعت
قطوع شود و فرضیه را اقتدا کند اما خطا بر روایت نیست که بیشتر را حکم کلی است چون بقیه آورد آن رکعت دیگر ایستاده آورد
اقتدا کند اگر دو رکعت قطوع گذارد سهوا قیامش آورد بدان دو رکعت و دیگر بنا که خطا بر روایت را بود و اما خواه امام اجل
رحمه الله گفته است درست نباید که نماز شنبه را ننشسته و در جماعت بر برای شنبه بر اندازد و اقتدا کند اگر یکی رکعت گذارده است
که جماعت بر برای شنبه بر اندازد و اقتدا کند اگر دو رکعت گذارده است که جماعت بر برای شنبه بر نیندازد که بیشتر را حکم کلی است
بنا بر تمام کند و اگر تمام کرد شایک که اقتدا کند یا فی بعضی گفته اند که نباید که اقتدا کند که یکی از دو مبتلا شود که با امام سلام
قطوع سه رکعت رو نیست و اگر امام نشسته و می برخیزد و نماز یک رکعت دیگر گذارد و مخالفت تمام شود پس مسئله از ابو حنیفه رضی الله
عنه سوال کردند گفت اقتدا کنند که فقهی که اندام کردن چون با امام بر سر سجده شیند و امام سلام دهد و می برخیزد و دیگر رکعت
گذارد و بر این چهار رکعت قطوع شود و اگر امام بر سر سجده نشست و رکعت زد و اید بر خاست بقدر موشی اگر قطوع گذارد بود که
بوی اقتدا کرده است و بر امتاعت کند نمازش تباه شود اشکال آید که امام را قطوع است و دیگران تیرا و بر نماز تباه میشود
از برای آنکه امام بحال است که اگر این قطوع را بر خود تباه کند قضا بر روی نیست اگر این قطوع گذارد بر خود تباه کند بر روی قضا
پس بنا بر قوی بر ضعیف شود نماز وی تباه شود و اگر امام بر سر سجده نشست و رکعت زد و اید بر خاست بقدر موشی قطوع
گذارد و بر امتاعت کند که در نماز تباه شود قیام و رکوع آوردند اگر بر سجده ننهد نمازش تباه شود و اگر یادش بقصد
باز نیند نماز را بود و اگر بر سجده ننهد نماز تباه شد و همین فرضیه گذارد همین نماز تباه کند و با او و همین
قطوع گذارد بوی اقتدا کند درست آید چون امام بر سر سجده سلام دهد و می برخیزد و دیگر رکعت نماز و دیگر گذارد این چهار رکعت و بر
قطوع شود و اگر قطوع گذارد بقصد اقتدا کرد و در نماز پیشین بر خود تباه کرد و باز شروع کرد و اگر تباه همان نماز گردانست
امام گردانست بخیر چون گذارد و نماز تباه اول هر دو نماز بر روی خبری نبود اما اگر تباه قطوع دیگر کرد و گذارد بقول

[illegible]

قضاء دو واجب نشود و اگر چهار شریع کرده و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضاء چهار و بر قول ابو حنیفه رحمه الله و محمد رحمه الله
 قضاء و اگر زیادت از چهار شروع کرد و بر خود تباها کرد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله و محمد رحمه الله قضاء دو و
 بشر از ابو یوسف رحمه الله روایت میکند هر چند نیت کرده است همان مقدار واجب آید این همان
 از ابو یوسف رحمه الله روایت میکند که قضاء چهار پیش واجب نشود چه بر ما خدای عز و جل زیادت
 از چهار فریضه نکرده است و اگر مسلمانی نماز شروع کرد و برپنداشت گفت بر من است معلوم شد که بروی نبوده است
 تمام کند آن نماز را یا براندازد اگر بعد از نماز است یا بعد از نماز دیگر براندازد و اگر در اوقات دیگر است نیز
 تمام کند اگر براندخت بر قول زفر رحمه الله قضاء آن نماز بروی بود بر قول علما ثلثه بر حکم الله قضای آن نماز
 بروی نبود و اگر در قیام نیت کرد که این نماز را قلع تمام کنم بعد از آن براندخت با اتفاق قضاء آن نماز بود
 بود اگر یک امام شش رکعت نماز قلع شروع کرد یکی آمد بروی اقتدا کرد و بر سر دو سلام داد و رفت
 امام شش رکعت دوم برخاست و دیگر آمد بروی اقتدا کرد و دو گزاری دو سلام داد و رفت امام شش رکعت سیوم برخاست و دیگر
 آمد بروی اقتدا کرد و گزاری دو سلام داد بدین مقتدیان هر هر کسی چند واجب شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله
 هر کسی نماز خود را تمام کرد و در رکعت بر کسی چیزی نبود و بر قول محمد بر اول بیچ و جبب نشود و بر دوم
 قضاء دو واجب نشود بر سر سیوم قضاء چهار واجب شود که بنا بر این شفع اخر بر این چهار رکعت اول
 که امام گذارده است این همه جای بود که هر کسی دو میکند و او بر و اگر شروع می کند و در خود
 تباها می کند اکنون چه واجب آید بر هر یکی بر اول قضاء دو واجب آید و بر دوم چهار بر سیوم شش اگر
 مسلمانی یک رکعت شروع کرد و بر خود تباها کرد و بر قول زفر رحمه الله بروی نبود و بر قول علما ثلثه
 قضاء دو رکعت بروی بود اگر سه رکعت نماز قلع شروع کرد و بر خود تباها کرد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله
 رحمه الله قضاء دو رکعت لازم شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضاء چهار رکعت لازم شد و اگر مسلمانی
 دو رکعت نماز قلع شروع کرد و دیگر رکعت ایستاده میگذارد و یک رکعت شسته بر قول ابو حنیفه رحمه الله
 روایت و بر قول ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه الله و ابو یوسف رحمه الله و اگر چهار شروع کرد و دو رکعت ایستاده میگذارد و دو
 قسه اتفاق روایت و اگر قلع چهار کانی از یک قعه می آورد و ابو دینانی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله
 بود سه لازم آید بر قول محمد زفر رحمه الله و ابو یوسف رحمه الله و دو رکعت بروی بود و اگر سه رکعت یک قعه می آورد و ابو یوسف رحمه الله
 بعضی گفته اند که قیام بر سر هر سه رکعت با اتفاق روایت کنند که رواند که نماز قلع رکعت یک قعه شروع نیست اگر
 رکعت بدو قعه می آید و ابو دینانی اگر بر سر هر سه رکعت با اتفاق روایت و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله قضاء
 در رکعت بر خود و اگر رکعت دو و او را چهار و او را با اتفاق اما این چهار روایت و ابو دینانی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله و ابو یوسف رحمه الله

بر قول محمد و فرقه آنها، بعد از آنکه در کفایت بر وی بود و اگر بر چهار رکعت است و باز بر سر و قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 رو بود و سه رکعت لازم شود و بقول محمد رحمه الله و ابو یوسف در کفایت بر وی بود و اگر نزدیک امام محمد قهقهه فرض است
 در باب تطهرات مسئله است در صلوته هشت و چندی که در اعتقباته الصلوة بخواند اصحاب ابو حنیفه رحمه الله چهار رکعت را
 اعتبار دارد و بنسبت طاکه در رکعت اول ثانی قرآن خواند هر یک که است قرآن بخواند و ابو یوسف رحمه الله شروع را اعتبار دارد و محمد
 رحمه الله عامت شفع اول را اعتبار دارد و تا شروعش در شفع ثانی در صحت آن فایده این اختلاف جای پدید آید که مسلمانی
 چهار رکعت نماز میکند و در طلوغ اگر در هر چهار قرآن بخواند اتفاق رو بود و اگر در هر چهار بخواند اتفاق رو نبود بر وی قضا
 دو بود یا چهار بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله قضا دو بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضا چهار اگر در وی اول خواند
 و در وی آخر خواند اتفاق قضا دو بود اگر در وی آخر خواند و در وی اول بی هم اتفاق قضا دو بود و این دو رکعت
 آخر نماز بود یا بی بقول ابو یوسف رحمه الله نماز بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله نماز نبود و در هر رکعت خواند و در رکعت آخر
 خوانده است با اتفاق و در رکعت لازم آید اگر در هر یک رکعت اول خواند و در هر یک که خواند و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله
 قضا چهار بر قول محمد رحمه الله قضا دو و اگر در اول خواند و در دوم خواند و در هر چهارم خواند بر قول ابو حنیفه و ابو
 یوسف رحمه الله قضا چهار بود و بر قول محمد رحمه الله قضا دو بود و اگر در اول خواند و در دوم خواند و در هر چهارم خواند
 و در چهارم خواند و در رکعت اول و در هر یک که است آخر خواند و در میان دو رکعت بخواند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف قضا چهار را
 و بقول محمد رحمه الله اگر در رکعت اول خواند و در دوم خواند و در هر چهارم خواند بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله قضا
 چهار رکعت لازم آید و بقول محمد رحمه الله مسئله اگر در شفع اول بخواند و در شفع دوم در رکعت سیوم خواند و در چهارم خواند و در هر
 روایت بر این خلاف است و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله قضا چهار لازم آید و بقول محمد رحمه الله قضا دو اگر در
 دو رکعت آخرین خواند و قضا دو واجب شود یا چهار از ابو حنیفه رحمه الله قیاس است استحسان چهار واجب شود و استیحا
 محمد است رحمه الله و بقیاس دو واجب شود و این قول ابو یوسف است رحمه الله اما نحوه ایام زاید غیر از هر چهار رکعت را در
 میکرد و ابراهیم بن ابی محمد بن الحسن جامع الصغیر الضعیف که در برابر ابو یوسف عرض کرد و چون درین مسئله بیدار نظر کرد
 از ابو حنیفه رحمه الله گفت قضا چهار واجب شود و ابو یوسف رحمه الله گفت من بخیلین اطلاق کرده ام جز نباشد
 محمد رحمه الله گفت ای استاذم که از شما بخیلین اطلاق کرده ولیکن بر خاطر شما پوشیده شده است علی بن ابی حمزة
 بشتر از ابو یوسف رحمه الله روایت میکند و بشتر از ابو یوسف از ابو حنیفه رحمه الله قضا دو واجب شود و درین
 مسئله قیاس است استحسان قیاس این که ابو یوسف روایت میکند بر خلاف اصل خوش قضا و استحسان است
 محمد رحمه الله روایت میکند بر خلاف اصل خوش قضا چهار بخواند بدان بود چنانکه این گفته ضعیف است که بکافران ضعیف گفته شود
 و خارج باید بود و باب بیست و پنجم در میان نذر نذر مشروط است باینکه در جماعت است آیه است

[illegible]

دارد و روز شنبه یک روز که تا ماه است سی روز روزه داشت تا در تابستان که روز از آنست خور و قبول ابو یوسف و
 ابو یوسف و حجاج الله نیابت دارد و قبولی صحیح نیابت ندارد اگر نذر کرد که فلان کار کند سخت کفاره کرد و نگاه آن کار کرد
 گفتار باز باید که نماز عیده بیرون آید که گفتار بعد از وجود آن کار واجب شود که این عبادت مانی است پیش آوردن نیابت
 ندارد با اتفاق اگر نذر کرد که در روزی روزه دارد یا در وقت منتهی نماز گذارد این نذر قبول نمی شود و در وقت نیابت قبول ندارد
 حجیم الله درست آید و لیکن کامل لازم نشود و اگر تا این روز دارد روزه را با همان وقت گذارد نماز اتفاق از عیده بیرون آید که
 خود ناقص واجب کرده است و اگر نذری نذر کرد که فردا در روز روزه دارد و بر حیض آمد چون از حیض پاک شود یک روز روزه دارد
 از عیده بیرون آید اگر نذر کرد که در حال حیض روزه دارد این نذر درست نیاید که نذر کرد و در فرضیه و در محصیت درست نیاید که
 فرعی خداوند عز و جل فرغیده گردانیده است و محصیت را حرام کرده است قال النبی علیه السلام لا نذر فی صحیبت الله فقار
 دو کس نذر کرد که دو رکعت نماز گذاریم درین نماز یک یک بگیر افتد اگر درست نیاید اگر دو کس طواف کعبه آوردند سخت برایشان بود
 شد یک یک اگر افتد اگر درست نیاید اگر دو کس نماز قطع شروع کردند بر خود تا به کردند از آن یک یک اگر افتد اگر درست نیاید که هر یکی
 جوب مختلف است اگر یکی نذر کرد که من دو رکعت نماز گذارم و دیگر نذر کرد که من همان گذارم که وی هر دو اقتدار و یک دیگر درست
 آید اگر یکی نذر کرد که دو رکعت نماز گذارم و دیگر سوگند خورد که دو رکعت نماز گذارم اقتدار ندارد تحایف درست نیاید اما اقتدار واجب
 نیاید درست آید فرق میان نذر و حایف است که سوگند شرط بر واجب شود و نذر همان نماز لازم شود پس نذر قوی بر حنض شود
 و روانی و اما اقتدار حایف بنا بر درست آید که اینجا سبب ضعیف بر قوی شود درست آید و اینجا که اقتدار بنا بر درست نیست آید
 بنا بر همین است که نذر نماز واجب آید پس سبب مختلف شود چون فرض مختلف شود و روانی و دلیل بر یکی نذر کرد که دو رکعت نماز
 گذاردن و دو رکعت که اولی نذر کرده است گذاردن و در دیگر که بران نیا کند درست نیاید با جماع چون نماز درست نیاید و اقتدار
 نیز درست نیاید و اگر دو کس سوگند خوردند که دو رکعت نماز گذاریم و اقتدار ایشان بگوید درست آید از برای آنکه سوگند نماز واجب
 نشود و شرط بر واجب شود چنان شود که تعویض گذارند بطوری گذاری اقتدار کرده است بدین معنی درست آید بکار نذر کرد که اگر صحت
 یارم چنانکه یک رکعت نماز ایستاده گذارم یک درم صدقه دهم اگر دو رکعت نماز ایستاده گذارم دو درم صدقه دهم و اگر سه رکعت
 نماز ایستاده گذارم سه درم صدقه دهم و اگر چهار رکعت نماز ایستاده گذارم چهار درم صدقه دهم صحت یافت چهار رکعت نماز ایستاده
 گذارد و درم واجب آید که صدقه دهد از برای آنکه هر لفظی نذری علامه است اگر نذر کرد که نماز گذارم بی طهارت یا
 بجا بر میاید یا بی خراجه یا روی بی غیر قبله قبول ابو یوسف درج درست است این نیز و لیکن کامل واجب شود و قبول محمد حرج بی طهارت
 درست نیاید و در باقیها درست آید و کامل واجب شود و اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قعه بیک سلام بدو قعه و سلام
 اگر نیابت ندارد اما اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قعه بیک سلام بیک سلام گذارد نیابت دارد و اگر نذر کرد که یکاه روزه
 در هر صی روز روزه و الا خواهد بود سوخته اند سوخته اند عیده بیرون آید اما اگر نذر کرد که یکاه پیوسته روزه دارم اکنون یکاه

۱۸

میگفته واجب شود اگر نذر کرد که روزی کار و زده دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده روز واجب آید و بقول صاحبین
روز واجب آید اگر نذر کرد که ماهی را روزه دارم و بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده ماه واجب آید و بقول صاحبیه دو دوازده ماه
واجب آید اگر نذر کرد که سالها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده سال واجب آید بقول ابویوسف رحمه الله و محمد بن حمزہ
صدقه باقی واجب آید اگر نذر کرد او دنیا روزه دارم بقول ابوحنیفه رحمه الله و ابنه لازم نشود و بقول ابویوسف و محمد بن احمد
اینها باقی عمر واجب آید اگر نذر کرد که او دنیا را این ماه روزه دارم بعضی گفته اند که بنگریم کد آن ماه چند اذینه آید روزه دارد
از عهده بیرون آید و بعضی گفته اند از او بداند که مراد از آن هفته بود باقی ماه روزه دارد اگر نذر کرد که اسال روزگار
و بعضی سال گذشته است و باقی سالی روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امر در یکماه روزه دارم در آن ماه
چند آید روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امر در فردا روزه دارم اگر چیزی نخورده است و زوال بر است
باستاده است امروز روزه دارد از عهده بیرون آید که چیزی خورده است یا وقت نیست روز گذشته بروی چیزی نام
نشود اگر نذر کرد که فردا روزه دارم دیگر روزه دارم دیگر روزه دارم و دیگر روزه دارد و برخیز دلیل بر سفیه غلطی مردی
خود را گفت که امر در فردا تو طلاق در حال واقع شود و اگر گوید فردا مرا در وقت طلوع تا نیکو چون سج دید طلاق واقع شود
دیگر مسئله اجازت است یکی دیگر را گفت که اگر امر در کار من کنی و درم و اگر فردا کنی بکدم بقول زفر در هر دو حال اجر
شامل عمل واجب شود بقول ابویوسف و محمد بن احمد و هر دو جای نام برده لازم شود بقول ابوحنیفه رحمه الله لفظ
اول نام برده لازم شود و در لفظ دوم اجر شامل عمل بر جفت آنکه گفت که اگر این موزه ترکی دوزی بکدم و اگر کار
دوزی دوزم اکنون هر کدام که دوز واجب شود که عمل معلوم است و آنچه معلوم اگر نذر کرد که اول آخر هر ماهی روزه
دارم باز دهم و یک شانزدهم برای روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که گذارنده دارم یا زیاده
روزه دارد از عهده بیرون آید که گذارنده گفت بیت و یک زیاده واجب شود اگر نذر کرد که اید روزه دارم
عسل لازم آید و اگر نذر کرد که ایام مدنه دارم سه روزه واجب آید اگر نذر کرد که چنین روزه دارم در اختلاف است میان
الله علیهم جمیع امیر المؤمنین ابو بصیر رضی الله عنه گفته که ضعیف المراد از وی باقی عمر و قوله تعالی لا تری
متاعا لی حین و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است و حین آید مراد از وی چهل سال بود و قوله تعالی لا تری
على الانسان حین من الدهر امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه گفته است که چنین آید که مراد از وی شش ماه بود و قوله
تعالی اتوا لی اکھاب کل حین باذن ربھا و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که حین آید مراد از وی باید او را
بود و قوله تعالی سبحان الله حین شیون حین قضیون اما فتویٰ بر شش ماه است اگر نذر کرد که ده
روزه دارم شش ماه لازم شود و اگر نذر کرده است باقی عمر لازم آید از ابوحنیفه سوال کردند پس که در
حین گفت لا اور یعنی نمیدانم چه مسئله سوال کردند جواب بمن لا اور گفت کیفیت انرا در بیان دیگر گفته شد و این

اگر نذر کرد و گوشت سفید قرآن کند نمی در بهاد و قربان کند نیابت ندارد که از آن دم می باید اگر نذر کرد و گوشت سفید صد گنم
 یکی در بهای دو صدقه کند نیابت دارد اگر نذر کرد و برده از او کند یکی در بهای دوازده کند نیابت ندارد و عتق رفته می باید
 و اگر نذر کرد و بنده صدقه کند نمی یکی در بهاد و صدقه کند نیابت دارد و اگر نذر کرد و در کت نماز کند ارم با جامه پلید و چ
 طهارت و روی بغیر قبل این نذر درست نبود و در کت نماز بروی لازم شود با جامه پاک و با طهارت کامل و روی بقصد
 و بر قول محمد حجت الله نذر بی طهارت درست نبود و آن دیگر با درست بود و لیکن کامل لازم شود و این چنین نذر نشاید کرد
 که بر بی طهارت نماز کند و حلال دارد و کافر شود و اگر با جامه پلید نماز کند و حلال دارد و کافر شود یا بی نواجر با جامه سالم الیز
 ششصد فقیه ابو اللیث رحمه الله حکم میکند که کافر شود و اما امام حسن مجتبی رحمه الله و سید کاظم که کافر نشود که در کت
 یافته ام که در هیچ با جامه پلید نماز کند و روال و چون در حال اضطرار و روال و در حال اختیار نیز کافر نشود مستحکم اگر
 مردی نذر کرد که من قتی را جامه کند که اگر کسی را جامه کند که بدست و ما در بی از عهده بیرون نیاید و اگر بدست و بدست
 اینجا اگر جامه کند از عهده بیرون آید اگر بلوغ نرسیده است او را جامه و باز عهده بیرون نیاید اگر نذر کرد که طالب علم را
 جامه کند که کسی را جامه میکند که اصول بخیر انداخته و تفسیر بخیر انداخته از حدیث از عهده بیرون نیاید اگر کسی را جامه میکند که فقه
 منجز انداز عهده بیرون آید باب بیست و ششم در بیان فضیلت تطوع قال النبی علیه السلام من صلی صلوٰۃ الفجر
 و جلس حتی تطلع الشمس ثم صلی کان له ثواب نبی من انبیاء من قبله رسول علیه السلام فرموده است هر که نماز بگذرد
 گذارد و در سجده نشیند چیزی که آفتاب بر آید به چیز دو نماز گذارد و خداوند عز و جل ثواب پنجاه چیز را از این چیزان در دست
 در دیوان وی ثبت کرد و نذر رسول علیه السلام فرموده است که هر چه خبر باشد خبر جمعه نیاید اول کنه با تو به جمعه نیاید
 قال علیه السلام التائب من الذنب مکن لادب له و من توب ذنبا مرتین توب الله و من توب ذنبا مرتین توب الله و من توب ذنبا مرتین توب الله
 یورث القدر سیوم و رویشی با نماز صبحی نیاید قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من یحضر لاقه مع الصبحی ولا
 ختم مع الزمان و اجماع القاسم حکم رحمه الله گفته است که با چند خبر را با چند خبر یا فتم اول حجت تن در دشتن و فتم
 یا فتم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم صوم و غفلت را در بسیار خوردن یا فتم حکمت را در شکم تنی یا فتم در خفا خدا را
 در مخافت بنو الفس یا فتم و برکت روزی در نماز صبحی یا فتم بیست را در بیست که نام می باب الفحش بنده موسی چون
 در دنیا عادت دارد نماز صبحی گذاردن چون بقیامت بر آن خاک پیر بر آید آن دنیا کند کای ولی خدا برین گذارد که طریق توب برین است
 نماز صبحی بر رسول فرغیده بوده است اما برستان سنت اگر گذاردی ثواب با بی اگر با بی بیست و چهار نشوی که رسول علیه السلام چنین
 فرموده است که ستم خبر من فریفته شد بر شانی نماز صبحی و قربانی و نماز تر و عدد رکعات وی علماء را اختلاف است از دو
 رکعت تا دوازده رکعت آمده است اما ظاهر روایت چهار رکعت است خواندن در وی آنچه خواند فرضیت دارد و ابو اما
 مستحکم نیست که در رکعت اول الشمس خد و در رکعت دوم و الیل و در رکعت سیوم و الفجر و در رکعت چهارم الفجر و در رکعت

[illegible]

موفقی یافت و حاج را نیابت بود چون از نماز فارغ شدند جمعه مروزن او را دع کردند و زن فرزندان تغیرت داشتند درین
 بود که قاصد حاج آمد و موزن این بزرگ حاج بر دهن حاج موزن بایند و لطف بسیار کرد و حق وی گفت ای موزن تو خود را
 بوده که زبایک روی از من سیدی بگیر این چهار هزار دینار را در مصالح خود حرف کن موزن گفت نمیکند که بقای این برافتم ترک
 یافته ام سبب ستم سعیدین جراین بود که حاج را امر خود داشت میگردانید و حق حاج دست در آستین بگریختن بود و حاج
 بود گفت ای غلام باندگان خدای عز و جل علم میکنی در خدمتش تقصیر میکنی دست از آستین بیرون بکن و گفت هرگاه که حاج نماز می گذارد
 نگاه کردی سعیدین جلیل راضی انداخته و تغای خود دیدی دست از آستین بیرون بکن و گفت ای استاد حاج تو نوزان خم نغلیس تو
 و گوش من است و انگاه که گفتی چون علم حاج بسیار شدی پیش تو است انجا قرار گرفتن بگریختن و بولایت ما و انچه آمد و بولایت
 چون از گشت بولایت خود رفت نزد یک حاج نرفت چون به حاج رسید که سعیدین جلیل آمد و نزد یک قاصد از فرستاد تا و برانزاد
 حاج بر دهن بر رسید که تو کجای رفتی گفت از علم تو که حکم گفت چه نام است گفت سعید نام است گفت تو سعید شفته گفت فردا پدید آید
 که جز اعمال هر کسی بدیند گفت بای نیت **قوله تعالی کل نفس ذایقه لما کفرت و انشأ الله لک من قبله** **قوله تعالی**
و لکن المشرق و المغرب فانیما لو اقم وجهک لعلک خاک در روی اندازد پیش گفت بای نیت **قوله تعالی من احصا خلقه**
 و من احصا عیدکم و من احصا بحر حکم ماره آخری چون سعید بر آگشت و می فرزند اتم میکرد و سوره قاف سید و بود با این **قوله**
و استمع یوم نیادی اینها بی من تقارن و سبب که سری بسیار اگر دند اسیر بریده بای تر از آن حکم ختم کرد و حاج بعد از آن سعید جلیل
 چهل روز بقایافت شورش در اندرون و افتاد دست بر دست میزد و میگفت ای سعید چیرمین کی کتادی جلیل حاج آمد و بچکلی تو گفتند
 از علاج کردن که شبانه رفته بر بستید بوی او دنا فرود بر چون بعد از رسید بچکلی گفت که دند و آن شسته بر کشیدند و آن گوشت
 پاره بر اند کرد و آن سیاه و در آن گوشت ماره استوار شده بودند گفتند که خدای عز و جل در اندرون تو عقدت میکنند بدست ما در که
 نباشد چنان حاجان را علم از چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر انگاه داشت خداوند عز و جل ایمان وی نگاه داشت بنده مومن او در آن
 طاعت و ترک حقیقت بسیار رکعت نماز انگاه دارد و عادت دارد در گذاردن خدا عز و جل ایمان بر کنگه دارد و هیچ عجب نبود و اجماع
 را به خصوص تو خواهم اجماع جل بر حسن درین بگردان و ایت بیرون که هر که بجز از نماز شام دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار
 آیت الکرسی و یکبار شهادت و پنج بار قل هو الله احد یکبار قل اعوذ برب الفلق و یک بار قل اعوذ برب الناس بخواند خدا عز و جل آن
 بنده را از دزدان جان نازد و آن جان جلود شوار بسیار بوی آسان گرداند و این نماز را و این خوانند هر شب را در است که از
 باب لا و این نماند بنده مومن چون بنیای عادت داشته باشند این نماز را گذاردن چون فردا قیامت از خاک تیره بر آرد و
 ندانند که کسی او خدا بر من گذرد کن طریق تو بر ممت و بعد از آن دو رکعت نماز دیگر بگذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه پنج بار قل
 یا ایها انکافرون بخواند هر که این دو رکعت نماز عادت گیرد و گذاردن خدا عز و جل آن بنده را از ستم تاریکی نگاه دارد و از آزار ستم
 گذرد و تاریکی و غصبات و تاریکی صراط و بهشت رساند شیخ الاسلام بر آن الدین حدیثی را روایت کرد و از رسول الله ص

چون بقیام رفت سوره اول قرآن خواند و رکعت دوم را بر همین ترتیب تمام کرد و هیچ و میدارد گفت گشتی بر من از آن
 دشوار تر و خوشتر نگذشته بود بر کجا که رسول علیه السلام قرآن بخواند و قرائه نمینماید دعا را است می گفت پس معلوم شد که
 در نماز قلم قرآن بلند خواندن و دعا خواندن مستحب است و این را امام زاهد فرموده است حدیثی روایت کرده است با سند
 تا رسول علیه السلام که هر که بعد از آن دعا را در رکعت نماز کند و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار شهادت بخواند و از اینجا
 که از این قبولی و انبیا و غیره و قیام و غدا باریت و اما علی ذلک من التمامین بن این نماز نیست
 بقا و ایمان است و نماز را بخانه گذارد و اولی است قال النبی علیه الصلوٰۃ و السلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبه و اگر کتاب
 علمی نیست خط کند و در خدا عزوجل و در حفظ بخشید در حدیث آمده است که چون شب در آید و خلائق اراکم گیر و دوری
 آسمان گشاده شود و فرشتگان بدانند که بر خیزند ای مومنان که در حضرت ربوبیت خالی است کسی حاجت دارد بجز حضرت پرگار
 دست بردارد در جهان بود که در حضرت خداوند بخیر می مشغول بود و چراغ رسول علیه السلام شمع بود و دعوات مومنان
 اولی تر باشد چون بگذشت شب بگذرد باز ندانند که خیر برای بندگان خدای عزوجل در حق بعضی از بندگان خدا عزوجل
 تشریف میفرماید قوله تعالی سبحانی جنوهم عن المصابیح یعنی بهم و عوفا طمعا و ما زدن فایم بقول چون سجده انداید
 باز ندانند که خیر برای بندگان خداست خالی در حق بعضی از بندگان این تشریف میفرماید الصابری و الصادقین و الصالحین
 و المقصود من المستغفرین بالاستحسان چون بهم و میداند باز ندانند که خیر برای مومنان که رفیق و در باز از خود یاد و ادب
 روز باز چهارم بر باد نهند و آن یکم اول است که در دنیا و آخرت دنیا است قال علیه السلام کثیره الا و لی خیر من دنیا
 و ما فيها اگر مومنی در آن زمان خواب مانده و یکم اول فوت شود بکار نشود و ایست بر آنکه رسول علیه السلام در وادی شیطان
 خواب مانده تا با او از ایشان فوت شد چون آفتاب شد بر آید نگاه بدار شد بدین طهارت ساختند و رسول علیه السلام
 فرمود تا بانگ نماز قامت که گفتند فریاد بجاخت قضا کردند پس معلوم شد که اگر مومنی خواب یکم اول از وی فوت شود
 بکار نشود و اما اگر بنگام از قامت نشود از پهلوی پهلوی که در بر خیزد رسول علیه السلام فرمود که در آن سه وقت سهانها
 و زمینها بر بناید بحضرت خداوند عرض بجهشتش آید یکی وقتی که کسی نمیی ای هذری بکشد و دیگر وقتی که زانی از نماز غسل
 و دیگر وقتی که یکم اول مومنی فوت شد چنانکه نماز از وقت بر زمین بنالد خداوند افران ده تا وی را فرود بر که
 رانده رزق تو منی و یکم اول فوت میکند سهانها بر بناید که خداوند افران ده تا بر روی خود را زیم فرمان آید از خدا
 عزوجل شما ساکن باشند که بنده من است باشد که توبه کند و قضا کند از وی در گذرد پیام نرم اگر چنین بنده را خداوند
 عزوجل پیامزد فضل کرده باشد میباید و اگر عفو کند که عدل کرده با ظلمی باب پست و ستم در میان سجده تلاوت
 به تلاوت مشرعت هم بایت و هم بخیر آیت الشنت که چون بیت سجده خوانی سجده واجب شد و اما خبر قوله علیه السلام سجدة
 علی من قرأ و علی من سماع علی من یلیا و فی روایت علی من جلس بها سجدة تلاوت بقولنا فی سنت است و قبول علماء ما

رحمه الله واجب است و واجب شدن سجده تلاوت بعضی قاطع است چون در انساب علی السلام این سجده آورده و در رسول علیه السلام
 بر خواندن رسول علیه السلام بر می خواند رسول علیه السلام سجده آورده و صحابی می خواند علیه السلام بر می خواند رسول علیه السلام
 علیه السلام سجده آورده و ندی بر می بود پاره خاک بر گرفت و بر پیشانی نهاد و گفت چه فرق بود میان آنکه پیشانی بر خاک نهد یا خاک بر
 پیشانی نشوید این مخالفت ایان نبوده و ادبی ایان از دنیا رفت و در حدیثات و سجده علماء و اختلاف است بر قول شافعی رحمه الله
 پانزده است و این است یا ایها الذین امنوا انکم او سجده و او اعبدوا و انکم افعلوا الخ الحکم لعن الله من نکر ان آیت سجده دارد بقول الله
 رحمه الله سجده بازده است و این است آیه را که در وقت یک نفر است آیت سجده ندارد و چنانکه و الا لولا السما والشفقت و اقرار بر قول
 علماء ما رحمه الله آیت سجده چهارده است و در آوردن سجده تلاوت علماء را اختلاف است بقول شافعی رحمه الله قیام دارد و غیر
 و سجده نیت و قحده آورده سلام دهد و بقول الله رحمه الله نیت باید و بگوید سجده و قحده آورده سلام دهد و بقول علماء ما رحمه الله
 همین نیت و سجده آورده پسند بود و اگر قیام کند و بگوید تسبیح بود اگر نیت قیام می آورد و بعضی گفته اند که روانه و اما ظاهر
 روایت آنست که روانه و آن شش مسکله بیرون ناز و فریضه است در سجده تلاوت فریضه است طهارت و جامه پاک و
 جای پاک ساختن وقت رومی بقبله آوردن نیت و اگر مجلس یک است و آیت یکی و مکان یکی هر چند که خوانند یا نشنود یکی
 سجده آورده و سجده بیرون آید و اگر خواند سجده آورده بعد از آن هر چند آن آیت باز خواند و اگر واجب نشود چون مکان پانزده
 دلیل بر آنکه عبد الله سلمی رضی الله عنه سنا در بیان حسن رضی الله عنه ایضا آیت سجده خواندن و دی سجده آورده و
 بعد از آن ایستادن بلکه در سجده و دی شش نود و سجده دیگر نیامد و دی از برای آنکه قرآن خواندن و عبادت سجده آوردن
 طاعت و طاعت عبادت تخفیف روز در خلاف کفارت ماه رمضان تا اگر مسلمانی که روزه از ماه رمضان بر خود تها کند
 بمباشه عمره یا خرمی کفاره کند و قول علماء ما رحمه الله از عهده بیرون آید بقول شافعی رحمه الله از هر چه پاک و شرب بود
 کفارت لازم نشود هر چه مباشرت بود روز ویر کفارت حلاله واجب شود و اگر روز روزه را از دو ماه رمضان
 بر خود تها کرد و بعضی گفته اند که داخل پذیرد یا یکی کفارت کند سا قط شود ظاهر روایت آنست که خوراک یا جامه یا خرمی
 گفته است که حرمت دو ماه گشته است این وقت مختلف بود و کفارت لازم نشود و اگر بر سر روز روزه ماه رمضان بر خود تها کند
 و بمباشه عمره یا خرمی را بنده از او که با خبر معلوم شد که همان بنده اول بوده است و باقیها آزاد و بودند بقول شافعی
 رحمه الله نیست و نه بنده دیگر از او که تا از عهده بیرون آید و بنزدیکه علماء گفته یکی واجب آید و اگر معلوم شد که پانزدهم بنده بوده
 است باقی از او برین خلاف است و اگر معلوم شد که آخرش بنده بوده است و باقیها آزاد و بودند بقول شافعی رحمه الله نیست و نه
 بنده دیگر از او که تا از عهده بیرون آید و بقول علماء ما رحمه الله خرمی دیگر لازم نشود و اگر مجلس یک است و آیت یکی و مکان یکی
 کفارت لازم است که چنانکه آیت سجده خواند و سجده آورد و نیت آن خورد و جامه یا آب خورد و یا جامه یا آب خورد و یا جامه یا آب خورد
 یا نیت آنست که چنانکه آیت را باز خواند و سجده دیگر لازم نشود و اما اگر عمل کرده اگر در آنکه آیه سجده خواند و سجده

نافذ بود خواند وی معتبر بود بشنونده سجده لازم شود و حکم مجوس کل الوجوه نافذ نیست پس خواندن وی
 معتبر بود بسجده بشنونده لازم نشود و فرق میان مجوس و منی نیست که بنی حق شرع است و مجوس عباد وی حکم
 مرتب ندارد و بنی غیر و بعد از سدا بنی حق شرعیت در وی حکم مرتب دارد و از برای آنکه ضرر بشعر باز نگردد باید که
 نخواند تا بیه کار نشود و مقتدی نیز قرائت خواند و معتبر نبود بشنونده سجده واجب نشود و در هر سجده که در نماز واجب
 شود بیرون از نماز و نیابت ندارد و در هر سجده که بیرون از نماز واجب شود در نماز و نیابت ندارد و کامل از نماز
 نیابت دارد و با اتفاق کامل از ناقص نیابت دارد و با اتفاق ناقص از کامل نیابت ندارد و با اتفاق ناقص از ناقص
 نیابت دارد و در وقت بیرون وقت اختلاف مشایخ است صورت مسئله چنان بود که در وقت مستحبی
 و هم در وقت مستحبی قیود و در وقت مستحبی دیگر آورد و با اتفاق نیابت دارد و اگر در وقت مستحبی خواند و در وقت
 مکروه آورد نیابت ندارد و با اتفاق اگر در وقت مکروه خواند در وقت مستحبی آورد نیابت دارد و با اتفاق اگر در وقت
 مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد و با اتفاق اگر در وقت مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد و با اتفاق اگر در وقت
 مکروه خواند نیارده وقت مستحبی که گذشت هم نیارده باز در وقت مکروه آورد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله
 نیابت دارد بقول علامه زفر رحمه الله نیابت ندارد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله نیابت ندارد و اما نظایر آنست
 نیابت دارد اگر آیت سجده را پس می کند سجده واجب نشود اگر آیت سجده را پس می بخواند بقول ابو حنیفه رحمه الله سجده
 واجب شود بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل و حاکم بن محمد بن اسماعیل و حاکم بن محمد بن اسماعیل و حاکم بن محمد بن اسماعیل
 و هم بخوانند و هم بشنوند مسئله نیست که نخست خواننده آرد نگاه بشنونده و بر تابت کند و اگر شنونده آرد
 که این آیت سجده است مستحب بود خواننده و بر اعلام بدین وقت که آن سجده آرد و بود و قضای مسئله اگر مستحبان
 نریم خوانند یا بلند اگر بلند نفرستند یا بلند خوانند و اگر نفرستند یا بلند خوانند نریم خوانند مسئله اگر آیت سجده
 بخواند میگذارد نشاید اگر آیت سجده را یقین کرده است و بگویند بهمان آیت را بخواند اگر آیت بود که بفضل
 نهادن بود امنی را بر آیت دیگر و اینچنین نشاید اگر در سجده تلاوت قهقهه خندید یا حدث بعد از آورد بقول ابو یوسف
 رحمه الله آن سجده را بار بار و بقول محمد بن اسماعیل و در زمان صورت که حدث بعد از آورد و طهارت سازد و نگاه
 سجده باز آورد قهقهه خندیدن طهارت باقی بود سجده آرد پسند بود بنا بر آن اصل است که سجده نهادن بر تمام شود
 یا بر بخش بر بقول ابو یوسف رحمه الله نهادن بر تمام شود بقول محمد بن اسماعیل رحمه الله بر بخش بر تمام شود
 و تلاوت و سجده شکر را قریب است یا بی بقول ابو حنیفه قریب است و بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل قریب است و اگر در وقت
 با اتفاق قریب شود باید که آیت سجده را بخواند سجده آرد و با اتفاق قریب شود در سجده تلاوت دعا خواندن یا نهادن است چون
 سجده آرد تسبیح گوید و حاجتی که دارد بخواند یا غرضی که دارد از دعا بخواند استفتاح این دعا آمده است

اللهم لك سجدة وكتبك أنت فاجتمع لاني وها نحن في سجدتك سوادى وبياضى دامنك فلو اوى باعظم تعقيرى الذنب لفظم فاهم لا انظر لالتقوى
 العظم الا الرب العظم اكرمها ركعت نمازك ارد ودر چهار ركعت سجده بخواند كه دروي آيت سجده است ودر چهار ركعت همان يك
 سجده خواند وقياس نسبت كه يكى سجده و دو سجده و اين قول ابو يوسف است استحسان الشئ كه چهار سجده واجب شود و اين قول
 محمد است رحمه الله ودر قياس نسبت كه يكى است و دو ركعت يكى نماز يكى پس سجده واجب شود و در استحسان الشئ كه قراة در هر ركعتي
 سبب است و در ركعت بقراة و حاجتم در كتاب بچنين آورده است كه ابو يوسف رحمه الله در مسئله استحسان سجده کرده و
 بقياس آيد يكى درين مسئله كه گفته اند يك ركعت دروي زن خست و يكين بنابند رستى نهاده و اين مهوراين زن را قبول
 له قول طلاقى گفت متعه واجب شود و متعه چار و پير اين مهور و ما در مومنان عايشه صدقه رضى الله عنها گفتى و از ايرانيان
 افزوده است آن پيرين مهر رس متعه شود و يافى قياس نسبت كه نشود اين قول ابو يوسف رحمه الله استحسان الشئ كه شود و اين قول
 محمد است و در مسئله ديكر كه غلام يكى ديكر را كار روز چنانكه ارشش لازم شود چنانچه غلام مخير است خواه غلام را بيشان دهد و
 خواهند ارش قبول كنند بيش از يك ايراني را اختيار كرده و در وقت يافت هم چنان اختيار بود و يافى قياس نسبت كه باقى نبود
 اين قول ابو يوسف است استحسان الشئ كه باقى بود و اين قول محمد رحمه الله و درش نقصان چار است را كويند مسئله
 اگر كفته فرض نشئت بكنيت زو ايد بر ناست و آيت سجده خواهد فرود آمد و سجده كرده و اندكش كفته فرض نشئت بكنيت
 كفته اند كه از زوى تباه شود كه بروي فرض باقى است وى و چيى كامل آورد ظاهر روايت را و بگويد كه آن سجده ما ذون ركعت است
 مسئله اگر برون نماز آيت سجده خواند و سجده نياورده و نماز شرع كرده همان آيت را خواند و سجده آورد ظاهر روايت
 برود از زوى ساقط شود و آيت نواد اينست كه آن سجده از نمازش نيابت دارد و كنهش از نماز شرع كرده و همان آيت را خواند
 خواند و سجده نياورده و نماز شرع كرده بعد از من نماز همان آيت را خواند و سجده آورد ظاهر روايت از پير ته سجده نيابت دارد و آيت
 نواد نسبت كه از نمازش نيابت دارد و آن نماز زوى ساقط شود و كنهش از نماز خوانده است بروي بود و اگر نماز آيت سجده
 خواند و ديكرى برون نماز هم آيت را خواند و هم نشود برونى سجده ديكر واجب نشود و سنت تمام كند و انگاه ارد با امام افتد كند انگاه
 خواند سجده آورد وى آن سجده را با امام آورد و اگر نيت متابعت امام كرده است نمازش تباه نشود و اگر نيت متابعت امام كرده است
 خود فرود آمد و آن سجده را آورد با اتفاق از آن سجده نيابت ندارد ظاهر روايت نمازش تباه نشود و كنهش و آيت سجده ديكرى
 يك سجده زيادى آوردن نماز تباه دارد بايد كه چون سنت را سلام بدان سجده را بيارد و انگاه با امام افتد كند اگر وى ان
 سجده آورد و افتد اگر امام آن سجده را كنون آورد بايد كه امام را متابعت كند از برونى انكه آن سجده كرده وى آورده است از برونى
 واجب شدن سجده بود كنون از برونى متابعت امام آورد اما اگر بعد از سنت نياورد و با امام افتد كند و امام افتد كند و امام كنون
 آورد و متابعت كند از زوى نيابت دارد و اگر نياورد با امام افتد كند و امام آورد و است از زوى ساقط شود اما در مختار و در جامع
 آورده است اگر همان ركعت را در افتد است كه امام آورده است از زوى ساقط شود اما در ركعت ديكر افتد كرده است از زوى ساقط نشود

بعد از فراغ نماز آن سجده را باید آوردن تا بچین این سجده بیرون آید مسلمانی که در نماز آن سجده خواند و مسلمانانی که در نماز آن سجده
 قیاس نیست که نیابت دارد استحسان نیست که نیابت ندارد خواه امام زمان فرم گفته است که بگوید اگر این مسلمانان است که رکوع آورده است
 این سجده نیابت دارد و از برای آنکه رکوع رکعت صلیت و در وی نیابت علی و شرط نیست اما شیخ الاسلام بر آن الدین هم گفته است که
 این خلاف قیاس است استحسان و در میلان خیانت در رکوع صلیت که آنست سجده خواند و در رکوع تداخل میکند قیاس نیابت دارد
 قنوی نیست استحسان نیابت ندارد این نیز جای بود که آیه سجده خواند و بر فور بر رکوع رود یا بعد از وی یک آیت یا دو آیت
 دیگر خواند بر رکوع رود اما اگر بعد از وی تسبیح یا تسبیح دیگر خواند سجده علی و واجب شود شکل اندر قول ابو حنیفه هم که وی یک
 آیت را معتبر میدارد و اینجا چه ادوات را عفو میدارد و اصلیت ابو حنیفه هم را هر کجا احادیث یا قایل صحابیه بودی قول خود را
 باید که بدان عمل کنند از نواد و صله خواه امام بفرماید از راه هم در باب سجده تلاوت آورده است که عبدالمستعوض در نماز باید
 سوره بنی اسرائیل خواند از آنست سجده خواند سورت را تمام کرد و در رکوع تداخل کرد پس معلوم شد که دو آیت عفو است اما در رکوع یا در
 قنویت کند نیابت ندارد حسن زیاده ابو حنیفه هم روایت میکند که جای که سجده را در رکوع تداخل میکنند آن در سجده تداخل
 شود و در رکوع فی الزمیر ای آنکه سجده مسجده مانند تر از آن بود که رکوع سجده و رکوع صورت رکوع دارد اما حکم قیام دارد و دلیل بر آنکه
 اگر امام را در رکوع اندر یابد آن رکعت دریافته شود دیگر رکوع بیرون نماز عبادت نیست و در نماز عبادت است اما سجده تلاوت و نماز
 و بیرون نماز عبادت حسن زیاده ابو حنیفه هم روایت میکند که در نماز آن سجده خواند و تصور آن دارد که فرود آید سجده را در
 بقیام رود و از قنوت خبری بخیر اندکاه بر رکوع رود باید که در رکوع تداخل نکند فرود آید و سجده آورد و بقیام رود و از قنوت خبری بخیر
 مقدارت است آیت یا پیشتر آنکه بر رکوع رود و دلیل بر آنکه ابو سعید حدادی رضی روایت میکند که مادر قنوت رسول عزم نماز نشین
 میکند و در رسول عزم از قیام فرود آمد و سجده آورد باز قیام رفت و از قنوت خبری خواند آنکه بر رکوع رفت بعد از فراغ
 نماز را معلوم شد که سوره الف تمیز آن خوانده بود دیگر روایت میکند عبد الرحمن بن ابی لیلی رضی که امیر المؤمنین ع فرمود نماز را با
 سورت و از سجده خواند و سورت تمام کرد و فرود آمد و سجده آورد باز بقیام رفت و او از آنکه الاصل خواند آنکه بر رکوع رفت آن
 سیرین روایت میکند که عبدالمعز رضی در نماز با سورت سجده خواند و فرود آمد و سجده آورد و بقیام رفت و از قنوت خبری
 خواند و آنکه بر رکوع رفت پس معلوم شد که چون در نماز آنست سجده خواند تصور آن دارد باید که فرود آید و سجده آورد و بقیام رود و از
 قنوت خبری خواند آنکه بر رکوع رود تا مسابقت رسول عزم کرده باشد و متابعت صحی بر رکوع کرده باشد مسلمانی که وقتی توان
 آوردن که از وقت مستحب بقدر رکعتی باقی بود و در حرمت نماز بود اما اگر نماز را در ایام انوشی سلام داد یا دانش که آنست سجده
 خوانده ام و سجده نیاورده ام آفتاب برآمد سجده نتواند آورد اگر مسبوق برای قضاء و مسبق فانه برخواست و تسبیح نیاورد امام
 تسبیح تلاوت باز گشت این مسبوق نتواند که متابعت کند تاخر مسبوق خواند و نتواند بسیار و برخلاف سهو که سهو یا تاخر مسبوق فانه
 نتواند که آوردن مسلمانی که در نماز آنست سجده خواند و در آن سلام داد و نماز را با سورت سجده خواند که آنست سجده نیاورده ام

عالم حکیم اصل درین باب نوشت که اگر به پنداشت چیزی روی کرد اندک که هر چه حقیقت شدی نظر انسجی که بر آن نازنا کرد
 چنانچه پنداشت مسج سر کرده ام بادت مسج برآمد یازن پنداشت که حیض آمدش چون طاهر شد که چیزی نبوده است نتواند که
 برین ناز چیزی بنا کند که حقیقت شدی نتوانستی که بنا کند پس پنداشت اینم نتواند که پنداشت که خون منی بودیم
 روی کرد اینم معلوم شد که نبوده است و آدم که در مسجد بود تواند که برین ناز بنا کند و اگر در صحرای بود تا آدم که در صحرای
 بود تواند که بر پنداشت این روی کرد اندک تواند که بنا کند صورت مسلمه چنان بود که پنداشت حدث رسید روی کرد
 کرد اندک معلوم شد که حدث نیست تواند باقی ناز خود را تمام کند تا آدم که در مسجد بود که باقی قمر از طبع بود بر گرفت تا
 نجس بود بر گرفت ناز بنا نه شود اگر مقدار رکنی حاصل بود مستعمل نجاست شود اگر یک قدم از مسجد بیرون نهاد
 آنجا معلوم شد که حدث نبوده است بعضی از مشایخ گفته اند که اگر پیش مسجد است بود نتواند که باقی ناز تمام کند از اگر
 آنکه بیشتر اعضای وی از مسجد بیرون آمده باشد اگر پیش مسجد بلند بود و تواند که بنا کند از برای آنکه کثرت اعضای
 وی در مسجد بود شیخ الاسلام بر آن الدین هم گفته است که هر دو حال تواند که باقی ناز خود تمام کند و دلیل بر مسلمه آن
 چنانکه روی شود که خود که در خانه فلان در نیامد بفراموشی بگذرد در نهاد یاد اندکش قدم را بیرون آورد و سوسو کند
 نیاید که این یاد آمدن نخواهند اینجا نیز بیرون آمدن نخواهند که نام به پنداشت حدث روی کرد اندک یکی را خلیفه کرد معلوم
 که حدث نیست ناز تبا نه شود که این استخلاف بی حاجت است اگر نام پنداشت حدث روی کرد اندک خلیفه کند معلوم شد که حدث
 نیست از ابو حنیفه بر روایت آمده است که مجرای کبر و باقی ناز تمام کند اما ظاهر روایت ناز تبا نه شود که استخلافی است
 بخلاف قیاس ثابت شده است بروی چیزی بود که بنا نتواند کردن اگر چه قرائت میکند اگر فریضت را خواند است ناز تبا نه شود
 باجماع و اگر فریضت را نخواند است روا نبود ناز تبا نه شود بقول ابو یوسف و محمد بن یوسف و ابو حنیفه روا بود اگر خوف حدث غلیظ
 کند بقول ابو یوسف و محمد بن یوسف و ابو حنیفه ناز تبا نه شود و اگر چیزی با کرد که هر چه بقول شود نتواند که بدان خبر ناز تبا نه
 و یا روی بگرداند به پنداشت آنکه مسج سر کرده ام یاد اندکش مسج سر آورده کم یا به پنداشت آنکه مدت مسج بگذرد معلوم شد که
 که بگذرد است یازن روی بگرداند به پنداشت آنکه در حیض آمد معلوم شد که نیاید اگر به پنداشت آن روی کرد اینم نتواند بنا کردن
 چنانکه اگر روی بگرداند یا روی کرد اینم خلاف آنکه قابل نیست معلوم شد که بروی چیزی نیست یا بجامه بوی دید یا داده در چیزی
 دانست که نجاست است روی بگرداند معلوم شد که نجاست نیست یا روی بگرداند به پنداشت آنکه چهرات است معلوم شد که با طهارت
 بود در پنج چهره تبا نه شود نتواند که بنا کند که روی بگرداند اینم بقصد برافتن نازت فی بقصد بنا چهره را در میان نازت
 مسج بگذرد حاجت هم ایلا و وقت نداشت نازت تبا نه شود اما اگر در ناز حدث رسید و ایشان هم در بونا میرودند صاحب
 هم را وقت نداشت با مسج بگذرد که موزه بود که بی تکلف بیرون آمد نتواند که موزه بیرون کند طهارت سازد و برین ناز بنا کند بعضی گفته اند
 که قیاس این مسلمه است سیاه رنگ تواند که طهارت سازد بر ناز بنا کند و هر دو استوانه سازد که این مسلمه بود که بیرون کردن تکلف حاجت است

نمازش تباہ شود و نتواند بنا کردن و اگر طهارت تمام کرد بالا رفت کرد و نگاه داشت مسخ نشد نمازش تباہ شود و اگر طهارت
 تمام کرد پیش از آنکه لایق است کردی مدته مسخ نشد اگر موزه ایست که تکلیف از پای بیرون می آید آن لطیفه عفو است باید که موزه
 بیرون آرد و قدمها را بشوید بر نماز بنا کند و اگر موزه ایست که بیرون کردن ویران تکلیف حاجت آید مسخ نشد نمازش تباہ نشود
 و اگر طهارت ساخت و موزه پوشید و مسافرت شد و مسخ بنا زد یا بنده آب بود نیم کرد و نماز گذارد بعد از آن آب یافت خدائی که
 چهار مرتبه قبل از آنکه بیرون موزه مسخ را بنهد و اگر موزه مسخ سه بار و نه است اگر چه برین موزه مسخ کشیده است و لیکن اندک متبذیر
 پس بدین موزه مسخ را بنهد و اما اگر مدت مسخ باقی است طهارت ساخت مسخ کشید نماز شروع کرد در میان نماز مدت مسخ نشد و اگر بیرون
 نایابند آب است نمازش تباہ نشود نیم کند و نماز از سر گیرد و اما اگر نیم در نماز آمده است که در نماز مدت مسخ نشد و اگر نماز تمام کند که
 نیم را در سر و پای عمل نیست و این مسخ را در سجده و تحمیل زانها حسن ند و فسی رحم است و در بعضی نسخها پنج آید آورده است که در بعضی
 که حدت رسید آن رکن برانداخته شود و اگر قیام کرد و در وقت قنوت معتبر کرده باشد تا اگر کسی را خلیفه کند آن خلیفه هم بر کوع رود و اگر
 وی نیز از بنا باز آید و کوع گذرد و او را متبذیر الاسلام بر آن الدین رحم گفته است که این وجه با خود نیست از برای آنکه اگر کسی را در رکوع
 حدت رسید وی نیز آب تمام کوع سر بر آورد و اجماع است نماز تباہ نشود پس اگر رکن برانداخته شود بایستی که نمازش تباہ نشود و اینجا نماز
 تباہ شود و اگر کسی آمد و امام را در رکوع یافت اقتدا کرد پیش از آنکه بر کوع رفتی امام را حدت رسید بر آورد و در خلیفه کرد و این خلیفه
 باید که بر کوع رود و آن رکوع از آن رکن نیابت دارد اما از رکوع خلیفه نیابت ندارد از برای آنکه رکوع امام اول را بر حتراف است
 اما انتقال از رکنی بکنی با طهارت کامل شرط است امام اول از بنا باز آید باید که بر کوع رود و از رکوع توبه و اگر کسی بر کنی با طهارت کامل نظر
 کرده باشد اگر نماز حدت رسید بر بنارت و در راه تهنیت بدلتفاقت که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و باز گشت
 نگاه در راه تهنیت بدلتفاقت که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و خواه امام علی نزد وی رحم گفته است که طهارت باقی بود نماز از سر گیرد
 و اگر طهارت ساخت و باز گشت و در راه تهنیت بدلتفاقت که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و خواه امام علی نزد وی رحم آورده است
 طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر سجای نماز آمد و رکنی گذارد و نگاه تهنیت بدلتفاقت که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و خواه امام علی نزد وی رحم آورده است
 که مسخ سر آورد و نماز از سر گیرد و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد و تهنیت بدلتفاقت که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و خواه امام علی نزد وی رحم آورده است
 بقول ابو یوسف رحم مسخ سر آورد و نماز از سر گیرد و بقول ابو حنیفه و محمد رحم طهارت سازد و نماز از سر گیرد و در بعضی نسخها بر عکس این
 گفته اند حدت بر دو نوع است سنی و سادی و این قول ابو حنیفه و محمد است و بر قول ابو یوسف رحم هر دو یک است سنی آن بود که هر
 سجده نهاد جاری در پیشانی او خلد خون روان شود یا بسره از وی حدتی ظاهر شود یا بر کوع رود و در سادی باشد که پس از
 خون روان شود یا عطسه در پیشانی از وی ظاهر شود و نیز هر دو با قول ابو حنیفه و محمد نتواند بنا کردن و بقول ابو یوسف رحم نتواند
 بنا کردن در نمازش خون حدت الایا که جامع است بی تکلیف یا تکلیف از وی جدا میشود و زیادت از رجمی الوده شود و اگر جامع
 زد باید است از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند بسم الله الرحمن الرحیم و اگر جامع است بی تکلیف یا تکلیف از وی جدا میشود و زیادت از رجمی الوده شود و اگر جامع

بر روی انداخت تا بجاست کم درمی بود و شود به نماز نشسته بود اگر در نماز و بر از بی خودی خود را خدایا و تا از آن سخن بر جایست
 نرسد مدد پذیرفت و خون یاده شد در معنی حدیث بعد از آنکه بنامه شود و اگر در نماز حدیث رسیدش هر کم گشتی به تباقت را بود و اگر
 گشتی همچنان حدیث گذارد نمازش تباها شود و اگر قدر گشتی تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد و بقول ابو یوسف روح نماز تباها شود
 و بقول ابو حنیفه و محمد بن حنفیه که طهارت سازد و بپا کند در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند اگر در نماز حدیث رسید بر آب نازل آورد
 چنانکه به نیارفت در راه آب پیش آوردند که آن آب ملک می بود یا بنده بود آن آب را گرفت و طهارت ساخت یا بشیر حدیث
 خوش بنیادش این شریعه را ملائمه بشیر دیگر رفت نمازش تباها شود و اگر در نماز حدیث رسیدش در مسجد است در آب جاری نشاید که
 در آن مسجد خال کند باید که آب جاری از مسجد بیرون بر و طهارت سازد و او بود اگر آب جاری را با خود مسجد اندر آورد
 تباها شود که عمل کثیر شود و اگر با غلبه بیرون مسجد مینماید و در می بر بعضی از شیخ گفته اند که آنچه شستن است بیرون مسجد و
 مسح سر را باید و در نماز با آب جاری را با حجت بعد از آورده شود و انگاه مسح بر سر را در عهده بیرون آید مسکله اگر در نماز
 حدیث رسید به تباقت و در راه قرآن میخواند اگر فریفت را خواند چنانکه در قیام حدیث رسید باشد نمازش تباها شود و اگر آن قرآن
 میخواند از فریضه نبایت ندارد چنانکه در کوع یا در مسجد یا در قفصه حدیث رسید باشد نمازش تباها نشود و آنکه بنا کند زیر که
 این محل قرآن خواندن نیست و اگر به تباقت و در حضور بر اسبه یا بشیر حدیث بعضی گفته اند که نماز تباها شود و از برای آنکه در طهارت
 بر حضور یکبار شستن و وضو است بار دوم و سوم سنت پس عمل کثیر شود نماز تباها شود ظاهر و این را بود که اقامت است سنت است
 و اتمام طهارت پس عمل کثیر نشود آب دامن می کردن سهیل خلاف است گفته اند اگر دعا و طهارت میخواند و او را بود اگر خطا خواند
 نماز تباها شود چون طهارت تمام کند نماز تمام کند یا باز مسجد آید و اگر در قیام حدیث رسیده است و امام هنوز تمام
 در نماز است اتفاق است که باز مسجد آید و آنچه امام می او گذارده است و سخت امر الا حقه گذارد و در هر کجا امام را بد
 یا به متابعت کند و آن قیام و از امام بر لایق لازم بود و بی همین قیام راست کند بنده بود و اگر تنها گذارد است با امام نماز تمام
 کرده است و آنچه او خصص کثیر بخاری است گفته است که مسجد آید و باقی نماز یک مکان تمام کند و آنچه ابو سلمان و جرجانیه گفته
 است که باقی نماز تمام کند از برای آنکه رفتن ضرورت است و لیکن باز آمدن ضرورت نیست و آنچه ابو حنیفه کثیر بخاری
 گفته است که من سبک رفته ای داده ام و لیکن این عمل نکرده ام کی و شفعه طلبیدن فتوی داده ام و لیکن این عمل نکرده ام
 که از اردل سلمان بلکه بنابر نزد دیگران راجع بکربا به رفتن رافقوی داده ام و لیکن این عمل نکرده ام و دیگر نماز بنا کرد
 رافقوی داده ام و لیکن این عمل نکرده ام اگر امام را حدیث رسید به تباقت و کسی را از مقتدیان حنفیه و اول خلیفه نکرده است
 از آنکه از مسجد بیرون رفتی یک کس خود پیش رفت از مقتدیان بود و اگر امام نیز از آن صف کسی را خلیفه کرد و هر که
 پیش محراب گیر امام می بود اگر بر و بر محراب گرفته هر کس را جمع متابعت کند امام بود و اگر بر و بر جمع متابعت کردند اگر
 بر و جمع بود یا کم بر و جمع نماز تباها شود اگر با یکی جمع امام این بود که با یکی جمع بود و از آن گروه دیگر تباها شود و اگر با یکی جمع

با یکی از بزرگان بنام روایت نماز سه روزه شود و بر روایت نواد امام آن بود که با وی زیارت جمیع احوال را در امام را حدیث رسیدگی
 خلیفه کرد این خلیفه نیت تحریر نو کرد و اگر در رکعت دوم است با امام بنور مسجد است نیت و بر اعتبار بنود که وی هنوز مقتدی است
 اما اگر رکعت اول است و امام از مسجد بیرون نیت است نیت وی معتبر است نماز امام و هر که از مقتدیان نیت تحریر نو کرده باشد روا بود
 هر که نیت تحریر نو نکرده باشد نمازش تباه شود امام اول را نیز نماز تباه شود و اگر امام را حدیث رسید و از بیرون مسجد صفت است
 ایستاده از آن صفت یکی را بمسجد اندر کشید و خلیفه کرد اگر این خلیفه حالی امامت قبول کرد امام از مسجد بیرون نیت نماز سه
 روزه را و اما خلیفه همان برادر که تا خواب نگیرد و خلیفه نشوم پیش از آنکه روی خواب گرفت امام از مسجد بیرون رفت و از صفت
 گذشته نماز سه روزه با نفاق تباه شود و اگر پیش از آنکه امام اول از صفت گذشته وی خواب گرفت قبول ابو خلیفه و ابو یوسف
 نماز سه روزه تباه شود قبول محمد بن روایت و ابو یوسف و محمد بن روایت و دو مسئله است که
 قبول ابو یوسف بن روایت و قبول ابو خلیفه و محمد بن روایت و دو مسئله است که قبول محمد بن روایت و قبول ابو خلیفه و ابو یوسف
 روایت است آن دو مسئله که قبول ابو خلیفه بن روایت و قبول اثنیان روایت است آنست که مسلمانانی را که از شش نماز بر وی بود
 از وقت نماز چند آن باقی است که از آن قضا یا بعضی میگذرد و بعضی قبول ابو خلیفه بن روایت است آن قضا اوقتی گذارد و روا بود
 و قبول ابو یوسف و محمد بن روایت است آنجا از قضا تا کنج گذارد و چون وقت نماز تنگ بود و آنجا اوقتی گذارد و روا بود و یکایک یا با وقت
 یکی نماز پنج نماز گذارد این پنج نماز موقوف بود بگذاردن یکی نماز از شش است چون گذارد قبول ابو خلیفه بن روایت است آنجا از قضا
 با زاید و بر وی همان یکتا نه بود پس قبول محمد بن روایت با زاید و این نیست و دو مسئله که قبول ابو خلیفه بن روایت است و قبول ابو یوسف
 و محمد بن روایت است آنست که مسلمانانی در نماز سه روزه تباه و مسلمانش که جای سجده بلند بوده است آن سجده بر جای پاک قضا میکنند قبول
 ابو یوسف بن روایت و قبول ابو خلیفه و محمد بن روایت و روا بود و یکایک مسلمانان نماز بیداد و اقباب برآمد و قبول محمد بن روایت است آنجا از قضا
 قبول ابو خلیفه و ابو یوسف بن روایت است که باشد تا خیر کند اینک اقباب از حد که است روا بود و یکایک نماز تمام کند و قبول امام اعظم ابو خلیفه
 بن روایت است آنجا از قضا تا گذارد و قبول ابو یوسف بن روایت است آنجا از قضا تا گذارد و قبول ابو یوسف بن روایت است آنجا از قضا
 روایت است آن دو مسئله که قبول محمد بن روایت است و قبول ابو خلیفه و ابو یوسف بن روایت است آنست که مسلمانانی امامت میکنند و بر
 حدیث رسید و مسجد کسی را خلیفه نکرد بیرون مسجد صفت ایستاده اند و بیرون آمد و از آن صفت یکی را خلیفه کرد و مسجد را در فرستاد و
 قبول ابو خلیفه و ابو یوسف بن روایت است آنجا از قضا تا گذارد و قبول ابو یوسف بن روایت است آنجا از قضا تا گذارد و قبول ابو یوسف بن روایت است آنجا از قضا
 زود بر فراست بفرموده شمس مسجد بنهاد و بر حدیث رسید یا و حدیث که قضا فرض نشسته ام بر دو طهارت سازد و باز باید چند
 ارد قبول محمد بن روایت و قبول ابو خلیفه و ابو یوسف بن روایت است آنجا از قضا تا گذارد و قبول ابو یوسف بن روایت است آنجا از قضا
 و قبول محمد بن روایت است آنجا از قضا تا گذارد و قبول ابو یوسف بن روایت است آنجا از قضا تا گذارد و قبول ابو یوسف بن روایت است آنجا از قضا
 دیگر گذارد این شش رکعت تطوع شود و اگر این تطوع شش رکعت یک قضا دارد با این را بر خود تباه کند و قبول ابو خلیفه و ابو یوسف بن روایت است آنجا از قضا

قضای دورکت بروی لازم شود و قیاسی بر روی تالیف از خلیفه بود که امام رسیده که خلیفه نکند و از مسیحی و یونانی و غیره
 تباها شود تا باقی از امام ظاهر و ایت تباها شود و علی و یحیی که نسبت که تباها شود اما اگر امام را حدت رسیده بنا بر گشت پیش از آنکه از مسیحی و یونانی
 جماعتی اندر آمدند و امام افتد اگرند و بقول فرمود و اینها و بقول علمای آنکه در حدت آمد که وی حکام و ارباب است یکی از ایشان را خلیفه کرد و این خلیفه
 نمیدانند که امام چه گفته است اگر در تها می مقتدیان هر یک هستند باید که در اعلام کنند بفعل امام این قید گذارده است وی باقی از امام تمام
 کند وی و بعضی می بگویند که اگر چه بود باید که در حجه و رعد و آند و هر یک نسبت است کنند انگاه وی شهادت کند تا ایشان بشنوند وی
 بر خیزد و دیگر گشت نماز دیگر گذارد و بشنید و انگاه مقتدیان بر خیزند و اگر گشت را گذاردند باز اشارت کنند تا ایشان بشنوند تا ایشان بر خیزد و دیگر
 گشت نماز دیگر گذاردند حاصل از آن چهار گشتی است چهار گشت نماز چهار حجه گذاردند بهین ترتیب که نخست امام یکبار از انگاه مقتدیان و هر
 چهار گشت نماز قرات خوانند از برای آنکه ایشان تالیفی اند یا مسبوق اگر مسبقی اند قرات خضر بود و اگر لاحق باشند قرات خواندن باین نداد
 پس قرات خوانند و اگر نماز دور گشتی بود و در گشت بد و قعه اند باین ترتیب که گفته اند نخست امام گذارد و انگاه مقتدیان از جماعتی آمدند
 امام را در قیام یافتند و افتد اگرند امام را حدت رسیده یکی از اینها را خلیفه گرفت خلیفه نیز اندک امام چه گذارد است اگر گذارگان باشند باید که
 ویرا خبر دهند بفعل که امام چه گذارده است و اگر گذارگان بشنیدند بهین ترتیب که راسپارند و قعه اند امام اشارت کند تا ایشان
 بشنوند وی بر خیزد و دیگر گشت گذارد و قعه آرد و مقتدیان بر خیزند و ان گشت نماز را که امام آورند با و در بر بمان ترتیب که در مسئله
 اول گفته اند باقی نماز را تمام کنند اگر امام را در قعه اند یافت و افتد اگر گشت و امام را حدت رسیده ویرا خلیفه کرد و این خلیفه
 که قعه اول است یا قعه آخر اگر گذارگان هستند باید که ویرا بفعل خضر دهند و اگر کسی در گشت نیست باید که این قعه را متعین کند و خضر
 و چهار گشت نماز گذارد و در قعه در هر چهار گشت قرات خواند بمان ترتیب که نخست امام یکبار از انگاه مقتدیان از جمعه بیرون
 آیند و اگر در فرقی چهار گشتی امام در وی آخر قرات بخواند و در وی آخر یکی از بلوی افتد اگر ویرا حدت رسیده این مسبق و خلیفه کرد اگر این خلیفه
 درین دور گشت و یکی از گشت قرات بخواند نماز تباها شود چون می باقی نماز امام را تمام کرد و بقضا مسبق قرات بخواند اگر دور گشتی مسبق
 و دیگر گشت قرات بخواند نماز تباها شود و ان امام اول از بنا باز آید در ان دور گشت قرات بخواند است درین دور گشت و دیگر نیز بخواند باین ملافت
 است این چهار گشت فرقی است که در هر چهار گشت قرات بخواند نماز تباها شود و اگر مسافری به عجم افتد اگر امام را حدت رسیده ویرا
 خلیفه کرد این خلیفه اگر بر سر و شنید نماز تباها شود و بود که متابعت امام از وی چهار گشت شود و قعه اول واجب شود و دیگر واجب تباها شود از
 برای آنکه وی خلیفه تمام کرد و ان باقی نماز امام است چون امام اول بود اگر امام بر سر و شنید و اگر وی نیز بر سر و شنید و بود که
 معین بسیار افتد اگر امام را حدت رسیده این مقام خلیفه که بر سر و شنید و اگر شنید نماز تباها شود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است
 اگر امام بر سر و شنید نماز تباها شد که وی نیز بر سر و شنید نماز تباها شود این مسئله است که اگر قریب بر سر و شنید نماز تباها شود و اگر مسافر بر سر و شنید
 نماز را بود اگر امام را حدت رسیده بقول خلیفه و در پیشانی نباید که سجدی نیست و در پیشانی نباید که سجدی تلاوت بر نیست و دست بر نیست
 نباید که سجدی نیست این خلیفه را باید که سجده صلیق تلاوت کند و قعه آرد و یکی از نماز را خلیفه کند سلام و سجدوی سپورا

متابعیت کند لیکن سلام را متابعت نکند بقضای مسبقه خانه بخیر و اگر نماز تنهایی کند در رکعت آخر از سجده اول برآورد و یکی
 بوی اقامه کرد ویرا حدیث رسید ویرا خلیفه کرد و سجده امام کرد و یکی قیام از پشت که بنیاد از برای آنکه سجده را یاد آورد که نماز است
 بدان تمام شود و نماز وی محبوب بود و از چهار دست امام است آنست که در دو فریضه نیست احتیاج است دیگر آنکه مسبقه خانه بعد از
 تمام نماز امام آوردن فریضه است پس وی سجده را در تمام نماز امام تمام شود تا وی مسبقه خانه را من کل وجه بعد از تمام
 نماز امام آورد بود چون امام از بنا باز آید سجده و قعد را در تمام نماز عهد و بیرون آید اگر امام را حدیث رسید مسبقه را خلیفه
 کرد امام را یاد آنکه نمازی بر پشت که ترتیب با قاطع نشده است ویرا نماز تنهایی شود و خلیفه مقتدی را از او بود که ویرا وقتی یاد آمده است
 که وی مستعد شده است و مسأله نماز مقتدی در نماز امام عمل نکند مسبقه باقی نماز امام را تمام کند که یکی از مدرکات را خلیفه کرد سلام
 وی بقضای مسبقه خانه برخاست ویرا نیز یاد آمدش که نمازی بر پشت که ترتیب با قاطع نشده است ویرا نیز نماز تنهایی شود و مقتدی را نیز یاد
 بود که ویرا وقتی یاد آمده است که نماز مقتدی آن تمام شده است و وقتی که حکم تنهایی گذاردن گرفته است بر بعضی نمازی تنهایی شود
 نماز مقتدی آن نه اگر امام بنشیند مسبقه را خلیفه کرد و خلیفه باقی نماز امام را تمام کرد و یکی از مدرکات را خلیفه کرد سلام وی
 بقضای مسبقه خانه برخاست و مسبقه خانه را بر سجده نهاد امام اول یاد آمدش که من یک سجده از رکعت اول نموده امام نماز تنهایی شود
 اگر امام نماز چهار رکعتی میگیرد در دو رکعت دوم برخاست یکی از بوی اقامه کرد امام را حدیث رسید ویرا خلیفه کرد که این خلیفه
 رکعت سوم را آورد و در دو رکعت چهارم برخاست یکی از بوی اقامه کرد ویرا حدیث رسید این مسبقه را خلیفه کرد این خلیفه بر
 چهارم سر از سجده آخر یاد آمدش که نمازی بر پشت که ترتیب با قاطع نشده است نماز تنهایی شود اگر نمازی یاد نیامد
 حدیث رسیدش اگر در سجده است طهارت سازد بنا کند نماز تنهایی را و اگر از مسجد بیرون رفت کسی را خلیفه کرد و نماز مقتدی آن تنهایی
 شود ویرا یاد آمدش از آنکه اگر مسجد بیرون نشاند امام باز آمدن یکی از ایشان را خلیفه کند و با باشد وی قعد را در یکی از
 مدرکات را خلیفه کند سلام آنکه آن امام نماز خود تمام کند و نخواست لاخفا نه از دو نگاه مسبقه خانه امام اول بیکر گفت گذارده است و
 رکعت لایحی است امام دوم بیکر گفت گذارده است و بیکر گفت مسبقه بد و رکعت لایحی است و امام دوم بیکر گفت گذارده است و بد و رکعت
 مسبقه است بیکر گفت لایحی اگر امام اول را خلیفه کرد امام دوم و سوم در دو رکعت متابعت نکند امام دوم در رکعت سوم متابعت
 کند و امام سوم در دو رکعت چهارم متابعت کند چون و سلام دید ایشان بر میزنند و هر کسی باقی نماز خود تمام کند ویرا امام دوم
 بیکر گفت مسبقه خانه بود ویرا امام سوم در دو رکعت امام را حدیث رسید از امامت مغرول شود و بانه اگر در چهار وی مقتدی آن با اند
 تا یک کسی را خلیفه کند بایک کس خود مدین نرود و از امامت مغرول نشود اگر امامت دیگر مقتدی اهل امامت را امام را حدیث
 رسید حکم نماز مقتدی چه شود در صلوة و یا چه امام منهای خلیل ابو جهمیم روایت می کند که مقتدی را نماز تنهایی شود حسن زیاده
 ابو یوسف روایت می کند که بحدیث رسیدن امام مقتدی امام میشود و امام مقتدی تا اگر در سجده باشد طهارت سازد و چون
 مقتدی خود را متابعت کند و او بود که وی مستعین شده است امامت را تا اگر در سجده نبود گوید ای مقتدی تو در این است و

که معین شده است امامت را بر او بنا نهاد و او آن امام را نماز تبارک و تعالی مستحق نماز میکند از نیکو باند مقتدیان قاری است فرض
 که اهل بیت امامت را باقی می ماند و کنگرهای سبیل می رسیده و توطیع کند امام را حدیث رسید گفت ای قادیان و اندر ای نماز تبارک
 که آن قادیانی متعین شده است امامت را نماز وی از آن مقتدیان رو بود امام اول را نماز تبارک شود و اگر امام مسافر است و در قضا
 وی یک مسافر است اهل امامت را باقی می ماند و لیکن اهل اندر امامت را یک حرکت گذارند وقت نوشند امام را حدیث رسید گفت ای
 مسافر تو اندر ای از آن روی که مسافر از آن متعین شده است امامت را نماز وی و از آن مقتدیان رو بود امام اول را
 نماز تبارک شود و اگر قیام را خلیفه کرد و روایت کتاب نیست که نماز تبارک شود از برای آنکه هم از ابتدای بیرون وقت اقامت امام
 به قیام در فرضیه چهار رکعتی نماز رو بود و در انتها خلافتش نیز درست نیاید شیخ الاسلام بر آن الدین رحم گفته است که رو بود که
 این خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است دلیل بر آنکه اگر این امام مقیم بر سر در نشین نماز تبارک شود از برای آنکه اگر امام اول پیش
 زنیست نماز تبارک شدی خلیفه را حکم همین بود و پس معلوم بود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز چون امام اول است اگر چه مسافر
 خلیفه کردی و این خلیفه است امامت کردی نیست اقامت دی در حق وی عمل کردی و در حق مقتدیان عمل نکردی تا اگر برود
 نشین نماز تبارک شود و بسیار جا بود که در ابتدا رو بود و لیکن در انتها رو بود دلیل بر آنکه خطیب خلیفه گفته است و اجماع
 رسید کسی را خلیفه کرد با امامت که وی خطبه نشین است رو بود اما اگر چه بر پای نشین امام را حدیث رسید کسی را خلیفه کرد با امامت که
 خطبه نشین است رو بود و اینک از ابتدا امامت وی رو بود و در انتها خلافت وی درست می آید اگر امام نماز چهار رکعتی را در رکعت
 اول بر آن سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقامه کرد و در اجماع رسید این مسبق را خلیفه کرد و این خلیفه را با ایستگی که آن سجده
 آوردی نه آورد در رکعت دوم بر آن سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقامه کرد و در اجماع رسید این مسبق را خلیفه کرد و این
 خلیفه را با ایستگی که آن سجده دوم را آوردی نه آورد در رکعت معلوم بر آن سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقامه کرد و در اجماع
 رسید این مسبق را خلیفه کرد و این خلیفه را با ایستگی که آن سجده دوم امام را آوردی نه آورد در رکعت چهارم بر آن سجده
 اول بر آورد و یکی آمد بوی اقامه کرد و در اجماع رسید این مسبق را خلیفه کرد و این خلیفه که امام پنجم است باید که چهار سجده
 بسیار و یکی از مدرکان خلیفه کند بسلام وی بقضا مسبق فانه بر خیزد پیش آنکه وی آن چهار سجده آوردی آن چهار امام
 باز آمدند در کدام سجده و بر امتاعت کنند در کدام سجده که بر سجده که لا احق الا انشان بدان تمام شود اتفاق متابعت کنند
 و بر سجده کرد مسبق فانه خواهد آمدن متابعت کنند باقی اختلاف مشایخ است و این اختلاف از راه استحباب است باز راه فرضیت
 خواهد امام ابو حفص کبیر بخاری هم گفته است استحباب نیست که متابعت کند ابو سلیمان جرجانی هم گفته است استحباب نیست که متابعت
 نکند در فرضیه چهار رکعتی امام را در قعدہ اخیر یا آنکه چهار سجده از چهار رکعت مانده ام ویرا حدیث رسید مسبق را خلیفه
 که هر چهار رکعت مسبق است رو بود وی چهار سجده آورد و قعدہ از مدرکان یکی را بسپارد و سلام خلیفه کند وی بسپارد
 کند و آنجا بقضا مسبق فانه بر خیزد و اگر لا احق را خلیفه کند که هر چهار رکعت لا احق است خواهد امام حسان شمسید را

گفته است که در این وقت که دلیل میکند در دو سه چهار روز و خود را با اهل بی بی خرمی گفته است که محمد در یک
 رکعت مستحضر داشته است چه دلیل کند که در دو سه چهار روز بود از برای آنکه پنج یکبار امام شود بعد از آن معتدی اما پنج چهار بار امام شود
 و با مقتدی یکی گفت که نماز تها شود خود را با امام زاید عیالی گفته است که در و بود و لاحق لاحقا نزد او در آگاه این چهار سجده را و ایشان را
 متابعت کنند عقیده اروپا اول این چهار سجده را در دو سجده و یکی از نماز که از خلیفه کند پس امام سه نگاه لاحقا را در و درین هر دو صورت
 رد و بود اگر امام در سجده حاجت زان را نامت میکند و ابودلی که است امام راحت رسید اگر یکی از نماز که خلیفه کرد نماز تها بود
 بنجم الدین محمد در مصداق آورده است بقول زفر فرم رد و بود از برای آنکه امام ایشان را می باید وی امامت ایشان را می نباید و قبول علمای
 فخر فرم رد و نبود که چون در خلیفه کند مقتدی وی شود و اقتدا درین راه او و در نماز تها شود مقتدی باز تها شود و اگر خلیفه
 کند و از سجده بیرون رفت نماز امام رد و بود و نماز زان تها شود اما اگر پیش از آنکه در سجده بیرون رفتی یکی از نماز بیرون رفت و صلوة
 خود را با امام بگویند چه زان ده روز از حسن زان با او بخوبی فرم روایت میکند که نماز تها شود این قول را فخر فرم گفته است و دلیل میکند که ابودلی
 خلافت زن درست و امام را مقتدی علی ایشان دوامت که نماز تها شد و پیش رفتن و پیش فرستادن یکسانست محمد از
 ابوجعفر فرم روایت میکند که نماز زان تها شود و امام رد و بود از برای آنکه زان امام فعل در وجود نیامده است و این که با مقتدی وی
 بر ایشان و این قول را زفر فرم گرفته است بنجم الدین محمد در مصداق آورده است که هیچ است قول است که نماز تها شود از برای آنکه اما از
 روی حکم مقتدی ایشان شد برین دلیل نماز تها شود مسلم امام را حدیث رسید می را خلیفه کرد اگر دفع اول است با تمام نماز
 تها شود و اگر دفع آخر است بقول ابویوسف فرم رد و بود و قبول ابوجعفر فرم نماز تها شود اگر در وقت نماز است اگر پیش از عبود و رسول بود و حال
 خلافت است اگر بعد از عبود و رسول بود و اتفاق نماز و ابودلی که این خلیفه کرد این اصل از وی فعل شود ویر از نماز بیرون آورد اما در جمیع الصغیر
 آورده است که این مسئله اثنا عشر است یعنی قبول ابوجعفر فرم نماز تها شود و بقول ایشان رد و بود اما اصح ما یقول است که اتفاق رد و بود
 همان دلیل که گفته اند اشکال آنکه بیرون آمدن از نماز یعنی آنکه از آنکه بقول ابوجعفر فرم مقتدی است اما این خلیفه کردن باطل از وی فعل بود
 از نماز بیرون آید مسلم که اگر نماز عید حدث رسید اگر طهارت اب اندر آمده باشد نماز با طهارت اب بنا کند رد و بود و اگر طهارت خا
 اندر آمده باشد باز طهارت خا بنا کند بقول ابوجعفر رد و بود و قبول صاحب رد و بود و اگر طهارت خا اندر آمده باشد باز طهارت
 بنا کند ظاهر و این را و این رد و بود و در صلوة قاضی ابوالحسن مروزی فرم همین آورده است که قیاس قول ابوجعفر و ابویوسف فرم رد و بود
 که بنا محمول است چون از نماز تها افتد است و این بنجم الدین محمد در مصداق آورده است که مقتدی است اما این خلیفه کردن باطل از وی فعل بود
 حدث نیست نخواست است چنانکه صاحب جم سایل را وقت نومی شد طهارت تها میشود و میباید پیشین باطل شود اما بقول ابوجعفر
 و ابویوسف فرم رد و بود حدث است بنا بر حدیث رسول محمد قال البی حم التراب یطو المسلم و لا یغسله حرم عالم سجدة المار که رد و نماز تها
 حدث رسید و محمد کافی و در شرح احمدی بی در صلوة خواهد امام اهل بی بی خرمی فرم بد و جای آورده است در صلوة تها رد و با طهارت
 تواند بنا کرد که خلیفه تواند کرد و این شیخ الاسلام بر آن الدین فرم گفته است که اصل این مسئله در نسخها و نسخها آورده است قیاسی

تواند که خلیفه کند قوی بر نیست اگر اظهارت اب اندر آمده است بنایاب میکند و او بود چنانکه در نماز جمعه شمرده است اینجا
 همان حکم است **مسئله** نماز نماز نماز بنامش و عشت چنانکه در اواز اگر نماز او را حادث رسید به بنامش و اظهارت چگونه
 کند خواه امام را بدین فرم میگوید یا نه اندامی را بقدر حاجت میکشاید و میشوید و می پوشد و مسح با دست در زیر سجده دارد
 و مسح پا و پیشانی اسلام بر آن الدین هم میگوید که آب مستعمل ناک است دست را در استین بشوید و روی خود چو
 نیت مسح سر با دست در زیر سجده دارد و مسح سر را در پایا و راز در پایا بشوید که زن بر نیت است حدث روی کرده اند معلوم شد
 که حدث نیست تواند که بر آن نماز بنام کند اما دام که بر جای نماز بود اگر از جای نماز جدا شد تواند که بر آن نماز بنام کند
 بعضی از مشایخ گفته اند اما دام که از آن خانه بیرون نیاید تواند که بنام کند اما ظاهر روایت اینست که تواند که بر آن نماز بنام کند
 که خانه بیرون نیست و این قول بیشتر هم گرفته است بروایت محمد از ابو جعفر هم نیست که نماز زنان تبا نه شود نماز مرد تبا نه نشود که حکم
 تنها گذارد و در چرخ زن خلیفه مردان نشاید و این قول زفر هم گرفته است شیخ الاسلام علاء الدین هم در مختلف خویش در باب
 زفر هم آورده است اگر مردی نماز نماز را اقامت میکند امام را حادث رسید زنی را خلیفه کرد نماز زنان تبا نه نشود و بر قول
 علماء را هم نماز همه تبا نه شود یا زنی نویسنده را با جملة مسلمانان بامری پاب پیوست و پنجم در بیان صلوة المسافرین
 نماز مسافرانه دو رکعت است و تمام نه چنانکه از اصل نماز چیزی کم نشود باصل نماز میرود هم تحریر است قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
 اخذوا فی الارض فلیس علیکم جهام وان تقصروا من الصلوة و خبر نیست که امیر المؤمنین عمر بن الخطاب هم روایت میکند که آن **قال**
 المسافر و رکعتان تمام غیر قصر علی لسان بنیکم قال عمر بن الخطاب و اما تموا امیر المؤمنین عمر بن الخطاب
 بیکه من شیدم از زبان مبارک رسول هم که نماز مسافر دو رکعت است عبدالله عباس رفر گفت ان الله
 تعالی فرض علیکم علی لسان بنیکم الصلوة المکتمه اربعاً و ملک فرگعتان و هم ابن عباس رفر گفته است لا تقولوا تعطل
 فان الذی فرضها فی المحصر اربعاً فرضها فی السفر رکعتین در حداید بنج الدین عمر مذکور است که مدت سفر حداید که
 نماز او شود و خوردن روزه مباح شود اصحاب بقوت چنانکه در اجماعی و زهری کسی که دلیل قول ایشان سبب
 باشد میگوید هر چه آنکه بود نماز و قیة شود خوردن روزه مباح شود این قول ایشان باطل است مالک هم میگوید
 از که تا بقطان چهار برده است و هر مردی دوازده میل است شانزده فرسنگ شود این مقدار بسیار نماز و
 شود و خوردن روزه مباح شود بقول ما در اجماعی و زهری هر چند آنکه سفر رود نماز و گذارد روزه بکشد که بعضی
 مطلق است چنانکه گفته شده است شافعی هم میگوید از مدینه تا سویه و اهل و شش میل است یا نوزده فرسنگ
 شود و یک میل کمتر میل سبک فرسنگ بود یا مقدار باید نماز و شود و خوردن روزه مباح شود علماء را هم میگوید اعتبار فرسنگ است
 و اگر اینها سبک محقق است اعتبار عرف کار و انرا بود اگر چه شبانه روزی کار و ان کفر سبک و دلیل بر آنکه مدت سفر شش روزه است
قال شیخ لا یحل لامرعة تؤمن بالله و لیسوا الاخران سافر فوق ثلثة ایام و لیسوا الاصل و یجوز جلاء و جسم محصره و سببها

چون رسول غم فرمود که حلال نیست مرزبان را اگر ایان آورد بخدا تعالی غرض برود قیامت که بغیر روز زیادت از سه شبان روز کمتر
 شود و بی نادی بود یا دور حج می بایوی بود و پیش معلوم شد که مدت سفر سه شبان روز است که مسیح القیم و علی خفید بود و الحید
 و المسافر ثانیه ایام و لیا و این الف و لام در اول اسم جنس را بود یعنی چنان بود که بر طبق می رسم کشید بر موزه یک شبان روز هر
 مسافری سه شبان روز که مدت سفر کم از سه شبان روز بود یا هر مسافر بر عموم این حکم ثابت نشد یعنی این استیم که مدت سفر
 سه شبان روز است تا این حکم بر عموم ثابت توان داشت و در حاصیایه نجم الدین عمر کوهر است که زدن الاغ را اعتبار نیست
 کردن را اعتبار نیست چنان باید که روز نامیانه باید ادا ان کاروان پسند فرموده شبگاه خانه که مجهول وقت کاروان بود
 سه شبان روز یا باشد مدت سفر تمام است ناز و گذاردن روز و گذارند اگر چه در شمار باشد که یک شبانه فرموده مسافر
 مسیح کشید زیادت از سه شبان روز پس دانستیم که مدت سفر سه شبان روز است مسیح کشید سی حکم خشکی است یا بیابان است
 نهیم چ طحاوی را حکم خشکی است خواه با نام اجل تر کسی هم میگوید که گشتی را حکم خشکی نیست که وقتی فروری آب رود و تیر رود
 بسیار رود وقتی که گرمی رود آب است رود از اعتبار نیست اما ظاهر رواه است که گشتی را حکم خشکی نیست سه شبان روز
 برود و تیرانی را در استی ناز و شود و خوردن روزه مباح شود شافعی هم میگوید که اگر سفر طاعت میرود ناز و گذاردن روزه
 اگر سفر غصبت میرود ناز چهار گذاردن روزه بخورد بر قول علماء را هم تفاوت نیست میان سفر طاعت و میان سفر
 غصبت بر قول شافعی هم مسافر ناز چهار گذاردن غرمت است و گذاردن غصبت است پس لغیر جمعی که در فاضلتر
 که بر حسب علماء ما هم گفته اند که در سفر ناز چهار گذاردن بکار نشود دلیل بر آنکه رسول هم یکم گذاردن بارت که بر فیض چهار گذاردن
 بر سر و سلام و این حدیث فرمود قال النبی عم تموا صلواتکم یا اهل کفر فاما تو هم سفر ما پس ای مسافر چهار گذاردن غرمت بود
 کسی را داعی ناز گذاردن بخون رسول غم فرمود معلوم شد که مسافر ناز گذاردن دو اولی بود مسیح در سفر غرمت چیست
 قول شافعی هم نیست که ناز چهار گذاردن روزه بخورد که عایشه ضر و سفر ناز چهار گذاردن علماء ما هم میگویند که بی حد و موزان
 هر جا که رسیدی بخانه فرزندان فرود آمدی پس بی مقیم بود و بر قول علماء ما هم در سفر غرمت است که ناز و گذاردن روزه
 روزه بخورد که بغیر عمر روز فتح که ناز چهار گانی را بر سر و کانی سلام داد و گفت که بغیر بدای اهل که ناز خود را تمام کنید یا مسافر
 یا یا اینجا چند مسافر معلوم شد که ای که مسافر ناز و گذاردن یکم که اقتدار و فیض گذاردن بطوع گذاردن و انوار اگر و البودی رسول
 بر چهار گذاردن چه در آخر رسول عم قطع بودی بر قوم و فیض پس دانستیم که اقتدار و فیض گذاردن بطوع گذاردن و انوار
 کمتر مدت اقامت چند نیست بر قول شافعی چهار شبان روز است و بر قول علماء ما هم پانزده شبان روز است شافعی هم میگوید
 که اگر المؤمنین غمان برود که چهار روز باشد و ناز چهار گذاردن علماء ما هم میگویند که آن بنابر آن بود که در یک روزی بخورد
 و بر سوا الی که در یکم بعد از نیمه صبحی که ناز چهار گذاردی گفت من اینجا زنی خواسته ام اینست از استوار نمی آید پس گویند بخورد که
 من در کفر زنی خواسته ام حجت علماء ما هم دانستیم که کمتر من مدتی باکی حیض پانزده شبان روز است پس باید که مدت اقامت کمتر

و فرزند نارسیده به تیج وی اتفاق می‌تیم شود و فرزند بالغ تیج بدو می‌تیم شود وانی اگر در وقت بدست می‌تیم شود و گنی بی اگر سلطان
 نبست اقامت کرد و رعیت تیج وی می‌تیم شود وانی اگر اجرت خواند بلند نشود اگر مسافر غلام خرید از می‌تیم و خریدن غلام مسافر شود وانه
 بعضی گفته اند که با خود از شهر بیرون نبرد و مسافر نشود و انظار بر روایت الفت که می‌تیم و خریدن مسافر شود اگر غلام میان دو خواسته
 بود یکی خواسته نبست اقامت کرد این غلام نازد و گذارد یا چهار بار یک چهار کند اوردند و قنده یک سلام اگر تیج خواهر مسافر بود اول فرست
 بود و در آخر طلوع اگر این غلام است می‌کند هر دو خواهر بوی اقامت کند خواهر می‌تیم در و اول متابعت کند و در و آخر می‌تیم تا وانی
 ناز تمام کند اگر نگاه خواهر می‌تیم و در و رکعت آخر می‌تیم یا در چهار بار معلوم نیست که وی تیج خواهر می‌تیم است یا خواهر مسافر می‌تیم
 خواهر مسافر نیست دو گذاردن هر دو و اگر قنده بود چون دو دیگر گذاردند خواهر غلام را قطع بود و اگر تیج خواهر می‌تیم بود هر چهار
 فرستاده بود که اصل نبست اقامت کرد فرم حاضر نبود نازد و گنی آورد نگاه خیزی بوی رسیدن این ناز را قضا کند وانی بعضی
 گفته اند که فرج هر ناز را باز گذارد و خواهر امام اجل خیر سی می‌گفته است که هر چه یک شمش ناز بود قضا کند هر چه شمش زیاد از شمس
 بود قضا کند که هر چه شود و درین با هر چه نیست و این ظاهر روایت است اگر جامع از ناز باطلان سفر قند می‌تیم نارسیده و دیوانه
 و بیگانه و جالیز و نفسا یک مدت سفر ابل شدند چنانکه نارسیده رسیده شد و دیوانه پوشیده شد و بیگانه شمش ناز قضا می‌تیم و جالیز
 و نفسا از نفسا بیرون آمد و این طایفه نازد و گنی گذارد و چهار کانی که گذارد نارسیده و پوشیده چهار کانی گذارد و مسلمان جالیز
 و نفسا و گذاردن کانی ابل عبادت بی چون ابل سفر عبادت شدند لاجرم دو گذاردند و نارسیده و دیوانه ابل سفر بودند و فیصل
 عبادت چون ابل شدند و یک مدت سفر لاجرم ناز چهار گذاردند که درین مسئله اعتبار غرض نیست نه وجوب را چنانکه غرض طلاق و عبادت
 وسیع و غیر از نارسیده و دیوانه درست نیاید غرض سفر نیز ایشان درست نیاید اما این غرضها از کافرو جالیز و نفسا درست
 غرض سفر نیز درست آید اگر یک کس در دو موضع نبست اقامت می‌کند و درست نیاید چنانکه کسی نبست کرد که هم می‌کند با ششم و هم نبست
 اقامت می‌کند و درست نیاید با کوی که یک با ششم یا میان بار واقع عیسی بن ابان که معاجب تفسیر بود و صاحب چهار وی سفر
 بقبله رفت که پیش از امام حج می‌کرد و نبست اقامت کرد و ناز چهار می‌گذارد و یکی از شمس اگر ان ابو حنیفه ویرا سوالی کرد که ناز چهار
 چرا می‌گذاردی گفت نبست اقامت کرده ام گفت نبست کرده که بمنای خواهی رفتن گفت بی گفت نبست اقامت نبست اقامت نبست
 باز عوفان رفت چه گذارد و می‌گذارد و نازد و همان شمس اگر ابو حنیفه دم دید او را گفت نازد و گذاردی گفت تو فرمودی
 که نبست اقامت نمودی درست نیست گفت تو بر بیان نبست اول هستی که در که اقامت کرده گفت هستم گفت تا که بخاری از بخارا می‌فرست
 می آید گفت همه بدین می‌باشم و هم سفر قند درست نه آید اما اگر گفت که شبها بدین می‌باشم روزها به کعبه قند روز بدر غم و ناز طایفه نبست
 می‌تیم شود و ناز و در صلوة خواهر امام که خواهر زاده آورده است که تا شب در نیاید می‌تیم شود اما خواهر امام نازد و فرستاده است که بخارا
 بود که نبست اقامت زیادت از باز نازده شبها روز کرده باشد اما اگر قنده باز نازده روز کرد و بود ازین رفتن از سفر قند بدر غم آمدن
 از بدر غم سفر قند روز یکم شود این کم باز نازده شبها روز شود و نبست اقامت کم باز نازده شبها روز درست نیاید اما این سید اندک

در کرد آمدی بکلم ان نیت اول باز چهار بنده است عیسی بن ابان هم گفته است عجب واقعه شد که هر دو یک مسافر و در خط افتاد عالم
 دو صاحب چهار قدم در کوی انجا بنهاد از علم فقه چندان پاسخت که نام وی در کتب مذکور شد تا قاضی وی در حجت کتب شد اما
 این مسافر و بنده سمرقند از بهر معلومی وضع کرده اند که چنانکه اگر بخند می سمرقند آمد و نیت اقامت کرد که باز ده شبانروز بر غم
 و هم بگذرد با ششم این نیت اقامت درست نبود اگر گفت روز را بدر غم با ششم و شبها با ششم سمرقند خواهد نام که خواهر زاده هم میگردد که نیت
 اقامتش درست نیاید و از سمرقند تا بدر غم سه فرسنگ است از شهر که از بدر غم سمرقند آید از باز ده شبانروز چند می کشد اما ظاهر
 روایت اینست که نیت شود اگر این مسافر بدر غم است گفت شبها بدر غم با ششم و روز با ششم سمرقند تا اتفاق دست آید اما در اول و اصول
 صلیه خواهد نام که خواهر زاده هم میگردد که نیت شب اندر نیاید و نیت شود و خواهد نام که نیت هم گفته است که این جای بود که نیت اقامت
 زیاده از باز ده شبانروز کرده است این رفیق سمرقند بدر غم و از بدر غم سمرقند روز کاری که باز ده شبانروز نشود نیت اقامت باز ده
 شبانروز کرده است درست نیاید **مسئله** اهلان سمنه یکی وطن اصلی است و یکی وطن مستعار و یکی سکنی و وطن اصلی آن
 که نادر بود وی و زن و فرزند وی و راجع بود وطن مستعار آن بود که نیت اقامت کند باز ده شبانروز و وطن سکنی آن بود که غلام
 با غیر از شهر گیرند و وی بطلب غلام با غیر می رود و با خود گوید که این منزل بان منزل میسایم بخرید که بر دو مسافر شود چون باز کرد اگر
 از اینجا تا بخانه وی مدت سفر بود مسافر شود نمازده گذارد و وطن اصلی هر وطن اصلی باید دارد و وطن مستعار و سکنی را نیز باید دارد اما
 اصلی را بر ندارد و صورت مسایحان بود که بخند می بگذرد نیت اقامت کرد و در این وطن مستعار بود اما اگر در سمرقند نیت اقامت
 در این وطن اصلی شود و وطن اصلی سمرقند بخند می سمرقند اگر و یا در بخند را بگیرد یا فی اگر در بخند زن دارد بگیرد و در وطن اصلی بود
 یکی بخند و یکی سمرقند اگر و یا در بخند زن بود و وطن اصلی می سمرقند بود و وطن اصلی بخند بر انداخته شود اگر چه و یا در بخند ملک باشد که
 اعتبار زن خواستن راست دلیل بر آنکه رسول هم می بود بعد نیت رفت زن خواست مدینه شد باز رسول
 هم از مدینه ای که بود و یا در ملک و اسباب بسیار بود بخواستن زن مدینه شد پس معاشیه
 که اعتبار بر زن خواستن راست ملک را او سبازا اگر از وطن مستعار بکسی میرود محمد در هم نیست
 را بر بنده که بخند بنهاد است چنانکه غلامی داشت که بخت و یا بدر غم زن دادند گفت بزم
 بیایم باز که دم رفت و نیافت و بجای دیگر زن دادند گفت بروم بیایم باز که دم هر چند بدین
 طریق رود باز چه کار کرد که آن سکنی هر سکنی را بگیرد اگر بنده مدایفت و باز گشت اگر از اینجا که
 و نیست تا وطن مستعار مدت سفر نیت چهار کاسبی کند و اگر هم از اینجا قصد بشهر خود کرد و اگر سکنی
 شهر کرد و از نماز دو کند و اگر که بشهر نیت نماز چهار کند و اما وطن مستعار مدت سفر است مستعار دو کند و اگر
 بشهر اند آمد هم نماز دو کند که نیت اقامت کند مقیم نشود اگر از وطن مستعار قصد سفر کرد و از بهر شهر رفت

بار برافشان و بشیر اندر آمد و بی هیچان سسافو بود و ثابت قامت نگین که قصد باشر و سر مستعار را برگیرد و در میان این دو سسله را بر او بپای
 کوفته اند و نهاده است اینجا آورده ایم از برای معلوم در جای که وطن اصلی است از اینجا قصد سفر کرد و از رخصت بیرون نبرد و مسافر
 نشود چون از سفر باز آید در رخصت اندر آید بی انگیزیت اقامت کند و بقیه مشق و دلیل بر آنکه المومنین علی رض و در بهره بود و بشیر
 حاشی بود بجای رخصت گفت چون از اینجا بیرون رویم سسافو شویم و چون بازیم اندر ایم بی انگیزیت اقامت کنیم مقیم شویم
 از جای که وطن اصلی است بسفر بیرون رفت و حکمت سفر رفت برافشان و بیانجا مقیم شود مسلم الصلیت که مقصدی
 در خفای امام نیست اقامت کند و دست آید و در آن نماز عمل کند اگر مسبق نیست اقامت کند این نیست اقامت و در حق نماز عمل کند
 اگر لاحق نیست اقامت کند اگر امام نماز تمام نکرده است نیست اقامت و بی درین نماز عمل کند و اگر امام نماز تمام کرده است نیست
 اقامت و درین نماز عمل کند صورت مسلم چنان بود و تمیز از سفر چند به بخار و در سفر قندی آید و هر دو بیرون رخصت مسافر بی
 کردند و هر دو را حدث رسید به بنی بار گشتند و از اینجا بیرون رخصت طهارت سازند تا نیک نماز را اینجا بجای دو تمام کنند
 با اتفاق اگر قصد شهر اند آمدن کردند و اینجا بیرون رخصت آب یا قند طهارت ساختند و بعد بخار نماز چهار گداز آید و آید و آید
 همان دو تمام کنند مسنده بود و اگر شهر اند آمدند تا طهارت سازند این سسکه از چند وجه خالی نیست هر دو لاحق اند یا هر دو مسبق
 یا یکی لاحق است و یکی مسبق یکی هم لاحقیت و هم مسبق اگر امام در نماز است بهمی چهار بار دو نماز چهار گداز کند و اگر امام نماز تمام
 کرده است مسبق چهار تمام کند لاحق دو و اگر یکی هم لاحق است و هم مسبق اگر امام نماز تمام کرده باشد نماز چهار تمام کند
 از برای انگیزیت اقامت و بی در مسبق فانه عمل کرده است لاحق از پنج سبب فانه شود و نماز چهار تمام کند بهمی بجای بود که
 وقت باقی بود اما اگر وقت بیرون رفته باشد نیست اقامت ایشان درین نماز عمل کنند و اگر وقت باقی بود و ایشان بی نماز را
 برخیزند و چهار گداز و نماز چهار گداز را بنشینند از عهده بیرون آیند محمد حسن رحم انیسله را در و بیسکه و شام نهاده است اما
 اینجا آورده ایم از برای معلوم شدن بغدادی بقصر سیر میر و نماز چهار گداز دو و اگر کوفی بقصر سیر میر و بی نماز چهار گداز
 اگر هر دو از قصر کوفه بیاید بغدادی بقصر سیر میر و نماز چهار گداز کند که هر دو را پیش مدت سفر نیست اگر بغدادی بکوفه میر و نماز و گداز
 و اگر از کوفه به بغداد رود و نماز و گداز و اگر بغدادی بکوفه میر و بقصر سیر میر اندر آید نماز شمر و عده که برافشان گفت باز کردیم
 به بغداد و هم این نماز را چهار تمام کند چون تمام نکرده باشد باز برافشان گفت بکوفه برویم بی نماز چهار گداز و اگر در پیشگاه سفر
 نیست چون بکوفه رفت باز بنشیند و میر و اگر بیرون قصر میگذارد و نماز و گداز و اگر بقصر اندر آید طاهر روایت و گداز و حضرت زیاده
 از این حدیث در روایت میکند که چهار گداز در دنیا بر آن اصل است که بغدادی در قصر سیر نیست اقامت میکند طاهر روایت درست
 نیاید حسن زیاده از ابو حنیفه در روایت میکند که دست آید اگر کسی بیاید به بغداد و رفت و نیست اقامت کرد این وطن و در مستعجا
 اگر از اینجا بسکسی بیرون میرود و چنانکه بخواهد و بخواهد و قصر و سیر و نماز چهار گداز اگر کسی بیاید در قصر سیر نیست اقامت
 کرده قصری شود مستعار بغداد را بر کرد اما اگر از اینجا بکوفه رود و نماز چهار گداز و اگر بنشیند و در و بی نماز چهار گداز و اگر از کوفه یا از بغداد

اما اگر سبب قاهره را بسبب مقتدره باشد باید که باز کرد و متابعت کند که اگر باز نکرد و نمازش تباه شود و اگر امام را نمازی یا واحد که تشریف
 ساقط نشده است و بقول ابو حنیفه هم نمازش تباه شود بقول ابو یوسف و محمد رحم و ابودریس و ابودریس قول ابو حنیفه
 رضایان که بسبب سبب نباده اند و نماز ایشان تباه شود ظاهر روایت ابو یوسف و محمد رحم و ابودریس و ابودریس قول ابو حنیفه
 صحت بسیار پیش از آنکه کسی را خلیفه کردی نیت اقامت کردی نماز تباه شود و اگر مسافری را خلیفه کرد و آنجا نیت اقامت کرد
 این نیت اقامت در حق نماز وی عمل کند ولیکن در حق نماز دیگران عمل نکند اگر خلیفه نیز نیت اقامت کرد این نیت در حق وی
 عمل کند ولیکن در نماز دیگران عمل نکند که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است و اگر مقتدیان نیز نیت اقامت کردند که
 خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است نیت اقامت ایشان درین نماز عمل کند و نماز ایشان چهار شود ولیکن چون این امام
 باقی نماز اول را تمام کند مقتدیان در آن در رکعت میمانند که سازند و بر متابعت بکنند هر کسی نماز خود را تمام کند و اگر بر این
 در رکعت دیگر متابعت کند نماز ایشان تباه شود و اگر خلیفه باقی نماز امام را تمام کرده بود آنجا مقتدیان نیت اقامت کردند
 این نیت ایشان درین نماز عمل نکند و اگر امام مقتدی را خلیفه کرد نماز کسی چهار نشود که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام
 است چون خلیفه باقی نماز امام را تمام کرد و بقضا میماند خود بر خاست مقتدیان میقیم باشند نشانید که در متابعت کنند و اگر
 کنند نماز ایشان تباه شود و اگر مقتدیان مسافران در رکعت و بر متابعت کنند نماز ایشان تباه نشود و از برای آنکه در رکعت
 مسافران قطوع بود و مقتدیان قطوع کذا بر غیره کذا درست آید و اگر بر امام بیست و چون خلیفه باقی نماز امام را تمام کند و اگر
 در نماز خلیفه کند سلام و سپهر است بکنند ولیکن سلام را متابعت نکنند و اگر سلام را متابعت کرد و بیست است
 آنکه نمی باید نماز تباه شود و اگر خود بعد از سلام داد و سپهر آورد نمازش تباه شود و سپهر از مسافران ساقط میشود و کسی که سپهر
 محلی نماند و اگر مقتدیان در آن سپهر و بر متابعت کنند نماز ایشان تباه شود و اگر غیر اموشی سلام داد و سپهر آوردان
 سلام و بر از نماز بر و ان نیارد و از سپهرش نیابت دارد و اگر پیش از سلام بعد از سپهر آورد و بقول شافعی هم نیابت دارد بقول
 علماء هم نیابت از سپهرش ندارد و اما آنچه امام را بدین فرجه گفتند است که مسئله غصب است و اگر از سپهر پیشتر و غصب است کویم
 نیابت دارد این خلاف در حق ستمی نیست و در غصب فی و در سفر و در مرض و در مطهر قول مالک صحیح و جمعه رو ابو یوسف
 شافعی هم در سفر و مرض و در مطهر و در غصب و بقول علماء هم در قصر و جمعه و ان و خبر و عرفات حاجیان را از برای
 اقامت سنت است که آن حاجیان را سنت است یا جای که خط باشد جای دیگر و ان و حاج را سه خط سنت است و غیره
 یکی بیعت از برای ترتیب احرام گرفتن یکی را بعد از دفعه از برای ترتیب سبک انداختن و یکی تبار برای ترتیب طواف کعبه
 نه فرج همانند نماز که عمل کنند و بقول علماء هم در پیش از نماز و از نماز که باید کرد و اگر سبزه نارسیده بیعت احرام
 گرفتن و بلیک گفتن چون بهستان نبی عامه اند را ندانند نارسیده رسیده گشت و بنده از او شدند باز گشتند و بیعت
 رفتند و احرام گرفتند و بلیک گفتند باز بهستان نبی عامه اند را ندانند حج فوری رسیده از سفر نیابت دارد و حج فوری از قطوع

که نه مردی در قطع دست افتاده است و قطع فرقی نشود و کسی که محرم نماند ایشا را قصر و جمع رواند و اتفاق محرم صحیح است
و جمیع شایدها را در آن اتفاق محرم و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه شایدها را در آن و بقول صاحبیه شاید چون بعرفات اندر آیند
از والی اندر گذرد و حجاج شوند با کفار و اقامت گویند تا پیشین گذارند و بر فور نماز دیگر گذارند و در میان قطع کنند
و اگر گذارند اقامت بماند گویند و نماز دیگر گذارند اگر حجاجی تا پیشین تنها گذارند و نماز دیگر را قصر و جمعی می گذارند و بقول
ابو حنیفه رضی الله عنه و بقول ابویوسف و محمد رحم رو ابو و اگر پیش از زوال محرم نبود و بعد از زوال محرم شد بقول
رحم ویرا قصر و جمع رواند و بقول علما از آنکه دم رواند چون نماز دیگر گذارند باید که در عرفات و عاصیکویند تا آفتاب فرو رود
انگاه از عرفات بروند اگر پیش از فرو رفتن آفتاب بیرون آیند دم لازم آید و اگر باز گشت و باز بعرفات اندر آمد بقول
رحم آن دم لازم آمده ساقط نشود و بقول علما از آنکه دم ساقط شود و اگر آفتاب فرو رفت انگاه بعرفات اندر آمد بقول
آن دم لازم آمده ساقط نشود و چون از عرفات بیرون آیند وقت نماز شام اندر آید اگر نماز شام را در راه گذارند چون
شب را بفرقه اندر آیند آن نماز شام را باز گذارند که موقوفست و بر فور نماز حقین گذارند یکی اقامت که بدینسان بود
که نماز شام در بعضی قصاصت اما که صحیح و معیده انگاه بفرقه اندر آیند اتفاق آن نماز شام بر وی باز آید اتفاقی را بی محرم
احرام شایدها که از میقات اندر آیند که دم لازم آید و اگر باز گشت و احرام گرفت و بلیک گفت لازم آمده و ساقط نشود
و بقول علما از آنکه دم ساقط نشود اما اگر احرام گرفت بلیک گفت بقول ابو حنیفه و ز فرج دم لازم آمده ساقط نشود بقول
ابویوسف و محمد رحم ساقط شود و اگر بعد از زوال یکی بعرفات اندر آمد و دانست که عرفات گشت حجاج شود و شایدها را
صحیح بود بیرون آیند دم لازم شود و اگر صحرا نماز گذارند چیزی فرو در بیرون بر زمین نیست است که روایت کند خوف از
حجه رضی که رسول عم صحرا میگویند تا نماز شرع کند بلال رضی الله عنه نیر او در پیش رسول هم بر زمین فرو در انگاه رسول عم
نماز شرع کند و اما قیادیم نماز گذاریم و پیش امام فرو خنده ببنده بود و بعضی میگویند گفته اند بر این بر وی است امام فرمود
ببنده بود و ظاهر روایت نیست که میان دو ابروی امام بر زمین فرو درند و بخار خواج امام را بدین فرقی نیست خواج امام اصل حسن
گفته است که نیمه حاجت نیست مقدار تیر ببنده است اگر زمین بود که فرو خندین نتوانند دراز ببنده ببنده بود و اگر سحر
نیست که پیش فرو خند بعضی گفته اند که خطی کشند همچون خط حجاب اصح است که از محمد رحم سوال کرد گفت الخط الحسینی اگر در
صحرا رفت است و کل نماز پیش سوره بود و اگر در سفر روزی است و سحره نیست و اندا آوردن ایستاده بپا نماز گذارند و فرمود
که رسول عم در سفر بود و روزی و سحره نیست و استند آوردن وقت نماز اندا آمد رسول عم فرمود تا ندانند که همچنان نماز گذارند
ایستاده بپا چون رسول عم این ندا فرموده عبد بن ابی رباحه رضی الله عنه شنید از ستور فرود آمد و از میان صحابا
رفت رسول عم نماز تمام کرد و عبد الله را ندید سوال کرد که وی کی یافت گفتند که همین داشتند از میان بیرون رفت رسول عم
فرمود که او مردی لجاج است همین بنان باید مارا حجتی قوی بیار و چون آمد رسول عم از وی سوال کرد که کجا رفتی بودی

چهار دانگ دشمن سپاه شود و اگر سه غار اذینه را نماند و شش سپاه شود و اگر دو بکند خدا تعالی قبول
کنند و اوست در گذاردن باز چون سه اذینه نیایی گذاردن سپاهی نبوده بدل شود و غار اذینه بر کعبت
بر مومن عاقل و بالغ آزاد و تنگ دست و مقیم و لیثه است بر نارسیده و بر بیمار و بر بنده و بر مسافر
و دیوانه و لیثه است بر نایب غار اذینه فرض نیست چون عصا کش ندارد و اگر عصا کش دارد بقبول ابو حنیفه
رضی الله تعالی عنه بروی نیست بقبول ابو یوسف و محمد و بروی بود جمیع همین خلافت گفته بر بنده غار اذینه
نیست اگر خواسته بنده با خود برد اگر برای ستور نگه داشتن برده بروی نبود اگر برای غار اذینه گذاردن بود
نیست بروی بود بر فرد و روی بود برای خواهر حفص کبر بخاری رحمه الله گفته است که غار اذینه بروی نبود از برای آنکه خود
را اجازت داده است شیخ ابو علی و قاضی رحمه الله گفته است که خصم کار ویران شود از غار اذینه که ایدین باز داشتن
اما آنکه که انقدر که روز کار بود است غار اذینه گذاردن از اجرت و سی فرد و دو غار اذینه در شهر است
شهر است و سلطان است و جمیع است و شهرت اعلام عام و وقت است خطبه اما شهر شرط و ادای غار اذینه
است بقبول علماء ما رحمه الله بقبول شافعی رحمه الله شرط نیست دلیل بر آنکه در بکین و بی بود از برای عیدین
فبسی که در اینها میگویند حل کسی از محایه در روی غار اذینه گذاردن پس معلوم آمد که شهر شرط
نیست مردمانی غار اذینه را علماء ما رحمه الله گفته اند که آن جوانان نامیده است اما بحقیقت شهر است دلیل بر آنکه
این نظیر در قرآن می یابیم از برای آنکه خدا تعالی مکه را ام القریه شریفی فرموده است مادر دنیا القریه است
که مکه شهر است و یاسم دی حکم شهری بر محمد و عن جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عن النبی و اجماع علماء
الافی مصر جای پس معلوم شد که شهر شرط و ادای غار اذینه است شهر چه صفت باید تا غار اذینه را بود
در صلوة قاضی امام صدوق الدین شجاع از علماء ما رحمه الله روایت میکند که همه شهر در کلانترین مسجد بود یعنی آنکه
آن مسجد پر شود و مسجد دیگر حاجت این شهر کلان بود و در روی غار اذینه را بود و روایت شریفی و سی رحمه الله است
که هر حرفی در می تابستان و در آن شهر حرفت روزگار بسر زندگان که ایشان را حرفت و دیگر حاجت
نیاید این شهر کلان بود و در روی غار اذینه را بود و روایت صلوة خواهر امام بکر بن محمد از امام رحمه الله است
در صلوة خواهر امام اهل حسنی رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله روایت است که شهری باید که در روی سلطان بود
که اقامت حدود کند و قاضی بود که قضا کند و بقدر آن بود طبیب حاذق بود و منق کمال بود که فتوی داد و آن دان
بود و مادر روی غار اذینه را بود و در منق حسن زیاد از ابو حنیفه رضی الله روایت میکند که هر کجا صد نفر از کس تعبیه آیند
حکم شهر دارد و در آن مجاز اذینه را بود و جای را حکم شهر دادند بعد از آن غزای پیروز حکم آن شهر است
ماند اما اگر ایشان نایب سلطان با جمیع در اینجا غار اذینه گذاردند و ابو و اگر در یک شهری از جای

نماز آید که در روزی از این بقیه ضرورتیست که روانه شود و صلوة نماز باطل شرعی است و آورده است که نشاید بدین وقت
 که نشاید نماز را در وقت یا نشاید و ای با اگر است ابو یوسف هم گفته است که اگر شهری بود که در میان شهر باطلان بود
 چنانکه که شریعت است اینچنانکه در حدیث است ازین روی از روی نماز آید که در نماز و ابو محمد هم گفته است که شهر
 کلان هر جماعتی حکم شهر جدا دارد و هر جماعتی نماز آید بر ایشان بود مسافت چند بود نماز آید بر ایشان و ظاهر روایت نیست که مسافت
 بیش از یک فرسخ شود و نماز بر آنها فرضیه شود و مقیم بجایی رسیده که مسافت از نماز بر ایشان فرضیه بود و محمد هم گفته است هر کجا با کثرت باشد
 نماز آید بر ایشان بود مالک هم گفته است که در وقت نماز میسایند و نماز آید که در وقت شبگاه بخانه و در نماز آید بر ایشان
 خواهد چسبید بر این هم گفته است تا چهار فرسخ نماز آید بر ایشان فرضیه بود و بعضی از فقهی از ابو حنیفه هم روایت کرده که هر کجا حاج
 ایشان را باشد از هر چه که نماز آید بر ایشان فرضیه بود و شیخ الاسلام علاء الدین هم گفته است در مختلف بود و زیاب سه قور
 تا پنج با کثرت نشوند بر قور هم بر ایشان نماز آید فرضیه بود و بر قول ابو یوسف هم هر که در دین بر بعضی است بر روی فرضیه
 هر که بیرون بر بعضی است بر روی فرضیه و امر و جواب فتوی نیست و در این دو قول که گفتیم روایتها یکی است سلطان شمر طبرستانی
 نماز آید بر قول علاء الدین و بر قول شافعی شمر طبرستانی و بر قول می نیست که نماز آید چون نمازهای دیگر است و نماز دیگر
 سلطان شمر طبرستانی و نماز آید بر شمر طبرستانی و بر علاء الدین هم گفته است که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی الطیحه و الطیحه
 رسول و اولی الامر منکم و جابر بن عبد الله انصاری روایت میکند که رسول عزم فرمود که سلطان امیطیح باشد اگر چه بسیار
 گوش بریده بود یا جابر یا عادی سلطان بنده را و از دست وی خطاب درست بود اما قضا را و بنود و محلی که امامت
 وی را بود و یکی که او بی و بر نشوند چنان باشد که امامت داشته باشد و زن و نارسیده و کافر نشاید اگر بادشاه نارسیده بود
 و یازن بود یا کافر نماز آید و ابو الدان ابو حنیفه هم گفته است که اگر نارسیده بود و زیر خود را و بی عهد خود کند اگر زن بود و غیر
 خود را و لی عهد خود کند اگر کافر بود و زیر مسلمان می عهد خود کند نماز آید و ابو محمد است سلطان تابیان می میفرمود و می شنوند
 بعضی که بخت خلیفه یا دشمنان که از دست وی باشند و میفرمود و می شنوند که سلطان از شهر بیرون و او بنده نماز آید و بنده
 را بود که سلطان وکیل است و عام اصیل که اصیل وکیل کاری بکنی درست آید از محمد رسول الله که در دین او را و او را
 بیرون و او بنده دلی می نماز آید که در وقت و ابو دازم المومنین عثمان رضی الله عنهما که دلی بود و بیرون و او بنده
 دلی می نماز آید که در وقت و ابو دازم سلطان محمود بود نماز آید و ابو دلیس را که در وقت و ابو دازم المومنین عثمان محمود بود
 ابو المومنین علی رضی الله عنهما که در وقت و ابو دازم سلطان امیطیح را که در وقت و ابو دازم المومنین عثمان محمود بود
 سلطان الامیاط بر بنو نماز آید و بنو حوین صاحب بسیار شد سلطان شمر طبرستانی نماز آید و بنو حوین و بنو حوین
 بود که سلطان ابرعیت بود و حوین است سلطان اگر سلطان با حوین خود و بی خود نماز آید و بنو حوین که در وقت
 چنانکه عام غد می آید و بیرون و بنو دازم ابو دازم اگر در بیرون است و عام غد می آید و بنو دازم اگر در بیرون است و عام غد می آید

بر انداخته شود و اگر غار اذینه در یافت با اتفاق فریضه وی غار اذینه شود و بعضی گفته اند که محرم عمره اگر قصد حج کند احوال عمره کشت
برقیس ابوحنیفه میباید انداخته شود ظاهر روایت آنست که نشود از برای نگه ایجا وی با مویست بر نقل جبهه او در انحال مانوسیت بر رفت
چون هر دو را می توانیم بجا آورد و گوی از کارخان و نیز الطرح بجا بیاورد احوال عمره کشت بر انداخته نشود اما بر قول ابوحنیفه عمره کشت نشود
اما اگر قصد کند از دو باجماع فرض وی شود غار پیشین ظهور اگر کسی که غار اذینه بروی نراند است غار پیشین گذارد و غار جبهه نیست و وی
امام را در قیام در یافت با اتفاق و گوید اگر در جمیع احوال را در قعه انداخته و افتد اگر در قبول عمره یا تمام کند بر قول ابوحنیفه
و ابو یوسف هر دو گوید اگر در وجه قول وی آنست که رسول خدا فرموده است قال النبی صلی الله علیه و آله انما فی الحجۃ فی العقیقه فایضا ابوحنیفه
و ابو یوسف با گفته است که این در حق کسی باشد که نباید و امام را در قعه باید ولیکن سلام داده باشد بخود گذارد این گفتن صحیح است
وی افتد کند درست نبود و بر ما ز پیشین باید گذاردن و آنچه در کوفت است اما اگر امام هنوز سلام نداده باشد که افتد کند و تمام کند
حکم حدیث رسول خدا و الله اعلم بالصواب فانما و انتم تمشون و لا تاوتوا و انتم تسرون علیکم بالمسکینه و التوابع و ما ذکرکم من فضلاء و ما ذکرکم
ما مضوا چون از وی دو وقت شده است امام دو گذارد و است وی همان دو گذارد و از هر دو بیرون آید حکایت آورده است
که عمره کشت بر او کردی بود نام وی یکی برین عمره کشت و دیگری برین عمره کشت گفت که اگر این را غار اذینه میدانید و وجهی را پیشین
گفت حکم حدیث رسول خدا اگر غار اذینه پیشین میدانید چه کوفت تراست خوانند و لیکن میدانید اگر در ششم و دوم یا و اندک شش کیلی سجد از کوفت
اول ندادم در ششم و دوم آورده است چرا از شش تا به میدانید گفت حکم حدیث رسول خدا خواست تا انحال و دیگر گوید که عمره کشت
با بارک الله فیکل ما نمتی بیا بختان فرودت که پیش در هر کتبی باقی و بل وی مذکور نیا پس معلوم اند که هر یک متاخر بر که بر سر است
انحال اند که خاطر است و از آن بر یک که بر سر خورداری نباشد کشت نیمه گفته اند که عمره را از چند مسئله جویم که این مسئله از قیام
نشود و چنانکه در سر و شستن و فریضه ندارد و در هر چهار کوفت خوانند باید که فریضه ندارد اگر در ششم آخر یا و اندک شش کیلی سجد یا
از ششم اول مانده است و در ششم آخر از شش تا به نشود و فی سجد از شش تا به ششم معلوم شد که عمره از راه استجاب چنان فرموده است
از راه فریضه و سنت غار پیشین از سنت غار اذینه نیابت دارد و بانی اختلاف متشایم است بعضی گفته اند که نیابت ندارد و بعضی
گفته اند که نیابت دارد اگر پیش از خطبه سجد اذینه آمده است سنت را باز گذارد اتفاق از سنت غار اذینه نیابت دارد و اگر در
وقت خطبه رسید بعد از فریضه یا باز گذارد یا نشیخ الاسلام برهان الدین میگوید که باز گذارد و چون نیت سستی کرده است
از سنت غار اذینه نیابت دارد و اگر غار اذینه غار با و یا و اندک شش کیلی سجد یا و اندک شش کیلی سجد یا و اندک شش کیلی سجد یا و اندک شش کیلی سجد یا
او بنبر می اندازد و غار با و در قضا کند از غار اذینه اندک یا کذا و باقی را سجد یا و اگر چه را بر می اندازد و غار با و در قضا
میکنند وقت جمیع فوت میشود اتفاق است که برگردد و وجه را تمام کند انچه غار با و در قضا کند و اگر چه را بر می اندازد و غار
با و در قضا میکند جمیع فوت میشود ولیکن در قضا باقی بود و قبول جمیع برگردد و وجه را تمام کند انچه غار با و در قضا کند بر قول ابوحنیفه
و ابو یوسف جمیع را تمام کند غار با و در قضا کند غار با و در قضا کند غار پیشین تنها گذارد و خطبه نیز طر ای غار اذینه است

اما اگر حججه بر پای شود و امام در احداث رسید کسی را خطبه کند که خطبه نشنود و باشد و بود که همه گیسان شنیده اند که این خطبه نماز را
 بر خود توبه کند و باز شروع کند قیاس است که اقدابوی درست نبود و احتساب است که درست بود خطبه کوتاه گفتن و نماز را از
 گردن منعت است که رسول عم خطبه کوتاه گفتی نماز را از گردنی و قیاس است که عبد الله مسعود و رض گفته است که از عقاب است امام آن بود
 که خطبه کوتاه گوید و نماز را از گردن و دلیل بر آنکه بقول ابو حنیفه و غیره اگر خطیب گوید یا علی بعد از خطبه زیارت دارد اگر خطبه می گفت حدیث را
 بی را خطبه کرد که خطبه با تمام کن امامت کن خطبه تمام کرد و امامت کرد و او بود خطیب خطبه گفت و قوم منوعی که بخیند و قومی دیگر میداند
 خطبه نمانده با ایشان نماز گذاردند و او بود خطبه داده است با قومی و نماز گذارد با قومی و امام از اهل خطبه هر چه است کسر
 نماز آورید و او بود در وقت خطبه نماز نشاید گذاردن بانی دعا و سخن نشاید گفتن بانی بر قول شافعی رحمه الله شاید و بر قول علما
 مارم نشاید و شافعی هم میگوید که سلیک عطفانی در مسجد آمد به جامه عجم و خطبه بود گفت ای سلیک تحت مسجد آورده گفت
 یا رسول الله گفت بخیر و تحت مسجد بیار اگر سخن گفتن و نماز گذاردن روایتی رسول عم سخن گفتی و نماز نفرمودی و او توبه
 و دیگر هم در خطبه بود که اعرابی بنیاد گفت یا رسول الله و ها بگو یا باران بار که گشته خشک میشود و دستور آن علف نمی یابند
 رسول عم دعا کرد یا باران باریدن گرفت تا بهفته دیگر می بارید همان اعرابی بنیاد گفت یا رسول الله دعا کن یا باران از
 عمارت بها ابرو که عمارت بها رحمت میدید با سست که خطبه میداد که بنا خراب میشود و کار و آنها باز آمد رسول عم دعا کرد و بطرح
 و کو سبها باریدن گرفت و منفعت با ایشان رسیدن گرفت خضر از ایشان باز کرد و تیر بر بندن آفتاب می یافت همچون حلقه
 انکسرتین شافعی هم گفته است که معلوم شد سخن نشاید گفتن هم نماز نشاید گذاردن علما مارم گفته اند که هرگاه رسول عم صحابه یا عطف
 کردی از خطبه گفتی از آن خطبه بوده است و خطبه نماز آورده فی اگر ثابت شود که در خطبه نماز آورده است و قومی بوده است که سخن
 گفتن و نماز صحیح بود و در خطبه نیز صحیح بود بعد از آن چون سخن گفتن در نماز حرام شد و خطبه نیز حرام شد بنیاد است و هم بخیر هم بر او توبه
 صحابه را مایه قال الله تعالی و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون اما خبر قال السجده و اذا اخرج الامام فلما
 صلوه و لا ولا کلام روايت صحابه است که رسول عم و خطبه بود که عبد الله عمر رض در وقت خطبه شسته بود و کس بود بر پهلوی
 دی که می و آن دیگر اسوا که کار و آن چه وقت میر و گفت فردا چون نماز آورید که از عبد الله بن عمر رض مران جواب
 و پسندید را گفت تو چرا گفتی و ثواب نماز آورید با وادی و آن بار تو خود خواهی که حدیث کار و آن می سپید و دیگر انگه ابی بن کعب را
 که و کرایه است بچه وقت نازل شده است که من شنیده ام ابی بن کعب گفت و جواب ندا داشت که که که خاموشی چون از نماز فارغ
 شدند گفت هر دو را که ثواب نماز آورید را شنیدی گفت نه ما ندیم ایشان از نماز شدا از رسول عم سوال کرد که گفت بنیاد است
 که ابی بن کعب میگوید و تو ندانستی که در وقت خطبه نشاید گفتن پس معلوم شد که بنیاد است و خبر و روایت صحابه بر خطه که سخن و نماز و دعا
 نشاید کردن در وقت خطبه اگر خطیب در خطبه است و در صلوه خواند طحاوی هم گفته است که نشنود نباید که صلوه گوید یا هر چه است
 آنست که همچنان است که در خطبه نماز سخن گفتن حرام بود نشاید گفتن مسلم در وقت با آنکه از خطبه سخن نشاید بانی بر قول

ابو جعفر فرمود بر قول ابو یوسف و غیره که اگر شخصی اندک است که مقدار آن باز تمام شود یا یکی شود ابو جعفر فرمود میگوید که قطع
 کردن سخن دشوار بود و خود باید که اصلاً آغاز نکند اگر باز قضا آغاز بخوبی خطبها آغاز کرد باید که وی آغاز خود را تمام کند و تمام
 کند و قتل و غم نکند لیکن چون ملاحق این را تمام کند دیگری شروع کند که قضای که نزدیک ساقط شده است شایسته آنست
 و اگر است نبود اما اگر قضای بود که نزدیک ساقط شده است اولیتر آن بود و تمام خطبه کند بعد از آن باز قضا کند اگر
 در سنت شروع کرد و خطیب برآمد اگر رکعت اول است قطع کند و بعد از فرقیه باز رکعت دارد و اگر بعد از فرقیه باز رکعت دارد
 بر قول ابو جعفر و محمد رحم هر دو قضای دو رکعت بود بر قول ابو یوسف رحم چهار رکعت بود و اگر در رکعت دوم
 بر خاسته است تمام کند و بر سر دو سلام دهد و بعد از آن نماز سنت را باز باید که در آن و اگر گذارد و بر قول ابو جعفر و محمد
 بر وی چیزی نبود و بر قول ابو یوسف رحم قضای دو رکعت بود و اگر در رکعت گذارد بود که خطیب خطبه آغاز کند وی آن دو
 رکعت دیگر گذارد از سنت نیابت ندارد بعد از فرقیه هر چهار رکعت را باز باید که در آن اگر سیوم غایتست بعضی گفته اند
 که در قیام سلام دهد و بخوابد و تمام خطبه را در دو رکعت باید که در دو رکعت باشد از نماز بر آن آمده بود و اگر
 بچهار رکعت برخاست تمام کند که بیشتر حکم کلی دارد و سنت نیابت دارد اگر خطیب خطبه تمام کرده احکام سنت گذارد و نشاید که
 از سنت نماز و نیابت ندارد بعد از فرقیه آن سنت را باز باید که در آن و خطبه سلام نشاید که قطع و اگر کسی سلام کند
 جواب سلام واجب شود یا فی ابو یوسف رحم میگوید واجب شود که استماع خطبه واجب شود و جواب سلام فرقیه بر قول ابو جعفر
 و محمد رحم میگوید که جواب واجب نشود که جواب جای واجب اند که سلام سنت بود و این سلام سنت نیست و سنت الیه
 واجب نشود اما در وایه آمده است از محمد رحم که جواب واجب شود اما باید که بعد از نماز جواب سلام گوید یا الحمد لله که مکمل خطبه
 و اگر کسی عطسه داد و محمد رحم گفته است که بعد از خطبه جواب عطسه گوید بنا بر آن اصل است که خطیب از خطبه جای بیرون آید و شروع
 خطبه کند نماز شروع کند بر قول ابو یوسف و محمد رحم نماز نشاید که در آن و لیکن سخن شایسته گفتن بر قول ابو جعفر رحم سخن شایسته
 نماز گذاردن قال النبی صلیه الله علیه و آله لا سلام فلا صلوة ولا کلام و اگر نام خدای تعالی شنوی بعل باید گفتن صلوات
 بر زبان فی اگر نام پیغمبر شنوی جواب همین است در وقت خطبه صدقه نشاید دادن که در وقت خطبه صدقه نشاید
 یکدم در وقت خطبه صدقه دهد بختاد رحم در اوقات دیگر باید دادن از خلال آنکه عادت شود و خلف ابوب رحم میگوید که
 شیر خور تا نوزده ماه پیش مقصود بعد از نماز سوال کردم که در وقت خطبه چه بود این شیر خور گفتا سلطان بن ابود و محمد که با
 میر خدای میان صحابه بودند میگوید که گفت یارب مردم این خبر را بشنایند و در وقت خطبه که ای نشاید
 کون صدقه نشاید دادن و دیگر عبد العزیز بن المبارک فرمودی رحم میگوید که دوست دارم که ندانم چیزی را که کون صدقه
 خبری را بشنایند و خبر خدای آن خوابند و هر شبین خبر را و آن ذکر خدایت بر بهترین چیز است که آن دنیا است که دی
 دین دنیا بیافزود و شایان هر که گفتیم جای بود که خطبه شنود و اگر خطبه شنود جای بود که خطبه شنود و اگر خطبه شنود

میگوید که خاموش باشد که نفس مطلق است اگر نشود از جان و هست از خاموشی باشد از جان و نیست یعنی میگوید که قرآن خوانده باشد از غیر
 بن حکم میگوید که سایل حق میگوید که دوستایان از راه دور آمده باشند باشند و در از مسایل یعنی چیزی را از دیگران در از احکام ششم چیزی میگوید
 حسن بن یاقوت گفته است که از شاکردان ابو صفیر و در این کسی فقیه تر از هر کس بود که وی بر سر نهاده و فقیه را بر و احب حق میگوید که سینه الاسلام
 بر مان الدین بر آنست که خاموشی باشد مسلم اگر است غزادینه مشروطه کرد و احوال او در کتب که غزادینه نوشت است که در آن غزادینه
 میگوید در آن سنت از سنت غزادینه پیش نیابت دارد و بیانی قاضی امام محمد نیابت دارد و قیاس قولی و احوال و محسوس نیابت دارد و اگر غزاد
 ادینه حدیث رسید بگوید بود و چون رود و طهارت کند و بیاید و بنشیند اگر بنشیند غزادینه گذشت میگوید و بنشیند بنشیند اگر غزادینه
 کند بود و طهارت کند بر آن غزادینه که اگر پیش از آنکه به بنشیند میگوید وقت نوشیدن از غزادینه که است شایسته شود تمام کند تا از نظم نیابت
 غزادینه بعد از آن غزادینه پیش تصدق کند اگر روز ادینه نشو نیست اما و غزادینه میگوید از یک جماعت بر پای شده میگوید که غزادینه پیش است
 با غزادینه نیست که در آن غزادینه است اقتدا کردم و اگر غزادینه پیش است بی بعد از آن معلوم شد که غزادینه بود است اقتدا است در
 نبود و در اصل نیست وی تردد بود است اگر کتب غزادینه است اقتدا کردم و اگر غزادینه پیش است اقتدا کردم هر کس که علم معلوم شود
 بود و این چنین مسائل گفته شده است مسلم در روز ادینه در مسجد جامع نشاید غزادینه پیش را جماعت که در آن اگر چه مسافر باشند
 یا یا در آن محسوس قاضی و مانند آنها اگر که از آن بود و لیکن بزبان رنوند و اگر برون رنوند غزادینه میگوید از آن بود و بیانی اگر برون
 رنوند است و او اگر رنوند در تبریزی دور تر است و او آنکه اینجا در منصف بیابان بود و حاجیان در دست عرفات غزادینه
 میگوید از آن بود و بیانی اختلاف و تشابه است بعضی گفته اند و او در بعضی گفته اند و او بنود که حکم بایان بود و شش شرط است
 و اگر عرفات غزادینه که از آن رنوند و اتفاق و در میان غزادینه و او در شیخ الاسلام بر آن الدین میگوید که قاضی حکم
 شش روز در یک روز میگوید یا در امیر حاجی چون سلطان است و روی باز است که سبب خطیب و قاضی است پس حکم شش ربات
 شود و او از آن غزادینه که از آن رنوند و او اگر غزادینه که از آن رنوند و او بیانی بر قول ابو صفیر و ابو یوسف و او بود چون دو سحر
 بود و امیر حاجی و امیر که بایشان بود و بر قول محمد بن یونس و حاجیان از منابر و در اتفاق رنوند و چون حکم شش ربات و مسلم
 مردی در روز ادینه غزادینه پیش را شش روز اقامت کرد و هر شش طاهر را غزادینه و او بود و از رنوندی نیابت دارد و فرض وی آخرین
 غزادینه بود و صورتی که بود جواب نیست که مردی مسافر بیرون شش ربات را اقامت کرد و وقعه تمام کرد و مقتصدان مسلم دادند
 و بکلی رفتند وی نیست اقامت کرد و مقتصدان برخواست غزادینه شش روزی تابه شود و غزادینه مقتصدان رنوند و حاجی در ذکر اقامت
 وقعه غزادینه مقتصدان مسلم دادند و رفتند و بر سجده تلاوت یا ادا که سجده تلاوت او و وقعه یا و در روایت احمد غزاد
 و بر تابه شود و مقتصدان که رفتند غزادینه رنوند و حاجی دیگر را اقامت کرد و غزادینه تمام کرد و بیشتر در آمد یک کتب غزادینه
 دریافت امام احمد شریف و بر اخذ کرد و ندان گفت و تمام کرد و از هر کس که در اخذ کرد و سلام وی میگوید که خود برخواست

تهنه خندید و بر او وضو نماز بجا نمود و مستحبات و احکام اول نماز را بدو اظهار داشت و نخست جماعتی دیگر را امامت کرد بعد از آن وقت
 آورد و عیادت با سید کاظم را بجا آورد و بعد از نماز اسلام آورد و وقت بنویز باقی بود باز جماعتی از امامت کرد و فریضه وی این اولین بود و آن
 پنجم دیگر و بر اهل علم نمود و مقتدیان را فریضه بود و این بود مسند شریف شد برای فیم ختمی بجا نهاد یا بر این بنده حجت کند
 که نویسنده را بدعا بخیر یاد دارد و باب سی و یکم در بیان تراویح که از دوران نماز تراویح است و آنکه است گرفتنش
 بدوی است و مانند غسل است و گذاردنش سبب سقاوت و ناکندار و نشو سبب سقاوت و نماز تراویح مستحب است بصل رسول
 با جهام صحابه بر خلاف و واضح علیهم السلام که نماز تراویح گذاردن کوبند باعث این عمر نیست مذموب است و جماعت نیست که بخوابد
 گذارد و شب و یا شب و زیاده از این فی از بسیاری که مجاهدی گفت نباید که بر امتان من فریضه شود تقصیر کند در
 گذاردن وی و مانند روز قیامت درین سبب بیشتر گذارد و در شب مواجهدی خود را بر بانه نماز فریضه کرد و بعد از آن
 که در آنجا بود و نماز تراویح را بجا آورد و بعد از آن که از نماز تراویح بجا آورد و بعد از آن که از نماز تراویح بجا آورد
 تیر گذارد و در حدیث آمده است که هر کسی که از نماز تراویح از مسجد بنی نعلان بجا آورد و در همان و علی آنرا استوار گرداند
 معلوم شد که تراویح است و در هر که نماز فریضه است تراویح است و لیکن فرق آنست که اگر فریضه را مانند قضا بر روی
 و اگر تراویح را مانند قضا بر روی بنویسد و لیکن تبرک تراویح بجا نشود در تراویح قتل است و گذاردن و عدد رکعات و وقت وی در
 قرات وی نیست و در گذاردن تراویح علاوه بر اختلاف است اهل مکة هر دو سلام که میگذاردند و تفاوت کجی دارند و صحبتی است که
 ترتیب اهل مدینه هر دو سلام بالام می آرند و بعد از طواف بوفه رسول می آرند و آنکه دو سلام دیگر میگذاردند و بروایت دیگر آنست که دو
 سلام بالام میگذاردند و دو سلام دیگر تنها میگذاردند همین ترتیب و این قول مالک است که تراویح بجا آوردن واجب است و
 بیکروایت سی و شش رکعت است و بر قول علامه و شافعی تراویح بیست رکعت است و شانزده رکعت متقدم مسئله در تراویح
 سنت است که قرآن ختم کند اما صحابه را بعد از روی اختلاف است که در وی چند ختم کند بر قول امیر المؤمنین علیه السلام سه ختم و هر چه
 یکی ختم و بعضی میگویند که یک ختم کند و قاضی امام کبیر الدین استروشی میگوید که امیر المؤمنین علیه السلام سه ختم را اختیار کرد و از هر چه گذارد
 نماز تراویح یکی را گفت تو سه ختم کن و یکی را فرمود تو دو ختم کن و یکی را فرمود که یک ختم کن آنجا صحابه را خبر کرد و گفت هر که
 قوی حال است و توانا است جای گذارد که سه ختم کند و هر که مباد حال است بجای گذارد که دو ختم کند
 هر که ضعیف حال است بجای گذارد که یک ختم کند پس اینست که هر ختم کردن سنت است در خواندن قرات
 وی اختلاف است امیر المؤمنین علیه السلام سه ختم گفته است و در هر رکعتی سی آیت خواند تا ناکل ماه رمضان ختم شود و در هر روز
 یک ختم شود و خبر روایت آنست که در هر رکعتی ده آیت خواند تا ناکل ماه رمضان یک ختم شود و بقول مشایخ بخارا در تراویح
 ختم کردن لازم دارند اگر ختم نکند روا نبوده و بقول مشایخ ختم کردن در تراویح مستحب است و لازم ندارند مستحب است

که اگر فرضیه داریم بسیار جای بود که ایشان را قرآن ترتیب نبود چنانچه فتاوی و رساله ها و مانند ایشان ختم نموده اند کون پس بنا بر این
منقسم شود و دیگر آنکه بی قوتی تر از فرضیه نشود و در بعضی آنچه بخوانند و رواج آید در ترویج طریق اولی بود که آنچه خوانند و رواج
دیگر آنکه در جری امر از فرضیه زیاده است و چون در فرضیه حکم قرآن که فاقه و مانع من القرآن به چند آنکه می خوانند غرض
روایه و در ترویج نیز به چه خوانند باید که روایه بعضی گفته که سوره اخلاص بخواند که در حدیث آمده است که هر که سه بار سوره
اخلاص بخواند چنانست که وی جمله قرآن را ختم کرده است **قال النبي صلى الله عليه وسلم من قرء سورة الاخلاص ثلاث مرات فحکما ختمت التوراة**
والانجيل والذبور والفرقان صدق رسول الله و بعضی گفته اند که از سوره الهتکم فرد سوره خواند و رکعت اول سوره
خواند و در رکعت اول سوره الهتکم فرد سوره خواند و در دوم قل هو الله احد شیخ الاسلام برهان الدین رحم کوئی بعضی
از مشایخ گفته اند که از ترکیف آغاز کنند تا آخر خوانند پنج سلام دهد باز از سر آغاز کنند تا آخر و سلام شود و دیگر وقت و بی
اختلاف است بعضی گفته اند که وقت وی وقت فرد و رفتن آفتاب یا و میدان صبح و بعضی گفته اند که وقت وی بعد از نماز
خفتن است و گذاردن ترویج اختلاف است پیش از فرضیه می باید که از آن یا بعد از فرضیه بپردازد و این بعد از فرضیه باید
گذاردن یا پیش از آن اصل حسن حمزه العزاز فرقه است که گفته می آمد در بی رسیده گذاردن تا و پنج جهان تحمیل میگردد که
فرضیه شان پیش از وقت می افتاد می ایشان را فتوی داد که شما ترویج پیش از فرضیه گذاردن یا بعد از فرضیه شما در وقت افتد
خواه با تمام سلام الدین رحم گفته است که بعد از فرضیه پیش از وقت را و بعد از آن پیش از فرضیه و این دو بعد از وقت را و بعد از آنکه
مستوفی گذارد سنت و در گذاردن ترویج گفت که بر سر هر دو سلام دهند و تسبیح گویند و چون چهار رکعت نماز گذاردند و سلام
نماز تسبیح گویند و باز هر دو سلام تسبیح گویند و باز هر دو سلام دیگر میگذاردن یا تسبیح گویند و اهل مدینه و اهل مدینه قریه
تسبیح خدا عید و در سوگواری اند و اولاد و لیکن بهتر است که صلوة گوید اللهم اغفر لی یا خیر نوحی انما نوحی رسول و اولاد
رسول عم و حق ابراهیم عم و حق اولاد وی و حق مادر و پدر و حق ستادان و حق مومنین و مومنات گذارده باشند **قال**
النبي صلى الله عليه وسلم من قرء فيها المومنين فهو خراج شيخ الاسلام برهان الدین میگوید تا بعد از تسبیح خواند و صلوة گوید اللهم اغفر لی
و اولادی و جمیع المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات گوید تا نمازش تمام شود و بقول رسول عم اگر دعا نادید که بخواند
نبود و جمیع مومنین آن بشود اگر ناسیده حاصل امانت میکند یا بخاند و ترویج بگوید رحم را و بود مشایخ این قول را اختیار
کرده اند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم را و بود و مسلمان اگر ترویج چهار رکعت را ندید و قعده و یک سلام از او شفع نیات
دارد و لیکن بخلاف سنت کرده باشند اما اگر چهار رکعت بیک قعده گذارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم را و بود و از یکی
شفع نیات دارد و بگوید و در فرم روا نموده که هر شفعی نماز عید است و تطوع بر قول محمد رحم را و بود و تسبیح مومنین
اگر سه رکعت بیک قعده آورد چنانکه کسی را بکفیت بوده قعده اگر نفر اموشی گذارده اند بر ایشان همان ترویج بود پس اگر بعد از
گذاردن اند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف بر ایشان مست رکعت ترویج بود قضا و در رکعت دیگر بگوید محمد و در فرم ایشان همان

غازی خدایا سلام است گذاردنش سبب سعادت و ماندن آن سبب شقاوت روز عیادت است که در حدیث آمده است
که روز عید قرآن آنکه از جلیل الجبار که ای مومنان نماز حاضر نموده صاحبی که در آنجا باشد تا دو کعبه روز عید نمازگاه عید بخار
نشسته ایستادن بجای بایش نشستن بر وی سستی باید کرد و دعا باید کرد و حاجتی باینده است که بجا آید و عده فرموده است
که دعوی استجابه کلمه استغاثی نماز روز عید چهار است بچه خواستن و اگر خط است چون چهار در روز بکشاید کشت مسواک بجا آورد غسل
بک بار و جامه نیکو تر پوشد و مراد از این خلاص است اگر یکی دو جامه دارد یکی بپوشد و یکی بپوشد که بپوشد و بپوشد و بپوشد
کنند نماز بامداد بجا آید که در دو صدقه فطر بامداد بدر کعبه و در آنجا نماز عید رود و از راه شاپاره رود و بگوید که ایان رو و اگر عید
بود و اتفاق تکرید کند که ایان رو و صدقه فطر را بقول البصیرة نرم گویند که بجای که ایان فساد بود اینجا بلند گویند تا آن فساد برافند و بقره
صاحبه بلند گویند اگر بر فساد می گذرد و معروف کنند چون بشنید با امام نزدیکتر بشنید تا خطبه بشنود عاقل بشنید خدای عزوجل را
یا کند روز عید خلعت است چون نماز گذارد خطبه بشنود مسئله بدانکه نماز عید شریعت است هم نفس قرآن و هم کبریت و هم بجام
صحبیه و هم بجام است اما دلیل از قرآن که خدای عزوجل میگوید فصل لربک و اعز و اخیر و اول من است که بامجد نماز عید
بیا شتر قرآنی کن اما دلیل از خبر رسول آورده اند آنست که رسول نماز عید آورد و بر کعبه اول سجده نمود و بکعبه دوم
بکعبه اول ایستاد و در آنجا سجده کرد از سبب پنجام بر هر عیدی بیرون آمدندی و نماز عید بیاوردند و دیگر بنه بن جناب گفته است که کن
و هم نماز عید در خانه رسول که اگر او هم نماز عید گذارد و هم بشنود که هم که بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
آنست که از عید رسول تا امروز و گذشته اند و هر چه تر که نیارده اند که یکس این از آنست چون این نیست که بدانکه نماز
عید را هر شرطی که نماز او بدین است همان شرط نماز عید را بپایان نماز عید و ابو دیگر خطبه که شرط روای نماز عید نیست
و دیگر در وقت خطبه عید سخن گفتن حرام نیست و نماز عید که است لی اما او لی آن بود که نماز عید است اما اگر نماز عید را خطبه بناورد
نماز عید را بود باز نماز او بدین را بر آن خطبه باید آوردن دلیل بر آنکه نماز عید را خطبه نیست که از پیش می آید اگر شرط
بودی پیش از نماز بودی اینجا که نماز او بدین را می آرند اما اگر خطبه روز عید پیش از نماز عید گفت رو بود دلیل بر این آورده اند
که چون مردان خلیفه شد عید پیش از نماز عید گفت قوم با وی خصوصت کردند که کاری کردی که پیش از نماز عید
کردی و بی محایه سعد بن السیب بر کعبه است و گفت خصوصت کند گذارد و آنچه برود و آنچه پیش از نماز عید پس از نماز عید
دانستم که اگر پیش از نماز عید بود و از هر دو خطبه پیش از نماز عید که وی از قبل می آید بود و در کعبه شمس و در آن ایام عیدین علی بن
بودند و علی از شام دادی خطبه پیش از نماز عید کرد تا مردان بفرموده بشنوند که اگر کسی نماز عید کردی مردان بکعبه بر بختی بدین
خطبه پیش از نماز عید بدانکه نماز عید واجب است با اتفاق و فرقی نیست بخلاف نماز او بدین در وقت نماز عید پیش از نماز عید
است چون نماز او بدین نماز او بدین که فرقی بود یا نماز عید بجای نمی است و قیاسی است که دی بتر تطوع بود و پیش از نماز عید
است اما حکم اگر مردی را از خصوصیت آید که نماز عید را بنیاید همان جماعت و سلطان و مصر جام و عید و بپوشد و بپوشد

چون در رکوع ثانی امام ربانی امام ربادی متابعت کن تا در رکوع شرکت اقتدای امام نایب رگعت اندر ربانی انکه در رکوع ثانی
کوی رکوع بعضی سبها حکم قیام دارد اکنون پیشکش گوید تا بگوید بر قول ابو یوسف رحم تسبیح گوید و بر قول ابو حنیفه و غیره
گوید و ابو یوسف رحم میگوید که در پیشگاه محل دوی است ایشان گویند که تسبیح سنت است و تکلیف واجب آوردن واجب
اولیتر آن بود از تکلیف بر قول خواجہ امام اجل حسام الدین سید دوست برآورد و بر قول قاضی امام علی الدین سجستانی بر نیاید
که اگر دست برآورد و گفت خواجہ امام سہاج الدین سمرقندی رحم میگوید که دست بر نیاید که دست برآوردن سلف تکلیف واجب است
و در رکوع زانو را محکم گرفتن سنت و بر نیاید که دست بر نیاید که دست برآوردن واجب بعضی گفته اند که تسبیح
پیش گوید از بهر آنکه جایگاه است و بعضی گفته اند که تکلیف پیش گوید از بهر آنکه جایگاه است و تسبیح رکوع سنت و تسبیح
شود باز آنکه بگذارد و سنت و این قول قویتر است مسلمة اکنون در رکوع دیگر شتر و دیگر که امام سر برآورد با امام متابعت کند
یا سر تمام کند گفت با امام متابعت کند بخلاف آن مسلمة که اگر مقتدی امام برآورد یافت و رتبه و شهادت آغاز کرد امام بیستم است
و می آن شهادت تمام کند و اگر در پی امام سر و در جعفر است میان این و میان آن هر دو واجب گفت از بهر آنکه تکلیف از نماز عبادت
متفرقه است و باز شهادت کلمات منظمه لازم تکلیف از امام کند و باز شهادت تمام کند تا فرقی بود میان این و میان آن اگر امام را
بقیام یافت و لیکن امام تقررات مشغول شده است چون در رکوع یافت فرمودیم که در رکوع تکلیف از امام را بیاورای که بقیام یافت اگر
که بیاورد و در نخستین عید فطر بعد از گذاردن روز و یکروز تواند گذارد و گذارد اگر در نخست معلوم نبود روز دیگر محال شود پیش از زوال گذارد
روا بود بعد از زوال و در عید الفطر از زوال بعد از گذاردن بعضی گفته اند اگر چند سلطان بود بر روز دوم و سیلو پیش از زوال
گذارد و ابو الدین آن بود که روز اول گذارد اگر در روز اول نماز کند بعد از زوال قرار گرفتن کند و ابو الدین نمازگاه جدید
حکم چیست خواجہ زاهد رموی گفته است که حکم مسجد دارد از برای آنکه مسجد جائی را گویند که در چهار دیوار بود و در وی احدی بود و در
جماعت گذارد و بر حجاب بود این همه در نمازگاه عید موجود بود پس حکم مسجد در شیخ الاسلام بران الدین گفته است که در نماز
اخذ احکم مسجد دارد و در زمان دیگر حکم مسجد ندارد اما اگر جنب حایض و نفساء و آئیندیز بکار نشوند بعضی گفته اند که نمازگاه حجاز
همین حکم است که نمازگاه عید را اما اصح آنست که نمازگاه حجازه حکم مسجد ندارد تا اگر جنب و حایض و نفساء و آئیندیز بکار نشوند
روایت آنست که مقتدی بر پایه از افاق و بل صیقل بکین میفتند و اگر از امام دور بود همه را متابعت کند ولیکن هر یکی را نسبت تکلیف
احول کند و اگر با هم نزدیک بود از زیادتی را متابعت اگر در نماز عید امام را در قرائت یا در قرائت خواندن امام می شنود افتد و
سبحانک اللهم را بخواند تا بی آخرت آنست که در سبوحانه گفته آمده است اما اتفاق آنست که هر کجا امام وقف کند وی تکبیر بگوید
و دستها برآورد این تکبیر که گوید بر بند سبوح خود گوید که وی بدان تکلیف مسبق است و بر سبوح متابعت امام لازم نیست که در
منفرقه است و در چند تکلیف متابعت لازم نبود و برخلاف آنکه تکلیف عید را لاحق میباشند و بدانند که امام آورده است و در
مسجد باقی ماند پیش از متابعت امام با بگذاردن بدان جهت مخالفت امام لازم نمی آید و بعد از نماز امام تکلیف آن حکم است

[illegible]

اما بمقام برابری هم استاده قوم و رفاهای وی اقتدا کرد و چون حلقه انگشتری که بر او میان گرفته اند باز میبرد و ابو دکر کسی
 قفاره وی را به پیشانی امام برافزاده باشد یعنی پیش از امام افتاده باشند و بر او را بنویسند و اگر در اندرون کعبه نماز میکند از بند برادر
 مالک است نماز فریضه را بنویسد و طوطی را بنویسد و بر قولی علامه را هم و شافعی همه نماز را بنویسد امام سبک طرف کعبه ایستاده و خدا
 در قفای وی اقتدا کنند و ابو دکر امام در خانه ایستاده و قوم و برادر میان کعبه چون حلقه انگشتری نماز همه را بنویسد و
 کسی را که قفای وی را به پیشانی امام برافزاده باشد و بنویسد و اگر پیشانی بر پیشانی امام برافزاند که است بود اما اگر سر
 کشیده اند که است بر خیزد اگر بر نام کعبه نماز میکند از بند برادر شافعی هم همچون بالا ان شتر تیری بنه پیش روی بر او بود
 و بقول علامه را هم خیر می نماید حاجت نیست چون چشم وی از نام کعبه با سوای کعبه غایب نشود و ابو دکر باب سسی و سیم
 در بیان حاجت خواندن بر نه کسی بود که او را هیچ جامه نبود و همه عورت وی کشاده چون نماز میکند باید که شسته گذارد
 با یزید یک صفت گیرند و امام و نصف شیند و حاجت گذاردند چشم فرزند کنند در صله خواهر امام مناجات هم از خود جسد بصری هم
 روا است که تنها گذاردند و چشم باز فاضلتر از آن بود که حاجت گذاردند و چشم فرزند اگر حاجت گذاردند و وجه خالی نبود و یا
 امام پیش از قوم بود یا بر قوم اگر پیش بود عورت و برادر و برادر بود خلاف سنت بود اگر حاجتی عریان نماز میکند
 یکی آمد و جامه آورد و گفت بر شما مباح کردم نماز همه تها شود ملکه چهارم یک کسی و بنده تا او بیوشد و امامت کند و اگر بعد از وقت
 تشهید یکی آمد و جامه آورد و گفت بر شما مباح کردم بر قول ابو حنیفه هم نماز همه تها شود بر قول صاحب نماز همه تها نشود و از آن
 هم روایت آمده است که ستر عورت فرزند نیست در حق طواف کعبه ظاهر روایت ستر عورت و فریضه است باب سسی و سیم در بیان
 امامت النساء اما اگر امام در مسجد جماعت زنانه امامت میکند و ابو دکر است که امامت را بر زمین محمد و سلمان ختمه بر زمین
 نقد کرد و اگر در خانه جماعت زنانه امامت میکند اگر همه محمد باشند و ابو دکر یکی محمد است هم روایت بی که است و اگر همه
 نامحمد اند و ابو دکر است اگر امام است و یکی خشی مشکلی امام نیست امامت وی شرط است اما اگر خشی مشکلی بود و زنان
 تیر باشند امامت امامت زنان کرد پسند است نیست خشی حاجت نیست خشی مشکلی در قفای امام ایستاده و زنان و قفای
 خشی مشکلی ایستاده نماز ایشان را بنویسد و اگر زن بملوی خشی ایستاده نماز خشی تها شود و اگر خشی شوند اقتدا ایشان است
 نباید چون اقتدا ایشان بیکدیگر درست نباید تیر بیک امام درست نباید ایشان باید که تنها گذاردند که یکی از یکی اولی چند خشی
 مشکلی را نماز جماعت مشروط نیست مسکله خشی کیست خشی است که هر یک از التمدوان باشند و هم التمدوان بود
 و نام و بر حال کند که حال مشروط است هم زنانه بود و هم مردان را بنویسد این خشی مشکلی تا نگاه بود که نارسیده بود چون شیوه
 حکم وی ظاهر شود اگر حیض می بیند حکم زنانه بود و اگر محاسن پیدا آید حکم مردان بود اگر حیض می بیند و هم مردی روی چپ
 بگوید که بول از کدام موضعی می آید که از اندام مردی می آید مرد بود و اگر از اندام زنان می آید زن بود و اگر از هر دو می آید
 از هر کدام بیشتر می آید حکم زنانه بود و اگر از هر دو برابری آید بقول ابو حنیفه هم روا بود که خشی مشکلی است ابو یوسف و محمد هم

میگویند از هر کدام که بیشتر می آید حکم از او بود اگر از هر دو برابری آید این خشتی شکل است و برایش می گردانند و در آن خشت
 فشا بدو و سکا بناید شستن که با زبان نباید رختن با زن سکا نه فشا بدو شستن که با مردان نباید رختن اگر خشتی شکل
 بچرخد و او را هم باید که بچرخانند زبان کبر و مرد بروی لازم شود و نماز زمان گذارد و خود را نهفته دارد و قسم و حتران بر و مرث
 یا قسم پس آن بر قول ابو یوسف قسم و حتران بر و بر قول محمد از نصیب و حتران پشتره از نصیب پس آن کمتر از ابو حنیفه و غیره
 کردند که خشتی شکل حکم چیست گفت لا ادری سوال کردند که در چیست گفت لا ادری سوال کردند وقت تخته کردن با رسیدگان
 چه وقت آید گفت لا ادری سوال کردند که اطفال مشرکان را حکم چیست گفت لا ادری و این از بهر آنست که گویند کان و انچه دارند
 بخوبی نمیکند و بگویند و انچه ندارند بگویند که نمیدانم و از خود سخن بگویند و تنگ ندارند تا در قیامت در نمانند و این از کمال علم ابو
 بوده است از نقصان می نامد و از تعلیم دست ندارند تا اگر کسی از وی چیزی سوال کند وی تنگ ندارند و گویند من نمیدانم دیگر
 آنکه اقامه بسید عالم که صلوات بر او باد هم سوال کردند که قیامت چه وقت آید گفت خدای من آید هر است از من من نمیدانم سوال کردند
 باران چه وقت آید گفت خدای من و انما است من نمیدانم سوال کردند فرزند در شکم مادر است یا ماهه گفت خدای من و انما است
 از من من نمیدانم سوال کردند که فردا بر نفسی چه کسب کند گفت من خدای و انما است از من نمیدانم سوال کردند که هر کس بر کسی کجاست
 رسول ع فرمود که خدای عز و جل و انما از من است من نمیدانم و انکا این است را بر خواند **قوله تعالی ان الله عز و جل و علم الساعة و غیره**
الغیت و لیعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس فاذا کتب الله و ما تدری نفس ما فی الارض توت ان الله علیهم و انکا گفت من نمیدانم
 و هر چه بر آن خبر دهد من شمار آن خبر میدهم و دیگر از رسول ع سوال کردند که روح چیست از خدا و نذر و جل ندانند که با هر حال که **قوله تعالی**
یسألکم عن ارواح من قتل الروح من امر ربی باب سی و ششم در میان نماز کسوف و خسوف نماز اقبال که رفتن مشعر و عست بفرمود
 ع که رسول ع را پسری بود از ابراهیم نام وفات یافت از اقبال گرفته شد صحابه کان کردند که اقبال از برای وفات فرزند رسول
 ع گرفته شد رسول ع خطب گفت و در آن خطب گفت بدانند که اقبال از برای فرزند من گرفته است اقبال و ما سباب ایشان را
 خدا نیست خدای عز و جل اند و سپناه اند بر آمدن و رفتن کسی تفاوت بکند با اینکه بکند اند هر چند پاس روی ایشان را سپاه کنند
 ناکسا کاران بکند که خدا و نذر و جل اثر عمل خود را ایشان ظاهر کرد انید تا شما از بدی و کردنها و در با شید چون اقبال بکشد
 باید که بصحرای بیرون روند و دو رکعت نماز بجماعت گذارند و امامت را صاحب شمر و ط کنند چون اقبال بکشد باید که بکلی شهر
 و رگها تشریف مسجد جمعه آیند و دو رکعت نماز گذارند بجماعت و امامت صاحب شمر و ط کنند که در حقایق اتفاق آورده است که صاحب
 شمر و ط امام مسجد جامع بود و در حصایه آورده است که امامت نایب سلطان کند با قول شافعی هم دور کوع کند و بقول علماء دیگر
 بگوید که او را ندانم که نماز دیگر را بقول ابو یوسف و محمد هم قرآن بلند خواند و بقول ابو حنیفه هم قرآن نرم خواند و در هر وقت
 گذاردند که وقت نکرده و اگر کبر و بیرون نیانید که شب محلی فتنه است اما در غایبها نماز گذارند و اگر زمین بسیار بخشد و یا با و یا
 می آید بسیار روز یا خبر نارنا خوش شود و توبه و استغفار مشغول شوند و بعد از صدقه پیش روند تا خدای تعالی بخواهد

غروب غطفان را و بهای ایشان سوی قبله بود و وصف کشیدند و بهر قدر که بودند با امام قیام و رکوع آوردند چون تضرع کردند
 و صف اول سر سجده آوردند و قیام رفته نهایی سجده اول بود و بجای صف دوم رفتند اینها که بجای صف دوم
 بودند بجای صف اول رفتند اینها که سجد و خضوع را نگاه داشتند تا ایشان سر سجده آوردند و همین ترتیب تا تمام کردند و بهر
 ثواب صف اول حاصل کردند ابو یوسف هم گرفته است که اگر بجای بود که و بهای ایشان سوی قبله بود و بجای صلیحه خوف را و او که از
 شافعی هم گفته است که دو فرقی شوند یکی فرقی خضوع را نگاه دارند یکی فرقی یک رکعت با امام گذارند و بنشینند امام اینها که بر سر یک رکعت
 دیگر گذارند و سلام دهند بر و خضوع را نگاه دارند اینها که بایستد و با امام افتد کنند و یک رکعت دیگر ایشان با امام گذارند و سلام
 دهند ایشان بخیزند یک رکعت دیگر مسبقه که گذارند و یک رکعت از وی است که امام سلام ندیدند بنشینند چنانکه ایشان
 یک رکعت مسبقه که گذارند و نگاه سلام دهند و در بعضی نسخ این روایت از مالک است اما بقول شافعی است میر و دو رکعتی جمع را
 اعتقاد کرده است جماعت را فی الاعباد و تسبیح و ذکر گفته که این در ابتدا و سلام بوده است اما منسوخ شده است باید که دو فرقی
 شوند یک فرقی خضوع را نگاه دارند و یک فرقی دیگر که است با امام گذارند و خضوع را نگاه دارند اینها افتد کنند و یک رکعت دیگر با امام گذارند
 و در دو خضوع را نگاه دارند و اینها یک رکعت لاحق که گذارند و سلام دهند و در خضوع را نگاه دارند اینها افتد کنند و یک رکعت مسبقه که گذارند
 و سلام دهند و در دو رکعت رسول هم و عروای دیگر همچنین کردی اما بعضی گفته اند که اگر این بود که دو فرقی شوند یک فرقی خضوع را نگاه دارند
 یک فرقی دیگر که است با امام گذارند و امام بد ایشان بر سر سجده و یک رکعت مسبقه که گذارند و سلام دهند و در خضوع را نگاه دارند اینها
 بایستد یک رکعت لاحق که گذارند و سلام دهند تا امدان رفعت بسیار شود مسبقه که گذارند امام بود ثقیان توری هم گفته است
 دو فرقی شوند یک فرقی خضوع را نگاه دارند و یک فرقی دیگر که است با امام گذارند و بر و خضوع را نگاه دارند اینها بایستد و دو رکعت دیگر با امام
 گذارند و امام سلام بد ایشان بخیزند یک رکعت مسبقه که گذارند و سلام دهند و بر و خضوع را نگاه دارند اینها بایستد و دو رکعت نماز
 لاحق که گذارند و سلام دهند بنا بر است که وی فرصت قرات را اعتبار کرده است اما این وجه با خود نیست از برای آنکه صلیحه
 خوف را باین نماز باید یا شفع تمام با تمام نماز را و او اما اینجا اینها نیست پس باید که دو فرقی شوند یک رکعت دو رکعت با امام گذارند یک فرقی
 خضوع را نگاه دارند اینها بایستد و یک رکعت دیگر با امام گذارند و امام سلام بد ایشان بخیزند و دو رکعت مسبقه که گذارند و سلام دهند و
 بر و خضوع را نگاه دارند اینها بایستد و یک رکعت لاحق که گذارند و سلام دهند اگر سب فرقی شوند و هر فرقی یک رکعت با امام گذارند و
 اول یا نماز یا سجده دوم سجود را و او بود و بنابر آن حال اصل است که صلیحه خوف را با تمام نماز باید یا شفع تمام یا بنابر نماز این سه
 پنج نیست پس فرقی اول بدین معنی نماز تمام شود و فرقی دوم یک رکعت با امام نماز گذارده اند و یک رکعت مسبقه که گذارند و فرقی سوم یک رکعت
 با امام گذارده اند و دو رکعت مسبقه که گذارند پس بدین معنی فرقی دوم سجود را و او بود مسبقه که گذارند چهار رکعتی بود باید که دو فرقی شوند
 یک فرقی خضوع را نگاه دارند و یک فرقی دیگر که است با امام نماز گذارند و بر و خضوع را نگاه دارند اینها بایستد و دو رکعت دیگر با امام گذارند و امام
 سلام بد ایشان بخیزند و دو رکعت مسبقه که گذارند و سلام دهند و بر و خضوع را نگاه دارند اینها بایستد و دو رکعت لاحق که گذارند

گذارند که چنانچه فرقی نشود بر فرقی که یک کت با امام گذارند فرقی اول و سوم را و بنمود دوم و چهارم را و بدینا که در نماز شام گفته اند
 بنابر بیان اصل است که صلوة خوف در این نماز می باید تا امت نماز یا شفع تمام اگر مسافر اند و فرقی نشوند یک فرقی که یک کت با امام گذارند
 پیش خصم بود اما نیست اقامت کرد نماز به چهار شود و اینها که یک کت گذارند و از پیش و شتمن آنگاه نماز ایشان تمام نشود و گذارند و ایشان
 ایشان پیش ششم گفته اند ایشان را نیز نماز بوده است و این مسئله در صلوة خواهد بود که هر چه بدیده است اگر نماز حرب حاجت ابد بقول
 شافعی هم حرب میکنند و نماز میکنند تا اگر در آن زمان نماز را نداده اند شافعی بقول علماء و هم در نماز حرب کردن عمل کثیر است مانند
 تهاه شود و دلیل بر آنکه در حرب خندق چهار نماز از رسول ع فرستاده بود پس اگر در نماز حرب کردن روا بودی آن چهار نماز
 از رسول ع فرستاده شدی قوت متحقق باید تا صلوة خوف روا بود اما اگر بدینست خوف شمرده که در صلوة شد که در مسلمانان بود
 یا آنکه در دستور آن بود اگر و بر چهار نسوی قبل بوده است و کسی از امام جدا نیست روا بود که گذارند باقی نماز تمام کنند و اگر شک
 خوف شمرده کرده اند روی بغیر قبل در نماز ایشان را خوف متحقق شد همچنان صلوة خوف تمام کنند روا بود اگر خوف تمام کنند
 روا بود اگر خوف متحقق بود نماز شمرده کرده اند روی بغیر قبل در میان نماز خوف نماز باید که روی بقیه گذارند و باقی نماز تمام کنند و اگر
 قیاس مسئله تحریمی را در بیان این مسئله نیست تا نماز را جماعت گذارند و هیچ وقت جماعت را قوت نگیند چون حرب روا بود که
 بدینست روا که نصرت وین کنم یا که دیگران باسلام ارم و بدینست آن نزد نماز گشته شود تا غنیمت آرد تا اگر بدینست غیرت روا
 گشته شود و شهادت باطل شود و اگر دو صف کشیده اند یکی صف بر منان و یکی صف کاثران و از صف کاثران مبارز می پورند
 از صف بر منان شاید که کسی باجازت امام بیرون آید یا بی اگر مردی بود که بر بازوی خود اعتماد بودش که آن خصم را دفع کند
 شاید که رود و آن خصم را دفع کند مایل بر منان شاید که رود و اگر بر بازوی خود اعتماد ندارد و نشاید که باجازت امام بیرون رود
 نباید که المی بوی رسد دل شکسته نشکسته شود و محمد بن حسن بن سید را در سیر کتب محمد بن احمد آورده است اگر وقت امر معروف و نهی منکر خوف
 کشیدن بود امتناع نیارد و ترک امر معروف نکند که اگر گشته شود اهل فساد و اصلاح در آیند و تو بکنند باب چهارم در بیان فضیلت
 تهیید فضیلت شهیدان بر دو نوع است حکم حقیقی و حکم آن بود که در زیر دیوار نماز یا در آب بپاشد یا در آتش سوزد که بر پیغمبر و اولاد
 گذارند شود یا بخون شکم در غرب فوت شود و دیگر روایت و خبر که نیز چون گذارند شود ایستاد باشند و نماز گذارند حقیقی آن بود که
 سبب تن جان مالی زمین فرزند و جمعیت این در صف گذارند گشته شود و اینها را بشنوند و بر قول شافعی هم بر آن نماز بگذارند
 خدای عز و جل ایشان را زنده خوانده است که قول تعالی بل احياء عند ربهم علماء میگویند که ایشان از روی ثواب زنده اند
 و از راه حقیقت مرده دلیل آنکه هر یک از کلام مردگان بر ایشان ثابت شده است همچون قسمت ترک و شومر خوشتر زمان ایشان از
 بصری هم میگوید که شهید حقیقی را میشنوند و نماز گذارند که خطه رضر را در وقت رسول ع شستند و رسول ع هم با صما بصر
 نماز بر گذارند علماء را هم میگویند این بنا بر آن بود که جنابت رسیده بود منادی رسول ع ندا داد که ای سپاه رسول
 خدای سوار شوید از بهر خدای و حرب کنید یا دشمنان خدا و خطه را جنابت رسیده گفت اگر نفسل آوردن مشغول شویم

بنیاد کما فی التوحید من موافقت و شهادت ملت مسلم و ی بر یحیی بود و حال را میگویند که اصل درین باب سبب ابراهیم
که اینست که ششصد ساله از گذشتن روزگار و در دوازدهم شهر ابراهیم قیاس کرده اند اگر ناسبیده و دیوانه شهادت یافت یا
نک اضعیف یا نشد و کشته شد یا بالی که خارجه بود کشته شد اینها بر قول ابوحنیفه و شونیک که ششصد و هشتاد و دو بر قول ابوالو
و محرم نشونیک که تحقیق اند اگر خالی یا نه شهادت بشود قول ابوحنیفه و دور و نیست یکی حکمی یکی قضی بر قول صاحبیه
صحتی ندارد نشونیک که بعد از او باید که نیت آن بود که غازی شود و لشکر اسلام نصرت کند اگر وصف کشیده اند
یکی مومنان و یکی صف کا و آن مبارزی از کفار بیرون کشید از صف مومنان شاید که بی اجازت امام بیرون یابی اگر مرد
مبارزی که در مبارزوی خود افتاد و از آن کشته شود یا در آن کشته شود یا در آن کشته شود یا در آن کشته شود یا در آن کشته شود
شهادت کرد و اگر مبارزوی خود افتاد و در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد
و محرم در سیه که چنین آورده است اما اگر امر مومنان است در میان مومنان یحیی میداند مومنان را که اگر این امر مومنان کند و آن
میان کشته شود یا در آن کشته شود یا در آن کشته شود یا در آن کشته شود یا در آن کشته شود یا در آن کشته شود یا در آن کشته شود
تعالی و لا تقوا باید یکم الی التبهلکه محرم گفته است تاویل این آیه ظاهر است که در آن کشته شود یا در آن کشته شود یا در آن کشته شود
که در محبت کشیدن بود و امر مومنان که در آن کشته شود یا در آن کشته شود یا در آن کشته شود یا در آن کشته شود یا در آن کشته شود
بنو اما اگر کسی دشمن است میداند و از اسب و در افتاد و در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد
یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد
اگر دشمن چاه کند و در آن چاه افتاد و در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد
یا از در بخون میرود و در چاه افتاد و در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد
هر دل بود و هر که در بخون بر افتاد و در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد
بنو اما اگر کسی دشمن است میداند و از اسب و در افتاد و در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد
یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد
اگر دشمن چاه کند و در آن چاه افتاد و در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد
یا از در بخون میرود و در چاه افتاد و در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد
هر دل بود و هر که در بخون بر افتاد و در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد یا در آن کشته شد

و حق کند اما غالب کاغزان باشند و بر همه غار گذارند و بگوهرسان طبعی و نهند دلیل بر آنکه یکی از صحابه را زنی سب و بود
 و حامله بود این زن وفات یافت چو مردان آمدند که وی از دست ویرا بگوهرستان چو مردان بریم صحابه گفتند که ما نمی توانیم
 و یاد دست رسول علم و صحابه نیستند و قرار کردند که ویرا گوهرستان طبعی نهند و روی بر دست چپ نهند تا ما در کسوف
 بعینه قرار بود و فرزند را بعد از آنکه زنده آید روی سویی قرار دهد چون نمی شناسند چه دارند غالب مومنان با کافران باید که گمراه شوند
 راستی که کوشش از انچه کردند که اگر بدست مسلمانان کم اگر نه ششگان بودند غالب کافران بود و اگر کم آمد لشکر مومنان زیادت از نسیم
 کشتگان باشند و غالب مومنان باشند اگر بر این باشند بر همه غار گذارند و بگوهرستان طبعی و نهند باید دانستن که
 شبها در سجده باطل شود و اگر از آفتاب سایه بر نهد بی ترتیب خورد و بالقوه نان خورد و یاباران بر ستور بیدار و از سر که بیرون
 آید با وضیت دنیا میکنند این شبها باطل کنند شبیه تحقیق نماند حکمی شود اما اگر خرم خورد و افتاد و باران کشتن کشتن
 بیرون آوردند و شهادت است شبیه تحقیق که اگر در مکه افتاده است و نعم دنیا با ایشان نرسید و تقوشت خرم کمی وقت نماز
 بگذارد شهادت وی باطل شود و هر چه عطا ما را بکشتن روز بوشهادت وی باطل شود یعنی حکمی شود و تقوشت خرم باطل نشود
 و دلیل بر آنکه سلام نماز بفراموشی داده است و عای آخری گفت یا و آخرش تو اند که بران نماز تنها میکنند چون دعا و آخری گفت نماز را
 فاسد کند میکنند و عیت آخری بر شهادت باطل کنند و دیگر آنکه در عرب هزاره صحابه از خرم گران خورده بود و افتاد و عای بر همه شهادت وی
 و شرف بلاکت افتاده بود و میکنند ای عیسی که چون رسول علم خود در است کرد و گفت تا یکی در حق شما مجسمه می کرد و از شما
 خدای عز و جل هر کس که نماز را خدا و رسول عای فرمودید در عرب جمل سعد فرمودی که آن خورده بود و افتاده در شرف کت بلاکت میکنند
 که جابر را بعد میکنند نامن عیسی خود نما خود را بکشند خود را بکشند نامی را بر آنچه بخت گشته است در عرب احدی عیسی را از صحابه بخت نامن
 خورده و در شرف بلاکت افتاده بود و پایشان را بکشی نامن آب حاجت بود و یکی آمد تا ایشان را بکشد نامن آب میداد و بر هر یکی ایشان
 آن آب عیسی را بکشد یا در دیگر اشارت میکرد تا بر نهاد کس آب عرض کرد و بکس عرض کرد و بیا خود را بکشد و عیسی حاجتند
 تا رخصت بکس خود در بر نهاد کس جان بخت تسلیم کردند و ما خوردن آن آب را در حکمت بود و یکی آنکه بر ما خود را بکشد
 میکرد و دوم آنکه خود را بکشد تا شهادت باطل نشود و تقوشت خرم شبیه تحقیق را نشونید و نماز بگذارد و تقوشت خرم
 حسن بصری می فرمودند و نماز گذارند و تقوشت خرم ما را نشونید و لیکن نماز گذارند اما اگر نمیدانند نماز گذارند و باز نمیدانند بگذارد
 نماز گذارند و تقوشت خرم ما را بکشد نماز گذارند بیکترین نماز گذارند اما اگر نمیدانند نماز گذارند و باز نمیدانند بگذارد
 بیکروایت از عیسی ما هر بران نمیدانند نماز گذارند و بیکروایت نماز گذارند و بیکروایت نماز گذارند و بیکروایت نماز گذارند
 که از حق تمام بیرون آمده باشند تا ابد و محلت با یکدیگر خصوصت کرده باشند و یکی در میان ایشان گشته باشد و بر آن
 و نماز گذارند و کلام حق را در حضرت امیر المومنین علیه السلام بیان فرموده است در جمل جامع بی باوی بیرون آمدند بر روی تم کشیدند و از هر
 علامت بر ایشان حرب افتاد و فرمود و باران خود را با ایشان تیر میزد از دست تیر میزد از دست تیر میزد از دست تیر میزد از دست تیر میزد

اگر ایشان از غمی بنشیند زخم دیگر نیز پیدا کرد از شما انان خواهند ایشان مانان و سید و اگر از پیش زخم برت رود و عقاب ایشان مرد و دوا ایشان را
 نیز برت کند و مال ایشان را غارت بکنند و زن و فرزند ایشان را برده بکنند و اگر از شما گشته شود و شهبید شود و اگر ایشان از گشتید خارج
 باشند و ان حکم همچنین باقی است **مسئله** اگر بطرف گشته باشند و گشته رانی بایند شهبید حقیقی بود اما اگر در جوار گشته
 بایند و گشته را بایند و بقول شافعی بر شهبید حقیقی بود و بقول علما و ارم شهبید حکمی بود از برای انکه عدد قسام را بر شهبید
 و سو کند و بدت ستانند بدین معنی شهبید حکمی بود اما اگر گشته را بایند شهبید حقیقی بود ان گشته را نیز گشته و می شهبید
 بنود که ویرا بجای گشته اند بکنند و می شهادت ان باطل نشود اما اگر گشته را بایند و عدد قسام را بکنند بجا کس از
 بار سبایان ان خلعت را بر شهبید سو کند و سید اگر سو کند خورد بدت بر عاقله بود و عدد قسام از عاقله باشد و اگر کول را بر عاقله
 قسام بدت و سید اگر یک کس کول را از ان کس بدت گیرند و این قول ابو یوسف است دلیل بر انوال که در عی طایفه کول را در عاقله است
 جسک سنا را تا سو کند خورد را تا فرار کنند چنانچه از قصاب حق دیگران امتناع کنند و در عدد قسامت قصاص نرود تا الوقت
 که فرار کنند که ان جنابت ماکره ایم از برای انکه سو کند خوردن بر ایشان لازم شده است و حکم شروع پس چس کنند ایشان
 تا سو کند را تا فرار کنند که این جنابت ماکره ایم و اگر عدد قسامت چهل و نه کس باید یک کس را و باره سو کند و سید و سنا بدت ستانند
 و ان شهبید حکمی بود ویرا شنید و نازک دارند اگر بخبری گشته شده که ان حارجه نیست چنانکه بمشت و مالک باید بر دیوار بایند یا مال
 و رافعا و دیار آب اتفاقا دید و اگر شنبی قضا و بر هر ملاک شد اگر کوشش بلا کنند و بر هر صورتها شهبید حکمی بود حقیقی یا اگر گزیده
 حرام است شد و همان جهت ملاک شد با انش شوش و بر قضا و بیان جرات مرد شهبید حقیقی بود اگر مسلمان بود و اگر کافر و
 ملاک شد و می برم گفته است ویرا شنید و نازک دارند که وی از اهل نخی است شیخ السلام علی سیدی برم گفته است که بشنید و ناز
 که دارند فایده یکی انکه کسی بکمان خبر دهد که وی شهبید است و دیگر انکه هر کس ان فعل یا خود کند یا همان بود از وی قوی بود از برای انکه شما
 از کانه توبه است و انقول ابو حنیفه و محمد برم است و جناب از عاقله ای قول ابو یوسف برم است اگر کافران اهل دینی را فرود گرفته و سیر کنند
 از مردان و زنان نارسیده کان بقول ابو یوسف و محمد برم را شنید بقول ابو حنیفه نارسیده کان را شنید و بر هر ملاک دارند و بجای ک
 و حق کنند اگر نارسیده و یا دیوانه یکی را گفت بعد از ان خطای قصاص و جیب نیاید بدت بر عاقله وی باشد و دیوانه نارسیده از عاقله
 نباشند زن از عاقله باشد یا بی اگر این واقعه در خانه وی باشد و وی از عاقله باشد اگر این واقعه در خانه وی نباشد از عاقله نبود
 و قتل خطا از میراث محروم نشود و چون فعل از کسی دیگر در وجود او باشد یا شنبی بکمان یا یکی یکی را گفت بزن وی زد و معلوم شد که پدر او
 بوده است وی بدان زخم ملاک شد و میراث محروم نشود که ویرا برین قصد نبوده است اما اگر مادر و پدر استا در میان با
 استا و شهبید را گفت این بچه را بزن وی نزد ملاک شد ایشان از میراث محروم نشوند اما اگر در جای خواب با فرزند ضربه است بر
 فرزند زیر پایی وی آمد ملاک شد از میراث محروم نشود که فعل از وی در وجود او است اگر نارسیده یا دیوانه یا جیب شهادت
 باقتد بقول ابو حنیفه برم ایشان را شنید و بقول ابو یوسف و محمد برم ایشان را شنید و لیکن بر هر ملاک دارند اگر ان حارجه

گفته شده است لیکن چرا بخت نشسته بقول ابوحنیفه فرمودند و بقول ابو یوسف و محمد رحم نشوید اگر نمی در حوض مادر لغات شهادت یافت بقول
 ابو یوسف و محمد رحم نشوید از ابوحنیفه در دو روایت است بگوید ایتم نشوید بگوید ایتم نشوید اما اگر در حوض مادر لغات پاک نشد پس از آنکه
 غسل کند شهادت یافت بقول ابوحنیفه فرمودند و بقول ابو یوسف و محمد رحم نشوید دلیل بر آنکه جنب بقول ابوحنیفه فرمودند
 بقول ابو یوسف و محمد نشوید دلیل آنست که در رسول عم در حرب احد دیده که خطبه حضرت شهادت یافتند بود و فرستگان آمده بودند
 و برای نخستین در سبیل عمر فرمود تا اهل دی سوال کردند گفتند و بر اینجا است رسیده بود پس از آنکه غسل آوردی بعد از آنکه یکی
 مؤمنان عجب بر آن آیند و می بچنان سلاح بر خود است کرد و پیر و ن که عجب پس معلوم شد که جنب چون شهادت یافتند باید که مستتر
 دیت با قصاص بود اما بقول شافعی فرمود علما ما را جمیع نیاید صورت مسئله چنان بود که یکی کس ده کس را بکشت یکی از و از آن
 باز در این بکشت بقول شافعی چنان نه وراثت دیگر از تر و کوی دیت بستاند و بقول علما ما را جمیع میرا بکشتند دیت از و از
 ساقط شود و اگر از و از اهلین قسم خود را بخشید قصاص با جمیع ساقط شود جنابت تجویز پذیر نیست پس دیت در حق وی ساقط است و اگر حق
 دیگران ساقط نشود که دیت تجویز پذیر نیست دیت تجویز پذیر است اگر قصاص قرار بکشد که من بعد اگشته ام ورثه میگویند بچنان بکشتند دیت
 و قصاص بر و ساقط شود و در قتل خطا از میراث محروم نشود چون فعل از کسی بگوید وجود داده است بر کشته کفارت لازم بود
 بنده مومن از او کند که عاجز آید یا شصت روز بکشد روزی در دار و اینجا مسکین را طعام دادن بنده است دیت بر عاقله لازم بود
 بعضی گفته اند عاقله اهل دیوان باشند قاضی نام اینجا بی رحم گفته است که در سحاب ماسر سراجان بودند و عاقله گفتند که آن
 گفتند که آن بودند و اجرا علی خمس هم گفته است که سائیکه نفر دوی از ایشان بود عاقله وی ایشان شدند و اگر از ایشان بنشیند
 اقربای وی باشند چون دیت دهند اگر از او بسته با اتفاق بزد و بزار و بزند و اگر از ترشتر و بزند جد تر و بزند بعضی گفته اند که اصح
 آنست که بیست و پنج نفره خاص بزند بیست و پنج نفره لبون و بزند بیست و پنج نفره و بزند بیست و پنج نفره و بزند بیست و پنج نفره
 بود که بای در دو م نهاده بود و دیت لبون و دو ساله بود که بای در سیو سال نهاده بود و خنده سه ساله بود که بای در چهارم
 نهاده بود و در چهار ساله بود که بای در سال نیم نهاده بود و اگر فقره و بزند بقول شافعی رحم و از و نهاده بود فقره و بزند
 و بقول علما ما را هم سیزده فقره و بزند بزار آن اصل است که شافعی رحم و از و در فقره و بزند بزار بی حساب کنند
 چنان باید که بهر سری سه فقره و بزند یا چهار فقره این دیت را در سه سال دهند اگر بیشتر اندکتر و بزند و اگر عاقله کمتر از شش فقره
 ما در سه سال داده شود ما و از وی زر و فقره و بزند و بقول ابوحنیفه رحم خبری دیگر و بزند بقول صاحبیه صد فقره داده و بیست
 پنج یکساله که بای در دو م سال نهاده بود و باقی بر همین قیاس اگر از کا و دیت میداد و بیست و از عاقله و بیست و از و بزند
 و و بزار اگر در میان دو و دیکر گفته یا گفته بزار که نام دیکر گفته بود دیت بر اهل آن و میداد و از این نزدیک بیست که تا با
 و از بانک کنند اهل دیر بشنوند قتل مکره چنان بود که یکی را اگر که کوه که فلان را بکشد و اگر تر از بکشد و می قصاص بر که واجب است
 بقول ابوحنیفه محمد رحم بر فرمایند واجب شود و بر قول زفر رحم بر کشته و بقول ابو یوسف رحم بر و دیت و بقول شافعی رحم

قیام در کوه آورد و بعد با یار و دو عالم مدام گفتند که چون بجد راسا قیام شد قیام در کوه و کعبه نیز ساختن شود با یار میکند در راه بود اگر
مسلمان را یکی یار است اما قیام متین اندازدن در صفا و خواجه امام کبر خواهر زاده رحم آورده است که در یار باشد از تعداد نماز شصت و نه بود
باید که چند آن باشند که تواند آنکه بنشیند باقی نماز را نشسته تمام کند و با یار بود و اگر استاده شصت و نه افتد بقول محمد رحم و انبوه و بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحم و ابو جود اگر ایام نشسته کند از یار مقتدر یان با قیام در کوه و سجود بقول زفر رحم و ابو جود و بقول علما شصت و نه
روان بود اگر کسی یار با یار نماز میکند در دو در میان نماز قدرت یابد بر قیام در کوه و سجود نماز تبا شود اگر جماعتی یاران با یار نماز
میکند از نزد ابو جود چون به یکسان باشد اگر بر مقتدی پیش از تمام افتد نمازش تبا شود در حال نماز اعتبار بر سر ابو جود و قدم بر کوه امام
رکوع و سجود و مقتدر یان با یار و ابو جود با اتفاق اما اگر ایام نشسته با یار میکند در دو مقتدر یان نشسته بر کعبه و سجود بقول زفر رحم
روان بود و بقول علما شصت و نه روان بود اگر شصت میکند در بار کوه و سجود و دو رکعت گذارد و صحت یافت و دو رکعت دیگر استاده گذارد
بر قول محمد رحم و انبوه و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم و ابو جود و اگر شصت با یار نماز دو رکعت گذارد و صحت یافت و دو رکعت دیگر
نمازش تبا شود و اگر شصت و استاده و بنجفت افتد کند درست نبود و اگر مسبوق قدرت قیام در کوه و سجود و سجده فائده شصت و نه
بر کوه و سجود نمازش تبا شود اما اگر با یار دارد نمازش تبا نشود باید که بنشیند باقی مسبوق را گذارد و اگر با قدرت قیام در کوه و سجود شصت
بر کوه و سجود طلوع شود اما با قدرت قیام در کوه و سجود یا معتبر نبود و این اشارت از روی عمل اندکست نماز تبا نشود در طواف
پار که ایاز روی معتبر بود یار با یار نماز میکند در وقعه فرض نیارد رکعت زواید آورد و نماز شصت تبا نشود اشکال است
که مسبوق با قدرت قیام در کوه و سجود با یار نماز میکند در نماز تبا نشود و چهار رکعت تبا نشود و فرق میان است
که با قدرت قیام در کوه و سجود یا معتبر نیست اما اینجا معتبر است که وی حاضر است از قیام در کوه و سجود اگر کسی یار
نماز میکند در قیام چگونه آنرا چون او را شک افتد باطل است ابو حنیفه رحم چهار رکعت و نیست یک رکعت است چنانکه مسبوق
بنشیند و دست پیش گیرد و قیام آورده شود وقعه دست بر نهانند این قول زفر رحم گفته است روایت دیگر نیست که در قیام نماز آورد
دارد و در وقعه است دارد و این قول ابو یوسف رحم گفته است روایت دیگر نیست که در قیام و یابی از یک طرف بیرون فرستاده
بنشیند و در وقعه سجده کند و وقعه نمی نشیند و این چهار رکعت است که وی غیر است خواه در قیام یا بر از یک طرف بیرون آورد خواه در وقعه
و بقول محمد رحم گفته است اگر شصت نماز میکند در دو رکعت پیش می باید گرفت دست بر نهان و نماز و اگر ایستاده است و سجود
و حبش شود و اگر بی نشود مسکله یک رکعت یا کسب شود و اگر شصت با یار نماز میکند در چهار رکعت و غیره می باید آوردن تبار
قیام و باید بخاست و قیام سجده کرد و بعضی گفته اند که نماز تبا نشود و اگر شصت است و این قیام را روایت تبا نشود که وی بخت نماز کرده و اگر
خانه یاران اند و نماز و نماز میجو هستند که نماز گذارد و طاق طهارت کردن ندارند و کسی نیست ایشان را طهارت کنند
و جاسه های و جاسه های ایشان بلند است و کسی نیست روی ایشان را بقبول و باید که نیم کنند و نماز کنند و اگر کنند طاهی شوند اگر بخود
نماید کافر شوند اگر در میان ایشان کسی است که امانت را باید که امانت کند اگر چه روی ایشان را غیر است

که آن خانه را ایشان چنانست که حاضران که با دهم این اشارت میخوانند کردن نماز بر ایشان بود و بر قول از فرم اگر بدل شد
 میگویند کردن نماز بر ایشان روا بود تا این که حاضران که با دهم این اشارت میخوانند کردن نماز بر ایشان بود و بر قول از فرم اگر بدل شد
 روا نبود چون گفته بایا که از اتفاق است که قیاس گذارد اگر از اشارت سرعاج را بدست گرفته است که بچشم گذارد اگر از اشارت
 چشم عاج را بدست فرم گفته است بدل گذارد اما ظاهر روایت است که چون از اشارت سرعاج را بدست گرفته بودی بویا که اگر گذشت
 شود بروی چیزی نبود با اتفاق و اگر صحیح باشد قضا را آن نماز بروی بود و بایا در مسیله خلافت میان ابو نصر و ابی ابو نصر مذکور
 هم بایا ایشان گفته که قضای بروی بود یکی گفته است که قضا بروی نبود اگر گفته نماز میگذارد خواب بر نه بعضی گفته اند خواب نما
 روایت حدیث بود ظاهر روایت چهارم است که اگر بایا گفته است و بایا چهارم است و بایا چهارم است و بایا چهارم است و بایا چهارم است
 است و قدرت بر شستن ندارد و مالی ندارد که کسی را ضرر و در گنده ندارد و در سبب امان مانده نماز نیست اگر شستن
 و همچنین بروی بغیر قبله و بایا حالت نماز گذارد و روا بود هر نمازی در حالت تنه رستی فوت کرده است درین حالت اندر قضا
 کند از عهد بدین آید و اگر در آن حالت نماز گذارد و بر خود نیندکافر شود اگر بخود بیدار کند و مومنی بود و عاقلی و اگر
 جاهلش بخیر بود از آن نماز گذارد آنچه حاجت اصلی بود مانند باقی از خود جدا کند و اگر بصری دارد و روی او لایسوس قبله
 دارد و در احوال و در بقول ابو حنیفه و در بایا بایا ان مبرع روی بغیر قبله که بتمیز نماز را بدو بقول ابو یوسف و محمد در آن
 اگر در یکی خارج جماعتی بخاران اندیم باید که جماعت گذارد اگر چه امام را روی بغیر قبله است و اگر جماعت نکند از نماز بکار نشوند و اگر
 مسلمان بی بهوش شد بوقت نماز بچشم بیوش ماند بقول شافعی هم نماز روی ساقط شود و قضا آن نماز بروی نبود بقول
 علماء و هم قضای بروی بود اما اگر کمتر شبها از روز بیوش ماند باجماع آن نماز روی ساقط شود و قضا بروی نبود ابو حنیفه
 رضا را شش از نیست و چهار ساعت را اعتبار دارد ابو یوسف و محمد هم شش نماز را اعتبار دارند بایا این خلاف جای بدست
 که نماز با دعا گذارد و بیوش شد و بیکر افتاب برآمد و بیوش ماند بقول ابو حنیفه و قضا را آن نماز بروی نبود بقول ابو یوسف
 و محمد بروی بود اما اگر شش نماز را بیوش آمد اتفاق قضا را آن نماز بروی نبود اگر نیک خورد و یکشنبه از رخصته ماند و
 بقول ابو یوسف و محمد هم حکم خفگی آن دارد و قضا را آن نماز بروی بود و بقول ابو حنیفه رضا حکم بیوشان دارد و قضا
 آن نماز بروی نبود اگر بایا وصیت میکنند و در نفس اتفاق درست نیاید چنانکه در وصیت میکنند که چون عدت تو
 بگذرد فلا ملکس انجو بی یا و خیر المغلانی نبلی دمی وصیت در عبادات درست آید این از هم از هم روایت میکنند بایا
 ظاهر روایت است که درست نیاید و ثلث مال با اتفاق درست آید و ثلثین مخا و رضی الله عنهما رسول عم و بر آن روایت است که
 گفت و کل مال گفت فی گفت و چهارم را یک گفت فی گفت و در نه گفت فی گفت و ثلث مال گفت بایا نگاه این حدیث فرمود که
 الثلث کثیر و حتی مبران خود را وصیت درست نباید اگر وصیت کرد که روز ثامن انکم دم دهید و نماز را بر ائمه از آن گذشت
 بر روز را و من کنم شود و ظاهر روایت است که هر نمازی را و من کنم لازم شود که روز یک عبادت و بر نمازی که بایا

جگر دهند یا بکند، بعضی قیاس کرده اند ز کوه مال و صدقه قطره که بکند و پسند روا بود و اگر بکند و پسند هم روا بود و بعضی
 گفته اند که بکند روا نبود و قیاس کرده اند بکفاره یمن و طهار و رمضان شیخ فانی را شاید که روزه بخورد و هر روز را دو
 کند هم بدید که بعد از آن فوت شود آن کند مباح صدقه شود و روز ناقضا شود و اگر بنا بر اینست نماز نیست و اندک از آن وصیت
 کند تا بعد از وفات من کند هم پسند از ثلث مال وی روا بود و هر نمازی را دو من کند هم پسند شاید و هر روز را دو وزنه پسند
 بود و اگر در حیات وی و پدر و انبوه اگر در بیابان خوف است یا نماز کند در روا بود و همچنین کند یا بپای چهل و دو و هم در بیابان
 غسل میت بر تو لعنوا و اجبت و بر تو شافعی هم سنت است حکایت آورده اند که اوم صفی عم وفات یافت و بر تو
 عم و میکائیل هم پادند و آب جامه نوری و حلهای ایشی آورد و نیکو آب ریخت و یکی اوم هم رانست و در آن حلهای
 چیدندش و بروی نماز کردند و بنجاک دفن کردند و انگاه جبرئیل هم نذر کرد و یاسی اوم بده سنت موتا که الی یوم القیمة
 و صلوة کشفانی آورده است که شیش روزه فرمودند و ایشی آب ریختند و حلهای چیدندش و بر تو نماز کردند و بر تو
 بنجاک دفن کردند و جبرئیل هم آن نذر کرد و یاسی اوم بده سنت موتا که الی یوم القیمة شافعی هم گفت که نذر جبرئیل هم سنت بود
 غسل میت نیست بر تو علماء ما هم گفته اند که نذر جبرئیل هم الی امر بر در و کار بود و امر بر در و کار چون فرضیت را تقاضا کند بر تو
 گفت که اگر اجبت علماء ما هم میگویند که بسیار لفظ راست خوانند که مراد فرضیه بود نه یمنی که معاذ جبرئیل رضه مسبقا در بعد از
 نماز آورد و پیغمبر فرمود که من لکم معاذ سنت حسنیه فاستقوها رسول عم مسبقا را سنت خواند و مراد فرضیه بود و در
 نیز اید و مراد فرضیه بود چنانکه نارسیده بالغ شود و گویند نماز بروی واجب شود و ماه رمضان که نذر روزه واجب شد که استقامت
 وفات کرد بر هر فرضیه شود که بشوید و غسل کنید و نماز جنازه گذارند و بنجاک دفن کنند و چون یک کس که نماز هر نیابت و اید و
 حدیث آمده است بر کرده را بشوید و از برای رضای خدای عز و جل مردی از اکنان پال کند و بر کرد دفن کند برضا و بعد از
 آماده کرده خود را در پشت از حلهای ایشی بر کرد که گویند برضای خدای تعالی آماده کرده جامی خود را و شکم و ایشی اگر در
 باشند و مسافت یکی وفات یافت بران دیگر واجب شود که بر ایشی و اجرت واجب نشود اما اگر حاجتی باشند یکی
 در میان ایشان گذارند و یکی بر ایشی و اجرت واجب شود اگر زن مرد و شوی ماند بقول شافعی هم شاید که زن خود را بشوید
 و بقول علماء ما هم نثار اید که زن خود را بشوید و بقول علماء ما هم نثار اید که زن خود را بشوید و بقول شافعی هم
 است که فاطمه رضه وفات یافت الیه المؤمنین علی رضه و ایشی علماء ما هم گفته اند که عقد ایشان اسامی بود و بهرت
 عقد ایشان پنجاست دان بنابر آن که رسول عم فرموده بود که و نسب من بر کرد برید نشود پس عقد در میان ایشان
 باقی بود اما علماء در میان زن وفات کند در میان ایشان عقد ماند لاجرم شاید شستن اما اگر مردی مرد شود و
 زن را بشوید که شوی خود ایشی که چون در عقد وی باشد یا در عقد رجعی باشد دلیل بر آنکه صدیق رضه وفات یافت اسامی و علی
 بود و در ششستیم چون این خبر را در میان عائیه صدیق رضه گفت که من بدانستی که نثار اید که شوی خود را بشوید

من نماندی که رسول علم را کسی دیگر خستنی اگر زن همین باشد باطل شود وی وفات یافت نشاید این زن را که شوی خود را
 شود که مرد و زن است یکی را طلاق باین دادنا معین یا یکی را طلاق دادنا معین پس از آنکه تعیین کردی این مرد وفات یافت مرد و
 زن را نشاید که در این شوی که هر یکی احتمال حرام دارد و در این که نیست و اگر نیست بعد از دخول مسلم شد که خبر زن بوده است میان ایشان
 و حسب و متارک و متارک ایشان از قضای قاضی حلیت نبود بر زن و عده واجب شود و مرد و کاین میان نام برده و سزای کلین
 هر کدام که شود و فاجب شود تا مدت این زن کند و در این زمان دخول نشاید کردن پیش از آنکه این زن گذشتی مرد وفات یافت
 این زن را نشاید که شوی خود را شود که حلیت گذشت اگرگاه شوی و بر او وفات یافت این زن را نشاید که شوی خود را شود که شوی حلیت
 یا بجهت معارضت و بقول ابو یوسف و زفر هم نشاید شوی را شود بقول ابو حنیفه و محمد هم نشاید که شوی را بشوید در صحابه و در شرح
 طحاوی آورده است که زفر هم زن موت را اعتبار دارد و علامه زفر زمان شستن را تا اگر انان موت می گذشت شود و زمان شستن
 که زفر بقول زفر هم نشاید شستن بقول علامه زفر نشاید شستن و متعلق نیز همین است اگر مردی وفات یافت و دام و ولد و نذر شد
 که خواهر را بشوید یا نه همین خلافت مردی وفات یافت زن وی بعد از وفات وی روت آورد یا بشوید شوی را بشوید و بسود
 باز اسلام آورد و نشاید که شوی خود را بشوید یا نه بر روایت شرح بقول زفر هم نشاید که شوی خود را بشوید و بعد از آنکه زفر هم نشاید
 بر روایت مسلمة خواهر امام اجل شخصی به بقول زفر هم نشاید که شوی خود را بشوید و بعد از آنکه زفر هم نشاید که شوی خود را بشوید
 زفر هم اسلام آورد اتفاق نشاید که در این شوی که ظاهر یا محرم گذشت شد زن ان ایشان را نشاید که شوی خود را بشوید که
 مردی در میان زن ان گذشت شد اگر مرد میان ایشان نرسیده بود و در تعلیم پسندنا ویرا بشوید اگر در میان زن ان نرسیده است
 و زن ان نامحرم باشد که زنی خرقه بر دست بچند و آن مرد را تیمم بدگر زنی در میان مردان گذشت شد اگر در میان ایشان
 نرسیده بود و در تعلیم پسندنا ویرا بشوید اگر نرسیده بود مردی خرقه بر دست بچند و آن زن را تیمم بدگر اگر در زن ان
 که مرد را تیمم بداید که روی بر کرده اند یا خنجر بر دستها آورد وی نهید اگر خنجر شکست گذشت شد بعضی گفته اند که خنجر شکست
 و دیگر را پس از آنکه زفر هم نشاید که شوی خود را بشوید یا نه و در این وقت که بچند و آن زن را تیمم بدگر اگر در زن ان
 نشوید خواهر امام زفر هم گفته است در روایت المال خنی باشد باید که بیت المال کثیر کی بخند از برای وی و ان کثیر را تعلیم
 و پسندنا ویرا بشوید و بچند و ان کثیر با زفر و شند و ان مال را باز بیت المال بداند خواهر امام اجل خنجر هم گفته است که
 خرقه بر دست بچند و در تیمم بداید که زنی در میان مردان گذشت شد و خواهر امام زفر هم گفته است که در این وقت که بچند و آن زن را تیمم بدگر
 و در اب کلان چنانچه در گذشته اند که زفر هم گفته است و بچند و ان کثیر با زفر و شند و ان مال را باز بیت المال بداند خواهر امام اجل خنجر هم گفته است که
 اما اگر زنی که شسته شود پیش از آنکه زفر هم گفته است و در اب کلان کثیر کی بخند از برای وی و ان کثیر را تعلیم
 نیست شیخ ابو القاسم سعاد هم گفته است که هر مردی که شسته شود و در اب کلان کثیر کی بخند از برای وی و ان کثیر را تعلیم
 نشود و انکه ان زنی در چاه زفر هم گفته است که ان اب را بشوید و انان زن را بجهت بود و خوان الوده بود و خواهر امام بکر سکاف هم

گفته است اگر مردی شسته بود یا ناشسته هر دو حال پلید شود که غالب آن بود چون در افتد بخری
از وی ترشح کند چو که مرده را امساک نمانده بود چون آب اندک پلید شود در عین المسایل مذکور
است و بیکر قاضی امام ابو زید سی در اسرار گفته است که مرده در اصل پلید است اگر چه ویرا چندان
صد آب شویند پاک نشود و فرق میان شسته و ناشسته نیست اما اگر کافری بر کتوفات یافت و ویرا
در صد آب شویند چون در آب اندک افتد آن آب را پلید کند که آن نجاست کفر ویرا ظاهر شد
اگر مسلمانی در آب بسیار افتد و بلا کشد ویرا از آن آب هر گشتن باز شستن حاجت بود یا سینه
این مسئله را خواجہ امام ابو نعیم عیاض صرح سوال کردند که در مسجدی باط چهار سو یک بر سر منبر روی
جواب پیش حاضر نبود استاد وی خواجہ ابو منصور ماتریدی که رم اینجا حاضر بود و بسوی استاد نظر کرد
خواجہ ابو منصور اشارت کرد که اگر ویرا جنبانیده اند انگاه بر کشیده اند باز شستن حاجت نیست و اگر
جنبانیده اند باز شویند گفت استاد و نیز که از من چنین میفرماید که اگر ویرا جنبانیده اند و انگاه بر کشیده
باز شستن حاجت نیست و اگر جنبانیده اند باز شویند چون بر سر منبر از تعلیم تنگ داشت لاجرم بقعه جلیل
نام کردند پس چون میت را خواستند شستن تخمه را چنان باید نهادن که کپار را خوابانند بقولشانی
بر پهلوی راست خوابانند روی سوی قبله بود و بقول علماء مارمستان خوابانند و قد مہای سوخته
بود اما این جای بود که دست و پا را اگر دست ندید چنان نهند که دست و پا باکی نبود دست کشند و غسل و اگر
ویک کس که ویرا اب بریزد و بادت از حاجت اصلی نشاید در آمدن بقول شافعی رم بر این از میت بیرون کنند
بقول علماء مارم بر این از میت بیرون کنند و بقول حسن زیاده رم جبری بر آنگند که از ناف تا زانو پوشیده شود
طایر روایت نشاید که اگر میراث خوار را رسیده باشند تا مال دی تلف شود و مرده شوی تاوان دار شود عورت
خلیظ ویرا پوشیده پسند بود بقول علماء مارم عرقه بر عورت خلیظ پوشیده و تخمه را با آب صفا بشویند انگاه میت را بر تخمه
نهند اتفاق است که در وقت غسل قرآن بخواند و دعا بخند اما اگر دعا نریم گوید شاید که غسل از زمان که مرده را
بر سینه کند بر زبان سحر ذکر گوید یا در کفن بچند دوی خوش کنند بر قول زفر رم مخارفا را بر قول علماء از نه رم مساجد را در بعضی
بقرآن است تحت غسل آید دست خود را بشوید اول دست راست را بشوید باز دست چپ بشوید و انگاه تخمه بر دست چپ و دست راست را بشوید و انگاه
خود را بر وزن اندازد و دستها را بشوید و بقول شافعی رم میت را با آب ان می سباید بشویند و بقول علماء مارم خود را بر زبان و بینی
میت اندازد و بپسند بود و انگاه بر پیشانی بشوید و دستها را بشوید بر روایت حسن زیاده رم سحر کرد و ظاهر روایت مسیح سرنیاد و با
پیشانی را بشوید و انگاه اب فروریزد و انگاه دست راست شستن کرد و سوی خود کشد و انگاه آب فروریزد و دست چپ
کبر و سوی خود کشد و آب کبر کرد و بریزد و انگاه بروی تخمه شاید دست بشکشد و مالد اگر چه سرنی از میت سرت کشد

سخن را بشنید و بخت را بایز شمس مستحق حاجت نیست از برای آنکه از آنجا که میت را شستند آنوقت که سبک بود و من گفتم حکم
 صاحب جرم سبک بود و تا اگر چیزی بدیداید طهارت او باطل نشود آب شستار و تا میبایزم شود و کل مانند ما شستند و هیچ
 نمکند سوی ایشان را بخت نکند و کل را باب صاف شود و زنا را رمی پیش سینیه بپند و زنی بر تنه بوی خوش سوزند و وضو بپراکنده
 کنند و بقول زفر جرم بر ساجد باشد چنانکه بر پیشانی او کفها رود دست و سر را زانو بوقوع نماید و زنه دم بر مخارج چشمهای چنان و پنی
 مانند آن اگر بیشتر بود بهر جایگاه پراکنده کند و زانو کفن سنت است چنانکه از او زانو را بچشم است این سه کفر
 میجو سینیه بند از زفر جرم روایت آمده است که روی بند نیز باید و هر جامه که در حال حیات شاید در موات نیز بچون کفن باشد
 کردن اما و لیتر آن بود جامه که بان جامه طاعت کرده باشد از جامه ها و او را کفن کنند بهتر است و لغافه نو کنند و لیسل بر آنکه ابو بکر
 صدیق رضوفات یافت وصیت کرده بود که مرا هم درین جامه بپوشد و بجاک دفن کنند که من این جامه عبادت کرده ایم نو
 کنند که زندگان بدان جاحتمد تر اند و او لیتر اند و صدیق رضی عنہ از او را زانو بود همان کرد تا ما لغافه نو کرد و زانو کرفت را
 در کفن بپوشید معلوم شد که لغافه خشک مانده است اگر کمی دست بایگی بای مانده است با جامه آن لغافه را بپوشید اگر کمی خشک
 خشک مانده است بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم غفواست و نیز روا بود که خشک شده باشد و بقول محمد رحم انکشت را بپوشید
 باب باب چهل و سیوم در بیان جنازه چون میت را از خانه بیرون آرند نخست سر باید بیرون آوردن آنگاه دستها
 و اگر نخست پا بیرون آرند بایکی نبود چون بر جنازه نهاد اول سر بپند و آنگاه پاها را که نخست پاها را بپند بایکی نبود و
 بر روی جنازه اندر کشند و اگر زن بود بر روی جنازه نقش بپند که مرد بود همان چادر اندر کشند بپند بود در پیش جنازه
 جرم کردن و جامه سیاه کردن و شمع بیرون در پیش جنازه و کل بر پاشیدن اینهمه بدعت بود نشاید که از پیش پیش
 جنازه قرآن خواندن بلند نشاید و بیکر بلند گفتن نشاید که ان شبیه را فاضیان بود پس سینیه انشا بدینچنین کردن و بقول
 شافعی رحم جنازه را دو کس که بر جمع پیش روند و بر قول علماء رحم جنازه را چهار کس که بر جمع پس و نه سنت جنازه بر
 انست که پیش رود و کف راست کیه دوده قدم بر و پس آید بر کف دست کیه دوده قدم بر و پیش بر و بر کف چپ
 کیه دوده قدم بر و و پس آید بر کف چپ کیه دوده قدم بر و چپ قدم بر و شود رسول عم فرمود خدای عز و جل چنان
 گناه گیرد از دلوان او میگرداند در مسجد نماز جنازه گذاردن که ایت نبود چون جنازه در مسجد نیارند اما اگر جنازه را
 در مسجد کنند بقول علماء رحم کرده بود و بقول شافعی رحم کرده نبود شافعی رحم میگوید که امیر المؤمنین عمر رضی عنہ در مسجد
 جنازه میگذازد و میگوید ان ضرورت نبود که مسجد را از جهت آفات کتبات بنا کرده اند و نیز بر ساجد و است و معرو را از آنکه
 الا شافعی نبیند اگر جنازه بیرون مسجد است با طایفه بیرون مسجد است و دیگر آن در مسجد نماز گذاردن و ابو جریم قند
 ایت که قوم سجده نمایند با طایفه بیرون مسجد نماز جنازه گذاردن در جنازه بقول شافعی رحم کرده بود و بقول علماء رحم کرده بود
 جنازه بیرون مسجد بقول شافعی رحم نماز جنازه گذاردن را و ابو یوسف و ابو حنیفه رحم کرده است که شافعی رحم کرده است

دیگر را بود و بر قول محمد بن روایت و اگر چه اینی توقف نموده ایم ساهی اینجا اتفاق در بار او بود که بر آن جنازه دیگر نماند و اگر
 مسلم بن حنفیه را امانت کند متوفی را بقول ابو حنیفه و ابو یوسف هم روا بود و بقول محمد بن روایت و مسلم بن حنفیه در نماز جنازه
 سلام داد نماز جنازه نشود و اگر نماز جنازه حدیث رسیدیم که و بنا کند اگر چه امام بود چه اگر خلیفه کند و بطهارت مشغول شود
 نماز جنازه گذارده شود و جنازه برشته شود نماز وی تباہ شود و شرح در سیر احمد سجایی و در نوادر صلوٰۃ خواجہ امام خواجہ نزار
 و در صلوٰۃ خواجہ اجل بن حرسیم بدو جای آورده است که تواند که بنای کند خلیفه تواند که در آن یابی در اصل نسجی از روایت
 آمده است اما شیخ الاسلام بر آن الدین رحم گفته است قیاس خلیفه کند روا بود اگر طهارت نماز اندازده است باب بنا کند
 اتفاق روا بود اگر طهارت نماز اندازده بود محاکم بنا کند اگر طهارت نماز اندازده است بنا کند ظاهر روایت روا نبود و اگر
 صد و در صلوٰۃ قاضی ابو الحسن مروزی رحم آورده است که قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف هم تواند که بنا کند برای آنکه
 بنا همچون ابتدا است چون هم از ابتدای وقت است و بی تمیز قول ایشان می آید بنا نیز باید که درست می آید لفظی و اگر
 بود در صلوٰۃ خواجہ اجل بن حرسیم آورده است که اگر امام یا در نماز جنازه حدیث رسیدیم کند نماز تمام کند و خلیفه نکند
 و اگر بی تمیز نماز جنازه میکند روا بود یا بی ظاهر روایت روا بود از حسن بن باقر هم روایت آمده است که روا نبود و شیخ الاسلام
 سلام بر آن الدین رحم در دیار آورده است که صحیح این قولست که روا نبود اگر خلیفه کرده است نماز کردن روا بود چه وی از اجل
 معتقد بآن شود اگر کسی را خلیفه نموده است و تیم دی روا نبود چه امانت تیم نفوت شدن تعلیق دارد اینجا خوف فوت شدن نیست
 چه گذاردن نماز بوی تعلیق دارد مسلم بن حنفیه چون مرده را بگوستان بر نذر یا و ات از حاجت اصلی بگوستان در نباید و
 گو را را مشوش نکند که رسول غم فرموده است که گو را بپای گوید و استخوان خشک چه و آن بر بر پایی میکنند
 از بهر شرف او میت نه از بهر حرمت چه و آن بعضی علماء گفته اند هر که بی حاجت بگوستان رود چنانستی که بای بر وی غزوان
 مومنان نهاد که گرفت شود که بگوستان در آمده شود چیزی خواند ثواب آن بزدگان نشسته بگرفت خواندن وی از کوفتی
 در گذشته شود مسلم بن حنفیه چون مرده را از کردن بر سر گوستان بپند جل بر سر خاک بنشینند و گسایک کاری میکنند که استخوان
 فعل جهود است که رسول عی با صبح بر فعلی از باران می آید و در بر سر خاک استاده بود که چه و دی بگوشت گفت باینکه
 همچنین میکنند که شما میکنند چون مرده را بجا که نیم بر سر خاک نشیند رسول عی صی را فرمود که بنشینید یا چه و از اختلاف
 کنم لا حرم امر و بر ما نیست شد و متابعت بر ما لازم شد بقول شافعی هم سخت بر از جانب بای فرموده مرده را در گوشت کس نه
 و بقول علماء را هم نقد حاجت در آن مرده را از پیش در انداخته و بگویند بسم الله و بالله و علی گفته رسول الله اگر زن است مردی که مرده
 در آید و برادر خاک فسد کند اگر چه نیم در بسترین محلت در آید چادر بالای کوری در انداخته است که نشسته یا چشم یا چشم بر
 بر پوشش می مرده را تلقین کند بگویم ان الله الله و بر قول علماء را هم گفته اند که آن در وقت نیت که بیشتر از همه بار و
 مرده باشند که بیشتر کل دارد و آنکه نیم بر سر خاک نشیند و بگویند بسم الله و بالله و علی گفته رسول الله اگر زن است مردی که مرده

پس از آنکه در وقت فروغ است و در حدیث آمده است که بر سر خاک بشیند و چیزی خواند بر کسی خاک دهد و آن خاک را در
گودال اندازد و بعد از آن خزه خاک آفرید یکبار یک مرغوانه را ثواب دهد و مرغوان مرده را اسایش بخشد و اگر گشت رست
کردند معلوم شد که نماز را داده است ششست بر دارند و با سباجا نماز کند از نمازها ششست رست کند اگر ششستید بدید از نماز
بر دارند بشوید نماز کند از نماز خاک را رست کرده اند انگاه معلوم شد که نماز را داده است با اتفاق خاک را کنار کنند و بر سر خاک
دیگر نماز کند از نماز خاک چیزی از دینوی فراموش کرده باشند و بصورت خاک را باز کنند که معجز شعیب رضي الله عنه
خود را در خاک مصطفی صلعم مانده بود از عجب بدین سوال کردند عیسی و استوری دادند خاک باز کرده انگشتی خود را بر آورد
در وقت نطق سرنگون شد و در وقت چنانکه یا بهیای وی بر سوی خاک بود سرودی خود را در پای مبارک مبارک عالی
مبارک مبارک یا بدین چنان سرزیر یا بدین و انستم که اگر چیزی در خاک خاشاک شده مانده باشد شاید خاک باز کنند چون خاک رست کردند
و بقول شافعی هم تقبل کنند و بقول علمای ما هم قرآن خوانند و دعا بخوانند و بگویند یا ساجی اگر زمین سخت است لحد او بتر بود که
در زمین و دگر در کفن بود یکی لحد کردی یکی ساجی کردی چون رسول عز و دنیا صحت کرد ابو بصیر دین مضر دعا کرد که خدا یا
بر کدام کافض است انرا بدید چون این دعا کرد که خدا یا ساجی صلعم الله انما والحق بغیر این و انتم لحد
خافض است که خاک رست بود و خدا را ساجی کند و ابو بصیر در لحد نشاند و این گفت اندک دروغی از سر و پا بان بوم اند
گیرند و شوال کنند و پیش روی بیت زنی کنند و بران رف بنند چون مرده را خاک کنند باید که سرگین را کشند و در گشت بخت
نشاند و شفق که رسول علم نبی کرده است که انش سوده را در کار بسند یا توبت و در کارها دن که ایت است شخه شاد و در کار
نهان و یا فی اگر حاجی سخت است نشاند و اگر سخت است شاید خدا بود که محمد بن الفضل بخاری هم میگوید که بخار است اگر
نخه پس سازند و است پس و انتم که نخه چون نیز دست قبو شافعی هم خاک را چهار سوسی کنند و بقول علمای ما در کفن
کوبان شکر کنند نخه هم گفته است که کسی نیکر و خدا رسول علم و از ان ابو بصیر در نقل کرده اند که چون کوبان شکر است
شافعی و بیان عراق اکنون بخین میزند که ما ساجی که ان طریق ایشان را غرض علی الغنیه گفته اند سنجید را سنجید یا کرد
کو بخت خردید که در نشاند و خردید نشاند و خاک توده مانند نایه بر آید با جگر اندر گیرند تا هم استوار بود و هم گیاه بر آید
که در حدیث آمده است که هر گیاه که بر خاک بر آید یا انگلیاه بنرسد و تسبیح گوید ثواب آن برده رسد و دلیل بر آنکه روزی رسول
از کوهستان برگشت و دو کوزه در دین و عذاب بر ایشان متولی شد و از روزی از ان دو خاک بر آید و عای که خدا را عطر
عذاب بر ایشان سهل گردانید رسولی فرمود تو باز اگر خوب تری بارید یا بار و دندان خوب دوباره کوزه و رست
گفت تا این جو بهار باشد تسبیح گویند ساجی ان با ایشان هم رسد سوال کردند بخت این عذاب گرفتار شده اند رسول علم
فرمود که یکی نخه چون بود و یکی جابر خود را از بول نگاه داشتی و انگاه رسول علم فرمود که اگر مدت عمر خویش یکروزه از راه
و استندی ایشان را عذاب بودی مسلم و عت سید پاره خوانند و انشا بد کردن و اگر وارث نرسیده بود حرام بود

در حدیث آمده است که هر گیاه که بر خاک بر آید یا انگلیاه بنرسد و تسبیح گوید ثواب آن برده رسد و دلیل بر آنکه روزی رسول از کوهستان برگشت و دو کوزه در دین و عذاب بر ایشان متولی شد و از روزی از ان دو خاک بر آید و عای که خدا را عطر عذاب بر ایشان سهل گردانید رسولی فرمود تو باز اگر خوب تری بارید یا بار و دندان خوب دوباره کوزه و رست گفت تا این جو بهار باشد تسبیح گویند ساجی ان با ایشان هم رسد سوال کردند بخت این عذاب گرفتار شده اند رسول علم فرمود که یکی نخه چون بود و یکی جابر خود را از بول نگاه داشتی و انگاه رسول علم فرمود که اگر مدت عمر خویش یکروزه از راه و استندی ایشان را عذاب بودی مسلم و عت سید پاره خوانند و انشا بد کردن و اگر وارث نرسیده بود حرام بود

و اگر مانع بود سنت است که کسی نهد و یک ایشان چیزی برود و بسیار خواندن اختلاف مشایخ است و اگر خوانند چنان باید که خوانند که
یکدیگر بشنوند **مسئله** اگر کورستان چیزی برکندن نمی است و آتش بر خاک برودن که است است که چنانی خوف تخریب باشد
که خاک را بجا و دود را بکشد و بخار و ابود و اگر فی این فعل مخالفت خطیر و کردن نشاید و پوشش هم نشاید ساختن بروی
خاک را بر بند باید ماندن تا دود با دوان بروی زند اسایش مرده بود و هیچ الاسلام بدان الدین رحم میگوید که در حدیث آمده است
که آن باشد که بر کوبید و اسایش مرده بود و کفایت کنان وی بود که تخریب آمده را کاودید بر کشیده تا بترکد اگر کفن برقرار است
نکاح دارد تا خیر وی گذشت و تشریف بر غیر وی کنند بر زندگان حرف نمکنند اگر مرده را نباشی بر سر نه که باید که میراث خواندن
کفن و دیگر کند اگر کورستان از میفر و شنید و او بنود و کورستان مباح بود بر سر نه و میمان که بمیرند و اگر در ویشی بر سیم خدند و کفن
از آن سیم که در چیزی زیادت آید نشاید که بنان آب و رتبه وی خرج کنند سیم را بجا دارد تا مرده دیگر کفن کنند هر که گذشت
نشاید که برادر یا چنانچه دفن کنند که این سنت انبیاست علیه الصلوٰه والسلام باید که در کورستان عامه مسلمانان دفن کنند
و در کورستان خرید و فروخت نشاید کرد و کورستان نشاید خانه ساختن و زراعت نشاید کرد و درخت نشاید کندن
که زمین کورستان را محط کرده باشد و کور را نشاید اندودن و سقید نشاید کردن و کورستان مباح است بر سر نه که باره را جدا
میکند و میکند و میزند از آن ماست و کسی دیگر را نماند که است بود بر سیم را نشود که زمین خود را کورستانی میکند خاص از برای
خویش و اقارب خویش را پس که قارب و عشا بر خویش در خاک نهاند از زمین بر سر مرگان مسلمان مباح شود اگر بار در زند ظلم
باشند پس انست که کورستان بهر طریق ملک نشود و الحمد للہ برب نولینده را بیا مری و خواننده را رحمت کنی **باب**
و چهارم در بیان سجدات بدانکه اصل است محمد رحم را درین باب هر که یکی سجده زیادتی بیاورد نمازش تبا نشود و اینجا بود
که بعد از او اما هر چه بهر اصلاح نماز او نمازش تبا نشود بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم هر چه با دودن رکعت بود نمازش تبا نشود
اصح است در شافعی هم در باب سجدات که هر کجا بماند باز کرد و او را که چه بسیار بود و باز نماند شود اصح است ز فرم را در باب سجدات
هر کجا که بماند باز کرد و او را و شش بر نماند نشود چون با دودن رکعت بود اگر چه رکعت تمام بود باز نماند نشود و صورت مسلم چنان بود
که مسلمان نماز دو گانی میکند در در رکعت دوم یا و اندیش که از رکعت اول یک سجده مانده ام قول ز فرم و شافعی هم
باز کرد آن سجده را بیاورد و آن قیام در رکوع رکعت دوم را باز از بقول علما و گفته رحم از اینجا سجده در دو سجده بیاورد و یکی
بنت قضا میکند در شصت از او اینجا بود که با دودن رکعت بود اگر چه رکعت آورده و وقعه آورده یا و اندیش که از رکعت
اول یک سجده مانده ام بر قول شافعی هم آن سجده را بسیار و دیگر رکعت نماز در دو رکعت تمام است بنت کند و یک سجده بیاورد
و وقعه سه باره نماز تمام کند و اگر نماز با دودن رکعت دوم یا و اندیش که یک سجده از رکعت اول مانده ایم باز نشد
و آن سجده را آورد بر قول ز فرم و شافعی هم آن قیام در رکوع رکعت دوم را باز از بقول علما و گفته رحم از اینجا سجده در دو سجده بیاورد و یکی
اگر باز نماند از بقول ز فرم و شافعی هم نمازش تبا نشود و بقول علما و گفته رحم بر فرمود سجده آورد و وقعه نمازش تمام شود اگر رکعت دوم

سجده مقید کرده و آنکه یا در پیش که یکی سجده از رکعت اول مانده ام باز رکعت و نیت آن کرد سجده را آورد و بعد قول شامعی نه از
 رکعت را باز آورد و بقول علامه عام باز نیارد و اگر غازی پیش کند از چون بقعه آخر نشیند یا و اندک پیش که یکی سجده از رکعت اول مانده
 ام بقول علامه عام نیت کند آن سجده را آورد و قعه سهواً و از عهد بیرون آید از شامعی هم دور نیست بگوید نیت کند آن
 سجده را آورد و هر رکعت غازی بقعه آورد و دیگر و نیت آنست که آن سجده را آورد و دیگر رکعت غازی را آورد از عهد بیرون آید بپایان اصلی است که در
 در آوردن آن سجده نیت شرط ندارد چون رکعت دوم را سجده را در نیت آن سجده ملحق رکعت اول شود این قیام کرد و رکعت اول نیت
 شود و با خوان یک رکعت غازی را در عهد بیرون آید غازی را در بقعه نشست یا و اندک پیش که یکی نیت سجده خوانده ام و سجده نیارده ام
 آن سجده را آورد و قعه سهواً و در سلام داد و نیت یا و اندک پیش که یکی سجده صلی مانده ام آن سجده تلاوت سهواً نیت
 دارد و بیانی تفاوت نیت ندارد که وی نفس خود و بطلب کامل است آن سجده سهواً نیت دارد و بیانی بگوید اگر صلی را از رکعت اول مانده
 باشد نیت ندارد که نیت شرط نیست و اگر از رکعت دوم مانده است نیت دارد که در محل است نیت شرطی غازی را آورد غازی را در
 از بقعه نشست یا و اندک پیش یکی سجده مانده ام اگر از رکعت اول مانده است نیت کند آن سجده را آورد اگر از رکعت دوم مانده است
 نیت شرط نیست که در محل است یکی سجده آورد و قعه سهواً و از عهد بیرون آید سهواً بقعه نشست یا و اندک پیش که یکی سجده
 مانده ام بگویم اگر از رکعت اول مانده است یک رکعت غازی را آورد و قعه سهواً و تمام کند و اگر از رکعت آخر مانده است و در قیام
 باقیست دو سجده آورد و قعه سهواً و تمام کند و اگر نیت کند که دو رکعتی رکعت مانده ام یا از رکعت معالی و سجده آورد
 و قعه یک رکعت غازی را آورد و قعه سهواً و از عهد بیرون آید اگر همچنین کرد و غازی تمام کرد یا و اندک پیش که یکی سجده مانده ام
 آن دو سجده و دیگر رکعت غازی را بصلح از بیانی چون وی سه سجده مانده است آورده وی یکی سجده پیش نمود و اگر آن سجده
 را از رکعت اول آورده بود غازی تباه شود از برای آنکه چون دو سجده آورد این رکعت دوم تمام شد و رکعت اول بیک
 سجده مقید کرده است بر وی یک سجده مانده وی یک رکعت غازی را آورد و غازی تباه شود اما اگر آن سجده را از رکعت آخر آورد
 غازی را بود از برای آنکه ازین دو سجده که او روی ملحق برین رکعت شود و این رکعت تمام شود بر وی یک رکعت غازی را آورد
 از عهد بیرون بیرون آید پس وی یک سجده زیادتی آورد و با آوردن یک سجده زیادتی غازی تباه نشود و دیگر بگوید نیت
 از عهد اگر بقعه نشست یا و اندک پیش که یکی سجده مانده ام آورده وی یک سجده پیش نمود بگویم که این یک سجده
 را از رکعت اول آورده است یا از رکعت دوم اگر از رکعت اول آورده غازی تباه نشود و یکی سجده بیار و دیگر رکعت غازی را
 بیار و آخر سهواً بیار و غازی تمام شود و اگر دو سجده در حال بیار و غازی تباه شود از برای آنکه یک سجده از رکعت اول
 آورد نیت دو سجده که در حال می آوردن رکعت آخر ملحق شود پس در یک سجده می باید که بیار و غازی تباه شود و چون
 بر نیت و دیگر رکعت غازی را در پیش از تمام کردن فریضه طوم کردار شود و با غازی تباه نشود و اگر غازی را در
 بر سر دو قعه نیارده یا و اندک پیش که یکی سجده مانده ام غازی تباه شود و بقعه با نیت آید یا نیت اگر غازی را در

سه گذارد و بر سر دو به پشت یا دامنش که دو سجده مانده ام اگر دو سجده از دو رکعت مانده است غرضش تبا نه شود اگر
دوازده رکعت مانده است بگویم اگر از رکعت اول مانده است یا از دوم مانده غرضش تبا نه شود از هر آنکه دو سجده مانده است
وی با بابت آوردن چون اوران قیام و رکوع بیوم برانداخته شود لاجرم قعدہ بیارد و غرض تمام کند اگر از رکعت آخر مانده
است هم قیام هم رکوع برانداخته شود و اگر غرض و کانی را سه گذارد و یا دامنش که سه سجده مانده ام اگر سه رکعت مانده
است مانده است غرضش تبا نه شود و اگر سر از دو رکعت مانده است غرضش تبا نه شود و یک سجده بیارد و قعدہ سه سجده بیارد و غرض تمام کند اگر
نیمه مانده که سه از سه مانده است یا از دو غرضش تبا نه شود که احتمال دارد که سه از سه مانده باشد و احتمال دارد که از سه رکعت
مانده باشد اگر سه از سه بود غرضش تبا نه شود و اگر سر از دو رکعت مانده است غرضش تبا نه شود پس باید که غرضش تبا نه شود که اصل در باب
که فضا با سلام بیا میر و غرضش تبا نه شود اگر غرض و کانی را سه گذارد و قعدہ بیارد و یا دامنش که چهار سجده مانده ام آورده
دی و پیش نبود سجده آورده و احسا باید گرفتن با دوازده رکعت است با دوازده رکعت اگر دوازده رکعت است و دو سجده بیارد
و قعدہ سه بار و غرض تمام کند از هر یک بیرون یک سجده اول یا نیست شرط است و سجده دوم نیست شرط نیست که در محل است و
اگر این دو سجده را از یک رکعت آورده است از رکعت اول بر فور و سجده آخر دو قعدہ سه بار و از سجده بیرون آید و اگر
این دو سجده از یک رکعت آورده است یک رکعت گذارد از هر یک بیرون آید **مسئله** برقرار بقصد نخست یا دامن
که سه رکعت گذارد و یک قعدہ و یک سجده مانده ام آورده وی یکی سجده پیش نمود و اگر این سجده را از رکعت اول آورده
است بر فور و سجده و یک رکعت تمام شود و گنبد کند و آن یک سجده دیگر از غرضش تمام شود و قعدہ سه بار و
سجده بیرون آید و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یک سجده آورد و یک رکعت غرض گذارد و از هر یک بیرون آید این است
غرض وی است بعضی گفته اند که سه سجده آورد و از هر یک بیرون آید اما تحت این دو سجده بیارد و این رکعت تمام شود و غرض
نیست کند و آن سجده دیگر از اختلاف زائد آن دو سجده که از اول آورده است از این است بشرط نیست که در محل است
مسئله برقرار بقصد نخست یا دامنش که سه قیام و سه سجده آورد و هر یک سجده بیارد و این
غرضش بر غیر زاید یک رکعت غرض گذارد و سه بار و از هر یک بیرون آید **مسئله** برقرار بقصد نخست یا دامنش
که سه رکعت غرض گذارد و یک قعدہ و یک رکعت قرآن خوانده ام اگر در رکعت اول یا در رکعت دوم خوانده
یا سه رکعت یک قعدہ آورد و غرضش تبا نه شود و اگر رکعت میوم خوانده است از او به صورت مسکه که نیست یک سجده و از دو قعدہ می باید که رکعت تمام
شود و نیست که مسکه خواند یا بعد از تمام رکعت و سجده آخر یا نه دو سجده یا نه یک رکعت میوم خوانده است از او به صورت مسکه که نیست یک سجده و از دو قعدہ می باید که رکعت تمام
آورده است تمام رکعت می باید که مسکه خوانده شود و اگر مسکه خوانده است از او به صورت مسکه که نیست یک سجده و از دو قعدہ می باید که رکعت تمام
غرض و چون قعدہ معتبر که بعد از آن سجده خواند و بر خاست و برانیز و در مسکه خواند و سه بار و از هر یک بیرون آید و مسکه خوانده
یا دامنش سجده تلاوة آورد و قعدہ سه بار و از هر یک سجده شود و مسکه خوانده شود و مسکه خوانده شود و مسکه خوانده شود

و سه سجده جمعی و یک آورده است یا زده شود و یک یا تمام آورده است نیست که بیست و یک سجده و دوازده قعده باشد که تا دو رکعت
 نماز تمام شود مسلمانانی که از چهار رکاتی میکند از قعده نخست یا دیش که یک سجده مانده است که آن سجده را بسیار در چون این سجده
 از رکعت اول بود اما اگر از رکعت آخر بود نیست غیر از بیست که در جمعی است سجده و قعده آورد و سه بار و نماز تمام کند از سجده
 بیرون آید اگر نماز چهار رکاتی را قعده نخست یا دیش که دو سجده مانده است بکیم کرد و از دو مانده است بان دو از یکی اگر دو
 از دو مانده باشد دو سجده و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر دو از یک رکعت مانده است از رکعت اول یک رکعت نماز دیگر بسیار
 و اگر از رکعت آخر مانده است دو سجده آورد و اگر نسیه اندک دو از دو مانده است یا دو از یکی دو سجده بسیار و قعده و سه بار و یک رکعت
 نماز گذارد و سه بار و نماز تمام کند اگر نماز چهار رکاتی می آورد و قعده نخست یا دیش که یک سجده مانده است بکیم کرد سه سجده
 از سه رکعت مانده یا از دو رکعت اگر سه سجده مانده است سه سجده بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر سه از دو مانده است
 سجده بسیار و یک رکعت نماز بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نسیه اندک سه از سه مانده است و یا سه از دو خالی سه سجده بسیار
 و قعده بر غیر و یک رکعت نماز دیگر بسیار و قعده سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز چهار رکاتی را در قعده نخست یا دیش که چهار
 سجده مانده است و یا از سه یا از چهار یا از چهار مانده است چهار سجده بسیار و قعده سه بار و نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است
 بکیم کرد از دو اول مانده است دو رکعت نماز بسیار و اگر از دو آخر مانده است دو سجده بسیار و یک رکعت قعده و سه بار و نماز تمام کند
 و اگر نسیه اندک چهار از چهار مانده است یا از دو چهار سجده بسیار و قعده بسیار و دو رکعت نماز بسیار و قعده و سه بار و نماز
 تمام کند و اگر نماز چهار رکاتی را نخست یا دیش که پنج سجده مانده است پنج سجده بنویس که با مانده پیشتر بود آورده را حساب
 باید اگر این سه سجده که می آورده است بکیم کرد از سه رکعت آورده است یا دو اگر از سه رکعت آورده است سه سجده و یک بار و یک رکعت
 نماز و قعده سه بار و نماز تمام شود اگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت بسیار و نماز تمام شود و اگر نسیه اندک سه سجده از
 سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بسیار و قعده بسیار و بر غیر دو رکعت نماز دیگر بسیار و قعده سه بار و نماز تمام کند
 اگر نماز چهار رکاتی را در قعده یا دیش که شش سجده مانده است شش سجده بسیار و قعده بسیار و دو رکعت است یا دو از یکی اگر دو
 از دو آورده است سه سجده و یک قعده بسیار و بر غیر دو رکعت دیگر بسیار و سه بار و نماز تمام کند اگر دو از یکی آورده است پس
 و یکی رکعت نماز آورده بود سه رکعت نماز دیگر بسیار و قعده سه بار و نماز تمام کند و اگر نسیه اندک دو از دو رکعت آورده است
 یا دو از یکی دو سجده بسیار و قعده بر غیر دو رکعت نماز دیگر بسیار و قعده سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز چهار رکاتی را در قعده
 یا دیش که هفت سجده مانده است هفت سجده بسیار و قعده بسیار و اگر این سجده را از رکعت های اول آورده است بر فرد و سجده آورد
 رکعت شود ویت کند آن یک سجده و یک از دو رکعت شود و قعده آورد و رکعت دیگر یک قعده گذارد و اگر این سجده را از رکعت
 آخر است و یک سجده آورد سه رکعت نماز و قعده را از سجده بیرون آید و اگر نسیه اندک پنج عمل کن یک سجده و سه رکعت نماز
 به قعده را از سجده بیرون آید مسلمان برقرار یا دیش که چهار قیام در کوه آورده است پنج سجده فی بر فرد و سجده آورد

این که رکعت شود بنزد و سر رکعت نماز کند و در بدو قعده و سجده سهواً از سجده بیرون آید اگر چهارگانی را بقعده نشست یا در سجده
 که پنج رکعت آورده ام و قعده فریضه نیامده ام یا در سجده یک سجده مانده ام نمازش تباها شود چنانچه رکعت را در سجده را آورده ام یا در سجده
 که رکعت یا سجده معجز شده بود و فریضه یا تطوع است و سجده شود و اگر نماز چهارگانی را پنج رکعت آورده و قعده نه نشست یا در سجده
 که دو سجده مانده ام کرده و از دو رکعت مانده است نمازش تباها شود و اگر دو رکعتی مانده است نمازش تباها نشود و قعده و سجده بسیار
 و نماز تمام کند و اگر نمیداند که در دو مانده است یا در یکی نمازش تباها شود اصل الشک اگر یک جزو مانده است و نه جزو را تسبیح آن
 یک جزو نه جزو نماز و ابوداود اگر نماز چهارگانی را پنج رکعت آورده و قعده فریضه نه نشست یا در سجده یک سجده مانده ام بنحوی که سه رکعت
 مانده است یا سه رکعت اگر سه رکعت مانده است نمازش تباها شود و اگر سه رکعت مانده است نمازش تباها نشود و قعده و سجده بسیار
 و قعده که سهواً نماز تمام کند و اگر نمیداند که در سه سجده سه رکعت مانده است یا در نمازش تباها شود اگر نماز چهارگانی را پنج رکعت آورده
 فریضه نه نشست یا در سجده یک سجده مانده ام بنحوی که این چهار سجده از چهار رکعت یا از سه رکعت یا از دو رکعت یا از یک رکعت یا از
 تباها شود اگر از سه رکعت مانده نمازش تباها نشود و تواند که این نماز را اصلاح از دو سجده بسیار و قعده بسیار و سهواً بسیار و نماز
 تمام کند اگر از دو مانده است از رکعت یا اول مانده است یک رکعت نماز کند و سهواً از سجده بیرون آید و اگر نمیداند نمازش تباها
 و اگر نماز چهارگانی را پنج رکعت آورده و قعده فریضه نه نشست یا در سجده یک سجده از پنج رکعت مانده ام نمازش تباها نشود و اگر پنج رکعت
 چهار مانده است نمازش تباها نشود چنانچه بود که دو رکعتی مانده بود سه رکعتی مانده بود یا چهار رکعتی مانده بود و قعده نشیند بنزد و سجده
 رکعت نماز سه قعده بسیار و آخر سهواً نماز تمام کند اگر چهارگانی را پنج رکعت آورده یا در سجده یک سجده مانده ام آورده و یکی یکی
 بنویشت کند و یک سجده بسیار و یک رکعت نماز تمام کند یک رکعت دیگر بسیار و قعده بسیار و بنزد و در رکعت نماز دیگر بسیار و یک
 قعده آخر سهواً نماز تمام شود اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا نمیداند کی سجده آورد و سه رکعت نماز بدو قعده و سهواً
 از سجده بیرون آید که مسلمان نماز سه رکعتی میکند و قعده نشست یا در سجده یک سجده مانده ام بنیت کند حال یک سجده
 بسیار و قعده سهواً نماز تمام کند اگر یا در سجده یک سجده مانده ام اگر از دو مانده است بنیت کند و دو سجده بسیار و قعده سهواً
 نماز تمام کند اگر از یک رکعت مانده است بنحوی که اگر از اول رکعت مانده است یا از آخر اگر از رکعت آخر مانده است بنیت کند و دو سجده
 و قعده که سهواً نماز تمام کند اگر از رکعت اول مانده است آن قیام رکوع رکعت اول را بنادق شود بنزد و یک رکعت نماز دیگر بسیار
 و قعده سهواً بسیار و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو رکعت مانده است یا در یکی بنیت کند و دو سجده بسیار و قعده سهواً بسیار
 و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو رکعت مانده است یا در یکی بنیت کند و دو سجده بسیار و قعده سهواً بسیار و نماز دیگر بسیار
 نماز دیگر بسیار و قعده سهواً بسیار و نمازش تمام نشود و اگر نماز سه رکعتی را قعده آورد یا در سجده یک سجده مانده ام بنحوی که
 که سه رکعت مانده است یا سه رکعت اگر سه رکعت مانده است یکی از یکی سجده بسیار و قعده بسیار و بنزد و یک رکعت نماز دیگر بسیار
 و قعده سهواً نماز تمام کند و اگر یا در سجده یک سجده از سه رکعت مانده است و بنیت کند و سهواً بسیار و قعده سهواً نماز تمام

و سه سجده جصلی دیگر آورده است یا زده شود و یک یا تمام آورده است یا نیست که بست و یک سجده و از ده قعده باید که تا دو رکعت
نماز تمام شود مسلمانی نماز چهار رکاتی میگذارد و قعده نشست یا و آتش که یک سجده مانده است گند و آن سجده را بسیار چون این سجده
از رکعت اول بود و اگر از رکعت آخر بود نیز به شکر نیست که در رکعت است سجده و قعده آورد و سه بار و نماز تمام کند از عهده
سپردن آنکه اگر نماز چهار رکاتی را قعده نشست یا و آتش که دو سجده مانده است بنماید که دو از دو مانده است بان و از آن یکی اگر دو
از دو مانده باشد دو سجده و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر دو از دو رکعت مانده است از رکعت اول یک رکعت نماز دیگر بسیار
و اگر از رکعت آخر مانده است دو سجده و اگر نماز تمام کند و اگر دو از دو مانده است یا و از آن یکی دو سجده بسیار و قعده و سه بار و یک رکعت
نماز گذارد و سه بار و نماز تمام کند اگر نماز چهار رکاتی می آورد و قعده نشست یا و آتش که یک سجده مانده است بنماید که سه سجده
از سه رکعت مانده یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه بار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر سه از دو مانده است یک
سجده بسیار و یک رکعت نماز بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز تمام کند سه از سه مانده است و یا سه از دو خالی سه سجده بسیار
و قعده و نیز در یک رکعت نماز دیگر بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز چهار رکاتی را در قعده نشست یا و آتش که چهار
سجده مانده است و یا از سه یا از چهار یا از چهار سجده است چهار سجده بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است
بنماید که از دو اول مانده است دو رکعت نماز بسیار و اگر از دو آخر مانده است دو سجده بسیار و یک رکعت قعده و سه بار و نماز تمام کند
و اگر نماز تمام کند چهار از چهار مانده است یا از دو و چهار سجده بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است
تمام کند و اگر نماز چهار رکاتی را نشست یا و آتش که پنج سجده مانده است پیش از سه سجده بنماید که چهار مانده پیشتر بود آورده را حساب
باید که این سه سجده که وی آورده است بنماید که از سه رکعت آورده است یا و اگر از سه رکعت آورده است سه سجده و یک رکعت دیگر
نماز و قعده و سه بار و نماز تمام شود و اگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت بسیار و نماز تمام شود و اگر نماز تمام کند سه سجده از
سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر یک از دو رکعت آورده است دو سجده بسیار و نماز تمام
کند و اگر نماز چهار رکاتی را در قعده یا و آتش که شش سجده مانده است آورده وی دو سجده بود یا از دو رکعت است یا و از آن یکی اگر دو
از دو آورده است سه سجده و یک قعده بسیار و نیز در دو رکعت و یک بسیار و آخر سه بار و نماز تمام کند و اگر دو از دو رکعت آورده است پس
وی یک رکعت نماز آورده بود سه رکعت نماز دیگر بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز تمام کند دو از دو رکعت آورده است
یا و از آن یکی دو سجده بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز چهار رکاتی را در قعده
یا و آتش که هفت سجده مانده است آورده وی یک سجده بود اگر این سجده را از رکعت های اول آورده است بر فور و سه بار و نماز
رکعت شود و یا کند آن یک سجده و یک از دو رکعت شود و قعده و دو رکعت و یک رکعت قعده گذارد و اگر این سجده را از رکعت
آخر است و یک سجده آورد و سه رکعت نماز بدو قعده دارد از عهده سپردن آنکه اگر نماز تمام کند یک سجده و سه رکعت نماز
بدو قعده دارد از عهده سپردن آنکه سه بار و نماز تمام کند و اگر چهار قیام رکوع آورده است و پنج سجده فی بر فور و سه بار و

و اگر نمیداند که کجاست از رکعت هفت یا سز از دینیت که سجده بیارد بر بنفشه و دیگر کثرت نماز دیگر بیارد و قنعه و سهیو بیارد نماز تمام کند
 اگر بیاد کند شش چهار سجده مانده ام آورده را حساب بیاورد آن آورده وی دو سجده پیشیت بیارد و از رکعت آورد و سبب بیاد و این که
 از او آورد هفت نیست کند و دو سجده و قنعه بنشیند بر بنفشه و دیگر کثرت نماز بیارد و قنعه و سهیو بیارد نماز تمام شود اگر نمیداند که بیارد و از او
 آورده هفت یا دوازده یکی بماند و دینیت کند و دو سجده بیارد و قنعه بیارد بر بنفشه و دو رکعت نماز دیگر بیارد و قنعه و سهیو بیارد و
 نماز تمام کند اگر بیاد کند که یک سجده مانده ام آورده وی یکی پیشیت نبود دینیت کند و یک سجده بیارد و دیگر کثرت نماز دیگر بیارد و قنعه
 بیارد بر بنفشه و دیگر کثرت نماز دیگر بیارد و قنعه و سهیو بیارد نماز تمام کند اگر نماز سه لانی را چهار آورد و قنعه و بنفشه بنشیند یا دوازده شش که
 یک سجده مانده ام نماز شش تباه شود اگر بیاد کند شش که یک سجده مانده ام بنکرم که این دو سجده از دو رکعت مانده هفت یا دوازده یکی اگر
 دوازده مانده هفت نماز شش تباه شود و اگر دوازده یکی مانده هفت و این قیام و رکوع چهارم برانته شود و قنعه بیارد و سهیو نماز شش
 تمام شود و اگر بیاد کند شش که یک سجده مانده ام بنکرم که از شش رکعت مانده هفت یا سز از دو رکعت سه مانده هفت نماز شش تباه شود
 اگر سز از دو مانده هفت نماز شش تباه نشود و علی یک سجده بیارد و قنعه و سهیو بیارد و نماز تمام شود و اگر نمیداند که سز از سه رکعت مانده
 هفت یا سز از دو نماز شش تباه نشود و اگر بیاد کند شش که چهار سجده مانده ام بنکرم که چهار سجده از چهار رکعت است یا از سه رکعت یا از دو رکعت
 اگر چهار رکعت یا مانده هفت اتفاق نماز شش تباه شود اگر چهار رکعت نماز شش تباه نشود و علی نیست کند و دو سجده بیارد و رکعت تمام
 شود و قنعه بیاید بر بنفشه و دیگر کثرت نماز دیگر بیارد و قنعه و سهیو بیارد نماز شش تباه شود اگر بیاد کند شش که یک سجده مانده ام آورده
 وی یک سجده پیشیت نبود بنکرم این سه سجده از سه رکعت آورده است یا از دو اگر از سه رکعت آورده است و سجده بیارد و قنعه و سهیو
 نماز تمام کند و اگر از دو آورده است حال یک سجده بیارد و نماز دو رکعت تمام کند و قنعه بیارد بر بنفشه و دیگر کثرت نماز دیگر بیارد و سهیو بیارد
 نماز تمام شود و اگر نمیداند که سز از سه رکعت آورده است یا سز از دو رکعت کند و سه سجده بیارد و قنعه بیارد بر بنفشه و دیگر کثرت نماز
 دیگر بیارد و قنعه و سهیو بیارد نماز تمام شود اگر از چهار رکعت یا پنج آورده است یا دوازده شش سجده مانده ام آورده وی چهار
 سجده پیشیت نبود این چهار سجده پیشیت نبود این چهار سجده یا از چهار رکعت آورده است یا از سه یا از دو و اگر چهار رکعت یا از چهار رکعت
 آورده است چهار سجده بیارد و قنعه و سهیو بیارد و نماز تمام کند و اگر چهار رکعت آورده است علی دو سجده و قنعه بیارد و بر بنفشه
 دیگر کثرت نماز دیگر بیارد و قنعه و سهیو بیارد نماز تمام کند و اگر چهار رکعت آورده است دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک قنعه و اگر سهیو
 بیارد و نماز شش تمام شود اگر نمیداند که چگونه نماز نیست کند چهار سجده بیارد و قنعه بر بنفشه و دو رکعت نماز دیگر بیارد و قنعه و سهیو
 بیارد و نماز تمام شود مسئله برقرار اگر بیاد کند شش که هفت سجده مانده ام آورده وی سه سجده بود از رکعت آورده است که سجده
 از دو دیگر کثرت نماز دیگر کرد و اگر دو رکعت آورده است یک رکعت نماز آورده باشد و دیگر کثرت دیگر را یک سجده مقید که دو هفت و
 یک سجده از دو قنعه و دو رکعت نماز یک قنعه و اگر نمیداند سه سجده را از دو رکعت نماز بیارد و قنعه از سجده بیرون آید مسئله
 برقرار اگر بیاد کند شش که هفت سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود اگر این دو سجده را از دو رکعت آورده است بر بنفشه و سجده

آمد و قعه دو رکعت نماز یک قعه و اگر کسی بخواهد سه رکعت نماز کند و در این رکعت شود و بعد از آن دو
 رکعت نماز یک قعه آورد از جمله بیرون آید اگر این دو سجده را از رکعت آخر آورده است دو سجده آورد و قعه سه رکعت
 نماز آورد و قعه و اگر نماز کند دو سجده و دو رکعت نماز یک قعه کند از آن جمله بیرون آید و اگر چهار رکعتی را بخواهد و یا کمتر
 که در سجده مانده است آورد و بی از یک پیش نبود میت کند و یک سجده دیگر آورد تا یک رکعت تمام شود دیگر رکعت دیگر آورد و قعه و نیز
 دو رکعت نماز دیگر بیاورد و یک قعه آخر سه رکعت نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا بعد از آن یک سجده آورد
 و سه رکعت نماز بدو قعه و سه رکعت نماز از جمله بیرون آید مسئله برقرار باشد پیش از آن که قیام در رکوع آورده و پنج سجده بی زانو
 سجده آورد و این رکعت شود و سه رکعت نماز دیگر گذارد و دو قعه آورد و بعد از آن یک مسئله اگر از پیشین میگردد و قعه آخر
 نشست یا نه نشسته که رکوع مانده و بی سجده و لیکن نمیداند که از کجا مانده است یکی سجده و دیگر رکعت نماز گذارد و از جمله بیرون آید و اگر بخواهد
 آمد شش رکعت دو سجده و یکی رکوع مانده و لیکن نمیداند که از کجا مانده است باید که دو سجده آورد و دو رکعت نماز گذارد و بدو قعه و سه رکعت
 از جمله بیرون آید باید دانست که از کجا قیام مانده است یک آید یا یک رکعت باید آورد و اگر از رکوع نماز گذارد و رکعتی اول یک رکعت نماز
 گذارد و اگر رکعت آن آخر است رکوع دو سجده آورد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت و رکعتی اول یک رکعت نماز گذارد و اگر از
 رکعت آخر مانده است دو سجده آورد و از جمله بیرون آید اگر نماز پیشین بگذارد و در قیام شک افتادش باین پنج پشت بسیم از
 و بی چهار سجده مانده است بقول مشایخ بی قیام آورد و رکوع و قعه و اگر از پنج بازگشته باشد و بر سه چهار شستن یا قیام بر نود و سه
 آورد و اگر بسیم بود بر سه و شستن یا قیام بر نود و دو سجده آورد و بدان قیاس بر سه و شسته بود و این سه رکعت بود
 چون وی چهار سجده است و در این یک رکعت شود سه رکعت نماز سه قعه و اگر از پنج بازگشته بود بر سه چهار شستن یا قیام
 چون این چهار سجده مانده است آن دو سجده که آورده است بعد از قیام و رکوع و قعه اگر این چهار سجده را که مانده است اگر چهار
 رکعت مانده است دو سجده و دو رکعت علی کند رکعت شود بر دو سجده دیگر بود و اگر این چهار سجده را از دو رکعت مانده بود بر دو رکعت نماز بود
 و اگر از سه رکعت مانده بود بر دو سجده و دو رکعت نماز و اگر نیمی از چهار سجده را در رکعت نماز بقعه آورد و از جمله بیرون آید یا شستن یا قیام
 یا رکعت مانده بازگرد و قعه آورد و اگر از پنج بازگشته بود بر سه چهار شستن یا قیام چون چهار سجده مانده است و اگر چهار سجده را که چهار
 رکعت مانده باشد چهار سجده آورد و اگر از سه رکعت مانده است دو سجده آورد و دیگر رکعت نماز و اگر از دو رکعت مانده بود رکعتی اول دو رکعت
 نماز گذارد و اگر رکعتی آخر است دو سجده آورد و دیگر رکعت نماز گذارد و اگر نیمی از چهار سجده را در قعه چهار رکعت نماز چهار قعه آورد
 تا اگر بدان قیاس که از نسیم بازگشته بود بر سه و شستن یا قیام چون وی چهار مانده است بسیم یا نه
 بود بر دو سجده چهار رکعت نماز و پس چهار رکعت چهار قعه آورد و اتفاق از جمله بیرون
 آید اگر نماز شش رکعت قیام آورد و قعه قیام آورده دو سجده و یک قیام آورد و رکوع قیام آورد و دو سجده

اینهمه میگفت لازمه و جوابی نداشتند و تمام کند و اگر توبه میکند و بقیه آخره نشت با وادش که یک سجده از رکعت اول
مانده تمام بقول محمد بن نماز تهاه شود که تمام شفع اول را اعتبار دارد و تا آخر و عیش و شفع ثانی درست اید بقول
ابو یوسف که اگر کسی در سجده آرد و قعدہ کسب بوزن عید و بر وزن آید و عید علم بالصواب
و البیة الحج و العتاب و صلی الله علی خیر خلق محمد و آله و صحبه اجمعین الطاهرین و علی البهاجرین و آله
و اصهار و التابعین الابرار و علی الاولیاء و الاخیار و علی جمیع الانبیاء و المرسلین اللهم ارفعنا شفاعتک یوم لا
ینفع الی الا بنون ثم کتاب الصلوة المشب الی التبیخ الامام الاجل البقی و لواء غفیب مسعود و رضی الله عنه

جلالہ ویم صلوة مسعودی تہارنم

تكملة شرح التلويح

بحری النبوی

جلد سیوم صلوة مسعودی

بسم الله الرحمن الرحیم

حمین

باید دانست که زکوة دادن فریضه است هم بقص قرآن و هم بحديث رسول علیه السلام اما نص نیست که قوله تعالی **وَأَقْرِضْكَ زَكَاةً** امر کردن خدا تعالی بدادن زکوة دلیل است که زکوة فریضه است و حدیث پیغمبر علیه السلام فرموده که **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ ذُرًّا ذُرًّا لِّقَرَانِهِمْ** بگویند از تو تکران ایشان زکوة و بدو ایشان تمییزان بده و حدیث دیگر نیست که پیغمبر علیه السلام فرموده **لَا يَأْتِيَنَّكَ لَزُكْوَةٌ** که ایمان نیست مرا کسی که وی زکوة مال بدید یعنی خود فریضه نگیرد و در آمده است که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده است هرگز اشتیاق بود با ما و یا گو سفید و زکوة ایشان بدید خود قیامت آن سعادتمندان را آتشین و آن نحیم را در زمین حواری غلط اند و او را با سبیلان کشند و پیشانیهای پهلوی و بر پشتهای ایشان داغ کنند تا ایشان میگیرند و فریاد کنند که این برای کسی است که زکوة باز گیرد و هرگز اندر بود یا سیم و زکوة بدید خداوند تعالی فرما بدو قیامت که آن زکوة ایشان را آتشین کند و در پهلوی و پیشانیهای ایشان و پشتهای ایشان داغ کند اندک غیره اندک این سه چار داغ از بر آید پسند که چون تو نگر در پیش را بید از آنک در پیشانی افکند و چون سائل گشت پهلوی سوی او کند و باز پشت نموی او کند و برود و لا یجری داغ کند چنانکه قوله **يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيُكْفَى بِهَا جَبَأَهُمْ** و **جَوَابُهُمْ وَطَهُوهُمْ** و **هَذَا مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ** و **فَمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ** و در حدیث است که پیغمبر علیه السلام فرمود **حَسَنُوا أَمْوَالَكُمْ** و داد و در مضایکم با صدقات مائهای خود را و در صهار کنید بدادن زکوة و بکار آن خود را دار و کنید صدقه داد آن مسلمانی دانستن که زکوة در چه واجب شود و در چه واجب نشود اما آنچه در وی زکوة واجب شود در سه وقت و فقره و هر چه فقره بود نیست باید که بود تا در وی زکوة نیم دینار واجب شود بعد از حوالان حول یعنی بعد از گذشتن سال و هر چه فقره بود و دینار درم باید که تا در وی بخیرم زکوة واجب شود و حاجت نبود که زرد یا فقره نقد تا زکوة واجب شود **سَلَامٌ** اگر در دینار دینار بود و اول سال در میان سال این آنها بپاک شد باز از هر سال نصاب کامل شد زکوة و چنانچه بگوید اگر آن زمان اندک که مال شد و یکسال نگذرد اما از آن نیست یا از اول و آنک باقی مانده بود باز با خصال نصاب کامل شد زکوة و در حساب

یا در پیش اگر نکو است زو انمود و اگر در پیش است زو انمود از بهر آنکه مال بخلام میسر بدست نواهد می شود و چون نواهد نکو انکرو بخیانکه
 بود که بتوا انکر داده بود زکوٰۃ بتوا انکر دادن زو انکست اینجا نیز زو انکست مسلم که زکوٰۃ بنارسیده میسر بدست زو انکرو بخیان و اگر در پیش
 نکو انکر نکر و انکرو از بهر آنکه حکم این نارسیده حکم مادر و پدر بود لا حرم و انکرو و انکرو زکوٰۃ انکی مکاتیبه الفقیر
 و طفله مسلم اگر مردی زکوٰۃ بمردی داد بنیداشت که وی در پیش است نکو انکر بدست آن داد زکوٰۃ دو بود
 از بهر آنکه وی بجان داده است که وی در پیش است و شریعت به کمان وی روا دارد و اگر بجان زکوٰۃ و انکرو مسلم اگر مردی
 در شب زکوٰۃ بیک داد بنیداشت که وی در پیش است یا بیکانه پسر وی بدست او روا داد بهر آنکه یکی صحابہ را در عهد رسول علیه السلام
 این واقعه افتاد که وی زکوٰۃ در شب پسر خود داد و این یار را نیز نام بود و پسر وی را من نام بود و اما در معلوم شدن زکوٰۃ
 به پسر خود داده است پسر گفت زکوٰۃ مال من ده تا بکس دیگر و پسر نداد و بنزدیک پیغمبر علیه السلام آمدند و واقعه در احکامیت کردند
 اینجا بر علم خود یاد زدند و مال من یک ماخذة گفت یا زید آنچه تو نیست کردی در وقت قناده است و ای من غیر تو که
 نیز ترا حلال است پس ما را معلوم شد که اگر چه پسر خود داده بود و این کیفیت روا نمود مسلم اگر مردی زکوٰۃ بجا تکبیر میسر بدست
 روا نمود تا زو تروی از دل بندگی خلاص یابد مسلم اگر مردی را غلام است یا کنیز که وی از جهت خدمت میسر داد زکوٰۃ و اگر چه
 اگر چه هم ده نفر بود مسلم اگر مردی را با غنمت زکوٰۃ واجب شود که محتاج بود غنمت آن بخدمت او که زو انکرو بخیان و شریعت بهر بدست آنها
 بود زکوٰۃ واجب نشود و اگر غنمت کا بود و در خان بود نزد در نهی حاج زکوٰۃ واجب نشود مسلم اگر مردی بقیل یا عیال
 و یا بیست دینار را خجاست و حضور زکوٰۃ واجب نیاید اگر محتاج است اما اگر هر چه زیاده از حاجت اصلی وی بود
 که مضایب برسد زکوٰۃ واجب آید مسلم اگر زنی را دست بر خجاست ماطوق یا عقیبا باید که زکوٰۃ بدد که بر قول او چنانچه
 زکوٰۃ واجب آید و بر قول شافعی همه اند واجب نیاید مسلم اگر مردی را بیست دینار است ولی بیست دینار دارد
 زکوٰۃ واجب نشود مسلم مردی را دینار است ولی صد دینار کا بعین زن می باید دادن زکوٰۃ ترا این مرد را واجب بود
 از بهر آنکه شاید که آن مرد این زن را همان زمان طلاق دهد یا وفات یابد یا کاین حال شود لا حرم زکوٰۃ واجب نشود مسلم
 تنگ ریزی بیست دینار را نیل خریده است یا کل معصوم را نگریزی کند سال گذشت بر نهی زکوٰۃ واجب نشود زیرا که
 در معنی تجارت معنی تجارت فی مسلم هر چه بر آنکه دفع وی بعد از استهلاك میکرد و زکوٰۃ واجب بود و اگر دفع وی بعد
 از استهلاك میکرد و زکوٰۃ نبود مسلم اگر مردی بیست دینار را بشنید خرید یا صابون خرید از بهر آن تا جامه فروشی
 مردمان کند و از بهر آنکه در سال برگذشت و چنان اشنان و صابون بر حال است زکوٰۃ واجب نیاید فرق است میان
 نیل و کل معصوم و اشنان و صابون فرق آنست که این تنگ ریزان جامه دارند که کندان تنگ و از جامه باقی ماند پس مال بود
 زکوٰۃ واجب آید اما اگر جامه شوی که جامه را شست از آن اشنان و صابون و جامه باقی ماند لا حرم زکوٰۃ واجب نیاید
 و آن سیم که جامه شوی ستاند و مقابل آن بر خنوش میسر ستاند اما اگر مردمان پسر است بیست دینار یا غیر تنگ ریزان نیز بکنند

زکوة واجب نشود همچنانکه در جامه شوی اما اگر شستن و صابون از بهر باز فروختن خرید نیست یا نیزم زکوة واجب شود از بهر آنکه مال
 بازگشت است زکوة واجب شود مستثله اگر مردی مال است و نیال در خانه خود نهاده است و فراموش کرده میداند که در خانه خود
 نهاده است جای ولی نمیداند که کجا نهاده است تا سال بگذشت بعد از آن بیافت زکوة واجب آید اما اگر در میان نهاده است تا سال
 بگذشت زکوة واجب نیاید و فرق میان خانه و محو آنست که در خانه مال نیافتن ندارد بود و برادر حکم نبود اما مال یافتن در میان
 دارد بود و لا یم چون بعد از سال یا قش زکوة واجب نبود مستثله اگر مالی را در میان خود نهاده و در زمین خود فراموش کرد و بعد از سال یافت
 زکوة واجب بود یا نه در وایت است بیکر وایت و چیست و در میان خانه و دیگر وایت واجب نشود همچنانکه در میان مستثله اگر مردی
 رفت و در آن بیرون آمد و وی را در جیمه کرد و بیک داد اگر بعد از آن ملک گرفت و آنکون زکوة واجب آید از آن سال گذشته
 یا نیال چون آن شخص است بیکر از آن و نیست یا از آن بیکانه اگر ملک از زمین مرد است زکوة واجب آید اگر ملک بیکانه است تا سال
 نگذرد زکوة واجب نیاید از بهر آنکه چون بیک بیکانه و بدینچنانست که این مال هلاک شدستی لاجرم هر چه وقت مال هلاک شود و باز
 پیدا و سال بگذرد زکوة واجب شود اینجا نیز ممکن بود مستثله اگر مردی را بیت در زمین نیم دینار زکوة همد کرد و دو سیم
 و اگر سیم دهد و با او دینی بزرگ بکار و او را بدو سیم بقیه بماند و او را بدو سیم بماند و او را بدو سیم بماند و او را بدو سیم بماند
 اگر مردی نیم دینار دهد اگر در بیت زکوة اگر در وقت دادن نیت نمیکند همان نیت اول بس است یا بی جواب
 هست از بهر آنکه نیت در وقت هر کردن می باید یا در وقت دادن و اینجا نیت یافتن پس رد بود مستثله
 اگر مردی نیت کرد و نیم دینار دهد اگر در بیت زکوة و این نیم دینار از وی افتاد از زکوة نیابت ندارد از بهر آنکه که
 کسی نیافته بود و اگر یافته بود و آنکس او نکر بود زکوة یقین بر وی بود بشتک ساطع نشود و اگر معلوم شد که
 آن نیمه در ویش است اگر بماند در دست وی باز نیت کند افاضی کرده است هر چند نیت کند و او را نیم دینار بگوید وین
 بر آنزد و پانزده و هر دینی که بر کسی بود نیت زکوة کنی و رفته بود مستثله هر دو را از مردی مال باید این مرد آن مال را
 لو آن دادن باید که زکوة بر کشد و بوی دهد بعد از آن گوید که این مال بمن ده رد و او را اما اگر بچند کوچ
 که آن مال را بمن می باید دادن از حساب زکوة گیرسد و او را نیم دینار بگوید از بهر آنکه این دین است و دین
 بر زکوة نیابت ندارد مستثله اگر بر مردی زکوة مال واجب شود و در ویش آن را بخانه من آورد
 و آن بر نیت زکوة مال میدهد و او را دینی اگر بر خوان نشاند شانه او ایشان نان می خورد و او
 نبود از بهر آنکه این اباحت بود و زکوة تخلیک است یعنی ملک وی باید که شوی اما اگر نان در دست
 در ویش آن نهاد و او را نیم دینار بگوید از بهر آنکه این مال ملک ایشان شد مستثله اگر مردی مرمر در زکوة
 یکی قراضه ازین بدل آمد یعنی قلب آورد بانه باین خداوند مال داد که این قراضه ازین بدل آید آن زکوة بر
 آن مرد نبود از بهر آنکه ازین بیت وینار سیکی قراضه بدل آمد لاجرم آن بیت دینار ماند زکوة واجب

واجب بیاوردن زر را از آن در ویش توان شدن یا بی درین دورایت است بعضی گفته اند که توان شدن که وی پنداشت انداوه است که
برویش چون برکنوده است لازم توان شدن و بی درست تر آنست که تواند که اگر از صدقه فخری نیت داشته باشد باری از صدقه فخری
است مسئله در زکوة هشت شرط است پنج در زکوة دهند است و سه در زکوة است و مسلمان پنج که در زکوة دهند است مسلمان و عاقل
و بالغ و آزاد و صاحب عاقل بودن است اما آن سه که در مال است عین مال و مال تجاره و سوار سار و سبک سوار اگر دشمن ندی و بی آنکه سبک
زکوة در آن کتابها واجب شود یا بی حکم اگر از هر نسبه یکس است زکوة واجب نشود اگر از هر نسبه دو است که اگر آنها را جمع میکنیم بیست و نه
زکوة واجب آید اگر از هر نسبه دو است یا سه مثلاً از جالبه الصغیر و وارحامهم بلکه سه و زیاده سه چهار است از مسلمان و بی مصفا و دیگر زکوة
واجب نشود از هر یک که در هر یکی معنی دیگر بود لازم بدان محتاج بود زکوة واجب نشود و اگر مصنف یکی بود و در همه همان یکی بود لازم
زکوة واجب شود مسئله اگر مردی را اجماعی رستمانی دوست و تابستانی دو و دغنی بود و وی زکوة واجب نشود اما اگر ازین زیاده
شود زکوة واجب شود چون بفضای مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد زکوة مال من بدو پیش از آنکه وکیل وادی موکل داد و بدو قول
او بصدقه وکیل خاص شود از هر یک که در هر موکل داد وکیل مغزول شود پس بناحق داده بود و خاص شود در آنجا بویوسف و محمد خاص نشود
از هر یک که باقی بی غیره کردی که تده من داده ام مسئله مردی را دو دوست در دست و چندیم با بیست و نه در دست و نیم در یک سال یک سال
و زکوة از دو سال دوم بعد از سال اول از زکوة واجب آید یک سال را بقول ابوحنیفه دو سال را بقول ابو یوسف و محمد و اول زکوة
واجب شود سال دوم را بی بیست و نه حقه الصدقات هر دو سال آنها با کامل است از هر یک که اگر زکوة سال اول بیست و نه و در سال دوم بیست و نه
را از حساب و ایشان که بیست و نه و سال دوم را از حساب و در سال دوم زکوة کامل بود و در زکوة نیز جواب عین است با جهت بویوسف و
محمد حقه الصدقات که در دست درم پنجم لازم آید و در آن پنجم درم نیز پنجمی واجب آید و سال اول چون پنجمی لازم آید در آن پنجمی
سال دوم زکوة کامل بود و لازم آید و در سال دوم سالی که مردی زنی را خواست اشتراک میکند باین بیان کرد و
این اشتراک از بدین زن تسلیم کرده است اگر سال برگشت زکوة واجب بود بر زن و بی بیست و نه از آنکه وی بیرون رفته است
و بلکه زن اندر زده و بر زن از هر آن و بیست و نه که بی ملک ناقص است که بی از از وی تمام گرفتن اما اگر مردی بیرون رفته و زکوة
آید مسئله مردی را از مردی بیست و نه در میان ایشان سال برگشت و آن پنجمی با غیرم است زکوة واجب آید یا بی بیست و نه که آن مرد
یا مقرا که زکوة واجب نیاید و اگر مقرب است جواب بی تفضیل است بگویم که توانائی دادن است یا بی اگر توانائی داد و زکوة
واجب آید اگر بی بی بیست و نه زکوة الا بل باید بیست و نه که اگر مردی را اشتراک اندامی را از او پنجم شش بود و سال برگزیدگی گویند
واجب آید و این پنج نه همان یک گویند و بیست و نه زکوة گویند و بیست و نه از چهار ده همان ده گویند و بیست و نه از ده
سه گویند و بیست و نه از ده همان سه گویند و بیست و نه از بیست و نه همان بیست و نه از بیست و نه همان بیست و نه
بود و چون بیست و نه از بیست و نه بیست و نه از بیست و نه بیست و نه از بیست و نه بیست و نه از بیست و نه بیست و نه
یکی بیست و نه واجب بود و بیست و نه بیست و نه از بیست و نه بیست و نه از بیست و نه بیست و نه از بیست و نه بیست و نه

در قبول تمام واجب بود همچنانکه زکوة واجب نیست حجت ایشان نیست که قربانی از چهار موانع است که بنده از مال می توانی
کنیدی و از آن خشک کنیدی و بازه بدان نرسیده مید بر تا بخور و نشانی که بدو پیش رسید چنانکه اگر در ازان خواند نقد آن مروتی
واجب آید همچنانکه زکوة واجب آید و بعد از این باب زکوة البقر باید دانستن که در هر سالی یک یا دو گاو یک که خواه نظر
ماده که با و در دوم سال نموده بود و واجب آید تا سالی که بهین بود چون چهل شود یکی کا و دو ساله که باقی در سیم نموده بود و واجب
آید چهلین تا پنجاه و نه چون شصت شود دو ساله واجب آید تا شصت و نه همین بود چون هفتاد شود یکی کیسار و یکی دو ساله
و واجب آید تا هفتاد و نه همین بود چون هشتاد شود دو ساله و دو ساله واجب آید تا هشتاد و نه همین بود چون نود شود یک ساله
یک ساله واجب شود تا نود و نه همین بود چون صد شود یکی کیسار و دو ساله واجب شود از هر یک که چهل یک دو ساله و شصت و نود و یک
ساله تا صد و نه همین بود چون صد و ده شود دو ساله شود یکی کیسار تا صد و نوزده همین بود چون صد و بیست بود یک ساله و دو ساله
و در پنجاه و چهار یک ساله تا صد و بیست و نه چون صد و یک ساله و دو ساله و در صد و چهل و نه همین بود چون صد و پنجاه و نه
دو ساله و دو ساله و یکی کیسار تا پنجاه و یک کیسار و در پنجاه و یک کیسار و در صد و بیست و نه و در صد و بیست و نه و در صد و بیست و نه
دانستن که در چهل که پسند یعنی مایه هر خوار یک که پسند و واجب آید و صد و بیست همین بود چون و بیست و یک شود و گوشتند
واجب آید چهلین تا بدو بیست همان دو بود چون دو بیست یک شود و سه واجب شود تا پنجاه و صد همین بود چون پنجاه و صد و چهار
گوشتند و واجب آید بعد از چهار صد اگر صد هزار شود از هر صدی یکی گوشتند واجب آید مسئله که پس از هر صد در وی زکوة واجب
مگر که بایشان گوشتند آن کلان هم بودند بیع آن کلان زکوة واجب شود مسئله در هر گوشتند است سالی که تا زکوة گوشتند
طلب کند خداوند گوشتند گفت بر در نه اندازی هر کدام گوشتند که تا می باید که ان نشاید که سالی خود جدا کند از هر آنکه خداوند گوشتند
باید که خود تسلیم کند بوی تا ویت آید اما اگر سالی خود در آید باید که گوشتند میان گیر و از هر آنکه مال را می گوید در دوشیر را بگوید یا اگر می
گرفت و بود یا لی اگر خداوند گوشتند آن پنج بود و بود و اگر خداوند گوشتند آن حاضر خود و انبوه در سالی که بر در زکوة تیار
نار مسئله اگر در مالها می زکوة است هر شتران و گاو و آن گوشتند آن گاو و آن بز و در عرب و قسمت کردند اگر بعد از آن چندگاه
پنجاه و نه مال برین مالها خود را در شد مر سالی که شده را واجب شود مالی قبول مالها و واجب شود و در خلاف شافعی و حجت مالها و است
که چون مالها را گاو و آن بز و آن ملک وی بیرون بود و لا بریم زکوة واجب نشود اکنون سال تمام شد بدین مالها همچون شتران و گوشتند
و گاو و آن و جامها با زکاتی و زکوة مال ندان این مالها را میفروشند هم را بود یا لی بر قول مالها و بود و بر قول شافعی هر دو
و حجت شافعی است که میگوید که زکوة حق در ایشان است چون ندان مال مشترک شد میان وی و میان در ایشان هر چیزی که میفروشد
میان و کس هم را و انبوه و گاو و در دیگر نهاد همچون اینها مال مشترک شد میان در ایشان باید که هم را و انبوه و حجت مالها و است که زکوة
خدا است و با هر ضایع عزوجل همچو جامها و یک چنانچه و ام کار و روزه و ام هر چه اگر دید از اینها و ام بود و بر ام هر چه از اینها
نیز همان بود جواب حجت شافعی مع آنست که مشترک است میان وی و میان در و شریک برین که اگر نیز که میان دو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خورد و قصاص نکرد و نفس کفارت واجب نماید اما بخوابه امام اقبال هر دو فتاوی خویش آورده است که در زن و ب و در قصاص
 شبهت شود کفارت واجب نماید و در سفر با اتفاق کفارت واجب آید از بهر آنکه خوردن فعل و سب و سبغ و غسل هم فعل و این کفارت
 واجب آید اما اگر وی بخورد و بعد از آنکه اشتیاق از او بماند و در آن کافران حرب میگویم نکرد با اتفاق کفارت واجب نیاید از بهر آنکه در حرب
 باید کرد و در میان حرب چیزی تواند خورد و لا جرم شهرت شود کفارت واجب نیاید مسئله مردی باید و بعد از خوردن و کلام
 ترجیح میدهد از بی بعد از خوردن و کلام ستر حصص دیدار مردی باید و خوردن و کلام تردید ندارد پس در صورت کفارت ساقط شود اما اگر
 خورد و کلام ستر خورد و کلام ستر حصص دیدار مردی باید و خوردن و کلام تردید ندارد پس در صورت کفارت ساقط شود اما اگر
 اختیار خوابه امام اهل حرمی است از بهر آنکه خوردن فعل و بی است و کار در زن هم فعل و بی است و بی کفارت ساقط
 کند اما اگر مسافر در آن روز سفر و کفارت او ساقط شود اما اگر زن را در همان روز صفین آید و با بیار و در آن روز
 آن کفارت هر دو ساقط شود از بهر آنکه آن روز بی صفتی شود که آن اگر در اول روز بود و بی صفتی بودی در آخر روز است
 موجود شود کفارت ساقط شود مسئله مردی شب را برخواست و مسخر خورد سوال کرد که سپیده دمیده است یا نه و کس گفت که
 که سپیده دمیده است و کس دیگر گفت که سپیده نه و میگوید خورد کفارت واجب آید از بهر آنکه اعتبار آن دو کس را
 که گفت سپیده دمیده است هر که شب بخوابد است و کوی آن دو کس که گفته اند نه دمیده است معتبر نیست و گوی از برای کفارت
 چیزی بود و آن دو کس است میکنند که در شده است پس بچنان بود که کوی دو کس گوی داده اند که روز شده است و چیزی
 کفارت واجب آید از بهر آنکه مسافر خوردن است که تاخیر کنی تا آخر شب که پنجاه بعد از سلام فرموده باشد یا بعد از
 تاخیر پس و تعجیل الا افطار و وضع الیمین علی المیسار تحت اسرة فی الصلوة یعنی تاخیر کردن مسخر تا آخر شب و تعجیل کردن و کفارت
 و دست راست بر دست چپ نهادن زیر ناف و نماز و تاخیر بچند کند که چون نان خوردن تمام شود آن اوست سپیده
 شود از بهر آنکه خدا فرموده کلو و اشربوا حتی تعبدوا ثم انصرفوا من الصلوة الا بعد من الصلوة و بعد از نماز و بعد از نماز
 آن وقت که رشته سپیده از رشته سیاه پدید نیاید یعنی شب از روز مراد این صبح صادق است نه صبح کاذب و بعد از آنکه رشته
 و کاذب است که راست رود و صبح صادق است که ازین باید بداید و بر قول احمد و سلیمان عشر جماعتی از اصحاب ائمه است
 که آفتاب بر نیاید مسخر خوردن روا بود از بهر آنکه بنزدیک ایشان خطی بعضی آفتاب است و دیگر مسکب این آیت میکنند که اتوا
 الصیام الی اللیل یعنی تا غروب و شب و شب است که آفتاب فرو رود و چون روز گذاردن وقت فرو رفتن آفتاب
 است که رفتن روز نیز وقت بر آمدن آفتاب است اما میگویم اینکه شما میگوید در وقت نیست از بهر آنکه اتفاق است که نماز را
 در روز است پنجاه بعد از سلام که باید بعد از صبح آورد و پیش از بر آمدن آفتاب آورد مسئله مردی برخاست تا مسخر خورد
 آفتاب دیش که سپیده و دمیده یابی اگر پیشتر کان دارد که سپیده و دمیده است نشاید خوردن و اگر خورد و معلوم شد که سپیده
 دمیده است کفارت واجب آید از بهر آنکه پیشتر کان وی است که سپیده و دمیده است و بچنانکه آن خود را بعد از خوردن و بعد از

لاجرم کفارت واجب اید اما اگر پیشتر کان وی آنست که شب است خورد بعد از آن معلوم شد که سبیده دمیده بود و دست کفارت واجب
 از بهر آنکه شب تعیین بود و روز نیک لاجرم کفارت ساقط شود چنانکه اگر ریخت و سحر خورد و هیچ کان نبودش که شب است یا روز معلوم
 که سبیده دمیده بوده است کفارت بروی نبود مسئله وی سوال کرد که قیاب و زورفته است روز که کشیم دو کس گفتند که زورفته است
 و دو کس گفتند که زورفته است وی خورد و بعد معلوم شد که قیاب و زورفته است بروی قضای بود کفارت فی از بهر آنکه گواهی آن
 دو کس که گفته اند که زورفته است معتبر است در حق وی شبیه شود کفارت ساقط شود همان دلیل که پیشتر مذکور بود و هم فصل باید است
 که کفارت روزه در قرآن نیست که اگر بخورد کفارت باید کردن اما پیغمبر علیه السلام فرمود من افطر فی شهر رمضان مکمل است و الله اعلم
 ما علم الظاهر یعنی اگر بخورد یک روزه از ماه رمضان بقصد بروی آن واجب شود و نظائر آنست بقوله تعالی و الذین یظاہرون کین
 سبهم ثم یعودون لا قالو فخری بر قبه من قبل ان یتأسا الا یتبعی آنها که ظاهراً بنده باز آن خویش پس یکی بنده آزاد باید کردن پیشتر
 از آنکه بسازند و هر چه درین آیه فرمود در ماه رمضان حکم همین بود یعنی بنده آزاد کند اگر بنده نبودش و دوماه پیوسته دارد روزه و اگر
 روزه نتواند و کسین صنعت مسکین با طعام و در دین هیچ چیز نیست تا اگر امیری خواهد که کفارت نکند گویم دوماه پیوسته روزه دارد
 یا آنکه بنده تواند آزاد کردن تا بروی دشوار تر بود تا پیش بخورد باقی بر همان ترتیب است مسئله بروی یک روز از ماه رمضان خورد
 خورد و کفارت کرد و جز دیگر باز خورد کفارت دیگر واجب اید از بهر آنکه کفارت که شریعت واجب کرد از بهر آنکه کسی که کفارت می خورد
 یعنی باز دارنده شود از خوردن چیزی چون باز خورد معلوم شد که زجر حاصل نیامده است چون زجر تمام حاصل نیامده است لاجرم
 کفارت دیگر واجب آید مسئله اگر که روز بخورد کفارت نکرد و دیگر خورد و اگر چنین برسی روزه را بخورد یک کفارت بدیده
 بود از بهر آنکه کفارت تمام و یکدیگر داخل شود مسئله مرد روزه دار را شب یکدیگر عیال شود و اگر یکدیگر عیال بود یا بی بگرییم که بخورد
 پیوسته یا جوان است اگر جوان بود نشاید از بهر آنکه نباید که در کار دیگر افتد و اگر پیوسته که بخورد این بود یا بی نبود مسئله اگر
 زن طعام می خشد نشاید یا بی بگرییم که شوی این زن بدو نیست یا نیک نیست اگر بدو بود یا یک باشد اگر نشد ویرا خصومت شود
 و آن حسب وقت شود اگر خوش خوش بود نشاید که با وی جنگ کند تا بهم نشاید تا ناکاه چیزی بکلی وی نبرد مسئله مرد
 طهارت میکند در دمان آب دارد آب بکلی وی فرو رفت بی قصد وی روزه تباه شود یا بی بگرییم روزه را بدیدار دانی
 اگر را بدیدار و روزه تباه میشود قضا بود کفارت فی از بهر آنکه وی قصد نکرد است اما اگر روزه را بدیدار و در فراموشی کرده است
 روزه وی بیچنان روزه بود تباه نشود مسئله اگر روزه دار بخلوم استنجی کرد باز آب استنجی میکند باید که خورد و از اندک
 تنگ تر داد اگر آب و یا خاک بموضع حقه وی رسد روزه تباه شود از بهر آنکه از ظاهر بیاطن چیزی رفت اما صدها ششیده آورده است
 که صیت آب آنست که از بالا پیش رود و از تشبیه بالانی از بهر آنکه کان بود آب بآن موضع نرسد لاجرم روزه تباه نشود
 و اگر چه خونین است و شسته باشد مسئله آنست که زن پرده دارد پرده بکند تر نه اگر پرده غالب شود و روزه تباه نشود
 مسئله مرد روزه دار را نشاید که غوغا کند چون سبیده دمیده بود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود کذب فی مضغه و الا

الا ان نمکون صایا یعنی اگر روزه دار باشد در بنوعی مباح است تا آب فرو نهد و مسکه مردی سحر بخورد و بنوعی خاییده در دهان و
 بود که صبح و میدوان لقمه را فرو برد و کفارت لازم آید یا بی بر قوال بعضی واجب آید و بر قوال بعضی منسکه اگر روزی است و اگر
 گویای و اندک آفتاب فرو رفته است خود و بعد از آن معلوم شد که آفتاب فرو رفته است قضا بود کفارت بی از هر آنکه دون گفتند
 که شب شده است گویای ایشان معتبر است و گویای آن دون که گفته اند که روز است معتبر نیست چرا که خود ظاهر است گویای آن دون
 شبیه شود کفارت ساقط شود مسئله اگر مردی بداند که شب شده است روز کشته شد که معلوم شد که شب نبود است قضا بود و
 کفارت بی از هر آنکه بداند شب شبیه شود کفارت ساقط شود مگر آنکه ایام المومنین و غیر خطاب رخصی اند که روز کشته شد و بداند شب
 اگر شب است میزدن از بالا و مناره آواز داد که ایام المومنین آفتاب بر جا است ایام المومنین گفت که ما را بخودنی فرستاده ایم نه
 بدینلی همان است قضا یکروزه پس با معلوم شد که کفارت ساقط می شود مسئله اگر مردی روزه دار در برف مانده بود و دمان
 پدید آید یا دمان بجلي وی فرو رفت روزی تباه شود و اگر گشتن آتش در دمان روزه دار پدید و بجلي فرو رفت روزی
 تباه نشود فرق است میان پشه برف و باران که از مسکه و پشه استراحت ممکن بود از هر آنکه هر یک رومی مسکه و پشه باشد و هر چیزی را که
 استراحت از وی ممکن نبود شریعت اگر اعتقاد دارد اما برف و باران بهیچ وجه و آن ساعت که آید استراحت ممکن بود بخانه توان در آمدن
 و دمان پوشیدن تا در بنیاید لاجرم برف و باران روزه تباه کند مگر پشه بی مسئله اگر مردی کند یا نکند که در آمد در جلی
 وی یا کند میزدن در دمان و در جلی وی یا آسین را کرد اگر در جلی وی فرو رفت یا شش میزدن میزدن میزدن و در جلی وی
 فرو رفت درین همه صورتها روزه تباه نشود از هر آنکه از اینها استراحت ممکن نبود مسئله اگر روزه دار در دمان بر سر کرد و یا در
 و چشم کرد و اگر چند مژه اثر دارد و دمان می یا بد و روزه تباه نشود از هر آنکه اثر است و اثر را اعتبار نیست مسئله اگر
 مردی روزه دارد و دمان آب گرفت و یا جامه تر پوشید و آن خشکی را فرو برد و روزه تباه نشود و آن اثر است و اثر است
 مسئله اگر مردی روزه دارد و دمان نهاد و آن مژه سیم بجلي فرو رفت روزه تباه نشود مسئله اگر مردی روزه دارد و شش می
 شش را ازین روی در دمان در آمد و از آن روی بیرون آورد و آب دمان را بخود را اگر خشکی آن رفته بود آن اندام مانده بود
 همچنان فرو برد و روزه تباه نشود بر قوال بعضی مسئله اگر مردی آب دمان خورد و یا بدست بر نهاد و یا بخورد و روزه تباه نشود اما اگر از این جهت که روزه
 تباه نشود از هر آنکه اعتبار نشده است از دمان سحر چون بداند و یا حکم دمان بود مسئله اگر مردی روزه دارد و از آن بیرون آید و جلی
 روزه تباه نشود و آنی که کشتن غالب است یا آب مان اگر خون غالب است روزه تباه نشود از هر آنکه از او حکم است از آن روی که آب مان
 خود در و حکم باطن است که از وی استراحت ممکن نبود اما از آن روی که خون بیرون آید حکم باطن است چون غلبه باطن بود و روزه تباه نشود و حکم باطن
 که آن باطن فست روزه تباه نشود و حکم باطن آن باطن غلبه باطن است تباه نشود اکنون چه کنیم چون غلبه باطن است تباه نشود و اگر خون مانده
 هم روزه تباه نشود و حکم باطن است و اگر آب باطن است روزه تباه نشود و حکم باطن است تباه نشود و اگر آب باطن است تباه نشود و اگر آب باطن است تباه نشود
 اگر در دمان کرد و بخورد و روزه تباه نشود از هر آنکه بی آب وی فرو برد و اگر آب باطن است تباه نشود و اگر آب باطن است تباه نشود و اگر آب باطن است تباه نشود

بعضی نیز گفته اند که سیاه است روزه تبا نه شود و اگر سفید است تبا نه نشود از بهر آنکه سیاه و سفید است بود اگر چه اینها
 روزه بشکند مسئله اگر مردی ملک خورد و بر وی قضا بود و کفارت بود یا بی قضا بود بعضی کفارت واجب است و بعضی نه
 از قضا واجب است کفارت بی مسئله مردی سرخاست تا سحری خورد و یکی گفت بخور که سپیده دمیده است و یکی دیگر گفت
 که نه دمیده است و بی خورد معلوم شد که دمیده بود و بر وی قضا بود و کفارت بی تا بهر آنکه گویا یکس بود و هست و شب
 بچین بود و در شب گویا یک تن کفارت واجب نیست مسئله اگر مرد روزه دار را حقه کردند در روز روزه تبا نه شود از بهر آنکه
 و روی صلاح تن نیست لاجرم روزه تبا نه شود مسئله اگر مردی در و منده است و در کافان کی او دار و نهاده روزه تبا نه شود
 بر قول ابوحنیفه اگر کثرت تبا نه شود و اگر خشک است که پاکنده بی تبا نه نشود از بهر آنکه خون خشک بود و حاجی چنانچه پیش از این
 نرود مسئله اگر روزه دار بر سر اصل یعنی سرورانه ذکر و سخن بخت بر قول بعضی از علماء عام روزه تبا نه شود و خواهی بود
 منتهی آورده است که تبا نه نشود از بهر آنکه بر شکل خیار است چون بیکل خیار بود چیزی باطن نرود چون باطن نرود و در تبا نه
 نشود مسئله اگر روزه دار بیدار بماند و می نهد آن که اثر فرود و در و در و آن وی روزه تبا نه نشود از بهر آنکه وی شوهر است و اگر
 را اعتبار نیست و الله اعلم مسئله اگر روزه دار با عیال خود از فراموشی نزدیک کرد و هر دو را فراموشی شده است بر قول علماء
 ماه روزه نشود و بر قول شافعی تبا نه شود و حجت وی آنست که حدیث که بغیر از فراموشی بخاطر عیالیه السلام فرمود در حق خوردن و آشامیدن
 نیما هست از بهر آنکه اینها پیوسته است و در فراموشی معذور بود و اما مباشرت پیوسته نبود لاجرم روزه تبا نه شود و حاجت علماء
 آنست که بی جهت از طعام و شراب و نهی است از جماعت پس هر حکمی که طعام و شراب را بود و جماعت را هم همان بود مسئله اگر مرد
 دیوانه در میان روز بپوشد یا از روزه آن روز بر وی بود یا بی فکر که آن زمان او را رسیدگی یا دیوانه بود و بی فکر بود
 و دیوانه شده است اگر بعد از این دیوانه شده است بر وی قضا بود از بهر آنکه اول اهل و عیال بود و بی فکر است اکنون بی فکر است نیز اهل
 و عیال بود پس لاجرم قضا آن روز بر وی بود اما اگر در از رسیدگی دیوانه بود و بی فکر است و بی عیال بود و بی فکر است
 مسئله اگر زنی را در ماه رمضان خانه عادت حیض وی بود وی حاکم که از ده پاک شد اگر پیش از سپیده دم پاک شده است
 آن روز خورد و از روز بعد اگر بعد از سپیده دم پاک شده است اگر آن روز را نیست روزه کند و آن روز را نه از بهر آنکه بی عیال
 از روز گذشته است وی اهل نبود مسئله اگر مردی در ماه رمضان بارش بکاو جای روزه شاید خوردن یا بی فکر است اگر تباری
 است که اگر روزه میزد از تباری زیاده میشود و بر نشاند خوردن و اگر چنان نیست که تباری زیاده نمی شود و نشاند خوردن
 اگر مردی روزه با یک تباری یا بعد از چند روز وفات یافت آن روز را که بعد از صفر یا یک تباری خورد و بی فکر است بر و او را بیانی
 بیک تباری که اگر چندانی نیست که تباری قضا کردن و اگر روزه بی فکر است و او را بیانی که هر روزی را و او را بیانی که بی فکر است و او را بیانی
 اگر روز بعد وفات یافت بر وی قضای آن روز با نبود از بهر آنکه وی وقت قضا کردن را در نیافت لاجرم قضا کردن بر وی
 نبود مسئله اگر مردی یک روز از ماه رمضان بقصد خوردن و قوتانی بنده آزاد کردن نیست باید یک روز قضا کند و معتد است

کفارت کند اگر درین کفارت یک ماه روزه داشت سید شد که پیش از آن روزه و شستن نیست چون از بیماری بر شدن کفارت از دست
 شود فرق است میان مرد و زن اگر عین واقع مرد و زن را افتد شریعت بروی دو ماه کفاره واجب گرداند و بر مایه روزه
 و بی حایضه میشود چون پاک شود از حیض باقی تمام کند از سرگیری فرق است میان مرد و زن که زن را بر مایه این واقع بود که
 مرخص شود در حق ایشان تمام مردان را سال دو ماه بایم که تدریست بودند لا محرم ایشان را روزه از سر باید گرفت مسئله
 اگر مردی کفارت را پیش میدارد و قضا پس را بداند از هر یک که ترتیب در وقت شرط بود و در وقت فصل در وقت طوط
 باید دانستن که روزه طوط زن را باید ستوری شود و اگر زن که و طوط را باید ستوری شود و شستن نشاید اگر دستوری بود و دست بعد
 از آن میگوید که پیش از آنکه بایستی من آمیزد زن را نشاید که شستن اما اگر زن را نشاید که شستن و دستوری و او درین زمان که
 اگر نشاید هیچ و بانی بود اما اگر زن که شستن است که وی خود ملک است و ملک را چیزی ملک نبود و لا محرم بشاید که شستن میسر آید اگر در
 روزه طوط نمیدارد و بدو شستن ملک که در شستن کفارت و آن بعضی شستن مطلق گفته اند که شستن خوردن این امر را که در روزه
 یکی صحابه بردید که ریاضت کرد و آن روزه دارد و در آن مردی میگفت روزه بکشی و خوردن و خوردن و خوردن و خوردن و خوردن
 علیه السلام گفت ای صاحب که و خطری یعنی اجابت کن بر او و خود را روزه بکشی پس لا محرم حکم میکند شستن که بکشی یا بر بعضی گفته
 اند که بگویم که اگر شیخ و خان و خان و خان و خان می آید یا ای اگر ناخوش می آید شستن که شستن و اگر نیازی باز بعضی گفته اند که
 بنویسند پیش از روزه است یا بعد از روزه اگر پیش از روزه است شستن که بکشی و اگر بعد از روزه است شستن که شستن است که اگر در
 زن خواست باین زن هر دو بخانه انداخته و این مرد روزه دارد و باز مردی در آن روزه را طلاق داد این خلوت بچو بود و بانی
 صحیح بود تا ملایم واجب و لازم آمدن روزه تمام پس معلوم شد که روزه طوط را می شستن کفارت و اینست که بعد از اول باید که شستن
 این که روزه و روزه را بر مایه شستن می خورد و روزه قیام می شود و روزه طوط را بر مایه حکم است بر قول طایع و بر قول شافعی هر دو
 جایز است و مسئله مردی روزه میدارد و در این پنجشنبه یا شنبه کرده بود یا بد که این سه روز را پیوسته دارد و مسئله از هر یک از این سه روز
 طوط را بکشد یا بچو بخانه انداخته و این مرد روزه دارد و باز مردی در آن روزه را طلاق داد این خلوت بچو بود و بانی
 یوم یعنی از هر یک از این سه روز طوط را بکشد یا بچو بخانه انداخته و این مرد روزه دارد و باز مردی در آن روزه را طلاق داد این خلوت بچو بود و بانی
 را از روی ثواب چنان باشد که ده هزار روز روزه داشته بود و سی هزار سال اسلام گفت که من تمام از دست خویش از شستن پوشیده
 گفته با رسول پیشتر پوشیده که ام است گفت که روزه خویش از هر یک از این سه روز طوط را بکشد یا بچو بخانه انداخته و این مرد روزه دارد و باز مردی در آن روزه را طلاق داد این خلوت بچو بود و بانی
 و نهانی طوط دادن نیست باید که سه روز پیوسته روزه دارد و اگر ازین سه روز یکی روز بخورد و دیگر روز یک روز فصل هر چه
 تدریجاً مردی نذر کرد که خدا را بر من یک سال روزه دارم یک سال کامل خوب است چون یک سال روزه در شستن بعد از یک سال یا بخورد
 دیگر روزه دارد و از هر یک از این سه روز طوط را بکشد یا بچو بخانه انداخته و این مرد روزه دارد و باز مردی در آن روزه را طلاق داد این خلوت بچو بود و بانی
 از هر یک از این سه روز طوط را بکشد یا بچو بخانه انداخته و این مرد روزه دارد و باز مردی در آن روزه را طلاق داد این خلوت بچو بود و بانی

سال روزه باید در شستن که باقی سال بروی واجب شود از بهر آنکه اس سال هر از روزه باقی سال بود مسئله اگر مردی نذر کرد
 که یک سال روزه دارم بروی هر چه واجب نماید از بهر آنکه آنچه با یکدیگر در آن سال باقی را از روزه سال گذشته روزه و شستن ممکن نبود
 پس نذری درست نبود مسئله اگر مردی نذر کرد که من یا پدر یا مادر سخن نگویم بر قول بعضی درست نبود از بهر آنکه نذر سنت بر
 معصیت و نذر بمعصیت درست نبود که بنیاب علیه السلام فرمود لا نذر سنة معصیت الله تعالی مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته
 روزه دارم یک ماه روزه و شستنیار شد بیماری که روزه نتواند در شستن چون این بیماری بشود باز از سر گیر از بهر آنکه نذر دو ماه
 پیوسته است دو ماه پیوسته باید بود و در وقت میان و آن اگر چنین واقعه زن را افتد که نذر کرده بود که دو ماه پیوسته روزه دارم
 وی در هر ماهی چند روز نتواند در شستن لاجرم روزه را بجا آورد و تمام کند مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته روزه
 دارم پنجاه و پنج روز روزه داشت ماه رمضان در آن یکصد گزاه رمضان را بگذارد و دو ماه پیوسته نمی افتد چگونه باید که نذر کند
 بیرون رود و آن باقی را تمام کند تا دو ماه پیوسته شود از عهده نذر بیرون آید بعد از آن خوابد و سفر و در خوابدنی مسئله مردی نذر
 کرد که خیار یا بر من که روزی یک روزه دارم این نذر درست بود لیکن کامل لازم نباید اگر همان روز روزه دارد از عهده آن بیرون
 آید از بهر آنکه بر خود ناقص واجب کرده است همچنان کرد و او را با اولتر آن بود که بعد از عید باز از مسئله اگر مردی نذر کرد که
 من ماه رجب روزه دارم ماه رجب بیمار شد شعبان دارد از عهده بیرون آید اما اگر عید را از عهده بیرون نیاید از بهر آنکه آنچه
 بر خود واجب کرده بود آن هنوز نیامده است چون نیامده بود از عهده بیرون نیاید فصل در کفارت طهارت باید دانست که اگر کسی
 باذن خود طهارت نگیرد و کفارت وی است که بنده از او کند و اگر توانای بنده از او کردن نبود و دو ماه پیوسته روزه دارد و اگر ازین دو
 سبب بیماری بخورد و باز دو ماه پیوسته از سر باید در شستن و اگر روزه نتواند در شستن شستن مسکین و طعام و دیگر کی را دو من بکنم
 مسکین شمر و درین سه چیز غیر نیست مسئله اگر عذابی باذن خود طهارت و یا دو ماه پیوسته روزه باید در شستن اگر چه بیکدیگر در میان
 کار من کن که پس واری توان بعد از این ولایت نبود از بهر آنکه حق این کمتر که درین متعلق است معنی منم نتواند کردن مسئله اگر غلام
 کفارت این است شریعت میفرماید که سه روز روزه دارد و خواهد منم میکند که کار من کن تواند منم کردن از بهر آنکه کفارت سه کفارت حق
 کفارت است و این کار کردن حق بنده و بنده محتاج است و خداوندی نیاز از بهر آن حاجت بنده را کار بنده پیش داریم مسئله اگر مردی کفارت
 رمضان میدارد که بنده است و خواهد میگوید که این ساعت مدار تا پس واری بعضی گفته اند که تواند منم کردن و اصرار نیست که نتواند منم
 کردن مسئله اگر مردی را در رجب است اگر میدارد و رجب هم زیاد می شود و روزه بخورد چون چشم میگوید و قضای مسئله اگر زنی
 با شیر است اگر روزه میدارد و شیر می آید از روزه نتواند چنانکه کوچک را از شیر باز کند و باز روز را قضا کند از بهر آنکه خداوندی میفرماید
 که من بی نیازم و آن کوچک حاجت منم است بشیر لاجرم بخورد مسئله اگر زنی است که روزه میدارد و روزه وی تابستان افتاد و شش میدارد
 رنگ می باید تا شش مان بخت اینها نذر نبود نتواند شش و نذر کردن زیرا که در باره توان عید من مسئله اگر مردی را غلام یا
 یا کنیز اگر روزه میدارد و قیمت وی کم میشود و خواهی میگوید بخور تا لاغر نشوی زنت یا کنیز خود را یا بعضی گفته اند که نشاید خوردن

گیرند تا بکوه مرده رسند برآیند و در دیها بسوی قبر کشند و تحمید و تحلیل و تکبیر بپارند و دعا کنند و حاجت
 خواهند و باز فرو دایند و بسوی صفار و دهن چپین هفت بار از صفات مرده و باز بدین مناسبت و شب بیه
 مناسبت گنند و دیگر روز پس زوال در سه موضع بیست و یک سنگ اندازند و هفت در موضع حجره
 الاولی که بپونند و هفت در موضع حجره الوسطی میان بازار منا و هفت در موضع حجره العقبه
 در سیوم همچنین و لیکن در روز سیوم پیش از زوال سه اندازند و آن نظام هر روایت است پس
 آن عادت رفته است که حجره حاجی سوی مکه روند و بعضی در شهر خود آیند و بعضی بیرون شهر که
 آنجا جاهلها را بدینگونه و این جهالت را عمره آوردن آنسان تر بود و چون ایام تشریق بگذرد حاج
 عمره آوردن گیرند بعضی بنیت خویش بعضی بنیت دوستان و عمره سنت است نه واجب و صورت وی
 نه آنست که بنزد یک مسجد عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہا که نزدیک تنعیم است خارج حرم بیرون شوی
 یا بموضع دیگر که بیرون باشد و غسل بیاری یا آب است کنی و احرام عمره بگیری بدان هفت که در باب حج گفتیم
 و تعبیر کوپان می آیند تا بخانه کعبه رومی بنهند تلبیه را قطع کنند و مسجد حرام در آیند باز بسوی کوه صفا
 بیرون شوند چنانکه در باب حج یاد کردیم هفت بار سعی بیارند باز از سر موی بقدر سه انگشت برگردند
 و چون موی برگردند از احرام عمره بیرون آیند پس هفت بار دوخته و بشیند و صحبت کردن یا زن و کتیر که
 باشد و بختی و زکات یا مقام باشد هر روز اگر کسی بخواند عمره آوردن تواند آورد و چون حاجیان که از راه وارد آمدند بودند
 و خواهند که باز گردند باید که گردخانه کعبه هفت بار طواف کنند و از اطراف صدر که میزند یعنی طواف بازگشتن و پس
 آن طواف در رکعت نایب یا در بار چاهه مزمزم رود از آب وی بخورند و بر سر دوی خود بپزند باز بکنند
 روند و آن در میان در خانه کعبه و حجره است پس بسوی و سینه بروند و دست بر
 پردای کعبه زنند و ساحتی بر ما مشغول شوند از سر سوزد اخلاص بیرون آیند و بوقت بیرون
 آمدن از مسجد حرام پشت کل بسوی کعبه بکنند یک نگران نگران در وی بیرون آیند
 بر شکل کسی که دوست و عزیز را وداع کنند و بزبان میگویند یا بیت الله مودع یعنی ای خانه
 خدای وداع و دعوت نمیکنم باز خواهم آمدن بتو یا الله تعالی **حاصل** بدانکه اندر حج دعا
 میبایست که لازم بود خواندن وی بیشتر در سعی میان صفا و مرده آیند دعا بخوانند که رب
 اغفر وارحم و تجاوز عما تقسم و اهدنی دین الی القوم فانک انت الاعظم الاکرم و اگر کسی بخانه
 کعبه اندر نیاید پاک نباشد و خواب است که اندر آید مگر که خوف آن بود که کسی از رده نشود
 و چون در نیی در آنجا بماره مشغول نیاید شد که در آن وقت دعاء سه باید کرد و سه

و گویای نایبایان و فرزندان رسیده خود را در او انداخته اگر سببان زن جهود و یا در ساحت خود بگویند ترسایان روا بود مسئله کجاست
مست در است کجاست و حیان و پیران و خلفان آتی درست نیست مسئله گویای فاسق کجاست میکنند بر قول علماء امام روا بود و بر قول
شافعی هم آنست که بنحیر علیه السلام فرمود لا نکح الا ابوی و شادی عدل یعنی نکح نیست مگر بوی و در گواه عدل چون گویند فاسق
بودند کجاست درست نبود اما علماء امام میگویند که تاویل این حدیث آنست که فاضل آن بود که حضور بگویند ان عدل نکح کنی پس لا جرم روا
بود و بنزدیک علماء امام این استنباط فاسق باز کرد و تا بعد از او بر نام فاسق ایشان بر خیزند امام زاهد در او از چه فی نظر کسی
قولی و لا تقبلوا منهم شهادة ابدا بعد از این حدیث هرگز گویای ایشان را نمی پذیرند اگر چه پیش در بر با مرغان پرواز کند و بر پرنده
بهر آنکه موسی را چه گفت بزبان زناش بریدیم از روی محتاجی تا فسخ زناش برفت تا اگر چه هر یک گویای و بدینچه برید و او تنگ
هم عالم استخوان الا الذین تابوا من بعد ذلک و اعتدوا لک لعلکم ترحمون که توبه کنند از بعد از این حال و بعد از آن فساد یعنی ایشان شوند نزد
و عزم کنند پیش کند و در مستقبل و این استنباط بقول علماء امام بفسق باز کرد و بقول شافعی هم بشهادة باز کرد و تا بعد از او بر خیزند
علماء امام فاسق از روی بر خیزد اما گویای او را پذیرند و بقول شافعی هم پذیرند بعد از توبه مسئله باید که نکح منقول شدن
فاضل از نماز و زنا و دوستی یعنی تطوعات بنزدیک علماء امام که مگر بهتر شد از این فقه و منواه و یکبار نزد یک شافعی نماز و زنا
زنا دینی فاضل است از نکح مگر منش بزبان مبل داشته باشد مسئله مردی نکح میکند گویای و نایبایان نکح است و اما اگر
از این زن دشمنی یکی مگر شوند که من ترا نخواهم با من بخوبی بشنود نه داده ام بمن و نایبایان گویای و بدینچه نزد یک قاضی
مسموع بود گویای ایشان از بهر آنکه شاید که مردی همان نبود که نکح مگر درست چرا که این نایبایان مرد و زن را با و از ایشان
میشناسند و او را زنا نموده مسئله اگر چه مرد را قاضی صدق کند که مردی متقی میخواند بگویند این دو کس نکح ایشان قبول علماء
درست بود اما اگر نکح را مگر شوند این دو کس بمن گویان پیش قاضی گویای دهند و درست نبود و کتبی و لا تقبلوا منهم شهادة
ابدا اگر چه توبه کنند اگر نکح آنرا نگویند که چون قاضی گویای ایشان را نمی شنود فاضل ایشان چیست فاضل ایشان نیست که اگر ایشان
مگر نشود بنقد جان بود اینک می فرماید که گویای ایشان را می شنود اما فرمود که اگر ایشان گواه شوند گویای ایشان درست نیست که گواه
شدن دیگر بود و گویای داون و دیگر و قال فی الهدایة اوصد المسلم فی تفرق سقطت امتهاد و به و ان تاب و قال الشافعی ع تقبل ذناب
مسئله اگر مردی نکح میکند گویای دو دلد را بنکاح درست بود و اگر ازین دو یکی مگر شوند قاضی گویای ایشان را نشنود این بنده
علماء امام اما بقول شافعی هم بمن گویان عقد درست نبود بلکه همان حدیث که گفته شده بود مسئله اگر مردی نسی خواهد که گویای
دو مرد خفته یا بگویند و خود را می بانی یا بگویند دو ترک بانی یا بگویند دو بندوی بانی نکح درست بود یا نه درین مسئله علماء امام
است بر قول بعضی عقد درست نبود اصلا از بهر آنکه ایشان را در علم نبود همچنان بود که گویان نبودندی وجود و عدم ایشان را
بماهر است اما نخواهد امام شمس م آورده است که روا بود از بهر آنکه بنحیر علیه السلام فرمود لا نکح الا با شهود و مراد ازین
شهود حضور است یعنی گویان شرط است و حضرت گویا یافتیم اگر چه ایشان را علم نبود کجاست درست بود اما انهم آنست که روا بود

مسئله اگر مردی زنی میخواند ترساید چه بود بگوئی و ترساید چه بود بقول محرم کناح درست نبود از بهر آنکه هر دو ترساید
 این شبهه را تا علامت عقد روان بود و بقول امام عظم و ابو یوسف و روایتی در مسئله مردی زنی میخواند بگوئی دو چیز
 خویش کناح را بود اما اگر زن منکر شود مرد این کناح را این پس بر کان گواهی دهند قاضی نشنود و اگر بدین منکر شود کناح را
 همین پس بر کان گواهی دهند مسهر بود از بهر آنکه گواهی بر پدر میدهند و این که زن منکر بود گواهی از برای پدر میدهند
 و هر جا که از برای پدر گواهی دهند مسهر بود اما اگر هر یک گواهی بر پدر دهند مسهر بود مسئله اگر مردی غلام خود را بخورد
 که مرد زن خواه این غلام زن میخواند بگوئی یکم در خواست خویش این کناح درست بود از بهر آنکه خواست غلام را دستور
 داد و کناح و بیرون ولایت بود و بخورد لاجرم خواست گواه را نشاید مسئله اگر مردی زنی خواست بگوئی دو مرد ازین دو گواه
 دادن و پذیرفتن را شنود و یکی فی این کناح درست نبود از بهر آنکه همچنان نشود که گواهی یکم در خواستی باز زن دیگر
 محاسن خویشتن بوی داد مرد و پذیرفت آن گواه که اول را شنید و بوشنید و آنکه بار اول نشنوده بود بار دوم شنید
 این عقد روان بود از بهر آنکه چون عقد اول درست نیست نباید است بسبب آنکه اول یک گواه شنیده بود و این باویم
 را حکم است لاجرم عقد درست نبود فصل باید دانستن که کناح بکدام لفظ درست آید و بکدام درست نیاید مسئله
 اگر مردی زنی را گفت که خویشتن من ده گفت و دوم را گفت خویشتن من فروش بجزو گواهی زن گفت فروشتم یا گفت
 خویشتن من بخشن گفت بخشیدم یا گفت خویشتن من مرد کن زن گفت کردم گواهی حاضرند درین همه صورت با کناح
 درست بود مسئله اگر زن گفت منک خویشتن تو حلال کردم مرد گفت رو شوتم درین همه صورت کناح درست نبود
 مسئله بدانکه کناح به پنج لفظ روان آید و پنج لفظی نامان پنج لفظ که روان ازین که بد خویشتن بود و دوم یا زنی بود و دوم یا
 خویشتن را بخود صدقه کردم یا بخشیدم یا ملک کردم درین همه صورت کناح درست بود اما این لفظ که درست نبود دانستن که زن
 گوید که خویشتن تو بجهارت و دوم یا بکمال کردم یا بهایم کردم یا بهایت کردم یا وصیت کردم درین پنج لفظ کناح روان بود مسئله
 اگر زن گفت خویشتن تو کردم مرد گفت رو و او نشنود گواهی حاضرند درین همه صورت صحیح جان نبوده اگر زن گفت خویشتن تو را
 نهادم جواب پس نیست که روان بود مسئله اگر زن گفت خویشتن تو دوم و دوم مرد گفت رو و او نشنود بقول ابو حنیفه و دیگران
 و امام گبرنده شود و بقول ابو یوسف ملک نشود و حجت ایشان است که چون بلفظ دوم ملک دی میشود لاجرم کناح درست بود و
 ابو یوسف است که بلفظ دوم ملک دی نشود لاجرم کناح نیز درست نشود مسئله اگر زن گفت خویشتن تو رفتن کردم مرد گفت رو و او
 بنوا ابو یوسف کناح روان بود و بقول ابو حنیفه و دیگران روان بود از بهر آنکه بقول ابو یوسف بهر چه از آنکه گوید و رفتن کردم درست بود و بقول
 ابو حنیفه و دیگران درست نبود مسئله اگر مردی گفت مر زنی را که خویشتن من ده بعد دنیا کاین زن گفت و دوم مردی گفت کناح درست
 بود از آنکه خویشتن من ده گفت مرد را درست از مرد و زن وکیل بود از جانب ثوی و اصین بود از جانب خود چون گفت و دوم
 عقد درست بود پذیرفتن حاجت نبود مسئله اگر مردی زنی را گفت که خویشتن من داوی زن گفت و دوم مرد گفت پذیرفتن

بود چون رسیده شود مسئله اگر پدر دختر بالغه زانشوی د و دبی رضا دادن وی این نکاح موقوف بود و رضا دختر
 یعنی با اجازه دختر اگر جز دختر رسیده و او داشت کرده پدر را و اگر و انداخت بر انداخته شود اما جز دختر رسیده دختر
 خاموش بود این خاموش از وی رضا بود و اگر پیشتر بود رضا نبود از بهر آنکه چون پیغمبر علیه السلام فاطمه یعنی امیر علیه السلام را میفرمود
 علی رضی الله عنه میداد و پیغمبر علیه السلام با یکی یار میاد و گفت یا فاطمه ترا علی خواستگاری میکند فاطمه رضی الله عنها خاموش گشت
 پیغمبر علیه السلام رفت و در ابلی رضی الله عنه داد پس هر احدی میداد که اگر خاموش میماند میخواستگاری میفرمودی پس وی بگریست
 این گریستن وی را بود و اگر میگریستیم که گریستن با او است یا است که اگر با او است مدبوذ است بود و رضا بود و رضا بود
 باز بعضی گفته اند از مستطیع که بگرییم که آب دیده اش سرد است یا اگر اگر کم است روان بود از بهر آنکه کسی آب چشم از اندوه بود
 لاجرم روان بود و اگر سرد بود رضا بود که سردی است چشم از سرور بود و سردی را نشاء دانی بود چون از نشاء دانی بود رضا بود باز
 امام بیضاوی میگوید اگر جز دختر رسیده خاموش بود و او بود یا رضا گفت بگرییم که رویش زرد است یا سرخ اگر سرخ بود
 رضا بود و اگر زرد شد و از بهر آنکه سرخی از شرم بود و زردی غم بود و او را علم مسئله اگر مردی دختر بکر بالغه بود
 زانشوی داد جز دختر رسیده گفت که من روان دارم مردان ملامت کردندش که مردنیکوست گفت ملا و او ششم عقد است نه از بهر آنکه
 باول هر که بوی رسیده و کرد نکاح فاعله لاجرم نکاح روان بود مسئله اگر پدر دختر بالغه زانشوی داد جز دختر رسیده
 رضا داد و دلی همسایگان گفتندش که بول مرتب است اگر و میکند روان بود مسئله اگر مردی بیرون از گفت که شما دختر
 خوشیست بمن سپید چار زن گفتند که او هم نکاح درست نبود اگر پنج زن همه گفتند که همه خوشیست بود او هم مرد گفت که این چهار
 پذیرفتم این نکاح درست بود و فوق میان آنکه مرد میگوید میان آنکه زن میگوید این سخن که مرگفت خوشیست بمن سپید این سخن
 را باطل است و جواب هم باطل بود اما آنجا که پنج زن میگویند خوشیست را بتو دادم سخن بر زنی دیگر است لاجرم آن چهار زن
 اجازت کرد درست تو ایچم جز باطل تا آن عقد چهار زن جائز و درست بود نظیر این مسئله است که در آن اندام و دختر بود
 گفت که هر دو خوشیست بمن سپید یعنی گفت او هم نکاح درست نبود اما اگر مادر و دختر هر دو گفتند که من هر دو خوشیست تو دادم
 گفت که من دختر پذیرفتم عقد چهار زن و همان معنی که یاد کردیم مسئله اگر مردی دختر بالغه زانشوی داد و او آمد و گفت ترا
 زانشوی دادم بدانکه نقره کابین دختر خاموش شد بعد از آن شنید که شوی گشت گفت روانه میداد نکاح بر انداخته شود اما اگر
 دختر شوی کرد که تر افغان کسی داد و دختر مسکوه آورد بعد از آن شنید که کابین اندک داده سست گفت روانه میداد این نکاح
 روا بود از بهر آنکه اصل شوی است چون پدر ذکر شوی کرده است از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام چون فاطمه را رضی الله عنها را میفرمود
 علی رضی الله عنه میداد که آن علی را پدر نکاح خواستگاری میکند و اگر علی رضی الله عنه کرد و اگر کابین آن اگر بنگار این نکاح روا بود
 با سستی که پیغمبر علیه السلام نداد پس معلوم شد که اصل ذکر شویست لاجرم هر کجا ذکر شوی بود عقد روا بود مسئله اگر مردی دختر
 خود را مردی داد و کابین پدر نکاح درست بود و رضاء کاله چنانچه اگر مردی کاله ز داشت و ذکر بهر آنکه هیچ درست نبود

است که در کجای چون کاین به یکنی سزا کاین لازم آید ما در بیم چون بناید بکر و بی بی بپادست نبود مسئله اگر زنی گفت
 من خوشتر بودم که درم نقره مرد گفت من بدیدم کاین وی جان دودم نقرم بود و اگر چه سزا کاین بپادست
 مسئله اگر زنی گفت کاین خوشتر بودم که درم نقره مرد گفت پیر فتم سزا کاین بر مرد و در حب آید سزا کاین زن بپادست
 مسئله اگر زنی گفت خوشتر بودم که درم نقره مرد گفت پیر فتم سزا کاین بر مرد و در حب آید سزا کاین زن بپادست
 از درم نقره کاین را و انبوه مسئله اگر زنی گفت من خوشتر بودم که درم نقره مرد گفت پیر فتم سزا کاین بر مرد و در حب آید سزا کاین زن بپادست
 از دخول اما اگر پیش از دخول این زن را طلاق داد بر غیر و منتهی بود منتهی سزا کاین بود که بی جاد و بی جاد و بی جاد و بی جاد
 اما اگر کسی که ندانند قبل از دخول طلاق داد نیم کاین و حب آید قال الله تعالی ان طلقتموهن من قبل ان یمسوا بهن فیهن منتهی و قد
 فتمت من فی غیره ففصل ما فرضتم مسئله اگر مردی زنی خواست و این زن را طلاق داد و خزان زن را میخواست و او را بپادست
 بیانی بفرماید که با مرد و خزان و خزان که درم نقره مرد گفت پیر فتم سزا کاین بر مرد و در حب آید سزا کاین زن بپادست
 خدا تعالی عزوجل فرموده است و برانکه بیانی بفرماید که با مرد و خزان و خزان که درم نقره مرد گفت پیر فتم سزا کاین بر مرد و در حب آید سزا کاین زن بپادست
 یعنی دختران زن شمار آنکه بخواند که در ایشان دخول آورده باشد و اگر دخول نیاورده باشد پس بر اینست که
 که بخواند دختران زن خود را که طلاق است اگر دختر را خواست و او را طلاق داد و بعد از آن مادرش را میخواست و او را بپادست
 یا اگر دخول روا نبود قوله تعالی و امهات النساء کرم کرده شد بر تمامان زن شاهر فصل و بعد فاسد یا بدست
 که بر چاه مردی زنی بخواند بگوید این عقد فاسد بود و اگر مردی زنی بخواند بگوید این عقد فاسد بود و اگر مردی زنی
 کسی بود و بر عقدی عقد فاسد بود و اگر مردی زنی بخواند که زن در کجای مرد بود و قول ابو حنیفه که کجای فاسد بود و بگوید
 ابو یوسف و محمد کجای باطل بود و حجت ابو حنیفه است که شبیه کجاست و هر وقت که شبیه کجای بود و در حد سزا کاین زن بپادست
 این عقد فاسد بود باطل نبود و ابانیت ابو یوسف و محمد است که این کجای باطل است و زنا است بر مرد و در حب آید سزا کاین زن بپادست
 اگر مردی زنی بخواند بگوید این عقد فاسد بود و اگر مردی زنی بخواند که زن در کجای مرد بود و قول ابو حنیفه که کجای فاسد بود و بگوید
 استی لازم عقد فاسد بود مسئله اگر مردی زنی خواست و او را طلاق داد و بعد از آن مادرش را میخواست و او را بپادست
 بعد از آن و بر اینست که این عقد فاسد است و کاین زن بخواند که زن در کجای مرد بود و قول ابو حنیفه که کجای فاسد بود و بگوید
 ابو حنیفه فرموده است و قول ابو یوسف و محمد تواند اجازت و دیگر حاجت نیاید حجت ابو حنیفه است که اجازت کرد که زن بخواند
 زن خواست مطلق است هم عقد صحیح را خواند که درم نقره مرد گفت پیر فتم سزا کاین بر مرد و در حب آید سزا کاین زن بپادست
 حجت ایشان است که اجازت در عقد درست بود که در دخول باین زن روا بود و در عقد فاسد دخول لازم بود پس لازم بود
 اجازت دیگر تواند خواست فصل و در کاین مسئله اگر مردی زنی خواست و او را طلاق داد و بعد از آن مادرش را میخواست و او را بپادست
 کاین و این مرد و زن از آن خواست همان کاین کجای روا نبود و بر اینست که زن بخواند که زن در کجای مرد بود و قول ابو حنیفه که کجای فاسد بود و بگوید

از بهر آنکه باب فرج است و دوزی احتیاط شرط باید که هر دو این زن را طلاق دهند باز یکی نکاح کنند مسئله مردی مرد بر او طلاق
 کرد که بر طفلان زن را از بهر من بنوا بعد در این مرد رفت تا آن زن را بخاندان زن گفت که بعد در من بنویسم و گفتم
 که پیشین بعد و پنجاه درم دادی گفت دادم نکاح موقوف بود با جارت موکل یعنی شوی اگر شوی بر او دار و عقد درست بود
 و اگر نی بر انداخته شود و اگر وکیل شوی را نیز نداد و کس بعد و پنجاه درم خواسته ام شوی این زن را بخاندان آور و چند سال ببرد
 بود و بعد از آن ویر طلاق داد زن گفت که کاین من بعد و پنجاه درم بوده است مرد گفت که من ترا بعد درم نخواستم
 وکیل را طلب کردند که ویر را بچند درم خواستی گفت بعد و پنجاه درم معلوم شد که این طلاق واقع نبوده است اگر باز خواهد ببرد
 طلاق زن وی بود مسئله اگر مردی زن خواست بکلی بدید یا بدیستی یا دونه یا کنده بوی و دیگر و با کمک بر قول علماء را
 رد نتوان کردن و بر قول شافعی هم درین همه صورتها رد توان کردن فصل در نکاح موقوف مسئله بعد در دختر بالغه خود را
 بشوی داد بی علم وی دین نکاح موقوف بود اگر دختر اجازت نکند آن نکاح درست بود و اگر نه بر انداخته شود مسئله اگر مردی
 پسری بالغ خود را زن خواست بچند درم عقد موقوف بود با جارت پس اگر بجزیه پسری گفت و طلاقش ده این از وی اجازت بود
 نکاحش درست شود مسئله اگر غلامی بید سنوری خواهر زن خواست این نکاح موقوف بود با جارت خواهر اگر خواهر اجازت
 دهد و او را اگر نی فی مسئله مرد بر زنی است آزاد و فضول و یا یکی زن بنده خواست بجز بشوی رسید اجازت کرد این
 نکاح درست نبود از بهر آنکه نکاح زن بنده بر زن آزاد روا نبود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود و لا تنکحوا نساء علی الحرة فاحرام
 نیست که یک را بر زن و اما اگر زن بنده بود بر بالایی زن آزاد میخواند و او را از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرموده است
 تنکحوا الحرة علی الامه نکاح کنی آزاد را بر بنده مسئله مردی دوزن خواست یکی آزاد و یکی بنده بیک عقد عقد در آزاد درست
 درست بود در بنده بی از برای آنکه آزاد را بر بنده ترجیح است که اگر آزاد را بر بنده میخواند و درست و اگر پیش از بنده میخواند و درست
 لا جرم نکاح آزاد قوی تر از بنده بود و نکاح آزاد درست بود و بنکاح بنده بی مسئله اگر مردی را یک زن است در عقد فضولی فرست و
 خواهر این زن را از برای بچند درم خواست پیش از آنکه خبر باین رسیدی این زن که در خانه وی بود وفات یافت اجازت میکند
 خواهر زن را روانه و از بهر آنکه اجازت در آنها اذن است که در اینها هم چنان بود که کوئی مرد و خواهر را در یک عقد خواسته است
 مسئله مردی را چار زن است فضولی رفت است و زن بچند خواسته پیش از آنکه خبر بشوی رسیدی مرد از این چهار زن یکی وفات
 یافت بعد از وفات اجازت میکند آن عقد را روانه و از بهر آنکه اجازت آنها اذن است که در ابتدا فصل باید بچند درم مرد آزاد
 را چهار زن حلال است و مرد بنده را و از بهر آنکه بنده گان نیز را و انچه در حکم مسئله اگر فضولی از بنده را چهار زن خواست
 پیش از آنکه خبر بشوی رسیدی این غلام را آزاد کرد بعد از آن از وی اجازت میکند بر آن چهار زن روانه و از بهر آنکه اجازت در
 آنها اذن است که در ابتدا و الله اعلم مسئله اگر دو اجازت میکند بگوید که اجازت نکاح کننده هر چهار را یکی عقد خواسته است
 و بچ روانه و اما اگر جدا خواسته است دوزار و او مسئله مردی را زینت در نکاح این زن خود را طلاق داد و در مدت

خواهد این زن میخورد و او را بهر آنکه حکم عدت را حکم نکاح است مسئله مردی سر کند خورد که مرئی میخورد از وی طلاق اگر کسی
وکیل کرد وکیل رفت و زن خود طلاق شود از بهر آنکه وکیل قائم مقام موکل است اکنون چه باید کرد و طلاق نشود باید که این مرد
سر کند که خورد هست با عالمی بگوید که من محتاج به نکاح فعلی این فعلی برود و ویران خواهد بود و بگوید که فلان را از جهت تو سر
نشوی گوید و او داشته ام بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف طلاق شود در بر قول محمد طلاق واقع نشود از بهر آنکه این اجازت کردن
است نکاح کردن فی دلیل بر اینکه اجازت است که درین حال گواه شرط نیست پس لاجرم طلاق واقع نشود و حجت ایشان است که چون گفته
که روا است شتم بچنان شود که کسی که خود رفته و خواسته اما اگر ناید تا با اتفاق طلاق نشود چون فعلی میکند که من فلان را از جهت تو سر
و می چیزی باین مرد بگوید که باین زن ده بحساب باین اجازت بود فعلی چون اجازت فعلی بود طلاق واقع نشود مسئله
فعلی مرد بر زنی خواست پیش از آنکه نزد وی رسید فعلی رجوع کرد و شوی خبر یافت که فعلی در بر از آن خواسته است و با او
گفت من این نکاح دادا شتم چند فعلی بر انداخته بود این عقد را و با دو فقر است میان مسئله و میان مسئله که گفت من در این
مریضیش از آنکه خبر بفرمیدی فعلی گفت من این پنج را ندانم ام این بهر بر انداخته شود از بهر آنکه در باب پنج و شش ا حقوق را هیچ
بود اما در باب نکاح حقوق را بعضی نیست لاجرم رجوع از نکاح درست نبود اما حقوق پنج را بوی است لاجرم پنج نماند مسئله فعلی
مرد بر چهار زن خواست پیش از آنکه خبر بوی رسیدی چهار دیگر خواست و دومی دیگر برده و نکاح موقوف بود با اجازت و هم خواهد بود
اول را اجازت کند و خواهد چایمانه را خواهد و آخر مسئله مرد بر دختری است و دو مرد و باین مرد رسیدند که دیر او خبر بود و او خبر
گفت مرد دختری است یکی از اینها و او هم پیشتر رفتند مردی دیگر رسید گفت همان دخترا باین مرد دوم داد عقد دوم را و او در آن
عقد اولی از بهر آنکه نکاح اولی بگواه بوده است درست نیلده بود ولی زن دوم را و گواه یافت لاجرم عقد دوم درست بود مسئله
مرد زن ترسان میخورد و او را بود و اگر زن حرلی میخورد یا بنوعی که روا بود از بهر آنکه ایشان را درین نیست اما چه بود و ترسان
کتاب اند چون اهل کتاب بود و وکیل بر آنکه بیعت علی السلام فرمود و سواد بالبحر سن است اهل کتاب غیر آنکه تساهل و غیر آنکه با هم
گفت برین مخان است پسید جو آنکه دختران ایشان را نخواهند و شش تا ایشان را نخواهند مسئله اگر زن صاحب میخورد بر قول ابو حنیفه و
بود بر قول ابو یوسف و محمد و او را نخواسته است که این ترسانی بدین جهودی رد و یا از جهودی ترسانی رد و این را صاحب
خوانند مسئله اگر دو مرد هر یکی را یکی دختران را خواست و این دختران را خواست یکی از زن و می دخترانه یکی دیگر بگوید
میدهند و او را بهر آنکه از اینها هر یکی را یکدیگر را دختر و پسند با حال خواهد میشد و دختر تاب خواهد که زن را و او را الله اعلم مسئله
اگر دو مرد را هر یکی را خواهر است این خواهر را خواست و آن خواهر این را خواست از یکی آمد از یکی سیر میکند بگوید میزند و او
از بهر آنکه دختر تمه شود و پسند با حال و دختر سیر میکند بگوید میزند و او را بهر آنکه یکدیگر را و او را الله اعلم و مسئله میزند و او
و غیر اینها هر دو را و فصل در حرمت باید دانستن که کیا نند بر تو حرام میوند و کیا نند که حرام موقت اند یعنی وقتی نکاح را و او را و مسئله
نکاح را و او را اما آنها که حرام میوند مادام است و دختر و خواهر و عمه کان و خال کان و دختران برادر و دختران خواهر و مادر و خواهر

که بچه شوی دوم در شکم بود اکنون پدر که بود یعنی اختلاف است ابوحنیفه میگوید که پدر شوی پیشین بود از پدر که در شیر می‌نوشته است
 و در شیر شوی دوم بنگ و حمل نیست که ایمن لایزال باشد یعنی بنگ اهل نشود و باز بقول ابو یوسف میگوید که ما بنگ را
 پدر شیر از صاحب کم کنیم و گویم که بگویند شیر کسیت هر کدام را که بگوید پدر آن شود و هر چه میگوید که این باب علایت و عرام چون
 شدیم پدر و غیره و حکم نمی‌توانم کردن که تیر که ام شوی هست و در باب حملی و عرامی احتیاط شرط است گویم هر دو شوی پدر این گویم
 شوند و باز بعضی گفته اند بگویم این پدر از شیر پیشین گذشته است از شوی دوم بود و اگر بر همان است از شوی پیشین بود مسئله
 اگر شیر زنی یا هر سوره شیر شد پیش از آنکه این شیر را باین گویم و اندکی این و فایده یافت بانی مردم بر دوستانها شیر است اکنون
 در حال مردگی کوپا از بستان مرده شیر خورد و هیچ سال حکم شیر ثابت شود از پدر که از شیر ثابت نیست چون عمار از شیر ثابت نیاید
 و عرام بر چند جان رفت حکم شیر باطل نشود مسئله اگر کسی سوال کند که از مرد غیر جو شیران گفت و حکم شیر حرام می‌آید که انشاء
 ثابت شود جواب گویم که این سوال باطل است بلکه مسئله و آن است که اگر شیر از زن زنده جو شیرند در سوره و یکی قطعه می‌در بخا
 آنگاه نماند و آن شیر حرام شود یا نه اگر همان شیر را بگویم دادند و خود حکم شیر ثابت شود اما اگر این شیر در بی گویم
 اندر بخشیدم حکم شیر بی‌بسته شود و از پدر که مقصود از شیر غذا است اگر از راه دهان اندر ریزی همان غذا بود و اگر از زبانی
 ریزی همان غذا است بدین معنی گفتیم که حکم رضاع بی‌بسته شود اما اگر بام پس اندر بخشد یا بگوش اندر بخشد بدین دو حکم حکم شیر
 ثابت نشود و از پدر که مقصود از شیر غذا است و اندرین دو حکم شیر غذا حاصل نیاید و اگر ثابت نشود و غذا و دیگر آنست
 که رسول علیه السلام میگوید که شیر سرگوشه را برده باند و استخوان را قوی کند و چنین شیر بدین دو حکم از پدر دارد و از مادر غیر غذا
 و عرام حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر شیر زنی را بجوشانند و یا درو یا می‌بخشند و بگویم و حکم رضاع ثابت شود یا نه بگویم اگر شیر
 غذا بدهد بود شود و اگر غذا نداد بود نشود اصل آنست که حکم رضاع را بگوید مسئله اگر شیر از زن شیردانه بگوید شیر خواهر
 و اندا اگر شیر غالب است حکم شیر ثابت شود و اگر برید غالب است حکم شیر ثابت نشود و شیر خواهری بدین شیر آدمی ثابت شود و از پدر و مادر
 تا اگر دو گویم شیر بی‌بسته بود و خود حکم شیر ثابت نشود مسئله چه مقدار شیر از زنی باید خورد و حکم رضاع ثابت شود بقول ابوحنیفه
 یکبار یکیدن و خوردن و بقول شافعی یک بار یکیدن و خوردن و حد رضاع بی‌بسته دو نیم سال است و بقول ابو یوسف دو نیم
 دو سال چنان که شافعی است و بقول زفر و مالک تا سه سال و هر چه فرمود سوی دو سال اتفاق حکم رضاع شود و هر چه زیاد
 از سه سال است حکم رضاع ثابت نشود اتفاق و هر چه اندرین میانهاست اختلاف است چنانچه یاد کردیم مسأله اگر مردی شیر
 خود را خورد و فلاح را بچیزان ندارد مسئله مردی دختر شیر خواهره بزی کرد مادر این مرد را بد و مردان دختر که از شیر
 یا دختر این مرد یا دختر این مرد یا پدر یا مادر یا خاله یا نذر و یا زن برادر یا نذر حکم رضاع ثابت شود یا نه اگر دختر
 این مرد شیر داد بر نذر و حرام شود از پدر که دختر دختر وی شود و اگر مادر وی داد از نذر حرام شود از پدر که خواهر وی شود و اگر خواهر
 وی داد حرام شود از پدر که نذر وی شود و اگر نذر وی داد و این حرام نشود که دختر نذر وی شود و دختر نذر نذر وی شود و اگر نذر

وی را در جام نشود از بهر آنکه دختر خاله وی شود و دختر خاله بجهت روا بود و اگر زن خال شیر در او حرام نشود و از بهر آنکه دختر خاله بجهت نکاح حرام است
 نسبی بی نژاد اما اگر زن پسری شیر در او حرام شود و از بهر آنکه دختر پسری شود و اگر زن پدر وی شیر در او حرام شود و از بهر آنکه دختر بی نژادی شود
 ایجابی بود و اگر زن پسری شیر از بی نژادی بود و از آن پدر را شیر از پدر وی یا جد را شیر از جد وی خود یا از آن برادر یا شیر از برادر وی از بهر آنکه چون
 شیر از بی نژادی بود و دختر پسری بود و دختر پسری را و انبوه چون زن یا جد را شیر از پدر وی بود و خواهری بود و چون زن یا جد را شیر از
 جد وی بود و خواهری بود و چون زن برادر و یا شیر از برادر وی بود و دختر برادر وی شود اما اگر شیر ایشان از کسی اجنبی بود و وجه
 مسلمان را بود **مسئله** در تبسلیها که این زن بر مرد حرام شود و نیم کاپین بر مرد واجب آید از بهر آنکه قبل الدخول فرقت افتاد میان
 میان ایشان چون پدر از جای دیگر بدید یا جدی که نمیفرمید کاپین بدین زن شیر دهنده باز کرد و بانی بگوید که اگر شیر دهنده چه میکند یا اگر
 میکند که من آنم پس از آنکه شرم وی را از بهر شفت و او نیم تواند شوی که بوی رجوع کند از بهر آنکه هر یکی از مسلمانان را فرقت است که شفت مهر
 بان شوند چون مقصود وی شفت لاجرم شریعت ویرانند و در وارد و تاوان کاپین بر وی نیکنند اما اگر شیر دهنده میکشد که من آنم پس از آنکه
 ولیکن مقصود من آن بود که تا وی بر وی حرام شود و این شوی بدین شیر دهنده رجوع کند و نیم کاپین از وی بستاند **مسئله** مرد در آنجا
 بالذمه و مر این زن و برادر است و این مرد یکی دختر که شیر خواره را بانی کرده است و زن و دختر و یکی نان چهاره یکی شیر خواره و از زن
 نان خواره مر این زن شیر خواره را شیر داد و در ساعت پر و در آن بر شوهر حرام شوند از بهر آنکه هر دو شیر خواران شوند و خواهر و برادر هر دو شیر خواره و از بهر آنکه
 پنجاب بر اسلام میکشد کاپین بومن بالذمه و البوم الاخر فلا یجوز سبیه و هم از سبیه چند گشت که بر شیر خواره و برادر و برادر است و بر ذیابست مقیده
 است تب خویش را بچسبید میان دو خواهر از بهر این معنی را گفتیم که عقد را انبوه در میان دو خواهر اکنون چون بر مرد حرام شد بر مرد نیم کاپین
 که بدین شیر خواره بدید از بهر آنکه فرقت او قبل الدخول است و آن زن نان خواره را بدین نیم قبل الدخول است یا بعد از دخول است اگر قبل الدخول است
 نیم کاپین واجب آید و اگر بعد از دخول است کل کاپین واجب است چون این کاپین باید بدستوی برین زن که سبقت وی بود رجوع کند بانی باز کرد
 بدین کاپین زن شیر خواره رجوع کند که شفت و می کند اینجا رجوع تواند کرد و این کاپین بالذمه بگوید که قبل الدخول است یا بعد از دخول است
 اگر قبل الدخول است رجوع کند بچسبید که کاپین نرسیده از بهر آنکه واجب شده است کاپین این زن برانید و او غیر از وی هیچ منفعت برده است
 اما چون دخول آورده بود کاپین بر مرد حرام شده بود و هیچ حال از مرد نیست **مسئله** اکنون چون بر مرد وی حرام شد که نام بانی کند
 بگوید که اگر مرد قبل الدخول انداخته و مرد را بود و هر کدام را خواهر تواند اما اگر بان زن نان خواره دخول آورده است و بر اینی کند که در عقد
 وی است و آن شیر خواره را نتواند که بانی کند تا در عدت این نان خواره نکند و **مسئله** مرد در آنجا است بانی نان خواره و یکی شیر خواره و این
 زن نان خواره مر آن زن شیر خواره را شیر داد و اکنون این زن نان خواره مادر آن زن شیر خواره وی شود و هر یک مادر بود و در همان حال بود
 از بهر آنکه چه بچسبید پس در دختر شوند و مادر و دختر هر یک عقد را انبوه اکنون چون بر مرد وی حرام شد بعد از آن مر این زن
 نارسیده را نتواند که فرقی بانی بگوید که کاپین این نان خواره دخول کرده است بانی اگر دخول کرده بود را نبوده و اگر دخول نکرده بود خلوة
 نیز نکرده و او بود و اگر خلوة کرده است و دخول نکرده و انبوه تا این زن نان خواره در عدت وی بود و عدت را کمال کاح بود و از بهر آنکه

آورده است بروی حرام شود خواه بکمال خواه بجزء حرام دخول آورده باشد چنانچه دختر نسبی حرام بود و دختر شیرخواره نیز حرام بود
از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود هیچ من از منسوب باجرم من النسب مکمل در چهار زن است یکی باشد و سه شیرخواره و این را
باشیر قبل دخول است باوی نسبه است و شیر وی از غیر نیست اکنون این زن باشیر مرأی شده زن شیرخواره را شیر داد این از
چهار وجهی نیست یا بهر وجهی جدا جدا شیر داد یا بهر دو را یکبار و یکی را یکبار داد و یا نخست یکی را داد و در اگر جدا جدا شیر داد همه بر
حرام شوند از بهر آنکه نخست چون یکی را داد و مادر دختر شد و بعد و حرام شدند بروی و چون آن دو یکی دیگر را جدا جدا شیر داد
بهتر شد که از زن بکانه خورد و ندانیم بر دو خواهر شدند و خواهر دیگر عقد را بنمود از بهر آن گفتیم که هر چهار زن بروی حرام شدند لیکن
در سه شیرخواره و بر اعتبار بود هر کدام را که نخواهد زنی کند اما اگر نخست یکی را شیر داد و باز دو را یکبار یا پنج بار یکبار پس بود اما اگر
دو را یکبار یکی شیر داد و باز یکی را جدا این آخرین بروی حلال بود از بهر آن چون دو را یکبار شیر داد و هر سه بروی حرام شدند
و بکانه شدند و زن بکانه اگر شیر دهد زبان ندارد مکمل در چهار زن است یکی شیرخواره و سه دیگر نان خواره باشیر سر زن
ناخواره باشیر آن زن شیرخواره را شیر داد و پدر چهارم شوند بدیند از بهر آنکه آن زن باشیر در زن وی شدند و با در زن چنان
کلیح رواند و لیکن در آن زن شیرخواره مرد بر اعتبار بود و خواهد زنی کند و خواهد زنی اما اگر یکی از این زن باشیر دخول کرده باشد
این زن شیرخواره نیز رواند و پدر که زنی کند مکمل در برادر و زنت باشیر و یکی باشیر یعنی شیرخواره و این زن باشیر
مرأی زن شیرخواره را شیر داد این از چهار وجهی چون برادر و یا بوقت شیر مرد و زن در کلیح وی بوده باشند یا هر دو را
طلاق داده بود یا شیرخواره در عقد وی نبوده اند و طلاق داده است از آن کلان پیش نکاح مرد را رواند و چون مادر زن شود
اما اگر شیرخواره در عقد وی بود کلان فی زن بکانه مرد و شیر داده بود نکاح را هیچ زبان ندارد اما اگر کلان در عقد وی است و خود
کفری اینجا مادر زن وی شود و گفتیم که مادر زن در کلیح رواند و لا حرم حرام شود این همه مسلمات گفتیم در ناخواره اما در مدخوله فی
مکمل در برادر و زنت شیرخواره زنی بکانه مرأی فرزند و بر شیر داد اگر این مرد مرأی زن شیر و بنده را زنی کند و
از بهر آنکه همه زمان مادر فرزند تواند مکمل در برادر و زنت یا خواهری شیرخواره زنی بکانه برادر و برادر یا خواهر و برادر
انیم و این زن که برادر یا خواهر او را شیر داده است زنی کند و او بود بر خلاف نسبی از بهر آنکه مادر خواهر نسبی یا مادر برادر نسبی از دو
حال بیرون نیست یا مادر تو بود یا زن پدر تو و مادر شیر را در زنی مادر است و فی زن پدر تو لا حرم رواند اینجا اینجا
روانده تا فرق بود میان نسبی و نسبی مکمل زنی مرد دختر یا شیر داد اگر مثیل مرأی اینجا بهر بود چنانکه در او
که مرأی دختر را زنی کند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این زن لیسریک باشد و او را که مثیل مرأی زن اینجا
دختر بود چنانکه در او رواند که مرأی لیسریک را اینجا باشند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این دختر نسبت شیرخواره و
و برادر یا خواهر نسبت و این زن شیر و بنده را لیسریک بود این مرأی خواهر این دختر شیرخواره را زنی کند رواند چنانکه
خواهری شود از بهر آنکه خواهر یا خواهر شیرخواره خواهد بود و مکمل نسبت مرأی لیسریک نسبت مرأی دختر که این مرد مادرش را زنی کرد

راست کور داشت و مردی اگر بر دور راست کور داشتند خود را شکل نباید یک دیگر حرام شوند از پدر اگر بر دور مطلقند که با هم
خواهر و برادریم تا اگر قبل از دخول بر مرد و بر زن و هیچ وجه نباید از پدر اگر از اقامه قبل از دخول اما اگر در وقت کوی شصت میان ایشان
کلام نشود و لیکن احتیاطاً باید کرد و یکدیگر گشت یک شستن که همچنین افتاد بود در وقت رسول میان ایشان فرق نکرد
ولیکن مرثیه را گفت کف و قد قبل چگونگی بود و چون گفت کوی افتاد و هر گفت کوی را بر اما از روی قضای است
که بگوایی مگر آن وقت نمیکند میان ایشان اما اگر در راست گوی داشت و زن بی ستم بر سحر حرام شود و از پدر اگر مطلق است
مرد است بدست زن بی اگر قبل از دخول است نیمه کاملین واجب اند اما اگر زن راست گوی داشت و مرد اینجا میان ایشان
نکاح تمام نشود مسئله مرد است و برادر بری و برادر زن است یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیر خواره و پس برادر زن است
یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیر خواره این زن با شیر که زن بدست است از زن شیر خواره پس را شیر داد و آن زن پس
که با شیر است این زن شیر خواره پس را شیر داد و آن زن بدست است از زن شیر خواره پس را شیر داد و آن زن بدست است
اگر شیر نریمان دیگر است نکاح با برجا ماند میان ایشان که هیچ حرام نمی شود از پدر اگر این زن خود که برادر دختر زن می شود
و دختر بسبب می شود برادر دختر زن می کند و برادر را در او زن خود که پس دختر زن بدست است و اگر مادر دختر بسبب می شود برادر
زن می کند و برادر را در او زن می کند و برادر را در او زن می کند و برادر را در او زن می کند و برادر را در او زن می کند
زن خود که برادر دختر بسبب می شود و برادر را در او زن می کند و برادر را در او زن می کند و برادر را در او زن می کند
مسئله اگر برادر هر یکی از ایشان را در زن است یکی با شیر و یکی شیر خواره زن کلان با شیر مردن خود که این برادر
شیر داد و زن برادر کلان با شیر مردن خود که این برادر را شیر داد اگر این شیر را از ایشان است زن خود که برایشان
حرام شوند و اگر شیر را از ایشان نیست هم حرام نشوند همچنان برادر پس مسئله مرد است و این مرد را در زن است یکی با شیر
یکی شیر خواره و این هم برادر زن است یکی شیر خواره و یکی با شیر زن هم با شیر زن خود که برادر را شیر داد و زن کلان
پس برادر مردن خود که هم را داد و اگر شیر را از ایشان نیست مسئله مشکل نباید اما اگر شیر را از ایشان است زن خود که هم
دختر پس برادر می شود و دختر پس برادر نکاح برادر را نمود و چون زن کلان هم مردن خود که پس برادر را شیر داد و زن خود
پس برادر دختر هم می شود و دختر هم نکاح برادر را نمود و اگر هم زن کلان هم مردن خود که هم برادر را شیر داد و زن خود که پس
برادر بر روی حرام نشود و بعد از علم فصل در شبه نکاح مسئله دو برادرند و دو خواهر یکی خواهر این برادر زن می کرد
و دیگر خواهر این برادر بوقت آوردن غلط شد و هر دو پس برادر برادران برادرین آوردند و مطلقاً گفته اند که یکدیگر
قبل از دخول خبر یافتند یا بعد از دخول اگر قبل از دخول خبر یافتند کارسان بود پس نزد یک شوی خویش بر زن و هر دو میان ایشان
خلقه بود و است هم زبان ندارد و اگر خلوت با زن خویش تا هم می شود همچون دخول میشود و این زن نیز نکاح صحیح باید تا اگر همین زن
نکاح خاص بود خلوت همچون دخول نشود و نه گفته اند که چون قبل از دخول بود هر یکی نزدیک شوی خویش باز زن را اگر بعد از دخول

اینجا ابوحنیفه هم میگفت هر کسی بر این زن خود را طلاق دهند تا بر کسی عده واجب نیاید از بهر آنکه چون زن خویش را طلاق دهد قبل از دخول
 بر زن عده واجب نیاید چنان ساعت مران زن را بزنی تواند کرد و این لاجرم ابوحنیفه هم میگفت که هر دو مرد زن خویش را طلاق دهند
 همان ساعت مران زن را بزنی کند که با وی دخول کرده اند بر شوهران آنستی نباشد و بیم نیز ندارد که هر کسی مران خویش را بزنی
 اکنون باید باشد که تا عده بگذرد و آنکه صحبت با ایشان رد او بود اما اگر با یکی صحبت افتاده بایکی فی باری آنکه صحبت افتاده است
 نشووی و یا با وی صحبت رد او بود از آنکه زن در عده کس دیگر است و این خواب دیگر را نیز صحبت رد او نبود پس خبری که با زن در عده
 با وی دخول نبوده است لیکن خواب مران وی در عده وی است تا مادام که خواب مران در عده تو بود یا خواب مران وی صحبت حرام
 بود اما اگر مرد و یا دخول افتاده است و از هر دو فرزند تولد شده است و این فرزند آن ثابت نسب که بود ابو یوسف و محمد رحم
 میگویند که از همان کس که فرزند از وی آید از بهر آنکه شب نکاح است و دلیل بر آنکه هم بر مرد و کاین واجب شود و هم بر زن عده
 چون شبیه حکام آن فرزند آنکس بود که از وی تولد شده است باز ابوحنیفه رحمه الله میگوید که فرزند آنکس نبود که فراموش مراد
 یعنی نکاح دلیل بر آنکه مردی از زن غایب شود تا بده سال باز یافت مران خویش را نشووی کرده چهار پنج کوه شده فرزند
 همه از آن وی بودند که فراموش مرد را بوده است و زن در نکاح وی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام گفت الولد للفراش و اللبائین
 الحی فرزند مرا نیست که فراموش مرد است اگر چه این همه فرزند از شک آمده اند مسلم و ابو داود از زنی است و دختر وی یکی
 برادر را و زنی که یکی برادر و دختر را و دیگر را آوردند و غلط کردند و عروس این را بدان بردند و عروس این را بدین آوردند که
 قبل از دخول خبر یافتند هر کسی نشووی خود باز کند اما اگر مرد و دخول آوردند اکنون بر یکدیگر حرام شوند از بهر آنکه اصل نیست
 که هر یک که مرد را بر زن دیدار افتد خواه بحال خواه بجزام و در این فقره دختر این بر وی حرام شوند اینجا بحثی از عروس این علت
 یافتیم لاجرم میگوید که حرام شوند بر هر یکی یک و نیم کاین واجب آید زیرا بهر نکاح و یکی از بهر دخول و اکنون بعد از این هیچ کدام تواند که
 مران زن را بشکام کند یا بی گفتا تواند آن برادر که مادر را بزنی کرده است و با دختر وی دخول آورده است همان دختر را تواند که بزنی کند
 از بهر آنکه بجز نکاح مادر دختر حرام شود و این مرد را که با مادر وی دخول آورده است چون نکاح رد او نبوده است مادر و دختر حرام شوند بر وی
 اگر مردی باز آن حرام باشد خود با الدنیا و باز چنان زن را بزنی کرد و او بود اینجا نیز باید که کاین بود یعنی رد او بود مسلم و بیست
 و بیست و یک زنی بزنی کرد و لیست زنی کرد و در وقت آوردن غلط کردند و با غلط شدن این برین آمد و این بر آن رفت اگر قبل از دخول است
 که خبر یافتند هر کسی نشووی روند اما اگر بعد از دخول خبر یافتند هر دو پسند که بر کزین مران را رد او نبود و آن مران را از بهر آنکه اصل
 که هر یک که مرد را بر زن دیدار افتد خواه بحال خواه بجزام پس هر کزنی بر پدر وی رد او بود و لیست زنی اینجا و حقی هر دو این علت یافتیم
 بر ایشان حرام شوند بر هر مردی یکی کاین لازم آید زیرا بهر دخول نیم کاین واجب نیاید از بهر نکاح چه فرقت افتاد قبل از دخول از بهر زن
 از بهر آنکه زن بدر طاعت داری که مرد بر نشووی را قبل از دخول لاجرم چون جنایت از ایشان مدعی خویش با باطل کردند بدین معنی این نیم کاین
 واجب نیاید اما اگر یکی را دخول افتاد و یکی را نشووی که اگر پدر با زن پیش دخول آورده است این زن به بیست و یک حرام شود و زن بر آن نکاح حرام بود

کرد و طلاق که بطلان بر قول بعضی از علما است یا بجمعه یا بعد از طلاق واقع شود و بر قول بعضی طلاق واقع شود از بهر آنکه هیچ کس نمی تواند
 مکرر طلاق را بجا آورد و اگر زن نامزد خود بود و کشته شد اول درست بود و دوم بی از بهر آنکه چون زن نامزد خود بود و کشته شد
 و حبس بود و وی بر شوهری بجا بود بکار طلاق می و هم نشود مسلمه مردی مرزن خود را گفت تر طلاق از یکی نامه بر قول ابو حنیفه
 و حمزه و طلاق واقع شود و بر قول امام ابو یوسف و محمد و جمیع امامان طلاق واقع شود و بر قول ابو حنیفه و طلاق واقع شود و
 زعفران و طلاق است که گفت از یکی نامه اول و آخر خود و بعد از آن باید لاجرم بی طلاق واقع شود و بر قول ابو یوسف و محمد و جمیع امامان است
 که از یکی نامه بر طلاق لاجرم بی هم نشود و دلیل بر اینست که مردی مردوست خود را گفت که با من ایم اندر ای و از سبب بخود
 انا ما طلاق است که مرد و آن نبود که با ما از سبب بعد خود و مرد و وی هم بود که بخود پس لاجرم طلاق واقع شود و ابو حنیفه
 و جمیع دیگر که در خود و بیچنان بود اما در طلاق بی اگر مرد و وی کل بودی گفتی ترا بعد چون گفت ترا از یکی نامه لاجرم و دشوار اگر بود
 که از طلاق از سبب یکی همین بود و بر همین خلاف که با کرم مسلمه مردی مرزن خود را گفت تر طلاق از یکی بیشتر از سبب بر قول
 ابو حنیفه و صفی و حمزه و طلاق خود و بر قول ابو الیثم و حمزه و طلاق خود و بر قول ابو حنیفه و طلاق خود و بر قول ابو حنیفه و طلاق خود
 حمزه و طلاق خود و بر قول ابو الیثم و حمزه و طلاق خود و بر قول ابو حنیفه و طلاق خود و بر قول ابو حنیفه و طلاق خود
 وی نیست بی لاجرم و طلاق خود و بر قول ابو الیثم و حمزه و طلاق خود و بر قول ابو حنیفه و طلاق خود و بر قول ابو حنیفه و طلاق خود
 و چون که از سبب که خود بر طلاق خود واقع شود و بر قول ابو حنیفه و طلاق خود و بر قول ابو حنیفه و طلاق خود و بر قول ابو حنیفه و طلاق خود
 بیشتر گفت و بود باز سبب که خود بر طلاق خود واقع شود و بر قول ابو حنیفه و طلاق خود و بر قول ابو حنیفه و طلاق خود و بر قول ابو حنیفه و طلاق خود
 اگر گفت تر طلاق تر طلاق اگر خود بود و بر طلاق واقع شود و اگر نامزد خود بود بی طلاق واقع شود از بهر آنکه چون بی طلاق
 و از زن و عدت وی نامه طلاق دیگر چون واقع شود مسلمه مردی مرزن را خود را گفت تر از یکی طلاق و طلاق و طلاق
 انشاء الله تعالی بر قول ابو حنیفه و حمزه و طلاق واقع شود و بر قول ابو یوسف و حمزه و طلاق واقع شود و بر قول ابو حنیفه و حمزه و طلاق
 است چون گفت تر از یکی طلاق و طلاق میشود و چون که با فاضل است انشاء الله تعالی عمل کند چون عمل کند لاجرم بر
 طلاق واقع شود و بر قول ابو حنیفه و حمزه و طلاق واقع شود و بر قول ابو یوسف و حمزه و طلاق واقع شود و بر قول ابو حنیفه و حمزه و طلاق
 و هم نیز لاجرم انشاء الله تعالی عمل کند ابو حنیفه و حمزه و طلاق واقع شود و بر قول ابو یوسف و حمزه و طلاق واقع شود و بر قول ابو حنیفه و حمزه و طلاق
 که بی و طلاق است که انشاء الله تعالی عمل کند بی اما چون بی و گفت سر خود و آن سر زیادی بود گفتی بدان علت نبود لاجرم
 انشاء الله تعالی عمل کند مسلمه مردی مرزن خود را سبب که بر طلاق انشاء الله تعالی طلاق نشود از بهر آنکه انشاء الله تعالی
 است نه است و اما است خدا معلوم پس لاجرم طلاق نشود و الله اعلم اگر خود را طلاق انشاء الله تعالی طلاق نشود و اگر خود را طلاق
 از بهر طلاق خود از بهر آنکه که گفت بود که از تر طلاق یافتیم و اگر سبب که بر طلاق است و سبب که بر طلاق است و سبب که بر طلاق است و سبب که بر طلاق است
 بیشتر تر تعالی است و مردی مرزن را سبب که بر طلاق است و سبب که بر طلاق است و سبب که بر طلاق است و سبب که بر طلاق است و سبب که بر طلاق است

برگردد اما باینکه گفته من ویر خود قسم این طلاق شود اگر چه بیایان مان که بر زنی سه حیض دیدند بعد از آن بیان کرد که مرد من نیت
 بود دخول و بویوسف صفت است زن اکنون واجب است باز برگردد یا نه حکم نیت است یعنی اکنون بعد طلاق چون اکنون طلاق ۱۱ بود
 در اکنون واجب است دخول چه بیان کردن حکم ظاهر کردن است چون بقول ظاهر کردن بود و حدت گذشت بود مسئله
 مرد ویر بعد از نیت گفت یکی را از شما طلاق یا سه دخول کرده است پیش بیان از آن آخرین معین شود و طلاق را با یکی دیگر
 طلاق رجعی داده است یا با یکی اگر رجعی بود دخول معین نشود تا باینکه میگوید باز برگردد اگر طلاق رجعی بود دخول آوردن در طلاق
 بود شاید که دخول از هر دو آورده و رجعت بود اما اگر حیض بود و طلاق با یکی بود چون با سه دخول آورد معلوم شد که طلاق با آن
 را نیت کرده است نه با آنکه از احوال مسلمان آن بود که زن مردم بود دخول نماید چون با سه آورد معلوم شد که آن آخرین طلاق
 است و طلاق در حق آخرین واقع شود مسئله مرد ویر آوردن مرد و نیت دخول گفت یکی را از شما طلاق یا یکی دخول کرد آن دیگر محیز
 شود و طلاق را مسئله مرد ویر آوردن است یکی دخول کرد یکی نیت دخول گفت یکی را از شما طلاق یا یکی دخول آورد آن دیگر معین شود
 طلاق را با یکی دیگر که با دخول آورده است یا با دخول آورده است دخول شود اگر دخول با دخول آورده است دخول طلاق
 نامرد بیان نمیکند که کدام را خواسته است از هر دو شاید که این دخول را بود و دخول آورده بود از هر جهت اما در صورت که دخول
 نامرد را آورده است اما معلوم شد که اگر طلاق و یا نیت بودی که دخول ایجاد کردن بجا نهد مسئله مرد ویر آوردن است که
 زن نیت و یکی زن از او گفت یکی را از شما طلاق یا یکی دخول آورد آن دیگر معین شود و طلاق را با یکی دیگر که دخول آورده
 است اگر دخول با زن نیت آورده است زن از او طلاق شود اگر دخول با زن از او آورده است پس که معین شود تا بیان نمیکند از
 هر دو که و طلاق دادن بر بنده است پس چون بود که طلاق دادن مراد از رجعت بود دخول از رجعت کرده بود مسئله مرد ویر از هر جهت
 است پس زن از او معین شود اما چون و طلاق داد مراد از رجعت بود دخول از رجعت کرده بود مسئله مرد ویر از هر جهت
 یکی را از شما طلاق زن اول گفت مرا خواسته گفت فی زن دوم گفت مرا خواستی گفت فی زن سوم گفت مرا خواسته گفت فی زن چهارم
 طلاق شد چهارم گفت مرا خواستی گفت فی سوم گفت مرا خواسته گفت فی دوم گفت مرا خواستی گفت فی زن اول طلاق شد اول گفت
 خواسته گفت فی چهارم گفت مرا خواسته گفت فی سوم گفت مرا خواستی گفت فی دوم طلاق شد چهارم گفت مرا خواسته گفت فی اول گفت
 خواسته گفت فی دوم گفت مرا خواسته گفت فی زن سوم طلاق شد چون چهار بار تکرار کردند بر چهار طلاق شود از هر دو که چهار نیت چهار
 نفی است و حق یک نیت بوده و حق دیگر مسئله مرد ویر از هر جهت است یکی را طلاق داد و نیت اندک کدام را بود و است نفی یک نیت
 درین باب است نیت یا از هر دو که یا با رجعت و احتیاط در کسر طلاق سوم کویم نفی در وی است نیست ویر از هر جهت که دخول
 بود پس اکنون یک نیت چون بر عقیدت زن وی نیت گفت یا که بر زنی را که طلاق دهد و با نیت چهار رجعت بگذرد چون رجعت را بعد از آن
 رجعت از زن یک نیت شوئی خواند آن سه دیگر را که تخلف کند شاید خواست بر طلاق بوزن زن یک نیت که رجعت است و نیت نیت است
 در چهارم که رجعت و بر زن است و حکم آنست که چون فراموش کرد و نیت اندک که طلاق کدام را داده شوئی هر یکی را طلاق دهد چهار رجعت بگذرد

باز بنظر آید آخرین حدین شود مطلق را مسلم در اکثر کتب که از چهار یا نه زاده یکی را از او کرده و نمیدانند که کدام را از او کرده است
 با یکدیگر نام داده می باشند روانه و ناماده می معین نشود همچنانکه در صورت زمان حید و می آنکه بروی حلال شود آن بود
 همه را در نکاح آورد آنها که بنده بودند در نکاح وی نیامید اما آنکه از او شده بودند وی شود بچشم نکاح اما اگر سوال کنند که این
 مرد را چهار زن است در نکاح اینها را چون نکاح کند که زن پنجم میشود چو این است که از این چهار زن یکی را طلاق دهد و با باند
 تاعدت و در گذرد بعد از این همه که کثیر کان را در نکاح آورد طریق دیگر آنست که در شرح طای دی آورده است که اینها را از یکگان
 یکگان بغیر و شد آخرین معین شود از او در انظار بنسبت آنست که اگر مسلمانان بغیر و شد ترسا یا غایبان بغیر و شد رفت چون
 بشهر کافران رسیدند این ترسا که بخت و بشهر ایشان در آمد مسلمانان شب این شهر را که گرفتند بر کدام را که نخواهند تا یکشنبه که وی آن
 ترسا است که از شما که بخیر آمده بود اگر قصد بر آورد بودند اینها یکی را نشاید کشتن از بهر آنکه در میان ایشان کسی است که خون وی بخیر
 حرام است از بهر آنکه وی یکی از احکام شرع پذیرفته است و همان خیریت پس ای برادر آنکه یک حکام شرع میپذیرد و از این نیز
 نجات می یابد پس مومنان که بچشم حکام شرع پذیرفته اند اگر از آتش تر و دوزخ خلاص شوند هیچ عیب نباشد گفته شده بود که اگر قصد
 بر آورد بودند اینها هیچ کس را نشاید کشتن اما اگر یکی از اینها بگریه حکم گیرند ترسا همان ده است باقی را نشاید کشتن نظیر آنست
 اگر مردی کند که کوفت جاش که در حال کوفتن کاوان در آن کند مگر لول گرداند از آنجا که ششتم نامشسته می باشد خود و آن
 خواهد بود که اگر بی ششست حلال شود باید که تحرک نکند و یک پانده از آن جاش بگیرد که بول کاوان بر زمین پانده رسیده است و یکی
 فقیر و بد بخرید نمیداند که باید که ام است شریعت حکم کند که بپسیدی همان است که ادبایک شود که ششست حاجت باید نظر
 دیگر آنکه مردی درم یافت و این درم را با دو بهار خویش در آمیخت نمیداند که درم را وی که درم است و آن درم که از این درمها
 بیخ خارج نمیداند کردن از بهر آنکه هر کدام را که برادر احتمال حرامی دارد بکند باید که بکند درم را بخوری کند و گوید همین است و در گذرد
 و بدو باقی بر روی حلال بود فصل باید آنست که طلاق واقع است و طلاق واقع فی مطلق مردی دیوانه شد و زن خود را
 در دیوانگی طلاق داد و طلاق واقع نشود از بهر آنکه قول نارسیده و دیوانه و خفته معتبر نیست کوی خود گفته استی اگر مردی
 خفته زن خود را طلاق داد و مردمان شنیدند و بر اسبدار کردند و گفتند که تو زن خود را طلاق دادی گفت راست میگوید
 که هم طلاق نشود از بهر آنکه از اخبار از خبری میکنند که اصل وی درست نبوده است این تصدیق مگر سخن ایشان را درست
 نبود مسلم اگر زن خود را نارسیده طلاق داد و در حال نارسیدگی دیگر روز رسیده شد اقرار کرد که زن خود را طلاق
 داده ام این اقرار درست نبود و زن بطلاق نشود اما اگر گوید من آنرا طلاق کرده ام رسیده ام در بر و در صورت طلاق شود و از آنکه
 چون نظر کرد ایندم که گوید چنان شود که کوی اکنون طلاق داد استی مسلم اگر نارسیده را از نیست وکیل کرد رسیده
 که زن مرا طلاق ده و این وکیل زن در طلاق نشود از بهر آنکه وکیل که ایندن نارسیده درست نبود اما اگر رسیده مر
 نارسیده را وکیل کرد که زن مرا طلاق ده این نارسیده رفت و زن و بر طلاق داد و طلاق شود و فرق آنست که وکیل

وکیل که زن رسیده مراد رسیده و مرد رسیده بود که گوی زن بان آن رسیده است می رسیده است زن
خود اطلاق شود اما نکند خورده باشد سب خورده یا پیش نشود زن خود اطلاق او اطلاق نشود و فرق میان سب و
خاکه است که سب در مغایرتی است و ولی عقل نمیدانند لاجرم اطلاق واقع شود اما نکند پیش سب و سب پیش سب میکند و پیش سب حکم
و اولی است پس اطلاق واقع نشود مسئله اگر مردی بکشی خورد و دست شد زن اطلاق داد بقول ابوحنیفه و ابویوسف اطلاق نشود
از بهر آنکه خاصیت بکشی است که پیش میکند بکشی و بقول محمد طلاق شود و قوی بر بقول امام محمد است فصل در سب و پیش سب
مسئله اگر مردی زن خود را سب کرد که تر اطلاق در اطلاق باین نمود و اگر کوید تر اطلاق چون سنگ اطلاق باین بود یا کوید تر
طلاق که طلاق باین بود و اگر کوید تر اطلاق چون این با کوید تر اطلاق چون سر سوزده با کوید تر اطلاق چون سبندان دانه درین
همه صورتها بقول ابویوسف رحمه الله در جمیع بود و بقول ابوحنیفه و محمد در جمیع باین بود و اگر همچنین که یک در اطلاق به بزرگی سر سوزان
یا کوید تر اطلاق چون سنگی یا کوید تر اطلاق باین با کوید تر اطلاق به بزرگی که با اتفاق در صورت باین بود و از بهر آنکه
ابویوسف رحمه الله کوید تر اطلاق نشیبه کند بجزی خورد آن بجمیع بود و هر چه بزرگی نشیبه کنند باین بود مسئله
مردی مرزن خود را سب کرد که تر اطلاق چون برف یا چون نخ رجمی بود یا باین بقول فقیه ابواللث سمعندی است که در
سوال کنیم مراد تو ازین برف و یا بجمیع گفتن پسندنی خود است یا مرزی اگر کوید تر مراد من سفیدی بود جمعی بود اگر کوید مراد من
بود اطلاق باین بود از بهر آنکه چون مرادش سفیدی بود سفیدی خضری خوش آمده بود لاجرم بجمعی بود اما چون مرادش خضری
بود مراد خضری عقوبت رساننده بود لاجرم باین بود مسئله مردی زن خود را گفت تر اطلاق چون آتش اطلاق جمعی بود یا با
فقیه ابواللث هم گفته است که مراد سوال کننده که مراد تو ازین آتش گفتن کرمی خوشی یا روشنی اگر مرادش کرمی بود باین بود
و اگر روشنی بود جمعی بود مسئله مردی مرزن خود را گفت که تر بخانه طلاق چند اطلاق شود مراد سوال کننده که مراد تو از خانه
بری بود یا بعد از کوید بری بود یک طلاق شود و اگر عدد بود سه طلاق شود مسئله زن گفت که مر اطلاق ده مرد گفت
که خدا ایجابی ترا داده است فقیه ابواللث کوید تر کنیم که مراد را نیست طلاق مست بان اگر نیست طلاق بود طلاق شود و اگر
نی مسئله مردی مرزن خود را گفت که تر اطلاق بعد موی پاکه که بگفت دست یکی طلاق شود از بهر آنکه گفت دست محل
موی نیست و همچنین شود که تر اطلاق اما اگر کوید تر اطلاق بعد موی پاکه که بگفت دست مرست سه طلاق شود از بهر آنکه بگفت دست
موی بود اما اگر داده است و بگفت دست موی پاکه که بگفت دست مرست سه طلاق شود از بهر آنکه بگفت دست محل موی بود اگر
موجود بود طلاق بود و اگر موی نبود مرطوب بود لاجرم طلاق نبود مسئله مردی مرزن خود را گفت که تر اطلاق بعد
موی پاکه که بگفت دست موی پاکه که بگفت دست مرست که بر ابلیس موی است یا بی مسئله مردی مرزن خود را گفت
که مر اطلاق پنج خنجر است زن گفت من قبول که مر اطلاق شود اما اگر مراد دست از تر اطلاق در زن گفت طلاق بمن بخش موی
بخنجر طلاق نشود از بهر آنکه مراد زن است که بمن بخش یعنی اطلاق بهم چون مرد گفت بخنجر دست بمن بود که کوی نمیدهم

بر طلاق نشود مسئله در آوردن این نام فاطمه کی عایشه بر نام است و فاطمه در سوسی مرد میان بد بان رسید فاطمه گفت برائی بروی مرد گفت
 اگر زنی فرو داند بر طلاق اگر عایشه بر نام و بر طلاق کنونی چندان تا بر و طلاق نشود گفت باید که عایشه فرو داند و فاطمه بر نام آید بعد از آن مرد خوا
 بر بالا آید خواه فرو داند که بر و طلاق نشود اندر بهر آنکه گفته است اگر عایشه بر نام و بر طلاق و اگر فرو داند بر نام و طلاق کنونی چون خلاف یکدیگر و فاطمه
 بهر کدام که بر آید فرو داند بر و طلاق نشود مسئله زنی شوی خود را گفت که ای قلیبان مرد گفت اگر من قلیبانم بر طلاق بچه دانه که این مرد قلیبان
 است یانی جواب گفت بگویم که اگر زنی خود را بر است غلام بالغ یا بدست شما که بالغ بدید میفرستد وی قلیبان بود زن طلاق شود و اگر زنی بی
 زنی شوی خود را گفت ای یوت مرد گفت اگر من یوت بر طلاق بچه دانه که وی یوت است گفت بگویم که زن خود را با مرد و مان چنان می بیند و بر خشم
 نمی آید و زنی بر می بیند و می بیند وی یوت است زن طلاق شود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که این مرد یوت
 و نام باشد بر شش گفت بگویم که اگر زنی بر و طلاق بچه دانه که وی یوت است زن طلاق شود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که این مرد یوت
 مسئله زنی شوی خود را گفت ای یوت بر طلاق بچه دانه که وی یوت است زن طلاق شود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که این مرد یوت
 نیست و اگر کسی که زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که وی یوت است زن طلاق شود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که این مرد یوت
 میشود و صلوة نیکو بدوی بخشنده است بعضی گفته اند که بگویم که اگر زنی بر و طلاق بچه دانه که وی یوت است زن طلاق شود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که این مرد یوت
 خود را که ای دکه ریش مرد گفت اگر من دکه ریشم بر طلاق بچه دانه که وی یوت است زن طلاق شود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که این مرد یوت
 بر طلاق شود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که وی یوت است زن طلاق شود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که این مرد یوت
 امام میرد و یا فرو میدارد یا زنی اگر بر شش از امام برادر خرد بر زن طلاق شود و اگر زنی بی مسئله مردی و دسیب از وی یکی شش
 زن یا دوش کس که هر دو یک زن ختم که اگر بر میزدی اما همان میدی و هر دو را با یک یک میخیزد و گفت که ای زن اگر تو از مردان
 سید خود را بخوری بر طلاق و اگر تو نیز از کسب خود را بخوری اما مرد تو از او نمیداند که آن هر یک که بدست چه کنند
 تا زن طلاق نشود و اگر زن از او نشود و از ملک او بیرون نیاید جواب باید که کسی که زن را فرو شد و مردان و دسیب از زن میداند
 بخورد و یکی از عین زنان بود پس آن خود را خورده باشد یا نه زن طلاق نشود و چون ناز نسلم بود که هر یک که بهر یک از یکدیگر و چون با یکدیگر
 زن طلاق شود و نه کس که از او مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که وی یوت است زن طلاق شود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که این مرد یوت
 خیر که بود زن طلاق نشود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که وی یوت است زن طلاق شود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که این مرد یوت
 نشیند و نمی خرد و می خرد بر زن طلاق شود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که وی یوت است زن طلاق شود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که این مرد یوت
 وی طلاق بود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که وی یوت است زن طلاق شود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که این مرد یوت
 بر طلاق شود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که وی یوت است زن طلاق شود و اگر زنی بی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای یوت بر طلاق بچه دانه که این مرد یوت
 طلاق ایشان بر نام است حدت بهنوا و بگوید چون دویم باز به حدت وی گذشت تا بر طلاق و حق وی واقع شود پس شش و بی حسب
 این دو بین مطلق بر اول مرد و یکی بر سیوم و یکی بر چهارم و زن سیوم نیز با بر نام و یک طلاق و دیگر بر اول مرد و یکی دیگر بر آخر

تواند که از قول خود رجوع کند و برگردد که از بیع رجوع روا بود اما از سوگند رجوع ممکن نبود پس مرد نتواند که از قول خود رجوع کند و برگردد
مسئله زن گفت خویشتن را بنحیثی که مرد گفت فروخته خلع شود اما اگر مرد گفت خویشتن بخیر زن گفت نزد من رجوع مکنت خلع نشود
از بهر آنکه زن جانب خود را حایل است و از جانب شوئی کیل بی چون از جانب شوئی و کیل نبود لاجرم کرده باز زن بگوید که خویشتن را بنحیثی
تأمیر کند که فروخته خلع نشود **مسئله** زن گفت خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
اما اگر مرد گفت خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق اما اگر مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
از بهر آنکه آن سخن که گفت که خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق اما اگر مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
کردم دو طلاق شود **مسئله** زن گفت خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق اما اگر مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
سخن را رد کردن است **مسئله** اگر مردی گفت خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق اما اگر مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
مسئله زن و شوئی بر سر ششسته اند بر دوزن خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق اما اگر مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
چنان است که در کشتی اند و کشتی روان مرد گفت خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق اما اگر مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
لاجرم طلاق شود **مسئله** مردی مرزن را گفت خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق اما اگر مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق اما اگر مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
بهر آنکه سوگند است و از جانب زن بمنزله خرید و فروخته در دست آید لاجرم آنجا که مرد گفت خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
مسئله اگر مردی در شهر است و در پیش در و روستا مرد گفت که من زن خود را فروخته خلع شدت و کاپین خبر زن رسید
در همان مجلس گفت خدی طلاق شود اما اگر زن گفت اینجا که خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق اما اگر مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
خبر مرد رسید زن با نجا ششسته نباشد چون باشد خواستن زن آن سخن باطل شود و فروخته مرد نیز باطل بود اما اگر زن
صورت که مرد گفت زن را فروخته که چه مرد بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق اما اگر مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
چون خبر یافت در همان مجلس خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق اما اگر مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
بدیه دینار زن پنجم گفت باز مرد گفت تر اطلاق بهشت دینار زن پنجم گفت باز مرد گفت تر اطلاق بدیه دینار زن پنجم گفت باز مرد گفت تر اطلاق
سه طلاق شود و هر زن همان هر سه مال واجب آید اما اگر زن گفت خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق اما اگر مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
خریدم بهشت دینار و پنجم گفت باز گفت خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق اما اگر مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
از بهر آنکه اول گفت بدیه دینار خریدم مرد جواب گفت باز دیگر رجوع کرده از بهشت دینار فروخته آید چون سیوم بر رجوع کرد
از بهشت دینار و گفت بدیه دینار چنان شود که گوی یکبار گفته استی که خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق اما اگر مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق
شود مال همان پنجم دینار آید اما از جانب مرد چون سوگند دهم و از سوگند رجوع درست نیست پس هر سه طلاق بهر سه مال میشود
چون خویشتن را بنحیثی که مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق اما اگر مرد گفت که من فروخته ام این خلع شود با تعلق

انفرد و کاجین مرد گفت که چه را چه میکنی زن گفت که چه را چه کردم و گفت من فرزندم شوم و بهر چه بگویم بپای خود و با انان خود و بعد از آن
گویی که خردم بام و گوید فرزندم شوم و بهر چه بگویم بپای خود و با انان خود و بعد از آن
خویش بخیر زن برخواست از جای و بگوید بشید بعد از آن گفت خردم شوم و بهر چه بگویم بپای خود و با انان خود و بعد از آن
خویش بخیر زن برخواست از جای و بگوید بشید بعد از آن گفت خردم شوم و بهر چه بگویم بپای خود و با انان خود و بعد از آن
زن خود را طلاق داد بعد از آن گفت آن طلاق را باین که ایندم با گفت سکه که ایندم با خیرم میگوید باین خود و بهر چه بگویم
ابو یوسف رحم باین شود ولی سنی و بقول محمد باین و سه حجت می آید که میگوید باین طلاق یکی داد و اتع شد طلاق
شده با چیزی که خوانند در دست خود باز ابو یوسف میگوید آن ساعت که طلاق داد و برمی باین که ایندم با خیر و اگر دانسته
بود و صفت طلاق را که دانند زن را و با او دانسته که یکی را سکه که دانند با ابو یوسف میگوید که این طلاق ملک مرد است و زن و عده
وی خواهد باین که دانند و خود را بهر چه لازم اگر سکه که دانند سکه شود و اگر باین که دانند باین شود سکه میگوید وی زن خود را گفت ترا
طلاق اگر باین خانه اندامی باز که گفت ترا طلاق اگر باین خانه اندامی سکه درین صورت که گوید ترا طلاق اگر باین خانه اندامی
یکبار اندامی چون یکبار اندامی سکه طلاق شود اما در این صورت که گوید اگر درین خانه اندامی از داده نه بار اندامی هیچ طلاق نشود
از بهر آنکه عده و طلاق ده نیست این ده را اندامی زن بریده بار اندامی طلاق نشود اما در این صورت که میگوید سکه طلاق اگر باین
خانه اندامی سکه باین سکه را بهر طلاق بر چه چنان شود از روی معنی که اگر باین خانه اندامی ترا سکه طلاق تا فرس بود میان
این سکه و آن سکه میگوید میزن خود را گفت اگر حیض یعنی ترا طلاق و این زن نماند و است زن حیض دید و رفت و حاشی شوی
و دیگر خوست حالی این نکاح و دست آید باز بگوید که این حیض سه روز رسیده یا یکی اگر سه روز رسیده شوی اول طلاق شود و این
عقد درست آید و اگر پیش از آنکه سه روز رسیده باین زن وفات یافت از وی مال ماند میراث شوی اول با بود و دوم اول
بود و دومی از بهر آنکه با معلوم شد که این چون که زن دید حیض بود یا یکی از بهر آنکه نکاح شوی اول یقین است و طلاق
بیشک از بهر آنکه کمتر حیض سه شبانه است و می سه شبانه رسیده است و شاید که بر سه شبانه رسیده باین طلاق نشود
بیشک طلاق واقع نشود و طلاق نداری میراث شوی اول و دوم را فی از بهر آنکه شوی دوم میراث بیشک تواند بردن سکه
مروی و شب از زن خود را طلب که زن تمکین نکرد و مرد سوگند خورد اگر امشب بود دخول نیارم ترا طلاق باین را حال حیض
آن همین پنج روز اگر دخول نیارم زن طلاق شود از بهر آنکه همان طریقی درین است چون محال است سوال کردند استادان که اگر مرد
را می تا دخول در خانه حیض نیارد و در مال نفیقه و زن نیز مردی مطلقه نشود وی حلال چه بود گفت باید که این مرد را سکه باین
شب بگوید و در یکی خانه حبس کند که آن زن و با او نخورد و چند آنکه روز شود چون روز نشود و شب نماند پس نیز نماند که در این
قدرت نیست مردی طلاق نشود و فصل در ایمان طلاق سکه میگوید زن خود را گفت که اگر با تو کاری
نکنم که کسی در عالم کرده است ترا طلاق گفت باید که در سینه باین زن خشت زندگانه طلاق نشود که در کتی گوی با هیچ کس

آن کرده بود و اگر کسی بگوید که کسی در کتی آن کار کرده بود و جواب گفت که من نادر بود و برادر بزرگم نمودی مردی مرزن خود را گفت
 اگر مردی مرزن خضری بسیاری که خدای عزوجل بوی سخن گفته بود ترا طلاق جدا ترا طلاق نشود گفتند که اگر آن مرد را طلاق نشود
 از بهر آنکه خدای تعالی باقی سخن گفته است مرا ترش نمود و در خطاب که در قلایا نادر کوئی برده بود سلاطین علی بر اینهم باز بعضی گفته اند
 که نه خود غسل ببارد تا طلاق نشود از بهر آنکه خدای عزوجل فرمود اوجی را بکلی الی الفحل مراد در هر صورت الهام بود مسئله
 مردی سوگند خورد که اگر مردی مرزن از دنیا بیرون نروم ترا طلاق گفتا باید که این مرد را جس کنند در زندان جای تا طلاق نشود این
 آنکه زندان از دنیا نیست از بهر آنکه خدای تعالی منفرط را در بیرون الارض اهل تعزیر گفته اند مراد ازین است که هر کس در زندان باشد که اگر
 ویران بیرون کرد زندان را و حواجر اهل جسد او رده است بر نسیب دلیل شعر کی عرابی را که زندان کرده بود ندوی این
 زندان شعر می گفته است و این شعر می گفت که گفته اند و نوشته اند شعر خراسان دنیا و نخی من املها به و فساد من لا حیا را
 فیها و لا موتی و اذاجا نالسیان یوم الحاریرة یحیی فلان جابر و فلان منی شعر است که بیرون اندم از دنیا بود و در بار
 اهل دنیا و دین زندان از مردگان نیم نازندگان چون بیاید زندان باز نزدیک مابروزی بجای می آوریم کوی ما از دنیا که
 بیستین دلیل ما معلوم شد که زندان از دنیا نیست لاجرم چون جس کنند زن زندان طلاق واقع نشود مسئله مردی
 سوگند خورد که اگر من از دنیا بیرون نروم از وی طلاق باید که مسجند اندر آید که مسجند از دنیا نیست مسئله
 مردی را در زن است گفت هر که از شما حیض منهد و را طلاق بر دو آید که حیض دیدم بکی راست میگوید
 دیگر را گفت که دروغ میگوید و در جامع الکلیب انیسید آورده است که آنرا که تصدیق کرده طلاق
 نشود و آنرا که گفت دروغ میگوید طلاق نشود از بهر آنکه از وی سینه این مسئله چنان شود
 که اگر تو حیض می بینی باز ترا طلاق تصدیق در شستن این یک زن را در حق آن زن و دیگر طلاق
 داریم و تکذیب این زن را در حق آن زن و دیگر طلاق نداریم نظیر وی است که مردی زن
 خود را گفت اگر تو حیض بینی ترا طلاق کنیزک من از او زن گفت حیض دیدم مرد گفت دروغ میگوید
 در حق زن اگر چه شوی دروغ گو استش طلاق شود از بهر آنکه در حق خود امینه است و در حق
 بار خویش با در حق کنیزک گواه است چون هم گواه بود بگو ایست یک زن در حق اینها سخن
 نشود لاجرم طلاق نشود و گوی کنیزک از او نشود مسئله اگر مردی زن خود را گفت
 اگر تو حیض بینی ترا طلاق زن گفت حیض دیدم آن به کامل بود تا پاک از حیض طلاق نشود
 مسئله مردی مرزن خود را گفت اگر سپید ستوری من از خانه من بیرون آتی ترا طلاق
 آن زن دستور می خواست و بیرون آمد بار دیگر سپید ستوری بیرون آید طلاق شود از بهر آنکه بمن بجا
 آید اگر یکبار سپید ستوری شو بیرون از طلاق دیگر نشود از بهر آنکه یکبار آن بیرون آمد و بر سرش بار دیگر فرود نیاید مسئله

مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر باری که بیدستوری سن بیرون آید ترا طلاق اکنون زن یکبار بیرون آید طلاق شد باز توبه
 کردند باز یکبار بیدستوری شوهر بیرون آید طلاق دیگر شود و بیست و چندین اگر بار بیرون آید هر باری که بیرون آید طلاق شود و بیست و چند
 تحلیلی کرده باشد مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر بار که سیکی خورم ترا طلاق هر سه بار خورد طلاق شود مسئله مردی
 مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق بده وی سه طلاق داد بقول ابو حنیفه و حمزه البیهقی طلاق واقع نشود و بقول ابو یوسف و محمد
 رحمهما الله طلاق واقع شود و حجت ابو حنیفه و حمزه الله است که وکیل هر دو کل را خلاف کرد و هر که وکیل موکل را خلاف کند پس وکیل
 ناعدا لاجرم طلاق نشود و حجت ابن ابی شیبه است که در سه یکی باجم لاجرم طلاق شود مسئله اگر وکیل کرد که زن مرا سه طلاق بده یکی داد و دو
 نشود و باقی از هر آنکه انچه وی گفته است آن کرد مسئله مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق بدهی بده وی طلاق باین
 طلاق نشود و از هر آنکه وکیل کرده است طلاق که شوهر اقرار حجت باقی بود وی طلاق باین داد و انچه مقصود است حاصل نشد لاجرم
 طلاق نشود مسئله مردی مردی را وکیل کرد که با زن من خلعت کن وی زنده و طلاق داد طلاق نشود و از هر آنکه وی وکیل طلاق
 است که باین شرط شود چون می صیرم طلاق بدها باین شرط نشود و طلاق واقع نشود مسئله مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا
 نیر طلاق بده یکی داد و طلاق نشود یا گفتش که زن مرا سه طلاق بده وی هزار طلاق داد و بیست و چند مرتبه باین است که وی گفته است از هر آنکه
 وکالت لفظ را اعتبار است و لفظ موکل نیست که نیر ده یا سه ده چون وی یکی داد و باین را و ظاهر فقط را خلاف کرد طلاق نشود و اینست در زیادت
 است و الله اعلم مسئله مردی مردی را وکیل کرد که با زن من خلعت کن وکیل دیگر را وکیل کرد وکیل دوم خلعت کرد طلاق نشود اما اگر وکیل
 اول حاضر بود که وکیل دوم بجهت وکیل اول خلعت کرد خلعت درست بود و اگر فی فی مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق
 ده وکیل دیگر را وکیل کرد وکیل دوم طلاق داد طلاق نشود و اگر وکیل اول حاضر بود که وکیل دوم طلاق داد و نیر طلاق نشود و از هر آنکه
 هر چه اسقاط است فقط همان کس را اعتبار بود که وکیل کرده است چون کسی دیگران کار کند واقع نبود و هر چه معاوضه است
 چون وکیل اول حاضر بود که وکیل دوم همچون کرده وکیل اول بوده و همان خلعت است لاجرم درست بود و خلعت در طلاق فی فی
 مسئله مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق ده پس از آنکه وکیل طلاق داد و وکیل دیگر بیدستوری واقع بود
 اگر وکیل کرد که با زن من خلعت کن پیش از آنکه وکیل خلعت کرد وکیل موکل خلعت میکند درست نبود و از هر آنکه چون خلعت کرد و
 این را باین بجهت و بجهت را خلعت درست نبود طلاق باین مرابین را در نیاید لاجرم طلاق دیگر نشود و بیست و چند مرتبه باین است که بجهت
 نشد و از لاجرم طلاق یک نشود و طلاق صحیحی را در بیاید تا فرق بود میان خلعت و طلاق مسئله مردی مردی را وکیل کرد
 که زن مرا طلاق ده وکیل رفت تا طلاق دهد و هم آتش طلاق ندادش موکل را گفت که طلاق ندادم موکل میگوید دروغ میگوید طلاق
 داده هر چند طلاق نداده است طلاق نشود و بیست و چند مرتبه در محصل و بیست و طلاق باید دانست که امر نهاده و بیست زن بر دو نوع است یکی
 امر متجزه و یکی امر مطلق متجزه آن بود که زن را کوید بیست تو نهادهم زن را باید که بگوید قبول کردم و خود را طلاق داد و همان مجلس
 اگر از آن مجلس بجزیش نتواند طلاق داد و از هر آنکه امر متجزه ملک است و تعلیک را قبول در مجلس بجزیش نتواند طلاق داد

امر از دست وی برود و اما اگر امر معلوم بود حال این امر بدست زن نبود خود طلاق و بد طلاق نشود تا آن ساعت که آن شرط موجود نشود و امر مطلق
 این بود و مرد زن را گفت اگر من بر تو زنی دیگر بیاورم بدست تو بنیاد خود را طلاق ده یا گوید اگر کسی خرم یا از شهر مرد یا با نفقه من تو زنی دیگر بیاوری
 خود را طلاق ده یا کسی جز من بدست باین امر معلق بود تا شرط موجود نشود و آن امر بدست زن نشود و چون امر بدست زن نشود باید که حاکم یا گوید که خود را طلاق
 و او مرد زن را از اینجا نشد سه چیز در آن را فکند از آن طلاق نشود و از بهر آنکه آن بدست زن نشد و امر ملک را قبول مجلس باید تا بدست آید چون
 برخاسته از طلاق و اقامه نشود و اما اگر مرد زن بدست تو بنیادم اگر فلان را کنم خود را طلاق می دهد یا که نخواهی و هر چه وقت خواهی اکنون بر چه وقت طلاق
 واقع شود مسئله مردی زن خود را گفت اگر من بدست تو بنیادم اگر فلان را کنم خود را طلاق می دهد یا که نخواهی و هر چه وقت خواهی اکنون بر چه وقت طلاق
 اندوی سوتی اما اگر گفت بدست تو بنیادم اگر فلان را کنم خود را طلاق می دهد یا که نخواهی و هر چه وقت خواهی اکنون بر چه وقت طلاق و وی
 زن گفت من این امر را باطل کردم من این شرطی را طلاق نشود و از بهر آنکه امر معلق بدست زن نشد و اگر شرط موجود شود چون مرد زن شرط موجود
 فتنه است پس باطل کردن وی بدست نبود و اما اگر مرد زن شد احد از آن باطل کرد باطل نشود مسئله مردی زن زن را گفت امر بدست تو
 بنیادم که خود را طلاق دهی و بنیاد خود را بعد از آن مرد گفت که ترا از من منصرف کن که بدست تو بنیادم اگر فلان را کنم خود را طلاق می دهد یا که نخواهی و هر چه وقت خواهی
 خود را طلاق دهی و بنیاد خود را بعد از آن مرد گفت که ترا از من منصرف کن که بدست تو بنیادم اگر فلان را کنم خود را طلاق می دهد یا که نخواهی و هر چه وقت خواهی
 و بنیاد خود را از این بانی خواست و گفت خود را طلاق و او مرد بنیاد خود را بعد از آن مرد گفت که ترا از من منصرف کن که بدست تو بنیادم اگر فلان را کنم خود را طلاق می دهد یا که نخواهی و هر چه وقت خواهی
 خود را طلاق دهی و بنیاد خود را بعد از آن مرد گفت که ترا از من منصرف کن که بدست تو بنیادم اگر فلان را کنم خود را طلاق می دهد یا که نخواهی و هر چه وقت خواهی
 فروش بکنی یا بزن گفت فردا ختم بدست خود را از بهر آنکه فرض جبری بدست آید که آن خبر را بود چون امر باطل نبود بدست نبود مسئله مردی
 مرد زن را گفت امر بدست تو بنیادم اگر فلان را کنم خود را طلاق دهی پس از آنکه آن مرد زن را کرد و می شنوی خلع کرد و بعد از آن زن را بدست تو
 بعد از آن مرد زن را کرد و امر بدست زن نشود و بی در مسئله شیانج هم متاخرین اختلاف کرده اند بقول خواجنا امام حل بران الدین رحم است
 که باطل نشود از بهر آنکه خلع بجز نیست و در تعلیق و تخیر تعلیق باطل کند تا قاضی امام بلیج رحمه الله میگوید که تخیر تعلیق را وقتی باطل کند که خلع
 ایشان بدست طلاق بود و اینجا یکی طلاق است پس محل حل باقی بود و امر نیز باقی بود و امام محمد الدین رحم میگوید که بنگریم که این
 زن باز خواست در عدت یا بعد از عدت خواست اگر در عدت خواست امر باقی بود و از بهر آنکه عدت را حکم کلام است و دلیل بر آنکه
 تا ما دام که زن در عدت تو بود خواهر زن را خواهری روا نبود و چهار زن و دیگر خواهری روا نبود پس معلوم شد که عدت را حکم کلام
 است لا جرم اگر در عدت خواست امر باقی بود و اگر بعد از عدت خواست آن امر باقی نبود باطل شود مسئله مردی زن زن خود را
 گفت امر بدست تو بنیادم زن گفت و فکند طلاق باین شود و اگر گفت امر بدست تو بنیادم خود را طلاق ده و اینجا طلاق رجعی بود
 فصل در عدت مسئله باید دانستن که عدت و اشتن مرز نامر افرض است اگر شوی وفات یا بعد از عدت واجب آید خواه
 زن بدخول باشد خواه نامدخول عدت وفات چهار ماه و ده روز است قوله تعالی والذین یتوفون منکم و یدرون
 از و جایزه ترخص بانفسهن از بقیه شهر و عشره او اگر زن یا با مرد که شوی وفات یا بدست بیاوردن یا بعد از عدت او بگذرد به چهار ماه

و ده روز از بهر آنکه عبد العبد بن عباس رضی الله عنه میگوید که این آیت و اذلال الاحمال اجل بن ایضاً جل بن عبد الزین است تا از نشانه
 و اندک بن بیخون نسکیم چون بعد از این آیت تا از نشانه بود چون شود که شوی وفات یافت و از روی زن یا بار نامدر این آیت مسک
 که ماعده وی بسیار زن باز گذرد و کاین آیت تا نسخ آن آیت است مسک که مردی زن یا بار خود را طلاق داد و این زن
 دو کوه آورد و عدت وی با اتفاق از کوه دوم گذرد و از اول نه از بهر آنکه کنونی با نیست تا رحم او فارغ شود و فایده بدانکه
 جمله عدتها از زمان برده و چهارست اول عدت زمانی که شوی ایشان برسد و دوم عدت زمانی که شوی ایشان را طلاق و به پیوم
 عدت دختران غیر بالغ است چهارم عدت زنان را که است پنجم عدت زنان که حیض ایشان بسته شده است ششم عدت که کافر
 که بنده است پنجم عدت و از فرزند است ششم عدت نکاح فاسد است پنجم عدت زنان که شوهر آنرا با ایشان صحبت نمود است و پنجم
 عدت زمانی که مردی دو عدت واجب است اما عدت مردان به شش واجب است اول آنکه مردی را چهار زن است یکی را طلاق
 داد و زن دیگر را نیز با او بود و از بهر آنکه عدت این زن گذشت است دوم آنکه مردی از نیست زنی دیگر که خواهر زن وی دیگر
 آنکه عقد بر او طلاق از اول صحبت حلال بود و تا عدت آن خواهر نگذرد و سیوم آنکه مردی زنی را که زنا خواهد کرد تا خواهر آن زن را نخواهد
 تا خواهر اول را عدت نگذرد و خواهر دوم را عدت و از بهر آنکه مردی که کثیر خرید و بیادای صحبت حلال نبود تا آن که کثیر که حیض
 نرسد پنجم آنکه مردی هر دو را حرام و از مدتی خواست که اسلام آورده است چنانچه این زن حلال نبود تا این زن کتب
 حیض نرسد پنجم آنکه بول و البول و رجه و الکث ششم مردی که زنی خواست که ازین بابا بهر است از زن حلال نبود که با وی
 صحبت کند چنانچه ازین بابا بهر نیست که حیض آمده بود و با وی صحبت حلال نبود تا پاک نشود ششم زنی که در نفاس است بول محمد را و
 صحبت روا نبود تا پاک حیض نرسد پنجم آنکه مردی زنی خواست و قبل از دخول وفات یافت تا یک کاین برسد و دو حبس بود عدت
 تمام بر زن از بهر آنکه موت قایم مقام دخول است اما اگر زنی بنده بود و شوهرش وفات یافت عدت دو ماه و پنج روز بود از بهر آنکه
 بنده کان در حکم تملک از او اندک پس لایم عدت دو ماه و پنج روز واجب آید مسک که مردی زن خود را طلاق داد و پیش
 از دخول نیمه کاین واجب آید بنص قرآن قوله ان طلقتم من قبل ان تمسوا من قدر فتمسوا من فريضه ففرضه فافرضتم
 و اگر بر سر می نگرد بود و در طلاق داد و در ایستاده واجب آید و متعه سه جا است یکی با در و یکی بر این و یکی بر مسک که مردی
 زن خود را طلاق داد و این زن از ابل حیض نیست عدت وی سه ماه گذرد و قوله تعالی و لاسی ما یسین من الحيض من النساء
 ان زینم محمد بن شمس مسک که مردی زن خود را طلاق داد که آن زن از ابل حیض است عدت وی سه حیض گذرد
 مسک که مردی زن خود را طلاق داد و این زن از ذوات حیض است یک حیض دید و حیض پیش نرسید تا آن ساعت
 که بر سر نرسد و عدت وی نگذرد تا چندانی که بخواهد و پنجم سه ماه شود و نگاه شریعت و بر احکام کند بهایاس وی سه ماه و دیگر عدت و
 تا وی بگذرد و بعد از آن شوی دیگر خواهد بود پیش ازین فی مسک که مردی وفات یافت زن و در چهار ماه و ده
 عدت واجب شود این زن را حیض بسته شده است چهار ماه و ده روز گذشت و حیض نرسید عدت وی گذرد و خواه حیض نرسد خواه

نه بینهد مسکله مردی مرزن بیاورد و گفت چون بار بزمین نمی ترا طلاق چون بار بزمین نهدا و عدت وی بمسکه حیض کند
 بعد از نفاس بلکه طلاق پیش از بار نهادن بود عدت وی نهاده و باید بگذرد مسکله عدت وفات باشد خواه جوان بود یا کهنه
 خواه رسیده بود خواه نارسیده همان چهار ماه و ده روز است بر زنی که شوئی طلاق دهد اگر زن حیض مین بود مسکه حیض عدت چیست
 تا از بس طلاق نه بینهد یا که نشود و عدت نکند و شوئی دیگر تواند نمود مسکن اگر سه طلاق داده است همان است اگر یکی طلاق داده است همان اگر
 طلاق باین داده است و اگر رجعی داده است همان اندر حکم عدت هر مسکه است لکن اگر طلاق باطل باشد یا در بعضی از بعضی نه شده و مرد و زن
 پس این نکاح از دو مسکه مردی مرزن خود را طلاق بجهت واکم از دو سال این زن فرزند آورد و نسب نهاده ثابت شود و عدت این
 زن بگذرد و اگر زیادت از دو سال فرزند آورد و نسب نهاده است و عدت نکند و از هر یک که در زیادت از دو سال باشد چون و کیست
 از دو سال معلوم شد که این مرد بعد از طلاق دخول آورده است و باز رجعت شده است معده وی تا مذکور مدته نکند و اما اگر این زن را طلاق
 باین داد که از دو سال فرزند آورد و نسب نهاده است و عدت نکند و اما اگر طلاق باین داد زیادت از دو سال کشیده نسبت نمود
 عدت وی پیش از آوردن کوچه شش ماه گذشت و شش ماه را این فرزند آورده بود و از شوئی دیگر تا این زن را نسب نگذرد بگذرد
 مردی زن بنده خواست بعد از دخول بر طلاق واکم این بنده حیض مین نبود عدت وی بیک و نیم ماه گذرد از هر یک که بیاض علیه السلام
 فرمود است طلاق للمنفقة و عدتها حیض این طلاق بنده و موجود و عدت وی و حیض بود از هر یک که حیض طلاق بخیر می نمود
 و و طلاق و اختیاریم و حیض اما اگر حیض مین نبود عدت وی بیک و نیم ماه گذرد و اگر در زمانه که مایک نیم ماه تمام شود رسیده شد از هر
 حیض واجب آید و اگر در زمانه که باین و حیض نکند و چهار از او که مین باز از هر یک که حیض واجب آید و اگر در زمانه که باین سه حیض نکند
 که شوئی وی وفات یافت باز از هر چهار ماه و ده روز عدت واجب آید مسکه اگر ام ولد بید ستوری خواه شوئی خواه
 پیش از آنکه خواه خبر یافتی وفات یافت کنیز که آزاد باشد آن نکاح که دی کرده است روا بود یا نی گفت آنکه هر که پیش از وفات
 خواه شوئی با وی دخول آورده است یا نی اگر دخول آورده بود روا بود و اگر فی برادر خانه شود از هر یک که عدت خواه
 واجب آید چون در عده بود شوئی که دلش روا نبود عدت ام ولد نیز سه حیض بود اگر نکاح کونید که بدخول شوئی حرام است
 خواه ساقط شود از هر یک که بضع کنیز که بدخول شده شوئی بروی واجب شود باین دخول از هر یک که فرارش خواه فرارش
 و بطل است فرارش شوئی که در نکاح فرارش شوئی بطل شود مسکه و لکن خواه شوئی و او شوئی طلاق او خواه از او کرد
 و بر وفات باخته و نمیدانند که کدام نشد وفات یافت بروی چهار ماه و ده روز عدت واجب کنیز که یا دو ماه و پنج روز با اتفاق چهار
 و ده روز و این چهار ماه و ده روز بقول ابو حنیفه چهار ماه و ده روز که روی حیض بود بقول ایشان چهار ماه و ده روزی که
 در مسکه حیض مردی خود را طلاق داد و زن عدت بود که شوئی و فایده این چهار ماه و ده روز که در حیض گفت بیکم که طلاق با دو مسکه حیض
 طلاق چهار ماه و ده روز بود و اگر طلاق باین بود حیض از هر یک که طلاق باین است و اگر طلاق باین است بیکم که نه است بیکم که نه بود
 بیکم که نه است اما اگر طلاق باین است اکنون که مرد وفات یافت عده وفات واجب آید یا عدت طلاق بیکم که نه است و رجعی داده است

مولا یا زاده باش و قال جنت برین الجبار لا یصدق و لوقال لعبد ای ازاد یقتد و لوقال یا زاده و ملائیکه مسلمة غلام بخا زاده
آورد است خواجگفتش ملاز و زاده باش اندام و ندانست که وی غلام و ندانست از او شود یا بی بقول بعضی از او شود دست تراشت که
از او نشود از بهر آنکه ازین از او مراد و امیت خواهند لاجرم از او نشود مسلمة مردی غلام خود را گفت که اصل تو از او را
شود یا بی بگویم که زاده انجایی است یا از سبب دوستان اینجا آورده اند اگر زاده اینجا بود از او نشود و اگر از سبب دوستان
آورده اند از او نشود از بهر آنکه همه سبب دوستان از او نیستند سبب آنکه مسلمانان ایشان را مقهور برین می آرند ایشان سبب
میشوند لاجرم این سخن که اصل شما از او را نشود مسلمة مردی کزین که خود را گفت که ترا طلاق دادم و نیت ازادی
میکند از او نشود از بهر آنکه طلاق ملک مجازی را بر دارد و هر چه ملک مجازی را بر دارد و تحقیقی را نتواند برداشتن اما اگر ترا
گویم که ترا هزار دین نیت طلاق میکند طلاق شود از بهر آنکه ازادی ملک تو را بر دارد و ضعیف را اولیتر بود که بر دارد و ملک
کوبی بداند که این خواجهر این را از او کرد قاضی کوبی ایشان ندارد کند بعد ازین دو گواه مرا این غلام را در خید حال
از او نشود از بهر آنکه زهر می آفت که وی از او است بنا بر زهر می آید از او نشود مسلمة مردی غلام خود را از او کرد
بعد از این متنگی کند که من ترا از او کرده اند و تو کوبی داود نزد یک قاضی که وی این غلام را کرده است اما غلام میکند
که مرا از او کرده است گفت قول درین باب نشود و از او نشود مسلمة مردی غلام خود را گفت که تو ازادی بده و بنابر
اگر مال قبول کند از او نشود و اگر قبول نکند همچنان بنده بود مسلمة اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و گفتش اگر ترا
ده و بنابر دمی تو از او خواجهر باش بر وی و بر مال می دست نبود اگر عاجز آید از او نشود و آن مال بر بندگی
باز رود و اگر مال داد از او نشود مسلمة اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و خواجهر می وفات یافت غلام همچنان مکاتب
ماند تا که بدل کتابت بدو اقرارش دهد از او نشود مسلمة اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و از او خواجهر زدیده آورد و بخرید او را
از او نشود و اما اگر گفته بود که ده و بنابر برین دمی تو از او ده و بنابر از او خواجهر زدیده آورد و بخرید او را از او نشود و می ده و بنابر و دیگر را بر
حیر کند تا کسب کند و بخواجهر دهد مسلمة مردی غلام خود را مکاتب کرد و خواجهر وفات یافت بعد از وفات خواجهر بدل کتابت
آورد و دیگری وارث داد و در ثمان دیگر غایب اند از او نشود تا در ثمان دیگر حق خویش نگیرد از بهر آنکه بنابر علی السلام می رود
المکاتب بعد باقی علی بر این می مکاتب بنده است تا مادام که مکدرم باقی است زهر که در دست داشت است نصیب و ارثان
و دیگر امانت است تا اگر ملک شود از او مکاتب شود باز باید که کسب کردن تا از او نشود مسلمة مردی غلام خود را مکاتب کرد و بخرید
که خواجهر وفات یابد وی از او نشود و اگر خواجهر خواجهر که در آنجا نشدند و بعد از وفات یابد وی از او نشود و اگر خواجهر
وفات یافت از وی مدبر ماند و بخرید و ام است غلام از او نشود بعد از ازادی کسب کند و ام خواجهر را بکند از او
بعد از نیست خویش و اگر عین لم و داند از او خواجهر و داند از او نشود و از او نشود که داند که خواجهر را بکند از او نشود که از او نشود
ام و داند از او نشود و آن مدبر بعد از وفات قال علی السلام تحقیقا که بعد از این ام و داند از او نشود که از او نشود که از او نشود که از او نشود

و جب نیامد اما اگر گوید که از خدای عزوجل نیز ارم اگر فلان کار کرده یا گوید که از قرآن نیز ارم یا گوید از بنام بران در نیمه صورت یا بکلی
بود و هر چه نیز از وی از وی سوگند خوردن بوی یمن بود مسئله اگر کسی گوید که از چهار کتاب خدا نیز ارم این یکی سوگند بود
اما اگر گوید از قرآن نیز ارم و از انجیل نیز ارم و از زبور نیز ارم و از قرآن نیز ارم که فلان کار کرده یا گوید که از کلام خدا باشد یا بکتاب چهار
کفارت واجب مسئله اگر مردی گوید از زبور نیز ارم که فلان کار کرده یا گوید که از کلام خدا کفارت پیش واجب نیامد مسئله
اگر مردی گوید بخدای که سبکی بخورم باز گفت بخدای که از کلام خدا کفارت واجب آید از بهر آنکه هر چه از قرآن
نام خدای تعالی عزوجل را شکست هر یکی را علاوه کفارت واجب آید از آنکه سه بار عزمت نام خداست یا شکست فصل در طاعت
شهر مردی سوگند خورد که من چاهم بخورم نان کسی غضب کرد و خورد سوگند فرود نیاید بچوب کتاب یا بچوب آب عرف سوگند فرود آید
اما صدقه شهید در قنای خود آورده است که هر چه بخورم بچاهم افتد و کامل آن بود که حرامی وی شخصیت شده بود دلیل بر آنکه
اگر نان کسی را غصب کند و بر احوال دارد که فروشنده چون نان حلال است ولی فعل وی حرام است دلیل بر آنکه خداوندان بچاهم حلال بود
پس اگر چه حرام بود مسئله اگر مردی سوگند خورد که من نان بخورم بچاهم خورد سوگند فرود آید که تحقیق کسان است و اگر کاک خورد نیز فرود
آید همان معنی که گفته شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که نان بخورم نه غار خورد سوگند فرود آید یا بی بعضی گفته اند فرود آید و بعضی گفته اند
نی باز بعضی گفته اند که شکریم که شکر است یا در شاهی اگر دستهای بود فرود آید اگر شهری بود فی مسئله اگر مردی سوگند خورد که من
نان بخورم و نان کسی را خورد سوگند فرود آید یا بی شکریم این سوگند در شهر کثرت خورد است یا در شهر کثرت خورد است و نان بکثرت
میخورد فرود آید اگر در شهر کثرت خورد است که نان کثرت میخورد فرود نیاید مسئله اگر کسی سوگند خورد که نان بخورم نان قطایف خورد
اگر در عراق بود سوگند فرود آید و اگر در جای دیگر بود فرود نیاید کثرت و عادت عراقیان است مسئله اگر کسی سوگند خورد که من نان
نخورم بچاهم سوگند بقول خواجا ابوبکر فضل بخاری سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که من نان بخورم بچاهم سوگند فرود آید و اگر
تختیاج این نان خورد و یا نصبت یعنی کجی خورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من گوشت نخورم بچاهم گوشت که خورد سوگند فرود
اگر گوشت آدم گوشت خوک خورد و اگر گوشت خوک خورد بچاهم سوگند فرود نیاید یا بچاهم سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند
خورد که من سر نخورم سرهای خورد و اگر این سوگند در خانه خورد و یا در بغل و سوگند فرود آید از بهر آنکه عرف ایشان است مسئله مردی
سوگند خورد که سر نخورم سر مرغ خورد و یا اتفاق سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که من ازین حوض آب نخورم با ازین حوضی آب نخورم
بکوره خورد بر توال ابو حنیفه رحمه الله سوگند فرود نیاید از بهر آنکه وی از حوض حوی نخورده است و اما آن نه سوگند فرود نیامد
بقول ابویوسف و محمد سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که این آب کوزه را اگر نخورم حلال بر من حرام نیست تا بخورد
ابا بر و بخت بقول خیفه و محمد و محمد و چون آب نماند سوگند نماند بقول ابویوسف سوگند فرود آید که خوردن نیافتم مسئله مردی
سوگند خورد که تا من ازین خشت میوه نخورم آن تا کنم این خشت را دو سال می باید تا بر آید چه کند تا سوگند فرود نیاید گفت باید که آن
دشت را افکند و دشت نماند سوگند نماند بقول ابویوسف و محمد و بقول ابویوسف سوگند فرود آید همان صورت

که گفته شد مسئله مردی سوخته خورد که من آب این سوختی بخورم از هر کجا که خواهم خوردن سوخته فرو دایم از هر کجا که از آن سوخت
مسئله مردی سوخته خورد که من این بچه آب بخورم بچه فرو دایم و دامن بر نهاد و آب خورد سوخته فرو دایم از هر کجا که
نیست کسی بچه فرو دایم و دامن بر نهاد و آب خورد اما بر وجهی که بر کشند و می خورد سوخته فرو دایم و ابو صیف فرق بر این
عوض و بچه است که عوف است در جوش که دامن بر نهند و آب خورد و عوف نیست در بچه که دامن بر نهند و بچه را نظر مسئله
است که اگر سوخته خورد که من آن را بخورم اما من آن را می خورد سوخته فرو دایم از هر کجا که عوف نیست که کسی آن را بخورم و در هر کجا که
او با بچه با هم بی از بریم و مجازش آن بود که هر چند از دسانه بخورد سوخته فرو دایم مسئله اگر سوخته خورد که من آن را بخورم
بست خورد سوخته فرو دایم از هر کجا که بست خوردن عوف است مسئله مردی سوخته خورد که گندم بخورم گندم بر این خورد
سوخته فرو دایم و اگر گوید که گندم بخورم گندم خام خورد و بخی ابو صیف سوخته فرو دایم و بقی ابو صیف سوخته فرو دایم
اگر سوخته خورد که من گندم بخورم گندم را در دگر و بخت و خورد سوخته فرو دایم از هر کجا که و اگر گندم خوردن که نیندازد خوردن
گویند مسئله اگر سوخته خورد که من بچه بخورم بچه بر این خورد سوخته فرو دایم مسئله اگر بچه سوخته خورد
که من گوشت گوشت سوخته خورد گوشت زرد و یا گوشت میش یا بچه خورد سوخته فرو دایم اما اگر سوخته خورد که من گوشت زرد
گوشت بچه خورد یا میش یا بچه سوخته خورد دایم از هر کجا که فرق است میان خاص و عام هر کفین اسم خاص است جان غیر از آن
گیرد و چیزی دیگر را اما اگر سوخته خورد عام است بر از هر کجا که و نظیر همین مسئله چنان بود که مردی سوخته خورد که کسی بخورم و بچه
خورد سوخته فرو دایم از هر کجا که اسم عام است بچه بر از هر کجا که اما اگر گوشت زرد بخورم اسم خاص است بچه او را از هر کجا که و عام راست
مسئله مردی سوخته خورد که من زعفران بخورم کجا بخورد بلز عمران یا زعفران یا بیک اندر که دنیا یا کجا که دند و می خورد
سوخته فرو دایم از هر کجا که زعفران بخورد و بر اینها تا اندر دایم از هر کجا که اسم عام است بچه او را از هر کجا که و عام راست
سوخته خورد که من میوه بخورم اگر خورد یا میوه خورد دایم از هر کجا که و بقی ابو صیف سوخته فرو دایم از هر کجا که
که اینها میوه نیست و کجا که جاف است یا آبی و فاکه را جدا کرد و بقی ابو صیف سوخته فرو دایم از هر کجا که و عام راست
میوه را بقی ابو صیف سوخته فرو دایم از هر کجا که و فاکه را جدا کرد و بقی ابو صیف سوخته فرو دایم از هر کجا که و عام راست
و محمد سوخته فرو دایم از هر کجا که و بقی ابو صیف سوخته فرو دایم از هر کجا که و عام راست
بخورم رطل بخورد یا نوت خورد سوخته فرو دایم و اگر سوخته خورد که میوه بخورم بخورم بخورم و یا در رنگ خورد
سوخته فرو دایم مسئله مردی سوخته خورد که میوه بخورم بخورم بخورم بخورم بخورم بخورم بخورم بخورم بخورم بخورم
ایده نیاید و هر چه در البستان بود بر میوه البستان افتد بر هر زستانی بود بر میوه رستان افتد مسئله
مردی در رستان سوخته خورد که من میوه بخورم بخورم بخورم بخورم بخورم بخورم بخورم بخورم بخورم بخورم
کشید و در البستان خورد سوخته فرو دایم مسئله اگر سوخته خورد که در دایم از هر کجا که و عام راست

کرده است بقول ابوحنیفه سوگند فرو داید از بهر آنکه بهمان پاره زنده داشته بود و در وادو خوردی یافتیم لا بوم سوگند بقول ابوحنیفه
 اگر شش پخته بود سوگند فرو داید اگر کمتر بودنی مردی سوگند خورد که این کرده بخورم ازین کرده پاره بدر کشید و ادبانی خورد سوگند
 فرو دنیاید از بهر آنکه سوگند بر کمال فقه بعضی مرد حکیم داد کل نماند سوگند فرو دنیاید اما اگر پس گفت که من ازین کرده بخورم هر چند که
 خود سوگند فرو داید از بهر آنکه ازین کرده گوید بر بعضی فقه مسئله اگر مردی سوگند خورد که انکو خوردم غوره خورد سوگند فرو داید
 بقول امام بکر فیصل بخاری از بهر آنکه خوف است که خراز فرزند میگردد و میگوید در این چندین انکو است اما نمیکند که چندین انکو است
 چون انکو جلد را فراز نیکو لا بوم سوگند فرو داید اما بقول امامان ما سوگند فرو داید مسئله اگر مرد سوگند خورد که من انکو خوردم
 انکو را بقتل و آه فرود و باقیها را بنده اخت سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه ترا انکو خوردن نگزیند مسئله اگر مردی سوگند
 خورد که من مشک خوردم مشک را بن اندر داد و بر قید سوگند فرو داید از بهر آنکه خوف در مشک خوردن بهمان مسئله اگر مردی
 سوگند خورد که من شیرینی خوردم هر چه شیرینی بود بخورد سوگند فرو داید اگر گوید که من شیرینی خوردم اگر مخلو خورد یا محلی سوگند فرو
 نیاید از بهر آنکه همان شیرینی را فراز گیر چیزی دیگر مسئله اگر سوگند خورد که من شیرینی خوردم حصید خورد سوگند فرو داید
 گفت بگویم که حصید سیاه خورد و بیت اگر حصید سیاه خورد سوگند فرو دنیاید و اگر بیت خورد سوگند فرو داید مسئله اگر مردی
 سوگند خورد که من شیر خوردم کرده باشم خورد یا که بر شیر بقول ابوحنیفه سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه چون ویرا بخیری دیگر بخند
 و نیام آن گرفت و بقول صاحبین اگر شیر غالب بود سوگند فرو داید از بهر آنکه بیشتر را حکم کل است و الله اعلم مسئله اگر مردی
 سوگند خورد که من شیر خوردم یا شامید سوگند فرو دنیاید و اگر گفت نیاشامم نان خریدم خورد سوگند فرو دنیاید چنانچه کتاب
 انست اما فقیه ابوالمثلیث آورد است که اینجا بگوید که سوگند تازی خورد و بود یا مرد تازی زبان بود اما در هم سوگند فرو داید
 یا شام گویند یا بخورد و فتوی بر نیست مسئله مردی سوگند خورد که من گوشت خوردم گوشت مرغ خورد سوگند فرو داید اما اگر گوشت
 خورد که من گوشت خوردم سر بریان خریدم سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه در مسئله اعتبار بر فروخته شده را بود و فروخته شده سر بریان را
 قصاب گوید و راست گویند اما اگر در خوردن سوگند خورد است که من گوشت خوردم و سر حقیقت گوشت است سوگند فرو داید
 بحقیقت در خوردن مسئله مردی سوگند که من روغن خوردم روغن یا به خورد سوگند فرو داید اگر سوگند خورد که من روغن خوردم روغن
 یا به خورد سوگند فرو دنیاید بدان معنی که ما در دم و الله اعلم مسئله اگر مردی سوگند خورد که من روغن خوردم روغن یا به خورد سوگند فرو دنیاید اگر گویند
 که من فی نیاسادم بویا سادید سوگند فرو داید از بهر آنکه بحقیقت این همه است مسئله مردی سوگند خورد که من این خرم سوزان
 خرید یا حوال جز با کار و مانند این سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه فروخته شده اینها را انکو نگزیند اما اگر سوگند خورد که من این شامم
 که ام از اینها ساد و سوگند فرو داید از بهر آنکه بحقیقت این همه است مسئله اگر مردی سوگند خورد که من این خانه ندانم
 این خانه را باز کردند و بازمان چوب خشت و کل را آوردند سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه چون باز کردندش خانه را ندانم این خانه
 هر چه باز بر آمدند زمین دفن باز نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من این سرای انداز نیام این سرای باز کردند و می اندازند سوگند

فرو داید از بهر آنکه سر سخی باز کرده و نام سخی از وی برخیزد و اما نه اسلم توت به سبب اینجای سبب در وی توان رسیدن
 چون را باز کردند خانه فاندین هم خانه بخلاف سرای اما اگر سوخته خورد که در سر سخی نیامد سر سخی اندر آید که باز کرده اند سوخته
 فرو داید از بهر آنکه سر سخی منکر بود در کامل را از آن گیر و کامل آن بود که با دیوار با بود مسئله مردی سوخته خورد که
 من این پیر این پوشتم پیر این را باز کردند و با رانی گویند و پوشید سوخته فرو داید از بهر آنکه پیر این خانه را باز رانی را پیر این سوخته
 سوخته فرو داید از بهر آنکه همان من که گفته شد مسئله اگر مردی سوخته خورد که من این پیر این پوشتم در ز باز کردند و باز سوخته
 سوخته فرو داید از بهر آنکه پیر این را چون باز کردند اسم پیر این بروی افتاد که چه ندر خسته اند این را پیر این باز کردند و خانه
 لاجرم سوخته فرو داید مسئله اگر سوخته خورد که من این پیر این پوشتم و پیر این را چه کردند پوشید سوخته فرو داید از بهر آنکه
 و پیر این سوخته پیر این مسئله مردی سوخته خورد که من این پیر این پوشتم این کراسه را باز کردند و بعد کردند سوخته
 فرو داید از بهر آنکه کراسه را باز کردند و نام کراسه بیرون زد و مسئله مردی سوخته خورد که من این پیر این پوشتم کشتی را باز کردند و
 پیش کشتی فاندین خانه اگر سوخته خورد که در کشتی نه نشینی را باز کردند و باز نکردند و در وی سوخته سوخته فرو داید از بهر آنکه
 در کشتی یافتیم در حیث اول اشارت کرد چون کشتی فاند سوخته نیز فاند تفاوت بود میان این دو میان آن مسئله مردی سوخته خورد که
 من این نرگاه اندر نیامد این نرگاه و از این جایگاه سوخته و جای دیگر زدند سوخته که با این نرگاه در نیامد این نرگاه دیگر زدند
 آمد در هر صورت سوخته فرو داید اما اگر این نرگاه را از یکدیگر جدا کردند باز از سر دوختند و آمد سوخته فرو داید از بهر آنکه دیگر سوخته
 سوخته فرو داید و پیش نرگاه فاند سوخته نیز فاند مسئله اگر مردی سوخته خورد که من پشت باین مسنون بر نه نام این مسنون را از نیای
 بر سوخته و عمارت کردند باز همین مسنون را بهر آن جای نهادند و سوخته نهاد سوخته فرو داید اما اگر سوخته خورد که من پشت
 باین پیل پایه بر نه نام این پیل پایه را باز کردند و باز همین مسنهای بر آوردند سوخته فرو داید بهر فرق است میان مسنون و پیل پایه
 مسنون بیرون نرود و پیل پایه چون بر سوخته بود پیل پایه خوانند چون باز کردند پیش پیل پایه فاند مسئله مردی سوخته خورد که من
 برین تخت نه نشینم بر زیر این تخت نهادن این انداخته و وی را بخای نشست سوخته فرو داید از بهر آنکه نهالین تم تخت است اما
 اگر بر زیر تخت تخت دیگر نهادند بران تخت نشست سوخته فرو داید از بهر آنکه تخت با تخت جهنم بود چون جهنم دیگر آمد
 جهنم اول را اعتبار فاند نظری نیست که مردی سوخته خورد که من بر این بستر نه نشینم بر آن بستر سوخته خورد که من سوخته
 فرو داید اما اگر بستر دیگر بر این بستر افکند بروی خفته سوخته فرو داید از بهر آنکه سوخته خورد که من سوخته خورد که من
 برین زمین نه نشینم بر این افکند نه بران بستر سوخته فرو داید از بهر آنکه سوخته خورد که من سوخته خورد که من سوخته خورد که من
 گویند که بر بستر سوخته است دیگر آنکه کسی خواب بر زمین نشیند و بر گویند بر زمین نشینم بر بستر سوخته خورد که من سوخته
 مردی سوخته خورد که من باین نام نه نشینم بر نام بستر افکند و وی را بخای نشست سوخته فرو داید از بهر آنکه نیای
 ایاق بر وی است و عفا کسی و بر افکند که بر بستر سوخته است گویند بر نام نه نشینم بر بستر سوخته خورد که من سوخته

و میان آنکه بر زمین نشینند بر بریا مسئله اگر مردی با زن بود و چنانکه در لغزش که تو دو کف می رسیدی آن گشت نمی رسید مرخصت گشت گفت اگر بعد
 ازین دست بردو کف می تر اطلاق زن آنکه دست بردو کف نهاد ولی زیست سوخته فرو دنیا بدو بریا اگر مرد از دست بردو کف نهاد ولی زیست
 بدان پس نیافتم سوخته فرو دنیا بدو بریا مسئله نیست که مردی سوخته خورده کبابی درین خانه نه نیم بر خانه نشست و بیا بر او درین خانه نهاد و سوخته
 فرو دنیا بدو بریا اگر گفتن که بیا درین خانه نه نیم مراد ازین تحقیق اندر آمدن خواهی تحقیقت تحقیقت اندر آمدن نیافتم لا جرم سوخته فرو دنیا بدو بریا مسئله
 مردی سوخته خورده کبابی نه نیم دی خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 دوام با حکم باشد است کولی که اکنون پوشیده است و همچنین اگر مردی سوخته خورده که برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود
 اگر یک ساعت هم چنان باشد سوخته فرو دنیا بدو بریا مسئله مردی سوخته خورده که برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود
 آید بانی بگویم که سوخته خورده که برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 فرو دنیا بدو بریا مسئله کما و کما سوخته فرو دنیا بدو بریا مسئله مردی سوخته خورده که برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود
 پوشیده بود بیرون کند و اگر برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 اگر مردی بخت زن آید چنانکه در وقتیکه مرد و خواب بود بیدار شد بیا که بی خیال از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 ساعت هم چنان باشد سوخته فرو دنیا بدو بریا مسئله اگر مردی سوخته خورده که برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 از آن پوشیدن بخواند و چون گویند و اگر برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 فرو دنیا بدو بریا مسئله اگر مردی سوخته خورده که برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 مرد بخورده پوشیده سوخته فرو دنیا بدو بریا مسئله اگر مردی سوخته خورده که برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 یا فرقت شوی از آنکه بیست یافت و پوشیده سوخته فرو دنیا بدو بریا مسئله اگر مردی سوخته خورده که برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 بخورده و پوشیده سوخته فرو دنیا بدو بریا مسئله اگر مردی سوخته خورده که برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 از آنکه بیست یافت و پوشیده سوخته فرو دنیا بدو بریا مسئله اگر مردی سوخته خورده که برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 کشته شود چنانکه از وقت و برانش و آن نه دی سیو یان و برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 آنش بخورده سوخته فرو دنیا بدو بریا مسئله اگر مردی سوخته خورده که برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 اندی نیافتم لا جرم سوخته فرو دنیا بدو بریا مسئله اگر مردی سوخته خورده که برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 فرو دنیا بدو بریا مسئله اگر مردی سوخته خورده که برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 بود تا اگر بگوید خود در آید سوخته فرو دنیا بدو بریا مسئله اگر مردی سوخته خورده که برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 فرزند آن و بعد زشت را ازین خانه بیرون بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد
 بدو سوخته فرو دنیا بدو بریا مسئله اگر مردی سوخته خورده که برین ستر نشیند و خود پوشیده است بیا که بر فرور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق نشود و اگر بعد

مسئله مردی سوگند خورده که اگر تو در خانه ما در دوی از خانه من ترا طلاق زن بگو یا به رفت با بسوز یا بتفریت و از دوی بخانه ما
رفت سوگند فرو دنیا به از بهر آنکه از خانه نشوی بخانه ما در زفته است مسئله مردی مرزن خود را گفت اگر تو بخانه ما در دوی ترا طلاق
زن بگو یا به رفت با بسوز یا بتفریت سوگند خورده است باز گشت سوگند فرو دایه یا بی تنگیم که مراد مرد رسیدن خانه ما در
یا رفتن اگر رسیدن بود سوگند فرو دنیا به و اگر مراد رفتن بود سوگند فرو دایه مسئله مردی سوگند خورده که اگر تو بخانه ما در اندر آبی
ترا طلاق این زن رفت بتدبیر خانه ما در را و از داد و با دوی سخن گفت دلی در نیاید سوگند فرو دنیا به از بهر آنکه سوگند بدر
آمدن خورده است چون در آمدن نیامد سوگند فرو دنیا به مسئله مردی سوگند خورده که من باین خانه در نیام یا من باین خانه نروم
سوگند فرو دنیا به جواب عوف با جواب کتاب سوگند فرو دایه فیه الوالدین ۴ آورده است که این جای بود که سوگند بخازی خورد و
اما اگر بگویم بود سوگند فرو دنیا به یک یا من باین خانه در نیام یا سوگند خورده که من درین دیه نیامشتم در باغات می باشد
سوگند فرو دنیا به بعضی گفته اند که اگر سید بر خور بود سوگند فرو دایه اما اگر سوگند خورده که شهر بنامش هر چه از دار و به شهر بیرون
رفته باشد سوگند فرو دنیا به اما اگر سوگند خورده که من درین ولایت بخارا یا سمرقند نیامشتم باید که از این کتب بیرون رود و بعضی گفته
اند که ازین دوی از کرمیه نگذر و از ان فرق نگذر و سوگند فرو دایه مسئله مردی سوگند خورده که من باین کوه سحر یا کوه گم این
مرد بیک کوهان نشد سخن گفت سوگند فرو دایه که مراد او نیست خواهند همان شخصی قایم است مسئله اگر سوگند خورده که این خوره
خورم انگور خور سوگند فرو دنیا به از بهر آنکه این خوره غانه چغیری دیگر شد سوگند از بهر این بود که آن خوره درین دیه ام
بودی لاجرم سوگند فرو دنیا به مسئله مردی سوگند خورده که من این بره خورم این بره بخته شود بخور سوگند فرو دایه از بهر آنکه
از گوشت خام تا گوشت پخته تفاوت بیشتر نبود لاجرم سوگند سوگند فرو دایه مسئله مردی سوگند خورده که این خورم تا کرمه منیت
کرد این مرد بان محرقه کرد و در هر حادث رسید زید را خلیفه کرد این سوگند خورنده باقی غار را پس زید نام کرد سوگند فرو دایه
از بهر آنکه غار کردن بسوز زید یا فتم مسئله اگر مردی سوگند خورده که من بزید را فتم تا کرمه منیت کرد و دوی محرقه کرد و در هر
حادث رسید زید را خلیفه کرد و دوی باقی غار زید نام کرد سوگند فرو دنیا به از بهر آنکه فتم بزید نموده است مسئله مردی سوگند
خورده که اما منی نکم تنها بخار شد و در هر جماعتی آمدند دوی فتم کرد و در هر جماعتی سوگند فرو دایه چون در هر جماعت
استاده اما اگر کسی مرا گواه بود که من کسی را فتم تا کرمه منیت کرد و دوی محرقه کرد و در هر جماعتی سوگند فرو دنیا به از بهر آنکه فتم
را اگر بریت جماعت تمام کنی یا بی تنگیم اگر بریت جماعت تمام کند سوگند فرو دایه و اگر بی مسئله مردی سوگند خورده که من
نکم اما منی کسی بیک کرد و در هر حادث رسید ویرا خلیفه کرد و دوی باقی غار نام کرد سوگند فرو دایه از بهر آنکه اما منی کرمه
یا فتم مسئله مردی سوگند خورده که من باین سخن نگوی جماعتی نشسته بودند دوی آمدند و سلام کردند و آنهم در میان
بود سوگند فرو دایه از بهر آنکه سلام گفتن سخن گفتن است و اگر آنهم در غار بود بر دست راست وی یا بر دست چپ و بی سلام
غار داد سوگند فرو دایه یا بی بر قول بعضی است که اگر آنهم در دوی سوگند خورده است بر دست راست وی بود سوگند فرو دنیا به

و اگر بدست چپ وی بود سوگند فرو داید از بهر آنکه وی را یک دست سلام دادن کفایت بود از نماز و از نماز بیرون آید لا جرم آن
دست دیگر در دست راست گفتن شود و حاشا شود اما جواب در دست راست است که هر کدام دست سلام دهد سوگند فرو داید مسئله مردی
سوگند خورد که من باز نیسخن نگویم حاجتمند نشد سخن گفتن باید که روی به دیوار کند و گوید ای دیوار چنین کن و چنین مکن بگویند
فرو داید از بهر آنکه یکی از اصحابان را چنین واقعه افتاد وی روی سوی دیوار کرد سخن گفت لا جرم ما را معلوم شد که اگر چنان بود
نبودی وی نکردی مسئله مردی سوگند خورد که من باز نیسخن نگویم بر کاغذ نوشت و بنزدیک انداخته و دست خود را بر روی کاغذ نهاد و معلوم کرد
سوگند فرو داید از بهر آنکه این را سخن گفتن بگویند ما خواندن گویند مسئله مردی سوگند خورد که من نامه فلاکس بخوانم نام بروی رسیده
وی نامه را نظر کرد از سر تا پای ولی بلند خواند سوگند فرو داید از بهر آنکه مراد از نامه خواندن معلوم کردن بود چون معلوم شد ما حاصل
شد لا جرم سوگند فرو داید مسئله مردی سوگند خورد که من باین قلم خط نویسم قلم شکست باز ترا نشد سوگند فرو داید بانی بگویم که اگر چنان
شکسته است کدام قلم باقی است سوگند فرو داید و اگر چنان شکسته است که نام قلمی نمانده است سوگند فرو داید از بهر آنکه پیش وی قلم
نخوانند چون قلم نماند عین نیز نماند مسئله مردی سوگند خورد که من با پسران فلاکس سخن نگویم و پسران پسر است با سخن سوگند
فرو داید تا برده سخن بگوید اما اگر سوگند خورد که من ماینکال فلاکس سخن نگویم و پسران پسر است با سخن گفت سوگند فرو داید
فرق میان پسران و فلاکس آنست که پسران را بود که هر کدام پسر را که میشد گویند که فلاکس است آن معروف حاصل آید پس لا جرم تا بهر
سخن بگویند سوگند فرو داید اما بنده ملک دلیست و پسران را سوال نمودند و اقل چهارم است سخن گفتن و پسران را تا بهر قلم لا جرم سوگند فرو داید
تا فرق بود میان این و میان آن مسئله مردی سوگند خورد که من پیشتر خرم سوگند فرو دادم که در دو خورد سوگند فرو داید از بهر آنکه
خوردن یافتیم و این را میخواستی خورد و خواه نمود اگر خط کرد و خطی خورد جواب چنین است مسئله شش کس در خانه نشسته بودند یکی از ایشان
سوگند خورد که من نان خورم دیگری سوگند خورد که من گوشت خورم سوگند خورد که من بیاز نخورم دیگری سوگند خورد که کشنیز خورم
سوگند خورد که من روغن خورم دیگری سوگند خورد که من نمک خورم هر چه کردند و سوختند و خوردند که نام را سوگند فرو
آید و کدامانی جواب آنکه سوگند خورد و است که نان خورم سوگند فرو داید شش را فاضل بگفته بگویم گوشت در سبزه پدیدست بانی
اگر گوشت پدید بود سوگند فرو داید شش بیار جواب چنین قیاس بود کشنیز را سوگند فرو داید شش از بهر آنکه کشنیز را کسی نخورم اما ملک
فرو داید شش روغن را فرو داید بانی بگویم این ساعت که در دهان می نهند چیکر بانی اگر چیکر سوگند فرو داید و اگر نی فی مسئله مردی
بازن جنگ که در آن گفت هر اجماع خرم سوگند خورد که من از یک پیشی بهر خرم بیکر یا فرید سوگند فرو داید بانی بر قول امام
حسام الدین سوگند فرو داید از بهر آنکه گویند که یک پیشی خرم منم کلی بود یعنی نه اندک و نه بسیار چون فرید سوگند فرو داید باز از امام
امام احمد بن حنبل مع میگوید سوگند فرو داید که در ایمان فقط را اعتبار است و لغوی بیک پیشی گفته است چون بیک یا را لا فرید سوگند
فرو داید مسئله مردی سوگند خورد که یک سوز که خرم دعوت ساخته در سبلی دانه مویر در دیک که دند و خرم
بر قول امام حسام الدین عده سوگند فرو داید و بر قول امام احمد بن حنبل عده سوگند فرو داید بانی بگویم که هر کس که سوگند

[illegible]

باب قال الله تعالى واهل البیت هم الیهم ذر الیهم وقال النبی صلی الله علیه و آله الصدوق الامین ثم انفسهم واهل البیت و
 بازگشتن است کوی بقیعت با پیغمبران و شهیدان و صالحان باشد در خیرت که رحمت خدا بر او نازل بر کسی باشد که در خیرین و
 فروختن و دادن و ستادن همان کارهای کند باید دانستن که میم کردن است هم بر نفس قرآن و هم بحديث رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 است نفس قرآن نیست که یاد کرده شد و حدیث است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم هر جا که این جزام را فرمود و دو کلیل که در بخیرین گوشت گوشت
 ما از این دو مسئله معلوم شد که یک کلیل که در بدن در هر یک است و دوم آنکه میم کردن هم در است که اگر دوا بنودی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 نکردی و اجماع است که یک کلیل هم در بدن نیست و دیگر باید دانستن که میم کردن در بدن است یکی ملک است که در بدن میم کردی و یکی ملک است
 و هم منفعت وی و یکی ملک است که منفعت وی ملک تو بود ولی عین وی تو باز یکی از اینها بر دوا نود یکی آنکه میم عین وی ملک تو است
 و هم منفعت و بدل و یکی ملک است که میم عین وی ملک است و هم منفعت وی بی بدل اما آنکه عین وی ملک است و منفعت وی
 بدل و آن میم است و آنکه ملک تو شود میم عین وی و هم منفعت وی بی بدل آن بهرست چون تو بخشد میم عین وی ملک شود
 و هم منفعت وی بی بدل اما آنکه منفعت وی ملک تو شود عین وی نیز بر دوا نود و هم منفعت بدل بود و بی بدل بود و هم بدل
 بود و اجازت است که میم منفعت وی ملک تو شود عین وی ملک تو است و آنکه بی بدل است و عین است در کتاب بیوم محمد حسن با آثار دیگر است
 پیغمبر از این مسائل مسلم کرد و دانست که مسلم در چهار وجه است و در چهار وجه است باید دانستن که مسلم در چیزی را و با و در آن چیز باید دانست
 عقد مسلم تا وقت اهل اسلام درست آید اما اگر در وقت عقد مسلم بود آن چیز ولی آن ساعت که آن اهل آمد نباید درست نبود و دانست
 اهل بود آن چیز ولی در وقت عقد آن چیز نباید هم درست نبود از هر آنکه اهل حق مسلم است حق وی بود و شاید که حق از زمان
 تا زمان وفات یا در آن اهل وی حال شود و چون آن چیز نبود تسلیم تواند کردن لاجرم بدینچه درست نبود و صیورت حق آن بود
 که مردی در آنکه مسلم است اگر تا آن ساعت که حال است آنکه بر نیاید درست بود اما آن مسی که نفی از اینها پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 اسلام آورد پس مالک فرمود بگوید که آنچه در وی مسلم بسته است یا بر سر مال جزو شل نیست مسلم بسته است چون آن بدینچه
 مسلم درست نبود مسلم بسته است بر اب مسلم گویند و یا هم را مسلم گویند و من را بر کس مال گویند و هیچ را مسلم گویند باید
 دانستن که مسلم را نیز نمیست تا اگر مردی مسلم میزند و در کند یا در جور باید که گویند که در غیر من فروختن بدین مسلم کند میم که ابلی
 یا دشتی یا سر یا سجید گویند که تسلیم کجای گویند یا چند کاه حالت دیگر از باید که درین مجلس بود تا ازین سر ایضا که یاد کردیم یکی خود مسلم در
 نبود مسئله مردی در حدیث مسلم بسته و یک کلفت بر قول بعضی علماء درست نبود این مسلم از اینها که مسلم کبلی است و زنی فی انما
 بخاری یا بخیر کبلی را داشته اند بوزن نیز و داشته اند مردی بر وی مسلم بسته به قهقری گندم که کلفت که قهقری چندین مسلم
 درست نبود از اینها که زنی است و در میان ایشان در هر چه شمارعت مرد و مسلم درست نبود مسئله اگر کبلی صحیح گفت ده ازین کبلی
 بتو فروخته میم که مرد گفت خریدم و زود او این مسلم را و بنود از اینها که چون اهل بیاید شاید که قهقری هلاک شده باشد و معلوم است
 که این قهقری چندین بسته اما اگر قهقری معلوم بود درست بود مسئله مردی مسلم میزند و با مردی در یکی دیدیدید و بنود از اینها که

دارد و گویند ویرانند و بر چنان نباید لاجرم تسلیم نموند که در آن آنچه مسلم نیست برین درست نبود و اما علی بالصواب مسئله مردی در خانه
 مسلم است با مردی آن وقت که در خانه بود و اما وقت حال را خورده شد و این دو همان است یا در کدام مسئله که باید که در آن مسلم است و در آن
 شرط است یا بی بر قول او بصدقه شرط است و بر قول صاحب هر شرط نیست و صورتی همان است که مردی گفته است که این مسئله با مسئله دیگر در
 گندم بر قول امام بود و بصدقه مسلم نیست که این چه بدست و درست نبود و بر قول صاحب درست بود و بجهت ایشان آنست که بگویند که این مسئله با مسئله دیگر در
 درست بود و بجهت ابو جعفر آنست که منافقت را و میان ایشان درست نبود مسئله مسلم بصدقه اعیان درست نیست و با سخنان درست است
 و در فاسق آنست که پیغمبر صلعم هر حکم بن بر کم را فاسق کرد و پیغمبر صلعم که میگویند که این حکم را فاسق کرد و پیغمبر صلعم که میگویند که این حکم را فاسق کرد
 و صاحب برین مسئله از انصاری میگوید که پیغمبر صلعم چون از مدینه نیک آمد اهل آن کردند که مسلم است مسئله و یکسال و دو سال حال دیگر در میان
 علی السلام بود و داشت و ایشان از مدینه نیک آمد و معلوم شد که رواست که در آن بودی پیغمبر صلعم که میگویند که این مسئله با مسئله دیگر در
 با جرات با جرات و یا فرمود که پیغمبر صلعم هر حکم بن بر کم را فاسق کرد و پیغمبر صلعم که میگویند که این حکم را فاسق کرد و پیغمبر صلعم که میگویند که این حکم را فاسق کرد
 نبود و تراوی کرد و از پیغمبر صلعم و او در مسلم از پیغمبر صلعم که میگویند که این مسئله با مسئله دیگر در
 با مردی حال که مسلم است میگوید که در این گندم نیست دل از از فتنه مرده گندم با پیغمبر صلعم که میگویند که این مسئله با مسئله دیگر در
 که بوی حال که در بود و اما در حدیث گندم بر شیعیه و در جلال بی کرد و از پیغمبر صلعم که میگویند که این مسئله با مسئله دیگر در
 فروشنده را اما اگر حدیث گندم و دیگر حدیث از آن مرد و در حدیث گندم حدیث را بر کشید و پیش دی در جلال که در حدیث گندم حدیث را
 فوق آنست که تسلیم کردن در جلال حدیث درست بود و اما حدیث دین بود درست نبود مسئله مردی با مردی حدیث گندم مسلم است یا در حدیث گندم مسلم است
 آنکه کما حدیث این حدیث را که است که در مسلم است میگوید که در مسلم است تا باز تو بگویم اما علان چیز را باز تو فرمودم و هم همان سیم این حدیث را
 یا بی بر قول امام و اما حدیث را و از پیغمبر صلعم که میگویند که این مسئله با مسئله دیگر در
 دین هر چه فرموده بود اما حدیث را هر چه میگوید که اگر این را روا داریم خلاف کرده ایم پیغمبر صلعم که میگویند که این مسئله با مسئله دیگر در
 یعنی بگویند که حدیث گندم حدیثی را که حدیث را هر چه میگوید که اگر این را روا داریم خلاف کرده ایم پیغمبر صلعم که میگویند که این مسئله با مسئله دیگر در
 آنکه حدیثی را که حدیث گندم حدیثی را که حدیث را هر چه میگوید که اگر این را روا داریم خلاف کرده ایم پیغمبر صلعم که میگویند که این مسئله با مسئله دیگر در
 داد حدیث گندم حدیثی را که حدیث گندم حدیثی را که حدیث را هر چه میگوید که اگر این را روا داریم خلاف کرده ایم پیغمبر صلعم که میگویند که این مسئله با مسئله دیگر در
 از فرزند هلاک شود و هر چه حدیث گندم حدیثی را که حدیث را هر چه میگوید که اگر این را روا داریم خلاف کرده ایم پیغمبر صلعم که میگویند که این مسئله با مسئله دیگر در
 غرضه نموند مسلم است درست نبود لاجرم حدیث گندم حدیثی را که حدیث را هر چه میگوید که اگر این را روا داریم خلاف کرده ایم پیغمبر صلعم که میگویند که این مسئله با مسئله دیگر در
 جواب تفصیل است که حدیث گندم حدیثی را که حدیث را هر چه میگوید که اگر این را روا داریم خلاف کرده ایم پیغمبر صلعم که میگویند که این مسئله با مسئله دیگر در
 جلال را وی مسئول کرد بکنند حدیث گندم حدیثی را که حدیث را هر چه میگوید که اگر این را روا داریم خلاف کرده ایم پیغمبر صلعم که میگویند که این مسئله با مسئله دیگر در
 که پیغمبر صلعم حدیثی را که حدیث گندم حدیثی را که حدیث را هر چه میگوید که اگر این را روا داریم خلاف کرده ایم پیغمبر صلعم که میگویند که این مسئله با مسئله دیگر در

[illegible]

[illegible]

اینجا شغال در میان نیست لاجرم این اتفاق آمد و آنست اختلاف با سائل البیوع بانکه مالها بی قیمت گون است
 درانی و کیلی و دیار و درم و عدد و متقاوت و کبریا مسئله اگر چیزی از دیار و بهای وی علی کرد بدین غیر خرید
 باید می بود که بجای این نیست و باید مالی گفت اگر این چیز را درم یا دینار یا بوزن یا کیلی یا درعی یا عدد و متقاوت بدین
 چیز را داد و از بهر آنکه درین هر چیز با سائل است و اگر بهاء آن از عدد و متقاوت است یا از حیوانات روا بود از بهر آنکه مسلم
 است درین چیز را و همچو مسئله مردی یا مردی مسلم می بندد و شتر را رواند و صورت وی آن بود که گوید سلم می بندم
 با تو بدین ده درم تا شتر را جاری صد من کندم یا یکسال اری دوست من کندم روا نبود این عدد را بد و شتر را خوانند اما
 هیچ میکند بد و شتر را هم روا نبود تا اگر مردی بخرید می فروشد با یک میگوید مرا این مشتری را که این چیز تو فروخته تا یک ماه بعد
 درم و باید و ماه بد و است درم روا نبود از بهر آنکه هر یک شتر را رواند و شتر را میگوید دوست او را که روا نبود
 مسئله مسلم را که که خداوند کندم است میگوید که تو با من مسلم نیستی ولیکن من رسائی در محله قبیله کرده ام استوار از شتر
 مالی از دو وجه خالی بود یا این سخن راست است یا بگوشت گفته است یا لی اگر هر دو یکبار گفته است که با من مسلم نیستی ولی رسائی در محله
 قبیله کرده ام با اتفاق روا بود از بهر آنکه اشتباهی است بگوشت گفته است یا سخن را هر دو این اشتباه آن سخن پیش باید اندازد و چون از مردی زن
 خود را میگوید تر اطلاق انتا اطلاق لی اگر اشتباه را بد و سخن پیوسته کند اطلاق واقف شود اینجا نیز جائز بود اما اگر در میان دم و باز
 اشتباه گفته چنانکه گوید با من مسلم نیستی و اندکی درنگ کرده و انگاه گوید الا که من رسائی در محله قبیله یافته ام اینجا نیز بقیاس استوار
 و از شتر و با اشتباهان لی وجه قیاس نیست که میگوید که دی در رسائی منکر است که من در محله قبیله نکرده ام و در چنین جایها قول قول
 منکر بود با سوگند اینجا نیز همین بود و وجه استحسان است که میگوید که دی قرار کرده بسلم هر یک میگوید و در محله از آن اشتباه اگر این
 اشتباه این سخن را بنشیند از بهر آنکه مردی زن خود را گفت تر اطلاق و اندکی درنگ کرد و باز گفت انتا و الله قیاس این
 اشتباه اینجا چه درست نبود و نفعت نکند و این اطلاق بر ندارد و اینجا نیز همین بود مسئله مردی از مردی غیر خرید کیلی یا دوزنی
 و کیلی بدید که ندانیم از میان آن دو مرد مشتری میگوید که من روا داشته ام با اتفاق روا نبود و نظیر وی نیست که مردی بدو کان قیاس
 استاده است مردی دیگر را و یکدرم داد و یکمن گوشت ستاند و قدی چند رفت یا و اندک شتر که من گوشت بردم باز آمد و این گوشت
 بقیاس داد و سیسم است ندیک دیگر میگوید و از این یکدرم یکمن گوشت من ده با اتفاق معلوم بود تا باز وی دیگر باره یکمن گوشت
 آن زن را پیش می بود و است از بهر آنکه آن زن از بهر آن مرد بود و از بهر آنکه باز باید بکشیدن تا روا بود و حلال شود مسئله شخصی را
 از بهر گوشت بکشید و داد وی خانه برد اگر باز بکشید خود میگوید اگر بکشید خوردن آن گوشت روا بود یا نه بدین سائل ما می شناسیم مرد را و حجت
 وی نیست که رسول صلوات الله علیه من هم الظاهر است که میگوید فیما عان صامه البایع و ما هم مشتری یعنی شی که رسول علیه السلام از من کردن تمام
 که در وی دو صاع بود یکی با آن را و یکی مشتری را پس در ویس روا نبود و معنی در وی نیست که با من است مشتری را هر یک از این گوشت را که در آن
 بهر حجت معلوم است که میگوید که چون با من وزن کرد و کشید وی دوی دید این وزن با من از هر دو نیابت دار و بخلان است و کشید

[illegible]

[illegible]

بمردی ازین تخم با بعضی فاسد بیرون آید و بعضی نیکو بر قول ابو حنیفه رحمه الله بیع در کل باطل
 بود و بر قول صاحبیه رحمه الله در آنچه بلفظه بود بیع فاسد بود و در آنچه نیکو بود بیع درست بود
 حجت ابو حنیفه رحمه الله آنست که تخم مرغ بخند مال نیست چون مال نبود لاجرم که بیع کل کرده
 اند باطل بود و نظردی آنست که اگر مردی بنده را باز مردی هر دو را بیک بیع فروخت یکی مالی
 معلوم با اتفاق بیع بنده باطل بود از هر آنکه چون بیع یکی است و از او اصلا ملک کسی نشود لاجرم بیع بنده
 باطل بود و آنچه در مسئله ما است جواب همین بود باز ابو یوسف و محمد رحمه الله میگویند فرق است
 میان تخم مرغ و میان اندام بنده و بنده و تخم مرغ بخند شاید که یکی حر را کاراید شش لاجرم هم
 را فاسد گویم باطل بی بر قول ایشان القدر که بخند بود مشتری مثل آن بخرد و بوی که باقیم
 است تسلیم کند و بیمار بستاند و آنها که نیکو است خود بیع جائز آمده است و نخواهد از سر تسلیم کند
 و باز بر قول ابو حنیفه رحمه الله آنها که بخند آمده است مال نیست چون مال نبود تسلیم کردن آن بر بیع
 واجب نبود و آن بیع که نیکو آمده است مثل آن باز خرد و بیع دهد و هر دو را باز بستاند اگر باقیم
 گوید که باطل ده که برده برده را باز از مشتری گوید که بر من واجب نیست تسلیم کردن آن چیزی را بلکه
 مال نیست **مسئله** مردی صد جو ز خسریه ازین صد جو زده بیع بود هر اید آن محظوظ بود از هر آنکه
 یکی از برده و اگر همه بیع آمد بر قول ابو حنیفه رحمه الله بیع باطل بود از هر آنکه آنچه بیع است معلوم
 است چون معلوم بود بیع باطل بود بعضی مشایخ گفته اند بگویم که این پوست جو ز را بچیزی
 میخرند از هر موختن را بانی اگر میخرند آن پوست را بیع فاسد بود باطل بیع کوز جو ز مثلی است
 نتواند تسلیم کردن همچنانکه قبض کرده شده چون از مثل آن باخر آیدیم بقیه باز گویم از
 بهر آنکه کسی نداند که آن جو ز دیگر بچنان بیع است بانی قیمت آن پوست بود و هر چه بخرد آن قیمت
 وی باز دهد و سبهای خود باز ستانند اگر خواهد آنچه از پوست گرفته بگیرد و دیگر را مطالبه کند **مسئله**
 مردی ده که و غریب و هر دو تلج بیرون آمدند بیع باطل بود از هر آنکه که و تلج مال نیست دی بیع چیزی
 خرم نشود و بر استور نخورد اما اگر بعضی تلج نماند و بعضی شیرین بقول ابو حنیفه رحمه الله هم در کل
 باطل بود و بر قول ابو یوسف و محمد در که و شیرین بیع جائز بود و آن که و شیرین را قبض کند و آن تلج را نماند
 بهما باز ستانند ابو حنیفه میگوید که دی تخم مال نیست اما این که و شیرین را از سر بیع کنند تا و او بود و در مقابل آن تلج
 بهما بگیرد **مسئله** اگر مردی خیار غریب یا باد رنگ اگر شیرین آمد بیع و او بود و اگر تلج آمد با اتفاق بیع جائز بود و اما اگر
 کردن از بهر آنکه در چنینی باید کردن که قبض کرده باشی چون از در حایر آید بقتضای بگویند و نقصان آن بود که اگر کسی

ستور خرد بهمان اندازه بگیرد و باقی دیگر از بهای ستانده مسئله مردی خر بزه خرید تلخ اندیج دست
 بود اما بقصان رجوع کند از بهر آنکه ویر ستور خرد اما اگر زندگی تلخ فدا آنرا اعتبار نبوده مسئله مردی
 ماده کاوی مغرور شد مردی باین شرط که هر روز پنجم من شیر میداد گفت این بیع فاسد بود از بهر آنکه این بشرط
 که ایشان کرده اند شاید که همچنان بود شاید که همچنان نبود لایم بیع بدین معنی فاسد بود و همچنین اگر کسی گوید
 من این باد کلاه را میفروزم بشرط آنکه وی باین شرط هم دست نبود از بهر آنکه شاید تا اکنون شیر داده بود
 اکنون شیر ندهد لایم فاسد بود و در حق مشتری و کفتم که بیع بشرط بیع فاسد کند و الله اعلم بالصواب
فصل در بیان نشان فاسد بیع و حکم وی باید دانستن که حکم بیع فاسد چیست حکم بیع فاسد آنست
 که تا بیع را مشتری قبض نکند ملک نشود و هر یکی را ولایت نسخ عقد بود هر کدام ازین دو یکی گویند
 این عقد را بر انداخته شود و اگر بیع در دست مشتری هلاک شود بروی قیمت واجب است و اگر
 بی از بهر آنکه بیع فاسد را حکم غصب است همچنانکه مردی کلاه غصب کرد از مردی و در دست این غاصب آن کلاه هلاک
 شد بر غاصب قیمت واجب گردید و در مسئله نیز جواب چنین است اگر کسی سوالات که بیع
 کدام است و قیمت کدام جواب آنست که بیای آنست که خریدیده بود آن و قیمت آنست
 که اهل آن گویند که این اخیان با چندی آرزد و آنرا قیمت خوانند و صورت
 مسئله آنست که مردی را غلامی است که قیمت آن غلام ده دینار است خواه
 این غلام را بهشت دینار فروخت تا نو قان گفتیم که این بیع فاسد است اکنون
 غلام را مشتری بیع قبض کرد و در دست وی هلاک شد مرایم را رسید که از
 مشتری ده دینار ردی کند و طلب کند بشرط بیعت از بهر آنکه گفتیم
 در بیع فاسد هر یک را ولایت است که آن بیع را بر اندازد که اگر بایم بر آنه اخذ میزن
 بیع را غلام گرفته که بیای و ده دینار بودن اکنون لایم عا جز آید از بیع
 کردن غلام و عا جز نیایدیم از قیمت لایم ده دینار دیگر قاضی بفرماید تا مشتری باین
 را بدد مسئله مردی غلام را بر بیع فاسد بهشت دینار دیگر طلب کند غلام را برزد
 باین آورد و گفت مرا زود دیگر نیست اگر فردا روز این غلام از من هلاک شود تو بر من ده دینار
 دیگر طلب کنی غلام را باز کرد و من ده بایم گفت من از آن ده دینار کردن ترا بیزار کردم مشتری غلام
 را بر دزد از آن این غلام هلاک شد رسید بایم را که از مشتری ده دینار دیگر طلب کند و آن بیزار
 از وی درست نیاید از بهر آنکه چنانکه بران مرد و ده دینار واجب نشده است و بیزاری از بیعی واجب نشود

که درست نبود و آن دو دنیا بر سرش و وقتی که آب نشود که غلام پاک شود از بهر آنکه قیمت آن وقت و صاحب بدست و غلام پاک نشود
 مسئله مردی با دو گاو خریدیم فاسد و این مادها و درست مستری ماندند چنانچه سال میچهار که سالکان آورد و بعد از آن با دو گاو
 شد که این هم فاسد بود و درست تواند که گوی و آن مادها و دو سالکان را بستاند از بهر آنکه قیمتیم هم فاسد را حکم غصب است و اگر غصب کرده بودی
 در دست فاضل که سالکان آورد و بودی بعد از آن معلوم شد هم ماده کا و هم گو سالکان توانست که نقی در آن مسئله در زندان بماند پس چون
 بود و اگر اشکال گویند که هیچ فاسد را چون قبض کرد مستری را ملک شد و غصب را چون قبض نکند ملک نشود چرا باید که دریم فاسد کو سالکان
 را تواند نقی چرا بماند که هم فاسد مستحق الزام است و دلیل بر آنکه فاضل را برسد که در باران که هم فاسد کند ایشان را چیر کند و منم کند
 تا بیم نامه نگند پس معلوم شد که حکم از حکم غصب است مسئله مردی را ماده کا و پنجشاید این ماده کا و درست محبوب لب بچکان
 بود و سبب بچکان شد و در چوبه کرد و مادها و را تواند برون و بچکان را می بود فرق است میان هم فاسد و هم چون بر دو چاهی می هجوم
 است دریم فاسد بچکان میتواند برون و دو وجهی فرق است که هم فاسد را حکم غصب است متر لال است لاجرم می تواند که بچکان را برون
 اما دریم چاق تر است و بچکان در ملک او داده شده است لاجرم درین صورت بچکان را نمیتواند برون و فرق دیگر آنست که دریم بریم
 از صاحب محبوب که می باید یا تھا قاضی نادر است بود دریم فاسد خواه رضا بدخواه لی بریم و درست آنکه که اینست فرق اند میان این
 و میان هم فاسد مسئله مردی که بزرگ خریدیم فاسد و قبض کرد و ملک شد اما داخل نشاید که در آن ملک متر لال است اما پس که بزرگ را بکشید
 مردی را در قبض کرد و ادوی داخل کردن را بود و چنان می گفت مسئله مردی بنده میخوید به هم خر یا بد و ملک این فاسد بود اما
 اگر بنده میخوید و بخوان با میره در غیبت این هم باطل بود و هر فرق است میان خر و خریر و خون و میره و آب فرق آنست که خر و خریر را
 در مال است و میره را مال نیست اما اتفاق که خون میره مال بود هم چنان شود که گوی این کار را بخواه فروختی می بپاش باطل بود آن
 هیچ و در انصورت که اهل زمره را خر مال است بر قول ابو حنیفه خر مال نیست ولی متقوم نیست یعنی اقامت است دلیل بر آنکه ابو حنیفه میگوید که
 اگر مردی وفات یافت و از وی خر ماند میان و از آن میراث شود پس معلوم آنکه که خر مال نیست و دیگر آنکه مردی خر را در غصب کرد
 مالک را برسد که از وی باز بستاند اگر بستاند بعضی بر بخش و قاضی غیبت بشود و حکم کند میان ایشان از بهر آنکه صلحت مال نشد
 دارد و چون در زندان این دوم صلاحیت مال شدن دارد لاجرم چون چیزی که بخر خردان هم فاسد بود مسئله اگر کسی سوال کند که هم باطل است
 و هم فاسد است جواب هم باطل آن بود که کسی که خر و دهبای بدید بنگذارد هم باطل بود و با چیزی خر و که آن چیز مال نبود یا چیزی که آنکس را
 آنچه خر بود هم چیزی خر بودی از مردی که خر میخورد یا با ما ماند وی و آنکس را آن چیز نیست در ملک هم باطل بود از بهر آنکه هم محدود
 و هم محدود باطل است و حکم هیچ باطل آنست که اگر قبض کند ملک شود اما اگر ملک شود و درست مستری بر وی ضمان واجب نبود و اگر گویند
 خر و که از بهر چیزی خریدیم هم باطل چیزی خریدیم بگردان نیاید و هم حکم آنست که مردی چیزی خریدیم و هم درست پیش از قبض ملک
 شود و هم فاسد را تا قبض نکند ملک نشود و دیگر آنکه اگر بستاند خود که من از هم خر خریدیم خر و فاخت هم فاسد گویند خود را بیدار بگویند و دیگر
 ملک شود اما هیچ باطل ملک نشود مسئله اگر مردی غلام خریدیم هم فاسد و قبض و از او کرد و این غلام از او شود و اگر هم باطل خریدیم خر و

واداکر و ازاد نشود از بر آنکه هم فاسد را چون مقصود ملک شود و بیم باطل را قبض که ملک نشود تا فرق بود میان بیم فاسد باطل
 مسئله مردی استادی عزید بدان شرط که این مستاد شمارستانی است بعد از آن معلوم شد که مستاد بر مقتضایست بیم باطل بود و همچنین
 اگر مردی اصل زید را بکینه بیرون آمد بیم باطل بود و همچنین اگر مردی زید را بی عزید و دانی بیرون آمد و دانی عزید زید بیرون
 آمد بیم باطل بود و اگر مردی شخص دومی عزید سخنان بیرون آمد بیم باطل بود و از بر آنکه درین صورتها بیم محدود است از بر آنکه آنچه
 وی عزید است آن چیز نیست چون آن چیز نبود که وی عزید است بیج باطل بود اگر چه کلاه این و کلاه بر سبب شتری سبب بر نقصان
 کرد از قیمت باطل را بر بوشید و کفش را بر بوشید که این معلوم شد که این کفش او نه بوده است و این و کلاهستانی نبود است بر سبب
 که بر چنان بیم باطل رو کند و در زیرش را بزرگ و نقصان بخاند و کفش بد از بر آنکه کفتم که البقیه ملک میشود چون ملک نشود اما نیست بود بر دست
 وی بر چه وقت است اما رمانت را نقصان کند چنان و حجب شود مسئله اگر مردی غلام خرید که بزرگ بدید اما این بیم باطل بود از بر آنکه
 مسئله بر ازا غلام بحاصل آید از کثیر که نباید اما فرق آنست که میان نمیشد و میان مسئله که اگر مردی زکا و عزید و مادگان بیرون
 یا زخر عزید یا مدام عزیر بیرون آمد یا بخت عزیر پیش بیرون آمد درین هر صورت با بیم روا بود اما مشتمل بر اختیار است خواه بیم چنان روا بود
 خواهد بود که فرق میان حیوانات و آدمی آنست که نر می و مادگی در حیوانات صفت است و اگر آن صفت در حیوانات نبود بیم روا بود
 اما اختیار نهادن در شریعت مؤخره اما در حق آدمی چون صفت نبود مقصود حاصل نبود چون مقصود حاصل نبود بیم چنان شود که گوئی بیم
 است لاجرم بدین صفت فرق افتاد مسئله و مسلمان اند خیر میفرشد یکی بدیگری می میان ایشان روا نبود از بر آنکه فعال نیست اما
 اگر مسلمان از خیر است ذمی را و کس که در آن خیر فروختن این ذمی بدیگری فروخت این بیم روا بود بر قول ابو حنیفه مسئله و در مسلمان
 یکی را خیر است بدان ترسای دیگر فروخت اگر در حال ترسای یکم بود و روا بود اگر پیش از تسلیم این ذمی و یکی مسلمان شد این بیم از میان
 ایشان بر فیرو از بر آنکه مسلمان ممنوع است از گرفتن خمر و دادن چون ممنوع بود لاجرم بیم روا نداشته شود مسئله مردی از زمین ده گز
 میفر و شد مردی یا از خانه معین دو گز میفر و شد مردی یا معین این بیم بر قول ابو حنیفه فاسد بود و بر قول مجاهد صحیح بود
 حجت ایشان آنست که میگنید زمین معین است و خانه معین و بیای معلوم و کفر معلوم این بیم روا بود و حجت ابو حنیفه آنست که میگنید
 زمین تفاوت کند یکی زید روی تر بود و یکی لعل روی تر بود و یکی لعل روی بلبل تر بود و یکی روی لعل تر بود و پس منازعت رود در میان
 لاجرم بدین سبب فاسد بود اما خانه را نیز چنین بود که منازعت بود در میان ایشان یکی یک سبب دیگر تر بود و یکی سبب تباها تر چون منازعت
 رود لاجرم بیم فاسد بود مسئله مردی گفت این صد که سفند بود و فروختیم به پنجاه دینار و گو سفند صحت است مشتمل بر گفت من خریدم روا بود
 اما اگر مردی گفت این صد که سفند پنجاه بود و فروختیم به چندین مال وی گفت خریدم بیم فاسد بود از بر آنکه منازعت بود آن کو بدین پنجاه
 نیکوتر نخواهد و این کو بدین پنجاه تباها تر بیم لاجرم بیم فاسد بود مسئله اگر گفت ازین صد که سفند بود و فروختیم به یکصد دینار
 روا نبود از بر آنکه منازعت بود و اگر گفت این گو سفند آن که هستند بر دو که سفند بر یکصد دینار من فروختی گفت فروختیم این بیم نیز
 فاسد بود از بر آنکه شاید که گو سفند آن طاق کند و آن سکه فرین منازعت رود و لاجرم بیم فاسد بود مسئله مردی گفت که ازین

روانیا که گفت فرق است که وکیل بفروشن در یک غلام پیش نیست و فرایین غلام سهیل بود اما وکیل بخیر بیان اگر زیاد از قیمت او
داریم شاید که بخریم و این مرد به این غلام کند این موکل را بدین بگوید که ای شوخیست و بخرم و فروشنده در دست آمد و در غریبی بی تفاوت
بود میان مرد و سنانا ابو یوسف و محمد بن میگویند که در هر دو جای ضرر است هر موکل را و هر چه ضرر آید بی غریبی در دست بود ولی
فروشنده مسئله مردی مرد و وکیل کرد که این غلام را بفروشن بده دینار و این غلام را بده دینار و بخرند وکیل ثبته دینار و فروشنده
از آن موکل بدهد و وکیل را گفت هر که دی غلام را گفت فروشنده گفت نیکو کردی بعد از آن معلوم شد بده دینار و فروشنده است موکل گفت
من به او شنیدم این مرد درست افتاد و دست نتواند بر انداختن از بهر آنکه چون اول گفت که نیکو کردی آن هم موقوف به اجازت وی بود
چون اجازت کردیم درست شد چون خواهی که باز بگویم که درست نیاید بستی که نخست برسی که بچند فروشی تا اگر فروشنده بودی
کردی و اگر بی آن چون تقصیر از وی آمد لاجرم بهر منافذ مسئله مردی مرد و وکیل کرد که این غلام را بفروشن دیگر همین مرد را
وکیل کرد که این غلام را از بهر من بخر و وکیل را بگوید که ندانم وکیل گفت من این غلام موکل خود را فروشنده و فروشنده از بهر همین موکل
خود بده دینار این وکالت درست نبود با اتفاق از بهر آنکه وکیل و بیایم و شش و از دو طرف درست نبود از بهر آنکه حقوق بهر
را هم وکیل است یک شش بهر باقیمانده شش شتری هم مالک هم ملک یعنی خرمنده و هم فروشنده و این بود از بهر آنکه آن خرمنده غلام را
از طلبه هم از وکیل طلبه و اگر موکل که خداوند غلام است بهر طلبه از وکیل طلبه و اگر در آن غلام عیب بدیدیم هم وکیل رد کنند
پس لاجرم چون حقوق بوی را هم آید وکیل از دو طرف درست نبود یک شش بخلاف مسئله کلام که اگر مردی مرد و وکیل کرد که دختر فلان
مسئله از جهت من بخواه بعد دینار باین پدر و در دختر همین مرد و وکیل کرد که دختر فلان که بده بعد دینار این وکیل گفت که من مسئله
خود را به موکل خود را دو دم کلام درست افتد فرق است میان وکیل هم و میان وکیل کلام وکیل کلام همچون رسول است و بر رسول
حکم نموده و بی شخص گفت و از میان بیرون رفت اگر از زن طلبه کند از وی تواند کرد و اگر آن زن دست بمان طلبه کند و یا
از وکیل تواند طلبه کند لاجرم در دفعه و کلام یک شش از دو طرف رد ابو دوس مسئله مردی مردی و وکیل کرد که این غلام
مرا بفروشن بده دینار و وکیل این غلام را فروخت موکل گفت از آن ده دینار و دینار تو بخشیدم این ابی ای بود و بیشتر بیا
همچنان بود که گوی بهشت دینار فروشنده و اگر گفت سه ترا بخشیدم یا چهار یا پنج تا بده دینار و وکیل را گفت تو بخشیدم این بیشتر
بسیتر از آنکه وکیل نتواند که از مشتری بهر بستاند اما اگر گفت مرده دینار تو بخشیدم این پنج بخشش و وکیل را گفت پس مشتری
بی چه فرق است میان آنکه سیم از آن می بخشید که فروخته است آن خطه میشود از مشتری چون هم بخشیدیم خطه نمیشود و از بهر آنکه اگر
مرده دینار را از مشتری خطه کنی همچنان بود که گوی من این غلام تو فروخته ام بی بها و بی بی بها و این بود اما هر چه از آن قیمت خط
کنی همچنان بود که گوی هم اول بمان فروختی که باقیست مسئله اگر مردی سو کند غلامی که من امر و نیم غلامی و وکیل
کرد که این غلام مرا فروشن این وکیل فروخت سو کند فرو داند از بهر آنکه گفتیم که در باب نیم سوخته است حقوق را هم وکیل است اما اگر
این سو کند غلامه دیگر سو کند و وکیل کرد که من سو کند غلامه ام که چیزی بفروشم و وکیل فروخت سو کند غلامه و اگر سو کند غلامه

کنند و اینها را برنگشده و در تمام باب در بیان بیع میوه خرید و درخت این درست بود و این بیکم که وقتی خریده است که این میوه
کل است باقی این بیع درست نبود از هر آنکه میوه معدوم است و بیع معدوم را و اینها را اگر چنان شده است که میوه از کل بیرون آمده است
بیع را و اینها را بیع را میسر که در درخت و اینها را بیع را میسر که در درخت و اینها را بیع را میسر که در درخت و اینها را بیع را میسر که در درخت
این میوه بر درخت کلان شد و رسید این بیع فاسد نشود و از هر آنکه میوه از خود کلان شود و لاجرم بیع را و اینها را اگر چنان است که مردی برکت
خریده از هر سبزه گفت مرا بست روز زمانه تا چون بیخود اندر آمدن این برگ با سرم زمانه او را اشتبا این بیع فاسد نشود و از هر آنکه میوه بر خیزد
برگ و بیج بیرون می آید برگ بیج را بیخود می شود و چون میوه بیج فاسد شود و اما اگر برگ وقت خریده باشد بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو
بیرون آید از هر آنکه بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود
برین درخت میوه است و اگر میوه مگر میوه بیج اندر آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو
خوردن بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو
میوه بود اما اگر بر درخت میوه است بیج در دنیا بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو
زین نشود و میوه بیج درخت بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود
بیج اندر آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو
میسر بر کرده است بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو
و اگر حاجت نیاید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو
اندر آید اما اگر میوه بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو
چون کوساله باوی بود مقصود حاصل بود از هر آنکه بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود
بر درخت مقصود حاصل بود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود
اگر درختی فاسد شد بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود
بیج اندر آید تا و اگر بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود
غرض درخت و اگر فاسد شود بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود
و مسلمان بیج اندر آید از هر آنکه بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود
مگر در بیج اندر آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود
سبزه که در بیج اندر آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود
مردی خانه فروخت و اگر مردی بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود
مسلم اگر مردی خانه فروخت و اگر مردی بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود و هر چه که برگ فرو بیرون آید بیج بیع فاسد نشود

[illegible]

[illegible]

که عیب دیگر پیداوار کند اگر خصوصیت هر دو میان بایم و مشتری بایم میگوید که این عیب در دست تو نشسته است و مشتری میگوید در دست تو نشسته است قول قول میگویم و میگویم بایم است این ترابری حق رو نیست جز در آن وسیله که انگشت زنا و بی بدیداید و ندان بیلویی در وقت بازنگری بر آید بود و لاجرم قول قول مشتری بود و مسئله هر دو کیترنگ فروختند بر روی بد این شرط که این کیترنگ بکرات بشیر و نایب عیب بود و در توان کرد بانی بکرم که بدخول از خود است یا بخیرید بکرم بدخول از خود است تواند کرد و نایب عیب آورده است و در کتابی که اگر مردی کیترنگ خرید و بخواهد که از نایب دنی اهل بسیارند و خایم کوثر زبرد و زردی خایم کوثر را استعمال کنند اگر برود معلوم شود که بکرمیت و اگر نود و یک بود با در شترم طحوی آورده است که این کیترنگ بدخول با بیست و نه و کوبید بول انداز اگر بول پیش رود یعنی راست و در بکرم بود و اگر بول به بیست و نه و در بکرم بود و قول و بکرمیت که استان بخوابانند و کف دست را بفرموی بپسند اگر فرموی بخری کند بکرم بود و اگر بی مسئله مردی کیترنگ خرید و آنکه این کیترنگ بکرات است برود معلوم کرد که شیشه است این مشتری میگوید که بکرمیت آورده و تار و کند بایم میگوید پس تو بکرمیت سلم کرده ایم مشتری میگوید که شیشه سلم کرده قول قول بایم بود یا کوسفند از بهر آنکه بایم دعوی اصل میگوید مشتری دعوی عارض قول قول مشتری بود که دعوی اصل میکند و اصل در نبات اوم بکرات است پس لاجرم قول قول دی بود یا سو کند نظیر آنکه نیست که مرد در از مردی یکدینار میباید این اوم دارد خداوند مال با مردی احواله کرد و از خود احواله قبول کرده و گفت یک بخت را با مال تو و بختش از آنکه یک بخت تمام شود این احواله قبول کننده و غایت یافت خداوند مال داده است بر آن اوم و او میگوید بر این احواله است که اگر نفس مرده است بدون میگوید که تو اگر مرده است او تر که دی مال بر دار گفته قول قول خداوند مال بود یا سو کند از بهر آنکه دی دعوی اصل میکند و اصل در نبات اوم در رویشی است تو اگر عارض است پس قول قول مشتری بود که اصل دعوی کند مسئله مردی خر خرید از مردی درین خر عیب یافت بر آن شست و او در تار و کند بایم تواند کرد کند بانی میگوید بختی که رو کند از بهر آنکه عیب یافته است در دی تصدق کرده است این تصدق مانده بود و اگر چنان بود که دعوی کند که اگر بی ششم این خر بکرمیت این فردی مستقیم بود تواند کرد و مسئله مردی خر خرید و درین خر عیب یافت و او که ای خواجها این خر فرو معیوب است و میگویم بایم گفت که اگر بکرمیت ای قاصد و دی مسئله خبری خریم شود تا این خر را بمان گئی این خر را به پیچیدنا از من خریده به خر کم و آنکه بمان فروش گفت فروخته بکرمیت من خریدم پیش نتواند که رو کند از بهر آنکه چون بهار داشت رضا و او عیب لاجرم رد نتواند کرد مسئله مردی جزی خرید از مردی در آن جزی عیب یافت آورده است تار و کند اگر بایم کو امان گذارند پیش قاضی که بعد از هم برین خبر باز بجار و اشت است این دفعه از دی معلوم بود و تا اگر ثابت کند نتواند رد کردن با بایم میگوید بعد از آن عیب یافته است وی این را بر داشت هم نیز نتواند که رو کند از بهر آنکه بهار داشت رضا و او عیب مسئله مردی خر خرید از مردی بعضی از آن نان بخت بخت یافت بقول ابو حنیفه رحمة الله فی رد کند و فی نقصان خواهد و بقول ابو یوسف رحمة الله و نتواند کردن اما نقصان تواند خواستن و بقول محمد رحمة الله هم رد تواند کردن و هم نقصان تواند خواستن آنکه بخت بخت ابو حنیفه رحمة الله است که وی اردو خریده است چون نان بخت جزی بکرم شد هلاک شد حکما هر چه خود هلاک کند نتواند رد کردن و فی نقصان خواستن بخت ابو یوسف رحمة الله است که هر کجا از دی عاجز آید نقصان بکرم بود و لاجرم کو بخت نقصان بختان بخت محمد حسن رحمة الله است که آن نقد که نان بختی است نتواند رد کردن کو بخت نقصان

[illegible]

از بهر آنکه اول غاصبت این دو کم مشتری است غاصب باینکه غاصب را صحبت حرام بود غاصب و دفع از غیر حرام بود و اگر زن دارد
نسبت ثابت نشود لا جرم بر خواهر استبراء واجب شود اما اگر زن نداشته باشد این مستتر مخصوص است بقیاس بر وی استبراء واجب نیاید و ما مستثنای واجب
آید وجه قیاس آنست که زن که از ملک خود بیرون نشود و اما وجه استحسان آنست که میگوید که وی از ملک خود میداند و اگر زن ندارد نسبت وی
ثابت نشود و این زن زن دارد بود و بقیت یعنی مشتری قیمت آن کوچکتر بود که یک دهن این کوچک را حکم دارد و مرد را جرم بر خواهر استبراء
واجب بود مسئله مردی که زنیک بود این زنیک بگوخت بعد از مدتی این زنیک را باز آوردند بر خواهر استبراء واجب نشود و از بهر آنکه
از ملک وی بیرون نرفته است چون از ملک وی بیرون نرفته بود لا جرم استبراء واجب نیاید مسئله مردی که زنیک خود پدر وی کشید بر
مهر بیاورد استبراء واجب بعد از آن در هر دو مورد که زنیک را بازستاند بروی استبراء واجب نیاید از بهر آنکه استبراء از بهر آنکه ملک
نوشدن است چون مرد که باز ملک او را جرم استبراء واجب نیاید مسئله مردی که زنیک خود را بر مردی فروخت بیستم دست و زنیک را بر
تیم کرد و بیستم در مجلس بیعت اقامت کردین بر خواهر استبراء واجب نیاید از بهر آنکه چون فروخت این زنیک را از ملک بیعت بیعت چون
بیستم را اقامت کرد و در این ملک نوشدن لا جرم استبراء واجب نیاید مسئله مردی که زنیک را بیستم فاسد فروخت بعد از آن بیستم را از ملک بیعت
بر خواهر استبراء واجب نیاید باقی گفتیم که بیستم کرد و بیانی اگر کنیم نکرده است بر خواهر استبراء واجب نبود و از بهر آنکه از ملک وی بیرون
نرفته است اگر بیستم کرد و بیستم را جرم کردند بر خواهر استبراء واجب نیاید از بهر آنکه زنیک ملک مشتری شده است بقیاس تا اگر زنیک
از او نشود بیستم کند که از ملک خواهر بیرون نرفته است لا جرم استبراء واجب نشود مسئله مردی که زنیک فرید و خواهر یک سال استبراء
دید چنانچه نیاید شاید بوسی دخول آورد بیانی بعد از بیستم و بیستم بیستم روایت است بیک روایت آنست که دو سال بوسی دخول
کردن از بهر آنکه آنکه مدت ولادت دو سال است و بیانی که وی مخلوق پذیرفته بود پس کوشش تا دو سال دخول کن و بیانی که روایت دیگر
تا نه ماه دخول نشد آنکه ولادت میان بیستم بیستم است و بیک روایت دیگر تا شش ماه که اقل ماهه ولاده بود و بیک روایت دیگر
پنجاه ماه و ده روز که ولادت از او است و روایت دیگر و ماه و پنج روز که ولاده زندگان است و اصل آنست که دو ماه و پنج روز باشد
تا خواهر را بوسی دخول بر او مسئله مردی که وفات یافت و از وی زنیک که زنیک را پدر ترسا دیده پس را صحبت حملان بود
اما پس بر استبراء واجب بود از بهر آنکه ملک نویسنده مسئله مردی ترسا را که زنیک است بر ترسائی دیگر فروخت بر این ترسائی استبراء واجب
بود بیانی جواب بی از بهر آنکه استبراء احکام شریعت است در حق مومنان چون ایشان مومن نبودند ترسانید لا جرم بر ایشان نبود اما اگر
چنانست که این ترسائی زنیک را بیستم فروخت بر آن مسلمان استبراء واجب نیاید اگر این زنیک را بر ترسائی فروخت پیش از آنکه تسلیم کرد
مشتری مسلمان شد بعد از آن قبض کرد بروی استبراء واجب نیاید مسئله مردی که زنیک فرید و این زنیک در دست بیستم دیده بود
در حال قبض قبض کرد بروی استبراء واجب نیاید و آن قبض از استبراء وی نیابت ندارد مسئله مردی که زنیک فرید از مردی وی رفت
تا زار و دیگاه ماند بعد از آن روایت این زنیک که قبض دیده دست با هم آن قبض از استبراء نیست و از بیانی میگوید نیابت ندارد و از بهر آنکه
در ملک وی موقوفه است و دلیل بر آنکه اگر زنیک ملک شدی در دست با هم از بیانی ملک شد با حق لا جرم تا دیگر را قبض نهند نقیایا و دلیل

[illegible]

از بهر آنکه عمل ایشان چون عمل آدمی است چنانکه عمل آدمی را اعتبار است عمل ایشان را نیز اعتبار است خداوند و جعل ندان یک کار را یک
 دانست و ندان ویرا حکم کار داشت از بهر آنکه چون گرفت از بهر خداوند گرفت پس یک علم سوخت خداوند و جعل ویرا قوری نهاد یک
 خلق اگر آدمی علم سوخت تا احکام شریعت را پیش رود اگر فرو اقامت قدری و مقدری بودش بجز عجب نباشد و الله اعلم **باب در بیع**
 قبل از قبض بیروی بوده از فروی پیش از آنکه این برده را مشتری تسلیم کرد این برده هلاک شد در دست بایم این از میان ایشان بر جزو
 از بهر آنکه تسلیم بیع بر مال واجب است چون تسلیم بیع بود تسلیم بیع را بایم این بیع برافتد **مسئله** مردی از بیانی خرید از مردی بهای بیرونی
 را و بدین بهای هلاک شد در دست مشتری بیع از میان ایشان بر جزو و از بهر آنکه قس میس نیست و در بیع و شر چون زودیم بود و اگر این قس را
 کندیم کرده با خود که بیرونی از بیانی بهای بیخبر و دیگر که در آن جزو هلاک شد کونندیش که مثل آن کندیم یا جو بازده تا فرقی بود فرقی نیست
 میان آنکه هم هلاک شود و میان آنکه بهای فروخت که بهای هر کردن بود اگر آن هلاک شود که در آن بر جای است اما اگر تسلیم هلاک شود بیع بر چنان جزو
 است چون بیخبر نباشد چه بیخبر باشد **مسئله** مردی بیروی از بیانی فروخت پیش از آنکه این مشتری از آن از بیانی قبض کند و بیایم بدیگری فروخت
 این بیع را و او بیایم گفتار و او بیرونی هلاک گشت فروخت است وی مضبوطی شود درین فروختن آنکه اجازه کند مشتری این بیع
 این **مسئله** مردی از بیانی خرید از مردی قبض بدیگری فروخت فروختن آن مشتری را و او بیایم بدیگری که این بیع از منقولات
 است یا از عقار یعنی چیزی که ویرا از جای نتواند برون یا چیزی نیست که نمیتواند برون اگر چیزی است که از جای بیایم توان برون پس پیش از
 قبض بدیگری فروخت با اتفاق این بیع را و او بیرونی هلاک گشت احتمال آن دارد که تا وقت آنکه بیخبر باشد یا بیخبر باشد یا بیخبر باشد که این
 بیع جائز بود اما اگر جزو است که ویرا از جای بیایم نتواند برون همچنان چنانچه و باغ و زمین و مانند آن که ویرا پیش از قبض میفرود شد بر قول
 او حقیقه و او بیوست هم را و او بر قول محمد رحمه الله و او بیرونی حقیقت و بی نیست که میگوید احتمال دارد که این زمین را آب بر و این خانه را
 آتش آفت چون آتال هلاک میدارد و لاجرم بیع را و او بیرونی حقیقت و او بیوست هم را نیست که میگوید این نوعی نادرست و برنا
 حکم نیست ظاهر و غایب حال عقاران بود که وی هلاک نشود و ویرا کسی بیایم بیرونی هلاک گشت فروختن آن بیرونی بیع درست نبود
 و در عقار را و او بر قول شافعی رحمه الله **مسئله** مردی را و او بیرونی است این وانه از دست وی افتاد و در غایتی انداخته را بجزو
 امام شمس الدین الایم جلوی رحمه الله میگوید که قیمت وانه بیشتر است با بیع اگر قیمت بیع زیاد بود و خداوند بیع را وانه را بجزو
 اگر آن وانه را خرید بدیگری داد و گفت که این وانه را که در بیع است بیع فروختن آن بیع درست نبود و از بهر آنکه بیع را وانه را بجزو
 که بیع منقولات بود پیش از قبض بدیگری فروخت بیع درست نبود و لکن قیمت وانه زیاد بود و خداوند بیع را وانه را بجزو این وانه را بجزو
 فروختن این بیع با اتفاق بیع درست بود اما اگر وانه میفرود شد بیع درست نبود از بهر آنکه نمیتواند تسلیم کردن مگر بیع را اگر آن
 بیع را بگشت و تسلیم کرد و این بیع درست بود و ویرا بیایم باز **مسئله** مردی از مردی از بیانی خرید بهای او و گفت خواه این بیع را
 که خریدم بدست کسی فروخت وی فروست در راه هلاک شد از دست بایم هلاک شده بود و از دست مشتری از بهر آنکه وکالت بدین نام داشت
 نیست که از بهر محمول است لاجرم از بیایم هلاک شود و اگر گفت بفلان کسی ده تا سیار و با وی داد و راه هلاک شود این بیع را بجزو

برنج فاسد و برودها جاندارند باز آمد و بر سر دست فروید تا باز آمد فخر هلاک شده بود از فرزند هلاک شود و دیگری مردی بر مردی فروی کرد و کرد و داد و درم چنین قرار از طاعت و خوی تا باز آمد آن فخر هلاک شده بود از فرزند هلاک شود و دیگری مردی بر مردی فروی کرد و گفت این فخر از چندین میگوینی گفت چندین گفت خوش آمد میگویم بزم این فخر را بخانه خویش برد خوش آمدش و آن فخر از فرزند تا باز رفت فخر هلاک شده بود درین چهار مسئله از فرزند هلاک شود از هر یک پیش از خریدن ضمان وی بوده است لا محرم از فرزند هلاک شود نه از فرزند شده مسئله مردی از مردی چیزی خرید باید انداخته را پیش فرزند نهاد در میان آن چیز هلاک شد از فرزند هلاک شود یا از فرزند شده مگر میگوید اگر پیش مشتری چنان نهاده بود که بی زدن قدم برداشتن تواند برداشتن آن از مشتری هلاک شود از هر یک حکمیه است و هر چه تخلف بود تسلیم بود مسئله مردی از مردی دروغ خرید بود از آن بجام آورد که باین جامه اندر کن بجام اندر کن آن جام شکست و دروغی باین بخت از باین هلاک شود یا فروزند اگر دروغ معین بود که بیدین این دروغ میخوام بخر از مشتری هلاک شود اما اگر بچنان است که دروغ معین نیست آنجا وی اندر کرد مشتری نمیبرد و قبض نبود این جای بود که مشتری غائب است اما اگر مشتری باین جای حاضر است برگشتند در پیش وی تسلیم مشتری بود بعد از آن هلاک شود از مشتری هلاک شود باب در میان فضولی مسئله مردی غلام یکی را فروخت بی از آن مولی این بیهم بر او بود و اجازت مولی اگر خواهد اجازت کند درست بود و اگر بی هم بر او انداخته شود و این مذنب علما راست و بر قول شافعی بر اصل است نبود مسئله اگر مردی غلام یکی را فروخت پیش از آنکه مولی خبر یافتی آن فضولی رجوع کرد با لقاقت آن رجوع درست است یا از هر یک در باب هیچ حقوق را رجوع فضولی است وی از امید مگر نیز فرق است میان نمیکند مسئله مردی فضولی مردی از آن خواست بستاند از آنکه خبر بود رسید فضولی رجوع کرد آن رجوع درست نیاید از هر یک در باب نکاح حقوق را رجوع فضولی نیست چون حقوق را رجوع بود رجوع کرد درست نبود مسئله مردی غلام مردی را بیهم فضولی یکی فروخت فضولی وفات یافت بعد از آن خواه غلام خبر یافت گفت من این را رجوع را اجازت کردم اجازت درست نبود از هر یک آن مشتری گوید من از تو چیزی نخورده ام چون از وی نخورده بود و متواند که از وی استیفاء حقوق رجوع فضولی است چون فضولی فاسد میبطل شود و درین باب اصلی است باید درین دهان که در باب بیهم فضولی چهار چیز باید که بر جای بود اجازت در آن عمل کنید یکی آنست که باید فضولی بر جای بود و دوام مشتری باید که بر جای بود از هر یک اگر مشتری رجوع نبود بیهم موقوف بود و اجازت باید در وقتی افتد که مشتری بماند بود و سوم آنکه باید که بیهم بر جای بود از هر یک اگر بیهم هلاک شده بود این بیهم اگر درست می شود که با اجازت میکند اکنون بیهم هلاک شده بود پس اگر اجازت کند سند و اجازت کرده بود بیهم معدوم بود پس بیهم اگر سند و اجازت داده بود باید که بر جای بود و که چون وی نیز فاسد میبماند فاسد شود مسئله مردی را غلامی است یکی آنکه این غلام را من فروختش به دیار دیگر گفت از بازنده دینار که میفرستم مشتری گویند خورد که اگر من این غلام را امر و زبده دینار بخرم زن وی جلق خواص غلام نیز سوخته خورد که اگر من بده دینار بفرستم بده از او و من بگویم که سوخته بگردن هر دو نیاید چه کند گفتا باید که مردی فضولی را بگویم مشتری که غلام غلام کس را باین بده دینار فروختش فضولی گفت که تو فروختی این سوخته خوردند گفت من نیز فروختم باج میگویند که من رضا نمیدهم گفتا بی این را سوخته فروزد آید و بی آنرا از هر یک هر چهار حقیقت خریدن عاجز باشیم بر صورت بیهم فاسد شود

پنج موجد و دلیل اینکه اگر خواهی خرید باید که در دست آوردی که اگر این فصول سوخته نوره بود که این امر در خری لغو می شود
 غلام پنج فصولی فروخته سوخته کردن آید از هر آنکه حقوق راجع به است باب و بیان می شود که در خری سوخته را می بیند از آنکه
 قبض کردی مست این سوخته بریده شد این اختیار را بر او می باشد تا باطل برید یا مشتری برید یا اجتناب برید یا سوخته خری یا براند
 و بریده شد اما اگر باطل برید مشتری را اختیار کرده بود و خواهد چنان داد و داد و خواهد بودی رو کند اما اگر مشتری خود برید این حق
 قبض شود و لاجرم ایجاب اختیار بود و چه بهای بروی لاجرم شود اما اگر بخواهد برید مشتری را نیز اختیار بود و خواهد بود و چه قیمت را از اجتناب
 طلب کند و خواهد بود و روانه و بان چه قیمت را اجتناب برید یا مشتری را برید یا سوخته خری یا براند و خواهد بود و چه قیمت را از اجتناب
 روانه و چه قیمت دهد و خواهد بود و روانه اما اگر مشتری از قبض این سوخته در دست این سوخته شد این نیز از اختیار چنان
 بود اما اگر باطل گشته به باطل شود و اگر مشتری گشت بهای تمام بروی لازم آید و اگر اجتناب برید و اختیار بود و خواهد بود و روانه
 و بهای به باطل و چه قیمت بده از اجتناب برید یا مشتری را برید یا سوخته خری یا براند و خواهد بود و روانه اما اگر مشتری از قبض این سوخته در دست این سوخته
 سماوی گشته شد یا باطل در دست نبود و بهای سوخته از هر آنکه گشت که در دست هم چنانکه فروخته بود و عاقل است اما اگر دست و پا برید و شد
 القبض کردی باطل و دیگر مشتری برید بدان نیز برود و چه بود یا نخست باطل برید یا مشتری را باطل برید یا سوخته خری یا براند و خواهد بود و روانه
 یا برید و اگر نخست مشتری گشت برید یا باطل برید یا مشتری را برید یا سوخته خری یا براند و خواهد بود و روانه اما اگر مشتری از قبض این سوخته در دست این سوخته
 نیمه به برید و دست لازم آید اما باطل و چه قیمت بده از اجتناب برید یا مشتری را برید یا سوخته خری یا براند و خواهد بود و روانه اما اگر مشتری از قبض این سوخته در دست این سوخته
 مشتری را باطل آید به چه چهار تیر از هر دست و چه بود و دیگر ماند و سوخته بر باطل بود بریدن باطل و سوخته دیگر ماند و باطل آید که بر خرم و سوخته خری
 دی برده است یا خرم دی لاجرم و کی بر بروی و چه بود و کی بر بروی که گفتم که هست نیز بر سوخته خری یا براند و خواهد بود و روانه اما اگر مشتری از قبض این سوخته در دست این سوخته
 باطل برید یا مشتری گشت باطل برید یا مشتری را برید یا سوخته خری یا براند و خواهد بود و روانه اما اگر مشتری از قبض این سوخته در دست این سوخته
 و او لاجرم بر ویر اختیار نماید اکنون چه واجب آید گفتیم بهای سوخته بهای و لاجرم آید از هر آنکه چنان باطل برید و سوخته خری یا براند و خواهد بود و روانه
 نیمه به باطل و سوخته خری یا براند و خواهد بود و روانه اما اگر مشتری از قبض این سوخته در دست این سوخته
 و دیگر قبض حکمی با قبض حقیقی است که سوخته خری قبض کرد و ویر از او یا کردی نهاد و با تجارت نهاد یا مکتب کرد یا دیگر کرد یا
 یکی را داد اما اگر بدیگری فروخته قبض شد و اگر نکاح کرده داد و داد و از هر آنکه این پنج بود و چه فرق است میان قبض حقیقی و قبض حکمی
 نکاح که یکی رواست و یکی نارواست از هر آنکه عقد بیع را با خرم و سوخته خری یا براند و خواهد بود و روانه اما اگر مشتری از قبض این سوخته در دست این سوخته
 اگر ایشان بازم را حق عقد را فسخ کنند عقد دوم تباه شود و باطل عقد نکاح را فسخ کردن ایشان تباه نشود و امر دیگری
 خرید و سرفی و ادبش از قبض این سرفی و ادون وی قبض شود یا نه بگویم که این شوی باوی دخول کرده بود یا نه
 اگر دخول کرده بود یا اتفاق قبض شود از هر آنکه دخول شدی هم دخول مشتری است اما اگر شوی باوی دخول نکرد
 بود و روی قیاس است و ستمان و چه قیاس است که تصرف کردن اندر ملک باید که قبض شود همچون که کردی نهاد

براجبی و دوتیر بر باج و واجب آید و دوتیر از هر زخم هر سه تن لیکن مشتری چهار تیر می باید و ده و هفت یک قیمت بدهد و اجنبی دیگر که در از این که
حیانت کننده است مسئله بدهد است و معین و تن بر این بدهد را بر دی و در حقیقت پیش از آنکه فصل که زنی کی باج و دست بدهد را بر دی
باج و دیگر بای این بدهد را بر مشتری ابد و کی چشم دی بر کند این چهار حساب است که و بدهد فردی مشتری چه واجب آید و از هر یک
شود و باری بدان که هر عضو از این بدهد مشتری است میان هر دو مشتری که از ایشان بداید به حق ایشان بود
و یکی آن ندازه که حصه و دست از وی افتد لاجرم در حق حصه مشتری همان بروی واجب آید کی باج و دست بر دیم به یک شش
و باج و دیگر بای بر دازان نیمه دیگر که شد چون آن مشتری چشم بر کند از آن باقی نیمه که شد از هر آنکه که اندامی را از این اندامها
نیمه تن است حکم اگر خواهی که این حساب بیرون کوی بهای و بر اینست تیر باید نهاد و چهار تیر از هر دست بیگنی و دوتیر از هر
کی بای و یک تیر از هر چشم انجامد بی تیر لیکن بر سه راست نماید چه حیانت کننده کان ستن اند که بر اصل را و در سه زن تا
بست و چهار کرد و دوازده از هر دست بیگنی و کشتش از هر بای و سه از هر چشم انجامد تیر دیگر میان هر کسی را یکی کی این بدهد
بر خرم بر سه مرده است اکنون نصیب باج اول و دوازده تیر بود و آن تیر سرایت میزد و شود و نصیب باج دوم کشتش تیر بود
یکی تیر سه است هفت تیر شود و نصیب مشتری سید تیر و یک تیر سرایت چهار تیر شود و سیزده و هفت بست تیر بود و چهار دیگر جمله
وی بست و چهار تیر شود و سیزده و هفت بست بود و چهار دیگر جمله وی بست و چهار کرد و و لیکن بر باج حکم حیانت حریفین بود
نیمه مالک اید و یکی نیمه اجنبی لاجرم یکی آن نیمه که اجنبی آید واجب آید که به مشتری و هفت اکنون از سیزده باج اول نیمه بیگنی
نه و همان شش و هفت باج دوم نیمه بر مشتری نه سه و نیم در حساب که افتد اکنون آنکه اصل مال است از هر یک و ضعف
کن چون ضعف کنی و چندان شود یعنی چهل و هشت از دست نیمه بیگنی و همان بست و چهار و نیمه دیگر از آن باقی بیگنی
از هر بای و همان دوازده و نیمه دیگر از باقی بیگنی از هر چشم همان شش و دوازده شش دیگر میان هر سه راست اید هر کسی را و
اکنون باج اول را بست و چهار تیر حیانت بود و تیر سرایت بست و کشتش کرد و باج دوم را دوازده تیر حیانت
بود و دوتیر سرایت چهارده کرد و دوتیر با شش تیر حیانت بود و دوتیر سرایت و هشت تیر کرد و و جمله وی چهل و هشت بود
اکنون از بست و کشتش باج اول نیمه بر مشتری نه و همان سیزده تیر که دی در حق نیمه اجنبی و یک نیمه از چهارده باج دوم
بر مشتری نه و همان هفت که دی در حق این نیمه اجنبی است سیزده و هفت بست بود و دوتیر مشتری بست و هشت بود از چهل و هشت
تیر بست تیر شد و دوتیر مشتری واجب شود اکنون این بست و هشت تیر حید باین و بد و حید باین و پنج و آنک ثمن تیر
باج اول و بد و دوش و حید آنک ثمن باج دوم و بد و شش چهل و هشت شش بود از هر یک که شش چهل و هشت بود و یکی ثمن و یک
ثمن بدهد بود باج اول اید و دوش و حید آنک ثمن بدهد بود باج دوم و بد و اکنون اگر یک بدهد تیران سید و بازده تیران سید که شش از هر یک بدهد
مشتری بود میان آن که دوتا که چهل و هشت با شش نصیب کی بست و چهار بود چون باج اول در حق نیمه تیر از نصیب که کم شد باین است چنان
بست چهار سید بر دوازده ماند باین که کنیم که بازده تیر از دوش و باج دوم بای و هفت تیر از نصیب که کم شود باین است چنان از بست چهار

بردی مانده است بدو نمیکند غیر برشته تری نه و نیز بر این باب یا لصد و چاه درم شود و پست تر از چهار صد و چاه درم اکنون چه فرق است میان
الکهای چوب برید و میان الکهای راست بهر که گفتا از این الک این حمایت کردی که وی کرد و جعل مستغنی از وی زایل شود و پس بر آنکه اگر
مردی در کفارت سو کند یا بنده از او کرد که در دوستی و یا هر دو بای وی بریده بود و از لغز سو کند نیابت ندارد و اما اگر بنده از او
کرد که دست راست وی بریده بود و بای چوب اکنون از او کرد و از کفارت نیابت دارد و بانی که بدین جنایات مستغنی از وی شود و بدین
که گفتیم که فنی آید میان دست راست و بای چوب الحمد الله بالصواب باب الصبر باید دانست که بیج صرف روز باز از فروختن دست
و در وی زیاده ای را بواست و بیج صرف است که دست بدست بود و قضی شدیم در مجلس بود تا این بیج و او و مسئله مردی در دروغ
نفره میداد یکی نیاز از رتبه نیاز داده بود و در دست بدست بود و از هر یک بر دو یکدیگر خلاص گشت اند و هر چه خلاف جنس بود و کلاه
فروختن را بواست و دست بدست بود و از هر یک ایشان بر دو و بیج شده اند و هر یک را از هر یک با نفره بود که یکی از این بیج شود اما اگر مردی یکدیگر
و در درم داد و دو نیاز از نقصان گرفت گفتار را بواست و از هر یک یکدیگر نیاز بر یکدیگر نیاز بر یکدیگر نیاز بر یکدیگر نیاز بر یکدیگر
یکدیگر نیاز بر یکدیگر نیاز بر یکدیگر نیاز بر یکدیگر نیاز بر یکدیگر نیاز بر یکدیگر نیاز بر یکدیگر نیاز بر یکدیگر نیاز بر یکدیگر
چند داور و یا کسوا لینی از یکدیگر بدو یکی است مسئله مردی را افتاد است نفره کین صد درم سنگ نفره بود از این را بر سر و شکر دست دنیا
میخورد و او این بیج از هر یک خلاص گشت پس بود اما اگر برین افتاد بخت با کرده اند و صورتها ساخته اند نسبت به صورت صد و چاه
درم میخورد حرام بود از هر یک این بیج را در دست بخت اعتبار نیست آن نفره چون جنس اند زیاده ای در وی را بواست و حرام در او نور
مسئله مردی را دست بخت زده است و در سنگ که بر چرخ است میداد دست و چند درم سنگ نفره نازده سیصد و او را بواست و از هر یک یکدیگر
هر چه جنس بود زیاده ای در وی را بواست و در حرام بود بدین سبب و او مسئله اگر مردی یکدیگر نیاز از هر یک داد و صرف ما و صرف گفت
فروا بیایا تا روزی بیج را بواست و از هر یک این بیج میچون بیج صرف بود از هر یک که در میان عالی است از نفره بیج صرف شود و بیج
را دست بدست باید در مجلس تا بیج را بواست و در دست بدست بود و او را بواست و از هر یک یکدیگر نیاز از هر یک بیج درم داد و از هر
بیج بیج بود و صرف گفت فروا بیایا تا یکدیگر نیاز از هر یک روزی بیج را بواست و از هر یک این بیج شصت شد با بیج درم شد یکدیگر نیاز از هر یک بیج را بواست
از هر یک که چون بیج درست نیاید این بیج در دست هر آن بماند بود و خانه بیج نتواند گفتن که شصت شده است و ده درم و یکدیگر به اگر
تا بیج در شود باید که باین بیج درم صرف سنگی بوی فروشد این سنگ را بوی تسلیم کند بعد از آن همین سنگ را یکدیگر نیاز از هر یک بیج را بواست
بود و الحمد الله کتاب را پس باید دانست که هر کس از دست هم سخن قرآن و هم خبر نبی صلی الله علیه و سلم و هم با جماع امت اما
انما فی قوله تعالی و کلمه و کتابا فی زمان مقبوضه یعنی هر مردی چیزی درم و او کلاه می باید و کسی نمی باید چیزی نویسد باید که چیزی
کرد و کند اگر او را بواست جز از انصافی از نفره وی و دیگر آنکه نبی صلی الله علیه و سلم نده خود را بجمودی بجماع من جو کرد و کس اگر او را
نویسد یا نبی صلی الله علیه و سلم نکردی و با جماع امت است که مجلس این را نماند نیست کی منفری یکی کرد و نوشت که در او را که کار
دارد که اگر کار دارد غائب شود و هر چه بعد از آن ملک کند ضمانت بر کرد و او را بواست مسئله مردی غالی یا منفری مردی کرد که در مجلس

است این مختصر از انبساط کرد و اگر نه زدن در تابستان بکند یا نقصان کرد ان یکدیگر از انال کرد و در فروردین شود یکدیگر از انال
 فیه که اگر از انال است که از انال دوی تا از مال دوی فروز قن باید مسئله و انست که هر چه وقت مال در دست کرد و اگر مال شود بدان سبب
 که در و بر دوی انصاف را در خانه ناخته یا ناخته یا نه انصاف کند پس بر چه مال شود و از مال کرد و در فروردین و در اگر نقصان کند مال خود را مستحق
 شود و اگر مال کند مال دوی بجای بود و اما تاوان واجب یا اگر مال شود مال خود را مستحق شود و باقی انال مال شود مسئله مردی است که
 کرد و در قیمت آن طشت یکدیگر است بیغم و یا از انال کرد و گرفت این کرد و در دست کرد و اگر مال شدنی کرد و نه نه چیزی بر کرد و در دوی کرد و در
 چیزی بر کرد و نه نه بود و از انال کرد و یکدیگر و بیغم و یا از انال کرد و در دست دوی با انال مال شود و خاوندان است نه اند که
 ان انال را بستند اما اگر کرد و یکدیگر بود و بیغم و یا از انال کرد و نه نه و این کرد و در دست کرد و اگر مال شدنی کرد و در فروردین و در اگر نقصان کند مال خود را مستحق
 و یا از انال کرد و نه نه و از انال کرد و در دست کرد و اگر مال شدنی کرد و در فروردین و در اگر نقصان کند مال خود را مستحق
 اند این طشت را بر بیغم گفت پوشید این طشت را بستند و یا از انال کرد و نه نه و این کرد و در دست کرد و اگر مال شدنی کرد و در فروردین و در اگر نقصان کند مال خود را مستحق
 حاربت را تاوان نیست بر کرد و پوشیده حاربت است چون از انال کرد و نه نه و این کرد و در دست کرد و اگر مال شدنی کرد و در فروردین و در اگر نقصان کند مال خود را مستحق
 شود و اگر حاربت بر دویان کرد و نه نه و کرد و اگر مال شدنی کرد و نه نه و این کرد و در دست کرد و اگر مال شدنی کرد و در فروردین و در اگر نقصان کند مال خود را مستحق
 وقتی مال شدنی است که پوشیده بود و در او کاه نیست گفتا قولی که یکدیگر بود و از انال کرد و نه نه و این کرد و در دست کرد و اگر مال شدنی کرد و در فروردین و در اگر نقصان کند مال خود را مستحق
 با سو کند یکدیگر دوی مگر است که کرد و نه نه و دوی دوی میکند که مراد تو تاوان است و دوی اند و مراد تو تاوان است با همی جاها قول قول مگر است
 با سو کند مسئله مردی که دوی مگر است که کرد و نه نه و دوی دوی میکند که مراد تو تاوان است و دوی اند و مراد تو تاوان است با همی جاها قول قول مگر است
 و اگر مسئله است با همی جاها قول قول مگر است که کرد و نه نه و دوی دوی میکند که مراد تو تاوان است و دوی اند و مراد تو تاوان است با همی جاها قول قول مگر است
 صاحب شد پیش کرد و نه نه و دوی دوی میکند که مراد تو تاوان است و دوی اند و مراد تو تاوان است با همی جاها قول قول مگر است
 آن نیم نو بایدم کرد و یکدیگر و یکدیگر که نه نه و دوی دوی میکند که مراد تو تاوان است و دوی اند و مراد تو تاوان است با همی جاها قول قول مگر است
 ما بر دوا کرد و اگر دوی دوی میکند که مراد تو تاوان است و دوی اند و مراد تو تاوان است با همی جاها قول قول مگر است
 بعد از ان خاوندان را نه است و قام دارد یکدیگر که نه نه و دوی دوی میکند که مراد تو تاوان است و دوی اند و مراد تو تاوان است با همی جاها قول قول مگر است
 که یکدیگر دوی دوی میکند که مراد تو تاوان است و دوی اند و مراد تو تاوان است با همی جاها قول قول مگر است
 میرد و کرد و حاربت را تاوان نیست بر کرد و پوشیده حاربت است چون از انال کرد و نه نه و این کرد و در دست کرد و اگر مال شدنی کرد و در فروردین و در اگر نقصان کند مال خود را مستحق
 که بخاند و در دوی یکدیگر که کرد و نه نه و دوی دوی میکند که مراد تو تاوان است و دوی اند و مراد تو تاوان است با همی جاها قول قول مگر است
 ستوری بر دوی کرد و دویان کرد و نه نه و دوی دوی میکند که مراد تو تاوان است و دوی اند و مراد تو تاوان است با همی جاها قول قول مگر است
 قاضی کویش بر دوی حاربت را تاوان نیست بر کرد و پوشیده حاربت است چون از انال کرد و نه نه و این کرد و در دست کرد و اگر مال شدنی کرد و در فروردین و در اگر نقصان کند مال خود را مستحق
 ان ستور را انصاف و آنچه حق کرد و در دست ما و در اگر حاربت را تاوان نیست بر کرد و پوشیده حاربت است چون از انال کرد و نه نه و این کرد و در دست کرد و اگر مال شدنی کرد و در فروردین و در اگر نقصان کند مال خود را مستحق

خود را فروخت این بیع را بنمود و بیکر آنکه بخران بود که تصرفاتی در دست نبود اما اگر خفاست که عظام را در توری و او بیازرگانی نکردن بخل
تصرفاتی در دست آنکه از ان باز رگانی کند اما اگر عظام را در توری بود تجارت بیست توری خواهد بود و از هر آنکه در ان بیست
نداشت مسئله که اگر عظامی بیست توری خواهد بود باز رگانی کرده و خام بر آورده از خواهد چنانچه تواند شد ان ان ساعت که از او نشود اما اگر بیست توری
خواهد باز رگانی کند و دین بر آورده خواهد بود بیکر آنکه بیازرگانه و با و بر انجا و تا بفرشتم و تر خود بیکر آنکه ناز سیده را بدر ما دون کرد
و اگر ناز سیده بود که و اند خردین و فروختن درست بود اما اگر پول خورد بود که نماند خردین و فروختن درست نبود اصلا اگر ناز سیده
مال کسی را پاک کند بر ما و در بر چیزی نبود تا و ان بر ناز سیده بود اگر حالی مال بود ناز سیده را از ان مال ناز سیده ستاند و اگر مال نبود بماند
ناز سیده شود کسب کند و بد مسئله که اگر ناز سیده افرا کرد که مر مالی و او بیست بفلان کس این افرا دی درست نبود که چ تصرفات ناز سیده
درست نیست مسئله که اگر دی عظام خورد و دید که در بازار با خردید و فروخت میکند و بخت گفت عظام ما دون شود ان خاموش بودن رضا بود اما
اگر بخت قاضی سلطان دید عظام خورد و اگر بخت میگرد و خاموش کرد ما دون شود و از هر آنکه انکشتار انجاست بود که انکشتان در بازار با خردید
خاموش انکشتان رضا نبود تا فرق بود میان عام و میان قاضی سلطان باب العاریت و ضمان مروی و در اجزای عاریت
و او اگر ان عاریت از دست عاریت کند هلاک شود مروی تا و ان بود چون تقصیر کرده بود در حفظ مسئله مروی از مروی عاریت
خواست تا زمین انکشتان انکشتان در زمین شکست تا وزن دار شود یا نه بیکر آنکه زمین رنگ ناکه بود بکلیه انجا که بختی انکشتان را در زمین
کار نماند تا و ان دار شود اما اگر حاصل بود تا و ان دار شود مسئله مروی کاوی عاریت خواست تا بخت بر بند ناکه در وقت کار کردن
هلاک شد اگر ان زمین حاصل است بر کاویست تا و ان دار شود و اگر کمالج بود تا و ان دار شود مسئله مروی عاریت خواست تا کمالی کند
خاندن بخت گفت که تمام شود بر ان تمام شده مروی بنا و در هلاک شد انکشتان تا و ان دار شود یا نه بیکر آنکه سرمان برود بود اما
تقصیر کرد بنزد تا و ان دار شود اما اگر سرمان بود که در روز در بگاه بود یا با و در بود تا و ان واجب بود از هر آنکه ان از وی تقصیر نیست
مسئله مروی از مروی چیزی عاریت خواست خاندن کار گفت که چون تمام شود بر ان عاریت گیرنده کار تمام کرد بعد از ان در
دست وی هلاک شد تا و ان واجب بناید از هر آنکه چون عاریت خواست هر چند که وی در خانه خواب نهد از عاریت بیرون نرود
لاجرم نماند مسئله مروی از مروی عاریت خواست تا کمالی کند کل کردن تمام کرده بخت گفت که مر او تا من نیز یکی باره کل کنم و درست
و دوم هلاک شد تا و ان دار شود از هر آنکه تفاوت نکند میان کل کردن و میان کل کردن دیگری مسئله مروی تیری خواست از مروی تا بخت
بخت کند و نیز شکست بمسایف مراده تا من نیز شکست بمسایف و اد نیز شکست در دست و دم تا و ان دار شود و چه فرق است میان
تیشی و میان تیری گفتا فرق نیست که در نیز شکست در دست و دم تا و ان تفاوت بود و یکی بهر بخت بود و یکی است و یکی چهار تبر نرود
و یکی مروی چهار تبر نرود لاجرم مروی بهر بختان شود و کل تفاوت نرود و در میان شش و تبر مسئله مروی از مروی عاریت خواست خاندن
گفت که نماند تا کسی بکری مروی وی کل کرد و تمام کرد بمسایف بخت تا من نیز کل کنم بوی و او هلاک شد تا و ان دار شود یا نه بیکر آنکه
کمز خاسته بود آنچه و نیز بختان کمالی از ان خواسته بود و دوم نیز بختان کمالی کرده بود تا و ان دار شود اما هر چه کاری کرده بود بخت نمود که

تقوا و کند میان این و میان آن تاوان را در شو مسکله مری خری از مری عاریت خواست خواند کاله گفت تا کسی آن جز را از او نداشتند
گفت اگر از کسی است تاوان هم برون یا درون یا در آن کار با خود کسی بشتا ند ب روی تاوان واجب نیاید از آنکه شرفیت
روی تاوان نهاده است چون قصیر کرده است اما ایشان بغیر شروع میکنند لاجرم تاوان نباید مسکله مری عاریت خری گرفت از
مروی که صدق کند یا بیامی حاصل و یا باید کرده بود و عسایه گفت من چه تا حدی کنم خوش بوی او این جز را که شرفیت تاوان
از آنکه خواند صدق کند یا بیامی حاصل و یا باید کرده بود و عسایه گفت من چه تا حدی کنم خوش بوی او این جز را که شرفیت تاوان
بود و تاوان را در شو که خواند آن در در تر از خواند آن است اما اگر این عاریت گیرنده دوم صدق جو بار کرد تاوان شود و قبول است
از آنکه چون شرفیت بود و بیوی خری شرفیت کرد و کند مگر کرد لاجرم چون بار کرد و باز پاک شد تاوان واجب آید بعضی گفته اند تقوا است
نمود میان خود کند لاجرم تاوان واجب نیاید مسکله مری خری عاریت خواست که صدق کند یا بیامی حاصل و یا باید کرده بود و عسایه گفت من چه تا حدی کنم خوش بوی او این جز را که شرفیت تاوان
بار کرد ضامن شود از آنکه خرا کاه برون و بچه برون بر شرفیت بود لاجرم ضامن شود مسکله مری خری عاریت گرفت که صدق کند یا بیامی حاصل و یا باید کرده بود و عسایه گفت من چه تا حدی کنم خوش بوی او این جز را که شرفیت تاوان
صدق من این بار کرد باریب خرا کاه ضامن شود از آنکه این و سر بخرانکو بماند و حادان رضانداده است مسکله مری خری عاریت
خواست که خود بری شرفیت از آنکه خرا کاه ضامن شود از آنکه خرا کاه برون و بچه برون بر شرفیت بود لاجرم ضامن شود مسکله مری خری عاریت گرفت که صدق کند یا بیامی حاصل و یا باید کرده بود و عسایه گفت من چه تا حدی کنم خوش بوی او این جز را که شرفیت تاوان
مسکله مری خری عاریت خواست و خرا کاه را در شو خواند از آنکه خرا کاه اندر اند و بخت کرد کسی اند و خرا کاه کشاید و مرو تاوان و در
نشود فرق است میان آنکه صدق کند مری خری یا کرد بعد از آنکه عسایه صاحب خرا کاه باز او و عسایه خرا کاه اندر کرد و بعد از آن
خرا کاه شد ضامن شود از آنکه عاریت بود و دست خواند از آنکه عسایه برون نیاید از آنکه عسایه ضامن بوده است اما عاریت است
ضامنیت بر خری مسکله مری خری عاریت خواست که صدق کند یا بیامی حاصل و یا باید کرده بود و عسایه گفت من چه تا حدی کنم خوش بوی او این جز را که شرفیت تاوان
او در خواند و در فروارند رفت از عسایه برون آید اما اگر لکن واقعا عاریت خواست تسلیم بوی بسوی و دل بود و آب غوی
یا خانه کاشانه بود اما اگر خرا کاه را پاک شود تاوان واجب نیست مسکله مری خری عاریت خواست تسلیم بوی بسوی و دل بود و آب غوی
خواند و خواند نبوده و باز در وقت تسلیم بود و خواند از آنکه خرا کاه را پاک شود تاوان واجب نیست مسکله مری خری عاریت خواست تسلیم بوی بسوی و دل بود و آب غوی
چنان و در خواند از آنکه خرا کاه را پاک شود تاوان واجب نیست مسکله مری خری عاریت خواست تسلیم بوی بسوی و دل بود و آب غوی
من گنم میرم بقیان صاحب و بچه من گنم بار کرد و این خرا کاه شد کل خرا کاه من شود از آنکه عسایه برون نیاید از آنکه عسایه ضامن بوده است اما عاریت است
و بچه من خرا کاه را پاک شود تاوان واجب نیست مسکله مری خری عاریت خواست تسلیم بوی بسوی و دل بود و آب غوی
گویند که بچه بچه من این از خرا کاه را پاک شود تاوان واجب نیست مسکله مری خری عاریت خواست تسلیم بوی بسوی و دل بود و آب غوی
صدق است و در خواند از آنکه خرا کاه را پاک شود تاوان واجب نیست مسکله مری خری عاریت خواست تسلیم بوی بسوی و دل بود و آب غوی
کوچک از آنکه خرا کاه را پاک شود تاوان واجب نیست مسکله مری خری عاریت خواست تسلیم بوی بسوی و دل بود و آب غوی
مروی خری عاریت خواست تسلیم بوی بسوی و دل بود و آب غوی

این سپه‌ها من باز ده نوازند که پندار از پیرانگه وی در آن نیم تیر بهست هر چه وقت تیر بخورد بود و تیرهای راجع به خود و اما اگر این نواز
طالع از وی هستی ندانم من ده تابا زده بهست سیم بوی نواز تا فرار بر و عاریت کردید و خاص نشود و از پیرانگه سیم و او من سید و بهست بهست
زنی علیه عاریت خواست تا بگوشت اندک از گوش وی افتاد و اگر سوار نگردد بود و تقصیر بود خاص نشود و اما اگر خواب داشت کسی از گوش وی شد اگر بگوید
بر زمین نهاده خواب کرده بود خاص نشود و اگر نشسته خواب بود خاص نشود و اگر حلقه‌ها را بگوش کوبد اندر که داین زن خاص نشود
یا بی انگیزم اگر بگوید که پنداشت خاص نشود و اگر بر نه بود و تقصیر بود و از خاص خواب باید دانستن که کار امانتی را در خاص را نشاید که
تصرف کند خاص نشود تا اگر مردی غیر امانت نهاده ان مخفی بر او بود بهر چنانچه در خانه خود و بعد از آن هلاک شد خاص نشود
باقتان که اگر کرده کرد باز جایگاه نهاده بعد از آن هلاک شد خاص نشود یا بی انگیزم اگر از پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
اما اگر عین نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
و در کتاب مسک اندر و کلام اگر محرم و در حال احوال جامه و خسته پوشید بروی یکدم و بهست تیر بعد از آن این جامه بیرون کرد و دیگر روز
باز پوشید بروی دوم و دیگر و بهست تیر یا بی انگیزم اگر از پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
اما اگر عین نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
امانت نهاده بخانه مردی این بود و این کینه دارد و در خواب تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
مردی بوده بود و آن امانت نهاده بی از پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
از پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
نشان نهاده و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
همان حال نیست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
یک امانت نهاده و این بود و از پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
در میان نهاده بود همان چیدم از خاص نشود و اگر نشود از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
هر چه چیزی امانت نهاده و امانت دار نشود که کسی دیگر امانت نکند و ضرورت این بود که این خانه را آب آتش خند و بخانه سپه‌ها
اند و بعد از آن نیز خاص نشود و این خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
و دیگر اندر خاص نشود و دیگر و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
امانت نهاده و این بود و از پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
و اگر کسی و اگر عین نشود و از پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
انگشته و امانت نهاده و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود
شود و مردی از پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود و از آن عین اول بیرون آید اما اگر تیر پیرانگه سیم تیر کرد و بهست تیرهای خاص نشود

[illegible]

ولی قربانی را عاده نمکنند از آنکه اگر قربانی را باز نماند هیچ شیء و مسلمی در میان باشد که تا از نماز اید کشتن بجهت بود از کثرت قربانی
چونکه باید که شش عید که سفند از شرب سیر و نبرد و بی را و کین کند که چون سپیده بیدار گشت سفند را قربان کند و گوشت را بپزد و از
آورده اش سازد و پیش از نماز عید مسلمان مری بر قربانی میکند یک از یک سال و او بود و اگر که سفند قربانی میکند شش ماه و هفت ماه
بلند با و یا کالبد را بود و اگر که کشتن باید بود و او بود و حیدر باید کرد تا که سفند کلاستر و فریت بود و از پیران که سیاه عید مسلمان
است بخلاف آنچه که خانما علی الصبره است که گفت که سفند آن بزرگتر از آنکه نشان بر ظاهر کتب خان است و سفند از
دو کسی او نبود و کار و شربت است که او بود مسلمان که مری که سفند کردین قربانی میکند و او باید که بپزد که اگر که بپزد شربت کرده بود و
پول را بود و او بود و اگر که شربت است کرده بود و او بود مسلمان که مری که سفند و یوسف قربانی میکند که سفند کرد و او بی اختیار او بود که
از قربانی گوشت است و اگر که بود نیز او بود و گوشت است که اگر گوشت قربانی دود و کتب بدو پیش و بدو و اگر آورده اند سیاه عید مسلمان
و مسلمان که عید شربت قربانی که شربت است خود بخور و در میان با برادر و منین علی الصبره را فرمود و تاج کرد و مسلمان علیه الصبره و مسلمان
روز عید میفرستد و شربت قربانی کرد و باران گفت که همه سیاه رسول علیه السلام گفت فی و لیکر و است من هر و ایشان باشند که ایشان از آن و
که قربانی کنند و توانند سرانجه ایشان قربانی میکنم و اگر خود نتوانند بچگونگی که در آن یاری باید که بهای حاضر باشند یا دست راست و دست
چپ را بپزد و قضای آن کند که در حدیث آمده است که سیاه علیه السلام فاطمه رضی الله عندها گفت که چیزی بر سر قربانی خود حاضر شود و شربت
قطره خون که از سفند جدا شود و همه کسان از آن عید کنند و آن عید را سیاه فرزند و بعد و ماری که بر آن قربانی بود و فرغانه ای که حیدر بود و
وی شربت کنند و هر که از آن گوشت قربانی بکشد و خورد خداوند تعالی او را سیاه فرزند و روز قیامت بسیار گوشت و پوست و خون قربانی با جان کند
که اگر است و اگر تر از آنکه سفند یا رسول الله است که امر فرزند آن تر است گفت فی مفرزند آن سیاه و است آن است تا روز قیامت و اگر
دیگر آمده است که خداوند خود صلی و علی کرد و او را سیاه علیه السلام گفت یا داوود که تو را که مراست بخور آن قربانیها که کند چند ثواب بهم بشارت دهد
قد است این عالم خطای که بعد مری که بر آن قربانی باشند بر سر و در بر اندام و و یکی در و بان اعمال او شربت کم نموده که از آن و
او خود کم چون است و با سفند قربانی بر نیندازد و در نوز بر ایشان بپزد و بر باره گوشتی که در آن قربانی باشند از ایشان مری هم بپزد
چون شربت بخور بعد بر تو که در آن قربانی باشند و اگر گوشتی هم بپزد و شربت و بر وی قربانی را او را که می هم در روز قیامت از آن گوشت یا داوود
قربانی که قربانی است و با کینده که با است و کرد و مانند با است فاطمه علی رضی الله عندها عن ابی سلمه انی استقامت انی استقامت انی استقامت
انما یجوز ان کان فی حلقه عشر مراتب یعنی عشر مراتب در هر که عشر مرتبه و اما در حلقه عشر مراتب در هر که عشر مراتب در هر که عشر مراتب در هر که عشر مراتب
بانی در هر که عشر مراتب در هر که عشر مراتب در هر که عشر مراتب در هر که عشر مراتب در هر که عشر مراتب در هر که عشر مراتب در هر که عشر مراتب
یعنی که خداوند تعالی در هر که عشر مراتب در هر که عشر مراتب در هر که عشر مراتب در هر که عشر مراتب در هر که عشر مراتب در هر که عشر مراتب
احصیل علیه الصلوة و السلام عجب کار کن که بپزند و است و کشتن وی چند ثواب است و اگر که بپزد است و در از روز قیامت
چندین عذاب و عقاب است که رسول علیه السلام فرموده است که من و انحر او منی مع عیر حق فکافا بهم مکنه

شکران حال را بعد از نماز استغفار ایستای هر چه خواهد بود میاید و دعا و می بخشد و مکر و جبر است یک بریدن و توفیق و مددکم کردن این چند و تنها
نیاید مسئله مردی بد و بیمار و دو کوسفند میاید و بد و بیمار و دو کوسفند و در بیمار او نیز بود که بخرد و یا یکدیگر بخار و درین سبب اختلاف است بعضی گفته اند که
یکی او نیز بود از نه انگه همان یکی فرضی افتد و زمان نیست که کوسفندان کلان تر قربان کنند از نه انگه اگر گویش و و غیره یکی از این فاضل کلان تر
او نیز بود یا بعضی گفته اند که از دو کوسفند گوشت بیشتر خورد و آید و ویش را ازین دو بهره آید لاجرم بدین سبب و بهتر بود مسئله مردی داشت
یافت و از وی یکی کاوند وزن و فرزندان این کاوند را بیشتر قربان کردند و او نبود از نه انگه گفتیم که کاوند بیشتر از نه انگه گرفت و او در چاه افت
چیز میشود و از نه انگه زن را زن میرسد همچنان شود و گوئی که شست کسی نه اگر دوش بایستد یکی کاوند نه یا بیماری و قربان کردن و او نبود و فتوی
برین است مردی دو کوسفند را یکبار در چاه ریخت که یک تنه یک کرم و در برابر یکدیگر نهاده بود و او بود و اگر یکبار تنه یک کرم و یکی را می خورد و ماران
دیگر را ول حلال بود و دوم مرد و از نه انگه تنه یک کرم و کوسفند است که اولی است که از نه انگه تنه یک کرم و لاجرم مرد و او بود مسئله مردی
کنک کوسفند را و چرخ می کشد گفتا بدید که این پنج باند تنه یک کرم و بدل اندر میاید تا حلال بود اگر این پنج باند را و او نبود از نه انگه هر چه از حقیقت خارج
انرا بصورت بریم و صورت است که این پنج باند تار سیده کوسفند را و چرخ می آرد یا دونه باریک یا سیده یا حایض یا نفیاض یا مرقه مکره و چون
تنه یک کرم بود حلال بود مسئله اگر مردی شرب قربان میکند و او بود اما کرم بود و در چاه نیند چون در شرب که بنام حیدر السلام فرمود که ایشان را میاید
در شرب بدین سبب کرم بود مسئله مردی با سلاح کاوند گرفت و ازین دو کس یکی تنه یک کرم و دان کوسفند را و چرخ آود نه حلال بود یا یکی تنه یک کرم و
اگر سربیده شده که تنه یک کرم است حلال بود و اگر یکی تنه یک کرم و ساسی کوسفند را و چرخ می آرد و دیگر سیم الله الرحمن الرحیم و با هم مرد و او بود
از نه انگه نام خدا استغفار ایستای نام مخوف جمع کرده است لاجرم مرد و او بود و اگر مسلمان میگوید سیم الله و محمد رسول الله مرد و او شود از نه انگه
کرده است نام سیم الله ایستای غرض اصل اما اگر چنین گوید سیم الله محمد رسول الله بود از نه انگه نام نام را میاید مسئله اگر صابی کوسفند
را و چرخ می آرد بر قول ابو حنیفه هم رد و او بود و بر قول صاحبین هم رد و او بود و حجت ایشان نیست که از اهل کتاب نبشتند و هر یک کیش لاجرم حکم ایشان حکم
حربی بود اجماعت ابو حنیفه است هم که ایشان همچو اهل کتاب اند اگر مسلمان و دختر ایشان را بختی کند و او بود و کج و اگر کوسفند را و چرخ آود حلال بود
مرداری صابی کس بود که افتاب برست بود یا سارده برست بعضی گفته اند صابی کسی بود که پوسته یک کیش است مسئله اگر خوشای کوسفند
را و چرخ کند مرد و او بود از نه انگه ایشان را بدین نسبت ایشان بر چه خوش آید میگوید که بدین ایشان همان بودند و حربی همان مسئله اگر خا
کوسفند با سلاح برود کاوند گرفته و یکی تنه یک کرم معلوم می که بغوه که بریده شده است مرد و او بود از نه انگه شک افتد و در حد و شک
حلال نبود و الله اعلم فیصل باید دانست که اگر کاوند قربان کنند مده او نیز بود و اگر کوسفند کنند ز او نیز بود از نه انگه گوشت کوسفند ز
خوش تر بود و گوشت مده کاوند تر بود و کاوند ساله باید که بای در سوم سال نهاده بود و بیشتر چهار ساله باید که بای در پنجم سال نهاده
بود و بر یک ساله که بای در دوم نهاده بود و کوسفند را بدین است مسئله اگر کوسفند شام شکسته قربان میکنند و او بود یا یکی تنه یک کرم و برست
نکرد و او بود و اگر بر سر است کرده بود و گوشت سر قربان اند و او بود و اگر کوسفند یک کس قربانی میکند اگر چنین بود از نه
است رد و او بود و اگر بریده بود و او نبود و اگر کوسفند را و نه کشته است کرم که او بود یا یکی تنه یک کرم اگر این دهنه او کجای و زوی را و او بود

بروی شست که فاسی را جز در دینا قوتش بر نماند اگر کسی مانور یا خواهر حکام کند چنانچه شیطان و با او بیایند نمیدانند ابو حنیفه در حد لازم بنماید و نمیدانند
 ابو یوسف و محمد رحمهما الله حد واجب آید و بعضی فتوی برین قول داده مسقطه اگر مردی با برده یا با مستوری نزدیکی کند نیز برین بنماید چنانچه
 مفتی باجمه وی با نرسامی از آنکه صد تا زمانه بر نماند اگر کسی ولایت کند بروی تغزیر بود قبول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله حد واجب آید
 یعنی حکم دی بجهان بود که زن او بعضی گفته اند که فاعل و مفعول با نرسید و یوا کرد بعضی گفته اند از بالای بلند شان هر کون سازد و فرو
 اندازند اگر نارسیده بود یا یکانه باشد تغزیر واجب آید انقدر که سلطان با فاضی مصلحت مید تغزیر یا از همه حد استحت تر زنند اما تا چهل
 تا زمانه تر نند و فرو روان را بود که بر زنند اگر خطای یا کثرتی یا نرسید یا نرسد کندی و نه یا زمانه تر نند و اگر مسلمان از دورا که یک بود و بگن
 و طای حرام یا طای باشد شست نیارده بود و بر نرسد و چهار کوه تواند گذرانید بر دست قیل خویش شست و زمانه تر نند و هر که کوهای
 او بشود نشود مسقطه اگر مرد را بر نرسد که بر او را و خرد او را بدرد او را ولایت مطالبه حد قذف بود و حد قذف یعقوب باطل نشود و
 برک اگر کسی که در قذف کرده بود باطل شود و الله اعلم **باب اندر سر قتل** قال المدعی السارق و السارقه فاقطعه او یا او و قال المدعی
 لعن الله السارق یسرق البیضة فیقطع یده یعنی شست خد برزد و او که بیضه بدزد و شستش میرد یا اگر از دزدی تخم مرغ بدزدی جزئی میرد
 که بقیمت در درم فقره بود که دشتش میرد یا اگر دزد در درم سنگ فقره که بر غل و غش غایب بود و دست بریدن واجب بنماید مسقطه اگر کسی
 غلام خود را یا کبوتر که خورد که نوز عاقله نبود بدزد و قطع واجب آید اگر کتاب بدزد یا کراسه یا صند یا درخت ساختن یا کواشت یا کواشت یا
 نزد یا بر بط یا تنور یا سکی قطع واجب بنماید **مسقطه** اگر جماعتی بخانه در آیند بدزدی و بکین مال بیرون آرد هم را قطع واجب آید اگر از
 کرم به در و قطع واجب بنماید اگر از باغچه یا از بیابان و خداوند مال بملوی مال خفت بود قطع واجب آید اگر دست بسورام خانه دروم
 اندر کند و مال بیرون کند یا با کینه و مانند آن قطع واجب بنماید بخلاف دست که در جب کسی کند قطع واجب آید نیز با وجوب قطع ارنه اثبات
 العقل و البیوض و النصاب الدعوی و النصاب حقه در انهم عشر من السراق لا یقطعون اذ اسرق الصبی من مال سیده و الصبی من مال
 مکاتبه او ما و نه بیون او غیر بدیون او و زوجه من زوجه او و الزوجه من زوجه او و ذی رحم محرم منه و
 الاحبیه من المستاجر و الخائن و البناش و المختلس و المنهب و الحام و من المقبرة و من بیت
 المال و الضیف من منزل التضيف اذ كان السارق امثل العبد الیربری اذ كان اقطع او مقطوع
 الرجل المبین و لیقط القطع باریعة اشیاء اذ اوجب من السارق او باعها منه او لم یباعه حشمه فیها
 او ادعی ان العین ملکة **مسقطه** اگر کسی بر کسی دعوی در دزدی کرد و دانکس گفته گرفته ام قطع واجب بنماید
 و اگر غلامی در دزدی کند و شتش میرد مگر بخجسته خواهد مگر غلام اقرار کند بدزدی و شتش میرد که کوانان کوانی و هند کربی
 بدزدی و میرد نیز قطع واجب بنماید و اگر بر کسی در دزدی دست شود میرد یا یکا نشان یا یکا شفر یا سیلان مسافرون
 و مانند آن که سلطان اگر حد تقاده رسیده باشد علاوه دارد و الی حضرت مارا نشاید که او را دست بر دزد
 اقرار کند بدزدی یا نارسیده قطع واجب بنماید اگر دزد و مال بخا ندید یا یا خا و نه مال او را بفر و نه یا بخشد

که در نیکو نیت نشسته بود و در نیت پخته دست گیرنده باید که بود و برادر و بیگانی کسب بتواند کردن و سال
و دوازده درم است از درجه ششمیان و در هر دو میانه محال نیست چهار درم و برادر و بیگانی کسب بتواند کردن و سال
شوند و بر سلطان عادل بیرون آید و دعوی ولایت کنند سلطان را ایشان مخالفت را و بود و اعانت سلطان بر سلطانان
بود و هرگز از با بختان روی بر عیت بند نشاید که نشین مکره غش و در و از انجا خوف فساد بود و اگر سلطان با با بختان موافقت
کنند و بر بختان با نیکو نیت باشد سلطان عادل که برادر و برادر خود را که یعنی برادر بود بدست خود بکشند مگر بطریق
دفع و تمام ضرورت را و بود و در ایام کبابی سبب بود که کشته یا چاده کرده و کسبی غیر کشته را از این مالی پنهان نیست
اشک سلطان حلول ملک شود و در حالت حرب تا وان نیست و چرا از این حرام است با سبب الانفاذ و اگر صاحب حق چنین گوید اگر
خدا ای جهان است چه خبر خود از وی تمام کافر شود و بخلاف آنکه اگر بیجا میرسد بستانم اگر زنی که بدست راسخه که با فرشتی کفر می شود
با چنین اگر گوید کافر بود بر آن با و بود و یا گوید مرا با و نیست نیاید اگر چنین سوگند خود را که بخدا می و خاک های فلان بعضی گفته
که کافر شود و اگر گوید چنین کار کنم یا که ام از خدا می سازم و میداند که در دست نیست گفته اند که کافر شود و از این شمس الدین اصولی برین قو
داده است که کافر شود و از این یوسف آمده است که کافر شود و اگر گوید کفر خود را که خداست و دل گفته است گفتند که کافر شود و چون
است بر او و اگر کسی زنی را که بد کافر کرد تا بر شوی حرام کردی کافر شود و اگر کسی کافر را رضا بد و بر فرم آن تا مقبول نیست و اگر کافر
کافر شود و همچنان اگر گوید خدا تعالی غلام بر جان کافری بستاند و اگر کافری خواهد که اسلام آورد و مسلمانشو مذکی با عالمی تادان او را گوید بآن کفر
تا فردا و جاسوس آن ایان آری تا از قوم فتوحی بود کافر شود و اگر کسی گوید اگر فرستگان و بیجا بر آن گویای بداند که کافر نیست و از این
کافر شود و اگر گوید بر وجه سبک است که بیجا بماند و کافر شود و اگر گوید با خدا یا روزی بر من فرار کن و الا خود من را بکشند
توقف کرده اند یا بد کافر شود و اگر کسی گوید با خدا یا مرا از این مسلمانی بران خواه کافر شد و اگر گوید بیجا میری مرا و بداند که کافر
که گوید با سنان بیای با خدا هر کس گفته اند کافر شود و اگر فرود آید از آن انبوی کبابی کافر شود و اگر گوید کفر نام را بدست بر تو باد و بر
کتاب این نام نه است کافر شود و از این که وی هم بود سواد هر سر کافر و وی که زنا و قتل با حق محال بود کافر شود بخلاف آنکه از این
که خبر خود را و قافله کردن یا غار روزه و در گوید و چه گفته بودی کافر شود و اگر سلطان ظالم عادل خوانند این تصور تا توبه می داده است
که کافر شود و بعضی گفته اند که کافر شود و از برای آنکه در یک چیز عدل کرد و بیجا و جواب دل چنین محال نیست و اگر کسی کالی نمی ببرد نهاده یا زنا و بر
بر میانند و با غلی صبر و ان برکت خویش نمیدانند کافر شود و اگر کسی ره بر میان بند و اسلام را زانین ندارد و اگر کفر خطا کند و سر بچند و تا مردان
او را کافر خطای و اندک گفته اند و خبر شود و اگر کسی کفر کند زانین ندارد و اگر مردی گوید لا اله الا الله و یا می باز بکشند و از این
گوید کافر شود و اگر کسی مؤمن را گوید بوقت یا کفر کند که در روز سبک کافر شود و اگر بیجا میری او بر عیت کذب است و او را سبک تواند بلفظ تصحیر
شود و اگر کسی بر با حق را گوید بیاید یا مسلمان پوشید و اگر بیجا میری او بر عیت کذب است و او را سبک تواند بلفظ تصحیر
بشکل دیگر چیزی گفتن که کفر است از این که در روز و قلم خندیدن که کافر شود و از این که بیجا میری او بر عیت کذب است و او را سبک تواند بلفظ تصحیر

درآمد او و خازن بود و مقرر کرد و طعام خوردن آغاز کرد و طعام ظلمان تا خوردن بر قصد بیخ فحل ایشان بهتر است اگر چه محال بود و آنجا
 نمودن بدو و ترساک نیست **فصل** جامه ابریشمی پوشیدن مردان در حال نیت مکر در حرب و در بیان مکرده را نشاید پوشانیدن و
 پوشاننده او در وبال بود و همچنین کسی که ایشان را طعام و شراب به جامه که تارش ابریشم بود و پوشش ریمان چنانکه جامه عنابی و خواره و مانند
 آن بپوشد و هر جامه که تارش ریمان بود و پوشش ابریشم کرده بود پوشیدن وی مکر در حال حرب میسر نیست و در نیت پوشیدن جامه که
 زره خوشنمای و از کرباس بود و مردان را بر تنالین ابریشمی شستن و بر بستن ابریشمی خفین و بر پوشش ابریشمی مهر نهادن باک نیست و از نیت پوشیدن جامه که
 حرام است از این جهت میگوید مکرده است مردان را بر تنالین زره ابریشمی باک نیست کلابی که در وی زره و نقره و یا ابریشم بسیار بود مکرده بود
 و اگر بر طرف تمامه علم زمین بود بقدر چهار انگشت باک نیست و همچنین جامه زره و کلاه **فصل** باک نیست جواب سلام جهود و ترساک گرفتن و از
 علیه که نشاید گذاریندن و بر ایشان ابتدا اسلام نشاید کردن باک نیست که میان مسلمانان و اهل ذمه محاملی باشد چون اهل قسری بود که از جهاد
 بنود و جهاد اسلام خواهند که بر در خانه اسلام گوید و واجب بود و بر کسی که تقربیت قرآن خواندن میخواست بود سلام نشاید گفتن و اگر گوید جواب لازم
 نیاید و بر سلطان سلام گفتن نیست است و بر قاضی که از بر فصل خصوصیت نشسته بود سلام ناکفین رواست جواب سلام زن بکایه نهم باید گفتن و بر زن
 جوان بکایه نهم اسلام نشاید دادن اگر کسی بر جماعتی بر گذر و که در شرط نهم و زرباضن و مانند آن بود سلام کند بر قصد آن تا ایشان را از جمعیت
 مازد آورد و او را اگر بر جماعتی سلام گوید و بکین از ایشان جواب بدارد و بکین از نهم نهاده شود و سلام را جواب چنان باید گفتن که سلام و نهاده
 بشود و جواب عطره واجب است چون عطره نهمه محمد یار و ولید اعلم **فصل** باک نیست راایش کردن خانها و زاده خود کردن سبقت بجا اهل
 لیکن بکار اخره باید کردن که بهتر و خوب تر است و زرا بر کسی از ایشان تن و یا و دات و قلم زربین با نقره کین میباشند و در این زمین نکرستین
 نشاید نقش کردن صورتها که از جنس جاندار بود مکرده است چون مکان بود بقدر توان دیدن صورت تمایل و در حقیقت و مانند آن باک
 نیست مگر کردن بسا طهاران صورتها باشد باک نیست بر باین خرب اسب باک چه رواست **فصل** صبر کردن بر درویشی بهتر از شکستن
 بر تو کمر است کس کردن لایبی فرض است در ویش چون از کسب عاجز باشد و واجب باشد بر در خانه طواف کردن از بر قوه را و تجارت
 رفتن بکار ممتنان باک نیست و اگر درویشی گوید بختی خدا چیزی بده واجب نشود دادن غلام امر و مکر و ک لوطی فروختن نشاید مسلم مکر و نه
 راه باز از شستن بر قصد خریدن و فروختن نشاید مکر که گذرند کار اخر نکند **فصل** از آن تا بر جمیع زبانها فصل است هر که او را بپوشد
 او را ثواب بود بوقت خمره نهادن کتب کتاب باری را در بر باید نهادن و کتاب ادب لغت را بر زبان و کتاب فقه را بر زبان
 و کتاب اخبار را بر زبان و کتاب تفسیر را بر زبان و کمره را بر زبان نشاید بر عاری را که بر زرب دست جوان دانسته باشند و گرفتن و رفتن
 نیز نقد بکنند و در جز است از رسول علیه الصلوٰه و السلام که ذوالسلطان و ذوالعلم اتی شرف المجلس یعنی سلطان عادل و
 مرد عالم بصدر نشستن سزاوارتر است **فصل** امر معروف و نهی منکر واجب است چون عکس خود و تصفیه کفنه اند که امر
 معروف بر سه قسم است علماء بر زبان بود بر سلطان را و اصحاب ولایت را بدست بود و عام را بدست نالید و اشرف لازم
 بود و هر که از این غرضی بدو بدو بنام یعنی بر رلق اندیشید یا بر غم آنکه مردمان از وی اخر گرفته بایند و سلطان را بپوشد

بنود یعنی قیمت نتوانند کردن مانند وقف بنده و اسب رواست وقف کردن بنده یا یا بنده که ماه رواست **فصل** اهل مسجد
 را ولایت قیم نشان دادن نیست از که قیمت طلبه را و امتیاز دادن که آن طلبه از فساداتی خالی نبود واجب است که در اثر اقامت
 وقف خلعت بهماره وقف صرف کند اگر قیم خواهد تا مسجد را آماده سازد و از انال وقف اگر بعضی از اهل خلعت بی شماره یا بنهار
 نشینند را و بود اگر قیم وقف مسجد را تقبل مسی صرف کند خاصش شود و اگر که بنده و ده کس زبان بنهار صرف کردن غلات رباط
 و بران که مردمان بوی خاصه نموده بودند بر باطنی که نزد یکپای بود و بود اگر بر باطنی و بران بود و بود که مرد و هند و بری انفعه کنند
 تا آنکه که ابدان کرد و قیم مسجد را نشاید که در حد مسجد دو کان بنده یا که در رباط بهتر از او کردن بنده است **مسئله** اگر کسی در سری یا در سایر
 زمین خود مسجدی سازد و مردمان و سوری و دیه بنهار کردن در وی مسجد نکند و در وقتش وی را و بود مسجد که بران شود مردمان بر وی چندند
 نمائند از مسجد بیرون نرود و بقول ابو یوسف رحمه الله ملک خواهد یا نکند و و بقول محمد در سیر و نود و ملک خواهد یا نکند و اگر کسی خواهد
 که مسجد یا و را بنا کند و بهتر از آن بنا کند نشاید بلکه در انفعه بر قیمت طلبه از وقف مسجد رواست باشند انعام و مودون در خانه که وقف مسجد
 بود و کرده است قوم مسجد چون بسیار شوند و در مسجد جای نبود که باره از راه جامه مسجد در اندازد یا نیست که چراغ را از نماز نشاء تا نماز
 آخر و خسته کند و در مسجد چون کسی را از اینجا از اطاعتی افتد و یا خانه که چون کشته شود نشاید بقصد دیگری کسی را دادن پس است که
 سلطان از انفریخته و مصلحتی که صرف کند هر که در مسجد لای یا یا نکند یعنی اندازد و وقف کرده و **فصل** اجازت دادن و کان وقف را
 زیاد و از یکسای را و این بود که مصلحتی در دادن بود و زمین را وقف را زیاد و از سه سال با اجازت دادن و این بود و سه سال و او بود
 که مصلحتی در دادن بود و اگر کسی و کان وقف را بطلان کرد و دیگری غله زیاد کند اجازت اول فسخ نشاء دیگر در بیرون متولی اجازت
 باطل نشود و اگر کسی بن وقف و کان بند و خواهد که که را بقصد نماز غله با اجازت کرد و اگر که باجائی بود که چون عمارتی بر کرد و دیگری بنماز
 از آنجه دی میاید بدوست دی ماند و او بود و الا بنده یا بدیش نماز را بر کرد یا غله زیاد و دیگر کسی و دادن بر و قیمت چون مشهور بود و او بود
 و بر غیر از این وقف روا باشد بسیار و وقف بملک چون مسجد بود و اما باشد و الله کتاب البته قال البتلی و او بود و اینست
 و اینست بنماز و او بود و اینست باجائی بنماز البته و الله اعلم و در اجازت که نماز و اینست یکدیگر دید و بداند یکدیگر درست روا شود و الله
 البتیه یا بدیش بنماز و اینست باجائی بنماز البته و الله اعلم و در اجازت که نماز و اینست یکدیگر دید و بداند یکدیگر درست روا شود و الله
 صحیح است و اگر کسی بنماز رسیده و غیر از اینست بنماز و الله اعلم و در اجازت که نماز و اینست یکدیگر دید و بداند یکدیگر درست روا شود و الله
 شوی بود کسی چه بنماز او را فسخ سویی خصم بود و فسخ کردن نارسیده عاقل فسخ کردن غلام بخور درست فسخ بردارنده بجه مسجد از تقطع
 را درست بود و اگر کسی بنماز خود از بنماز رسیده و الله اعلم و در اجازت که نماز و اینست یکدیگر دید و بداند یکدیگر درست روا شود و الله
 که بد که این جز بنماز بخش او کو بداند و او با یکدیگر از تو و قیم نیست این سبب نباشد بخشدن این بی گشت و بخشدن گشت بی زمین درست نباید
 به مسام که قیمت بدیر بود و او نبود و مگر بقول امام شافعی رحمه الله و اگر قیمت بدیر بود و او نبود و او با یکدیگر از تو و قیم نیست این سبب نباشد بخشدن این بی گشت و بخشدن گشت بی زمین درست نباید
 که در کسی بود و دیگری بخشدن و او نبود و مگر که کو بدیش از وی یکدیگر و اگر کسی از اجزای بخشدن در جایی فسخ کند بدیر سستوری واجب است

شفعه نمود چون در حق ایشان شرکت نمود و اگر همسایگی در حق بزرگی فرموده شود و شفعه نمود که کسی برای خود یا برای عیال یا مستوری یا مانند
 آن شفعه نماید ملک با قیمت آن چیز بیکه در مریای گفته اند اگر پدر و یا دومی شفعه بر خود یا بر شفعه رسیده باطل شود و اگر شفعه در نیم شب بخود
 و پس از نیم گواه کند بر طلب شفعه محذور بود و در نیم فاسد و قسمت لا ملک شفعه نمود و اگر شفعه بی شفعی شفعی بخود خود و شفعه باطل شود
 و مال لازم نیاید چنانکه در دستاقل شفعه با کسی است که از جهل یا اشتباه بر سر ملک بعد از زکری پدر از بهای گران بیشتر می خورد و با
 را بقیمت ملک از آن بوی فرود شد باطل نیست بجز خود بود که بر سر مای راه بود و در مای مسجد و راه باطل نیست کسی به مهر و و تربیت کند
 تا بزرگ شود حکم وی حکم ازادی بود و پنداشتاید و پنداشت و نام از آن باید نهادن و اگر در قراگاه مسلمانان یا بنادر و مسلمانان زاده و پند
 و اگر به کلیسای مسلمان و گشتن چهره و آن مسکده مخفی یا بنده یا مسلمانان باشد بدین کلیش و ملت نسبت میکنند و چون آن کودک را در نزد پدر و مادر
 دهند اگر کسی بیرون آید و عوی کند به نسبت وی و پند کند از بد حکم شفعی فرزند وی باشد و از یکدیگر میراث یابند و بر نه باطل است و اگر شفعه
 بود که در راه و صحرا یا بنده یا در راه و بیابان و کوه و دیوان یا فیه شود حکم وی حکم امانت دارد و فرقی باید کرد و هر جای باشد باید کرد و چنانچه باید
 و او تا خانه و آن چیز بیرون آید درست کند بپشتانی که از آن وی است آنچه با و باید سپردن و اگر قیمت آن چیز یافته ده درم فقر بود و در
 نادر باید کرد و اگر زاده بود و بعد از آن نادر باید کرد و اگر در آن ده کسی بیرون نیاید و طلب کاری نکند و تملک در ویش آن صدقه باید کرد و حق وی تمام
 بود و اگر تمام بود و بخود در آن کند و اگر یافته مستوی بود یا اندازه علف و درشت در ایام تولیع وی لازم آید و اندک علم باطل اندر آن حق و مستوف
 جانب بود و اگر غلامی که بر زکری و او بگیرد و اندازه سه روز راه دوری بود تا نزد خود بیاورد و این گیرنده چون بخود نادر رسد چهل درم برده
 فقره لازم آید و اگر آن سه روز بود یا اندازه آن طلب کند و اگر حردی غایب شود و از زندگی مردمی وی خبر نود قاضی حکم اطلاق کند تا از مال خود
 و ام وی بگذارد و فقره زن و زیر دستمان وی برسانند و سستانند تا اینها را بستند و نشاید که میان او و زن وی جدا کنند تا آنجا که مالی
 اندر نگذرد و چون صد و سبت سال تمام شود و از زادن وی حکم کم بزرگ وی زن عدت دارد و مالها را قسمت کند میان و از آن کم
 زن زاده بود و بدین شافعی رحمة الله علیه فقره کند و اندر سبب جدا کردن زن وی سازند اما بدین سبب امام ابوحنیفه رحم و انباشته و اندک علم باطل
 باطل اندر قسمت قائل اند که تا بیستم سال تمام فقره بپایم کل شرب محقره لایه و فی الخیر ان البی علی السلام فقره خیر و قسمها علی سبب و شفعه
 مسئله باید که قاضی قسمت کند که آن محل نصیب کند و زن ایشان از بیت المال برساند اگر جماعتی از قاضی قسمت بطلبند و گویند این محدود
 ما از اطفال میراث است قاضی قسمت کند تا بر میراث گوید و نکرانند بر میراث و حد و ورثه و ولای قهار را و ابو و کافر ایشان قسمت کنند
 قاضی زانی که بدندان و جواهر و اسباب و کباب را در میان شرکان قسمت کند و در میان ما سیم و زر و کدوم و جو و مانند آنرا یک کس قسمت بطلبند
 و ابو و دو اگر بعضی قسمت را بملک شوند و دو کس از قسمت کنندگان بپایان بر قسمت گویند و بدو بود و قسمت و امهای سبب از قبضه و ابو و دو در قسمت
 بخار و ریت ثابت است فقره زن از برای تعیین نفیسه های مستحب است اگر از زوجه زن حاضر باشد و زادن نزدیک بود آنرا بگذارد و اگر نزدیک نبود
 قسمت کنند و بعد از نصیب بپایان از برای چنان زن و اگر از ورثه کسی غایب بود حاضران با هم قاضی قسمت کنند نصیب غایب جدا کنند و ابو و دو اگر در
 مستوف و زنی و دلی وی معلوم نبود تا با زوق و ولاده وی نو دسالی بر نیاید قسمت مال او را بدو و پس نو دسالی حکم موه و بی ثابت شود

اور تصدیق کند درست بود و لیکن چون رو کند باطل شود و اگر یکی دیگر را گوید تراست بر من از کید دم تا ده قرار نه درم بود و اگر کوید تراست
 بر من ده درم مگر نه است درم مگر چهار درم قرار بود و شش درم فغش است که مستثنا ازین مگر و ان چهار است از مستثنا و در دست و
 ان چست است استثنا کنی چهار ناند و انچه را از ده مستثنا کنی شش ناند همین قیاس میدان دیگر ای اگر کسی را گوید تراست بر من صد درم مگر
 تا فلان وقت و آنکس گوید اجل نیست قول قول آنکس باشد که دعوی اجل میکند اگر کوید فلان راست بر من پنجاهم چندی این لفظ در
 بود **فصل** اگر یکی دیگر را گوید بنده تراست از او که دی آنکس گوید تو نیز از او که دی بعضی گفته اند که اقارب بود بعضی گفته اند اقارب بود
 اگر کسی غلام را گوید چون من بیکم کسی را بر نویسی خود این اقارب بود بنده بر آن درم کرد و اگر کوید این یکم بنده بر من است درست بود و اقارب
 نارسیده ما و زن در ترک بد درست بود اگر وکیل او را کند لغوی و ادون لفظ و انزن مگر بود قول قول این بود که در اقارب گفته لغوی و ان
 و خرسیده درست بود اگر یکی گوید خود چنین شود تو از نام نیز درست بود اگر بجای اقارب کند بجای مال خود مگر کسی را درست بود اگر
 بجای اقارب کند و ارث خود را بجای بی اجازت بانی در نه درست بود اگر و کسی اقارب کند فقام در ترک درست بود و باب الشا
 قال الله تعالی و لا تموتوا انتم و لا تموتوا انتم قلتم قلتم یعنی چه میشد که ای را که چه میشد که تراست و در خبر است اگر چه مستثنا و ان
 تعالی نمی آید حقوق یعنی کسی را و ادید که ان درستی که خداست ای زنده مگر و اند ما شمارا با ایشان داده است هر که گویا در خود مگر
 منافق گویا بر سپهر بر پدر و بر بنده و بنده بر جد و دشمن تراست و استاد بر شاگرد و شریک بر شریک در مال شریک شوی بر زن و زن بر
 شوی خود و خواه بر بنده بر خواه خود و محبت خود و پدر خود و ام و دله خود و ابود **فصل** هر که دیگر را بنده که در کاله تصرف نکند
 میکند و ابود که انرا محبت است و ای کویا و ابود که مردی با زنی در خانه زندگانی میکند بنده کار را و ابود که بکام بر ایشان کویا و بند
 اگر چه از تمام ایشان بی خبر باشد اگر چه را که انانی بسیار بود بعضی کوانان اگر کواد و ادون را اجابت کنند نه نشوند هر که و اند که
 کویا نشود و در حد شش طعنه کند باک بود که کویا بنده هر که کویا خود بر خطی بنده و حادثه را یاد ندارد و کویا نشانیش و ادون قاضی را
 نشانید که کوانان را انقض کند که چنین کویا و **فصل** کویا بر او بر او را خواهر بنده و کویا پدر و مادر و حق نشوند و
 کویا زن مشهور نشوند مگر بقول شافی رحمه الله کویا فقام خواه غم مخلص را بنده مگر بقول شافی هم نیز مرد و ادون نشوند
 کویا مرد و رسال جزو بامه و یار و زمره مستاجر نشوند کویا غلامان سلطان بر ادیت جامع الصغیر فقه ابواللیث گفته است
 که اگر عامل بون نیز بدین معادیه بود نشوند و اگر چون عمر و عبدالعزیز بود بنده کویا بنده و نارسیده نشوند و اگر بوقت نارسیدگی
 و نبدگی حادثه را مشاهده کنند پس بنده کی و از ادگی کویا و بند را و ابود و کویا زن و تنه زن و انچه و ادون در کمال با بی از ار
 میر و نشوند همچنین بر سونا نامتهای رود و در میان نامحرم نشینند مگر بقول مالک رحمه الله کویا زن تنها بر نشوند که است
 زمان از اج بر فرزند او و زن و مردی و زنی و ادون نشوند کویا کی که بر دیگری حبس کرده بود بنده عدل **فصل**
 کویا فاسق نشوند نشانیشیدن اگر نشوند حکم روان بود کویا غنی نشوند اگر چند عدل بود کویا متفلس نشوند و اگر چند
 بود کسی را گوید که نیک باش بر بد یا غالب آیه آنکس عدل بود هر که نماز جماعت اسبک دارد و یا سه نماز او بنده را بر نماز جماعت

نحوه نگاه بر اهل آن موضع دیت بود اگر اهل محلت پنجاه تن نمودند سوگند را که رکنه پنجاه بار تمام شود تا اگر کسی بود پنجاه بار سوگند و نذر
و دیت بر عاقله او بود و بروی چیزی نهد و اگر در سر او زنی کشته باشد او را پنجاه بار سوگند دهند بر عاقله او دیت بود و بروی چیزی نهد و اگر
خود را بکشد بر پیش کسی نهد و اگر در میان دور کشته باشد دیت بر اهل دی و اگر کشته بودی نزدیک تر بود و اگر مقتول از دیهانه
از یک میل بود یا زیاده از یک بلبلک زمین بود بر کسی چیزی نهد و اگر کسی را در محله مرده باشد که بروی اشرفی نباشد و روی دیت
و قضاوت نبود و همچنین از بیانی یا از فرج جیش یا لبس وی خون بیرون نکند اما اگر از گوش یا از چشم خون بیرون آید و او آن دلیل
است سبب دیت کرد و چون کشته پدید نمود و الله اعلم بالصواب **فصل** اگر کسی سر زبان کسی بر دهنش و عیاض و عیاض نشود اگر کسی را زبان
کسی بر دهنش بگذارد یا دیت مستحق لازم بود اگر کسی است کسی یا یکا کسی بر دهنش و عیاض و عیاض دیت و دیت لازم
آید و دوست و هر دو پای یا یک دست و یک پا تمام دیت لازم شود و در سر بی تمام دیت است که لازم آید اگر کسی را بر سرش دهنش
و عیاض یا منصفیت نشود یا منصفیت دیدن بود و تمام دیت واجب آید و اگر بنده بود حکومت عدل واجب آید اگر مردی است مردی از حشمت از
برند بقصد قصاص واجب نشود اگر کسی دندان مار سیده را بر کند میال تمام کند اگر بر نیاید قصاص کند اگر دندان مرد را بر کند میال
قصاص کند در یک باب که بخلاف بریده شود و نیم دیت است و در لب تمام دیت اگر کسی دندان کرم خورده و دیگر را بر کند حکومت عدل
واجب آید بنگرند که اگر بنده بودی بر آن دندان ویران چند خریدی و بی آن چندی یا نازده قفا و ده قیمت از دیت واجب آید اگر دندان
چهار یک شتر قیمت تمام کند چهار یک شتر دیت واجب آید اگر کسی غلام یکی را بکشد قیمت غلام واجب آید که قیمتش هزار نفره شود و در
یا زیادت نفره کم کند و اگر یک یکی را بکشد قیمتش پنجاه نفره بود یا نازده نفره درم نفره کم کند تا دیت از او ببرد و اگر مردی
در سر او بخورد یا با خون دهنش زخم کند و بسو او تیر اندازد و تیر نهدی کند و کس را رسد و بکشد بر عاقله او دیت آید بخلاف اگر دوسر کسی را دراز
کند و دیگر تیر اندازد و دهنی کند و کس رسد و بکشد دیت در حال او بود و بر عاقله او نیز چیز واجب نیاید **مسئله** اگر مردی در باران سب
دوران جان سبب سبب سنگ ریزه چشمش را رسد و کور شود تا توان داشت و بر عاقله او نیک گمان بود اگر در وقت راندن اسب
کسی را لگد زند یا به ست و تندر آب ضامن نبود اگر بوقت استادن لگد بنده ضامن بود و اگر کس در راه گذر مدان
چاهی کند و دیگری در افتد و بر عاقله او دیت شود اگر در چاه کس سبکی و تشنگی از گرمی هوا بمیرد چیزی واجب
نیاید و اگر در سر او بخورد یا در میان چاه کند و کسی در افتد و بمیرد چیزی واجب نیاید و اگر در مجلس آتش افتد و یکی سورا
دیگر بر او بران کند تا آتش بجواند او در سدام نشود لیکن ضامن شود مگر که بدستوری سلطان و بران کرده باشند اگر
اگر دیوار کسی میل کرده باشد بسو راه گذر مدان انجا خطری بود که بختد و او را حجت کرده باشد و او در صلح آن نفره کرده
باشد و پس آن بر کسی افتاد باشد و هلاک کرده تا جان بروی بود اگر کسی را شک کند و او را حجت کرده باشد که سبک را
بر بند اگر بی باری نماند تر بگویم و او نسبت بود و اگر کسی را چیزی زبان کرده بود بر دهنش چیزی واجب نشود مگر بقتول آید از
سرقت اگر کسی سبک دیگر را بر کسی نه کند و چاهها انفس را بر دهنش بر آتش که ضامن بود اگر چه بدست سبک نرفته باشد و الله اعلم

[illegible]

و بجا بستند خواندند شد بدین اجتماع و گردان یانی حج گویم اگر از اهل اجتماع بودند شاید و اگر نی و اهل اجتماع و کس نبود که موافق بر خطا
 غالب بود و طبع گفته اند که کینه شیطانی اجتماع دان بود که مرد صاحب طبیعت بود که مبطور باید و دارد و آتش انهدا که بعد از پیش نیست
 پس اگر چه سنده خدایتی مدد الفاس هستند باین از بهر آنکه طغیان از انقطاع نیست پس اگر پرسند که خداوند که خداوند که خداوند که
 بر آفریدن چون خود یانی حج گویم این سوال درست نیست پس جواب لازم نبود و بیان فساد سوال نیست که خداوند که خداوند که
 از مثل نیست و آنچه آفریده شود مثل او نشاید و چیزی که تصور ندارد و قدرت بروی الطلاق نکند پس اگر پرسند که شما
 بدعت که آید حج گویم به ملت سید الرسل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المطلب بن قصایب بن کلاب بن مره
 کعب بن لوی بن غلبه بن قریظ بن مالک بن بصیر بن نزار بن معد بن عدنان من اگر گویند و در مذنب کابد و در اصول گویم برکت
 سنت و جماعت و ان مذنب صحابه و تابعین و صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام و آنچه بخارا و سمرقند و بلخ و مرو و سجده
 بوده اند پس اگر گویند در مذنب که در آید و در فرد گویم بر مذنب امام عظیم سرساج الایمان ابو حنیفه کوفی رحمه الله که او همان بجا
 ثابت المیزان الکونی است که در حداد بن ابی سیمان و حادش که در ابراهیم بن ندیم و ندیم و او شاکر و علقه اسود و او ایشان شاکر دان
 عمر و علی و عبد الله بن مسعود و رضوان الله علیهم اجمعین بوده اند و ایشان شاکر دان محمد الرسول الله الله الله الله الله و سلم
 پس اگر پرسند که قرآن تقریب است که میخوانند حج گویم بقرات عاصم بن عجله بن ابی النجد و الکونی بر و ابی حفص بن سیدان
 البرز لاسدی و این اختیار اهل سمرقند و فغانه و لغت است تا بخاریان و بعضی از مردمان ترکستان چون طراز و باسراخون
 قزاق عاصم خوانند بر و ابی بکر عاصم بن حفص و بکر بر و شاکر دان عاصم اند و عاصم شاکر دان ابو عبد الرحمن اسلمی در
 قرآن شاکر دان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بوده است و نیز شاکر دان عبد الله بن عبد الله بن مسعود و ابو حنیفه و رضی الله

عنهم و از ایشان از پیغمبر علیه السلام ملاحظه یا ذکر فرموده اند

والله اعلم بالصواب

تمت بالخیر والعافیت



00242

DUE DATE

(L)

2965441

22.5.62